4076

الحمد لله رب العالمین

که در عهد فرخ مهد جناب فلک کاه نواب اقتدار الامرا بهادر

مدار المهام سرکار عالی صاحب القرابتش امرا و معززین کرام و

جاگیرداران عظام و عهده داران ذوالاحترام دولت آصفیه خلد الله

ملکه و سلطانه

تاریخ بیجاپور مسمی به

بساتین السلاطین

از ابتدای حالات عادلشاهیه تا انقراض دولت موصوف و

به آمدن انگریز در شهر موصوف تصنیف فخر المورخین و شیخ المعمرین

میرزا ابراهیم ... مطبع سیدی حیدرآباد

دکن بزیور طبع آراسته گردید

صفحہ	مضمون
۴۵	ذکر مقابلہ عادل شاہ با نظام شاہ و ظفر یافتن عادلشاہ ۔
۴۶	ذکر انتقال نمودن اسمعیل عادلشاہ
۴۷	وصیت نمودن عادلشاہ با اسدخان بہ تخت نشینی ملوخان و ہفت ماہ سلطنت نمودن ملوخان ۔
۴۸	بستان سوم در ذکر ابراہیم عادل شاہ پور اسمعیل عادل شاہ ۔
۴۹	ذکر لشکر کشیدن ابراہیم عادلشاہ بہ سمت بیجانگر و کامیاب بمقصود شدہ معاودت کردن ۔
۵۳	فرستادن عادلشاہ اسدخان را برای تسخیر ادونی و ظفر یافتن ۔
۵۵	بغاوت ورزیدن عین الملک کنعانی از عادلشاہ و بد انجامی کار باغی ۔
۵۶	تمہید برخاستن بساندان بر اسدخان و بتمازی خاطر بادشاہ را از وی گردانیدن و بازسعی عادلشاہ صفائی درمیان حائل شدن ۔

صفحہ	مضمون
۵۸	بتحریک نظام شاہ رام راج و قطبشاہ دربدیر برسر تعلقات عادل شاہ لشکر کشیدن و بحسن تدبیر اسدخان فتنہ فرونشستن ۔
۶۰	خروج کشیدن نظام شاہ بہ تحریک رامراج بر عادل شاہ و شکست فاحش یافتن نظام شاہ ۔
۶۱	مستولی شدن تندخوئی و جلادت بر طبع عادل شاہ و مایل سفاکی گردیدن بادشاہ
۶۲	ذکر وفات ابراہیم عادل شاہ ۔
۶۴	تاریخات بناہا و کمیت لشکر و خزانہ ۔
۶۵	بستان چہارم ذکر علی عادلشاہ بن ابراہیم عادلشاہ
۸۱	رفتن علی عادل شاہ بہ بیجانگر بملاقات رامراج ۔
۸۴	لشکر کشیدن علی عادل شاہ باتفاق رامراج نوبت دوم بر نظام شاہ و تباہی ملک احمدنگر ۔
۸۹	لشکر کشیدن عادلشاہ باتفاق رامراج نوبت دوم بر نظام شاہ و تباہی قلعہ شاہ درگہ

صفحه	مضمون
۹۵	ذکر لشکر کشیدن علی عادلشاه و حسین نظام شاه و ابراهیم قطبشاه و علی برید باتفاق بصوب بیجانگر و مصاف دادن با رامراج و ظفر یافتن بروی۔
۱۰۴	تعاقب نمودن لشکر اسلام کفار بهزیمت یافته را و غنیمت های بسیار بدست اهل اسلام درآمدن۔
۱۰۷	کیفیت کوهستان بیجانگر و غارها و رخنها که در آن کوهستان است
۱۰۹	مراجعت کردن نظام شاه و قطب شاه از بیجانگر بملک خویش۔
۱۱۰	بسهولت بدست درآوردن عادلشاه هر چهار قلعه را و مراجعت بدار السلطنت۔
۱۱۱	ذکر بنا فرمودن علی عادلشاه حصار شهر بیجاپور را بسرکاری و اهتمام کشور خان و بنا نمودن مسجد جامع و آوردن کاریز آب در اندرون شهر بسرکاری خان مذکور
۱۱۲	لشکر فرستادن عادلشاه به کرناتک و کمر بر خاستن نظام شاه و قطب شاه
۱۱۴	لشکر کشیدن سه پادشاه بر ولایت عادل شاه و معاودت نمودن کشور خان از کرناتک و هزیمت یافتن افواج سه گانه
۱۱۸	دیگر باره اتفاق نمودن و لشکر کشیدن نظام شاه و غیره به تعلقه عادلشاهی۔
۱۲۳	بیان لشکر ظفر پیکر با سرکردگی انکس خان به تسخیر قلعه ادهونی روانه کردن و قبض آوردن آن قلعه۔
۱۲۴	بسعی ابو الحسن و چنگیز خان در رسیدن ملاقات عادلشاه و نظام شاه دست دادن و عهد و پیمان بسمت وثوق پذیرفتن۔
۱۲۶	در بیان بار دیگر بر ملک کفر لشکر کشیدن و ابو الحسن را از وکالت معزول ساخته مصطفی خان اردستانی را بر منصب وکالت نصب نمودن۔

صفحه	مضمون
۱۲۷	فتح نمودن قلعه بنکاپور
۱۳۱	احوال افضل خان شیرازی
۱۳۳	شمه‌ای از احوال مصطفی خان اردستانی
۱۳۷	ذکر الماس بزرگ -
۱۴۴	ذکر شیم مرضیه و شمایل سینه علی عادلشاه شهید و بعض اشارات او بوفات خویش -
۱۵۲	شروع سلطان پنجم در ذکر ابراهیم عادلشاه بن شاه طهماسپ بن ابراهیم عادلشاه -
۱۵۳	ذکر حکومت و تسلط کامل خان -
۱۵۶	ذکر تسلط کشور خان و مدت حکومت او
۱۶۰	تعیین نمودن کشور خان لشکر را بسرکردگی افضل خان بر مدافعهٔ نظام‌الملک
۱۶۲	فرستادن کشور خان لشکر را بر سر مصطفی خان اردستانی
۱۶۳	چاند بی بی را بزور و تشدید از محل سرا برآوردن به قلعهٔ ستاره فرستاده قید نمودن -
۱۶۶	فرار نمودن کشور خان از بیجاپور بصوبهٔ احمدنگر و از آنجا بملک قطب شاه پناه بردن و کشته شدن او در آنجا -
۱۶۸	تسلط و استیلای اخلاص خان و دیگر حبشیان بر مهام سلطنت پادشاهی -
۱۷۳	لشکر هزیمت خورده نظام شاه باز فراهم آمده بر افضل خان تاختن و بازگشتن افضل خان به بیجاپور -
؍؍	بقید آوردن عین‌الملک حبشیان را و طوق و زنجیر کردن -
۱۷۴	رهائی دادن مقصود خان امرای حبشی را از قید عین‌الملک و باز بر سر حکومت رفتن آنها -
۱۷۵	مقید گشتن افضل خان بسعایت اهالی -
۱۷۶	معزول کردن چاند بی بی سلطان حبشیان را از حکومت و وکالت به شاه ابوالحسن دادن -
۱۷۷	مقتول شدن افضل خان و محبوس گشتن رفیع‌الدین شیرازی -

صفحه	مضمون
۱۷۹	اندیشه جنبوش که اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان اندیشیدی باتفاق شاه ابوالحسن سرانجام امور سلطنت داده و در آخر ابوالحسن را گرفته مقید نمودن
۱۸۱	لشکر کشیدن امین نبیل سرلشکر قطبشاه بر سرحد عادلشاه و لشکر فرستادن عادلشاه بسرلشکری دلاور خان —
۱۸۴	در بیان اتفاق نمودن دلاور خان و حمید خان و بر انداختن اخلاص خان و محبوس کردن او را —
۱۸۸	در بیان مقید نمودن حمید خان —
۱۸۹	در بیان استقلال دلاور خان بمدت هشت سال در وزارت بیجاپور —
۱۹۱	سعی دلاور خان و صلت ابراهیم عادلشاه با همشیره محمد قلی قطب شاه و پیوند همشیره ابراهیم عادل شاه با پسر مرتضی نظام شاه بوقوع آمدن —
۱۹۳	در بیان استیلای دلاور خان که بدرجه کمال رسیده بود —

صفحه	مضمون
۱۹۸	خوف و هراس بر دلاور خان مستولی شدن و در استحکام کار خویش کوشیدن —
۲۰۳	مقابله عادلشاه و نظام شاه با هم و نصرت یافتن عادل شاه با نزدیک رشته شمشیر زخمی رسیدن و رنج یافتن عادلشاه
۲۰۵	لشکر کشیدن جمال خان در رکاب اسمعیل شاه برهان نظام شاه و بقتل رسیدن جمال خان —
۲۰۶	عزم نمودن ابراهیم عادلشاه بر دفع دلاور خان —
۲۱۰	تحویل فرمودن عادلشاه بموجب قرار داد در شب معهود بدائره امراء و گریختن دلاور خان با پسر خود —
۲۱۲	معاودت فرمودن عادل شاه بسرا پردهٔ خاص با کامیابی و شادمانی و تکیه فرمودن بر مسند حکومت بالاستقلال —
۲۱۴	مراجعت عادل شاه به بیجاپور و به نفس نفیس متوجه مهمات شدن —

صفحہ	مضمون
۲۱۵	لشکر فرستادن عادل شاه بجهت مدافعه نظام شاه
۲۱۷	آمدن دلاور خان به بارگاه عدالت پناه و بسزا رسیدن و در قلعه کهیلنه محبوس گشتن —
۲۱۸	ظفر یافتن سپاه عادل شاه بر برهان شاه و پیغام صلح فرستادن و قلعه مستحدث خود را از بنیاد برافگندن —
۲۲۱	ذکر بدعهدی برهان نظام شاه و بیوفائی او و برغلانیدن او اسمعیل برادر عادل شاه را بر خروج —
۲۲۴	متعین شدن حمید خان بر فتنه انگیزان و غالب آمدن او بر آنها و بقتل رسیدن عین الملک و فوت شدن اسمعیل شاه بسبب میل کشیدن در چشم —
۲۲۷	لشکر کشیدن ابراهیم شاه ولد برهان شاه بعد از فوت پدر بر ولایت عادل شاه و لشکر کشیدن عادلشاه بمدافعه او و فتح یافتن عادلشاه و انجام کار ابراهیم شاه
۲۳۰	مراجعت فرمودن بادشاه بدار السلطنت و متوجه مهمات به نفس نفیس بے مشارکت احدی شدن —
۲۳۲	ذکر مخالفت امرای نظام شاهی با چند بی بی سلطان و بهادر شاه و محاصره نمودن قلعه و روانه کردن عادل شاه رفیع الدین شیرازی را برای اصلاح طرفین —
۲۳۷	بیان صورت موافقت رو نمودن میان امرا و بهادر شاه بسعی رفیع الدین شیرازی —
۲۳۸	صلح بر انداختن فتنه انگیزان —
۲۳۹	مصالحه نمودن دوم بار و بخلاف انجامیدن —
۲۴۰	معاودت نمودن رفیع الدین شیرازی به بیجاپور بعد از آنکه از اصلاح مایوس شد
۲۴۴	ذکر ابتدای ورود لازم السعود آثار قدسی یعنی موی مشکبوی سید الابرار علیه و علی آله الصلوات والسلام الیه الجبار بدار السرور بیجاپور

صفحه	مضمون
۲۴۵	ذکر اساس نهادن ابراهیم عادل شاه شهر نورسپور را —
۲۴۹	وجه تسمیه شهر نورس پور —
۲۵۰	ذکر عید نورس که مخترع ابراهیم عادلشاه بود —
۲۵۲	ذکر طبقات ثلاثه قوالان که بشاگردان ملقب بودند —
۲۵۳	فرستادن اکبر بادشاه ایلچی را بطرف ابراهیم عادلشاه بتقاضای ملک پیشکش —
۲۵۵	تزویج سلطان بیگم صبیه عادل شاه با شهزاده دانیال پسر اکبر شاه و بقضای الهی وفات یافتن دانیال در همان سال —
۲۵۸	ذکر وصیت صبیهٔ ابراهیم عادلشاه با شاه حبیب‌الله حسینی —
۲۶۰	حدوث فتن و فترات نظام شاهیان و قیام نمودن ملک عنبر بر قیام آن سلطنت خانه و مقاومت کردن او با مغل —
۲۶۱	عزیمت دکن نمودن جهانگیر بادشاه بگفتن والده و روانه کردن خانخانان را بدکن —
۲۶۴	التماس نمودن عنبر از عادل شاه کومک و مدد و خواستن قلعه قندهار را و دختر یکی از خانه‌زادان برای پسر خود و پذیرفتن عادلشاه —
۲۶۵	وصلت دادن عادلشاه دختر یاقوت خان را که یکی از غلامان خاص بود با عزیز الملک پسر عنبر —
۲۶۶	فرستادن جهانگیر بادشاه شهزاده پرویز با راجه مانسنگ و بسیاری امرا به مهم دکن بتعاقب خانخانان —
۲۶۸	سلطان پرویز و راجه بر صلاح خانخانان عمل ننمودن و پیش آمدن و شکست یافتن باز بشفاعت خانخانان از ورطه هلاکت نجات یافتن و شهر احمدنگر باز بدست نظام شاهیان آمدن
۲۷۰	صورت ناسازی میان نظام شاه و عنبر رو نمودن و با صلاح عادلشاه

صفحه	مضمون
	تصفیه طرفین حال گشتن —
۲۷۱	جهانگیر بتدارک شکست پرویز خان اعظم را بدکن فرستادن بعد از مدتی عبدالله خان حاکم گجرات را نیز بلشکر فرستادن و شکست یافتن عبدالله خان از ملک عنبر —
۲۷۲	پس از مدتی جهانگیر بادشاه سلطان خرم را بدکن روانه نمودن و فتح نمودن خرم ملک نظام شاه را —
״	فرستادن عادلشاه لشکر را بر بیدر و تسخیر آوردن بیدر را و انتزاع نمودن ملک عنبر بیجل (?) و کرنول در قبضه عادل شاه آمدن —
۲۷۳	بنیاد نمودن عنبر ناسازی و مخالفت را با عادلشاه و تاخت آوردن بر بیجاپور و نورس پور —
۲۷۴	ذکر شمهٔ از اوصاف حمیده ابراهیم عادلشاه —
۲۷۵	بیان شهرت یافتن انحراف عادلشاه از دین قویم —
۲۷۶	ذکر تشریف آوردن حضرت شاه صبغة الله قدس سره از مدینه منوره به بیجاپور —
۲۷۷	ذکر مراجعت حضرت شاه صبغة الله باز از (?) مدینه منوره —
۲۷۹	زیارت آثار قدسی الانوار که حضرت شاه صبغة الله نایب سدا (?) نموده —
״	ذکر معروف شدن بادشاه بجگت گرو
۲۸۰	وصیت نمودن عادلشاه به ولیعهد (?) سلطان محمد —
۲۸۲	ذکر فراست بادشاه در بابت ولیعهد خان (?)
۲۸۳	بستان ششم در ذکر سلطان محمد عادلشاه —
۲۸۴	ذکر جلوس بادشاه غازی —
״	لشکر کشیدن نظام شاه بر ولایت عادلشاه و هزیمت یافتن و بازگشتن
۲۸۵	آمدن لشکر نظام شاه دوم بار بر بیجاپور و شکست یافته برگردیدن —

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۸۶	ذکر حدوث فتن و وقوع هرج و مرج در مملکت نظام شاهیان که منتج اسباب زوال آن سلطنت -		غازی و شاهجهان گیر و پیشکش موقوف نمودن بادشاه غازی -
		۳۰۲	نقل کتابت شاه جهان -
۲۹۰	اعظم اسباب زوال مملکت نظام شاهی	۳۰۳	نقل جواب بادشاهی -
۲۹۳	رسیدن آصف خان با لشکر عظیم بر حکم شاهجهان بر ولایت عادلشاهی -	"	ذکر باعث اینکه بعد از قرات و انقلاب سلطنت نظام شاهی -
۲۹۴	آوردن مرار تپ ملک میدان را از پرنده به بیجاپور بار سلطان محمد عادلشاه	۳۰۴	متصرف گشتن شاهجی بهوسله بر کشمر ولایت نظام شاهی -
۲۹۵	سلطنت برداشتن فتح خان پسر برهان شاه و رسیدن مهابت خان بر دولت آباد و بقصد تسخیر و مدد فرستادن سلطان محمد عادلشاه برای حراست دولت آباد -	۳۰۵	برداشتن شاهجی بهوسله مرتضی نام شهزاده را که از اولاد نظام شاهیان بود -
		۳۰۷	قید کردن خواص خان مصطفی خان را در قلعه بانگا ذن و شیوه بغاوت و زیجیدن
		۳۰۹	اتفاق نمودن امرا به برانداختن خواص خان -
۲۹۸	فرستادن عادلشاه یعقوب مراری بدولت آباد و ایستادگی نمودن مرار در رسانیدن ذخیره اندرون قلعه -	۳۱۰	اشاره فرمودن بادشاه غازی سیدی ریحان نه فهرسان را در استیصال خواص خان -
۲۹۹	قلعه دولت آباد از دست نظام شاهیان در قبض مغل رفتن -	۳۱۲	ذکر ابتدای کار سیدی ریحان
۳۰۲	پیدا آمدن ناسازی میان بادشاه	۳۱۴	طلب داشتن بادشاه غازی مصطفی خان را

صفحه	مضمون
	ز قلعه بنکاپور —
۳۱۳	ذکر انجام کار رهراری —
۳۱۴	آمدن شاهجهان از اکبرآباد بدولت آباد و قرار یافتن صلح بمیان شاه غازی و شاه جهان بر تقسیم ملک نظام شاهی —
۳۱۶	قصد غزا و جهاد نمودن سلطان محمد عادلشاه و لشکر کشیدن — بربلاد دار الحرب و رندوله را سرلشکر مقرر نمودن —
۳۱۹	بعد از چند مدت نواب مصطفی خان را بصوب کرناٹک فرستادن —
۳۲۳	به سعایت مفتنان خلل انداز صورت ناسازی میان نواب مصطفی خان و ملک ریحان نمودار شدن —
۳۲۵	بیان گرفتن نواب شاه جی بهوسله را و مقید نمودن او را و از ین معامله اندیشه و خطر افزون شدن —
۳۲۶	وفات یافتن نواب مصطفی خان در هنگام محاصره —
۳۲۸	مفتوح شدن قلعه جنجی بر دست غازیان و بدست آمدن تمامی ملک کرناٹک پادشاه غازی را —
۳۲۹	ذکر عطا کردن حضرت سید شاه هاشم علوی حیات ده ساله خود را به سلطان محمد عادلشاه
۳۳۱	خواب دیدن ابراهیم عادلشاه جناب رسول خدا صلی الله علیه وسلم —
۳۳۳	امر فرمودن سلطان محمد عادلشاه به ظهوری در تالیف کتاب تاریخ و تذکره شعرائیکه در آن زمان بودند
۳۳۶	ذکر محامد پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادلشاه —
۳۳۷	بیان رعیت پروری سلطان محمد عادلشاه —
۳۴۰	بیان استقلال سلطنت عادلشاهیه در عهد سلطان محمد —
۳۴۳	سوال پادشاه از افضل خان
۳۴۴	وفات سلطان محمد عادلشاه غازی —

صفحہ	مضمون
۳۴۶	شمہ از کیفیت بیجاپور۔
۳۴۷	تفصیل محالات و محالاتیکہ ملحق بہ بیجاپور بودہ۔
"	تفصیل پیشکشیات از تعلقہ کرناٹک بیجاپور۔
۳۴۸	ضوابط چند کہ قرارداد آن عدالت آئین است۔
۳۶۱	بستان ہفتم در بیان علی عادلشاہ ثانی
۳۶۲	متعہد شدن حاجی بڑی صاحبہ حضانت و تربیت شاہزادہ را۔
۳۶۳	جشن بسم اللہ خوانی شاہزادہ۔
"	جشن ختنہ شاہزادہ۔
"	جلوس شاہزادہ بہ تخت سلطنت بیجاپور۔
۳۶۵	در اولین سال جلوس بیدر و کلیان از تصرف عادلشاہ بدست مغل رفتن۔
۳۶۶	بیان قتل خانخانان بہادر
۳۶۹	آغاز تمرد و شرارت سیواجی۔
۳۷۰	فرستادن علی عادلشاہ افضل خان را

صفحہ	مضمون
	بکشتن سیوا۔ و کشتن سیوا افضل خان را بدغا۔
۳۷۱	سرفراز نمودن عادلشاہ جوہر را بخطاب صلابت جنگ و برای تنبیہ سیوا فرستادن۔
۳۷۴	محاصرہ نمودن صلابت خان قلعہ پرنالہ را و سیوا بفریب صلابت خان را بطرف خود کشیدن۔
۳۷۶	در بیان علی عادلشاہ بنفس نفیس قصد تسخیر پنالہ کردن و فتح شدن پنالہ معاودت نمودن۔
۳۷۷	ظہور یافتن بغا از صلابت خان
۳۷۸	فرستادن عادلشاہ ابراہیم خان و ملا احمد و شاہ ابوالحسن را پیش صلابت خان برای ہموار نمودن و براہ آوردن۔
۳۷۹	آمدن شرزہ خان و سید مسعود از نزد صلابت خان را طلب یافتہ
۳۸۰	آمدن صلابت خان بخدمت عادلشاہ

صفحہ	مضمون
۳۸۱	بہ نہضت نمودن علی عادلشاه بجانب تورگل و باغی شدن سید یاقوت۔
۳۸۲	تا سیہ کردن صلابت خان سید یاقوت را و اسباب جنگ پنہانی بہ قلعہ تورگل فرستادن ۔
۳۸۳	عزم عادلشاه بہ استیصال صلابتخان و نہضت نمودن بطرف کرنول ۔
۳۸۴	جنگ واقع شدن در میان عادلشاه و صلابت خان نزدیک قلعہ بہنور و شکست یافتن صلابتخان ۔
۳۸۶	فتح نمودن عادلشاه قلعہ رایچور را و آقا خسرو را بقلعہ داری منصب نمودن ۔
۳۸۷	شبخون آوردن سیدی مسعود بر موسی خان و ہزیمت یافتن و مردن صلابت خان سر این واقعہ
۳۸۸	شفاعت کردن عبدالمجید و بہلولخان بہ عادلشاه در عفو تقصیر است و سرفراز نمودن عبدالعزیز و سید مسعود را کہ پسر و داماد صلابتخان بودند
۳۸۹	کیفیت سید جوہر ۔
۳۹۰	لشکر کشیدن عادلشاه بر ملنار تا سوند و بدنور رسیدن و تادیب کفار فرمودن ۔
۳۹۱	رسیدن شرزه خان و اکثر گفتار را تسخیر نمودن ۔
۳۹۲	بیان فتح نمودن لشکر اسلام بدنور را از مشرکان ۔
۳۹۵	بیان اسباب زوال دولت اہل دکن و مستقل شدن دولت از ایشان بمغل ۔
۳۹۶	شروع فتنہ انگیزی سیوا کہ موجب لشکر کشیدن مغل شد بہ ولایت عادلشاه ۔
۳۹۷	بیان استعانت نمودن مغل از عادلشاه در تنبیہ نمودن سیوا ۔
۳۹۹	بیان فرستادن علی عادلشاه خواص خان را برای اعانت مغل بر سیوا ۔

صفحه	مضمون
۴۰۰	همت دادن خواص خان سپاه خود را بر سیوا و ظفر یافتن بر سیوا ـ
۴۰۲	بیان رسیدن راجه جی سنگه بعد از آنکه خواص خان بر سیوا غالب آمده بود ـ
۴۰۴	خبر یافتن علی عادلشاه بر اتفاق نمودن سیوا با جی سنگه و قصد نمودن آن هر دو بر تاراجی ولایت ـ
۴۰۶	قرار دادن علی عادلشاه رزم را با جی سنگه و تهیه جنگ کردن و استحکام نمودن قلعه‌ها ـ
۴۰۷	فرستادن عادل شاه لشکر بر جی سنگه و تاخت آوردن شرزه خان بر سرفراز خان و کشتن او را ـ
۴۰۸	مصاف کردن عادلشاهیان با جی سنگه ـ
۴۰۹	مصاف دیگر و هزیمت یافتن جی سنگه از مردی اخلاص خان ـ
۴۱۰	تاخت آوردن شرزه خان بر صلابتخان دهلوی
۴۱۲	لشکر فرستادن سلطان عبدالله قطب شاه بمدد عادل شاه به سرکردگی نیکنام خان ـ
۴۱۴	در بیان تعین نمودن علی عادلشاه هر دو لشکر را بر دفع مراری راجه ـ
۴۱۶	در بیان جنگ شرزه خان و خواص خان از قزلباش و راج پوت سرداران راجه ـ
۴۱۹	جنگ بهلول خان و دیگر امرا با لشکر راجه جی سنگه ـ
۴۲۲	قصه وفات شرزه خان بتقدیر ایزد منان ـ
۴۲۳	در بیان جنگ امراے عادلشاهی با جی سنگه و دست برد بهلول خان و خواص خان و هزیمت یافتن جی سنگه و راه ملک خویش گرفتن و دیگر قصد مقابله نکردن
۴۲۸	بیان قبل از جی سنگه سیوا جی بهونسله را روانه درگاه عالمگیر نمودن

صفحه	مضمون
	پسرش سیناجی بمنصب پنج هزاری سرفراز شده بازگریخته و قلایات خویش را متصرف شدند۔
۴۲۹	بیان ششم مرضیه سلطان علی عادلشاه و خصال آن۔
۴۳۴	سبب وفات علی عادلشاه ثانی
۴۳۹	بستان هشتم در بیان سکندر ابن سلطان علی عادلشاه ختم طبقهٔ عادلشاهیه۔
۴۴۰	بیان فرستادن خواص خان بهلول خان را به سیوا و واقع شدن جنگ امران۔
۴۴۱	بیان بنای صلح نهادن خواص خان با مغل بوساطت حکیم شمسا
۴۴۳	بیان برهم زدن مفسدان خلل اندازان مصلحه حکیم شمسا را۔
۴۴۴	بیان دغا دادن سیوا نواب بهادر خان را۔
۴۴۵	در بیان ملاقات خواص خان با

صفحه	مضمون
	نواب بهادر خان و صورت پذیری بطالب
۴۴۶	بیان گرفتن نواب عبدالکریم خواص خان را و حبس نمودن در بنکاپور۔
۴۴۷	برای بندوبست ملک برآمدن خضر خان و ملاقی شدن شیخ منهاج باو۔
۴۴۸	در بیان کشتن شیخ منهاج خضر خان را و قتل نمودن عبدالکریم خواص خان را۔
۴۴۹	بیان نفاق و اختلاف پیدا شدن میان عبدالکریم و دیگر نوکران بادشاهی و بی اسلوبی کارها۔
۴۵۲	بیان غم خوردن سیدی مسعود خان و اداد جوهر صلابت خان بر تنهایی سلطنت خانه و تدبیر انتظام آن و التجا بردن پیش تاناشاه و طلبیدن تاناشاه عبدالکریم خان را۔
۴۵۴	در بیان قبول نمودن عبدالکریم خان اندرز دارشاد قطب شاه را و دست برداشتن از اختیار حکومت بیجاپور و وا گذاشتن قلعه بمسعود خان۔

صفحه	مضمون
۴۵۵	در بیان صورت صلح مسعود خان و عبدالکریم خان بوساطت قطب شاه
۴۵۶	در بیان صورت مصالحه مسعود خان با دلیر خان ـ
״	وفات یافتن عبدالکریم خان ـ
۴۵۸	بیان داخل شدن مسعود خان در قلعه بیجاپور ـ
۴۵۹	شورش و شورانگیزی افغانان بسبب خلف وعده قطب شاه و کار ارکان سلطنت بهم خوردن در زمان مسعود خان
۴۶۰	در بیان تشدد افغانان بر سپاه نواب و لشکر فرستادن مسعود خان بر تنبیه
۴۶۱	بیان تسلط یافتن چنپتی نام مهنی مفسد پیشه بر اهل شهر و آغاز ظلم و بیداد ـ
۴۶۳	در بیان شروع ناسازی مسعود خان و شرزه خان ـ
۴۶۵	در بیان استغاثه نمودن مسعود خان پیش پادشاه بی بی برای استخلاص

صفحه	مضمون
	حرم و فرزندان خود از قید آقا خسرو و فرستادن بادشاه بی بی طاوس ماما را به ایکهور ـ
۴۶۷	در بیان سازش نمودن مسعود خان با سیواجی باز عداوت میان مغل و مسعود خان باین سبب پیدا شدن ـ
۴۶۹	در بیان متفرق ساختن مغل لشکر بیجاپور را بفریب و بسوی خود کشیدن اعیان و امرا را به تملق و مدارا ـ
۴۷۰	بیان آمدن سنباجی پسر سیواجی نزد دلیر خان کومک خواستن مسعود خان از سیوا و فرستادن سیوا لشکر را بمدد مسعود خان ـ
۴۷۳	دغا کردن مردم سیواجی و باز مخالفت میان مسعود خان و سیواجی پدید شدن
۴۷۴	باز صلح نمودن مسعود خان با مغل و لشکر فرستادن دلیر خان بمدد مسعود خان ـ

صفحہ	مضمون
۴۷۶	در بیان اطاعت نکردن شرزه خان مسعود خان را و رفتن همراه لشکر بر تنبیه سیوا و ناخوشی میانه ایشان پیدا شدن ـ
۴۷۷	در بیان منهدم ساختن دلیر خان قلعه بهوپال گر را ـ
۴۷۸	در بیان تهدید نمودن دلیر خان با مسعود خان در نا وفا کردن شروط و عهود ـ
۴۷۹	در بیان مخالفت سخت رو نمودن میان مسعود خان و شرزه خان ـ
۴۸۰	در بیان رفتن شرزه خان نزد دلیر خان و شکایت مسعود خان نمودن ـ
۴۸۲	در بیان فرستادن مسعود خان پسر و لشکر نزد دلیر خان و اراده نمودن دلیر خان گرفتن امر کرا بدیها ـ
۴۸۳	در بیان طریق سالوسی ورزیدن دلیر خان در فریفتن مردم بیجاپور به تملق و مدارا
۴۸۶	در بیان روانه نمودن مسعود خان از بیجاپور مخدره نشین پرده عفت و عصمت پادشاه بی بی را بدهلی و واقع شدن عقد شرعی میان او و شاهزاده محمد اعظم شاه بعد از مدتی ـ
۴۸۹	بعد رفتن پادشاه بی بی باز کدورت پیدا شدن میان مسعود خان و دلیر خان و قید کردن مسعود خان و نیکنادری را
۴۹۱	عزم بالجزم نمودن دلیر خان بر گرفتن بیجاپور و تعجیل نمودن بر قایم کردن محاصره و تاخیر واقع شدن بسبب خزانه ـ
۴۹۳	در بیان مستحکم کردن مسعود خان قلعه را برای جنگ و کومک طلبیدن او از سیوا و آمدن سیوا با لشکر بمدد ـ
۴۹۶	در بیان قریب بیجاپور رسیدن لشکر مغل و داخل شدن سیوا با لشکر در ولایت و تاختن او ملک را ـ
۴۹۸	زایشه نمودن مغل و فتح نمودن بیجاپور

صفحه	مضمون
۴۹۹	قصد تاراج کردن دلیرخان بسبب نرسیدن جواب از مسعودخان ـ
۵۰۰	بیان سبب گریختن سنباجی از لشکر دلیرخان
۵۰۱	بر در شهر رسیدن و جنگ کردن دلیرخان و مدافعت دکهنیان ـ
۵۰۲	بیان قلت جمعیتی که در بیجاپور بود در هنگام شورش دلیرخان ـ
۵۰۳	بیان بمراد نرسیدن دلیرخان بصلح و سازش گراییدن و ابا آوردن مسعودخان از مصالحه او ـ
۵۰۴	تاراج کردن سیواجی در ملک مغل و آتش برافروختن و رسیدن نالش آن بحضور عالمگیر ـ
۵۰۵	در پای عتاب بادشاهی و معرض خطاب شهنشاهی آمدن دلیرخان ـ
"	دست کشیدن دلیرخان طوعاً و کرهاً از محاصره بیجاپور ـ
۵۰۶	بیان داخل شدن دلیرخان در ملک بیدر و تاراج نمودن او ملک را و شوخی

صفحه	مضمون
	و چیره دستی نمودن بیدریان بر لشکر دلیرخان ـ
۵۱۰	کوب و مالش یافتن دلیرخان از قزاقان بیدر و مجروح و نادم گشتن ـ
۵۱۱	در بیان سرپوس (?) از جلیس تمنا برآوردن دلیرخان و استغاثه از سرداران طلبیدن و در اخذ انتقام از بیدریان ـ
"	در بیان آتش و رنداون (?) بخشی و سرداران لشکر بموافقت براے دلیرخان ـ
۵۱۳	بیان شمهٔ از احوال سیواجی ـ
۵۱۴	در بیان صدور مراسم رعایت از بادشاه و شاهزاده و سکندر عادلشاه ـ
۵۱۵	در بیان آنکه اگرچه تسخیر دکن از قدیم مرکوز بود اما نهضت عالمگیر بصوب دکن باعثی دیگر هم شد ـ
۵۲۰	نقل فرمان عالمگیر بادشاه که بنشیزده (?) خان مخاطب برستم خان نوشته ـ
۵۲۱	نقل پروانه شهریار نوبیگم (?) عرف بادشاهی که بسید مخدوم رستم خان نوشته ـ

صفحہ	مضمون
۵۲۳	بیان ازبی انتسامی سلطنت خانه سکندر سعودخان تنگ آمده با دودنی شتافتن
۵۲۴	شمهٔ احوال سیدی سعودخان ـ
۵۲۶	تمهید تشریف اوردن عالمگیر بملک دکن
۵۲۹	بیان ماجرای بیجاپور و رفتن سعودخان بادودنی ـ
۵۳۴	نقل فرمان سکندرخان سلطان بجانب سیدی سعودخان ـ
۵۳۶	نقل فرمان سکندر عادل شاه که در آخرین حالات به سعودخان نوشته اند
۵۳۸	بیان اهتمام بکاربردن عالمگیر در تسخیر و فتح قلعه ـ
۵۳۹	بیان رفتن بیجاپور در قبضهٔ عالمگیر ـ
۵۴۱	تاسف خوردن بر حال زار سکندر عادلشاه
"	فرستادن سلطان سکندر علما را پیش عالمگیر برای استفسار از دلیل یورش شدن بر بلاد اسلام و جواب عالمگیر
۵۴۲	سبب وفات سلطان سکندر عادلشاه ـ

صفحہ	مضمون
۵۴۵	دربیان مجملی انجام کار سکندر ختم عادل شاهیان ـ
۵۴۶	بیان مجملی احوال عالمگیر بادشاه که بعد فتح قلعه بیجاپور در اوقات عزیز را که صرف تسخیر بلاد و معمورات توابع نمود ـ
۵۵۱	دربیان اخلاص خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدن ـ
۵۵۴	بیان افتادگی و تبه حالی بلدهٔ بیجاپور
۵۵۵	بیان اسباب ویرانگی بیجاپور ـ
۵۵۶	بیان تنگ معاشیهاسے ضمان مردم بیجاپور ـ
۵۶۰	دربیان روساے پونه ـ
۵۶۱	عمل سرکردگان انگلستان ـ
۵۶۸	خاتمه

تمت

الحمد لله رب العالمین

درین ایام نیک انجام حسب الفرمایش امرا و معززین کرام و
جاگیرداران عظام و عهده داران ذوی الاحترام
دولت آصفی خلد الله ملکه نسخهٔ

تاریخ بیجاپور

مسمی به

بساتین السلاطین

از ابتدای حالات عادلشاهیه تا انقراض دولت موصوف تالیف
مفخر المورخین و شیخ المتعمدین میرزا ابراهیم زبیری

در مطبع سیدی نو پور
طبع آراسته گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس گوناگون و ستایش از حد افزون مر صانعی را سزد که بقدرت کامله و صنعت بالغه
خویش وجود انسان را بخلعت و لقد کرمنا بنی آدم مخلع ساخته تاج انی جاعل فی الارض خلیفه بر سر نهاد
پرورش گذاشت و درود نامحدود و تحیات نامحصور بر جان اقدس و روح مقدس خواجهٔ
کائنات و خلاصهٔ موجودات سید المرسلین رحمة العالمین محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم که واسطهٔ فیضان فیوضات از مبدا فیاض بتمامی موجودات و علت غائی ایجاد
کافهٔ مخلوقات ذات شریف و عنصر لطیف وست و بر آل اطهار و اصحاب اخیار او که اوتاد
خیام دین و ارکان قصر ملت مبین اند باد اما بعد بر ضمایر الهام مشاعر حقایق توامان
اخبار آگاه مخفی و محتجب نیست که علم محاضرات که بعلم تاریخ هم معتبر میشود از فنون شریفه و علوم لطیفه
محسوب و معدود میگردد و از آن جهت است که اعظم فواید و اشرف منافع او حصول تنبیه است
مر اهل غفلت را و مزید عبرت است ارباب خبرت را و عبرت و اعتبار خود از مفروضات الهیه
و مامورات سبحانیه است قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار تفصیل این اجمال و تبیین
این مقال آنکه هر گاه کسیکه باید توفیق پیش رو داشته باشد زمانی خاطر را از تفرقهٔ شتی بجمع آورده و همه
متوجه احوال پیشینیان کرده و بنظر عبرت در سرگذشت گذشتگان و ماجرای رفتگان نظر تامل فرماید هر آینه
تصرف قدرت کامله خدای لاشریک و عمل صنعت بالغه فعال لما یرید در ذرات کائنات و افراد

موجودات معلوم و مشاهد او گردد و فنا و زوال عالم کون و فساد و ناپایداری و بنای بی بنیاد او را محقق
شود این معنی غالباً او را مورث ثابت و رجوع بسوی مبدا و موجب افسردگی عشق و محبت دنیای بیوفا
گردد و ایضاً چون ملاحظهٔ انجام سعادتمندان خجسته سیر و نیکو سیرتان فرخنده اثر کند و مطالعهٔ مآل قرار شقاوت
پیشه و مفسدان ستم اندیشه نماید معلوم کند که نیکنامی فریق اول و قباحت و بدنامی گروه ثانی که بر صفحهٔ روزگار
تا دامان قیامت باقی است مفید یقین است که این معنی او را از اجرا ز طریق ناصواب تمرد و طغیان بسوی
صراط مستقیم اطاعت حکم و فرمان خدا بکشد از ینجاست که اکثر از فاجدر روزگار و اعاظم هر دیار درین فن
کتبها تالیف نموده اند و قدما درین تحقیق بسر برده جراید یادگار و دفاتر نامدار بر دامن روزگار گذاشته اند
بتشریح و تفصیل ماجرای رفتگان و وقایع گذشتگان باعث تنبیه بی آیندگان و ایقاظ ابنای نادان
و غافلان گشته اند جمله مساعیهم مشکور اهم از ین قبیل است که درین بلده بیجاپور ملا محمد قاسم فرشته در عهد سلطان
ابراهیم عادل شاه در سنه هزار و پانزده کتابی ترتیب داده موسوم بنورس نامه فرشته گردانیده و گلشن ابراهیمی نیز
نامیده که مشهور و معتبر در چهار رکن عالم است که در انجا اساس سخن بر کمال تحقیق نهاده و بفصاحت و متانت
مطلب طرازی نموده است از ابتدای حکومت راجهای هند آغاز یده تا بظهور شوکت اهل اسلام و استیلاء
غلبهٔ اهل دین رسانیده و احوال سلاطین عالیمقدار اسلام که در چهار دانگ هندوستان کوس سلطانی و طبل
فرمان روائی نواخته به تفصیل پرداخته در مقالهٔ ثالث آن کتاب احوال حکام و روسا و سلاطین دکن را شرح و بسط داده
و احوال بیجاپوریان در انجا از ابتدای تسلط و سلطنت مجلس رفیع یوسف عادل شاه تا شطری از عهد ممدوح خود
ابراهیم عادل شاه ثانی شرح و بسط داده و در همین عهد همایون ابراهیم شاهی میر رفیع الدین شیرازی
درین بلده کتابی درین فن در سنه هزار و هفده تالیف نموده بتذکرة الملوک نامیده است که چیده چیده
احوال بقید ضبط در آورده است بعد از ان ملا ظهور ولد ملا ظهوری قاینی که منشآت سحر آیاتش مشهور و معتبر و مقبول
عالمیان است و اشعار بلاغت آثارش مطبوع و مرغوب سخنوران جهان است در عهد سلطان محمد عادل شاه
سوانح باقیه عهد ابراهیمی و حالات و فتوحات و وقایع زمان همایون سلطان محمد عادل شاه و بقید
ضبط در آورده موسوم بمحمد نامه گردانیده است بعد از ان در عهد علی عادل شاه ثانی سیادت مآب

کمالات نصاب سید نور الله ولد قاضی سید علی محمد نور الله مضجعهما وقایع و سوانح آن زمان
در عبارات رنگین و فقرات برجسته و نمکین نوک تیز خامه سحر پرداز خود دستی ساخته اند
که بانشاء علی عادلشاهیه مشهور است و نیز ملک الشعرای دکن میان نصرتی سوانح
و فتوحات علی عادلشاه را بنظم شیرین و قصاید نمکین بر محاوره آن زمان پرداخته
که بعلی نامه شهرت دارد بعد از آن فضیلت مآب شیخ ابو الحسن ولد قاضی عبد العزیز
درصدد ضبط و شرح سوانح و حالات علی عادلشاهیان و بیان فقرات زمان سکندر عادلخان
که ختم طبقه عادلشاهیه است در آمده مدتها در آن تحقیق سعی بکار برده در اواخر مایه جمادی
عشر تالیفی مشتمل بر جمیع سوانح و حالات و فتوحات عادلشاهیان پرداخته است اما روشن
باد که این هر دو نسخه یعنی محمد نامه ملا ظهور و مولف شیخ ابو الحسن کمیاب بلکه نایاب اند
با وجود تلاش بسیار بنظر نرسیده مگر قرطاس پاره چند پاشیده نگاشته احوال و سوانح
ماضیه بطور مسودات بعضی رقم زده شیخ ابو الحسن و برخی نوشته ابراهیم اسد خانی و غیر آن
متفرقه منتشره غیر مرتب نزد این فقیر جمع آمده بودند درین ایام بعضی از دوستان باعث
باعث شدند که آن متفرقات منتشره را بقید ضبط در آورده ترتیب داده یک جریده
موجز اگر مرتب فرمایند احسن خواهد بود فقیر اولا این را شغل لا تحصیل و لا یعنی
انگاشته از قبول آن کار سر باز زد آخر الطوق و اما السائل فلا تنهر بخاطر آورده چندی
خاطر را برین شغل گماشته ترتیب داده بود و نظر ثانی بر آن نگذشته بود که دو سه نقل از آن
بر داشته شده و باطراف رفته بعد از چندی که امر نظر ثانی بر آن نموده آمد در بعضی جا آنچه
باسقاط مناسب نمود قلم کشیده یا در بعضی جاها که بازیاد شایستگی داشت از تاریخ فرشته و تذکره و خافی خان
و غیر آن بطریق ایجاز و اختصار بر آن افزوده آمد بعد از اتمام این موجز را که ریاض السلاطین است بر
وفق حسبان [illegible] بهشت بستان ترتیب کرده موسوم به بساتین السلاطین گردانیده شد امید از مطالعه
کنندگان [illegible] و لو گذارانا اولی الامر [illegible] این موجز که فقیر محتاج بلطف کریم و رحیم

محمد ابراهیم الزبیری است در عاجز نسبه درکار فرمایند اگر در حین مطالعه بر قصوری مطلع شوند بصر بر طعن نگشایند بلکه بر وسعت اخلاق کریمانه کار فرموده باصلاح کوشند والعذر عند کرام الناس مقبول —

بستان اول در ذکر سلطنت سلسلهٔ عادلشاهیه یوسف عادلشاه

بدانکه در تواریخ مسطور است اول کسیکه از سلسلهٔ عادلشاهیه در ملک دکن بنام سلطنت حکمرانی کرده و داعیه پادشاهی پیش گرفته لوازم فرمانروائی بسرانجام داد و بر سبیل استقلال قواعد فرماندهی را بکار بسته بنام خود خطبه و سکه جاری کرد یوسف بیگ ساوی بود که آخر کار بیوسف عادلشاه ملقب گردید و مورخین در نسبش اختلاف کرده اند قریب بتحقیق آنست که در بعضی از تواریخ مرقوم است که او از ملک زادگان روم است و ماحصل این قول آنکه چون سلطان مراد پادشاه روم در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بتقدیر قادر لایزال از فراز تخت بتخته تابوت نقل کرد سلطان محمد بموجب وصیت پدر بجلوس خود تخت را زینت بخشید یوسف نام برادر کوچکی داشت که در حسن و جمال یوسف ثانی گفته میشد او را بدل دوست میداشت و بعطوفت و شفقت پدرانه پرورش میکرد و از خود جدا نمیداشت فتنه انگیزان و بدخواهان شهر از راه بدخواهی سخن آورده در خلوتها سلطان محمد را از این امر متنبه نمودند و میگفتند که خونخوار و برادران که وارثان ملک و اعیان دولت اند چنین محبت و اختلاط [illegible] خلاف عقل و دور از صواب است و از قبیل تربیت مار بجیب پروردن چون تأکید و تکرار و جهد و اصرار بد اندیشان [illegible] از حد متجاوز شد ناچار بر صواب دید آن جماعت گونه رضا [illegible] فرمودند که در ارتکاب این امر لابد دو چیز که هر دو صعب است حاصل خواهد شد اول قتل ناحق [illegible] دوم [illegible] والده اش بر آتش هجر پسر سوختن اکنون صلاح همانست که هم از والدهٔ یوسف [illegible] چاره جوئی بکنید مهما امکن از وی استرضا حاصل نمایید اعیان درگاه ناچار بحکم سلطان بر در حرم سرای آن ضعیفه رفته بلطائف الحیل بتقریبات شایسته اصل مطلب بیان آوردند [illegible] که زنی عاقله بود [illegible] دریافت که این امر [illegible] رضا باید داد [illegible] و وقوع رسید کار [illegible] اعیان [illegible] صلاح [illegible] لاکن [illegible] باید [illegible] و [illegible]

بانواع نفایس و غلامان ترک که نژاد هم بفروخت آورده بود از انجمله یکی در حسن و جمال و سن و سال شبیه و نظیر
شاهزاده یوسف بود والدهٔ یوسف ازین معنی اطلاع می داشت در دل شب پنهان تاجر را اندرون
حرم سرا طلبید و آن غلام شبیه شاهزاده را بهای گران از وی بخرید و تاکیدات و وصایای بلیغ نمود
و جگر گوشه خود یوسف را با سرمایه لایق از زر و جواهر تفویض او نمود و وعده های بسیار نمود در تعهد و پرورش
او وصیتها کرد و تاکید نمود که احدی را برین معامله آشنا نگرداند و همین شبانه شب از اینجا برآمده راهی بوطن خویش
شود و بعد از ان خود همدران شب آن غلام نوخریده را مسموم گردانید و نوعی ساخت که صورتش کبود و رنگ
گردیده متغیر شد در آخر شب در محل سرا نوحه و ماتم بنیاد نهاد و ندای فوت شاهزاده در داد و لوازم سوک
و مراسم شیون پیش گرفت اعیان و ارکان خبر یافته در حرم سرا حاضر آمدند و آن طفل مسموم را با نها باز نمود
تا بفوت او متیقن و باآیین شهزادگان بتکفین و تدفین او پرداختند سلطان محمد و سایر اعیان تعزیت مادر
یوسف خود را بر سابقین لوازم عزا بجا آوردند و سلطان بعد تعزیت مراتب دلدهی و تسلیه والده تا انقضای تعزیت
بجا آورده مراجعت نمود خواجه عماد الدین تاجر چون تا هیچون نعمت غیر مترقبه و غنیمت نامتصوره بدستش افتاد
در همان شب بلا توقف روانه شد چون بشهر ساوه که منزلگاهش بود رسید در ناز تربیت شاهزاده
هیچ وجه خود را معاف نمی داشت و هیچ دقیقه از دقایق تربیت و پرورش و خدمتگاری او
نا مرعی نمی گذاشت دران وقت شاهزاده هفت ساله بود در تعلیم ادیب دانا سپرده در آموختن
علم و هنر و آداب و سایر حیثیات انسانیه و قانونات سلطانیه جد کمال پیش برد و بعد از انقضای
یکسال دایه شاهزاده با چند اشخاص محرم با نقود و نفایس از نزد والدهٔ شاهزاده آمدند و دایه ملازم خدمت
شاهزاده ماند و آن اشخاص با مژدهٔ خیریت شاهزاده مراجعت نمودند و پس از مرور چند ایام باز چند
نفر محرم از نزد والده نفایس و نقود و جواهر آورده در خدمت شهزاده گذرانیده با نوید خبر صحت و
سلامتی معاودت نمودند الغرض بهمین وتیره معتاد هر سال از نزد والده اش مردم با نقود و جواهر و نفایس
می آمدند با مژده های خیریت و روز بالیدگی و هنر و سلیقه آموزی شهزاده بوالده میرسانیدند رفته
رفته خبر شاهزادگی او در ساوه فاش گردید و در میان مردم شهرت عام شد حاکم ساوه مردی بو

ه

بستان اول

طمع بوجه تمام بازنمود از تاجر عجب بهانه کاوش در پیش آورده مال گرفتن خواجه عماد الدین ازین ذهنیت حاکم
بیزار آمده شبهه‌ای را از خانه برآورده بقم گریزانید و در انجا اقامت ورزید بعد از مدت حاکم ساوه شربت
اجل از کاس قضا نوشید خواجه عماد الدین اراده مراجعت وطن که ساوه بود مصمم شد درین اثنا یوسف
خوابی بشارت مند دید که در عالم رویا شخص مبارک سیما حاضر شد خود را بخواجه خضر نامید میفرماید که ای
یوسف فسخ عزیمت ساوه نموده عازم هندوستان شو که ثمرهٔ مراد تو دران جا رو رشد نیست بعد تعب
مشقت سفر بکام دل خواهی رسید بسلطنت ملکی عظیم خواهی پیوست یوسف این خواب را از همراهان
پنهان داشته بخواجه عماد الدین بر سفر هندوستان باعث شد و جد و اهتمام درین باب پیشتر برد تا
آنکه خواجه عزیمت وطن موقوف داشته راکب جهاز هند گردید و در سنهٔ هشت صد و شصت
و چهار به بندر دابل رسیده و در انجا چندی اقامت گزید اتفاقاً روزی یوسف برای تفرج و تماشا
برآمده سیر ساحل دریا می‌نمود درین اثنا تشنگی آب بروی غالب شد ناگاه بر ساحل دریا مردی
شکل نورانی بصورت شکلی که در نخستین بار در رقم در منام ظاهر شده بود پیدا گشته پیش آمد و جامی
پر از آب شیرین در دست داشت بدست یوسف داده نمود که بنوشش و بازدید سابق مکرر آ
مکرراً بشر ساخته گفت که آن رویا که در ایام سابقه دیده صادقه است اندیشه مکن و امیدوار باش
یوسف چون باشامیدن آب مشغول شد هنوز تمام نوشیده بود که خضر خجسته پی ناپدید گشته یوسف این
بشارت مجدد روح افزا مسرور مند و بشارت منتظر گردید چنانچه در جامه نگنجید و از انجا خواجه عماد الدین
با یوسف برآمده روانه دار السلطنت بیدر گردید دران ایام شروع نشو و نمای دولت و مکنت
خواجه علاء الدین محمود گیلانی که او را ملقب بملک التجار گشته آخراً ملقب بخواجه جهان شده و او
بخواجه گاوان نیز مشهور است و بوزارت چهار تن از پادشاهان بهمنیه رسیده بود خواجه عماد الدین
با خواجه علاء الدین ملاقات کرد و درمیان هردو بسبب قرب وطنی و هم جنسی ارتباط و اتحاد
فوق الحد دست داد روزی یوسف که بحسن و جمال یوسف ثانی بود در خوش سیرتی و نیکو
طرازی در نظر خواجه جهان بکمال رشد و قبول جلوه گر گردید خواجه جهان بخواجه عماد الدین

گفت که بهتر آنست که این جوان را در جرگهٔ چیلها در آری و در آن ایام در میان دکن رسم معمول و شیوهٔ
مستمره بود که شرفازادگان اکثر دیار در جرگهٔ چیلهای خاص پادشاهی منسلک گشته بحسب قسمت
باظهار جوهر ذاتی باوج ترقی و کامیابی فایز میگشتند و در قلیل ایام بقوت طالع و مساعدت
بخت کامروا گردیده بپایهٔ امارت و وزارت میرسیدند خواجه عماد الدین از استماع
این سخن اگرچه ابتدا مستلزم ننگ و عار دانسته ابا نموده اما آخر کار بالهام غیبی سبب
ارتفاع بخت و اعتلای طالع یوسف تصور کرده قبول نمود و یوسف در جرگهٔ چیلهای خاص
پادشاهی در آورد و همین سبب است که اکثر مورخین که از اصل حقیقت واقف نبوده لیکن بدو
تحقیق حال یوسف عادلخان را غلام ترک بفروخت آمده نوشته‌اند القصه بعد از داخل شدن
یوسف در زمرهٔ چیلهای سلطان محمد بهمنی و مامور شدن بخدمات عمده هرچند روز
بروز تابید بختش و جوهر ذاتی او بر آبرو و ناموس او میافزود تا بمراتب اعلی
رسیدن گرفت و خواجه جهان گیلانی بجای فرزندش در گرفته در پرداخت احوال او
بدل متوجه می بود تا بمرور ایام بپایهٔ امرای عظام و سرلشکران کرام با نام سلطان محمد شاه بهمنی
رسید مخاطب اولا به یوسف عادل خان ثانیا بمجلس رفیع و ثالثا بملک الشرق گردید و در سنهٔ
هشتصد و نود و هفت علم استقلال بطرفداری و فرمانروائی بیجاپور و توابع آن بر افراشت روایت
دیگر در نسب یوسف عادلشاه ماحصل قول رفیع الدین شیرازی اینست که میگوید که خود در ثمان و
ستین و تسعمائه از ولایت بعنوان تجارت با اسباب و امتعه بدکن آمدم و در قصبهٔ الیت کوکی نام که
مقبرهٔ یوسف عادلشاه و اولادش در آنجا است و در مصارف آنجا از اخراجات لنگر و خدام
و حفاظ مبلغ کلی مقرر است چنانچه صد نفر حفاظ و همچنین سایر خدام
و عهده داران دیگر بوظایف و علوفات مقرره خود با مفروغ البال
بوده بخدمات متعینه سرگرم و مشتغل هستند و از جمله جماعت
حفاظ حافظ شمس الدین حضری نام مردی بود

بستان اول

مستدین یار رسا سپهرت نیمروسن که از نو منجا و زکشته و سیر و سیاحت بسیار کرده و از ملک پروردگان
قدیم و ولیخانه یوسف عادل شاه بوده و در اواخر ملازم روضه مخدوم خود گردیده در سلک حفاظ آنجا منخرط
گشته بود در بادی ملاقات اتفاق کرده و رابطه دوستی و مهربانی و بسته او در شرح احوال و ابتدای کار
یوسف عادل شاه چنین تقریر می نمود که خود در دیار بکر بودم در زمان سلطنت حسن بیگ آق قوینلو درین اثنا خبر
مخالفت امرای جهانشاهی منتشر شد که با یکدیگر در مقام مخالفت و تنازع افتاده مصدر فتنه و فسا د شده اند
حسن بیگ فرصت دیده بعزم تسخیر ولایت جهانشاه متوجه شد چون به تبریز رسید بساط حیات جهانشاه
نوردید و بر تمامی ولایت و از آذربایجان و خراسان و عراقین و فارس و کرمان مستولی گشته و حکام و نایبان
از جانب خود به هر شهر و هر مکان و در تمامی ولایت تعیین کرد چنانچه احمد بیگ خواهرزاده خود را به ولایت
ساوه و مضافات آن نامزد کرده فرستاد احمد بیگ با استعداد تمام بآن ولایت پیوسته و بعدل و
داد و اهتمام لشکر و رعیت پروری پرداخته در معموری ملک سعی جمیل بظهور آورده و از اکابر ساوه دختری
خواستگاری نموده بعقد خود آورد و از آن ولد بهم رسید بعد از آنکه پیمانه حیوتش پر شد ولد رشیدش
محمود بیگ بحکومت ساوه بجای پدر نشسته و بنهج و طریق پدر بزرگوار رسوم عدل و داد جاری داشته
ذخیره نیکنامی اندوخت تا بیست سال زندگانی کرده در جهان به نیکونامی مشهور گشته آخر در هنگامه آشوب
و فتن که در سلطنت بسبب انقلابات احوال و اختلاف امرا سر بالا کشید سلطان محمود بیگ والی
ساوه در کارزار کشته شد و اولادش از جور و ستم مخالفان پریشان و پراکنده هر یک به هر طرف افتادند
یوسف بیگ فرزند بزرگ محمود بیگ در صغر سن باصفهان افتاد و در آنجا نیز باندیشه اعدا امکان استقرار
نیافته بشیراز آمد و قریب پنج سال در آن بسر برد چون بزرگ شد و تمیز فایز شد از جفای اعدا و ناساعدت
بخت دلتنگ آمده و داعیه هندوستان از خاطرش سر زد و متوجه لار شد و در آنجا در مسجد رو یا دید که پیری
نورانی چهره بزرگ سیما حاضر شد نانی چند گرم بدست یوسف داد و گفت که ترا بدکن باید رفت که نان
تو در آنجا پخته است چون بیدار شد ویرا ازین خواب فرحی بی اندازه حاصل گردید بموجب اشاره غیبی
متوجه بندر جرون شد چون در آنجا رسید اتفاقا خواجه زین العابدین همدانی سوداگر از جانب

سلطان محمود بهمنی با اسباب و امتعه در آنجا رسیده فروختنیها را بفروخت و آورده نفایس آنجا بسیار
خریده از هر نوع اسبان با دو رفتار و غلامان ترکی نژاد و اقمشه و امتعه گران بها بهم رسانیده در کشتی
بار نموده اراده روانگی داشت درین حال یوسف در آنجا پیوست چون او جوان بالابان خوش صورت
قوی هیکل بود خواجه زین العابدین هم با نهایت کمال دلخواهی و مهربانی او را در کشتی سوار کرده همراه آورد بعد چندی
در بیدر رسید در دوستی خانسالار که در کشتی یک جا بوده اند اختلاط کمال داشت بسر برد چون هنوز از بقیه ظلمت
نکبت بالکل نبود ظهور طلوع صبح مرادش مهلتی بایست دلگیر شد باز متوجه ولایت شد چون بجاپور رسیده در
همان مسجد نشین اقامت نمود و باز بهمان آیین واقعه دید که میگویند که ترا بدکن حواله کرده بودم چرا بی صبری کردی
باز بهمان جا برو که چراغ تو در آنجا خواهد افروخت باین ترتیب نصیب باز او را بدکن آورده در همان جای سابق
که در صحبت خانسالار گذشتنی فرود باز آمده بود منزل نمود و همیشه داعیه سپاهگری در خاطر مضمر داشت بکثرت
در ورزش تیراندازی و نیزه بازی و شمشیر اندازی و ورزش کشتی جد می داشت و اصلا در آن قصور و فتور راه نمیداد
و در آنجا ورزش محل قرار داده با جوانان شاطر دست پنجه شده بعلم کشتی گیری و پهلوانی تعلیم میداد و شد
و کسانیکه آن را از ایشان می آموختند بعد از چندی درین فن انگشت نمای عالم گردید قضا را در آن ایام از دهلی پهلوانی
که در فن خود مشهور آفاق بود و سرکرده پهلوانان زمان بود بسیار همسران او کشتی بر زمین زده و از جا بجا جایزه است
و انعامات یافته فرمانهای سرپهلوانی حاصل کرده بدار الخلافه بیدر رسید و بروز جمعه که معتاد آنجا بود
تمامی پهلوانان و بازیگران و سایر هنروران در دربار آمده روبروی تخت سلطانی هنرهای خویش بکار
می آوردند و بنظر سلطان در آورده مورد انعامات و نوازشات می شدند پهلوانان مشهور نیز با جماعت
تلامیذ خود در دربار حاضر آمده با هر کس از پهلوانان شهر و از مستعد تلامیذ خود کشتی گرفته بر زمین آورده هنرها
و دقایق این فن بروی کار آورده بر سلطان و سایر اعیان درگاه عرضه می داد و لاف و گزاف و خود
ستائیهای بسیار از روی افتخار بر زبان می آورد ارکان و اعیان و خواص و عوام آن هنرها و استادیها
که از وی بظهور پیوسته مشاهده کرده متحیر و بشاشت مند می گشتند لاکن سلطان از لاف و خودستائیهای
او رنجش خاطر پیدا میکرد و دل از رنجش تا بسیار بار گران نمی آورد و لهذا در دلش مرکوز آن بود که خداوند

تعالی از مردم این شهر کسی پیدا آورد که با این لاف زن هم پنجه شده غالب آید تا ازین لاف زنی و خودستائی باز ماند یوسف که در تلاش حیله بود و از مدتی بهانه می جست که بآن رشته ترقی را بدست آرد شمه ازین کار نیکو که سلطان در دل می داشت بواسطه خانسالار که مربی او بود بعرض سلطان رسانید که اگر امر سلطان نفاذ یابد با این پهلوان دست و پنجه شوم سلطان ازین معروضه بخوش حالی گرائید و فرمان داد روز جمعه دیگر وقتی معتاد که سایر هنروران جمع می آمدند پهلوان مشهور با جماعت تلامیذ حاضر آمد یوسف نیز با جماعت خود در کنار معرکه آمده قرار گرفت پهلوان اولا با چند زورمندان کشتی گرفته هنرنمائیها تقدیم رسانید یوسف بساز پهلوانی خود را آراسته در میدان آمده استاد پهلوان چون وضع و شان یوسف نظر بینداخت بر حساب آمد حکم سلطانی به پهلوان رسید که با این جماعت که بمیدان آمده استاده دست کشتی بگیر پهلوان عذر در پیش آورده گفت که با چند کس کشتی گرفته ام با این جوان پنجه دیگر خواهم گرفت اگر حکم شود که با کسی از تلامیذم هم پنجه شود یوسف آواز داد که هر کس را که خواهید بمیدان فرستید بعد از ان یکیک از شاگردانش بمیدان رسیده با یوسف هم پنجه گشتند در دو سه لعب بر زمین میرسید چون شاگردانش تمامی بنوبت رسیدند حکم سلطان دیگر بار به پهلوان رسید که این جوان هم با چند کس کشتی گرفته نیم مانده شده الحال با او کشتی بگیرید پهلوان چار و ناچار بمیدان در آمد و با یوسف همدست شد لیکن چند دل اسپند درمیان هر دو بوقوع آمد درین اثنا یوسف بکمال چالاکی یکدست بهتی گاه او و دیگر بر گردن او زده بسر برداشت و چند قدم پیشتر رفته روبروی تخت سلطان بر زمین زد یکبارگی غوغا از اهل دربار برآمد سلطان باقصی الغایت محظوظ و مسرور گشته از خلعت خاص و جواهر و نقد و بسیار یوسف را بهره مند گردانید اعیان درگاه بتبعیت سلطان هر یک نیز بخلعتها و زر و جواهر و صلات و جایزه فراوان با و عطاها کردند چنانچه همدران مجلس مواد استعداد امارت یوسف را بدست آمد بعد از چندی که هوشیاری و کاردانی او بمحک امتحان رسید صدر کوتوالی عطا شد برای رونق و معموری شهر و ضبط و نسق بازار و تنبیه و تادیب دزد و اچکه و حرامیان بوجه که ما ینبغی بظهور آمد و همچنین روز بروز نجم بختش در اوج و ترقی بود تا بمرور بمناصب علیا و مراتب قصوی فایز گشته بالاستقلال

علم سلطانی و فرمانروائی بیجاپور برافراشت

روایت دیگر در ابتدای کار یوسف عادلشاه

آنچه میر ابراهیم اسدخانی در ابتدای کار یوسف عادلشاه بتحریر آورده است چون آبای او از
جان نثاران سلطنت خانه عادلشاهیه و نمک پروردگان این دولتخانه بوده‌اند و در عهد علی عادلشاه
ثانی او خود بقدامت خدمت و صداقت فدویت مشهور بوده نوشته او را هم درین محل نقل نمودن
مناسب بنظر آمد لهذا قلم را بصوب قول او منعطف گردانیده شد او می‌نویسد که در عهد سلطان جمجاه
فریدون فر قارجمشید عبتبار افتخار آل بهمن و اسفندیار خاقان سلطان ابن سلطان سلطان محمد بهمنی که
سلطنت و فرمانروائی خطه رجنیبر دکن از عهد سلطان علاء الدین مشهور بحسن کانگو بهمنی که مبداء سلسله
بهمنیه است بطنا بعد بطن پشت بر پشت با و متواصل شده بود در دارالسلطنت احمدآباد بیدر پهلوانی
ایرانی که در زورمندی و فن کشتی گیری ممتاز زمان و بی‌نظیر دوران بود و هفت صد شاگرد ملازم
داشت از ولایت ایران بهندوستان آمد و در هر ملک و شهر که می‌رسید با پهلوانان آنجا کشتی
گرفته و غالب آمده صلات و انعامات فراوان می‌برد و فتوحها می‌گرفت تا ببیدر رسید و در آنجا
هم طالب سهیم و خواهان همسر گردید تا با کسی در آویزد و هم پنجه شود حضورباشان درگاه این کیفیت را بعرض سلطان
رسانیدند سلطان فرمود که در شهر ما هم کسی باشد که با او همدست شود و کشتی گیرد بعضی از حضوریان
عرضه داشتند که سرنوبت زورآور مشهور و پهلوان قتدار داده است و بسیاری پهلوانان را
در کشتی بر زمین آورده و پیل مست را هم بر انداخته شاید او با او همدست تواند شد سلطان فرمود
تا شجاعت شعار شهامت آثار دلیر فن قوت رستم قتدار حسین آقا روی را بحضور آورند سلطان فرمود
که با این پهلوان ایرانی کشتی بگیرد حسین آقا عرض نمود که بنده مسن شده ام قوت و تاب بفتور تمام
رسیده اما در تعلیم خانه بنده جوانان هنرور ورزش کرده مستعدند اگر حکم شود از آن میان یکی را که با او
کشتی تواند گرفت بیارم پس حسین آقا نهاست پناه شجاعت دستگاه یوسف بیک ساوی را که جوان
شایسته زورآور و دلیر و تناور و هنرور بود و گل سرسبد شاگردانش گفته می‌شد حاضر آورد حکم

پادشاه صادر شد که برای کشتی نمودن با پهلوان ایرانی آماده و مستعد کرده و یک روز جهت مصارعت
تعین کردند آن روز موعود دربار عام شد سلطان با فر دولت بر تخت جلوه افروز شد و سایر
اعیان و ارکان و وزرا و امرا حاضر آمدند و همه پهلوانان اطراف و دیگر خواص و عوام جمع
آمدند یوسف بیک بر رسم و شعار پهلوانان هشت زن تنبان پهلوانی پوشیده و کمر بسته محکم کرده و شبیک (?)
و زعفران و صندل و عبیر بهر اعضای خود مالیده و دو شاله بکمر (?) دو حمایل ساخته همچو پیل مست درآمد و
با داب و سلام پادشاه و اعیان درگاه و استاد مصافحه کرد و آن هم بازو پهلوانان هم تراز و
مشرف گشته در میدان گردیدن گرفت و پهلوان ایرانی هم بر قاعده تهمتنان ایران تنبان چرمینه
پوشیده صندل خوشبوی بر تن مالیده مستعدانه و پهلوانه درآمده سلامها کرده در میدان بایستاد
و هفت صد شاگردانش و پهلوانان تمامی پایه تخت حلقه زده استادند پس پهلوان ایرانی حریف
مقابل را جوانی سبک خیال کرده پیش تخت آمده سلام و مجرا کرده عرض کرد که عمر دولت پادشاه
را بقا باد در همگی عمر خود با کسانی که کشتی گرفته ام و هم پنجه شده ام دو برابر سه برابر این جوان بوده ام
و بر زمین آورده ام با این پسرک همدست شدن مرا عار است هیچ و شکست شنیع دیگری که درخور
همدستی من خواهد بود حکم شود که بیاید چنین آقا جوابش یاد رشت نمود و گفت که نخستین با این جوان پسر
که در میدان مستعد و آماده کشتی استاده است کشتی بگیر اگر او بر زمین آید دیگری بمیان خواهد رسید
پس هر دو پهلوان مقابل هم آمده استادند و اول سجده و ثنای الله المستعان گشاده رو بقبله آورده
سجده ادا کرد پهلوان ایرانی بمصافحه پرداخته دست در بغل و دست بندی چند و هنرهای دل پسند درمیان
این هر دو تهمتن بعمل آمد هر بندی که این بر و فرستادی او بدفع آن پرداختی و هر هنری که آن
برین فرود آوردی این دفع اش نمودی چون بازیهای چند هنرآموز حسرت افزا بدین نوع میان
آن دو هنرور زورآور بظهور رسیدند غالب و مغلوبیت هیچ کدام مشخص نمی شد سلطان و ارکان و
سایر خواص و عوام هنرنمائیهای آن هر دو هنرور بندکشا و تهمتن مشاهده کرده محظوظ شدند
لب بآفرین و تحسین بکشادند ناگاه یوسف برو بر جوانی و قدرت هنروری چابکی و چالاکی بکار برده

سه یک دست بر کمربند او محکم زده و دست دیگر بگردنش برده نام خدا و رسول و علی را معین و معاون
گرفته بیکبارگی از زمین بر کند تا ببالای سر برده چنان بزمین زد که پشت و پهلوی او را شکست و
دکوفت برسیده از حضار و عامهٔ خلایق آوازه و غلغله بلند بر آمد و نعرهٔ تحسین و آفرین از گوشه
برخاست سلطان محمد یوسف را پیش طلبیده بخلعتهای خاصه و انعامات فایقه ممتاز و سرفراز
گردانید و سایر اعیان و خواص درگاه نیز هر یک درخور حال خود خلع و جایزه از نقود و نفایس
بیوسف ارزانی داشتند که گرد برگردش تلها بر آمد در همان روز سلطان توشیح انعامات گوگی
با پنج ده بیوسف بیک جایزه و انعام مرحمت فرمود و حکم حاضر باشی صادر شد و این واقعه در سنه
هشت صد و نود و پنج رو نمود و بعد از آنکه یوسف بیک ملازم حضور گردید در حرکات و سکنات
و اوضاع و اطوار بشایستگی تمام و مقبولی کلام در نظر سلطان و سایر اعیان درگاه جلوه گر می شد
از حضور داروغگی اصطبل ارزانی شد بعد از چندی صدر کوتوالی عطا یافت و بعد از آن حوالداری
می باید دانست که تطبیق درین روایات مختلفه ممکن است که شاید از جواد شاه و زکا
و تقدیر مقدر جبار خواه او ملک زاده روم باشد چنانچه از روایات اول ظاهر است خواه از
امرازادگان ساده چنانچه روایت دوم مبین است قسمت ازلی و جلاب آب و دانه
او را از مسقط الراسش بر آورده بهند و دکن کشیده باشد و بر وفق رسم و قانون دکن که غرفا
و امرازادگان ارتقی بمدارج علیا بتدریج و مرور حاصل میگشت اول او در چیلهای بادشاهی منسلک
گشته باشد بعد از آن بمرور منصب سر نوبتی که از مناصب قرار داد اهل دکن بود فایز شده باشد
چنانچه از روایت ثالث مفاد میگردد و در آن زمان فن ورزش گری و پهلوانی و بانک اندازی
راهم هنگامه بازار بود و دران شیوه هم سر آمد اقران گشته گوی سبقت ربوده باشد و بواسطه
همین امر با پهلوانی کشتی غالب آمده باشد و این دور نیست ذلک تقدیر العزیز العلام لاکن عجب
است از محمد قاسم فرشته که در بعضی نسخهٔ تاریخش اختصار بر همین روایت که او غلام ترکی
نژاد و افروخته رسیده واقع شده اگر با اختلاف روایات واقع می شد مضایقه

نمی داشت الغرض نجم طالعش در اوج ترقی بود یوماً فیوماً آب گوهرش می افزود و جوهر
ذاتیش ظاهر میگردید درهمین اثنا از نواح سرحد ملک تلنگانه اخبار آمد که متمردان آن طرف
سر بشورش بر آورده در سرکشی و تمردی دقیقه فرو گذاشته نمیکنند و داد قطع طریق و رهزنی بوجه افراط
می دهند رعایا و برایای آن دیار از اذیت آنها بجان رسیده اند بنابران درگاه بتدبیر دفع
شر آنها در آمده و بتجویز تعیین لشکر گران بر سر آن نخوت پرستان نمودند بعضی حساد و کوتاه بینی که درین
بودند از ترقی روز بروز و دولت روز افزون حقد و حسد پیدا کرده و رشکها می بردند خواستند
که یوسف در حضور نباشد تا باعلای مناصب و اشرف مراتب نپیوندد و قابو یافته بسمع
پایان حضور رسانیدند که یوسف یکه جوان سنجیده و شجاع و دلاور هست و درخور این مهم
اوست او را برین مهم نامزد کردن مناسب مینماید سلطان حرف آن ابنای الغرض را اصغا
انگاشته یوسف را بخلعتهای شاهانه سرفراز ساخته و خطاب مجلس شجیع و ملک الشرق
بر آن مزید کرده با فوجی مستعد روانه نمود مجلس شجیع بعد از فایز شدن آن حدود و بکمیت کار روائی
روز بروز سیرتکی در مفسده و ایام آن جماعت متمردان سرکش آن ضلع را تنبیه بواقعی و گوشمالی
بواجبی رسانیده و تمامی حدود و طرق را از خار و خس صاف و پاک نموده و در فکر استعداد
و تهیه تحف و هدایای لایقه حضور شده قصد مراجعت داشت درین اثنا روزی سلطان بیاد
آورده فرمود از رفتن یوسف مدتی بر آمد اخبارش نرسید چه آن چنان بود که عرایض و احوالیکه
یوسف بپایه سریر ارسال می نمود حساد عداوت پیشه آن ابر حسب مکنونات خود یافته پنهان
گذاشته بنظر سلطان نمی گذرانیدند درینوقت بحضور عرض داشتند که یوسف آن ولایت را
در قبض آورده داعیه استقلال داشته هست حسین آقا در جواب آنها گفت که یوسف چنان
نمکحرام نیست که بغاوت از پادشاه خواهد ورزید مگر باعثی خواهد بود که موجب چندین توقف
گردیده پس حسین آقا درین باب اندیشه مند گردیده بری آقا را بجهت آوردن یوسف روانه کرد
بعد از رفتن بری آقا هم چندی تعویق بظهور رسید با معاندان هیچ در بار غوغا بر داشتند که

که هرد و حرام خواه باتفاق سر استقلال و سرخودی دارند که مراجعت بهیچ یک تا حال ننموده پادشاه
درین مرتبه بحسین آقا فرمود که زود یوسف را حاضر کنند پس حسین آقا خود بذات روانهٔ آن
سمت شده بری آقا را بنیابت در انجا نگهداشت با مجلس رفیع و تحف و هدایای لایقه
و پیشکشهای شاهانه روانهٔ حضور شده سلطان باستماع خبر مراجعت مجلس رفیع با فتح و نصرت
بشاشت مند گشته بلطف و مرحمت تا روضهٔ شاه خلیل الله کرمانی قدس سره پیشوا آمده
بشهر آورد حسین آقا و مجلس رفیع آن ره آوردها که همراه داشته بودند بنظر سلطان گذرانیده کمی
کیفیت تنبیه و تادیب سرکشان و بند و بست امورات و سایر فتوحات کما هی بموقف عرض
رسانیدند سلطان آن پیشکشها را بدرجهٔ قبول رسانیده بحسن تدبیر و فدویت شعاری یوسف
مجلس رفیع غایت الافق محظوظ و مسرور و خوشنود گردیده یوسف را مورد انواع نوازشات
و انعامات پادشاهانه سربلند و سرفراز ساخته از کارنگری و کلیان تا حد منجان
و کوده و کینچی و کالسته با جمیع مضافات و توابعات بوی ارزانی داشت و منگل بیره
که تختگاه قدیم راجهای سابق بود بمهر اقطاع یوسف در آورد بری آقا را بخطاب سبحان قلی
مخاطب و سرفراز ساخته اقامت در همان ضلع تلنگانه صادر فرمود و بعد ازان یوماً
فیوماً طالع اوج و بخت بلندی گرای یوسف در ترقی و تصاعد بود تا آنکه از جمله امرای عظیم الشان گشت
بعد از فوت سلطان محمد و پدید آمدن هرج و مرج در سلطنت بهمنیه و ضعف و سستی
گشتن سلطنت سلطان محمود و بیش از پیش در جمع سپاه کوشید و ترکان و مغلان
ایران و توران هر که در پای تخت بهمنیه جمع آمده بودند بمواعید خسروانه نزد خویش
طلبیده بمناصب ارجمند بهره مند گردانید و قوت و شوکت زائد الوصف حاصل
کرد چنانچه خطبه بیجاپور بنام خویش خواند و لفظ خانی را بشاهی بدل ساخته خود را
بیوسف عادل شاه نامید او را ساوی ازان گویند که در بلده ساوه مدتی
پرورش یافته بود چنانچه گذشت و در لسان مردم دکن یوسف ساوی شهرت

یافته وجهش هم اینست که سوا در محاوره دکن یک پاو بالا را گویند چون یوسف در
امرای محمود شاهی بشوکت و مکنت از سایر امرا امتیاز و افزون پایه بود و ملک
در قبض و تصرف او نیز از ملک طرفداران دیگر چاریک زیاده بود ازین رو او را سوای گفته

بیان جنگ خواستن قاسم برید و برغلانیدن تمراج بیجانگر را

چون یوسف عادل شاه کوس شاهی نواخت و روز بروز نجم بختش در اوج و ترقی
بوده در مکنت و شوکتش می افزود قاسم برید که سلطان محمود را بی اختیار گردانیده
خود را بر حکومت و مستقل حکومت بهمنیه مستقل گردیده بود و هوس تصرف ملک
بیجاپور از مدت در سر داشت الحال رگ حسدش بجنبید و حقد کهن که در کمین بود
اکنون بجوشش آمد تمراج والی بیجانگر را که او نبیره راجه زاده وارث ملک را بی
اختیار داشته خود مستقل کامرانی گردیده برغلانید و تحریصات بر جنگ عادل شاه
برانگیخت و همچنین دیگر طرفداران اطراف را ترغیب داده بلوا برانگیخت چنانچه
هر طرف از هجوم خصمانه بر یوسف عادل شاه تنگی و دشواری بود باری فضل
الهی شامل حال بود که عادل شاه بحکمت عملی و کاردانی با هر خصم درخور حال
هر کدام معامله بظهور آورده شورش هر جانب فرو نشانید آتش فتنه که از هر طرف
سر کشیده بود بآب کاردانی او فسرده و پژمرید درین اثنا مزاج عالی یوسف عادل شاه
از جادهٔ اعتدال منحرف شد و بیماری سخت عارض گردید چنانچه تا دو ماه
ذوالفراش بود در میان مردم شهرت وفاتش منتشر شد باری فضل الهی
شامل حال وی بشد از دارالشفای غیبی علاج صحت عطا یافت و عاقبت
صحت کلی دست داد و بعد غسل صحت سجده شکرانه در درگاه الهی بجا آورده در
خزینه بگشاد و دست کرم برافراشت قریب و بعید را بنوال فراوان و غریب
مسکین را بعطایای بی پایان کیسه مند گردانید بیست هزار هون بسادات

و علما و اهل استحقاق مکه و مدینه و نجف و کربلا فرستاد و بیست هزار هون
بخواجه عبد الله هروی که بوقت آمدن از وطن وی نیز از رفقا بود تفویض کرد
که بولایت رفته در بلده ساوه مسجد و مینار بنا کند و آب اندرون شهر در آورد
چنانچه آن مسجد و مینار بنا یافت بعد از چندی باز تیمراج بقصد اخذ و قبض تعلقات
توابع بیجاپور با استعداد لشکران بسمت بیجاپور روانه شد یوسف عادل شاه
خبر یافته باوجودیکه زیاده از هشت هزار سوار همراه نداشت همت بر دفع دشمن
گماشته توکلا علی عون الله پا در رکاب آورده مقابل خصم شد بعد از تقابل
هر دو لشکر و صف آرای جدال و قتال جنگ عظیم واقع شد هزاران مردم از هر دو طرف
کشته و مجروح شدند و غلبه کفار لشکر اسلام را هزیمت داد چنانچه عادل شاه با جمعی
از هواخواهان نامی از معرکه برآمده خود را بیک سو کشید و تباهی فوج خود دیده
خاطر را مکدر یافت لاکن یاس را بدل راه نداده بحبل المتین توکل دست محکم زده
امید عون الهی واثق داشت چون دریافت که خصم بنمایش فتح خود دلشاد و
خاطر جمع گردیده در نهب و غارت مشغول است دل را بر همت قوی داده و
وثیقه بر عون و تائید الهی کلی نموده با همان دو هزار سوار که بعد از تفرقه
لشکرش با او مانده بود یک عنان تاخته بر لشکر غنیم که فراوان از جنود ملخ بود
طور را انداخت تا آنکه خصم لشکر او خود را جمع کند مبارزان اسلام داد تیغ و
خنجر دادند و مار از کفار برآوردند غنیم با قبیح ترین حالات از معرکه جان بسلامت
رو بفرار نهاد و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاد عادل شاه شکرانه
معین مطلق مودا نموده مظفر و منصور بمقر الخلافت معاودت نمود.

بیان ترویج دادن عادل شاه مذهب شیعه را و خطبه باسامی ائمه اطهار علیهم السلام خواندن با وجود مخالفان

چون عادل شاه را بمساعدت بخت و معاضدت طالع ترقی و تفسیح روز
بروز حاصل شد قوت و مکنت بکمال رود و طرف داران اطراف را
بوجه شایسته مغلوب و منقاد نمود و توسیع ملک و فسحت سواد قلمرو بظهور
آمد و خاطر جمعی کلی حاصل کردید خواست که ارادهٔ که از مدت در دل داشت
بظهور آورد روزی مجلس منعقد کردانیده اعیان و ارکان دولت را جمع
فرموده صدر و علمای شهر را نیز طلب داشته بتقریب شیرین و تمهید تمکین
برزبان آورد که اولین کار را با خدای متعال عهد کرده بودم که اگر کارساز
مسبب الاسباب مرا دولت قوی و مکنت عظیم ارزانی دارد و پایهٔ
سلطنت و خلافت عطا فرماید مذهب امامیه را رواج بخشم و آیین تشیع
را رونق دهم و خطبه را باسامی ائمهٔ طاهرین علیهم السلام قرین کردانم
و از جناب اصحاب کبار مرا اصلا الغرض و انکار نیست و با دین حنفی
اصلا مرا کدورتی نیست هر کسی که بهر آیینی که خوشش آید بگو باشد دیگری
بر تعرض او وجهی ندارد اکنون رای و تدبیر شما بر این چه طور صواب
می بینید و درین باب مرا چه مصلحت فرمایید از جماعت آن کسانی که شیعه
مذهب بودند و بعضی محض بمداراهی پذیرای رای عادل شاه شده در جواب
گفتند بسم الله بهتر است و نهایت خوب مصرع در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
و بعضی که اهل تسنن و حنفی مذهب بودند از آن جماعت بعضی لب بپاسخ
نگشاده و زبان بلا و نعم حرکت نداده سکوت ورزیدند و بعضی از آن
که رتبهٔ صاف گویی داشته بودند در لباس عذر چنان جواب ادا نمودند که
نزد عقل و دور اندیشی این کار در خور تعقل نیست زیرا که بنای سلطنت و
اساس مملکت تازگی وقوع پذیرفته مدعیان در کمین اند سلطان محمود

که وارث ملک بالاستحقاق اوست در میان سپاه و حشمتان داعیه دا
مثل امیر برید و احمد نظام الملک و عماد الملک همه سنیان پاک اعتقاد اند
و اکثر امرای سرکار و سپاه و بیشتر عامه سکنه بلده و اطراف همه حنفی مذهب
و سنی دوست هستند مبادا که بر سر این معامله فتنه عظیم برخیزد که تدارکش
در حیز امتناع افتد و آتش فساد سر بالا کشد انطفایش ممکن نبود صواب
دولت همانست که خاطر همایون را ازین خیال خالی گردانند و عادلشاه
باستماع این جواب سر فرو افکنده متامل ماند و از غلام اتفاق و ناهمداستانی
جمیع اعیان اندیشه مند گردید چاره ناچار سکوت ورزید و در همان
نزدیکی خبر از ایران رسید که شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران مذهب
تشیع را ترویج داده و خطبه را تغییر داده باسقاط نامهای خلفا باسامی
ائمه طاهرین علیه السلام برخواند یوسف عادلشاه بمجرد استماع این خبر
بشاشت اثر که موافق مرکوز خاطر بود نشاط مند و فرحناک لا غایت شد
و آن نهال داعیه که در زرع دلش سر کشیده از ناموافقت اعیان فرو پژمرده بود
از سر بالیده و تازگی شاخ و برگ پیدا کرده بسر سبزی گرائید یکبارگی خطره و
اندیشه را پس پشت انداخته عزم جزم نمود تا در ماه جمادی الاول سنه نهصد
و هشت روز جمعه در مسجد قلعه ارک با جمیع امرا و خواص و عوام حاضر
شد و حکم فرمود با نقیب خان که از سادات مشهدی و امرای معتبر
بود پیش قدمی کرده بر سر مناره برآمده اذان گفت و کلمه اشهد ان علیا
ولی الله در کلمات اذان ایزاد کرد و خطیب بر سر منبر باسقاط اسامی صحابه
کبار بنام ائمه اثنا عشر علیهم السلام خطبه را تمام کرد و آن جماعت از زمره
اهل تسنن از امرا و عوام هم بودند مثل عین الملک که از امرای عظام و

دم

و سرگروه لشکر بود و دلاور خان حبشی و محمد سیستانی و غیره چند نفر تنگدل خاطر
برخاسته بدون ادای نماز بخانهای خود معاودت نمودند و یکسال بود
که بر سر این معامله همان بر دو فرقه پاشنه عادل شاه نسبت بهر فرقه بسلوک و تواضع
پیش آمده دلهای ایشان بجو بدست کرده برمقتضای منطوق لکم دینکم ولی دین تسکین خاطر
خودها بخشید اما بعد از چندی علما و صدور و اعیان شهر که تسنن کیش بودند
خطوط بسلطان محمود بهمنی و سایر اعیان در باب تائید دین بر روانه کردند سلطان
محمود با استعداد حرب باتفاق امیر برید و احمد نظام الملک و قطبشاه با افواج
گران متوجه بیجاپور شد عادل شاه در خود تاب مقاومت نیافته از شهر بیرون
آمده راه خاندیس گرفت و چون بعماد الملک عادل شاه را خلوص و اتحاد
باقصی الغایت حاصل بود درین آشوب باو پناه جست و او مرد کبیر السن
و جهان دیده بود بسبب این حرکت عادل شاه را ملامت کرد و بر تغییر حال و تبدیل
خطبه زجر و توبیخ نمود و بر قایم داشتن خطبه قدیم نمود و عادلشاه بصوابدید عماد شاه
کار فرما شده بنایب غیبت خود در بیجاپور احکام فرستاد که خطبه جدید
موقوف داشته خطبه قدیم قایم دارند و خود بدفع الوقت راه خاندیس گرفت
و عماد شاه بخدمت سلطان عرایض فرستاد و عذر خواه گردیده التماس
مراجعت به بیدر نمود تا هر یک از احمد نظام الملک و قطبشاه نیز بمستقر های
خود روانه شدند بعد از چندی که فساد فرو نشسته عادل شاه از ان طرف
معاودت کرده به بیجاپور آمد چندی بر همان دستور ماند خطبه را بنام
خلفای راشدین خوانده می شد چون شوکت و مکنت زیاده تر حاصل
می شد و از زمرهٔ اهل تسنن هستند خود بانواع تسکینات دلهای ایشان خاطرجمعی
خود بدست آورده باز بر سر آن کار رفته خطبه بهمان اسامی ایمه طاهرین

علیه السلام قرار بخشید بعد ازین با جز اینچند ایام از قلعه گوه خبر آمد که بسبب غفلت
حاکم آنجا نصاری قلعه را بقبضه خویش آوردند عادل شاه بمجرد وصول این خبر
با دو هزار سوار از خاص خیل مغل و دکهنی از بیجاپور ایلغار نموده بصبح روز پنجم در آنجا
رسید و غافلانه بر قلعه یورش کرد و بعد از کشش و کوشش بسیار قلعه را بدست آورد
بسیاری از مردم قلعه را بقتل رسانید و بند و بست قلعه کما ینبغی بظهور آورده بدار الخلافت معاودت نمود

ذکر وفات یوسف عادل شاه و انجام کار وی و آثار باقیه که از یوسف عادل شاه ماند

یوسف عادل شاه بعد از انقضای بیست و دو سال از سلطنتش بمرض سنگرانی
مبتلا شده روز بروز آن مرض زیادتی یافته و علامات سفر آخرت در خود مشاهده
کرده ولیعهدی بر اسمعیل خلف رشید خود مقرر نمود و قلاده ولیعهدی رتق و فتق سلطنت
بگردن کمال خان دکهنی انداخته وصیت نمود که لاشش خود را در جوار قبر سید جلال
مشهور بشاه چنده حسینی که رسوخ تمام نسبتش پیشتر داشت در کوکی نجاک سپردند بقول
مولف طبقات اکبری وفات یوسف عادل شاه در سنه ۹۱۳ نهصد و سیزده و بروایت
محمد قاسم فرشته سنه ۹۱۶ نهصد و شانزده و بقول رفیع الدین شیرازی و میر ابراهیم
اسد خانی نهصد و بیست و پنج او و یوسف عادل شاه را یک پسر اسمعیل و سه دختر بوده اند
با وجود اختلاف مذهب حنفیه و دختر منسوب باهل تسنن گشتند مریم سلطان
در حباله برهان نظام شاه و خدیجه سلطان در عقد علاء الدین عماد الملک و بی بی
ستی در عقد احمد شاه بن سلطان محمود بودند و از آثار باقیه یوسف قلعه ارک
بیجاپور است و نیز عیدگاه قدیم که در عهد علی عادل شاه اندرون حصار
آمده و نیز نهری که از چشمه که موسوم به بهت باولی واقع است در اقصای تورده
بشکاف و تراشش دل خارا اندرون قلعه آورده است عرض و عمق نهر
مذکور آن مقدار است که جوان قد آور تنها و با سلاح و سپر از آن تواند گذشت

و چشمهٔ مذکور که منبع نهر است هرچند که صغیر است از معمران دیرین شنیده شد که چشمهٔ
آب زمزم دارد و فوران آب از تهٔ آن می جوشد که حکم نهر عظیم دارد اما آن چشمه
بسبب ناهتمامی و عدم مبالات حکام ابتر و خراب شده بخاک انباشته
رفته رفته خاک پوشش سراسر زمین گردیده و درحین آبادی کلبرگه روضه و منارهای
شیخ محمد سراج جنیدی از ابنیهٔ یوسف است و بیجاپور نام این معموره از قدیم
است و از قدیم الایام این قصبه مشهور و معتبر و شهر نامور بوده است و
مورد اکابر عظام و علمای ذوالاحترام گشته است چنانچه شیخ المشایخ شیخ
عین الدین گنج علوم قدس سره در کتاب اطوار الابرار نوشته اند که ترجمهٔ آن
عبارت اینست که شیخ الکامل المکمل صاحب المقامات العلیه شیخ ابراهیم
سنگانی رحمة الله علیه مدتی در صحبت فقیر بوده اند در دولت آباد و بعد از آن
ازانجا نقل کرده بهیرول و ازانجا بقصبهٔ بیجاپور آمده اقامت نمودند و هم
در بیجاپور وفات یافتند و مزار ایشان در مقابر شمالیه واقع است و نسبت خرقهٔ
شیخ مشارالیه در تاریخ الحاق نوشته اند که ملک عزالدین ابورجا از قدمای امرای
علاء الدین خلجی بود و بعد ملک علی عادل شاه در اواخر سنه هفتصد و یک حکومت
شهر نو یافت قریب شش سال در آن بود و بعده در سنه هفتصد و شش حکومت
بیجاپور کنره یافت و بالتماس رای رام دیو مسجد جامع چوبین بنا کرد و بعد از چندی
ملک عزالدین نقل کرد و پسرش ملک کریم الدین ابورجا حاکم بیجاپور شد و در سنه
هفتصد و شانزده مسجد جامع سنگین را بنا کرد انتهی و اکنون در قلعهٔ ارک بر مسجد
سنگین قدیم بر تختهٔ سنگین نام ملک کریم الدین ولد نوشته موجود است

ذکر تعداد لشکر یوسف عادل شاه و ذکر تواریخ چند و بطریق فائده

عهد یوسفی سواران دوازده هزار احشام چهار ده هزار افیال سی و هفت چند
تاریخ برای افاده در بیجاپور ثبت افتاده بنای قلعه پرینده باهتمام خواجه جهان
در سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو اتمام پذیرفت و قلعه بلگانوه باهتمام اسد خان در
سنه ۸۹۱ هشت صد و نود و یک بنا یافت و قلعه مرج باهتمام اسد خان در سنه ۸۹۳
هشت صد و نود و سه بنا گرفت و قلعه شولاپور بحکم ماه صاحبه باهتمام خواجه جهان
در سنه ۸۸۸ هشت صد و هشتاد و هشت بنیاد گرفت و قلعه احمد نگر باهتمام احمد نظام شاه
بحری در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت بنا گرفت و قلعه بیدر بحکم احمد شاه
بهمنی در سنه ۸۳۳ هشت صد و سه بنا یافت و قلعه بیجاپور از یوسف عادل شاه در
سنه ۹۱۹ نهصد و نوزده بنا پذیرفت و مسجدی که درون قلعه باهتمام یوسف عادل
شاه بنیاد یافته در سنه نهصد و هژده بود و موضع فتح پور در عهد یوسف عادل شاه
در سنه ۹۱۹ نهصد و نوزده آبادی یافته و فرح محل را ابراهیم یوسف در سنه ۹۲۱ نهصد و
بیست و یک بنا فرمود و مسجدی که نزد انند محل واقع است از خواجه جهان
در سنه ۸۹۴ هشت صد و نود و چهار بنا پذیرفته -

تمت بستان اول من جمله هشت بستان
از تاریخ بیجاپور مسمی
به بساطین السلاطین

رب یسر و تمم بالخیر

بستان دوم منجمله هشت بستان از کتاب

تاریخ بیجاپور

مسمی به

بساطین السلاطین

در ذکر اسمعیل عادلشاه بن یوسف عادلشاه

طبع فی المطبع السیدی

سنه ۱۳۱۰ ه

بستان دوم ذکر اسمعیل عادل شاه بن یوسف عادلشاه

قبل ازین مذکور شد که یوسف عادل شاه در حیات خود اسمعیل را که دوازده
یا سیزده ساله و بقولی بیست و سه سال بود ولیعهد ساخت امر سلطنت و
جهانبانی او را بوی مسلم و مقرر نموده زمام ضبط و نسق و وکالت بکف اختیار کمال خان
دکهنی که او را دارا ب جرومی هم می گویند که از بندهای قدیم و نائب و دوکان
دیرینه معتمد و کاردان بود سپرده سایر امرا و اعیان درگاه را بموافقت
و تابعداری او وصیتها کرده اسمعیل عادل شاه را نیز باتفاق و تبعیت
صوابدید او تاکید نموده بود و بعد از ارتحال یوسف عادل شاه کمال خان
دارا ب جرومی بامر تغسیل و تکفین پرداخته بموجب وصیت نعش
عادل شاه را باشان شاهی روانه گوگی نمود و در ساعت میمون مبارک
که اختیار نموده دانایان احکام نجوم بود اسمعیل را بر تخت سلطنت بیجاپور
اجلاس نمود و تاج شاهی بر تارکش گذاشت و چتر پادشاهی کشید و بدلجوئی
و استمالت هر کدام سعی موفور بکار برده همگنان را بکار فدویت و دولتخواهی
سرگرم و یکدل ساخت و با هر یک از روسای اطراف مثل امیر برید و
نظام شاه و قطب الملک و عماد شاه نیز بسلوک و مدارا کار برداشته

خار نفاق و شقاق از میان برداشت در قلیل از ایام رونق و بهای سلطنت
عادل شاهی باهتمام و کاردانی کمال خان بدرجهٔ قصوی افزایش رسید و
ملک و رعایا آبادانی و معموری کمال فایز گردیدند کمال خان تسنن پیشه بود و گوکه
یوسف عادل شاه بمقتضای تا بیداری چاره ناچار سکوت ورزیده بدل کاره
می بود الحال که اختیار کلی و استقلال تمام بهم رسید در تقویت ملت حنفی در آمد
و در ترویج تسنن کوشید و خطبه را بر قاعده قدیم بر اسامی خلفای راشدین
مقرر نمود و چون بندر گوه همیشه از جانب عیسویان در تشویش می بود و هر گاه که
نصاری قابو می یافتند غافلانه تاخته قلعه را در قبضه می آوردند کمال خان خواست
که از این تشویش همه ساله ایشان طمانیت بدست آرد با ایشان مصالحه کرد که عیسویان
بر قلعه اکتفا کرده دست تطاول از پرگنات و قریات کوتاه نموده در مقام یکجهتی
و مواخات بوده در معاونت با هم یکدل باشند گوه بتصرف ایشان
باز گذاشت از آن تاریخ بندر گوه به تصرف نصارا مستمر ماند و سلامیان را دیگر تصرف بآنجا نماند

بقتل رسیدن کمال خان مع پسرش صفدر خان در مکافات بغاوت

بر ضمایر اولی الابصار ظاهر و باهر است که در عالم کون و فساد ثبات و قرار
بر یک حال و یک منوال از جملهٔ ممتنعات است گردش دوار کجرفتار هر روز
شعبدهٔ تازه بر روی کار میسازد متردان چار سوی دنیا را از شامت
نفس شوم واقعها پیش می آید که برهم زن دین و دولت می شوند که از آن
در دنیا بدنامی و در عقبی بدسرانجامی حاصل میگردد و تفصیل این اجمال
آنکه چون کمال خان را استقلال کلی و اختیار تمام بهم رسید در تربیت و تقویت
خود در آمد و اقطاع و جاگیرات سیر حاصل از دیگران انتزاع نموده بخویشان
خود می سپرد و مناصب را بهر حیله از قدیمان دولتخانه گرفته بهواخواهان خویش

مبادا تا آنکه هیچ یک از همچشمان که از وی اندیشه بود نماند پس آهسته
خطرها که نه مناسب نمک بحلالی باشد در دلش خطور کرد و یعنی خواست
که اسمعیل عادل شاه که وارث ملک است محبوس یا مکحول ساخته خود صاحب
تخت و افسر شود درینباب با میر برید که او هم بر سر معامله بود صلاح طلبید
و رخصت خواست برید این ارادهٔ فاسد او را تصویب نمود تقویت
داد و با هم پیمان و عهد میان آمد که خود با مخدوم و وارث ملک خود
را از میان بر داشته با یکدیگر در مقام معاونت و معاضدت بوده در
استخلاص قلاع و توسیع ملک بکوشند چنانچه بهمین عهد و قرار کمال خان
اسمعیل شاه را با خاتونان محل در قید سخت گذاشته و موکلان غلیظ اعتمادی
بر آن گماشته با فوج و استعداد ملک کشائی از بیجاپور برآمد و لا قلعه
شولاپور را محاصره کرده با کشش و کوشش بسیار در عرصه سه ماه قلعه را
بتسخیر آورد و کاسیخان برید وارث ملک را در نظر بند و حبس داشته از
بیدر برآمده لشکرکشی بصوب کلبرکه وغیره کرده چند جاها بقبض خود درآورده
مراجعت کرد چون کمال خان از مهم شولاپور فراغ حاصل کرده بمستقر الخلافت
معاودت کرد آن داعیه آورد باطن قوت پیدا نمود خواست که آنرا از
قوت بفعل رساند منجمان احکام شناس فهم نمود که برای جلوس ساعتی سعید
اختیار کنند که جلوس دران ساعت منتج برکات و خوبیها گردد هر چند این
امر پسند خاطر هیچکدام نبود منجمان چاره و ناچار در تحقیق احوال نجوم و استنباط احکام آمده گفتند که از تغیرات
فلکی شومی این پانزده یوم معلوم میگردد درین ایام خود را از مکروه محافظت نموده شانزدهم روز
هر کاری که کنند مبارک خواهد بود کمال خان بر قول منجمان دفع ایام شوم سهل انگاشته
در حراست نفس خود بکوشید و هر جای محکم و ملازمی هیچ که اندیشه خطر

از احدی در آن منصور نبود و برای خود اختیار کرده معتکف شد و معاملات
ملکی و مالی به پسر خود صفدر خان و دیگر کارپردازان واگذاشت و چون کیفیت
اراده فاسدش در میان مردم شهرت یافته بود خاتونان حرم نیز این خبر
شنیده در ورطهٔ حیرانی افتاده بودند و در کمال بیچارگی از لطف قادر
مطلق امیدوار بوده چاره کار می جستند چون از ایام معدود و معهود دو سه
روز باقی ماند بوبجی خاتون والدهٔ اسمعیل و دلشاد آغا عمه‌اش که از عقلای
نسوان بوده در تدبیر دفع آن حق ناشناس آمده غلامی را که نمک پرورده
قدیم بود و گویند که کاکای اسمعیل بود نزد خود طلبیده حقوق سوابق نعمت یاد دهانیده
گفتند که آخر هر متنفس را شربت مرگ چشیدنیست چار و ناچار از سرای فانی
گذشتنیست لاکن به پاس نمک از گذشتن دولت جاوید یافتن است که هم
در دنیا نیکنامی و هم در آخرت نیک سرانجامی مترتب است اگر تو حق فدویت
را بجا آوری و پروای سر و جان گذاشته این نمک حرام را دفع کنی همه حقوق
فدویت و جان سپاری ادا کرده باشی اگر زنده مانی بغایت المنی یکی از
ارکان سلطنت خواهی گردید و اگر معامله دگرگون شود شاد باشی در همه
عالم به نیکوکاری و نمک حلالی ممدوح و مشکور گردی و در آخرت بمثوبات
اخروی فایز شوی کاکا بعد از استماع این مقال کمر همت بر میان جان‌سپاری
استوار بسته گفت نه بیک جان بل بصد جان فدای سر اسمعیل شاه شوم بشرطیکه
دست بر مدعا یابم خاتون گفت که هر چند که او در جای پناه جسته است که
محرمان و مقربان را هم در آنجا بار نیست و لاکن من بهر حیله و تدبیر ترا به
خلوت او برسانم آنگاه جان بازی تو است خاتون دایه را که برای خبررسانی
محلات تعیین کرده کمال خان بود بچاپلوسی و تملق در آویخت بهزار فسون

و فسانه او را بفریفت تا دایه کاکا را بر خلوت کمال خان رسانید تمهید نمود که
کاکا اراده حج داشته بر جناح سفر استاده است مرضی خاتون چنانست که او
برضامندی دل رخصت فرمایند و بدست خود بیره پان عنایت کنند تا حج
او مقبول گردد آن ساده لوح اجل رسیده قبول نموده کاکا را بخلوت بار داد
چون بجهت پان نزدیک طلبید آن فدائی از سر گذشته چون نزدیک تر شد
وقت پان گرفتن حربه را که پنهانی با خود داشته بود بچالاکی تمام بر سینه و
شکمش چنان رسانید که امعاش بیرون افتاد و جان بقابض ارواح سپرد و بمجرد
این حال زن کمال خان که از عقلای نسوان بود خود را از پرده بیرون انداخت
و خویشتن را بدست تمالک سپرده اصلا بجزع و فزع نپرداخت و از دیگران
نیز آواز برخاستن نداده فرمود تا خدمتیان حاضر کار آن فدائی از جان گذشته
بسنگ و چوب و کارد و خنجر تمام ساختند پسر خویش صفدر خان را که در دربار بمجالست
اشتغال می داشت اندرون طلب فرمود چون صفدر خان آمده بر حال
واقف شد خواست بی اختیار نعره بر آورد مادر دست و دهانش گرفته نگذاشت
که فریاد کند و گفت که اکنون همت را کار فرما شو تا کار از دست نرفته بازی
بدست باز آر از اسمعیل شاه و مادرش انتقام خون پدر خود بکش اگر شمه تقاعد
در این باب کنی دمار از ما و شما را خواهد بر آورد هر چند صفدر خان ازین
حادثه جرات و همت کم کرده شکسته پشت گردید عذرها پیش آورد مادر
بصد عنوان او را دل داده تقویت نموده بر انگیخت و بر جنگ عادل شاه
قایم کرد تا صفدر خان از اندرون محل سرا بیرون آمده از زبان کمال خان
بمردم پیغام رسانید که زود تر محل سرای پادشاهی تاخته اسمعیل و مادرش
را بچنگ آرند و در جستجو کردن مردم و تهیه اسباب جنگ و استعداد آن

آن درآمد بوبجی خاتون که کاکا را بهمراهی دایه داده بر سر کار معلوم فرستاد
منتظر بود چون در مکی همیان آمد و کشف حال هیچ نشد دانست که شاید تدبیر موافق
مدعا نیفتاد از دست کاکا کاری برنیاید و سر بر بلا افتاد و اکنون آفت عظیم
بر سر بابی و سیده کان خواهد رسید طریق حزم و کار آگاهی را اعمال نموده
اسمعیل عادل شاه را دل داده بر قیام جنگ ترغیب فرمود و مردم مغل و
دیگر نوکران پادشاهی را از دکهنی و حبشی وغیره که بر حراست محلات پادشاهی
متعین بودند پیغام فرستاد که اگر نمک حلالی را کار فرموده سرخروئی جاوید
بدست آوردن منظور است و برابر بهبود اسمعیل عادل شاه بهبود خود ها
حاصل کردن مطلوب است درین روز که جان نثاریست شرط خدمت بجا
آرند حراست ناموس پادشاهی و حفاظت ابروی خداوندان نعمت که از
جمله فرایض و متحتمات است بظهور رسانند چندی از مردم مغل و دکهنی وغیره
که سرشت حق شناسی و نمک حلالی داشته بودند و در خدمت جان سپاری
قدم راسخ داشته بودند فی الفور مستعد و آماده گردیده بر محلات پادشاهی
برآمده جایهای استوار و متین را استحکام حصن حصین بخشیده مستعد جنگ شدند
و آنها که خوف و رجای کمال خان در دل قوی داشتند صفدر خان بعد فراهم
آوردن مردم داشتند او بر سر محل پادشاهی روان شده اول بر دروازه
اول که بسته بودند رسیده بحکم شکستن نمود چون دروازه شکسته شد اندرونها
ریختند و دروازه دویم بسته بودند آتشها را بهر شکستن فرمود و درین حال
از بالای قصر پادشاهی تیر و تفنگ باریدن گرفت و بوبجی خاتون دل شاد
آغا خود بر خود لباس مردانه راست کرده با تیغ و سپر برآمده مردم جان
نثاران را ترغیب و تحریص بر ثبات و قیام بر جنگ می دادند اسمعیل عادلشاه

نیز بر همین کار سرگرم بودند ناگاه تیری که از دست مردم بالای قصر جدا شده بود
بر پیشانی صفدر خان رسید اگرچه کاری نبود اما بسبب ضعف صفدر خان
در سایهٔ دیوار آمده تکیه زد مردم بالا خبر یافتند که صفدر خان بسایهٔ دیوار تکیه
زده است سنگی سنگین محاذی سرش فرو ریختند چنانچه سر و تنش از هم
فرو پاشید چون مردم صفدر خان حال سردار بدینسان منوال دیدند دست و
پا گم کرده رو بگریز آوردند مردم فدائی از بالای قصر خود را بزیر رسانیده تعاقب
گریختگان نمودند و کشیده و زدن مشغول گشتند چون بر قصهٔ کمال خان رسیدند
آن را نیز کشته یافتند تمامی مردم جانب دار کمال خان بالکل هوش باخته
سر از پا گم کرده پریشان و آواره شدند اسمعیل عادل شاه بعون و لطف
ایزدی بخت و طالع را معین و معاضد یافته قرین سرور و ابتهاج
گشته بخاطر جمعی جلوس بر تخت فرمود و نثار و نذر را از هر طرف
رسیدن گرفت فدویانی که دران روز داد فدویت و جان نثاری
داده بودند نوازشها یافته بمناصب ارجمند رسیدند خصوص آقا لاری
که نیز برای ارتقای دولت و اعتلای مکنت خود را داخل زمرهٔ چیلههای
بادشاهی ساخته بود و دران روز ترددهای نمایان و جان نثاریهای
شایان بظهور رسانیده بود بخطاب اسد خان ممتاز و سرفراز شده
با قطاع و جاگیرات عمده بهره مند گردید و جماعت دکهنیان و حبشیان
جمله قاطبتاً از نوکری برطرف شدند بلکه بعضی از غریب زادگان مغل
که با دکهنیان قرابت و خویشی داشته بودند نیز برطرف شدند بعد ازین
همگی همت اسمعیل عادل شاه بر ترهیب مغل فراهم آوری آنها مصروف
گردید در چند روز سپاه مغل همه تیرانداز و نیزه باز چندان جمع آمدند که از

که از پشت گرمی ایشان عادل شاه را قوت و مکنت افزون از قیاس حاصل
گشته بعد از چند مدت بشفاعت و سفارش مغلان غریب زادگان را نوکر گرفت
اما حبشیان و دکهنیان را اصلا نوکر نداشت همین حال بود تا دور اسمعیل
عادل شاه بعد از استقلال و تشیید قواعد مکنت و سلطنت باز خطبه را تغیر داده
در ترویج طریقهٔ تشیع درآمد و از پدر زیاده در آن باب کوشید و جمله سپاه
لشکر را حکم فرمود که تاج سرخ دوازده ترکی بر سر گذارند و آن کسیکه تاج پوش
نباشد او را بسلام نگذارند بلکه هیچکس را در ان عهد میسر نبود که بی تاج در شهر
تردد نماید اگر کسی احیانا بی تاج بنظر میرسید بسیاست سلطانی می پیوست
همین عمل تا آخر اسمعیل عادل شاه جاری بود

ذکر لشکر کشیدن امیر برید باتفاق والی احمدنگر و گلکنده و برار بر عادل شاه و هزیمت یافتن برید و انعقاد شرعی بی بی ستی با پسر سلطان محمود بهمنی

چون عادل شاه را از قیام بنیان سلطنت فراغ دست داد عزم بر استخلاص
ولایتی که در ایام فترات بقبضهٔ دیگران رفته بود درست کرد اول بطرف تعلقه
برید لشکر کشیده بعضی ولایت که در قبضهٔ او آمده بود انتزاع نموده در قبضهٔ خویش
درآورد و امیر برید ازین معامله مشکل کار بر خود پیچان شده در مقام تدارک درآ
از زبان خود و سلطان محمود نامها بوالیان دکن فرستاده کمک طلبید و درین
باب الحاح و ابرام بیش از پیش نمود تا آنکه برهان نظام شاه و سلطان قلی
قطبشاه و علاء الدین عماد الملک با فوجهای آراسته به بیدر رسیدند سلطان محمود
را بالتکلیف باجمعیت خویش و افواج رؤسای دکن بر سر عادل شاه روان شد
افواج تاخت و تاراج کنان قریب بیجاپور رسیدند هیچ مزاحمت نمی یافتند
قریب بسه کروهی بیجاپور مضرب خیام ساختند عادل شاه بپاس بودن

سلطان محمود دران میان بار برای حکمتی دیگر دم بخود درکشیده بود و اصلا آن خیال
نشد که از جا حرکت کند درا فواج بیدر شهرت بد دلی و دل باختن عادل شاه
عام شد حتی بخاطر جمعی دلیرانه قصد محاصره نمودند یکبارگی اسمعیل عادل شاه با دوازده
هزار سوار که اکثر مغل تاج پوش بودند بلیغار نموده بر فوج بیدر افتاده جمعی کثیر را بزیر
تیغ درآورد چنانچه بیدر منهزم گشته راه بیدر پیمود و سلطان محمود اندران صدمات
و تزاحم امواج افواج از اسپ جدا شده زخمها برداشته با پسر خود سلطان احمد شاه
اسیر عادل شاه گشته و افواج همگی بی جدال و قتال راه تعلقات خویش گرفتند عادلشاه
سلطان را باعزاز و تکریم پیش آمده چندی طرح اقامت سلطان انداخته بمعالجات
ریش جسمی و قلبی کوشیده و بمدارات و مراعات گوناگون و تواضعات هرگونه
از قسم نقود و جواهر و امتعه و اقمشه دلجوئیهای فراوان بجا آورد بعد از انکه سلطان
را صحت کلی بهم رسید پیغام ترتیب کردن جشن طوی بی بی ستی خواهر عادل شاه
که پیش ازین با شاهزاده احمد شاه منسوب شده بود فرستاد عادل شاه بالراس
والعین قبول کرده در تهیه مواد و اسباب شادی درآمده در چند روز جمع مواد
و اسباب مهیا کرد آن گوهر یکتای درج سلطنت را در سلک آن اختر
برج خلافت بقاعده شریعت غرا کشیده شادی ملوکانه و جشنهای خسروانه باتمام
رسانید در مدت دو ماه در ادای مراسم شادی انقضا یافت بعد از فراغ
این کارها بسلطان محمود در پیشکشهای شایان و نذرهای نمایان چه از نقود فراوان و چه از
نفایس شایان بنظر گذرانید با پنج هزار سوار مغل روانه دار الخلافت بیدر ساخت

طرح مصادقت افکندن اسد خان میان عادل شاه و برهان نظام شاه
و انعقاد مناکحت مریم سلطان با نظام شاه و عنقریب عداوت افتادن میان دو شاه

بعد از چندی که اسدخان شیوهٔ فدویت و طریقهٔ کفایت روز بروز و جه شایان
بظهور می پیوست و کارهای عظیم باستصواب رای زرینش سرانجام می پذیرفت عادل شاه
مرتبه سپه سالاری که هیچ مرتبه در عرف دکن بالاتر از آن نبود بوی ارزانی داشته
پایه جاهش بسیار مرتفع ساخت و خواست که هم باستصواب رای صواب
اندیشش با برهان نظام شاه طرح مصادقت انداخته و نیز مصادقت را بانسبت
قرابت موکد ساخته باتفاق و تائید همدیگر بر تمیراج اسچانگر که غرور و استکبار بفلاک
اثیر رسانیده و دیک انانیت فرعونی را بجوش آورده مهم نماید و شرف
جهاد و ثواب غزا که بر کافه اهل اسلام خصوص بر سلاطین عظام که اساتین دین
و اسلام اند واجب و متحتم است حاصل نماید پس بصلاح اسدخان سید احمد
هروی را که مرد کاردان و دانشور زمان بود با نامه محبت افزا و مودت آمیز
و تحف شاهانه و ارمغان خسروانه باحمدنگر روانه نمود و سید احمد بعد رسیدن احمدنگر
بوساطت شاه طاهر بملاقات برهان نظام شاه مستعد شد و بتقریبات شایسته
و تمهید بالیته ما هو المدعا را درمیان نهاد و بزیور قبول و تحسین قرین گشت و قرار
مصلحت بر آن یافت که هر دو پادشاه از مقر خویش بر آمده در قلعهٔ شولاپور که
که محل مادهٔ نزاع طرفین بود با هم ملاقات نموده بالمشافهه و المواجهه این مرکوز
همایون را العهود و مواثیق استحکام بخشند و امر وصلت یعنی نسبت خواهر عادل شاه
مریم سلطان با برهان نظام شاه بظهور آورده و طوی شاهانه و جشن خسروانه را
زینت ترتیب بخشند پس بر همین قرار داد عادل شاه بنشان شاهی و شکوه پادشاهی
از پایگاه خلافت بر آمده بر شولاپور سایه هما پایه گسترانید و نظام شاه هم بموجب
خود را بانجا رسانید در ساعت سعید که قران سعدین بود هر دو پادشاه بملاقات
با هم حظ اندوز و سرور افروز گردیدند و لوازم مدارات و مراسم ضیافات نسبت یکدیگر

بظهور آوردند و روابط اتحاد و یکجهتی با علاقهٔ قرابت و خویشی بکمال استحکام و انضباط
پذیرفتند از طرفین تهیهٔ اسباب شادی و سرانجام عروسی و دامادی در اندک
روز بظهور آورده شروع در ادای لوازم شادی نمودند تا مدت یک ماه در
ترتیب جشنهای شاهانه و محفلهای خسروانه گذرانیده آن گوهر مکنون درج شهریاری
را با نیر اوج تاجداری بطریق ایجاب و قبول شرعی انسلاک بخشیدند در وقت
تعیین و تشخیص کابین مریم سلطان با جواهر و نقود و عروض مسمی تفویض قلعهٔ
شولاپور با پنج پیشه هم مقرر شده بود و بعد از فراغ شادی با هزاران خرمی هردو
پادشاه از شولاپور رخت اقامت برچیده بدار الخلافت تحویل فرمودند عادلشاه
بعد از چندی از قرار تفویض قلعه نادم گشته در ایفای وعده توقف ورزیده
عذرها برانگیخت بنا علی هذا بساط مصادقت باز نوردیده شد و حجاب شاکر و
و تباغض درمیان حایل گردید تا آنکه سال دیگر برهان نظام شاه باتفاق عماد الملک
بقصد اخذ قلعهٔ شولاپور لشکر کشید عادلشاه بمجرد وصول این خبر با ده دوازده هزار
سوار برانبوه کشید که فوج هردو پادشاه کم از چهل هزار نبودند بتوکل علی الله روان
شدند بعد از تلاقی فئتین جنگ صعب درگرفت بهادران عادلشاهی در مصاف
داد مردی و بهادری در دادند از لشکر برار و احمدنگر اگرچه کشش و کوشش
بسیار هم بظهور آمد لاکن نسیم فتح بر پرچم نشان عادلشاهی وزید لشکر برار طرح از معرکه
برتافته بصوب برار توجه نمود نظام شاه هرچند که پای ثبات ورزید و از جمله شیر
اسد خان تاب نیاورده معرکه را گذاشته پسپا شد اسد خان تلبر نیده از تعاقب
دست نداشت درین جنگ چهل فیل و دیگر سامان و سرانجام بدست عادلشاه
افتاد قرین فتح و نصرت بشادمانی معاودت نمود از جملهٔ غنیمت ده یازده فیل
به سپه سالار اسد خان عطا فرمود و همچنین سایر امرا و اعیان درگاه را درخور حال

هر یک را بخشش و عطا یا خوشنود گردانید باز سال دیگر برهان نظام شاه از فرط غیرتمندی بقصد جبر شکست باتفاق امیر برید بر عادل شاه لشکر کشید عادل شاه نیز با لشکر ظفر پیکر خویش بر آمده استقبال نمود چون تقابل افواج با هم رو نمود آتش قتال و جدال در میان دو لشکر مشتعل گردید جنگ صعب رو نمود و نبرد آزمایان طرفین دادهای مردانه بظهور رسانیدن داد مردانگی و تهور دادند باز بدست بردی دلیران عادل شاهی شکست فاحش بر لشکر نظام شاه افتاد چنانچه خواجه جهان دکهنی با بیست زنجیر فیل و دیگر اشیا و سامان فراوان اسیر اسد خان گردید عادل شاه درین کرت نیز با فتح و ظفر همدوش گردیده بمقر الخلافت معاودت نمود شکر نعم آلهیه بجا آورده دست عطا و نوال بکشاد و سپه سالار اسد خان همه افیال عطا نمود الا یک فیل که اسد بخش نام داشت و تحت نظام شاه مخصوص بود که آنرا بجهت خاصه خود نگهداشت

ذکر صورت مصادقت پذیرفتن میان عادل شاه و عماد الملک بسعی اسد خان و انعقاد خدیجه سلطان با عماد شاه

بعد ازین اسد خان که در شیوهٔ کاردانی و کیاست سر امد قران و مردانگی و شجاعت مشهور و معروف دوران بود در تدبیر آن آمد که میان عادل شاه و فرمانروای برار علاء الدین عماد الملک که در اکثر اوقات طرفداری نظام شاه مرعی می داشت و اتفاق نمودن هر دو پایمالی و خرابی تعلقات بیجاپور بوقوع می پیوست روابط اتحاد و مواخات استحکام بخشد پس برین مقصد تقریبات برجسته بر انگیخته بلطایف الحیل ملاقات هر دو پادشاه صورت پذیر گردانیده خار خسک نفاق و بیگانگی از میان بر کند و روابط وداد و یکجهتی چنان مستحکم گردانید که عماد الملک بدل و جان مطیع عادل شاه گردیده

وبجهت تاکید این نسبت سررشتهٔ قرابت را هم فیمابین پیوند وصلت بخشید خدیجه
سلطان خواهر خود عادل شاه را با علاء الدین عماد الملک پیوند وصلت بخشید
اما هرچند خواست که با امیر برید فرمان ده بیدر صلح واقعی بمیان آورد صورت
نگرفت هر بار که تدابیر صائبه صلح و مصالحت فیمابین بظهور می پیوست باز قضیه
به لشکرکشی و مردم کشتن منجر می شد در یکی از آن جنگها که برید بر تعلقهٔ عادل شاه
لشکرکشی نمود وخرابی ملک او می نمود عادل شاه نیز با لشکر خویش استقبال او نموده
مقابلات طرفین و محاربات جانبین متواتر می شد و امیر نامی از شجاعان
مشهور و دلیران نامور که یکی از آن برادرزن برید می شد بدعوی همسری از
میان فوج برآمده در میدان حمله آور گشته برای مبارزت عادل شاه طلبید در رگ
حمیت عادل شاه بحرکت درآمد خود بنفس نفیس قصد مقابله آنها نموده برخاست
هرچند اسد خان و دیگر اعیان مانع آمدند ممنوع نگشته اسب را در میدان انداخت
مقابل آن هر دو بهادر خود را رسانیده داد مردی و تهور بظهور آوردن گرفت
بعد از بمیان آمدن زد و خوردی که در فن سپاه گری میان مبارزان دکن می باشد
بر آن هر دو دلیران نامی غالب آمده هر یک بنوبت مره بعد اخری شربت اجل
نوشانیده بمقر اصلی فرستاد و بعد از آن قرین نصرت و همدوش ظفر گشته به لشکر
خود مراجعت کرد فدویان نیکخواه همه شتافته نثارها کردند و صدقات بغربا و مساکین
رسانیدند و اسد خان بوسه بر رکاب داده تهنیت ادا کرد

قصد نمودن عادل شاه بر تنبیه امیر برید و آوردن اسد خان پلنگ برید از خوابگاهش و بقبض آوردن عادل شاه بیدر را و بعد از چند روز باز به برید بخشیدن

چون مکر و کید امیر برید از حد گذشت که مکرر با قطبشاه و رایان بیجانگر دمساز گشته

فتنها پدید می‌آورد و فساد بر می‌انگیخت عادل شاه بر تنبیه و تادیب او کمر بسته
با ده هزار سوار بجانب بیدر شتافت امیر برید این خبر یافته در استحکام قلعه و
جمع ذخیره آماده آمده مستعد حرب گشت و از قطبشاه استمداد و کمک نمود عادلشاه
جلوریز بر بیدر رفته محاصره نمود و جنگ عظیم هر روز میان مردم برید و عادلشاه
می‌شد مقارن این حال قطب الملک بمدد برید رسید عادل شاه نیمهٔ فوج را
بر محاصره قایم گذاشته اسد خان را بر قطبشاه تعیین نمود اسد خان با جمعیت
خود برق کردار حملهٔ شیری بر لشکر قطبشاه آورده قطبشاهیان را متفرق
گردانید و باز بمدد فوج محاصره خود را رسانید عادل شاه ازین فتح که بعهد ان
نموده آمد وی را بکمال توجه نوازش فرموده در آغوش گرفته بعنایت گوناگون
بنواخت و بعد ازان بر محاصره تشدید کرده ابواب دخول و خروج مسدود
ساخت امیر برید مضطرب آمده التجا بعماد الملک برده برای صلح طرفین
متوسل شد عماد الملک برای مصالحت خود را رسانیده بیک فرسخی از
لشکر عادل شاه فرود آمده با عادل شاه ملاقات کرده معروض داشت
مقصود اصلی ازین سفر ملاقات آن جناب بود و شفاعت تقصیرات امیر برید
و ایقاع صلح فیما بین پیشنهاد مرکوز و مستدعی است عادل شاه گفت که قبایح امیر
برید از حد افزون است تا انتقام نکشم بصلح تکلیف نفرمایند عماد الملک ازین
سخن عدم رضامندی دریافته دیگر ازان مقوله سخن نگفت امیر برید چون دریافت
که عادل شاه دست رد بر ملتمس عماد الملک زد مضطرب الحال گردید و
بخیمهٔ عماد الملک آمده الحاح نمود که من دست توسل بدامن شما زده ام البته
بهر نوعیکه صورت پذیر گردد حرف صلح بمیان آرید مرا و متعلقان مرا از ضیق
محاصره نجات بخشید عماد الملک گفت که این مقصود بی تفویض قلعه

میشمرد مسکرد و برید شکسته خاطر از انجا برخاسته بیک فرسخی از معسکر عماد الملک
بیرون قلعه به پشت گرمی عماد الملک از خصم قوی نیندیشیده بی وسواس لشکر
اقامت انداخت و بعیش و طرب مشغول شد لشکر هر دو طرف برامید صلح
بسبب میانجی شدن عماد الملک دست از محاربه کشیده بودند اسدخان در
عالم حزم و احتیاط هوشیاری را کار بند شده شبها کرد لشکر خود طلایه میکرد امیر
برید با وجودیکه عمرش از هشتاد متجاوز شده هیچ روزی و شبی بی شرب خمر
نگذشتی بتخصیص بسبب میانجی گری عماد الملک در میان غافل گشته شبی از
شبها مجلس شرب آراسته خود با همدمان محرم و محرمان باده نوش چنان مدهوش
و از خود بی خبر و بی هوش گردید که در انجا سوای دو مشعلچی که نزدیک
خوابگاه استاده با پاره که هوشیار مانده بودند دیگر هیچکس از سرشادی و
سرمستی خالی نبود گویا تمام مجلس صورت میت و هم آغوش مرگ شده بود چون
جاسوسان خبر رسان کیفیت مجلس برید وقت طلایه باسدخان رسانیدند
اسدخان که در کیاست و جرات ممتاز زمان بود و تائیدات آلهی و
عنایت نا متناهی درباره او می تراید با چند سوار جانباز معدود از طلایه
برآمده قدم بسوی لشکر برید کشاد و چون قریب رسید از اسپ پیاده شده
بتغیر وضع متفرق گردیده داخل لشکر برید شدند و از همه جا و رسته و بازار
با ظهار مردم لشکر بریدی گذشته خود را با پنج شش نفر اندرون خوابگاه
برید رسانید همه را سرمست و لایعقل سر از پا نشناخته دید بهمراهان اشاره
نمود که بیکبارگی تمام هر دو مشعلچی را که نیم بیدار بودند چنان بزیر تیغ آوردند
که صدای نفس کشیدن از انها برنخاست و بچالاکی شالی که بر دوش داشت
بر برید که بر پلنگ همدم مرگ گشته بود انداخته اشاره نمود که اصلا بشیا

و نفایس دیگر دست نگشاده چهار نفر با آهستگی تمام آن پلنگ مرصع او را برداشته
از خیمه بیرون آوردند تا ببازار رسانیده صدای کلمهٔ شهادت بگوش مردم بازار
رسانیده از میان لشکر بیرون آوردند همین که قریب فوج خویش رسیدند فرمود
بخواندن تشهد آواز بلند کنند آن پیر بسر باخته خرد و باخته از آن صدا و حرکت پلنگ
پاره بهوش آمده گمان برد مگر جنبیدن چارپایی او را می برند لاحول گویان
از خواب برجست و خواندن ادعیه و عزایم آغاز کرد اسدخان این معنی را
دریافته گفت ای پیر جهان دیده عمر به فسق و طغیان درباخته ما چنین میبینیم که بلا حول
تو را هم خوریم من اسدخانم زهی دانائی تو که با این عمر پیرانه سری و این
وقت که فوجها گرد تو محاصره دارند چنان آلوده فسق و مست لایعقل با توابع
خود کرده ای که هیچ بلیه کبری و واقعه عظمی بر سر تو رسید و تو خبر نداری بر بید بعد
از آنکه برین بلیه اطلاع یافت خود را باخت و از هوش پرداخت در عالم
بیخودی زبان عجز و تضرع گشود و نیازمندی از حد زیاده نمود و بطلب قول
امان جان پیش آمد اسدخان بتسلی او پرداخته گفت تا مقدور خود در امان
جان و آبروی رفته تو خواهم کوشید بعده چهار پائی او را نزد اسمعیل عادلشاه
آورده بر آن سرگذشت اطلاع داد سلطان با او دو کلمه حرف زده به اسدخان
فرمود که این را الحال بیرون برد و وقت دیوان حاضر سازند روز دیگر که
آفتاب جهانتاب سر از دریچه مشرق برآورده عالم را بلمعات انوار خود
نورانی ساخت عادلشاه دیوان حکم باحضار آن پیر مبتلا ببلا فرمود اسدخان
بموجب اشاره پیر را همره دست بسته مقابل تخت استاده کرد و بسبب
آنکه از اطوار ناهموار آن آبرو بباد داده غبار بسیار بر دل عادلشاه
جا گرفته بود تا دو ساعت عمداً متوجه باو نگشته بامور دیگر پرداخته بود.

برید سر و پا برهنه در آفتاب گرم استاده درین حکایت عجیب و قصهٔ غریب
که عقل در قبول آن تردد دارد ملاحظه باید نمود که از شآمت نفس شوم و
مداومت فسق و فجور پدر و از زوال ملک که چندین هزار پاسبان فرمان گذار
آنها باشند چه گذشته و بیچه پیر سال خورده صاحب سکه و خطبه را بدین خواری
از خوابگاه بر داشته آرند این محض از مکافات اعمال ناشایستهٔ آن مبتلا
نفس بوده که در هیچ تاریخ و در حالات هیچ پادشاه دیده نشد القصه سلطان
اسمعیل چون از وی رنجش خاطر افزون از حد یافته بود فرمود که بپاداش
کردار او را بزیر تیغ آبدار آرند جلاد آهیخته دشنه چون مرگ ناگهان بر
سرش رسید اسد خان بوفای وعده و عهدی که کرده بود و قولی که
باو داده زبان تضرع و نیاز بشفاعت و جان بخشی او بگشاد و برید نیز
بعجز و زاری درآمده گفت بگناه خود مقرام و بر وجوب قتل خویش گواهی
میدهم اگر دشمن کشی بخطا بخشی مبدل کرد قلعه احمدآباد و بیدر با خزاین
و دفاین به بندگان عالی میسپارم بنابرآنکه در بیناب شفاعت اسدخان
تکرار انجامید بحکم العفو زکوة الظفر التماس برید بدرجهٔ قبول یافت امیر برید
بفرزندان خود که درون قلعه بودند پیغام برآمدن و قلعه سپردن فرستاد
پسران جواب دادند که پدر برگشته بخت و از دون طالع فرتوت عقل باخته
خود را بچنان ضعیفی بدست دشمن داده گرفتار بلا گردیده اکنون از ای
پاس جان خود میخواهد که ناموس فرزندان هم بر باد دهد علی برید که کلان
ترین فرزندان بود این جواب صاف بر ملا داده خفیه به پدر پیغام
داد که عمر تو باخر یک روز ازین سرای فانی باید رفت تا مقدور تن
بسختی در داده صبر و ثبات بورزی تا از پردهٔ فلک نیلگون چه بعرصه

می آید و معتمدی را به متعاقب خفیه فرستاده تاکید نمود که اگر او ضایع
مفهوم کرده که نجات پدر بدون تسلیم قلعه ممکن نیست متعهد تسلیم قلعه شود
و نگذارد که گزندی به پدر رسد عادل شاه چون دانست که پسر اکثر استادگی
دارند فتح قلعه بزودی میسر نمی شود حکم فرمود که اسیر پدر را دست و پا بسته
مقابل دروازهٔ قلعه بپای فیل اندازند پسر اکثر چون دیدند که حالت
پدر را از دون بخت باین نوبت رسید آن معتمد را حکم فرستادند تا او
باسد خان رجوع کرده بشرط امان جان و حفظ آبرو و ناموس پسران و
سایر متعلقات آنها تسلیم قلعه قبول کرده مقرر شد که عورات با رخوت
پوشیدنی و زیوری که بر بدن دارند از قلعه بر آیند احدی متعرض آنها
نگردد و بعد از انکه قلعه خالی شد عادل شاه همون ساعت بقلعه در آمده
دوگانهٔ شکرانهٔ واهب بی منت بجا آورد و بر مسند سلطنت بنشسته
عماد الملک را نیز اندرون طلبیده در حضور او سایر ذخایر و کنوز
قلعه از جواهر و لالی و ظروف طلا و نقره و انواع اقمشه و امتعه و نقود
فراوان از روی یکجهتی بنظر عماد الملک در آورد و گفت هرچه خوش آید
بردارید وی دست دراز کرده یک عنبرچه مرصع برداشت عادل شاه
باسد خان امر کرد از نقد و جنس سه لک هون تسلیم ملازمان عماد الملک
نماید و یک لکهه هون بشاهزادگان که ملو خان و الو خان و ابراهیم
و عبد الله اند بدهد و همان قدر بخود بگیرد و همان قدر بمکه معظمه و مدینه
منوره و زیارات ائمه مقدسه علیه السلام و مزارات مطهره روانه نمود
و تتمه باهل علم و فضل و مساکین و اهل استحقاق و صلحا و شعرای حضور
بیجاپور رسانیده خود سوای عنبرچه الماس هیچ چیز نگاه نداشت

و دست بر دامن زده از آن مجلس برخاست عماد الملک عفو تقصیرات
امیر برید نمود و بنوعیکه عادل شاه بردی لطف و نوازش چنان مبذول داشت
که در سلک امرای خویش منتظم گردانید و قلعهٔ بیدر را بتجویز اسد خان بمصطفی خان
شیرازی معوض ساخت و چندی بعیش و نشاط و تجرع اقداح گذرانیده بحظ اندوزی اوقات استراحت

بیان فتح نمودن عادل شاه قلعهٔ مدکل و رایچور و رخصت نمودن امیر برید را بملک خویش

دران ایام تیمراج فوت شده بود و اختلاف در رایان بیجانگر افتاده عادل شاه
فرصت غنیمت انگاشته بقصد استخلاص قلعهٔ رایچور و مدکل که متصرف کفار
رفته بود باتفاق عماد الملک عازم آن طرف گردید و از آب کشنا عبور نموده
بمحاصره مدکل پرداخت و در اهتمام آن کار تشدید فرمود و چون قلعه گیان دیدند
که مدد و کمک از هیچ طرف نمی رسد تسلیم قلعه نمودند بعد از ان برخاسته
بر رایچور رایات عالیات برافراخت اهل قلعه از مدد و کمک خود مایوس
گشته بودند بی آنکه محاصره کند و تشدید نماید مفاتیح قلعه پیش آوردند بعد ازین
عادل شاه مجلس عظیم ترتیب داده صحبت عیش و نشاط بیاراست
بتجرع اقداح می ارغوانی مشغول شد عماد الملک هم در آن بزم عیش حاضر
بود دران روز اسد خان را حکم نشستن فرمود و سه پیاله بدست خویش بوی
عطا کرد عماد الملک و اسد خان التماس کردند که امیر برید هم درین بزم
عیش و سرور راه داخل گردانند غایت نوازش بود عادل شاه قبول فرمود
وقتیکه امیر برید آمد و نشست عادل شاه فرمود رابهم کابهم ونهاو سوست
عماد الملک و اسد خان که فی الجمله غلبت داشتند بخنده درآمدند امیر برید
اگرچه نفهمید لیکن از خنده که بمردم و بهم خجالت آگین گردیده سر فرود افگند
و اشک از دیده باریدن عادل شاه متأثر شد برای رفع خجالت از روی او

بادی گفت انشاء الله تعالی بعد از فایز شدن بیجاپور بلده بیدر بتو ارزانی
خواهم داشت امیر برید فی البدیهه این بیت برخواند بیت برین مژده گر جان
فشانم رواست ÷ که این مژده آسایش جان ماست + عادل شاه از
خواندن برید این بیت را برحسب حال تعجب نمود و این مصرع برخواند مصرع
مارا بدین گیاه ضعیف این گمان نبود ÷ القصه قریب یک ماه دران سرزمین
بعیش و نشاط بسر برده بفرخی و فیروزی بصوب دار الخلافت توجه نمود
و عماد الملک روانه برار گردید بعد از وصول به بیجاپور با لقای وعده
امیر برید را خلعت خاصه و فیل و اسپ و جواهر عطا فرموده مرخص باحمدآباد
بیدر نمود و قندهار و کلیان بطریق پیشکش در سرکار نگهداشته بیدر و ملک
بیدر همه باو بخشید فرد ازین احسان جهانی زیر و بر است ÷ که سلطان دکن با وی نموده است

ذکر مقابله عادل شاه و نظام شاه و ظفر یافتن عادلشاه

بعد ازین چند روز نظام شاه که پادشاه غیور بود خیال جبر شکستگیها که از طرف عادلشاه
باو رسیده بود بجمعیت بیست و پنج هزار سوار و توپخانه خوب باتفاق
امیر برید متوجه سرحد عادل شاه گردید عادل شاه با ده هزار سوار تا جپور
استقبال وی نمود وقتیکه تلاقی فئتین شد بسرداری اسد خان صفها ترتیب یافت
باهم درآویختند جنگی بوقوع پیوست که جنگهای سابق در جنب آن بازیچه بود
آخر کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه وزید خورشید خان از امرای معتبر
نظام شاه دران جنگ کشته شد نظام شاه بحال پریشان باحمدنگر شتافت
اثاثه سلطنت و توپخانه و فیلان بتصرف عادل شاه درآمد بعد ازان میان
اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه جنگ واقع نشد برای آنکه اعیان
و ارکان طرفین در میان مساعی جمیله بظهور آورده در سرحد ملاقات

هردو پادشاه بوقوع آورده صلح دادند و مقرر چنان ساختند که عادل‌
ولایت قطب شاه را و نظام شاه مملکت عماد شاه را متصرف شده
باهم دوست و یک دل باشند نزاع از میان بیندازد

ذکر انتقال نمودن اسمعیل عادل شاه

بعد ازین اسمعیل عادل شاه چندی ایام بعیش و طرب سپری کرده هوس
غزا و تقویت اسلام از خاطرش سر زد و بسا قلعجات و مکانهای رفیعه سمت
تلنگانه در قبضهٔ کفار بود لهذا با فوج ظفر موج خویش باتفاق امیر برید بر ملک
تلنگ روان شد نخست بر قلعهٔ کویل کنڈه که از مشاهیر قلاع تلنگ بود محاصره
کرده مدتی دور آن قلعه نشست مکرر در میان لشکر اسلام و کفار بد سرانجام جنگها
واقع شد و از جانبین جمعی بقتل آمدند هر کرت فتح و غلبه نصیب شیر بیشهٔ
وفا اسد خان و دیگر غازیان اسلام بود تا کار بر کفرهٔ فجره تنگ کردید عاجز
آمدند اهالی قلعه مایوس کردیده نزدیک بود که حصار بسپارند و در مقام
عهد و قرار و دار و مدار بودند که ناگاه بتقدیر قادر بیچون از تاثیر هوای
آن سرزمین انحراف مزاج عادل شاه از جادهٔ اعتدال بهم رسید مواد
فاسده حصن حصین بدن را احاطه نموده انتظام ترکیب عناصر اربعه برهم
خورد اطبا در معالجات سعی جمیل بکار بردند چون پیمانه پر شد هیچ مفید
نیفتاد و آخر الامر بمراجعت قرار دادند بازگشتند صعوبت راه هم باعث
مزید اشتداد مرض شد چون بحوالی ساغر یعنی شهر سکر رسیدند صبح روز
چهارشنبه شانزدهم شهر صفر سنه ۹۴۱ نهصد و چهل و یک داعی حق را لبیک
اجابت گفت اسد خان امر وفات را مخفی داشته در پالکی برقعه دار
هنگام شب روانه قصبه کوکی کردانید تا بجوار پدرش مدفون ساختند

و چنده بور آباد نموده اسمعیل عادل شاه است که در سنه ۹۲۶ نهصد و بیست و شش بوقوع آمده و چنپا محل نیز در سنه ۹۲۷ نهصد و بیست و هفت بنا کرده و عدد لشکرش سوار احشام یک لکه و چهل هزار افیال یک صد و شانزده

وصیت نمودن عادل شاه با سد خان بتخت نشینی ملوخان و هفت ماه سلطنت نمودن ملوخان

چون اسمعیل عادل شاه باسد خان وصیت کرده که ملوخان را جانشین گردانند بضرورت اسد خان او را بر تخت متمکن گردانید چون اوضاع و اطوارش موافق خاطر اسد خان نبود اسد خان بر داشته خاطر گشته در باب خبرداری نصیحت به بوبجی خاتون والده اسمعیل عادل شاه کرده خود به بلگانون رفت ملوخان مدت هفت ماه سلطنت راند لاکن در اصل فطرت حوصله وسیع نمی داشت مصدر اوضاع ناشایسته گردید چنانچه جمیع مردم از اعالی و ادانی از وی سیر آمدند بوبجی خاتون از وی دلگیر آمده جازم گشت که ملوخان را معزول گردانیده ابراهیم را بر تخت نشاند یکی از محرمان راز نزد اسد خان فرستاده در ینباب استشاره فرمود اسد خان در جواب نبشت که بنده از همین اطوار ناشایسته اش ترک بیجاپور کرده در ینجا نشسته ام آنچه صلاح دولت در خلع او و نصب ابراهیم شاه دیده اند مستحسن و بموقع است پس یوسف ترک نبشت که آنچه بتفصیل الزاما صوابدیده اند موافق اشاره و حکم ایشان کاربند شوید یوسف ترک که یکی از امرای تاج پوش و معتبر بود ملوخان را اخذ نموده در چشم جهان بینش میل کشید شاهزاده ابراهیم را بتخت سلطنت بیجاپور متمکن گردانید

تمت بستان دوم منجمله هشت بستان از کتاب بساتین السلاطین

هو المستعان

بستان سوم

در ذکر ابراهیم عادل شاه پور اسمعیل عادل شاه

ابراهیم عادل شاه چون بر تخت سلطنت و فرمان روائی قرار گرفت و افسر
را بوجود باوجود خود زیب و زینت بخشید باوضاع بهیه و اطوار مرضیه خود
جهانیان را خوش دل گردانیده جبر و درستگی آن شکستگیهای قلوب خاص
که از بدحوصلگی و سوء فطرتی ملوخان حاصل گشته بود به خوب ترین منوال بظهور
آورد اتفاق مورخین است که ابراهیم عادل شاه پادشاهی بود دلیر و مرد آ
ازغایت تهور خویش بی باکی در بر کرده مادام الحیات به لشکرکشی و معرکه آرائی
می پرداخت پادشاهان دکن از خوف او شب خواب نکردندی اکثر اوقات
بر سر مخالفان تاخته ولایت ایشان را خراب و پایمال می نمود و بنفس نفیس خود
با اعدا و مخالفان نبرد می کرد و غالب می آمد بنابران تمامی ملوک دکن کرات
و مرات باهم اتفاق کرده در استیصال او می کوشیدند و بر او نمی رسیدند
اگر احیاناً چشم زخمی به لشکرش واقع می شد باندک فرصتی جمعیت کرده بر اعدا
می تاخته و انتقام خود می گرفت گویند پادشاه ایران شاه طهماسب مکرر
فرموده که از پادشاهان که در شجاعت و دلیری مشهور بوده اند نظیر نداشتند یکی

اور

افراسیاب ترک است دیگر ابراهیم عادل خان دکهنی است که همیشه در معارک
خود را انداخته بدست خود شمشیر زده اند از کم و زیاده خصم نیندیشیده با جمعیت
قلیل بر انبوه کثیر اعدا زده غالب آمده اند و نخستین کسی است که از دودمان
عادل شاهیه از کیش جد و پدر روی گردانیده اسامی ائمهٔ اطهار علیه السلام
را از خطبه موقوف نموده و شعار طایفهٔ امامیه را برطرف کرده ترویج مذهب
تسنن رایج داده سپاه را که بتقلید قزلباش ایران تاج دوازده ترکی بر سر
می داشتند منع فرمود تمامی مردم غریب اهل ولایت را که پدرش مرحوم مغفور
بسعی فراوان جمع آورده بود از نوکری دور نموده چهارصد مغل نگاه
داشت و در ترتیب و نوکری گرفتن دکهنیان و اهل تسنن اهتمام نمود و
و امرای تاج پوش را غیر از اسدخان لاری و خوش کلا آقا رومی همه را از کار
معزول ساخت دفتر فارسی که از عهد جد و پدر مقرر بود تغیر داده بجای آن
دفتر هندوی مقرر گردانید و مهمات ملکی و مالی به برهمنان واگذاشت

ذکر لشکر کشیدن ابراهیم عادل شاه به سمت بیجانگر و کامیاب مقصود شده معاودت کردن

در سال دویم از جلوس بجانب بیجانگر لشکر کشیده در قلیل الایام سید دشمن
حصول مقصد گردیده مسرور الحال مراجعت بدار الظفر فرمود و تشریح و بیان
این قصه چنین است که بیجانگر تخت گاهی بود قدیم که از بنایش هفتصد
هشتصد سال گذشته که رایان عالی شان بحکومت و فرمان دهی آنجا
استقلال داشتند بفراخی و وسعت ملک و کثرت لشکر و حشم و فراوانی
خزینه و کنوز ممتاز از سایر رایان دکن و هند بودند باین رهگذر سطوت و غلبه
ایشان را بر وجه کمال حاصل بود تا آنکه تباشیر صبح دولت اسلامیه

بهمنیه در خطه دکن ظهور فرموده و بعون الهی پادشاهان اسلام دریافته
توفیق غزا و جهاد بخشیده تا هر سال بر ولایت کفره لشکرکشی کرده درهم بنیان کفر
و بت‌پرستی کوشیده‌اند از آن هنگام خیلی کسر صولت و سطوت رایان بیجانگر
بظهور آمد تا هم کفار در کمین قابو بوده در وقت فرصت بر بلاد اسلام تاخته
خرابی ولایت نموده بعضی تعلقات اسلام را بقبض می‌آوردند تا اینکه در عهد
سلطنت سلطان احمد ولی الله بهمنی بیدری سیورای راجه نام ذی‌شوکت
در سنه هشتصد و چهل بر تخت بیجانگر متمکن گشت بنصفت و عدالت و
مردمی و شجاعت مدت بیست و هشت سال باستقلال گذرانیده بمقر
اصلی شتافت پس از وی وارثش راجه اجیت رای نام بر تخت راجگی برآمده
طریق دادگستری و رعیت‌پروری پیش گرفته احیای رسم آبای خود نمود جماعتی
از امرای اسلام که از پادشاهان وقت بظهور بعضی وقایع توهم پیدا کرده در
پناه او گریخته‌اند او ایشان را در کنف حمایت خویش جا داده حقوق رعایت
ایشان کما ینبغی بجا می‌آورد و بهمه وجه تفقد حال ایشان نموده هر یک را
خوش‌دل و آسوده می‌داشت پاره زمین برای سکونت ایشان معین
کرده فرمان داد تا منازل و مکانها بجهت خود بنا نموده بفراغ خاطر
گذران می‌نموده باشند و طریق اسلام و مراسم دینداری خود بلا وسواس
و اندیشه بعمل آورده باشند و از کسی کفار تعرض بحال ایشان بوجهی نخواهد رسید
و آن همه زمره مسلمانان را ترک واله نام گذاشت باین نیکنامی و خوبی
عمر بسر کرده از پس نیاکان خویش رفت بعد از آن طفلکی صغیر یکساله
را بر تخت بیجانگر نشاندند تیمراج نام که از امرای بزرگ و ارکان دولت
بیجانگر بود زمام مهمات سلطنت بکف اختیار خویش در آورده باستقلال

واستقلال سرانجام مهام می‌نمود چون آن صغیر بحد تمیز و شعور رسید آنرا
درگذرانیده طفلی دیگر را از سلالهٔ رایان بسلطنت برداشته کارش می‌برد
چون او خود نیز رای شناخت از میان او را نیز برانداخته دست دیگری گرفته
بر تخت می‌نشاند حال همچنین بود تا او بود چون راج بدرک الاسفل گرائید رامراج
نام قایم مقام او گشت طور او همان بود که متغلب پیشین داشت بلکه در
طریقهٔ گمراهی و شیوهٔ حق ناشناسی قدم پیشتر گذاشته پاس ادب خداوندان
نعمت پس پشت کرده دختری از سلالهٔ رایان بعقد خویش درآورده چون
نسبت قرابت با وارثان ملک بهم رسانید سر کبر و استکبار از فلک درگذرانید
علم غرور و نخوت بر بهرام و کیوان برافراشت راجه بهوج ترمل نام را که
دخترزادهٔ رای می‌شد و او را در صغر سن بنام راجگی برداشته بود بعد از آنکه
قوت ممیزهٔ او در کار شد از تسلط او و عجز و بیچارگی خویش دل می‌سوخت
همت بر دفع متغلب گماشته منتظر فرصت می‌بود تا اینکه رامراج بقصد تنبیه
و تادیب مفسدان سرحد از دارالسلطنت برآمده بر قلعهٔ که بقبضهٔ مخالفان
رفته بود محاصره نموده و آنجا مکث بطولانی کشید بهوج ترمل وقت کار دیده
در پی تدبیر درآمد ایلچی چرب زبان کاردان را با معروضهٔ نیاز آگین با
پیشکش شش لکهه هون و دیگر نفایس و تحف بخدمت ابراهیم عادل شاه
فرستاده استدعا نمود که قدوم میمنت لزوم بر این نواح ارزانی داشته
این مرز و بوم را اگر رشک ارم فرمایند و دست تسلط متغلب حرام نمک
از من و ملک من کوتاه ساخته مرا که وارث ملک هستم استقلال بخشند چندین
مبلغ خطیر را متعهد می‌شوم که ملازمان پایهٔ سریر پیشکش کرده‌ام و مدت العمر
در اطاعت و انقیاد بوده دم از اخلاص می‌زده باشم و یکی از هواخواهان

سرکار دولت مدار فدویت شعار خود را می شمرده باشم ابراهیم عادل شاه
باستصواب اسدخان و صلاح دید او این استدعا را قرین اجابت ساخته
کمر اعانت او بست باندک روزها سر و سامان صد و افگنی و ملک کشائی
بهم رسانیده با فوج سنگین از دار الخلافت نهضت فرمود و چون بچند مرحله
بیجانگر رسید رامراج از یورش لشکر اسلام خبر یافت و مقصود از آمدن
عادل شاه آنچه بود معلوم کرده هوش باخته شد و دست تدبیر براه مکر و تزویر خود
کشیده دست جهد از آستین فریب بیرون آورد و بتعجیل معذرت نامه استمالت
آمود بخدمت راجه بهوج ترل مصحوب کاردانان شیرین زبان فصاحت
بیان ارسال نمود باین مضمون مقصود آن خداوند از طلبیدن عادل شاه
در قلمرو چیست اگر سیاست و تنبیه و تادیب افعال که از راه شوخی از من صدور
یافته است بوده باشد کمینه خود مقر تقصیر خویش گردیده براه انابت و
توبه رجوع مینمایم و شرطها و عهد درمیان می آرم که دیگر گرد شوخی و خودکاشتی
نگردم و بجز اطاعت و فرمانبرداری آن خداوند طریق دیگر نسپرم اما
رسیدن لشکر اسلام بر سر این ملک بهیچ وجه صلاح نیست که از صدمات
سم مراکب ایشان تمامی ملک پایمال خواهد شد و بستان افواج بهمنیه
تاخت و تاراج خواهد ساخت و بتخانها و معابد را منهدم کرده مساجدها
خواهد کرد و هزارها زن و طفل براهمه و دیگر رعایای مال گذار را باسیری
خواهند گرفت چون ملک و رعایا خراب شوند دیگر روی آبادی بخواب هم
بنظر نخواهد آمد صلاح دولت همان است که ازین خیال که سرانجام بدنتیجه
خواهد بخشید باز آئی و بر خود و بر همه ملک ببخشائی بهر صورتیکه میسر گردد عادلشاه

که دشمن موروثی است از راه بازگردانی راجه بهوج ترمل اجل رسیده و ناتجربه کار غافل از روباه بازی مکار غدار صید دام فریب او گردید سخن سراپا مکر و زور او را بصدق و یقین فرا گرفته خطی معذرت آمیز با پیشکش چهل و چهار لکهه هون نقد با دیگر نفایس گران بها و بروایتی هشتاد لکهه هون بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس مراجعت نمود عادل شاه را چون مقصود ازین یورش که حصول گنج گران و طمانینت رفاه راجه بهوج ترمل بود بحصول پیوست رایات عالیات بصوب دار الخلافت منصرف گردانید چون خبر معاودت لشکر اسلام برام راج رسید بجناح استعجال خود را به بیجانگر رسانیده در قلیل الایام بحیل و دست بازی راجه بهوج ترمل را بدست آورده بملک عدم فرستاد و خودی منازعی بر تخت بیجانگر قرار گرفته علم استقلال برافراشت

فرستادن عادل شاه اسدخان را برای تسخیر ادونی و ظفر یافتن

بعد از انکه ابراهیم عادل شاه بر قصهٔ بد سرانجامی راجه بهوج ترمل و نمک حرامی و خداوند کشی رامراج مطلع شد سپه سالار اسدخان را با لشکران بر تسخیر قلعهٔ ادونی گسیل کرد اسدخان قلعه را مرکز وار در میان گرفته محاصره قایم نمود رامراج خبر یافته برای مدافعه اسدخان لاری برادر خویش وینکتادری را با سوار و پیاده افزون از شمار روانه کرد چون نزدیک رسید اسدخان دست از محاصره بازداشته استقبال وینکتادری نمود و جنگ درپیوست جنگی صعب روی نمود آخر شدت و صولت کفار باقصی الغایت رسید اسدخان رخ از معرکه برتافته خود را بیکسو کشید کفار دلیری و شوخی را کار بسته چند فرسخ تعاقب کردند شبانگاه اسدخان قصد و آمد وینکتادری [illegible]

پنج شش کروه از لشکر اسدخان منزل نمود و کفار از راه غرور و استکبار که
خود بلطف مخصوص شدند غافل از دستبازی فلک شعبده باز گردیده بی وسواس
براحت و استراحت گرائیدند شیر بیشهٔ هیجا و سپهداری اسدخان لاری
قریب بصبح با چهار هزار مرد سخت کوش جهلته پوش بر لشکر وینکتادری
شبخون زد کفار اگرچه دست و پا زده بمدافعه کوشیدند اما تاب تیغ
مغفر شکاف دلیران جانباز نیاورده هزیمت خوردند و وینکتادری پردهٔ
نام و ناموس گذاشته جان عزیز را از طوفان بلا بسلامت بیرون برد زن
و فرزند وینکتادری با تمامی اسباب و اثاثه سلطنت چه از اسپان و چه
از فیلان و چه از دیگر غنایم بیشمار بدست اسدخان افتاد و وینکتادری بناچار
در مدار و قول و قرار آمده ناموس خود را از چنگ گرفتاری باز رهانید
اسدخان با باقی غنایم بی شمار بدار الخلافت مظفر و منصور باز گشت
این عادل شاه این فدویت کیش و جانبازی اسدخان را بدرجهٔ قبول
و استحسان رسانیده بتحسین و آفرین نواخت و هشتاد فیل از آن غنایم
با دیگر نفایس باسدخان عنایت نموده پایهٔ قدر و جاهش بیفزود و چون
فدویت و جان سپاری و خیرخواهی و سرشاری اسدخان کرات و مرات
مشاهده افتاد و نقد صدق و اخلاص او بارها بر محک امتحان عادل شاه
تمام عیار آمده در قرب و اختصاص او بمدارج قصوی و مراتب اعلی
فایز گردانیده خواست که قربت را با قرابت استحکام بخشد و فدویت و خصوصیت
با نسبت مصاهرت قوت و تائید بهم رساند صبیهٔ اسدخان را در عقد خویش در آورد
روزی بر سر کمال نوازش و لطف آمده بحضور اعیان درگاه فرمود که
آنچه اسدخان لوازم فدویت و دولتخواهی از عهد جد و پدر تقدیم رسانیده

وشیوهٔ جان و سرفدائی را کار بسته از هیچیک دیگر بندهای درگاه بوقوع
نه پیوسته بر ذمّه لازم است که در جلدوی این خدمتش ولیعهدی خویش
بفرزندی که از بطن دخترش ما را بوجود آید مسلم داریم که بعد از ما صاحب تاج و نگین او بود

بغاوت ورزیدن عین الملک کنعانی از عادلشاه و بدانجامی کار باغی

عین الملک کنعانی که یکی از امرای قدیم و تربیت یافتهٔ عادل شاه بود و
در شجاعت و صلابت قرین خود نداشت و در اقطاع خویش ولایت کنار
دریا یافته بود و در آن فرصت قلعهٔ کلهر بکمال استحکام بنیاد نهاده بود رفته
رفته بغرور شجاعت و دلاوری از شامت نفس بداری و صحبت یاران
سوء المصلحت در مقام مخالفت در آمد و خیال آن کرد که کنار دریا که
ولایت زرخیز است و کوهستان فراخ است همه را بتصرف خود در آورده
دم از استقلال زند چون حرکاتی ازین قبیل از و بوجود آمدن گرفت
ابراهیم عادل شاه تادیب او واجب دانسته با لشکران بر سر او
رفت و اگرچه در نخست اعتماد بر صولت و شجاعت خویش و جانبازی
سپاه جزئی که جمع آورده بود نموده بمقابله ایستاد و صفوف جنگ
آراسته نبرد خوب نمود و در جلادت و صلابت تقصیر نکرد لاکن
معلوم است که چراغ بغاوت از روشنائی بی نصیب است و درخت
نمکحرامی را سرسبزی و بالیدگی مفقود بعد از کشش و کوشش بسیار و قتل
و خونریزی بی شمار شکست یافت از خان و مان و سر و سامان قطع نظر
کرده از معرکه روبرتافته راه گریز گرفت ملازمی دیگر نیافته رخ بولایت
نظام شاه آورد و در آنجا قول و عهد درخواسته به ملاقات نظام شاه رفت

نظام شاه از و رنجش خاطر داشت بدو سبب یکی آنکه در هنگام سرکاری
در میان هر دو پادشاه آتش می افروخت و همیشه مادهٔ فساد ما می شد
دویم آنکه آخر با ولی نعمت خویش باین سلوک پیش آمد تقبلش فرمان
داد خوش گفت آنکه گفت بیت با ولینعمت اربرون آئی ٭ گر سپهری بسرنگون آئی ٭

بحسد برخاستن معاندان اسدخان بغمازی خاطر پادشاه را از وی گردانیدن و باز بسعی عما و شاه صفائی در میان حاصل شدن

چون پایهٔ عز و جاه اسدخان بسبی مرتفع شد نوازش و الطاف عادل شاه
در بارهٔ او روز بروز متزاید گشت آتش حسد در کانون قلوب اعیان
و ارکان درگاه مشتعل شد بسعایت برخاسته از اسدخان به عادل شاه
رسانیدند که اسدخان با نظام شاه بسبب اتحاد مذهب ساخت پنهانی
دارد می خواهد که قلعه بلگانون در تصرف نظام شاه سپرده با وملحق گردد
و دم از اطاعت و موافقت او زند این مضمون بحیان آراستگی باز نمودند
که مزاج عادل شاه منحرف شده بی آنکه بتحقیق این سخن پی برد و صدق
را از کذب تمیز بخشد از سپه سالا اعراضی شد و در تدابیر اخذ مو دل اسدخان
در آید اسدخان بسمر ازین معامله آگاه شد متحیر وار در اقطاع خویش خاموش بنشست
تا اینکه حکایت اعتراضی عادل شاه بر اسدخان در میان خلق افتاد
نظام شاه که دشمن لغل بود و قابو می جست ازین مقوله نیز آگاه شد هنگام فرصت
تصور کرده خواجه جهان دکهنی و علی برید را با خویش مساز و متفق
نموده بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید اولا بر شولاپور رسیده بر ولایت
توابع او قابض و متصرف گردید و تاخت و تاراج کنان قدم پیشتر گذشته
در نواح بلگانون رسید بر امید آنکه اسدخان که از مخدوم قدیم خود

رنجش دل پیدا کرده است با خود راست خواهد آمد اسد خان که از عنایت
خداوندنعمت بالکل مایوس گشته در عالم تحیر اوقات سپری می‌نمود بنابر
مصلحت با جمعیت خویش که شش هزار سوار جرار بودند با نظام شاه
ملحق شد نظام شاه از آمدن اسد خان شادان و فرحان
گشته قوت و استظهار زیاده‌تر پیدا کرده بشوخی تمام ملک ویران کنان
توجه بجانب بیجاپور آورد عادل شاه در خود طاقت مقاومت مفقود
دیده از بیجاپور برآمده بسمت کلبرگه نهضت نمود نظام شاه بلا وسوسه
رسیده بر قلعهٔ بیجاپور محاصره نمود اسد خان که طینت او از خمیر مایهٔ حق
شناسی و نمک حلالی سرشته بودند و صلاح کار مخدوم خویش که لازمهٔ
وفاکیشان صداقت سرشت است تدبیر اندیشیده مردی معتبری را
نزدیک عماد الملک روانه ساخت و عریضه نوشت متضمن براینکه از
سعایت و غمازی و فتنه انگیزان تیره کار خاطر خداوندنعمت ازین بنده
پر رنجش پیدا کرده با وجود بی تقصیری داغ تقصیر بر جبین حال نشسته درین
فرصت مخالفان قابو جو هجوم آورده در پی خرابیها افتاده اند از آن خداوند
چشم داشت آنکه درین وقت که وقت اعانت و مددکاری است خود را
رسانیده در اعانت عادل شاه که سعی بستهٔ یکجهتی قدیمی را تازه و بارونق
گردانند و نیز داغ جرم و تقصیر که بخلاف گوی معاندان بر رخسار این
غلام وفاکیش رسیده به آب عفو و صفح محو فرمایند غایت بنده نوازیست
عماد الملک نزدیک کلبرگه رسید فی الحال ترک رفاقت نظام شاه با جمعیت
خویش خواست و بعماد الملک ملحق شد و همگی ماجرای سعایت معاندان و
بی سبق جرم متهم گشتن نزد خداوندنعمت بتفصیل باز نمود و عادل شاه حقیقت

حال برائت ذمهٔ اسدخان و بی تقصیری او پوست کنده پیش عادل شاه ظاهر
کرده غبار خاطرش برده و با عادل شاه بغایت لطف و نوازش پیش خوانده
اسدخان را در آغوش کشیده بمراحم خسروانه بنواخت و از آمدن اسدخان
قوت و استظهار حاصل آمد و باتفاق عماد شاه بمدافعه نظام شاه استقبال
کرد نظام شاه پس از دو سه مقابلات طاقت مقاومت نیاورده بسمت
بیر راهی شد عادل شاه با عماد شاه تعاقبش را نگذاشتند تا آنکه نظام شاه
در اقامت احمدنگر هم صلاح ندیده راه دولت آباد گرفت عادل شاه ازانجا
معاودت نموده پرگنات که در تصرف نظام شاه رفته بود مستخلص نموده بدار الخلافه رجعت نمود

بتحریک نظام شاه رامراج و قطبشاه و برید بر سر تعلقات عادل شاه کشیدن و بحسن تدبیر اسدخان فتنه فرو نشستن

بعد از چندی نظام شاه که مرد غیرتمند بود بسبب استرداد ولایت تابع شولاپور
گرانی خاطر پیدا کرده خواب و خور بر خود حرام کرده بود بلطایف الحیل رامراج
را از عادل شاه برگردانید و جمشید قطب الملک را با خود موافق و دمساز کرده
باتفاق خواجه جهان دکهنی و علی برید بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید بر قلعه
شولاپور محاصره نموده پیٹهای توابع آنرا در قبض آورده و در خرابی و تاراجی
سایر ولایت دست تعدی دراز کرد عادل شاه بمدافعه او لشکر خود مستعد
کرده به استقبال او روان گردید و مراتب در مقابلات شکست متواتر داد
درین اثنا جمشید قطبشاه نیز در سرحد بیجاپور رسیده تاخت و تاراجی آغاز
نهاده و رامراج از ان برادر خود وینکتادری را با سوار و پیاده بی شمار بسمت رایچور
و مدکل نامزد کرد عادل شاه چون دید که هجوم و غوغا از هر طرف برخاست
و اعدا و مخالف از چهار طرف بلوا نموده هنگامها برپا کردند و مدافعه بر همه

را در چنین امتناع افتاد با وزیر صائب تدبیر سپه سالار اسد خان کنکایش نمود
در ینباب مصلحت چیست — اسد خان بعد از تامل بسیار عرض نمود که
بالفعل عقل تجویز آن میکند و صلاح در آن می بیند که از قلعه شولاپور دست
بر داشته بنظام شاه واگذاریم چون او دشمن اصلیست و دیگران بطفیل او جنگ
آرا شده اند وقتیکه قلعه شولاپور باو واگذاریم دندانش کند شود و از جنگ
آرائی باز ایستد بعد ازین فهمایش دیگران بسهولت دست دهد عادل شاه
رای صائب اسد خان را کار فرما شده قلعه بنظام شاه داده صورت
صلح بمیان آورد بعد از ان ایلچی چرب زبان شیرین بیان با نفایس
گران و تحف شایان معه مکتوب صداقت اسلوب که اساس مصادقت
را استحکام بخشد و بنای دوستی را قیام بهم رساند در خدمت والی بیجانگر
روانه ساخت تا او بآن مدارات و آن پیشکش خوشنود گردیده از
از مخالفت و معادات باز ایستاد و فوج برادر را باز طلبید ازین پس
هژبر دشت وغا اسد خان را به فهمایش قطبشاه برگماشت اسد خان بجز
حکم سلطانی بصولتی که شیر گرسنه از غار بر آمده بطلب صید صحرا نوردی میکند
با بهادران صف شکن یلغار نمود و قطبشاه که بر سرحد رسیده در صدد
خرابی بود مقابل شده جنگ در داد بیکدفعه مقابله شکست فاحش باو رسانید
قطبشاه تاب و طاقت نداشته راه تلنگ پیش گرفت اسد خان نیز تا گلکنده
از تعاقب دست بر نداشت در حوالی گلکنده جمشید قطبشاه را جمعیت
در کار شد و همت بر مقابله استوار نموده صف آرا شده جنگ در داد شکران
با دلیران لشکر شکن در آن جنگ داد تهور و مردانگی بظهور آورد و جنگی که بر صفحه
زمین مثل آن وقوع نیافته بود بوقوع پیوست آخر الامر بسبب اتفاق هردو

سرداری آنکه یکدیگر را شناسند در مقابل هم آمده ضرب و حمله بر یکدیگر کردند قضا را
از شمشیر اسد خان زخمی کاری بشاه رسید چنان بر سر و رو بر داشت که تا آخر عمر بر وقت
خوردن آشامیدن رنج گران می کشید القصه اسد خان از آنجا قرین فتح و نصرت معاودت نمود

فوج کشیدن نظام شاه به تحریک امرا بر عادل شاه و شکست فاحش یافتن نظام شاه

بعد از انقضای مدتی باز نظام شاه بتهیج عداوت کهنه و اشاره و اغوای
را امراج با لشکر سنگین بر آمده بر سرحد عادل شاه رسیده تاخت و تاراجی
شروع کرد آن طرف بهوره خرابی تمام نموده بر لب بهوره اقامت ورزید
ابراهیم عادل شاه به قصد مدافعه با فوج سنگین نموده رهگذرها را فوج نظام شاه
در گرفته طریق عبور مسدود نموده بودند مدتی دراز عادل شاه را عبور از
دریا میسر نشد تا آنکه عادل شاه تنگ آمده بزور و نیروی شناوری از
آب عبور نموده بر مقابله صفوف آراسته بجنگ پیوست و دو سه مقابلات
سرسری بمیان آمد چهارمین کرت جنگی رو داد که جنگهای سابق نسبت باو
بازیچه محض بود امتداد جنگ آن روز از اول پاس تا آخر روز کشید
بهادران عادل شاه شهرا ابطه مردی و مردانگی چنانچه بایست بتقدیم
میرسانیدند سوار و پیاده بی شمار با چند سردار از طرفین علف تیغ و
هدف تیر و سنان گردیدند عادل شاه بذات خود درین معرکه تلاش
خالی کرد بعد کشش و کوشش بسیار و ضرب و قتل بی شمار فتح و ظفر نصیب
عادل شاه گردید و لشکر نظام شاه هزیمت خورده پشت داد و غنیمت فراوان
بدست لشکریان عادل شاهی افتاد چنانچه چتر و دامه و نشان و علم های او
و یکصد و سی و پنج فیل خالی و پر از مصالح و غیره اسباب تجمل و یکصد و

و بیست اراب توپ در تصرف عادل شاه درآمد چنین فتحی رو داد که در تمام سلطنت ابراهیم هیچ فتح نصیب نشده بود و همدوش فتح و نصرت بصوب دارالخلافت رایت برافراشت

مستولی شدن تندخوئی و جلادت بر طبع عادل شاه و مایل سفاکی گردیدن او

چون بر مزاج ابراهیم عادل شاه از بدو فطرت آغاز نشو صفت تهور و بیباکی و وصف تندخوئی و خشمناکی مستولی بود و جرات و جلادت و صلابت و مهابت بافراط داشت و بهمین جهت بود که اکثر اوقات در صفوف قتال و معارک هولناک بی تحاشا بنفس نفیس از همه پیشتر قدم می نمود و کثرت و انبوهی خصم نظر نداشته در میدان خود را می انداخت و جریده و تنها کارزار میکرد و بعد حصول این فتح عظیم صفت تندخوئی و درشتی او متزاید گشت سخت دلی و دشوارگیری او ترقی پذیرفت تا غایتی که اصلا حلم و تحمل را گنجائی نماند و رحم دلی و شفقت بر خلق از دلش رخت بربست اگرچه در رعیت پروری و سپاه نوازی و سایر صفات جهانداری و حیثیات بزرگواری بی مثل و مانند بود ولکن بوقوع ادنی تقصیری جانب رعایت پاس هیچکس نگه نداشتی و عفو و صفح را کار نفرموده بحبس و قتل رضا دادی در حکم سیاست وضیع و شریف را یکسان داشتی بنابران اعیان درگاه و ارکان سلطنت خوف و هراس بیقیاس از وی پیدا کرده در مقام تنفر و توحش در آمدند و از وی سیر آمده در تدبیر آن اتفاق نمودند که او را معزول کرده برادرش شهزاده عبدالله را بسلطنت بردارند هنوز مضمون این تدبیر رواج نگرفته بود که سر برملا افتاد

و یکوش او رسید طبع سیاست تحمل دشمن او بر صفت قهاری آمده
هنگامه سیاست گرم ساخت جماعتی از اعیان و امرا و اهل دخل را
که باین مصلحت تهمت زده می شدند در پای سیاست آوردند تا آنکه
در قلیل الایام یک صد و ده نفر از اعیان و اهل دخل از هنود و مسلمان
بقتل رسانید و زلزله در شهر افتاد و عالمی جلا اختیار نمودند و در همین
گیر و دار از بیم و هراس شاهزاده عبدالله نیز فرار نمود بجانب کوه
گریخت و به عیسویان پناه گرفت و در همین هنگامه با وجود بی تقصیری
ظاهر از سپهسالار اسد خان نیز بدگمان شد مراسم لطف و التفات
که همیشه معتاد بود موقوف نمود اسد خان در اقطاع خویش دم در کشیده
خموش نشست و متعلقانش را که در شهر کوزند حکم حبس فرمود و بعد از چندی آن فدوی
وفاکیش صفا اندیش در پی اظهار عبودیت و وفاداری خویش در آمد و نقد اخلاص
خود را در نظر خداوند نعمت تمام عیار نمودن خواست عریضه اخلاص آمود
با نه راس اسپ تازی و نه زنجیر فیل کوه پیکر و چندین نفایس و تحایف دیگر مصحوب مردم معتبر
بدرگاه خداوند نعمت ارسال داشت و عنوان عریضه بدین منوال نوشته بود سلیمان

سریرا سکندر مسندا فریدون حشمتا فرو چه شد چه شد که بدینسان میده
از من ∴ چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من ∴ گر گناهی کرده ام
اینک سر و تیغ و کفن ∴ ورنه بی موجب نشاید دست آوردن
زمن ∴ هر چند ازین معنی که ارباب غرض بر دامن این فدوی درگاه
بسته اند خبر ندارم چون گرگ یوسف بی گناهم در همه حال افسوس
و تاسف بر مال و حال ولی نعمت می نمایم و در آخر عریضه این دو
بیت از زاده طبع خود درج کرده منظوم بیک ماه با تحفه و پیشکش

پیامبران بارگاه شاه و خوش پیامیم به بندم بخدمت کرد بهم چون قلم رخط شاه سر
عادل شاه مجدداً بر سر لطف و نوازش آمده متعلقان او را از بند خلاص داده
مخلع ساخته به بلکانون روانه نمود و در مقارن این حال مزاج اسدخان
از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و قیام بنیان ترکیبش تزلزل پذیرفت بر
فراش بیماری افتاد مرض روز بروز اشتداد گرفت تداوی و معالجه
سودمند نمی‌شد علامت سفر آخرت در خود مشاهده نموده عریضهٔ دیگر
مشتمل اشتیاق پابوسی و آرزوی ادراک شرف حضور بخدمت
عادل شاه روانه نمود و این بیت در آن درج نمود بیت چو سرو
نازقدم رنجه کن بدین گلزار چو باد صبح گذر کن بدین حدیقه شبی
عادل شاه بدریافت کیفیت اشتداد مرض او و مطالعه عریضه شوق
آمودش یاد صحبت‌های قدیم و جان فشانیهای با اخلاص او نموده رقت
قلب کرده لالی اشک از صدف دیده بیرون ریخت و دلش بالقصد
منجذب گردید و اشتیاق دیدار مصاحب قدیم جوشش آورد سواری
فرموده در قطع منازل تعجیل را بکار برده دو منزل را یک می‌نموده
همین که قریب بلکانون رسید خبر رحلت اسدخان شنید و به تحسر تمام
و تاسف مالاکلام در همان شب بقدوم خود بلکانون را مشرف کردانید
و لوازم تعزیت و ارمندکان و دلداری و استمالت فرزندان و
خویشاوندان آن مرحوم پرداخته همه را مخلع ساخته بنوازشات گوناگون
سرافراز گردانید و از جمله متروکات اسدخان سیصد و بیست فیل
و چهارصد اسپ بضبط سرکار درآورده مابقی اثاثه از نقود و اجناس
بر فرزندان شان مسلم داشته معاودت نمود اسدخان که سنین عمرش

از صد متجاوز بود چهل و پنج سال در خدمتگذاری دو پادشاه بسر برده
وارسته و آفت حساد و اعدا مصئون و محفوظ مانده به نیکنامی
و فرخ سرانجامی در شهور سنه خمسین و تسعمائه از دار فانی بسرای
باقی خرامید متصل قلعه بلکانون که بنا نهاده اوست مدفون گشته
مزارش زیارتگاه خواص و عوام است رحمة الله رحمة واسعة
گویند صد گوسفند و دو صد مرغ بهمان قدر مصالح دیگر از برنج و روغن
و گندم و غیره هر روز در مطبخ او پخته می شد و بر سفره خاصه او
بصرف میرسید و بقول میر ابراهیم اسدخانی وفات اسدخان در سنه ۹۶۵
نهصد و شصت و پنج که سال وفات ابراهیم عادل شاه است بعد
از انکه جلوس علی عادل شاه برا ورنگ جهانبانی و ضبط و نسق مهام
سلطنت و فرمان روائی به حسن مساعی جمیله او صورت پذیر گردید
بوقوع آمده والله اعلم بحقیقة الحال بهر حال اینجا دقیقه ایست

باید دانست

از کتب تواریخ انچه احوال اسدخان لاری مفهوم و معلوم میگردد
همین قدر است که او از امرای عظام و وزرای کرام نیک محضر فرخ
سیر حمیده خصال پسندیده افعال بود و در شجاعت و سخاوت که گزیده
ترین ملکات نفسانیه و فاضلترین صفات انسانیه اند نظیر نداشت
و در تدبیر و صواب اندیشی بی مثل و در کنکایش و عقده کشائی
بی قرین و در خوش نصیبی و فرخ طالع عدیم المثال گوئی تائیدات
آسمانی و عنایات سبحانی علی الدوام شامل حال او بود و فتح نصیبی
و نصرت یابی همیشه ملازم روزگار او و گاهی سرگز اسیب عین الکمال

بدو رسیده و در هر مشکلی که اقدام می‌نمود هرچند که از روی عادت مستبعد
می‌نمود به برکات حسن نیت او راست و درست شده به وجه دلخواه
بحصول می‌انجامید اما اینکه الحال مشاهده می‌شود که درگاه او مثل
درگاه اولیای عظام و مزارش همچو مزارات مقبولان حق زیارتگاه
خاص و عام باشد و از قبر او مانند قبور مردان خدا مردم تبرک جویند
و فیضها یابند و کرامات او ظاهر و خدمه و مجاورین روز و شب حاضر
و اعراس و فاتحه‌خوانی و عود و گل و نذر رسند و بر مثال روضات
صالحین و آستانهای مقربین کاملین جاری و مستمر و عالمی بولایت
و کشف و کرامت او قایل و معتقد طوایف انام از هنود و اهل اسلام
برسوخ دلی و اعتقاد قلبی تردد و آمد و شد داشته باشند چه این ظاهر
نمی‌شود زیرا که اسباب عادی این امر که معهود است از توسل بشیخی
کامل و تمسک بذیل پیر واصل و اخذ تلقین و ارشاد از وی و سلوک
و مجاهدات و ریاضت در نظر تربیتش که بنای کار سلوک و فتح باب
ولایت بحسب عادت بر این است از هیچ جا معلوم نمی‌شود مگر اینست
که فضل الهی را علت در کار نیست و عنایت پادشاهی را سبب ضرور نیست
آری بسا هست که عادت از کار بر می‌افتد و محض قدرت بر خلاف
عادت کارها میکند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و هو علی ذلک قدیر
و نیز بخدا معلوم که در پایان کار کدام عمل صالح از وی صدور یافته باشد
و در عمر واپسین چه توبه نصوح مقبول از وی صادر شده که منظور عنایت ذو الجلال
و مقبول جناب پادشاه بیهمال آمده که این همه آثار و نتایج مقبولی بظهور
پیوسته وی پیوند داری فرد یک ذره عنایت الهی بهتر ز هزار پادشاهی

فرد یک ذره عنایت تو ای بنده نواز + بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز +
آمدیم بر مطلب ابراهیم شاه هر چند پادشاه غیور و تندخو بود که باندک گناه
عقوبت بیش میکرد و در ادنی تقصیری در مواخذه سخت می گرفت و عفو و صفح
را کار نفرمود اما در قدردانی علما و فضلای متدین بود و در رعیت نوازی
و سپه پروری بی مانند و تعیش دوست بود بیشتر اوقات در حرم محترم
با پریچهرگان سیمبر و سیمین تنان مشکبو بعیش و عشرت می گذرانید و داد
عیش و نشاط می گرفت و او را اولاد بسیار بهم رسیده از انجمله چهار پسر که
اسمعیل و علی و طهماسپ و احمد بودند بصفت رشد و نشو و نما یافته اکثر اوقات
در حضور بوده فیض تربیت می یافتند التفات خاطرش بجانب پسر بزرگ که
اسمعیل بود و ولیعهدی و سلطنت برو قرار داده بود برای
بخت آزمائی پسران گاهی امتحان می کرد که چون مهمی پیش می آمد بنام
یکی از شهزادگان شروع کردی تا بخوبی سرانجام یافتن آن کار استدلال
بر نیکبختی آن نامبرده کند کاری که بر نام اسمعیل شروع میکرد در دشواری
می افتاد و چون بر نام علی آغاز می نمود بوجه بهترین اسلوب سرانجام می یافت
ازین معنی که برخلاف مرکوز خاطرش بود اظهار ناخوشی می نمود و بطریق
تعریض علی را می گفت که تو ولیعهدی و تخت نشین خواهی شد و از وی
کاره بود ایذای لسانی میرسانید تا بحدی که در سن هفت سالگی او را در قلعه
مبارک آباد که او را مرتضی آباد هم میگویند اکنون ببرج مشهور است فرستاد
حبس فرمود و مدت نه سال در حبس ماند

ذکر وفات ابراهیم عادل شاه

ابراهیم عادل شاه را در اواخر عمر امراض متضاده طاری گشتند
تپ مطبقه و دوران سر و ضیق النفس و بواسیر مفقود اطبای بسیار چه
از پای تخت و چه از اطراف و جوانب جمع آمده در معالجه هر یک
بجان کوشیدند اثری از هیچیک مترتب نشد مرض شدت پیدا کرد
و بطول کشید و بعضی اطبا را بتوهم اینکه قصوری مینمایند در پای سیاست
کشید دیگران جلای وطن گزیدند عطاران او و به فروش ترک پیشه خود
نموده دکانها بستند تا مدت دو سال سلسلهٔ بیماریش ممتد شد آخر
در سنه ۹۶۵ نهصد و شصت و پنج جهان فانی را پدرود نموده و جوار جد و پدر
در کوکی مدفون گشت ایام سلطنت ابراهیم شاه بیست و چهار سال
و چند ماه بود او را دو دختر بود یکی تا نی بی که در حبالهٔ نکاح
علی برید آمده و دوم هدیه سلطان که در عقد مرتضی نظام شاه منعقد گشت

تاریخات بناها و کمیت لشکر و خزانه

در سنه نهصد و سی و سه ابراهیم پور بنا کرده و در سنه نهصد و سی و پنج
قصر شانزده ستونی بنا فرموده و در سنه نهصد و چهل و هفت شیرکوته را
بنا کرده و در سنه نهصد و پنجاه و هشت مسجد جامع بنیاد کرد جمعیت لشکر
سوار سی هزار احشام و دکهه و سی هزار و فیلان چهارصد و پنجاه
بتائید آسمانی و نیروی بخت سلطانی برکات آن عهد بجنان فزونی
و فراوانی گرائیده بود که در اندک مدت تجاران از زر و جواهر و طلاء
و اقمشه و اسلحه چنان معمور گشته بود که دیگر جای گنجایش نماند با وجود یکه سپاه
و لشکر بکمال معموری و رفاهیت بودند و رعایای ملک و سایر اهل حرف
در تمام آسودگی و آبادانی و خلایق و ارباب حاجات که از اطراف

واکناف رو بدرگاه آسمان جاهش می آوردند و آمان آرزو را
بالامال مراد و خواهش می یافتند گویند بوقت رحلتش نقد در خزانه یک
کرور پنجاه لکهه هون بوده است اما شهزاده علی که بعد از پدر بتخت نشست
در اندک مدت آن خزاین را خالی و پاک نموده زر بر سپاه و اهل استحقاق
از علما و فضلا و ارباب حاجات مثل ابر نیسان پاشید و این مصرع
در حال این دو نامدار مطابق و موافق افتاد ع

پدر کامکار و پسر کامبخش

تمت کتاب بستان سوم مجمله هشت بستان
از کتاب مستطاب بساتین السلاطین

هو المستعان

بستان چهارم

در ذکر علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

بدانکه علی در وقت ابراهیم عادل شاه در قلعه میرج محبوس بوده و سبب نظر بندیش مختلف بنظر آمده چون کاتب را غیر از نقل و ترجمانی منصبی دیگر نیست ناقل را از نقل ناگزیر است علی ای وجه کان اگر درین موجبز در گزارش روایات تکرار و اختلاف واقع کرد و نظرگذاران عذرپذیر امیباید که ناقل را درینباب معذور داشته بروی خرده نگیرند آنچه میر ابراهیم اسدخانی درین محل نبشته آنست که شهزادهٔ علی در سن و سال بزرگتر و در فهم و شعور کاملتر بود از طهماسپ که والد ابراهیم عادل شاه ثانی و دخترزادهٔ سکندر اسدخان ست و در سوانح سابقه گذشته که ابراهیم عادل شاه در بدل حسن خدمات اسدخان و جلدوی نیکو مساعیها و فدویتهای او ولیعهدی خویش بر دخترزادهٔ اسدخان مقرر کرده وصیت نموده بود و بعد ازین اسباب دلرنجی و خلاف مرضی پادشاه نیز از شهزاده علی مکرر بوقوع رسید روی عتاب الکین بشته سور و قهر و غضبش ساخت و ارادهٔ دفع نیز داشت اعیان و ارکان برین اراده پادشاه مطلع شده ازین کار مانع آمدند و معروض داشتند که مباشرت این امر شایسته ملازمان نیست اگر لابد دفعش منظور باشد پس انسب آنست که شهزاده را تفویض اسدخان نمایند البته او را جانب نفس خود ملحوظ خواهد بود و آنچه صلاح بیند و خاطرش پسند و بعمل خواهد آورد

درین صورت حرف سنگ دلی و قطع رحمی بر ملازمان درگاه نخواهد نشست
پادشاه صوابدید ارکان دولت پسندیده شهزاده علی را طوق زنجیر
طلا در پا و گردن کرده بقلعه مرج نزد اسدخان فرستاد و مثال داد که تخت
نشینی بر طهماسب مقرر نموده ام وجود علی مخل این امر است ازین بگذر
آنجا فرستاده ام بهر نهجیکه بخاطر رسد دفعش نمایند و یا البته ناقص نموده
بدارند کمال کشورخان پسرش که ملازم حضور بوده و بزیرکی کمال و دانای
تمام موصوف خفیه بخدمت پدر بزرگوار نبشت که پادشاه از سر عتاب
شهزادهٔ علی که پسر کلان و جوان و شایسته تاج و تخت است طوق و
زنجیر نموده بنزدیک آن حضرت روانه فرموده حکم بر قتلش نیز نموده
آن حضرت بفضل آلهی بکار آگاهی و صواب اندیشی تمام شهرهٔ آفاق
هستند کار بهنجار نمایند بر حکمی که از سر عتاب واقع شده است کار بستن
از خرد دوربین بغایت بعید اسدخان بعد از ملاحظه مثال پادشاهی
و عریضهٔ ثمرة الفؤاد خویش شهزاده را در نظربند گذاشت چون خود از مذاق
علمی چه از معقول و چه از منقول و چه از علم متعارفه و چه از نوادره
بهره وافی میداشت از روی اصطرلاب طالع شهزاده طهماسب ملاحظه
نموده بغایت ضعف طالع و سستی بخت ظاهر شد اما این نیز معلوم شد که
در اصلابش بختوران قوی طالع و اختر بلندان همایون بخت موجود خواهند گردید
چون میزان طالع شهزاده علی بر کشید تأثیرات فلکی و نظرات کواکب
طالعش بچنان فیروزمندی و فرخی مشاهده افتاد که عقل دوراندیش
در استنباط احکام فرخ مندیهایش خیره ماند اسدخان بملاحظه این
آثار و علامات بکمال توقیر و تعظیم شهزاده را در جای مخفی داشته

در پرورش و خدمت گذاریش دقیقه از دقایق نامرعی نمی گذاشت
ورلو ازم اتالیقی شهزاده بجان کوشیده سرمو از خویش قصور
روا نمی داشت و بجهت تسلیهٔ خاطر پادشاه و چشم آهو بره با یک انگشت
کودکی با عریضه بخدمت عادل شاه ارسال نمود و در عریضه نوشت
که بر حکم والا شاهزاده را جهان بینش بر آورده و انگشت بریده ناقص
نموده گذاشته ام بعد از انکه ابراهیم عادل شاه بدار البقا شتافت
حیدر خان حوالدار بیجاپور جنازه پادشاهی آراسته روانه کوکی نمود
شاهزاده طهماسپ را مع برادرانش در بند نگهداشت بعضی از
ارکان بحمید خان پیچیده گشتند که زود یکی از شهزادگان را از قید
بر آورده بر تخت باید برنشاند تا قطع امید طامعان قابوجو مخالفان
کمین طلب گردد حمید خان انها را جواب داد که این کار ما و شما نیست
کار بزرگیست تعلق بدار المهام دارد این گفت و بسرعت هرچه تمامتر
کیفیت واقعه با سد خان نوشت اسد خان بمجرد وصول این خبر همان
روز بلا توقف شهزاده علی را از بند بر آورده چتر شاهی را بر سرش افراشت
و سلطنت بر داشته تهنیت ها و نذرها گذرانیده و هم روز با سرانجام
سلطنت و دبدبهٔ شاهی از مرج بر آمده بسمت دار السلطنت روان
شد بمجرد این خبر از هر طرف و از شهر نیز از سر قدم ساخته باستقبال
شتافتند و تهنیتها بتقدیم رسانیده نذر و پیشکشها می گذرانیدند تا آنکه
اضلاع تورده مخیم سراپردهٔ اقبال شد حمید خان حکم فرستاد که دیدهای
جهان بین شهزادگان که در شهر اند بر آورده بحضور فرستند تا بدل جمعی
و بی وسواس بمقر عز و شرف فایز گشته زیب افزای تاج

و زینت بخشای تخت خواهم شد حیدر خان در جواب گفت که من
لفرم داعیه دار میراث خوار نیستم پس طهماسب را با دو برادرانش
نزد شاه علی بسلامت رسانید بحکم پادشاه هر سه تن بانواع تقضایات
رسیدند بعد ازین بدبدبه پادشاهی و شکوه شهنشاهی در ساعت محمود
و هنگام مسعود در دار السلطنت داخل کردیده بر تخت عادل شاهی
جلوس برکات مانوس فرمود

روایت دیگر

مورخین دیگر مثل محمد قاسم فرشته و رفیع الدین شیرازی نوشته اند
که شهزاده علی در آوان طفلی و زمان خوردی بحدت فهم و شوخی طبع
موصوف بود و روز بروز چون بحد تمیز و سن رشد نزدیک تر می شد خصال
شریفه و اوصاف مرضیه از وی ظهور آوردن گرفت اما بسبب صحبت
خواجه عنایت الله شیرازی که بجهت تعلیم و تربیتش مامور بود میل تمام
بمذهب تشیع بهم رسانید چنانچه ابراهیم شاه روزی در خلوت با خواص
محرمان نشسته بود بتقریب ذکر مذهب و آیین جد و پدر در میان آمد فرمود
شکر و سپاس معبود حقیقی را که مرا توفیق داد که از ملت و آیین جد و پدر
بر گشته دین قویم و صراط مستقیم که از سواد اعظم مذهب سنت جماعت
است اختیار نمودم و شعار روافض را برطرف ساخته اثری از آن نگذاشتم
در آن وقت شاهزاده حاضر بود و این سخن بگوش میکرد و از شوخ طبعی ضبط
خود نه نمود گستاخانه در برابر پدر گفت که اگر از طریقه جد و پدر گذشتن
روشن محمود و طریق پسندیده است ضرور شد که فرزندان آن حضرت
چنین کنند ابراهیم شاه ازین شوخی و هرزه لائی او برآشفت و پرسید که

که تو چه مذهب داری گفت بالفعل مذهب پادشاه دارم آیین برخدا علیم
است پادشاه دانست که شهزاده شیعه است و آن از تأثیر صحبت استادش
یقین کرد عتاب آلکین گشته چندروز بار سلام نداد و استادش را حکم بحبس نمود
بعد از آن برای تعلیم شهزاده ملا فتح الله شیرازی را مقرر کرد قضارا او هم
مذهب تشیع داشت بملاحظه روزگار تقیه را کار فرموده خود را در مردم
حنفی المذهب فرا می نمود صحبت او با شهزاده بموافقت انجامید و شهزاده
بتوقیر و تکریم او افتخار می کوشید هم درین ایام جماعتی از نزدیکان از آتش مزاجی
و تندخوئی ابراهیم عادل شاه توهم پیدا کرده باغوای برهان نظام شاه
می خواستند که ابراهیم را از سلطنت معزول ساخته برادرش عبدالله را
بسلطنت بردارند درین تدبیر بودند و هنوز این معجون مزاج نگرفته بود که ناگاه
سر از پرده بیرون افتاد و پادشاه بمقام سیاست ایستاد و از سر قهر و غضب
کسانیکه درین گناه کیش بودند بعقوبت رسانید و بمسامع عادل شاه رسید که
ملا فتح الله شیرازی استاد ثانی نیز شیعه مذهب است با شهزاده رنگ
صحبت موافقت پیدا کرده ظاهر شد که شهزاده نیز در مشاوره عم خود عبدالله
همداستان بود بغایت خشمناک شهزاده را با معلمش بقلعه مرج فرستاد و قلعه دار
و کامل خان تهانه دار که خواهرزاده اسمعیل عادل شاه می شد نوشت که در محافظت
شهزاده کوشند و روافض را نزد شهزاده اصلاً و قطعاً راه ندهند از عجوبه
اتفاقات آنکه سکندر خان و کامل خان نیز هر دو در باطن شیعه مذهب
بوده اند در خدمتگذاری شهزاده برخلاف مرضی ابراهیم عادل شاه
می کوشیدند چون عادل شاه از هجوم امراض متنوعه صاحب فراش گشت
بمردم دور و نزدیک بیقین پیوست که ازین مهلکه پادشاه نجات یافتنی

نیست و مرض الموت است شهزاده در آنجا بلا تحاشا از آن و نماز
بر رسم شیعه میگذارد و در تتبع شعایر روافض جد می نمود و در حالت اشتداد
بیماری که این خبر وحشت اثر بگوش پادشاه رسید چون مار بر خود می پیچید خواست
که طهماسب را در حین حیات خود بتخت نشین گرداند و زمام سلطنت بقبضه
اختیار رشد سپرده و علی الاقل پایه بهر بگذارند بعضی از ستم ظریفان بعرض رسانیدند
که شهزاده طهماسب نیز از مذاق برادر کلان چاشنی گرفته است در ترفض
زیاده از وی رسوخی پیدا کرده بنا بیت تمکین گفت من خود چگونه عنان
اختیار خلایق که ودایع خالق اند بکف رافضی بسپارم داور را نیز محبوس و مقید
نمود و چهار سلطنت بخواست ایزدی و مشیت الهی واگذاشت چون مرض
پادشاه متمادی شد و روی شفا و صحت اصلا ننمود ارکان دولت اهل حل و
عقد در فکر دیگر افتادند کسانی که در شهر بودند بسلطنت برداشتن شهزاده
طهماسب میل آوردند خواجه کمال لاری که بعد از این کشورخان مخاطب میگردد
در آن ایام بحکومت کیری و دیگر برگناست آن طرف مامور بود تحصیل
زر آن ملک باو تعلق داشت در ایام امتداد مرض پادشاه زر تعلقات
که تحصیل میکرد داخل خزانه عامره نساخته بجهة استعداد و مواد سلطنت علی عالیشان
بهمانجا نگاه می داشت و با امرا و اعیان با او همساز و موافق بودند در
باب تخت نشینی علی گفتگو می داشت و ترغیب می نمود و با همچنین اسکندرخان
قلعه دار هرج پیام فرستاد که چون پادشاه امروز فردا رسیده و هرکس در فکری
علیحده افتاده است صواب آنست که شما تعجیل را بکار برده شهزاده علی
را بتخت نشینی قرار بخشید و جمیع شاهی بر سرش گردانید اسکندرخان را این رای
معقول و مستحسن افتاد و چندی از اعیان و ناصحان را از دور و نزدیک طلبیده شد

در روضهٔ حضرت شمس الدین پیران صاحب که از مشاهیر اولیای دکن اند
مجلس کرده این امر را بعهود و مواثیق استحکام داده روز دویم که ساعت
سعید و وقت مسعود بود شهزاده را هم در روضه آورده در بالین قبر
شریف شمشیر خلافت در کمرش بسته چتر شاهی بر سرش افراشت عموم
خلایق هجوم آورده مراسم تهنیت و نثار پاشی بجا آوردند دیگر روز از
برج برآمده بیرون قلعه فرستاده آمدند کشور خان زری که درین مدت جمع
آورده برای همین روز نگاه داشته بود بلا توقف حاضر آورده که زر
شاه علی دست جود و سخا بر عالمیان بگشاد و از نوید عدل و انصاف خویش
جمهور خلایق را صلا در داد باشتار این حسن سلوک طوایف انام از دور و نزدیک
احرام ملازمت پادشاه بسته قوافل روان گشتند و از عطیات او صغیر
و کبیر مالا مال آمانی و آمال می شدند بعد ازین زودی ابراهیم عادل شاه
رخت از سرای فانی بیرون کشید شاه علی بر جناح استعجال بسمت دار السلطنت
روان گردید در باغ کشور خان که از شهر بفاصله یک کروه است فرود
آمده مردی پخته و سنجیده را بشهر فرستاد تا از حاکم و اعیان و اهالی دیگر
دریافت مزاج کند اگر چهره رسوخ و عقیدت شان بغازه اخلاص آراسته باشد
شرایط عهود و مواثیق بجا آورده مراجعت نماید حاکم دار السلطنت غلامی
هندی حمید خان نام که در ضبط و نسق امور یگانه روزگار بود و در فدویت
و اخلاص بی نظیر درین ایام که پادشاه از جهان درگذشته بود دروازهای
شهر محکم بسته در آمد و شد مردم حزم بلیغ کار فرموده در نگهبانی حرم سرای
شاهزادگان احتیاط کمال بجا آورده هر چند اعیان و معتبران بوی گفتند
و باعث شدند که یکی از شاهزادگان را بدر آرید تا بر تخت نشانیم و چتر

کریم جواب شان می داد که مسموع میرود که بعضی از امرا شاه علی را
بسلطنت برداشته اند اگر ما درینجا قایم دیگری را کنیم باعث فتنه و آشوب
شود و مخالفت در میان امرا و رؤسا افتد و مملکت و لشکر ویران و خراب
گردد صبر کنید تا آنها عنقریب بحوالی شهر رسند شما بیان عبارات و مقاصد
آنها بخاطر آرند وقتیکه باتفاق شما و آنها امری که قرار یابد بهر کسیکه تخت نشینی
مقرر کنند من هم یکی از تابعداران شما هستم ایشان را باین نهج تسکین و
تسلیه داده دفع الوقت می نمود الحال که رسول شاه علی در رسید حاکم
و امرا و اعیان همه جمع آمده مجلس منعقد ساختند درین باب مشاورت
باهم نمودند از راه کیاست و درایت در میان اهل مجلس گفتگو واقع
می شد هر کس بقدر خیالیکه بخاطر رسید می گفت مجید خان یکبارگی از میان
مجلس برخاسته بآواز بلند گفت چون تمامی لشکر و اهالی و ادانی شاه علی
بسلطنت برداشته و بدان راضی شده اند الحمد لله بسیار خوب است
من هم از جمله بندگان فدویت سرشت هستم و انا اول العابدین گفته
رخ بسوی لشکر آورده جبهه بزمین بندگی و اطاعت گذاشت بعد از آن
از سایر اهل همین معنی عهد و بیعت استوار گشت و عریضه بخدمت
شاه علی باین مضمون بود بیت رواق منظر چشم من آشیانه تست ، کرم نما
وفرود آ که خانه خانه تست ، نوشته رسول را شادکام مقضی المرام روانه
نمود و اعیان و ارکان و سادات و قضات و اهالی و ادانی شهر
بملازمت شتافته و تهنیت بجا آورده نذر و نثار بتقدیم رسانیدند
و از عطایای آن بحر نوال شادکام و کامیاب می گشتند شاه علی باز
بمجید خان پیغام فرستاد که قول مشهور است که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

بستان چهارم

۹

وقتیکه سه شهزاده در قلعه موجود باشند آمدن من عقل نه تجویز نماید وجود آنها
باعث هزار آشوب و فتن خواهد شد اگر این عریضه شما از روی اخلاص
است هر سه شاهزادگان را بحضور بفرستند تا چشم جهان شان بر آرند
حمید خان عرضداشت نمود که نفری معتمد از حضور مامور باین کار بفرستند
تا بموجب امر عالی بعمل آرند پس شاه علی اعتماد خان نام را که از جمله معتمدان
درگاه بود و در سلک محلداران حضور منسلک باین کار فرستاد تا او
بموجب حکم سلطانی جهان بین آن شاهزادگان بر آورد و علی عادل شاه
همون ساعت که چیده برگزیده دانایان انجم شناس بود بدبدبه شاهی
و شکوه پادشاهی داخل مقر عز و شرف گشته تخت آبار اجلوس مانوس خود
فروغ رست تازه بخشید و عالمیان را بنور عدل و انصاف و داد و بخشش
خود بیارانست و ارکان دولت و اعیان حضرت را فراخور حال
هر کدام به تشریفات لایقه و اضافات مناصب و اعطای خطابات
سرفراز فرمود و در اولین روز جلوس حکم لفظ علیا ولی الله در کلمات
اذان مزید نمود و خطبه باسقاط اسامی خلفای و اثبات اسامی حضرت
ائمه طاهرین علیهم السلام خوانده شد و همگی رسم و قانون عهد پدر را
برهم زده احیای مراسم عهد جد و فرجد نموده و در ترویج ملت تشیع و
تربیت شیعیان باقصی الغایت کوشید تا آنکه در پای تخت او مردم
خوب از ایران و توران و کرمان و خراسان فراهم آمدند و سه هزار
کس ازین مردم ملقب به تبرائیان مامور بودند بگفتن تبرایات العظیم
بر روس الاشهاد و چه در سواری و چه در دربار و چه در کوچه و چه در بازار
گویند در تمامی شهر در اوقات در یک مسجد جامع نماز جمعه بطریق اهل التشیع

ادا می شد آنهم بصد دشواری اختیار خان گجراتی نامی از امرای معتبر
و سنیان متعصب بوده در دین و تشرع و تشدّد تمام داشت در روز جمعه
مع اقوام و اقارب و توابع خویش مسلح و مستعد در مسجد جامع قدیم
حاضر شده دروازه مسجد را بکمال استحکام بند فرموده و خنجر و تفنگ
و دیگر آلات حرب بر سقف مسجد نصب کرده و جوانان جری و مردانه
بر آن گماشته خود مع جماعت خطبه نماز ادا میکرد و اگر بند و بست باین
آیین نمی آورد ممکن نبود که اسامی خلفای بر روس منبر بر زبان جاری
متدینان دین حنفی از سنوح این حالت دل تنگ گردیده باهم اتفاق
نموده در صدد شورش و جهاد شدند نزدیک بود که فتنه عظیمه برپا
شود اما از انجا که علی عادل شاه را به بهیه جود و سخا و شیوه مرضیه عدل
و داد ورزیده بود و ترحم و احسان بحال رعایا و غربا و توقیر و تعظیم علما
و فضلا بوجه ما ینبغی بجا می آورد و دادرسی مظلومان و ملهوفان و زر پاشی
بر مستحقان و حاجتمندان می نمود و نیز جماعت کثیر که در عهد ابراهیم شاهی
که تقیه را کار فرموده ظاهر بر خلاف باطن آنرا خود را سنیا می نمودند
اکنون برقعه اتقا از رخ بر انداخته ظاهر برنگ باطن رنگیدند و پله آن
طرف گران گردیده نایره فتنه سر کشیده فرو نشست و شورش خلافیه
مذهبین هم فرو کشید آری مقرر است که پادشاهان را عدالت و دیگر از
سخاوت ضمیمه عدالت گردد هر دو شیمه کریمه مجتمع آید جای حرف و طعن
دوست و دشمن نماند علی عادل شاه شاهی بود کریم النفس بجدت طبع
و جودت ذکا موصوف و چند کتاب متداوله از کلام و منطق و
حکمت و نحو و صرف پیش استاد گذرانیده بود و با مسائل اکثر علوم

آشنائی داشت خط ثلث و نسخ و رقاع خوب نوشتی صوفی مشرب و
درویش نهاد و قلندر روش بود بی قید و تکلف معاش داشت هرگز بر خود
زینت نمیکرد و خود را و منزل خود را نمی آراست بجز جلوس اورنگ
شاهی طریقهٔ مرضیه نصفت و عدالت و رحمت و شفقت بخشش و سخاوت
انچنان پیش گرفت که درین صفات در عالم علم گردید بر سپاه و لشکر سادات
و علما و شرفا و شعرا و مساکین و فقرا دست همت کشاد زری که
ابراهیم پادشاه بگرد آوری آن سعیها نمود یک کرور پنجاه لک هون
فراهم آورده بود در قلیل الایام مثل ابر بهاری پاشید هرجا که درویش
گوشه نشینی بودی البته بصحبت او میرفتی اگرچه از قوم هنود بودی و او را
بر محک امتحان کشیدی اگر در وی حالتی یافتی رعایت کرده نگاه
می داشت و گاهی بصحبت او هم می رسید و الا رعایت کرده رضا
میداد هرگز مقید بملک و مال نشد و دنیا را نزدیک او چندان وقری
نبود و جهات دنیا را بفقرا واگذاشته خود فارغ می بود گاهی که
با نزدیکان و مقربان صحبت می داشت پنج شش ساعت از هرجا
سخنان می فرمود و خاطر را بحکایات و مقالات تفریح می داشت
چون از مجلس بر می خواست میگفت که دیدید که چه هذیان گفتیم بهر حال
این کسب و شغل بهتر از آن است که در فکر ملک و مال و خلق باشیم
حالا رفته اندکی بیاسائیم اگر حیات باقی است دیگر گوئیم و شنویم چون
اوضاع و اطوار آن شاه آزاد مشرب بدین منوال بود و بگوش تخت‌نشینان
اطراف رسید حمل بر جنون و بی پروائی پادشاه آزاد مشرب کرده
دندان طمع تیز کردند و طمع جبلی شان بحرکت آمده خواستند که

که لشکر کشیده بر ملک و ولایت عادل شاه بی قیدانه به بیجانگر رفته ملاقات
رامراج گرفته بالمشافهه والمواجهه مبانی دوستی و یکجهتی را استحکام بخشند
بعد از آن باتفاق باهم بر سر اعدا لشکر کشیده انتقام کشند

رفتن علی عادل شاه به بیجانگر بملاقات رامراج

علی عادل شاه بموجب قرارداد عزم رفتن بیجانگر مصمم نمود همدرین
اثنا خبر تازه رسید که یکی از اولاد صغار رامراج که تعلق خاطر باو
بیشتر داشت فوت شد ادای رسم تعزیه بهانه دیگر موجب رفتن
بیجانگر قایم شد عادل شاه باوجود هزاران اندیشه و خطر و توکل
بر لطف و عنایت کریم کارساز نموده از دار الخلافت برآمده
متوجه بیجانگر شد رامراج باستماع خبر توجه عادل شاه امرای خود را
بالشکر آراسته باستقبال فرستاده حکم نمود که از سرحد که لب کشنا
است منزل بمنزل شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیده
و تکلفاتی که شایسته هیچ مهمان عزیز باشد بجا آورده بمقر عز و شرف
رسانند چون موکب عادل شاهی از کشنا عبور نمود سرداران بیجانگر
بکمال احترام و تعظیم تمام لوازم ضیافات و خبرداری هر گونه بهر منزل
و مقام بجا آورده می کردند تا اینکه بیک منزل بیجانگر رسیدند رامراج
باآیین بندی شهر بیجانگر حکم فرمود تا در و دیوار و کوچه و بازار به قماشهای
قیمتی و آلات و اسباب زینت فرو گرفته رشک افزای مینو و ارم
گردانیدند و بر لب دریا تنب بهدره که مکانی وسیع و فسیح با آب و
هوای خوش و نزهت افزا بود فرودگاه عادل شاه مقرر
ساخت و سراپرده های فلک فرسا زربفت و مخمل و غیره برافراشتند

و به فرشهای ملون بیاراستند بعد ازین امراج خود با برادران و
سرداران و لشکر با ساز و یراق پنج شش فرسخ استقبال و پیشوا آمده
با حترام و عزت تمام ملاقات کرفته بشهر در آورد مجلس اول در قصر
امراج که بآرایشهای شاهانه و زیب و زینت خسروانه آرایش یافته بود
منعقد کشت عادل شاه اول خلعتی خاصه که برای امراج ترتیب
داده بود پوشانیده از پوشاک مالتی بر آورد و مراسم تعزیت بتقدیم
رسانید بعد از ان سخن از وادی اشتیاق و آرزومندی سر داده
کلمات شیرین و مقالات رنگین که اساس دوستی را استحکام
و بنیان محبت و یکجهتی را انتظام افزاید بشرح وکذارش آورد در امراج
نیز بکمال بساطت و انبساط سخنان دل آویز و مکالمات دل پذیر که
همه از سر توجه و التفات بوده ادا نمود بعد ازین عادل شاه هدایای
لایق و پیشکشهای شایان که برای راجه ترتیب داده بود کذرانید کویند
در ان پیشکش نقد شمرده لکهه هون و چند درج جواهر کرانبها و آلات شاهوار
و چند زنجیر فیل کوه تمثال و چند راس اسپ پری پرواز با ساز و یراق
و بعضی از ان با زین و لجام مرصع بلآلی و یواقیت بوده و چند شتروار
اقمشه قیمتی از قصبهای مصری و خزهای رومی و دیبای چینی و دیکر
اجناس نفایس که دیده نظارکیان را اجلا و دلهای تماشائیان را
زینت و صفا می بخشید و از جمله جواهر یک الماس بزرک بود بوزن
هجده مثقال که جوهریان قیمت شناس در بهایش خیره میماندند امراج
آن همه آورده ها را بدرجه قبول رسانید و خود نیز در لوازم خاطرداری
و الطاف کستری قصور نکرده به تشریفات ملوکانه و خلعتهای پادشاهانه

دل‌جوئی بیش از بیش نموده گفت که مادر مشتاق شما را دریابید که بس
آرزومند دیدار و مشتاق لقا است و معتمدان حرم‌سرایان عصمت پیرا نیز
از نزد رانی رسیده عرض نمودند که پرده‌نشینان حرم‌سرای عفت و
عصمت و حجله‌گزینان مشکوی شوکت و سلطنت یعنی رانی حرم خاص راجه که
نسل راجه اجیت رای بود و عادل شاه را فرزند گفته بود و دختر الملش که
نسبت خواهری با عادل شاه ثابت کرده بودند باقصی الغایت
آرزومند دیدار و ملاقات اند حرم‌سرای خاص به تشریفات قدوم
میمنت لزوم رونق تازه و زینت بی‌اندازه بخشند و دلهای آرزومندان
قرین فرحت و راحت گردانند عادل شاه از بار عام متوجه حرم‌سرا
گشته بی‌اندیشه و وسواس در حرم آمد رانی با دختران و دیگر خویشاوندان
باستقبال و پیشوا آمده طبقی پر از جواهر ثمین که بجهت نثار شاه علی عالی
مقدار مهیا ساخته بود پیش آورده نثار نمود و بعد از آن بکمال شفقت
مادری ملاقات گرفته بر مسند خسروانه که بهزاران زینت و زیب
آراسته بودند نشانید و بکمال دل‌جوئی و خاطرداری با عادل شاه
سخن‌ساز کرده احوال‌پرسی می‌نمود و بتوجه دلی ابواب تسلیه و تسکین
گشاده متعهد اعانت و امداد در وقت ضرورت و امور مرجوعه گشته
خلعتهای فاخره که بجواهر و مروارید ترصیع یافته بود با طبقهای زرین
پر از لعل و یاقوت و در و مرجان بود گذرانیده رخصت انصراف
داد و عادل شاه از آنجا بخوشی و خرمی مالا کلام مراجعت فرموده بمقر
عز و شرف خود آمد سرداران و ملازمان و سایر فدویان درگاه
عادل شاهی شکرانه آنکه از محل خطر که هزاران ظنون و اندیشها

در پیش داشت حق تعالی بفضل خود بسلامت بهدوش سرور و مسرت بمقر دولت رسانید صدقات و خیرات بیشمار بار باب حاجات و اهل استحقاق رسانیدند و سجدات شکر بهزاران عجز و نیاز بدرگاه دادار بی نیاز موَدا ساختند بعد ازین هرکس از سرداران و ندیمان و امرای رامراج و هر خاص و عام بیجانگر که ادراک شرف ملازمت و پابوسی عادل شاه جوق جوق می آمدند از عطایای عادل شاهی از جواهر و نقد و خلع فاخر بقدر و وزن و شان هرکدام سرافراز گشته رخصت می یافتند تا مدت اقامت در بیجانگر همین اسلوب بود و هیچکس از مردم روشناس بیجانگر نماند که از عطیه عادل شاهی بهره مند نگردید خزانه عظیم عادل شاهی در همین داد و دهش در بیجانگر بصرف در آمد که بهر کوچه و برزن بیجانگر و اطراف نیز داستانهای همت بلندی و زرپاشی عادل شاهی سمر شد الغرض آنکه تعهد و قبول امداد و اعانت در هر امر مرجوعه از رامراج موثوق و موکد گشت و هر وقتیکه عادل شاه را ضرورت افتد و احتیاج بکومک شود رامراج بمجرد اشاره بلا توقف و اهمال با لشکر گران رسیده و در تنبیه و تادیب اعدا کوشد عادل شاه رخصت انصراف حاصل کرده متوجه دارالخلافت گردید بعد از رسیدن بمقر عز و شرف در تهیه اسباب و سرانجام مهم سازی و مواد مدد و افکنی و ملک گشاهی و انتقام از اعدا در اندک مدت مواد و اسباب بهم رسانیده قصد مهم سازی بر مخالف قرب و جوار والی احمدنگر تصمیم پذیرفت بجهت آنکه حسین نظام شاه در دل غبار سیدا کرده اوّلا رسم موافقت و موالات که رسم تهنیت جلوس و ارسال نامه و پیغام بود مانند دیگر انجا نهاده

دویم باتفاق تفاول خان پیشوای عماد شاه در تعلقات عادل شاهی
درآمد در صدد خرابی بیشمار بود واراده آن داشت که قلمرو عادل شاهیه
را در حوزه تصرف خویش درآرد

لشکر کشیدن علی عادل شاه باتفاق رامراج بر سر نظام شاه و تباهی ملک احمد نگر

علی عادل شاه پس از تهیه مواد واسباب لشکر کشی پیشتر از خروج
ایلچی چرب زبان بجانب حسین نظام شاه فرستاده پیغام داد
که اگر ارتباط قدیمی و دوستی دیرینه عهدی بحال و رونق ماندن خویش
منظور باشد قلعه شولاپور و کلیان را بمنسوبان درگاه واگذارند و
دوستدار خود را ممنون منت دارند و الا نه توجه رایات عالیات
را هیچ عایقی و مانعی نماند منتظر باشند حسین نظام شاه بمجرد که این
پیغام بگوش رسید اصغا فرمود عنان تمالک از دست داده سخنهائیکه
نه از مقام دوستی باشد بر زبان سر داده ایلچی را ناکام باز گردانید
عادل شاه که بر سر بهانه بود بمجرد رسیدن جواب تلخ رایات عالیات
برافراشته از مقر عز و شرف حرکت نمود و کسی را بجهت اطلاع بسمت
بیجانگر روانه فرمود رامراج بموجب عهد و قرار بلا توقف با لشکر
گران بسمت بیجاپور راهی گشت در ده فرسخی از شهر در مقامی که تعیین
یافته بود ملاقات هر دو پادشاه با هم واقع شد باتفاق بر سمت
مخالف بتانی روان شدند چون خبر توجه عادل شاه باتفاق رامراج
گوش زد نظام شاه و تفاول خان شد برسر حساب شده درگرداب تردد
افتادند تفاول خان که در رفاقت نظام شاه قدم راسخ نموده در

خرابی تعاقبات عادلشاهی سرگرم بود و پول زده راه بر او پیش گرفت
نظام شاه نشنید در خود تاب مقاومت نیافته رو برتافت عادلشاه
از تعاقب او دست بر نداشته پیش پیش میرفت و رامراج از پس وی
طریق می پیمود لشکریان او که در آرزوی چنین روز عمرها بسر برده بودند
دست تطاول گشاده داد بیدادی میدادند تا جاییکه در سرحد نظام شاه
قدم گذاشتند در تلف و تاراجی هیچگونه قصور نمی کردند غرور و عتو کفره
بآن سرحد رسیده بود که چون عادلشاه پیش آهنگ بود و در هر منزلی
که آب و هوای خوش یافته فرودگاه عادلشاه مقرر می شد و سراپرده
بر می افراشتند منسوبان رامراج از رسیده همانجا را برای رامراج
خوش کرده بزور خیمهای عادلشاهی از آنجا برکنده این سراپرده های
رامراج نصب می نمودند چنانچه یک روز بود که سه مرتبه خیمه رامراج
استاده کردند عادلشاه بنابر لاچاری و مصلحت وقت اغماض
میفرمود و مقصود کافر از این تحویل نه تنها نقل مکانی بود بلکه تسلط
و نفاذ حکم مرکوز داشت و می دید که مهابت خود که در دل اسلامیان
تا کجا اثر کرده است بحسب حال بهمین اسلوب در ملک نظام شاه
نهب و غارت کنان پیش پیش میرفتند نظام شاه را پای پایداری در احمدنگر
صرفه نکرده راه دولت آباد پیش گرفت و در قلعه آنجا متحصن شد کفار بیجانگری
تا جنیر و دولت آباد پایمال کرده خرابی های گوناگون بوقوع در آوردند
درین مملکت وسیع طولا و عرضا هیچ معموره بسلامت نمانده و خرابی
احمدنگر نیز بدستور همگی زراعات و باغات با خاک برابر گشته و عمارات
و مساکن جملگی انهدام یافته خانهای خرد همه آتش زده عمارات

عالیه گشاده اسباب چون پیل و غیره آن به بیجاپور آوردند آخر نظام شاه
درین مرتبه با عادلشاه مصالحه کرده و از کلیان گذشته بسبب منازعت در
نوردیده بعد از آنکه درین مدت سه چهار ماه خرابی ملک و پریشانی عالم
بآن قدر بظهور آمده بود عادلشاه رامراج را ترغیب بر معاودت نموده
هر یک بدار الخلافت خود بازرسیدند

لشکر کشیدن عادلشاه باتفاق رامراج نوبت دویم بر نظام شاه و بنای قلعه شاهدرک

بعد ازین حادثه عظیم نظام شاه خون جگر خورده درصدد تدارک و
تلافی درآمده سال دیگر با قطبشاه طرح مصادقت انداخت و بجهت استحکام
مبانی محبت نسبت قرابت را هم ضمیمه آن ساخته دختر خویش جمال بی بی
را در عقد مناکحت ابراهیم قطبشاه درآورد و نسبت پدر فرزندی درمیان
آورده سال دوم باتفاق قطبشاه و عماد الملک متوجه تعلقه عادلشاه
گردیده بمحاصره کلیان پرداخت عادلشاه ازین اتفاق مخالفین و
یورش ایشان خبر یافته ضرورتاً باستعانت رامراج ملتجی گشت یکی از
از معتبران را نزد رامراج فرستاده استمداد نمود رامراج که خوکرده تسلط
و تطاول بود در ایذای و تحقیر مسلمانان بهانه میجست بلا عذر با دو لکهه
احشام و پنجاه هزار سوار برآمده به عادلشاه ملحق گشت و
پیشتر روان شدند مقابل خصم بفاصله یک دو فرسخ فرود آمدند اگرچه
بر سر کهی و غیر آن در میان مردم طرفین جنگ بسبیل اتفاق واقع می شد
اما رامراج با نظام شاه طریق سلوک مدارا مرعی داشته در امر مصاف و
مقابله تساهل می نمود و غرض از تفتیش آن بود که مگر قصه بصلح انجامد و در

ضمن این معنی صلاح کار خود می‌دید عادلشاه ازین اوضاع رامراج
و تساهل او اندیشناک گردید که رامراج اگر به اعانت ما مصر است پس
مدارا با خصم چه گنجایش دارد و ازین مدارا ابتری کار خویش است پس از
از اعانت و امداد او مایوس گشته توکل بر لطف و کرم خداوند متعال
درست کرده با جمعیت خود آماده حرب گردیده بنفس نفیس متوجه
لشکر نظام شاه شد دست همت و جانبازی کشاده آتش حرب را
اشتعال داده و تهوری را بدرجه قصوی رسانید و پیشتر ازین خود و قطب‌شاه
پله عادلشاه را گران یافته جانب قوی از دست نداد و از رفاقت
نظام شاه خود را یکسو کشیده بود نظام شاه در مقابله عادلشاه چندی
پا راسخ‌تر قایم کرده بجنگ کوشید اما آخر بتوهم آنکه مدارای رامراج درینوقت
محض زور و فریب خواهد بود پای ثباتش از جا لغزید و از معرکه خود را
بیکجانب کشید عادلشاه چند مردانگی را بروجه اتم و اکمل کار بسته
عرصه را بر نظام شاه تنگ گردانید چنانکه نظام شاه از دایره هلاکت
نفس خود را بیرون آوردن غنیمت شمرده از اساس و اسباب سلطنت
پا واگذاشته بدر رفت غنیمت بسیار از فیل و اسپ و غیره و تمام اسباب
جهانداری از علم و نشان و دمامه و ماهی و مراتب خصوص نشان سبز
که عنایت کرده پادشاهان گجرات بود و بآن نظام شاهیان را فخر
و مباهات حاصل بود همه در تصرف عادلشاه در آمد و بنصرت و ظفر
مخصوص گشت و از آن تاریخ عادلشاه نشان خویش سبز قرار داد
و پیشتر از آن نشان زرد می‌داشتند بعد ازین عادلشاه رامراج را
بر معاودت باعث گشته همه در حوالی شولاپور رسیده بتسخیر قلعه را بر

بر اقتضای مصلحت وقت موقوف بر وقت دیگر داشته بمحاصره اش نپرداخت بجهت
آنکه اگر درین وقت مفتوح گردد شاید راجه که شوخی و سرکشی در سرش جوش
آورده بود قلعه را در تصرف و قبضه خویش دارد ولیکن دران فرصت
باستظهار راجه در محلیکه قلعه قدیم موسوم به نلدرگ بنا نموده یکی از
راجهای پیشین بود و مندرس و منهدم گردیده از سر نو بسنگ و گچ
بنای تازه بر آورده باستحکام تمام باتمام رسانیده موسوم بنلدرگ ساخته
و آنرا از مردم خوب جنگی کار دیده با سرانجام و ذخیره فراوان پر کرده معاودت
بدار الخلافت نمود و راجه بمقر خویش نهضت نمود در وقت معاودت
از تعلقات سلاطین اسلام برده که شیر از هنود و مسلمان بدست آورده بلکه
بعضی جاها را بکسان خویش سپرده و برادر خود دیکنادری را با پاره
فوج بر لب کشنا گذاشته تا دست بردی در تعلقات اهل اسلام نموده باشد
خود داخل بیجانگر شد عادل شاه هم درین سال باغ کشور خان که در اولین
روز ورود آنجا جلوه افروز شده بود و تهنیتهای جلوس دید ور و
نثارها از مردم شهر و حوالی بظهور پیوسته بیمن و مبارکی فرا گرفته طرح
آبادانی انداخته و به شاه پور نامید و چند روز باهتمام تمام آن هنگام
بچنان معموری رسید که مثل بلده گردید و گویند در عهد سلطان ابراهیم ثانی
خانه شماری شاه پور کرده بودند نه صد هزار خانه بقلم آمده -
ذکر غلو و طغیان راجه و سگالیدن پادشاهان اسلام دفع شر او را
چون طاغی بی نتاج بدرداج راجه را هم چو فرعون بی عون سبب
بطر و غرور تمرد گشته باد پندار و بخار استکبار در دماغش پیچید و نحوه
انا لا غیری از نفس خبیثش جوشش زد منتقم حقیقی بتازیانه قهر قادر که الفرق

در طرفة العین آن کوه عتو وعناد را کالعهن المنفوش ساخته تقویت
اسلام و مسلمانان بظهور آورد شرح و بسط این مجمل آنکه راماج در
اصل از چاکران رایان بیجانگر بود بمرور دهور رسید و روزگار و مساعدت
بخت کامکار بلا زعیم و سهیم بر تخت بیجانگر مستولی گشت و با استقلال فرمانروای
ولایت بیجانگر شد و بیجانگر شهری بود بس عظیم و آبادان که بلاد و
پوره جات و مضافات آن بیست در بیست فرسخ طولاً و عرضاً
قسم آبادانی داشت که چند کوهها و دریاچهها در خلال آبادی آمده بود
و ولایت تابعه او نیز بکمال وسعت و فراخی بوده است چنانکه
میگویند شصت بندر و چندین حصین و قلاع متین و چندین
کان زر و الماس و زمرد تعلق بدو میداشت و نیز بسیار
از اشیای قیمتی درین ولایت پیدا میگشت و محصل تمامی
ولایت بیجانگر بیست کرور هون بوده و همیشه سه چهار لک سوار
و نه ده لک پیاده در پای تخت او میبودند در هنگامی که تمامی
عرصه دکن بیک چراغ اسلام منور بود و یعنی همین یک سلطنت بهمنیه بود
و فرمانروایان بهمنیه همیشه بتوفیق حق سبحانه تعالی با کفره فجره بجهاد و غزا و مقابله
مینمودند اکثر به فتحیابی مخصوص شدند و گاهی زحمتی هم میرسید اما
بساط مقابلی چیده میشد بعد از آنکه دولت بهمنیه زوال
پذیرفت ملوک طوایف بهم رسیدند بجای یک حکومت پنج شش
فرمانروا در دکن سر برآوردند اکثر با یکدیگر نزاع و نفاق میداشتند
هر یکی در خرابی دیگری میکوشید صلاح خود در فساد دیگری میدید
بناچار اینها را در حفظ قواعد صحبت و یکانگی با راماج و استمداد

و استعانت از وی در هنگام دفع اعدا ضرورت شد پس این همه
امور اسباب و مواد بدمستی و غرور را رواج شد هرگاه که بتقریب امداد
و اعانت لشکرکشی درین ملک می‌نمود با وجود عهد و قرار علی عادل شاه
و ممانعت او بی حرمتی بسیار با مساجد می‌کرد و با مصاحف شریفه
بی ادبیها می‌نمود و هنگام معاودت هزاران نفوس از هنود و مسلمان
ازین ملک اسیر می‌برد و تعلقات ایشان را بشوخی و جبر اخذ نمود و
بمنسوبان خویش می‌سپرد و علی الخصوص درین سفر و هم که بامداد
علی عادل شاه با احمدنگر پی سپر کرده تا دولت آباد و چنیر خرابی و
پایمال رسانیده بود غرور و طغیان را بدرجهٔ قصوی رسانید و مزاجش
از جادهٔ اعتدال بالکلیه منحرف گشته تغیرات و اوضاع قدیمه نمود و کلائی
هر پنج بادشاه که مدام مقیم در حضورش می‌بودند در ایام پیشین با آنها
سلوکی که می‌نمود و لطف و مهربانیها که می‌داشت و در خلوت می‌طلبید
و به بشاشی و گشاده‌رویی تکلم می‌نمود همه فروگذاشت گاه گاه
بسر دیوان بار می‌داد و با اهانت و خشونت حرف می‌زد و برخلاف
دستور بدیرها از حکم نشستن منع می‌نمود و در جلو حکم سوار شدن نبودی
نمی‌نمود نظر بر ضعف اهل اسلام که اینها در نظرش حقیرترین و ضعیف‌ترین
همه اصناف فرا می‌آمدند از ایشان بی وسواس و بی خطر گشته سرشار
بادهٔ غرور و انانیت گردیده مصدر این همه ناشایستگی‌ها و شوخی‌ها
می‌شد علی عادل شاه اگرچه بار اول رابطه و دوستی بعهود و مواثیق
آنچنان مضبوط داشت که دیگر از سلاطین اسلام را نبود اما ازین
بی باکی و ناپاکی خاطرش سیر آمده گرانی بکمال بهم رسانیده از غصه

و حمیت اسلامی بر خود می پیچید صلاح دینی و دنیوی جز در قطعش نمی دید
با هواخواهان صلاح اندیش و وفاداران صداقت کیش درین باب
مشاورت نمود و صلاح کار جست و گفت که اول جهاد و غزا با کفار
شقاوت شعار بر اهل اسلام عموماً و بر ذمهٔ سلاطین دیندار خصوصاً فرض
و واجب است و نظر بامور دنیوی نیز باین کافر سرکش بد سیرت
و سیه مست بادهٔ غرور و نخوت متصور نیست که بمقابله پیش آمده لشکر غرور
از پیالهٔ دماغش فسرد و ترویج زینت اهل اسلام و انضباط امور سلطنت
اصلاً ممکن و متصور نیست پس همت عالی نهمت ما بر آن قصد آماده است
و عزم صادق نموده ام که کمر توکل علی الله بر میان عزم راسخ همت
کرده با این حربی واجب القتل جهاد نمایم و شرف غزا دریابم اگر
بعون و لطف کریم کارساز بر ظفر یابم رونق افروز دین و اسلام
شده باشم و جمیع اهل اسلام را از جنگ شر و اذیت خبث نجات
بخشیده باشم و اگر معامله دیگرگون شود خود بدرجهٔ اعلای شهادت فایز
گشته از سرخ رویان عرصهٔ محشر شده باشم البته در هر دو شق احدی الحسنیین
حاصل خواهد بود پس صواب دید شما دولتخواهان درین چیست کشورخان
لاری و ابوتراب شیرازی که از معتمدان درگاه و فدویان دولتخواه
بودند بعرض رسانیدند که راجه صاحب شوکت عظمی و ابهت کبری
است که لشکر عظیم و احشام بسیار و خزینه فراوان دارد و مهابت او
در دلهای خلایق عظیم اثر کرده است بدون اتفاق بی نفاق جمیع
رؤسای اسلام قصد قتال او بتنهایی کرده است و بی این تدبیر سنجیده برخیزد
او زدن خود را در معرض هلاکت آوردن است صواب نیست

که اوّل باهم اتفاق باید نمود وانگاه قصد مقابله او درست باید کرد عادلشاه
را این رای مستحسن افتاده و آنرا تلقی به قبول فرمود ولاکن چون نظام شاه
از وی بدل رنجیده و کینه عظیم را بیخ داشته در صورت پذیری این مدعا
متردد بود و از اتفاق ابا داشت تا آنکه قطبشاه بسبب قرب جوار از دست
کفار بیجانگر بجان آمده همیشه خونین دل می بود و خون جگر میخورد و این
آرزو همیشه از خدا میخواست و نظام شاه نیز چون از نبردها مکرر
مغلوب آمده شکستهای فاحش خورده ملک و مال بتاراج داده بود
و فیل و اسب و علم و نشان و سایر مواد سلطنت را باخته همیشه غم و
غصه میخورد و دست بدندان حسرت می گزید و در تلافی و تدارک آن
و صلاح کار تدابیر می اندیشید چون دانست که غلبه عادلشاه
بپشتبانی و تقویت رامراج است تا رامراج در میان است هر کس
مدعا را در کنار آرزو کشیدن از جمله محالات است اول در دفع
رامراج باید کوشید انگاه چون پشت عادلشاه خالی ماند بهر حیله
که ممکن باشد با او انتقام باید کشید و این هم می دانست که دفع رامراج
بی اتفاق و معاضدت عادلشاه از جمله متعذرات است بناچار
به صلح عادلشاه گرائید و در دوستی و وصلت او رغبت تمام بهم
رسانید و باتفاق قطبشاه ایلچیان کاردان نزد عادلشاه روانه فرمود
و بساط مصالحه و قاعده موالات گسترانید و کلید قلعه شولاپور که مادّه
نزاع و پرخاش فیما بین بود فرستاده و پیغام داد که اهل اسلام را بتوحید
و یگانگی خالق اکبر و نبوت و رسالت شفیع روز محشر و برگزیدگی ائمه
اثنا عشر علیهم السلام گرویده لازم است که کدورت و نزاع باهم که

که بواسطهٔ اموری چند و نیادی در میان متخلل گشته همه برطرف ساخته
و بیکتا دلی و صفای قلبی گرائیده مصداق انما المؤمنون اخوة گردیده و
بالاتفاق برهمه کافر حربی که دشمن دینی و دنیویست خروج کرده
جوش غرور و سرمستی را از دماغش فرونشانند و کافهٔ مسلمین را
از شر او ایمن گردانند البته در ضمن این معنی نکونامی در دار دنیا و آخرت
از مثوبات در عقبی حاصل خواهند کرد و آثار این حسنه و نتایج این فضیلة
تا دیر دور از بر صفحه روزگار پایدار خواهد ماند اکر العیاذ بالله این صلاح
دینی و دنیوی را تلقی به قبول نفرموده بر نفاق و نزاع قدیمی خود مانده
ذلت و خواری و زیردستی طرفة العین به خویشتن گوارا دارند با وجود
نقصان دینی و خسران اخروی در اندک مدت یقین است که
آن کافر خباثت کیش دفعه دفعه هر یک از ما و شما را زیر پنجه تمرد
و تسلط خود آورده اعلام طغیان و کفران بر سر پیر بین خواهد افراشت
و احدی را از اهل اسلام در خطه دکن با ساز و برگ نخواهد گذاشت
عادل شاه چون این مطلب دلخواه را گوش کرده عروس مقصود
را در کنار آرزو یافته بدرجه قبول و استحسان رسانیده بعهود و مواثیق
موکد گردانید و بجهت مزید تاکید این پیمان و استحکام بنیان مصادقت
نسبت وصلت و قرابت در میان آورد تا اینکه برضامندی طرفین
و استحسان جانبین خواستگاری چاند بی بی سلطان بنت حسین نظام شاه
بجهت علی عادل شاه و خواستگاری بی بی هدیه سلطان خواهر عادل شاه
بجهت شاهزاده مرتضی بن حسین نظام شاه تقرر یافت و هم بر آن قرار
یافت که بعد از فراغ جشن شادی و ادای آرایش محفل طوی جانبین

باتفاق یکدیگر با مبارزه ســان شتابان رایات عالیات بقصد غزا بصوب دار الحرب بیجانگر افراشته شوند

بیان وصلت عادل شاه با چاند بی بی سلطان و مواصلت بی بی هدیه سلطان با شاهزاده مرتضی بن حسین نظام شاه

پس هر دو طرف در تهیه مواد و اسباب عیش و طرب در آمدند و بیکی
تاریخ آرایش بیجاپور و احمدنگر و آئین بندی هر دو دار السلطنت
بوقوع آمد در و دیوار و کوچه و بازار هر دو شهر آرایش مینو یافت و هر صغیر
و کبیر و برنا و پیر اینجا و آنجا بعیش و طرب گرائیده عرایس متمنیات در کنار
آرزو یافتند قفل از گنجها و بند از خزانها برداشتند از زر و گوهر و خلعت
و جواهر وقف عام گردانیدند و در هر کوچه و برزن طنطنه شادی و غلغله
نشاط و خوش حالی تا گنبد اعلا رسانیدند رقاصان ناهید صدا در هر جا
و هر مکان بجلوه در آمده بآواز دلربا زهره را از سقف سما بر بساط زمین
می آوردند و مطربان خوش آواز در هر نشیمن داد سحر سازی داده آب
از جریان و مرغ از طیران باز میداشتند در بزمهای خاص و محفلهای
عالی درریزی و جواهر بخشی که بی دریغ می شد و بر هر کدام از خواص و عوام که
نثارها میرفت بکدام بیان شرح توان داد که قلم از تحریر آرایش آن
محفلها عاجز و زبان از تقریر آن زرپاشی و جواهر بخشی قاصر چون ایام عیش
و نشاط شادی شد مدت سه ماه در جشنهای شادی و مراسم طرب سازی
انقضا یافت هر یک آن در مکنون درج عفت و عصمت را در محمله
نازان دو نوشاه تخت بختیاری فرستادند درة التاج شاهی شهریاری
اختر برج نیکو اختری و بختیاری چاند بی بی سلطان دار السرور بیجاپور را بقدوم
میمنت لزوم خود منور ساخت و نیر اوج مهتری و بزرگواری گوهر

درج برتری و کامگاری بی بی هدیه سلطان به طلعت جهان افروز خویش
ساحت احمدنگر را نورانی گردانید چون از کار شادی فراغ دست داد
به طبق و جده و قوانین تهیه مواد و اسباب جنگ و جدل و عکس در آمدند قلیل الایام
سامانیکه باید و سرانجامیکه شاید ساخته و پرداخته مستعد و آماده جهاد
گشتند چون سخن در آغاز مقدمه منازعت و بسط بساط جنگ افتاد قرار
چنان یافت که اول بادی این امر و سلسله جنبان این کار شیر بیشه هیجا
ببر صحرای وغا بهرام سمای صولت و شجاعت ضرغام بیدای جلادت و بسالت
علی عادل شاه کرده آن شاه رستم صولت سهراب صلابت ایلچی چرب زبان جید اللسان
را بطرف رامراج کسیل کرده پیغام داد که قلعه مدکل و رایچور که به تغلب در تصرف
او رفته باز گذارد و از سر آن دو قلعه گذشته راه و رسم آشتی نگهدارند
و گرنه آماده جنگ و قتال گردد همین که آن بدمست پیاله غرور این سخنان نفاق
آمیز شنید از جا رفته بزهر خندی تبسم نمود و در جواب آن مضمون این
بیت ادا نمود بیت جنبانی مرا تا نجنبد زمین ؛ همین گو مبیت باز
گویم همین - و ایلچی را همان ساعت منت امان جان گذاشته بدر نمود و کلای
مقیمی بادشاهان اسلام که مدام در حضور او میبودند نیز حکم اخراج نمود

ذکر لشکر کشیدن علی عادل شاه و حسین نظام شاه و ابراهیم قطبشاه و علی برید باتفاق بصوب بیجانگر و مصاف دادن با رامراج و ظفر یافتن بروی

بعد از مراجعت ایلچی و وکیلان از بیجانگر حسین نظام شاه و ابراهیم قطبشاه
و علی برید با افواجی که آن ساز و سامان فراوان از مقر خلافت خود بر آمده
بسمت بیجاپور روان شدند درین هنگام برهان عماد الملک بسبب کدورتی

که با نظام شاه داشت همداستان نشد و از ادراک شرف جهاد بی نصیب ماند
چون افواج سلاطین ثلاثه در تعلقهٔ عادلشاه قدم گذاشته در حوالی تالیکوته مضرب
خیام نمودند، و از طرف عادلشاه لوازم ضیافت شاهانه و مدارات
خسروانه بفراوانی اقسام ماکولات و انواع مشروبات و اجناس طعمهای لذیذه و
اقسام فواکه نفیسه و حلویات گوناگون و مطعومات بوقلمون و اشربهٔ خوشگوار
و ریاحین عطرها بر روی کار آمد آنقدر رنگهای الوان نعمت بر سفرهٔ اخلاص
چیده شد که ذلها برداشته شد و هیچ فرد از خاص و عام از خوانچهٔ ضیافت
بی نصیب نماند بعد از آن ملاقات هر چهار ارکان اسلام بآئین بهین و
اسلوب خوش آئین همدرا بجا بوقوع انجامید و از سر نو عهود و مواثیق در باب
جهاد و ثبات قدم در امر مشروع تجدید بالمشافهه والمواجهه سمت تاکید
پذیرفت سلاطین اسلام هر یک بقلمرو خودها احکام فرستادند که از هر طرف رسد
و غله مایحتاج لشکر پی هم بسیار اولی و اهتمام منسوبان آن کاربار دوی هر یک
پادشاه رسیده باشد و از آنجا رایات ظفر آیات برافراشته بسمت بیجانگر روان
شدند چون خبر اتفاق ارکان اربعه و نهضت نمودن با افواج جهان آشوب بقصد
جنگ براماج رسید اصلا بفروتنی نیاورده بیم و هراس بخاطر راه نداده
بر سر غرور و بدمستی خود مصر ماند و بتهیهٔ اسباب جنگ و فراهم آوری سپاه و آمد
نخست برادر خود با بیست هزار سوار جرار و یک لک پیاده برقنداز و پانصد
فیل کوه تمثال روانه کرد و از عقب او برادر دیگر را بمضاعف آن سرانجام نموده
داده گسیل نمود و حکم نمود که پیشتر از رسیدن افواج اهل اسلام بر لب کشنا رسیده
گذرهای آب مسدود سازند چنانکه افواج مسلمانان را امکان عبور نشود و بعدازان
خود با لشکر افزون از مور و ملخ با زمینداران نواحی ملک کرناتک روان شد

گویند جمله لک سوار و پنج لک برقنداز و تیرانداز با هر سه فوج موجود بوده افواج
پیشین حسب الحکم معبر و راه گذرهای را به بستن برج و حصار و بهم چیدن توپهای
جهان آشوب به استحکام سد سکندری چنان داده اند که وهم و گمان را هم مجال عبور
از آن راه نماند تا سوار و پیاده را چه رسد چون افواج اسلام بر لب گنگا رسیده
رهگذرها مسدود یافتند در تدبیر عبور درآمده جاسوسان با هر رهگذر گماشتند که در چپ
و راست و زیر و بالا سه چهار منزل رهگذر لشکر تشخیص نموده بیایند ماهران
آب شناسی چهل کروه از پس سو و آنسو رفته تحقیقات آب کرده آمدند
چنان ظاهر کردند که درین مسافت اگرچه دو سه جا گذر آب پیدا هست اما گذرگاه
که چنین لشکر با بهیر و بنگاه و توپها و ضرب زن و فیل و شتر بی خطر گذر توانند کرد
جز معبر معتاد که کفار آنرا درگرفته اند نیست سلاطین و بیدار کار مکار در زیادتی
اندیشه افتاده دانایان کار دیده را بخلوت طلبیده درین باب مشوره
نمودند عقلای تجربه کار بعد از کنکاش بسیار غواص فکر را در بحر چاره سازی
بغور رسانیده چنان گوهر تدبیر بدست آوردند که گره کشای این عقده منحصر
در طریق حیله و فریب است و خود از قافله سالار مجاهدین سید الانبیا و المرسلین
درین باب اثر وارد است الحرب خدعة و آن اینست که شهرت گذشتن از
محل غیر معتاد بزور پیشناوری اسپان دریا نورد در خاص و عام داده
از رهگذر مسدود و معهود برخاسته دو سه منزل بالا رفته خیمه و خرگاه برای نمود
ایستاد کنند و بهیر و بنگاه و بازار آنجا نشانده آرند و چندین هزار کده و سبد
آلات شناوری موجود سازند البته کفار بتوهم آنکه مسلمانان دست از
جان شسته از راه غیر معتاد گذشتن اراده داشته سر راه آنها باید گرفت
بضرورت از آنجا برخاسته مقابل لشکر اسلام آمده در بستن و بند نمودن

آن که خواهند کوشید درین فرصت کفار فوجی از سواران چیده و گزیده که چاق
نفس و برشناوری توانا باشند از لشکر جدا کرده تا فلان بطرف گذار معتاد
که کفار سهل تر انگاری کرده از انجا برخاسته بجانب دیگر رفته اند بفرستند تا تنها
بلا مزاحمت ازان راه عبور نموده مکانیکه کفار هیچ چمن استحکام داده مانع گذار
مسلمانان شده بودند بدست آورده قایم نمایند بعد ازین تمامی فوج
بسهولت و جمع خاطر از آب بگذرند غیر ازین حیله دیگر تدبیری بهتر بتصور نمی آید
سلاطین اسلام این رای را پسندیده کار بند شده آوازه عزم عبور از جای
دیگر درمیان خلق در داده با تمامی فوج بهیر و بنگاه از موضع اقامت کوچ
کرده برکنار آب چند مسافت طی نموده جائی فرود آمده در تهیه اسباب
عبور و استعداد شناوری شدند غلغله در لشکر بیجانگر افتاد که ترکان از گذرگاه
دست بر داشته کوچ کرده بجانب دیگر رفتند پس ضبط و حراست اینجا ما را چه سود
هر طرف که آنها گذار مقرر نمایند آنجا حراست و مزاحمت باید کرد پس ازانجا
برخاسته بمقابل لشکر اسلام خود را رسانیده در منع و مزاحمت بجد شدند چون
اراده الهی بر مقتضای کریمه یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو کره الکافرون بفتح و نصرت اهل اسلام و شکست و زوال اهل کفر و
طغیان تعلق گرفته بود کفار قاعده حزم را از دست داده از حراست و ضبط
آن معبر معتاد غافل ماندند و هیچکس را بر حراست آن نگذاشتند سلاطین اسلام
برطبق قرارداد فوجی چیده چیده که هم اسپ چاق و زورمند و هم سوار کارزار
و تنومند باشد از میان لشکر برآورده در اول شب بسوی معبر معتاد و گذرگاه
مشهور ایلغار فرستادند آنها بلا مزاحمت و بلا خطر از آب عبور نموده جائیکه
کفار آنرا استوار نموده بودند اول بقبضه آورده پا قایم کردند بعد از آن تمامی

فوج اسلام از انجا معاودت نمود و بتدریج با ساز و سامان از معبر مقسمه ری عبور
نمودند چون کفار از عبور لشکر اسلام مطلع شدند نتیجه سعی و جهد خود را باد در دست
دیده بر غلط کاری خود تاسف و ندم خورده انگشت حسرت گزیدند و از ملاحظه
شکوه لشکر اسلام هراس بیقیاس پیدا کرده تمام شب بتزلزل گذرانیدند و
از پشت زین جدا نشدند چون صبح دمید و تاجدار خاور بر تخت زرین مشرق
برآمده دیوان گرم ساخت سلاطین سرگرم جنگ و دها گشته صفها بیاراستند
در هر فوجی از افواج چهارگانه دوازده کان علم بر پا کردند که بر هریکی آیت
نصر من الله و فتح قریب بخط جلی نوشته با نام نامی یکی از ائمه اثنا عشر علیه السلام
مزین گشته بود و میمنه از علی عادلشاه متانت در صلابت کوه الوند پذیرفت
و میسره از قطبشاه و علی برید استواری یافته و قلب بجبین نظام شاه زیب
و زینت گرفته و فیلان جنگی بدستور مقرری جابجا کهده گشته دارا بهای آتشبار
زنجیر دار پیش رو داشته معتصم بحبل المتین التوکل علی الله گشته بجانب اعدا
روان شدند بهیبتیکه جبال شامخه را زهره از بیم دریده صدمتی که بهرام خون
آشام از بیم در حجاب خامس خزیده از سرش و شورش کوس و طبل گنبد
گردون لبسان گنبد محمود در خروش آمده و از نعره های بهادران و های و هوی دلیران
وحشیان صحرا و ماهیان را دریا تنگ تر از زندان و قفس گردید کفار چون
دیدند که لشکر اسلام با استعداد تمام با فوجهای آراسته می آیند راه از غایت
غرور و بدمستی است بی آنکه اهتمام در صف آرائی کنند بیهوده بفوجها جدا
سازند با یکدیگر مختلط و در هم آمیخته رخ به لشکر اسلام آوردند دران هنگام در سنگاسن
مرصع نشسته بود هر چند نزدیکان با وی گفتند که وقت جنگ است بر اسپ سوار
باید شد سر باز زده گفت که این نه جنگ است بازیچه طفلان است که اینها دهم

خواهند گریخت لشکر اسلام بی محابا خود را بر لشکر کفار زد و آتش حرب مشتعل شد
دلیران دو لشکر با هم در آمیختند و داد نبرد آزمائی می دادند گاه غازیان
اسلام به تیر و سنان مرغ جان از قفس تا لب مشرکان می رسانیدند و گاه مشرکان
عفریت نفس جهالت و جسارت را کار فرموده شیوهٔ خونریزی و خونخواری
بظهور میرسانیدند راجه چون صلابت مسلمانان را برخلاف تخیل خویش مشاهده کرد
بر بهر شما سبب شده از شکاستن قسمر و آمده بر کرسی زرین نشست و شامیانه
زربفت و مخمل زردوزی که بر چهار طرف او عقدهای مروارید شاهوار
آویزان و شمسهای طلائی بر سرش که از دور درخشان و نمایان بود بر بالا
مرتفع ساخت و حکم نمود که از هر دو جانبش خرمنها از نقود و ابیض و
احمر بر انباشتند و طبقهای آلات مرصع و زیورهای گران بها مهیا داشتند
تا بر سپاه و شجاعان لشکر قسمت کردن گرفت و نوید داد که هر کسیکه شجاعت
و تهور را بظهور رساند و مقصود نیز بدست آید او را طبقهای طلا و درجها
مملو از اقسام جواهر عطا خواهم کرد و بر مناصب و مدارج او خواهم افزود
باین نوید جرأت افزای او مواعید همت کشا لشکر کفار از پیاده و سوار
مستمال و خوشحال گشته جانبازی را آماده گشتند دلیرانه پای جرأت
در معرکه گذاشته شرط تهور بجا آوردن گرفتند برقندازان بخطائی بیجا نگری که ذره
مقابل شعاع آفتاب را بگوله بندوق می ربودند در ان رستخیز چه سرها که
مثل گوی بر زمین غلطانیدند و تیراندازان بحکم اندازه تار موی را خطا نمی کردند
چه طوفان مرگی که در ان معرکه برانگیختند بهادران شیر صولت اسلام که عروس
شهادت را در آغوش کشیدن هوس می داشتند در عقیده چون سیل بلا بر سران اجل رسیدگان تاختند
از کشتهها پشتهها می ساختند و در هر نبرد چون باد تند بر ان غزال صیدگان

رسیده برگ افشان خزان جلوه می دادند کفار لعنهم و انبوهی کثرت
خود و تایید و عطا و بخشش سردار در حرب خیره کی و چیره دستی را بدرجه
کمال رسانیدند پنجاه هزار بان دار یکدست بآنها سر دادند و همچنین
ضربهای جهان آشوب را پی هم آتش دادند و پیاده گان بیجانگری
دیو سرشت با شمشیر و بندوق کار بند جسارت و جهالت شده
انبوهی تمام بر سر لشکر اسلام ریخته خیره کی بظهور آوردند آخر بشورش
غلبهٔ کفار میسره لشکر اسلام را تفرقه در گرفته جا گذاشتند نظام شاه
بعد از اطلاع این معنی یکی از امرای معتبر میسره را که قطبشاه در برید فرستاده
بجانب خود طلبید و باتفاق بر کفار حمله آورده کشته جای خود قایم کرده
در حرب و نبرد مردی و مردانگی را داد می داد چون نظام شاه
دید که کفار در مقام خیره کی و چیره دستی اند نزدیک است که چشم زخم
به لشکر اسلام رسد دل بر شهادت نهاده و پای ثبات بفشرد و بایستاد
کردن بارگاه و دهلیز حکم نمود و آن عملیست در عرف دکن که معتاد اهل رزم
جرات نهاد است که در نهایت کار آن را عمل کنند و آنرا رن تهانه
نام نهند یعنی از اینجا پیشا نخواهیم شد یا سر دشمن را بپا آریم یا از سر
گذریم و نظام شاه صد سواری اهل حرم همراه داشت درین هنگام بر سر
هر سواری یک خواجه سرا با شمشیری بگماشت یعنی اگر قضیهٔ نوع دیگر
رو دهد خواجه سرایان اهل حرم را قاطبتاً از شمشیر بگذرانند چون
راجه این حال مشاهده کرد یقین دانست که ترکان پا قایم کرده اند سپاه
خود را بتحریص بر حرب از حد زیاده گرم ساخت و بمواعید بی پایان
امیدوار ساخته آتش حرب برافروخت و در آن هنگامه آشوب

علی عادل شاه از طرف دست راست مقابل تلراج برادر بزرگ رامراج
آتش قتال افروخته داد نبرد می‌داد و بچهره دستی قتل کفار بافراط رسانیده بود
آخر در میان شوکت تلراج تزلزل انداخت تلراج تاب مقاومت نیاورده
جا گذاشته سپاه سنگین او از جا حرکت کرد عادل شاه بر او برانگیخته او
بسوی رامراج خود را کشید عادل شاه تعاقب او کرده کوبان و زنان بسو
رسیده تلراج را بر رامراج انداخت و باز از عقب لشکر بهیر و بنه را گرفته
و کوفته زیر و پا کرده بر قصد رامراج بازگشت و بهیر و بنه را نیز بر رامراج
انداخت چون رامراج از شور و غلغله عقب خبر یافت که عادل شاه فوج را
زیر پا کرده می‌آید دانست که خود در قبلگاه گرفتار شد از پیش فوج نظام شاه
و قطب شاه و از پس عادل شاه و از یمین و یسار بهیر و بنه و ریزه لشکر
بر بالای هم افتاده چنان عرصه گاه را تنگ نمودند که راه برون شو مسدود
ناچار دل بر حرب گماشت و خاطر بر کشتن قرار داد و سرداران را پیش
از پیش تحریص و ترغیب بر نبرد میکرد و همت می‌داد در این هنگام آشوب نظام شاه
را از غلبه عادل شاه خبر نمود که بتعاقب تلراج پس پشت رامراج خود را رسانیده
فوج آن طرف را زیر و زبر ساخته بصلابت تمام سرگرم جنگ است
مگر همینکه سپاه را خالی یافته در هول و اندیشه افتاد شکسته حال بود و درین اثنا
رومیخان داروغه آتشبازی و توپخانه او حاضر شد از و پرسید که توپخانه
کجاست رومیخان گفت حاضر است بالفعل دو توپ بزرگ اینک موجود
فرمود چه میبینی تول سیاه در ... میدان بار کرده آتش دهید چون او توپهای
بزرگ را پیش کشیده سر دادن گرفت کفار ... مثل اوراق اشجار بها از
باد ... هم ریختند و پاشیدن گرفتند رومیخان که بر فیل سوار بود و توپ را پیش رو

وشته ضرب زنان با فوج همراهی بیشتر راند و هیچکس یارای پیش آمدن
او نداشت چون بهمین آئین در عین فوج کفار خود را رسانید خلق انبوه را دید
که یک جا مجتمع آمده هجوم نموده اند فیل را بالتحاشا بر آن مجمع انبوه راند قضا را
رامراج در آن مجمع انبوه بود و از وحشت ضرب زدن و حمله فیل زمان خلق بر بالای
یکدیگر افتاده از تیمار سردار خویش وا گذاشته هر یک در فرار و گریز خیال
بحالت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه مشاهده افتاد و رامراج در آن هنگامه رستخیز
در پالکی که بی خلایق مجروح وار در جای افتاده از نزدیکان و مخصوصانش
کسی نمانده مگر بهمی ولیست او نام که از اخص مخصوصان و نزدیکترین مقربانش
بود در آن وقت در غمخواری نمک حلالی را نگاه می داشت و بشرط رفاقت
بجا می آورد همین که رومی خان فیل را رانده بر سرش رسید آن بهمن بگمان آنکه
که فیل سوار مگر قصد راجه دارد و در صدد هلاک اوست از راه غمخواری بی اختیار خویشتن
را بر رامراج انداخت و فریاد کشید که زنهار زنهار هیچ مکروهی مرسانی که رامراج است
اگر این سلوک کنی در جلدوی آن نوازش عظیم خواهی یافت و ترا یکی از امرای عظام
خواهد کرد رومیخان همینکه نام رامراج شنید فیل را اشاره نمود تا رامراج را بخرطوم
در آورده بر داشت و بر بالا رسانید چون رومیخان اگو مقصود بدست آمد فیل
را باز گردانید بسرعت باد و برق بر آمده در فوج خویش در آمد رامراج را زنده بحضور
نظام شاه رسانید نظام شاه باین نعمت غیر مترقبه فرح مند لا نهایت گشته رامراج
را پیش خود نشانده با وی تکلم در آمد و پرسید که چونی و چه حال داری رامراج هیچ
جواب نگفته بدست اشاره به پیشانی نمود یعنی سرنوشت آنچه بود بیافتم در این اثنای
این حال حکیم قاسم بیک تبریزی که از مقربان نظام شاه و معتمدان آن درگاه بود
باضطراب تمام پیش آمده عرض نمود که این چه وقت حرف زدن است زود

دیرا بر دار مکافات رسان و ولی را از اندیشه فارغ گردان وگرنه عادل شاه که
دم بفرزندیش می‌زند و نسبت پدر فرزندی بهم رسانده بصلابت تمام فوج را زیر و
زبر کرده می‌آید و ترا از دست شما باز گیرد و در دست شما نخواهد گذاشت باز نجدا
معلوم معامله چه طور نقش پذیر گردد و نظام شاه سخن حکیم را موجه دیده بفرمود تا
سر او را از تن جدا کرده بر نیزه مقابل لشکر او داشتند کفار چون سر سردار بر
دار مکافات دیدند همه را یقین شد که راجه کشته گردید و فتح از لشکر اسلام است
هزیمت خوردند و دست و پا گم کرده روی فرار نهادند و الا نه هنوز از
جانبین آسیای حرب در گردش بود و کلها کفار بر همت و قصه جنگ بود

تعاقب نمودن لشکر اسلام کفار هزیمت یافته را و غنیمت های بسیار بدست اهل اسلام در آمدن

چون بقیة السیف از آن مهلکه بصد حیل جان بدر بردند سپاه نصرت پناه اسلام
تعاقب نموده بقتل او نیز در آمدند هر طرف که تاختند قطار قطار کفار بر بالای هم
انداختند و بهر سو که حمله آوردند از کشتها پشتها و پشتها می ساختند چندین کفار را
بزیر تیغ بی دریغ در آوردند که از رزمگاه تا فرسنگها تمام زمین از خون کشتگان لاله زار
گشت تا دوازده کروه از رزمگاه کشته و مجروح و نیم جان و اسب و فیل و شتر و
زر و جواهر و اشیاء و امتعه بحساب پیش افتاده بودند عساکر نصرت مآثر از زر و جواهر و
اسب و خنجر و خود و جوشن و کنیز و غلام آنقدر بدست آوردند که مستغنی و بی نیاز
گشتند سلاطین اسلام در لشکر منادی در دادند که سوای فیل و توپ و نشان
و علم و نقاره غیر از مواد سلطنت چیزی دیگر در سرکار نخواهند هر کس هر چه
یابد از نقود و زر و جواهر و زیور و قماش و متاع همه را واگذارند و او را
مسلم دارند قریب هزار سلسله فیل و هزار ضرب دیگر اسباب سلطنت فراوان

در سرکار سلاطین از غنایم فراهم آمد و جز این دیگر اسباب از نقد و جنس بر
خلایق همه وقف بود که از قلعگاه تا آبی کند که ده کروهی بیجانگر است فضا و
صحرا همه از لاشها و جسد کفره ملوث بود و محاسبان چابک قلم تا ده و از ده روز
در شمار مقتولان و مجروحان جهد بجا آوردند صد هزار مقتول و مجروح در عین
حرکات و قوافت بقلم آوردند بعد از حصول این فتح عظیم سلاطین اسلام
سر عجز و نیاز بر زمین خاکساری رسانیده طریق ادای شکر درگاه باری بنمودند
مدت بیست روز در رزمگاه مقام کرده از تعب و رنج جدال و قتال
نفس آسوده کردند و به تیمارداری و درمان سازی مجروحان جهد بجا آوردند
متوجه شدن سلاطین اسلام بجانب بیجانگر و تاختن و تاراج نمودن از حرب

بعد ازین متوجه بیجانگر شده بناهای عالی و عمارات رفیع و بتخانها و
کاشانها با خاک برابر ساختند و آنچه آن کافر ملعون از لوازم اهانت با
مساجد نموده صد چندان از خرابیها با کنایس و بتخانها رفت چون شهر بیجانگر
بس بزرگ و معمور و پرجمعیت بود و قریب هزار سال بود که قدم لشکر
بیگانه بآن سرزمین نرسیده سکان آنجا از امرا و اغنیا و سپاه و رعیت و سایر
اقوام اهل حرفه و پیشها برفاه و آبادانی بودند درین فتنه پنهان آشوب هر کس
هرچه داشت از بیم غارتگری اهل اسلام در خانها و سردابها و
چاهها و حوضها فرو برده پنهان ساخته بودند اکثر مردم ذی شوکت و نصاب
دستگاهان اهل و عیال و اثاث و اموال در شعاب کوهها و غارها
که در حوالی آن شهر بود در آمده پنهان شدند لشکر اسلام چون در آنجا رسید
دست بغارت دراز کرده آنچه در نظر بود تمام بغارت بردند چون آگاه
شدند که اکثر اموال در زمین دفن کرده اند در تفحص آن در آمده در کندن خانها

و عمارات و دکاکین پرداختند اکثر مردم باین شیوه بردفاین گران دستیاب
می‌شدند و می‌یافتند اتفاقاً روزی نظام شاه بعزم سیر شهر سواری فرموده
در کوچه از کوچهای بیجانگر می‌گذشت آنجا جماعتی از گدایان و بازاریان لشکر
عادل شاه از جای سبوئی مسی را از زیور و جواهر و مروارید برآورده در ویرانه
خرابه آن شهر نشسته تقسیم می‌نمودند درین حال جمعی از لشکر نظام شاه بر سر وقت
ایشان رسیده خواستند که بغصب زر و زور و تمردی در آن تقسیم شریک شوند
بنابران میان ایشان کار بحرب و جنگ انجامید از جانبین چندی مجروح
منجمله و سیدی ترمذی بودند بهدار را معرکه کشته شدند و عاشق ابدال نام
قلندری صاحب تکیه پر معرفت و نامور بود و سی و چهل مرید همراه داشت
بهداران جنگی شمشیری از عقب بر قفای او رسید تا حلقوم بریده شد لیکن
شاه رگش سلامت مانده بود زخمش را دوخته مرهمداری کردند حیات باقی
بود زیست تا ده سال حیات یافت قدرت الهی بر عالمیان ظاهر شد چون
نظام شاه این وضع را مشاهده کرد بارکان دولت فرمود که درین خرابه
بهر روز چنین صحبتها هم خواهد رسید و مفت خونریزی بهر روز چنین خواهد شد
رفته رفته کدورت در میان مردم بزرگ سرایت خواهد کرد بلکه باعث کدورت
پادشاهان خواهد شد کاری باید کرد که دفع این هنگامه و آشوب کند بنابرآنجا
ایستاده شد لشکر را حکم کرد که خار و خاشاک و علف و هیزم بسیار فراهم
کرده در خانها و عمارات و دکانهای بازار پر کرده آتش دادند تا همه عمارات
و خانهای چوبینه سوخته فرو ریخت فرش و فضای خانها تلهای بزرگ آمده
توده‌ها افتادند باین سبب جستجوی دفاین اندک کم شد لاکن تا هم مردم
جستجو می‌نمودند و می‌یافتند قریب ششماه اقامت لشکر اسلام در بیجانگر اتفاق نمود

بیست فرسنگ در بیست فرسنگ شهر و قصبات و مضافات همه خراب و ویران
و سوخته با خاک برابر گشته ایلاج برادر بزرگ که از آن مهلکه با عشرات انفس از حیله
جان بسلامت بدر برده بود در قلعه بلخشه پناه برد و متحصن گشت پسر ایلاج
با متعلقات خود نیز در غاری عمیق و فراخ که در سه کروهی انکندی واقع است وقایع نیز
کیفیت کوهستان بیجانگر و غارها و رخنها در آن کوهستان
در اصل شهر بیجانگر و حوالی آن کوهها هستند مشتمل بر رخنها و غارهای عمیق که سه
فرسنگ چهار فرسنگ اندرون رخنها راه توان رفت و آن راهها بطرزی است
که بعضی جابه تنگ و بعضی جا فراخ و نیز بعضی جا تاریک که بغیر مشعل نتوان قدم
نهاد و بعضی جا روشنائی نمودار میگردد و چنانکه آسمان هم بعضی جا نمایان
میشود و اکثر خلق بیجانگر جلاء ورزیده باطراف و اقطار متفرق و منتشر گشتند
و بعضی در چنین قسم رخنها پناه برده معاش می‌نمودند که آن جماعت در غارها
خزیده بسر می‌بردند شبها بیرون آمده آب و غله باقی ما یحتاج معاش از
جاهائی که معلومشان بود گرفته اندرون می‌بردند مسلمانان ازین حال که مطلع
شدند سر راه ایشان گرفته در کمین می‌بودند وقتیکه بیرون می‌آمدند آنها را
گرفته شکنجه میکردند تا که چیزی پیشکش کنند رها میکردند چنانچه فصیح الدین شیرازی
که در آن واقعه حاضر است از واقعه خویش خبر میدهد که مرا هم ازین قسم معامله
اتفاق افتاده که روزی سه چهار نفر بدست ما گرفتار آمدند بعد از آن آزار
بسیار گفتند که در فلان کوه بچه غاری است که زن و فرزند و مال و اسباب ما
در آنجا است که اگر ما را بجان امان دهند تا آنجا همراه بیایند مبلغی بشما
میدهیم چون شره و طمع در نفس انسان جبلی است با چند شخص آن اسیران را
گرفته بر سر آن غار رفتیم یک دو کس را از آن میان دست برسن استوار بسته

پیش کردیم ما از عقب ایشان روان شدیم چون پاره‌ای راه طی کردیم رخنه‌های
بسیار بنظر آمد که هر یک بطرفی می‌رفت در اندیشه افتادیم که مبادا وقت
معاودت راه غلط کنیم یا سرگردان درین غار بمانیم یا بدست جمعی گرفتار
شویم و بهلاکت رسیم هوشیاری را کار فرموده زکالی چند برگرفتیم و دسته
شمع نیز برداشتیم و روان شدیم هر جا بسنگی از انگشت نشان می‌کشیدیم تا
در هنگام بازگشتن با آن علامات بیرون آییم و راه غلط نکنیم چون پیشتر رفتیم
دیدیم که بعضی جاها بسیار تاریک می‌نمود و بعضی جاها بالای سر شکافها نمود آن
می‌گشت که آسمان می‌نمود و روشنائی پدید می‌آمد که بفراغت راه می‌توانستند رفتن
قریب نیم فرسنگ همچنین در آن غار بر خطر رفتیم تا آنکه بجائی رسیدیم که رخنه
تنگی بود که مقدار سه چهار گز بصعوبت نشسته و خزیده راه توانست رفت
آن دو کس که ریسمان بر دست شان بسته بودیم از آن جای تنگ درگذشتند
و خواستیم که عقب ایشان رویم خروشی بهم رسید و از اندرون آواز مردم
کثیر بگوش می‌آمد و صدای اسلحه نیز شنیده و ریسمانی که بر بازوهای دو نفر
بسته بودیم گشوده شد و آنها درون شدند و آواز رفته رفته زیاده می‌شد معلوم
کردیم که مردم بسیار در رخنه هستند بر سر پاییم اگر اندک پیشتر رویم آنها بر ما
درآویزند یا بکشند برای پاره مال جان عزیز سپرده باشیم ناچار مایوس خایف
از آنجا بازگشتیم و بآن علامات سیاهی که بر سنگها کشیده بودیم راه درست کرده
جان بسلامت بیرون آوردیم اکثر کوهها در آن ضلع باین قسم رخنه‌ها و غارها
دارد و اما گندی قصبه‌ایست بزرگ متصل شهر بیجانگر همین نهری بزرگ جاری
در میان فاصل است و حصاری مستحکم دارد عادلشاه بعد از خرابی بیجانگر
آن قصبه را عمارات کرده و قول داده و گماشته از طرف خویش در آنجا

نصب نموده در معموری آن اهتمام کرد تا چندروز آبادان شد رعایا و خلایق کثیر
در آن آمده معمور گردانید بعد ازین سه سال پیمرا مراج که دران مهلکه قیامت
نشان جان بسلامت برده در غاری که بر سه فرسنگی از ان حصار واقع است
خزیده با اهل عیال بسر می برد شبی از میان حصار سر برآورده ان حصار را
متصرف شد و گماشتگان عادل شاه را بیرون کرده رفیع الدین شیرازی
میگوید که تا حال که تاریخ یک هزار و هفده هجریست پیمرا مراج با زن و فرزند
دران حصار اقامت داشته است و بمحاصل آن قلعه و قصبه و مضافات
آن قناعت کرده روزگار میگذراند تاریخ این واقعه فتح دین مرگ لعین یافته اند
و غلام علی استرابادی والد محمد قاسم فرشته بطریق تعمیه نهایت خوب واقع
گشته قتل رامراج گفته است چون نهایت قتل رامراج که جیم است براندازند اعداد
باقیه موافق تاریخ قتل وست که نهصد و هفتاد و دو باشد بعد از قتل رامراج
سرش برای تهدید و ترهیب نزد عماد شاه فرستادند که درین اتفاق شریک
نبود بلکه بر شورش بوده و در تعلقه نظام شاه دست تباهی گشاده بود

مراجعت کردن نظام شاه و قطب شاه از بیجانگر بممالک خویش

چون قبل ازین پادشاهان اسلام عهد و پیمان شده بود که بعد از بیجانگر چهار قلعه
نامور که دو از ان ایکور و مدکل بود بعادل شاه دهانید چون مطالبه عادل شاه
در پیش آمدن ظاهر نظام شاه و قطبشاه رسولان نزد تمراج فرستاده و گذاشت
قلعها درخواستند و او عذرها پیش آورد هنگام بارش و طغیان انهار و جداول
نزدیک رسید عادل شاه درین کار در اندیشه افتاد عاقبت چنین ظاهر شد که
نظام شاه و قطبشاه بر دادن قلعه به عادل شاه رضامند نیستند بلکه تمراج را
مانع میگردند بگمان آنکه اگر عادل شاه برچنین قلعه متصرف شود شوکت و

است و بیفزاید و قوت و شکست او زیاده تر گردد ما را طاقت مقاومت با او
نماند چون این سر برملا افتاد نظام شاه هراسان گشته شد که عادل شاه اگر در
مقام مخالفت و معاندت در آید بسلامت بملک خویش رسیدن ما را مشکل خواهد شد
حیله برانگیخت کاغذی چند تیار کرده پیش عادل شاه فرستاده پیغام کرد که از احمدنگر
خطوط رسیده اند که عماد شاهیان در ولایت احمدنگر در آمده در صدد خرابی اند
اگر صلاح بینند رضا دهند تا رفته دفع شر مفسدان کنیم عادل شاه چون همگی همت
که بودن ایشان مخل مهام خویش است رضای مراجعت داد نظام شاه با قطبشاه
دیگر بار قصد معاودت نمودند مجلس ملاقات منتظم شد و وداع یکدیگر نمودند
بصحت و سلامت و سرور و فرحت از هم جدا شدند قطبشاه راه ملک خویش
گرفت و نظام شاه نهضت باحمدنگر فرمود

بسهولت بدست در آوردن عادل شاه هر چهار قلعه را و مراجعت بدار السلطنت بیجاپور نمودن

بعد از رفتن ایشان عادل شاه لشکر بر سر ایچو کشیده محاصره نمود و کار بر اهل قلعه
تنگ کرد و اهل قلعه از قحط غله و کمی آب عاجز آمدند و از هیچ طرف امید از
امداد و رسیدن کمک نماند و تمامی امرای اطراف و سرکشان حوالی قولها
گرفته بعادل شاه رجوع آوردند و بعتبه بوسی سرفراز شدند عادل شاه همگنان را
بنوازش شاهانه مستمال و خوشحال گردانید و بخلعتهای فاخره سرفراز ساخت
ولایت قدیمی ایشان هم بایشان تفویض نمود و آنها نیز در لوازم فدویت و
اطاعت سرگرم آمده تابع فرمان گشتند اهالی هر چهار قلعه بعد مایوس شدن از
رسیدن کمک و رسد چون این نوع بخت بلندی و طالع مندی پادشاه کامگار
دیدند از راه اطاعت پیش آمده بعتبه بوسی مشرف گشتند و مفاتیح قلعجات

پیشکش نمودند عادلشاه اینها را نیز از راه مرحمت خسروانه و مکرمت پادشاهانه
بنوازشات گوناگون و خلعتهای فاخره سرفراز گردانید و از جانب خویش عاملان
جدید همراه شان کرده بر سر قلاع فرستاد و در تعمیر قلعه تاکید نمود و بعد ازین خود
بدولت نیز بر سر قلعه سایه همایون گسترده بنظر درآورده در تعمیر شکست و ریخت
و استعداد و استحکام امور قلعجات تاکیدات بلیغه فرموده رایات عالیات
ظفر آیات بصوب دارالسلطنت بیجاپور برافراشت چون بهروش سرور و
فرحت بمقر عز و شرف رسید در شکرانه این مواهب عظمی و فتوحات کبری ابواب
خیر مفتوح ساخته بفقرا و مساکین و سایر اهل استحقاق از خوان احسان بی پایان
خود محظوظ و بهره مند گردانید چنانکه جمیع طوایف انام صباح و مسا داد عیش و
طرب می دادند و روزگار بعشرت تمام می گذاردند

ذکر بنا فرمودن علی عادلشاه حصار شهر بیجاپور را بسرکاری و اهتمام کشورخان و بنا نمودن مسجد جامع و آوردن کاریز آب در اندرون شهر بسرکاری خان مذکور

چون بتائید اله علی عادلشاه را وسعت مملکت و کثرت لشکر بهم رسید خلایق بسیار
از جمیع اقطار عالم روی بدرگاه این پادشاه خلایق پناه آورده از صدمات زمان
و آفات دوران پناه جسته معاش و زندگانی باسودگی و فراغ بال می نمودند
اما همیشه از جانب مخالفان دغدغه می داشتند که مبادا مخالفان باهم اتفاق
کرده در مقام انتقام احمدنگر که دو نوبت از سرکوب عادلشاهی خراب و ویران
گشته بود درآیند بنا برین عادلشاه حصاری مستحکم بر دور شهر از گچ و سنگ بنا فرمود
و بسرکاری این کشورخان مامور شد از تمامی ولایت کلکاران هنرپیشه و سنگتراشان
چابک تیشه طلبیده جمعی کثیر از مردان کاردان هنرور دلها بکار برگماشته

بر هر قطعه از فصیل باهتمام که از امرای درگاه متعین شد تا کشورخان باهتمام تمام این
بنا بکار برده در مدت دو نیم سال باتمام رسانید و حصار شش فرسخ نهاد و
عرض دیوار حصار هشتده درع و ارتفاع آن هشت دراع و عدد برج یکصد
و بیست که هر برجی در استحکام و متانت همچو قلعه و شش هزار کنگره بر دور
حصار بر آوردند و هفتاد دریچه بجهت ضرورتی وقتی گذاشتند باز بسنگ و گچ
مستحکم گرفتند و شش دروازه گذاشتن دروازه که بر سمت قبله واقع است
بنام مکه معظمه مشهور گشت و باقی دروازها بنام دیهای که نزدیک آن واقع
است مشهور شدند و خندق عریض و عمیق در دور حصار حفر یافته که آتش کاهی
کمی نمی ماند چون حصار در سنه ۹۷۳ نهصد و هفتاد و سه سمت اتمام پذیرفت امرا و
وزرا و متمولان و مالداران و سایر خلایق بخاطر جمعی تمام شروع در بنای
عمارات آمده و قصرهای فسیح و کوشکهای بلند و پر تکلف بر داشتند و قلعه
که ارکش ابراهیم عادل شاه ساخته بود مشتمل دو حصار و دو خندق پر آب در
وسط شهر واقع است و درون حصار شهر سه قطعه باغ بزرگ طرح انداخته
در اندک روزی باتمام رسانید قطعه اول بباغ دوازده امام ملقب شد بواسطه
آنکه دوازده باغ کوچک قدیم در هم گرفتند و قطعه دویم بباغ علوی اشتهار
یافته و قطعه سیوم بباغ علی محمد موسوم گردیده و امرا و ارکان دولت هر کدام متصل
بجاهای خود تقسیم سیر و آسایش باغهائی ساختند و در اطراف شهر بستانها نهاد و
باغهای بسیار بهم رسیده که جمیع اقسام میوهای گوناگون کم هم سیری و سرسبزی
یافته می شود و کشورخان نیز بامر عادلشاه کاریزی از دو فرسخی راه همه جا
سنگ صلب شکسته و تراشیده در اندرون شهر آورده نزدیک قلعه حوض
بزرگ بنا فرموده اند که آنرا کاریز گویند همیشه پر آب است که تمامی خلق شهر

شهرا از آن می برده سیراب می شوند و آب و هوای بیجاپور در کمال اعتدال
و قویست ساکنانش همیشه صحیح المزاج و پر اشتها می باشند و بیرون شهر قصبه
بزرگ پر جمعیت آباد آن گشته گویا در حقیقت بندریست معمور و موسوم بشاه پور
و از اطراف و جوانب سوداگران هر اقلیم هر قسم متاع آورده در شاه پور
فروخت نموده و از انجا متاع خریده باطراف و جوانب می برند و متاع
بسیار هم دران قصبه موجود می شود و در وقتیکه این قصبه بنا یافت یک فرسخ
راه فاصله بود و الحال بشهر متصل شد همین حصار و خندق فاصله است از کثرت
خلق و هنرمندان هر اقلیم جمع آمده اند اشیای گوناگون پیدا می شود و مسجد
جامع شهر بسرکاری کشور خان بکمال وسعت و متانت و زینت بنا یافته
از کشور خان در مدت سه سال شهر پناه اتمام یافت

لشکر فرستادن عادل شاه بکرناتک و سعید بر خاستن تعلق شاه قطبشاه

بعد از خرابی بیجانگر و کشته شدن رامراج در تمامی مملکت تابعه بیجانگر از کشنا
طولا و عرضا تا بندر رامیسر وسعتی عظیم داشته هر کس از برادر از امرا و فوجداران قلعه داران
هر قلعه و ولایتی و مملکتی که در تصرف داشت بود بتغلب و قسر و گرفته رایت استقلال
برافراشته ملوک طوایف شده سر بدیگری فرو نمی آورد تا مراج برادر رامراج
پیکنده مقر خویش ساخته پاره از ملک در تصرف آورده قناعت می نمود چون
نام کار سلطان علی عادل شاه از عون و لطف کردگار بر وفق آرزو و
خواهش دل بخجسته سامانی صورت پذیر گشت با دراک شرف جهاد در
مراتب شوکت و ابهت و مدارج قوت و مکنت او افزایش و نمو دیدن
از چند ایام باز داعیه غزا و ملک گیری از خاطرش سر بر زد خواست که خود بنفس
نفیس متوجه ولایت پیکنده و نزول کرده بغیر او جهاد و اعلای اعلام دین و ملت

معتمد الملک کشور خان بعرض اولیای دولت و سلطنت نماید مدار علیه
رسانید که در ولایت کفره پادشاهی ذی شوکت چنان نیست که ضرور شود خود
بدولت و اقبال متوجه آن سو شدن هر کدام یک با از ستادکان پایه سریر خلافت
مصیر که حکم کنند سرانجام این مهم خواهد داد پس عادلشاه این مطلب را بخاطر آورده
سپه سالار کشور خان را بسپه سالاری تعیین کرده با بیست هزار سوار شمشیر گذار بآن طرف
روانه نمود چون این خبر گوشزد فرمانروایان اطراف شد قطبشاه رسول
چرب زبان پیش نظام شاه فرستاده پیغام نمود که ملکی وسیع زرخیز که بجنوب رویه
بیجاپور است صاحبی ذی قوت و شوکت نمی دارد احال شنیده می شود که عادلشاه
که عادلشاه لشکری ترتیب داده سرکرده گی کشور خان را روانه آن طرف
نموده با وجود اینقدر ملکی که اکنون در دست اوست مارا مقاومت و دشواری
دارد و قتیکه توسیع ملکش دست دهد در شوکت و عظمتش افزایش نماید
لابد ما را اطاعت او باید نمود درین نذلت خود را باید گماشت صلاح وقت چنان
است که بر سر ولایتش لشکرکشی کنیم اگر میسر گردد پاره از ولایتش بقبض آریم والا
لشکری که برای تسخیر ملک رفته است کار ناساخته باز خواهد گشت شوکت
و عظمتش از ترقی باز خواهد ماند نظام شاه صواب دید قطب شاه را مستصوب
گردانیده حاکم برار را از خود ساخته باتفاق متوجه ولایت بیجاپور گردیدند

لشکرکشیدن سه پادشاه بر ولایت عادلشاه و معاودت کشور خان از کرناتک و هزیمت یافتن افواج سه گانه

نظام شاه و قطبشاه و پسر تفاول خان مدار المهام عمادشاه هر سه باتفاق بر
ولایت عادلشاه لشکر کشیدند عادلشاه بمجرد رسیدن خبر توجه ایشان
بی ملاحظه از مقر دولت برآمده بقصد سر راه گرفتن ایشان استقبال نمود و برقلعه شاه درگ

نزول اجلال فرمود آنها این خبر یافته بمقابله نپرداخته از راه دیگر بحوالی شهر
خود را رسانیده بر حوض شاه پور فرود آمدند بقصد آنکه چون شهر معمور بی جمعیت آنها و آنها
خالی از فوج و لشکر و نیز حصاری که بر دور شهر بنا کرده شده بودند هنوز با تمام
نرسیده بود بسهل‌ترین وجه بدست توان آورد عادل شاه که بکمال تقویت تمکین
اتصاف داشت ازین بیان هیچ وسواس بخاطر نرسانیده خود در شاه درگ
توقف نمود و لشکر را برای محافظت شهر روانه فرمود امرای عادل شاهی
یک روز پیش از مخالفان داخل شهر شده در ضبط و استحکام برج و باره حصار
دروازه در آمدند هر شش دروازه را امرا بجهت محافظت و پاسداری میان
خویش قسمت نموده در آن امر قیام نمودند و خاص خیل شش هزار سوار نیزه گذار
در اندرون شهر نگهداشتند تا هر طرف که مخالفان زور آورند مدد کرده دفع
خصم پردازند مخالفین سیوم روز زور و فوج آراسته نزدیک شهر رسیده بگرد
دور شهر در آمدند بتوقع آنکه هر جا که ممکن شود فرصت یابند در شهر در آیند چون باره
از اطراف قلعه شهر قطع نمودند توپی از بالای قلعه سر دادند فیلی و دو اسب ضایع
گشتند باره خود را دور تر گرفته بگردش آمدند چون نزدیک دروازه ساره واره
رسیدند بعضی امرا که بمحافظت آن قیام می‌داشتند بر سر مخالفان تاخته باره نبرد
نموده بجای خویش آمدند چون گردش کنان نزدیک دروازه منگلی رسیدند سپاهیان
که بمحافظت آن دروازه قیام داشتند مقابل خصم آمده نبرد خوب نمودند از آنجمله
سرداری سندوی هندی نام از لشکر عادل شاه که صاحب دو هزار پیادگان
بری پرداز بود که کمترین پیادگان از سه صد هون نمی‌ارزید تمام لشکر
خویش را در کمین گذاشته خود با سه صد سوار مقابل لشکر خصم آمده جنگ گریزی
نمود و میکشانید تا آن فوج کمین زده بر سر شان تاخته از پس و از پیش جنگ در

انداخته هر چه از مردم و اسب و فیل می‌یافتند می‌گرفتند تا همچنین چند مسافت راه در
آفتاب گرم قطع کردند از بی‌آبی و گرمی آفتاب تابی و توانی نه در ایشان ماند
نه در حیوان حالت بهلاکت رسید ناگاه از دور نظرشان بر حوض اسدپور افتاد
سواران لشکر خصم خواستند که سر آب رسند کامل خان و نصیر الملک و میر محمد تقی خان
که از حوالدار دروازه اسدپور بود جلدی کرده سر آب را بر ایشان گرفتند آخر از
گرمی و بی‌آبی سوار و مرکب درماندند امرای عادلشاه این حالت را از آنها
تفرس کرده اطراف و جوانب ایشان در گرفته دست تصرف بر ایشان
دراز نمودند و تکبیر و بزن را ساز دادند تا آنکه بعضی از امرای لشکر خصم بقتل
درآمدند و بعضی مجروح و بعضی اسیر گشتند قضا را درین اثنا از جانب شرق
غبار عظیم پیدا شد از میان گرد فوجی طلوع نمود مخالف و موافق هر دو را دغدغه
حاصل شد که آیا این لشکر از کجاست چون نزدیک رسید کشورخان بود با
بیست هزار سوار از پل باز گشته بقصد مدافعه خصم درین وقت خود را رسانیده بود
عادلشاهیان را از رسیدن کشورخان شوکت و قوت دوبالا حاصل آمد
باتفاق کشورخان دلیرانه بر لشکر خصم تاختن و تاراج کردن گرفتند تا آنکه یکصد و
و پنجاه سلسله فیل و چهار پنج هزار اسب و غیره اسباب فراوان دست به
کشورخان کرد و شکستی فاحش بر لشکر خصم افتاد که هیچگه نیفتاده بود و مولانا
عنایت الله که عمده و معتبر ارکان نظام شاه و مدار المهام آن دولتخانه بود در آن
آشوب بدست شیرزاده نام سپاهی از لشکری عادلشاه اسیر شد چون
رابطه قدیمی درمیان بود شیرزاده اقصی الغایت اعانت مولانا عنایت الله
کرده اسب خویش که تازه زور بود بوی داده بهمونی بلشکر خود روانه
نمود و نیز مولانا جمال الدین خزانه دار نظام شاه با بعضی از خدم مشهور

اسیر شد کامل خان که از خادمان قدیم نظام شاه بود و درین وقت که دولتخانه
عادل شاه بمراتب عالیه رسیده سرلشکر شده بود نظر بآن نمک قدیم حسن و مروت
را کار فرموده تمامی اسیران ایشان با چهار صد باری از میوه و غیره پیش نظام شاه
فرستاده پیغام داد که لشکر مخدوم را چشم زخم عظیم رسید بالفعل لشکر عادل شاه را از
رسیدن کشور خان شوکت و سطوت اضعاف مضاعفه بهم رسید من خادم تا غایت
حتی المقدور رعایت جانب آن مخدوم میکردم کشور خان بهیچ وجه رعایت
شما نخواهد کرد اولی و انسب آنست که همامروز متوجه ولایت خویش شوند و لیکن
ازین مهلکه بیرون روید مبادا نوعی از فلک شعبده باز بظهور رسد که بیرون شدن
ممکن نباشد نظام شاه صلاح دیدش را بالصواب قرین ساخته دیگر روز مع رفقا
کوچ کرده متوجه ولایت خود شد کشور خان با سایر امرای عادل شاهی مشورت
نمود که این وقتی است که هیچ فرصت دیگر بهتر نخواهد گشت که مخالفان شکسته تر
گشته اند لشکرهای همه بیدل و سست همت گردیده و بسیاری مجروح و متفرق
شده اند اگر رضا باشد مساعدت کنند من همه را دستگیر کرده می آرم شاه ابو الحسن
ولد شاه طاهر و دیگر چند کس درین کار همداستان نشدند بل مانع آمدند بملاحظه
آنکه اگر بنابر آن جماعت بر افتد سلطنت وکیل متعلق شود کشور خان با وجود این
حال و [illegible] توقف نمودن برفقای خود با جمعیت خاصه خویش تعاقب نموده از پیش
وا پس زده اسیر گرفته اسپ و شتر هرچه می یافت بدست آورده تا سرحد رسانید
چون لشکر مخالف در ولایت خود در آمد کشور خان و شاه ابو الحسن و غیره متوجه
شاه درک شده بعتبه بوسی عادل شاه مشرف شدند با دشاه بنوازشات
زاید و خلعتهای فاخره کشور خان را سربلند ساخته باتفاق متوجه دار السلطنت
بیجاپور گشته بفرحی و فیروزی و شادکامی داخل مقر عز و شرف گشته [illegible]

وعشرت مشغول شده داد کامرانی و شادمانی می‌داد

دیگر بار اتفاق نموده لشکر کشیدن نظام شاه وغیره بر قلعهٔ عادل شاهی

چون مخالفان جام ناکامی از دست ساقی قضا درکشیدند و مکرر مغلوب آمده
شکستهای خوردند و هزیمتها یافتند و ازان باز نمی‌ایستادند همچنان در مقام
نفاق و عناد مانده در تدبیر دفع استیلای عادل شاه شدند عادل شاه کشورخان
را با چندی امرای بزرگ جهت دفع شر ایشان گسیل نمود کشورخان قلعه احسن آباد را
پناه خود کرده در استعداد نبرد بود و هر روز میان فریقین جنگ نبرد واقع
شده از جانبین جمعی کشته بقتل در می‌آمدند روزی اعدا با خود قرار دادند
که امروز همت را بر گماشته جنگ یکرو کرده قلعه را محاصره کنیم امرای
عادل شاهی که با کشورخان کینه و نفاق داشتند خود را بکنار کشیدند مخالف را
فرصتی شد در جنگ پا قایم کرده تا آخر روز نبرد در دادند کشورخان بذات
خویش مقابله بشرط هی نمود عاقبت با سه پادشاه مقاومت نتوانست کرد و خود
را بحوالی قلعه رسانید باقی لشکر در خندق پناه گرفتند هرچند اهل قلعه را تاکید مکرر
فرستاد که از بالای قلعه توپ و تفنگ سر دهند اینها هم نفاق ورزیده تماهل
ورزیدند چون شب درآمد هریک بجاهای خود رفتند کشورخان حاکم قلعه را
بهمان فرصت بدست آورده بجان کشت چون این خبر بمسامع عادل شاه
رسید بی ملاحظه خود بشتاب یلغار نموده رسید مخالفان را قوت و
قدرت نماند مراجعت نمودند عادل شاه سعد و شد بسرور و نشاط بدار الخلافه نهضت فرمود

بنا نمودن کشورخان قلعه ماه درگ را که بدهارور مشهور است و بقتل رسیدن کشورخان

چون سپه سالار کشورخان در مردی و مردانگی سرآمد مردان و شجاعان روزگار بود
هر روز کارهای شایان و فتوحات نمایان بر دست وی ظهور می‌یافت و نوازشات

عادل شاهی و عنایات پادشاهی از اقران سر بر آورد و در سایه جهانبان بطالع بلندی ممتاز
گردید شقاوت سواد از کمین سر بر آرند و در زوال وی سعیها بجا آرند لاجرم تمامی
اعیان درگاه و اهالی بارگاه بفضال حسدش در مزرع دل کاشته بعد آتش [illegible] بستند
هر دم اعتراضات غیر مکرر در پیش می آوردند و گاه بیگاه محاسن او را در لباس قبایح
در حضور می گذرانیدند کشور خان ازین معنی تنگ آمده صلاح کار خود در آن جست که
از صحبت ایشان دوری ورزید شر ایشان را از خود باز دارد و غایبانه در خدمت
و نمک حلالی خدمت های شایان بجا آورده و از اندیشه کار و نام خود کوشید بنا بر آن
بعرض عادل شاه گذرانیده که در ده فرسخ شاه درگ قریب ولایت نظام شاه در قدیم الایام
قلعه بود موسوم به ماه درگ اکنون از آن اثری هم باقی نمانده اگر رضای عالی باشد
بنای آن از سر نهاده در اندک روزی باستحکام تمام رسانم که در پناه آن اکثری از
ولایت نظام شاه تسخیر توان نمود اعیان درگاه درین باب سخنان مختلف نیز داشتند
بعضی موافق و بعضی مخالف عادل شاه پسند نمود درین باب استخاره از کلام الله
باید نمود آنچه او فرماید بر طبق آن عمل باید کرد در آن مجمع افادت مآب کمالات
انتساب مولانا عنایت الله مقصود شیرازی که مخاطب بخطاب افضل خان بود حاضر
بود عادل شاه با او خطاب فرمود که در مدعای کشور خان بمصحف مجید تفاول
کنید چون مشار الیه بدین نیت کلام الله بگشاد صفحه آیت قتال بر آمد افضل خان
گفت ازین کار باید گذشت که بغیر از قتال نتیجه نخواهد بخشید کشور خان چون از اراده
خویش گذشتن نمی خواست تاویل کرد و گفت توهم مشترک از آن پیدا می شود و بدشمنان
تعلق دارد و منحصر بر همت حاضران گفتند که کلام الله منع میفرماید و کشور خان به
سخن خود مصر است عادل شاه فرمود کشور خان داند و کلام الله بعد از آن کشور خان
با اکثر امرا و استعداد قلعه سازی متوجه زمین ماه درگ شد و بنای آن باحکام گذاشته

هر برجی یکی از امرا سپرده و هر کس در استحکامش غایت سعی و جهد مبذول داشتند
مگر انکس خان کینه و نفاق از همه بیشتر ورزیده بود در آنکه خویشتن رخنه گذاشته عوض
در اندک ایام با تمام رسید الحال آن قلعه مدار و مشهور است بعد اتمام قلعه استعداد
و مواد قلعه داری از توپ و تفنگ و منجنیق و ضرب زن و غیر آن از قلعها آورده
جابجا بر حسب قاعده نصب فرموده ذخیره قلعه قریب چهل هزار کهندی غله از ولایت نظام شاه
بطریق غارت بهم رسانیده در قلعه جمع نموده نظام شاه که مدام تخم عداوت
عادل شاهیان در دل کاشته آب می داد الحال از این شوخی کشور خان بیش از
پیش کینه ور و عناد آگین گشته در استعداد مواد جنگ و فراهم آوری لشکر می کوشید
بعد از آن با همه افواج باتفاق متوجه کشور خان شد کشور خان همت بر مقاومت
ایشان بر گماشته برج و باره قلعه را با اسباب و آلات آتشبازی مستحکم گردانید
در مقابله و مقاتله در ایستاد و مکرر عرایض بخدمت عادل شاه ارسال نمود بدین مضمون
که نظامیان سه گانه باتفاق بر ولایت محروسه لشکر کشیده در صدد هنگامه آرای
و فساد و هنگامه آرای و فساد انگیزی هستند التماس آنکه جمیع امرای پای تخت
را حکم شود که با لشکر خود باشتاب برق رسانیده در مدد فدوی درگاه و حراست
قلعه بذل کوشش نمایند حضرت دولت و اقبال نیز از مقر عز و شرف بر آمده سه چهار منزل
با جنود ظفر قدم نهضت فرموده بر لب دریا سراپرده های فلک فرسا برافرازند
تا همین قدر شده و عموم اقبال لزوم احدا مظهور گردند بادشاه حکم فرمودند تا امرا با فوج
خود ها از دیگر قلعه رسانیده بدانجا اگرچه حسب مدعی کشور خان آمدند اما معامله ایشان
همه بر خلاف الظهور پیوست زیرا که اعاظم امرای عادل شاهی مثل عین الملک و
نورخان و شاه ابوالحسن و دیگر چندی از کشور خان بنه دلی نفاق داشتند نمی خواستند
که شوکتش زیاده شود و در احقاق مراد باطل عنت و انقیاد و اتحاد و همتی نمی آورد و بدنها

شاه ابوالحسن که بدل دوستدار نظام شاه بود در رعایت جانب او بر همه چیز مقدم میداشت
الحال چنانچه عادل شاه را از توجه نمودن باعانت کشورخان مانع آمد امرا را نیز بطریقت
که در مدد و کمک کشورخان شما را صرفه نیست لابد درین گشت که او مظفر و منصور
ماند ابهت او زیاده تر خواهد گردید و شما همه زیر دست وی خواهید شد بهتر آنست که ازینجا
برخواسته در ملک نظام شاه درآمده در پای تخت او خلل در اندازیم و دست غارت
و تاراجی بگشائیم تا امرای نظام شاهی بیدل و تشویشناک شده در محافظت
شهر و ناموس خودها درآمده مقید بجنگ نخواهد شد نظام شاه قدرت بر جنگ نخواهد
ماند ناچار ازینجا برخواسته راه احمدنگر گرفتند و در آنجا ولایت خویش خواهد
گرفت امرای سبحان روز را مود ابوالحسن فریب خورده از قلعه برخاسته راه
احمدنگر گرفتند و در آنجا شورش برانگیخته نظام شاه از سرکار آگاه شد و بی اتفاقی امرا
عادلشاهی او را بوضوح پیوست از تاراجی ولایت خود پروا نکرده اول به قلعه در
و جنگ در انداخت کشورخان بمقاومت او بنفس نفیس تیر و شمشیران می نمود هر بار
که مخالفان زور آورده حمله می آوردند همچو شیر غران بر ایشان تاخته پس پائی
و متفرق می ساخت بدست خویش چند جعبه تیر خالی نمود و یک تیر او خطا نکرد تا
روزی مخالفان قرار دادند که امروز جنگ سلطانی کرده قلعه دار قلعه را دستگیر
بزور حمله نمائیم بر همین قرار داد جنگ عظیم در انداختند حمله بر حمله می آوردند
کشورخان پیش دروازه قلعه بمدافعه می پرداخت در هر مرتبه جمعی را زیر
تیغ درآورده و جمعی را مجروح ساخته متفرق میگردانید درین اثنا لشکر
مخالف در قلعه گرفتند تا هر جای که فرصت یابند اندرون آن زنجیر شکسته
آهنگسخان و آهنگ خان که در وقت بنا از راه نفاق درآمده بودند بهانه مرده
و آمد شد جسوانا به رخنه گذاشته بودند در آمدند و می خطان مکان پیر ازاد العاق

قتال نمودند سپاه نظام شاه بسبب دمدمه و بلا و سواس از ان رخنه درون
قلعه در آمدند کشورخان که در عین جنگ داد مردی می داد و شرط تهور
شجاعت ادا می نمودند ناگاه خبر رسید که سپاه نظام شاه درون قلعه داخل
گشتند کمال حیرانی یافته مایوس شد و دل بر مرگ قرار داده پا پیاده شده در رزم
مردانه جنگ بهادرانه بیش از بیش می کوشید در سر یورش حوقی از اعدا
کشته و مجروح گردانیده کارنامه یادگار بر صفحه روزگار میگذاشت اما
چون تائید آسمانی و اعانت سبحانی شامل حالش نبود دیگر سعی و کوشش بیشما
فائده مرتب نشد قضا را در عین جنگ که شصت اندازان طرفین چون قطرات امطار
تیر باران میکردند تیری از جانب مخالف جهیده مقابل کشورخان بر زمین
سخت خورده جسته بر زیر ناف کشورخان رسید و یک بدست درون نشسته
کشورخان از پا در افتاد لشکریانش متفرق شد مخالف زور آوردند و سرش
بریده نزدیک نظام شاه بردند حکم نمود که پوست از جسدش برکشیده بکاه
پر نموده در لشکر گردانند و میگویند که کشورخان در روز جنگ سلاح پوشیده
مستعد و آماده نبرد گشته چون سوار می شد در دست شخصی کتاب دیوان خواجه
حافظ قدس سره بود گرفته بگشاد سر صفحه این بیت بر آمد - بیت کسیکه تاج مرصع
صباح بر سر داشت - نماز شام در خشت زیر سر دیدم - ازین مضمون سخت دل
شکسته شد ناچار سوار شد و بر جنگ رفت آخر انجام کارش انچنان شد که
مذکور شد بیچاره خشت هم زیر سر ندید نظام شاه شادمان بقلعه در آمد بمعتمدان
خویش سپرد و شکرانه این شادی جماعتی اسیران و مجروحان که گرفته پیش او
آوردند همه را جامه و خلعت داده سر داد از جمله اسیران یاقوت نام حبشی غلام
کشورخان بود نظام شاه فرمود که تن برهنه کشورخان بیاقوت دهند تا توت عرض

نمود چون بر همه نیز ازین شناعت پادشاهی خبر دار یافتند کشور خان را هم خلعتی عنایت
شود نظام شاه فرمود پس با قوت پوست کشور خان میخواهد پوست پوست دهند
چون پوست در بدن کشیدند حکم مکرر شد که سرش را به بدن وصل کرده جنازه اش
به بلده بیجاپور رسانند تا در باغ که درون شهر بنا یافته او بود به دفن نمودند پس
ازین نظام شاه از کار قلعه فراغ یافته بر سر امرای عادل شاهی که در پای تخت
او دست تاراجی گشاده بودند یلغار نمود بر آنها تاخت آورده در میان گرفت
آنها هم دست و پا زده بمردی و مردانگی پیش آمدند جنگ و ستیز خوب نمودند
لکن آن خودرایان و خودسران که از نفاق بها درانه خلل عظیم در حشمت خداوندی
خویش در آورده بودند سزای کار و کردار خود یافتند عین الملک به قتل رسید و نورخان
با سیری گرفتار شد چون خبر این حادثه و بقتل رسیدن کشور خان و رفتن
تمامی اثاث و اسباب سلطنت از قلعه فیلان و شتران و غیران بدست غنیم
را لعادلشاه رسید تاسفها نمود هیچ دوا به نبود و گفت کشور خان بر سخن افضل خان
عمل نه نمود و اختیار کلام بعد کار خود کرد و خود در صدد تدارک درآمد و خواست که
بر مخالفان تاخت آورد چون شنید که مخالفان متفرق گشته بولایت خود ها
روانه شدند هم را به وقت دیگر گذاشت

بیان لشکر ظفر پیکر را بسرکردگی انکسخان به تسخیر قلعه ادهونی روانه نمودن و بقبض آوردن آن قلعه

پس ازین بصوابدید شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر که بعد از قتل کشور خان منصب جملة
الملکی یافته بود و وکیل السلطنت گشته عازم تسخیر قلعه ادونی گردید و آن قلعه بود در غایت
متانت و حصانت که پیش از آن هیچ یک از سلاطین اسلام بران دست تصرف نیافته
و آن قلعه کوهی رفیع و وسیع بنا یافته مشتمل بر عمارات رفیعه و چشمهای آب خوشگوار

واز عهد سیورای پررا ئچه که بر تخت بیجانگر جلوس نمود از ملاحظه بادشاهان
اسلام در پی استحکام او شده غایت اهتمام را بجا آورده استحکام در رونکین بخشیده
بود اما ن را با هشت هزار سوار و پیاده بسیار توپ خانه فراوان بدان طرف
روانه فرمود حاکم قلعه در آن وقت یکی از امرای کبار رام راج بود و بعد از قتل
او بران قلعه و مملکت تا بعمر او مستقل گردیده اطاعت هیچکس نمی نمود
لشکر اسلام پرداخت چند جنگ مردانه با انگستان نمود اما در هر حرب مغلوب
می آمد آخر غله و از وقعه فراوان در قلعه کشیده حصاری شد چون ایام محاصره
بطول انجامید و ذخیره باخر رسید امان خواسته قلعه را واگذاشت عادلشاه
از فتح آن قلعه مسرور لا یت گشته در تسخیر قلاع و بقاع کرد دستپش در آمده
چنانکه رفته رفته همه آن اصلاح را در قبض در آورده آن سواد کفر را بچراغ اسلام
منور گردانید و بسا بتخانه ها کفار منهدم ساخته به بنای مساجد و اقامت
صلوات و ازان اعلام اسلام برافراشت

بیان بسعی ابوالحسن چنگیزخان در سرحد ملاقات عادلشاه و نظام شاه دست دادن عهد و پیمان سمت وثوق پذیرفتن

در بیان سابقه اگرچه از تدابیر دانایان اطلاع پسند مواجبات و مکالات و اسباب
مواسات میان این دو سلطنت خانه عادلشاهیه و نظام شاهیه بظهور آمد اما هیچ فایده
بران مرتب نشد بلکه نفاق و عناد متخلله روبازدیاد داشت و بسبب نزاع بر خاستن این
دو بادشاه عالمی تباه می شدند و ولایات و معمورات خراب پایمال می گشت درین نوبت
شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر و خواجه میرک مخاطب بچنگیزخان پیشوا و مدارالمهام نظام شاه
هر دو در اصلاح کار آمده و وسطه نفاق و سازش هر دو بادشاه گشتند و بتقریبات شایسته
و تمهیدات بایسته هر دو بادشاه را در سرحد ملاقات دهانیده کلفت و کدورت باین

برطرف گردانیدند و قرار مدار صلاح و سازش بر آن نهادند که عادل شاه ملک بیجانگر
چندانکه تواند در حوزهٔ تصرف درآورد و نظام شاه بر ملک بیدر و برار دست تسلط و تصرف
گشاده در حیطهٔ ضبط درآورده من بعد نزاع و پرخاش که بسبب قلت و تنگی ملک با هم داشته اند
مرتفع گردانند و تنافر و تباغض سالها که در میان حاصل گشته برطرف سازند و رابطهٔ دوستی
و یک جهتی را از این پس استحکام و استقرار بخشند تا آسودگی و رفاه خلق الله در [illegible] و ولایت
بلاد و امصار بظهور پیوندد و چون این مطلب باسترضای جانبین بعهود و مواثیق سمت تأکید
پذیرفت هر دو پادشاه بسرور و نشاط از یکدیگر وداع گرفته بسعادت بمقر عز و شرف خود باز
گشتند نظام شاه بر وفق این قرارداد استعداد و مواد بهم رسانیده لشکر بصوب برار کشید عنان
آنجا که از پسر تفاول خان بسبب بعضی طغیان او که خداوند خود را اسیر و محبوس داشته خود
مستقل گشته بود بیدل شکسته که خاطر بودند موافقت و اطاعت او دست برداشته با نظام
شاه موافق و همداستان گشتند تا نظام شاه موافق و همداستان گشتند تا نظام شاه تفاول خان
را بدست آورده بسزای کردارش رسانیدند و تمامی ملک برار بی تعب جنگ و قتال در قبض
تصرف درآورد و از این سو عادل شاه نیز در صلاح کار خویش درآمده با لشکر آراسته بتسخیر
ملک بیجانگر روان شد قلعها که بر سر راه بود یک یک را مسخر کرده به ملگنده رسید و بمحاصرهٔ آن
پرداخت امرای هنود که بلقب پاره گیران مشهور بودند بنام نایکواریان نیز می نامیدند
در شجاعت و سپاهیگری باع طویل داشتند حتی که این قوم از یک دکن می گفتند و در اول
نوبت بعد از قتل رامراج با عادلشاه سر اطاعت فرود آورده در جاگیران داخل شده بودند
و تابع امر و فرمان بوده در هر مهم پیش آهنگ لشکر عادل شاه می بودند و بر ولایت مخالفان
دست تطاول گشاده خرابی و پایمالی می نمودند و اسباب فراوان از اسپ و شتر و فیل بدست
آورده استعداد قوی بهم رسانیده بودند درین نوبت بسبب مزید استعداد و کثرت اموال
نشاء غرور و استکبار را دو بالا رسانیده شیوهٔ بغاوت را ساز داده و طریق اطاعت

و فدویت پیشه را تغییر داده راه تمرد پیمودن گرفتند. از رسیدن رسد غله و آذوقه بلشکر منصوره مانع و مزاحم گردیده در اعانت و امداد قلعه گیسان سرگرم بوده اندرونیان را رسد و مددی رسانیدند چون با صداقت تهور و شجاعت طریقهٔ تکدو و تند و تیز قزاقی را نیز جمع نموده بودند و کل لشکر این قوم چه از سپهداران و غیره موازی پانزده هزار سوار نیز با تیغ گذار بوده عادل شاه درین وقت فتح قلعه را صلاح ندیده بوقت دیگر گذاشته از آنجا عنان عزیمت بصوب گلبرگه منعطف ساخته سیر کنان بدار الخلافت رسید

در بیان بار دیگر بر ملک کفره لشکر کشیدن و ابوالحسن را از وکالت معزول ساخته و مصطفی خان اردستانی را بر منصب وکالت نصب نمودن

بعد از چند روز استعداد تازه بهم رسانیده باز بتسخیر آن ولایت لشکر کشید اولاً بر قلعهٔ تور کل که ضابطش بغاوت ورزیده سر بشوخی برآورده بود در اندک روز مفتوح ساخته باغی را بسزا رسانید و از آنجا به قلعه دهارور رایت افراخته آن را هم در چند ماه که تسخیر آورد درین مدت بسبب قصوری چند شاه ابوالحسن را از خدمت کار ملکی معزول ساخته مصطفی خان اردستانی را وکیل السلطنت گردانید و نامش سید کمال الدین حسین بود اولاً از ولایت آمده در سلطنت قطب شاهیان اعتباری پیدا نموده بمراتب عالیه رسید و بخطاب مصطفی خان سرفراز گشته وکیل السلطنت آن دولت خانه شد مدتها در آنجا به نیکونامی بسر برد بلا از قتل رامراج از قطب شاه رخصت گرفته به بلدهٔ بیجاپور آمده نزدیک عادل شاه اعزاز و اعتبار یافت رفته رفته بر منصب کار ملکی فائز گشت از حسن تدبیرش رونق این دولتخانه روز بروز می افزود تمامی سرداران و سرکشان کرناٹک را بحکمت عملی مطیع و مستفاد ساخته

از بلاد و تقلع الطرف در تصرف بادشاه درآمد و توسیع ملک حاصل شد۔

فتح نمودن قلعه بنکاپور

چون از مقدمه دهارور فراغ دست داد و از تسخیر آن قلعه متین خاطر بادشاه
بیاسود برهنمونی مصطفی خان اردستانی لشکر ظفر پیکر بعزم تسخیر قلعه بنکاپور کشید
و محاصره نمود قلعه بان آنجا که راجه نامور نمبتر تنولدار امراج بود بعد از قتل امراج
آن قلعه را سه ولایت تعلقش از ضبط خویش ذخیره دم از استقلال میزد و سر باطاعت
وارث ملک فرو نمی آورد الحال که لشکر اسلام بعزم تسخیر آن وارد گشت پسر را با یکهزار سوار
شمشیرگذار ده هزار سوار پیاده همراه بیرون گذاشته خود با اسباب بسیار و ذخیره
فراوان در قلعه که [illegible] خوان و کهن را متحصن شد و پسرش در جنگل بر کناره کوهستان
پر اشجار که در آن نزدیکی واقع بود باد او ملاذ گرفته بر لشکر اسلام تاختن آغاز نهاد و از
چپ و راست لشکر اسیر گرفتن و قتل نمودن شروع نمود و از رسیدن رسد و غله به لشکر
مانع شد و نیز قلعه بان مذکور عریضه بخدمت صاحب نگاشته که پدر در راه امراج بود
و بجای پدر سر براجگی برافراشته انجا را دار الملک کوهستان نموده بود فرستاد که
فدوی جاگیردار قدیم و نمک پرورده دیرینه ام اگرچه در شهرت سر خود را سری برافراخته خود
کافی را کار بستم اکنون بقرب و تقصیر خویش آمده عهد و اقراری تمام که من بعد جز طریق اطاعت
و انقیاد نه پیموده در نوکری خداوند سرگرم باشم امید که تقصیرات بنده را بعفو و صفح
درگذرانیده درین وقت بیکبت از توجه و الطاف محروم نگردانند امرا و زمینداران
اطراف را فرامین اصدار فرمایند تا بمدد و مساعدت فدوی بدل کوشیده لشکر ترکان را
ازین ضلع بردارند و گرنه این آتش سوزان رفته رفته بهر جانب متوجه خواهد شد صاحب حشمت
نگارنده جواب عتاب و لطف آمیز نگاشت که تو اول شنیده نمک حرامی را سار
داوود خود را و خود کاشتی را کار بند شدی دیگران به تبعیت تو نیز شیوه بیوفائی و نمک حرامی

پیش گرفتند تا تمامی نوکران نمک حرام از خط اطاعت و فرمان بدر رفتند با وجود
اینحال هر یک از امرای اطراف نا بها نوشته ام که یک بیک نو رسیده بجرأت
قلعه گیری دراز ندتا بجنگ ترکان زود امداد اطراف و پاره گیران نوحی بر طبق احکام
صاحب ملک شده با فوج بر لشکر اسلام هجوم آوردند راه ها و طرق آمد و شد مردم و رسد
و آذوقه را بالکل مسدود نمودند با وجود اینحال بر چپ و راست لشکر بر وقت قابو
یافته قتل و اسیر میکردند و گوش و بینی می بریدند شبانگاه میان لشکر ور دانه
در آمده غارت هم میکردند هر چه بدست می افتادی ربودند تا اینکه تمامی لشکر
اسلام ازین اذیت و شرارت کفار و نارسیدن غله و آذوقه و افتادن قحط گران
جان بلب رسیده فتح عزیمت نموده قصد معاودت مصمم کردند مصطفی خان لشکر را
همت داده و دلدهی نموده تقویت نمود و از راه کاردانی تدبیری معقول بخاطر آورده
شش هزار سوار از امرای هنود آنطرف که با فریق اول مخالفت میداشتند و
جنگ بعطاهای فراوان استمالت را خوشحال ساخت نوکر گرفت و بر مقابله اینها برگماشت
تا هر وقتیکه آنها به قصد فساد در لشکر آرند بمدافعه پرداخته سر راه ایذای این بار را
باز دارند دیگر چیزی بهتر ازین کشاکش پیدا نتوانستند رسد را نیز بجرأت و حفاظت آورده
بلشکر واصل ساخته باشند و نیز هشت هزار پیاده جری به دلیری در لشکر و قلعه
برگماشت گویان دو حصاری مستحکم قائم نموده که شبانروز چشم بر هم نبسته احدی را
اندرون لشکر در آمدن نمیدادند و نیز رسد و مدد باندرون قلعه رفتن نگذارند بعد ازین
تدبیران تاخت و تاراجی قزاقان و دزدی دزدان موقوف گردید و رسد و غله و ما
یحتاج لشکر جمع گردید آسوده بلا غذا رسیدن گرفت ارزانی بمرتبه کمال شد و دلهای اهل
لشکر جمع گردید آسوده و مرفه الحال گردیده در شان محاصره جد تمام بجا آوردند
کار بر قلعه گیان تنگ کردند و ذخیره قلعه نیز باخر رسید و امرای کفا

باخر رسیده امرای کمکی بی‌نتیجه آمده رخ بکاهنای خود نهادند قلعه بانان عاجز و
مضطر سبب گشته در ساز و سازش آمده طلب قول امان نموده قلعه را تفویض نمود
و خود بدر رفت عادل شاه مصطفی خان شکر این عطیه الهی بجا آورده همان روز
داخل قلعه شدند اولاً بتخانه بزرگ که از سالهای دراز رسوم بت پرستی دران جاری بود
و دران اطراف و نواحی اشتهار داشت حکم انهدام یافت و بجای آن مسجد عظیم بر پا
شد عادل خود پادشاه دیندار و وزیر نیکوکار بنیت ثواب سنگی و دو بجای بنای مسجد
نهادند بعد از ان بنا بر آورده خطیب و مؤذن و امام معین یافت اقامت اذان و
صلوة و تمام رسوم اهل اسلام جاری شد از صدور این خدمت از دست و تدبیر
مصطفی خان اردستانی نوازشات عادل شاهی و مکرمتهای پادشاهی بیش از بیش
درباره او بظهور پیوست و جاه و اعتبارش افزایش و ارتقا بوقوع آمد حتی که مهر خاص که همیشه
در انگشت خاص می‌بود بوی حواله شد و حکم صادر شد که بر هر کاغذ ملکی و مالی که صلاح
بیند و رایش پسندد بتوقیع مهر رساند حاجت حکم مجدد نیست بعد ازین عادل شاه خود
در قلعه اقامت ورزیده بعیش و عشرت اشتغال نموده و مصطفی خان را با لشکر گران بجهت
تسخیر قلاع و امکنه فیه که امرای راجه دران نواح جابجای قلب و متین فرو گرفته
نموده دم استقلال می‌زدند روانه نمود تا مصطفی خان قدم دران کوهستان گذاشته
بتدریج یکیک قلعه را از امرای آن نواحی مستخلص ساخت و اعلام اسلام برافراشت و
کثیری از بتخانهای قدیم منهدم گردیده در مقام آن مساجد بنا یافتند و صلوة و اذان
در رسوم دینداری ترویج پذیرفت گویند دو صد بتخانها با نهدام رسانیدند و چهار
پنج هزار روئین و سنگین و سیمین و زرین شکستند و خود عادل شاه بنیت
ثواب چندین بتها بدست خاص خود شکست و لقب مجاهد و غازی بر خویشتن بست
کرد بعد از ان تمامی آن ملک مفتوحه را در جاگیر مصطفی خان مقرر داشته بود

به دولت و اقبال بعد انقضای مدت سه سال بدار الخلافت بیجاپور مراجعت فرمود
و منصب وکالت و امیر جملگی به غیاث الدین شیرازی مخاطب به فضل خان تفویض فرمود

نبذی از احوال فضل خان شیرازی

پدر فضل خان از جملهٔ عاملان ولایت فارس بود مردی سنجیده کاردان چنانکه تمامی حکام
و اکابران شیراز در امور معظمه بصلاح و صوابدید او عمل میکردند فضل خان هشت ساله بود
که پدرش درگذشت شوق طالب علمی بهم رسانیده در تحصیل علوم کوشش بلیغ بجا آوردند
و در خدمت علامهٔ عصر وحید زمان میر فتح الله شیرازی که سرآمد علمای زمان و یگانهٔ
دوران بود مدت دو سال باستفاده مشغول شد تا در اندک زمان سرآمد اقران گشته
گوی سبقت ربوده تا بدرجهٔ تکمیل رسید بسبب حوادث روزگار از وطن برآمده عازم
هندوستان گردید و در عهد علی عادل شاه به بیجاپور آمده موطن گزید هنگامهٔ تدریس
گرم ساخت با طلبهٔ چند که همراهش از ولایت آمده بودند و با بعضی طالبان دکن
را بافاده و افاضه مشغولی ورزید تا آنکه بعضی از اکابر شمهٔ از اوضاع و اطوار و
قابلیت و حیثیت او بحضور پادشاه باظهار آوردند چنانچه پادشاه آرزومند او
شده و بملازمت پادشاه مشرف گشت و بسندیدن درگاه آمد بتکلیف ارکان دولت
نوکری پادشاه قبول کرده و مجلسیان حضور داخل گردید و با ارکان دولت مخصوص گشته
و خصوصیت او بجای رسید که در مهمات ملکی و مالی دخل کلی داشت و هیچ مهمی
بی صلاح و صوابدید او انتمشی نمیکرد و بدان فراخی حوصله و وسعت استعداد روز بروز
مراتب جاه و عظمتش بترقی بود و آخر الامر میر جمله و وکیل السلطنت گشت در نخستین
حال در جمع کردن علما و فضلا و فراهم آوردن اصحاب فهم و ادراک در آن
کار دین درآمده و در اهتمام معموری ولایت و رفاهیت رعایا و آسودگی سپاه و لشکر سعی
جمیل بجا آورد جمیع ارکان دولت و اعیان درگاه را بحسن خلق و لطف جبلّی

تابع و مطیع خویش چنان ساخته که جز هواخواهی او دم نمی زدند و سه صد بهمن
هرکاره و هشت صد جاسوس خبر رسان بهم رسانید تا اخبار قلمرو و
کیفیات سلاطین اطراف روز بروز آناً فاناً بهم رسانیدند و تمامی خدمات
عمده و مناصب عظمی جز بهره هم مذهبیده و اهل فضل تفویض نمود و شاه ابوالحسن
بسبب تمرد و تکبر و فتنه انگیزی با برادر خود در حبس شد مصطفی خان که از کاملان
که وزرای معتبر بودند بر مناصب امارت شان را چنان برقرار گذاشت
که بجاهای خود بدلجمعی و آسوده حالی بعیش و عشرت می گذرانیدند و درگاه وزیر
از جانب او بخاطر شان نمی گذشت و مرادخان را بحواله داری ولایت کوکن
که کناره دریا ملکیت وسیع زرخیز مقرر کرد و معتبرخان را که مدتی پیشوائی کرده
بمنصب سرنوبتی قرار داد و شیخ سالم را بمنصب سرخیلی مرحمت شد و او
مرد فاضل سخن بود که مدتی در شیراز بتحصیل علم مشغول بود که مهمات مالی و اهتمام
لشکرها و نسبتها داشت و عمل استیفا به لطیف خان لشکری که از جمله فصحا بود و
وصلی تخلص داشت تفویض کرد و مهمات کار ملکی محمد رضا خان که سیدزاده
لار بود حواله شد و سرخیلی قلعها و ولایت به شیخ نورالدین محمد لاری رجوع یافت
که عرایض ولایت و قلعها پیش او می آمده باشد و او بعرض پادشاه میرسانیده
مدعیات ایشان را سرانجام داده روان سازد و منصب خان سالاری
که باصطلاح اهل دکن چاشنی گیر گویند و خزانه داری و حواله داری محلات
بر فتح الدین شیرازی که ابن عم افضل خان است تفویض یافت غرض
اکثر عمال و کارخانه داران او ارباب اهل فضل و کمال بوده اند و در مجلس
بهشت آیین مثل شاه کمال الدین فتح الله شیرازی که او را عقل حادی عشر
میشناسند و سید طاهر الحسینی که در معقولات و منقولات یگانه عصر بود و سید

بدولت و اقبال بعد انقضای مدت سه سال بدار الخلافت بیجاپور مراجعت فرمود
و منصب وکالت و امیر جملگی به غیاث الدین شیرازی مخاطب به افضل خان تفویض فرمود

نبذی از احوال افضل خان شیرازی

پدر افضل خان از جملهٔ عاملان ولایت فارس بود و در دیوان سنجیدن کاردانی چنانکه تمامی حکام
و کاربران شیراز در امور منوطه بصلاح و صوابدید او عمل میکردند. افضل خان هشت ساله بود
که پدرش درگذشت شوق طالب علمی بهم رسانیده در تحصیل علوم کوشش بلیغ بجا آورد.
و در خدمت علامه عصر وحید زمان میر فتح الله شیرازی که سرآمد علمای زمان و یگانه
دوران بود مدت دو سال باستفاده مشغول شد تا در اندک زمان سرآمد اقران گشته
گوی سبقت ربوده تا بدرجه تکمیل رسید بسبب حوادث روزگار از وطن برآمده عازم
هندوستان گردید و در عهد علی عادل شاه به بیجاپور آمده موطن گزید هنگامه تدریس
گرم ساخت با طلبه چند که همراهش از ولایت آمده بودند و با بعضی طالبان دکن
را بافاده و افاضه مشغولی ورزید تا آنکه بعضی از اکابر شمه‌ای از اوضاع و اطوار و
قابلیت و حیثیت او بحضور پادشاه باظهار آوردند چنانچه پادشاه آرزومند او
شده بملازمت پادشاه مشرف گشت و بپسندیدن درگاه آمد بتکلیف ارکان دولت
نوکری پادشاه قبول کرده در مجلسیان حضور داخل گردید و با ارکان دولت مخصوص گشته
و خصوصیت او بجای رسید که در مهمات ملکی و مالی دخل کلی داشت و هیچ مقدمه
بی صلاح و صوابدید او فیصل نمیکردید از فراخی حوصله و وسعت استعداد روز بروز
مراتب جاه و عظمتش بترقی بود و آخر الامر میر جمله و وکیل السلطنت گشت در نخستین
حال در جمع کردن علما و فضلا و فراهم آوردن اصحاب فهم و ادراک مدار آن
کار دین در آمده در اهتمام معموری ولایت و رفاهیت رعیت و آسودگی سپاه و لشکر سعی
جمیل بجا آورد جمیع ارکان دولت و اعیان درگاه را بحسن خلق و لطف جبلت

تابع و مطیع خویش چنان ساخت که جز بهوا خواهی او دم نمی زدند و سه صد بهمن
هرکاره و هفت صد جاسوس خبر رسان بهم رسانید تا اخبار قلمرو و
کیفیات سلاطین اطراف روز و شب آناً فآناً بهم رسانیدند و تمامی خدمات
عمده و مناصب عالی جز بمردم نجیب و اهل فضل تفویض نفرمود و شاه ابوالحسن
بسبب تمرد و تکبر و فتنه انگیزی با برادر خود در حبس شد مصطفی خان و کاظم خان
که وزرای معتبر بودند بر مناصب امارت شان بر اهمان بر قرار گذاشت
که بجاهای خود بخوشحالی و آسوده حالی بعیش و عشرت می گذرانیدند و در گه وزر
از جانب او بخاطرشان نمی گذشت و مرادخان را بحوالداری ولایت کوکن
که کناره دریا ملکیست وسیع زرخیز مقرر کرد و معتبر خان را که مدتی پیشوائی کرده
بمنصب سر نوبتی قرار داد و شیخ سالم را بمنصب سرخیلی مرحمت شد و او
مرد فاضل نجفی بود که مدتی در شیراز بتحصیل علم مشغول بود که مهمات مالی و اهتمام
لشکرها و ضبط داشت و عمل استیفا بلطیف خان نشانی که از جمله فصحا بود و
وصلی تخلص داشت تفویض کرد و مهمات کارهای ملکی حیدرخان که سیدزاده
لار بود حواله شد و سرحدهای قلعها و ولایت بشیخ نورالدین محمد لاری رجوع یافت
که عرایض ولایت و قلعها پیش او می آمده باشد و او بعرض پادشاه رسانیده
مدعیات ایشان را سرانجام داده روان سازد و منصب خان سالاری
که باصطلاح اهل دکن چاشنی گیر گویند و خزانه داری و حوالداری محلات
بر رفیع الدین شیرازی که پسر عم افضل خان است تفویض یافت غرض
اکثر عمال و کارخانه داران او از ارباب اهل فضل و کمال بوده اند و در مجلس
بهشت آئین مثل شاه کمال الدین فتح الله شیرازی که او را عقل حادی عشر
می نوشتند و سید مظفر [illegible] که در معقولات و منقولات یگانه عصر بود و سید

عزیزالدین فضل الله یزدی و میران سید فدائی ملائی آصفهانی و میر مرشد قلی
و از نوبت جمعی کثیر که در کن ز ابوده اند هم در اینجا نحو و صرف معانی و تفسیر
و فقه و حدیث حاصل کرده خود را یگانهٔ عصر می دانستند همیشه حاضر می بودند
و اکثر اوقات بمباحثه و مذاکره مشغول می بودند و در حضور عادل شاه نیز
همه روزه مجلس درس و بحث منعقد می گشت و مجمع این فضلا در خدمت شاه کمال الدین
نیز می شد مباحثه و مذاکره می نمودند غرض این جماعت که هر یک از ایشان نادرهٔ
روزگار بودند همه بسعی و تدبیر افضل خان بدین درگاه آمده جمع شده بودند
و پیشتر از این کسی قدر افضل خان را و رتبه علم نمی دانست چون این
جمع بهم رسانید و شاه کمال او در علم و دیگر فضائل بر همگنان ظاهر شد از روزی که
به طلب شاه کمال الدین مردم روانه شدند تا از شیراز به بیجاپور رسانند
تا روزیکه بملاقات پادشاه عزو امتیاز یافت چهل هزار هون صرف شده بود
گاه گاهی عادل شاه در مجلس حاضر می شد و در مباحثهٔ افضل خان اینجا
کسی نبود که در فضیلت قدر او شناسد ما نا که این مجمع را بهم رسانیده بود اسطه
همین بود که خود را بجا لمیان شناسا کند و این مجلس تا مدت حیات عادل شاه
امتداد داشت قریب به دو صد نفر از اهل فضل و ارباب حیثیت در
در سلک مجلسیان در کتابداران جمع شده بودند و وظیفه خوار انعام و ادرار
را نهایت نبود افضل خان با وجود این رتبهٔ علمی و فضیلت تمام چون در مهمات
کارملکی قدم نهاده و عادل شاه وکالت سلطنت را بوی تفویض فرموده
سعی بلیغ بهر کار داشت و از جاسوسان خبر گیر بهم رسانیده و هر روز اخبار
پادشاهان و امرا و کارکنان عمال مفصل و تفصیل بعرض پادشاه می آورد
روزی عادل شاه فرموده که تا افضل خان در مهمات ملکی در آمد

من وقوف کار و بار دنیا و دنیاداری حاصل کرده
لذت سلطنت یافتم

شمه از احوال مصطفی خان اردستانی

مصطفی خان اردستانی که اسم اصلیش سید کمال الدین حسین بود سیدزاده
اردستان متصف بکمال سنجیدگی و موصوف به فضایل و حیثیات انسانیه
بحسب اتفاق و تقاضای آب و خور از ولایت عازم هند گردید و در عهد
ابراهیم قطب شاه وارد گلکنده گشت و قطب شاه دید او را جامع فضایل و کمالات
دینی در صدد تربیت او آمده روز بروز بنوازشات مشمول و ممتاز و سرفراز ساخت
آخر الامر مدار المهام و مدار علیه سلطنت خانه خویش ساخت و بخطاب مصطفی خان
سرفراز گردانید مصطفی خان از راه کاردانی و بیداردلی در اهتمام تعمیر ملک
و ترفیه سپاه و آسوده حالی رعایا و برایا آمده چنان کار بست که تمامی سپاه
و رعیت بکمال رفاهیت و تنعم فایز گشته مداح و ثناخوان او شدند در اندک مدت
سررشته مهمات ملکی و مالی را از کلی و جزوی آن چنان بدست آورد که قطب شاه
با این همه کاردانی و دانایی بی دخل شده بود و هر تکلیف که مصطفی خان بر می نوشت
قطب شاه نظر بصلاح وقت و رعایت خاطر مصطفی خان در سر انجام آن سعی می نمود
چون قطب شاه اساس سلطنت خود آن چنان مستحکم برداشته بود که بادشاهان
دیگر که دو چند ملک او داشتند بود و نیز بشان ابهت او نمی رسیدند گاه گاهی خود متوجه
کارها می شد با سهل وجهی از پیش می برد این معنی بر مصطفی خان گران می آمد چون
مصطفی خان مدت مدید بر مسند وکالت قطب شاه مانده بود و سامان و جمعیت تمام

بهم رسانیده بود که موجب سرزدن دیگری گشت رفته رفته رشک و حسد از
جانب او در دلها پیدا شد مفتنان فتنه چو آتش انگیز سر بر آوردند و از جانبین کلفت خاطر
بهم رسید قطبشاه از وی اندیشه پیدا کرده بر آن عزم کرد او را از عمل معزول کرده دیگری
را بجای او بنشاند و اسباب و اموال او که بسیار بود متصرف شود مصطفی خان
که ازین منصوبه خبر یافت در تدبیر نجات خویش افتاد چهار پنج مخلصی مصیبت صورت پذیر نگشت
قضا را سه جواب و سوال اتفاق نمودن پادشاهان با هم به حرب رامراج در پیش آمد
گویا این منصوبه بود که کارپردازان غیب برای نجات مصطفی خان بر روی کار آورده بود
مصطفی خان وقت را غنیمت دانسته به ترغیبات شایسته و تحریکات بایسته امر جهاد را
بر دل قطبشاه جلوه داده گرفت و در نمودن اتفاق با هم و بر جهاد کمر بستن و شوکت
امروی بدست آوردن ترغیب زیاده از حد می نمود تا آنکه قطب شاه برین امر عزم
درست کرده برای درستگی اموری چند مصطفی خان را برسالت نزدیک نظام شاه
فرستادن مقرر کرد و چون خلعت لازمه رسالت بوی عنایت شد وقت رخصت از پیش
او بوسیله عرض نمود که خداوند به سر بنده به نوازش فرموده قول نامه مرحمت
کنند که بعد از بر آمدن مقصود و حصول فتح و ظفر و نگونساری اعلام کفر و شرک این
این غلام را رخصت حجاز و هندوستان یا زیارت حرمین شریفین و ائمه طاهرین علیهم السلام
بجا آورده بدعای ازدیاد عمر و بقای دولت ابد مدت مشغول شوم قطب شاه
التماس او را اجابت نموده قول نامه داده رسالت تمام نموده با [illegible] رخصت
فرمود تا آنکه مصطفی خان پیش نظام شاه رفته تمام مطالب درست نمود و بعد از آن که
سلاطین اتفاق با هم نموده بر [illegible] رامراج که سابق مذکور شد فتح و ظفر
یافته شادکامی و مقصد یابی [illegible] مصطفی خان وقت غنیمت دانسته با
کشور خان پیشوای عادل شاه و مولانا عنایت الله پیشوای نظام شاه توسل جسته

بجهت رخصت دادن از قطبشاه واسطه برانگیخت اولاً خود از قطب شاه التماس
نمود که حق تعالی بفضل و کرم خویش حسب دلخواه همه وش مقصد یابی گردانید بفتح و نصر
مخصوص ساخت با وجود ذخیره فتوحات اخذ وی آرایش و افزایش دولت و سلطنت
بظهور آورد بنده امیدوار هست که بموجب قرار وعده رخصت سفر مکه معظمه فرمایند
قطبشاه بجوابش فرمود که بخیر و عافیت داخل مقر عز و شرف گردیده رخصت خواهم فرمود
مصطفی خان می دانست که بعد از رسیدن آنجا رخصت اصلا نخواهند داد بلکه نوبت
بر جان خواهد رسید ناچار درین باب بجد آمده واسطه کار آنرا باعث شد آنها در نیابت
سعی و جد بکار بردند اگرچه قطبشاه تا هم عذرها برانگیخت اما کشور خان و مولانا عنایت الله
پی بپی گفتند استبداد نمودند و قطبشاه لاعلاج آمده چاره ناچار رضا داد و چون زن
و فرزندان و اسباب و اموال مصطفی خان در گلکنده بود و اجازت آنها می بایست
کشور خان و عنایت الله دیگر بار در اجازت طلبی عیال و اموال در آمدند هرچند
قطبشاه باعذار و حیل می گذرانید ایشان درین باب جد بلیغ بجا آوردند چنانکه قطبشاه
را توهم شد اگر اندکی تعلل راه یابد از طرف عادل شاه و نظام شاه خطرها رو خواهد نمود
چاره ناچار بکمال آزردگی رخصت داد مصطفی خان از بیجانگر در گلبرگه آمده توقف
نمود تا ناموس و عیال و اسباب و اموال که کثیره و خطیر بود از گلکنده بگلبرگه
که بسلامت رسید و مشهور چنین است که هشت هزار گاو بار و دوازده هزار بار
از نقد و جنس و نفایس که از [?] لکهون متجاوز بوده که در مدت پیشوائی قطبشاه
بهم رسانیده بود و قطبشاه از غصه و اعراضی که داشت خانه مصطفی خان را فرمود
که با زمین برابر و هموار ساختند و مطبخ خانه که مانده بود برابر مطبخ خانه پادشاهان
عصر بود القصه مصطفی خان با فرزندان و عیال و اسباب و اموال خود متوجه
دار السلطنت بیجاپور گشته در ظل [?] علی عادل شاه که ملاذ و ماوای آفت رسیدگان

است پناه گرفت منزلی خوب و لایق بوی مرحمت گردید و بیست و دو هزار سوار
ارزانی شد مدتی بر پایه شمارت بود و بعد از قتل کشور خان و حبس شاه ابوالحسن
پیشوائی عادل شاه بدو مسلم شد مدار المهام و معتمد علیه این دولتخانه گشت علم استقلال
برافراشت و استیلا و اقتدارش بجایی رسید که در حکمرانی مختار کل بود حتی که عادل شاه
مهر همایون را از خود جدا نمیکرد و همیشه در انگشت می داشت بوی سپرد و بهر مهمی
و مصلحتی که جایی می رفت همراه می برد چون در حضور می بود هم در منزل او می ماند
و در مدت کار ملکی و پیشوائی عادل شاه نیز آن قدر جمعیت و سامان بهم رسانید که هیچ
یک از پادشاهان عصر آن قدر خزانه و اسباب نبود و از دریای گجرات تا دریای
بنگاله یکصد و هشتاد کشتی در عمل او مسخر بود و در رتبه همسری بهم رسانیده با پادشاهان
عظیم الشان عصر مثل سلطان سلیمان روم و شاه طهماسب ایران و محمد اکبر شاه هند
رابطه رسل و رسایل داشته هر سال تحف و هدایای گران و نفایس و هند با نهار ارسال
می نمود و از ان جانب نیز تحایف آنجا با خلعتهای فاخره برای او می آمد و از کاردانی
و کفایت شعاری و تدبیر صائب ملک ملتان و کرناتک تا لب دریای شور آن
جهان ضبط و نسق بکشور که تمامی امرای کفار و پاره گیران اطراف و راجهای آن
نواح سر بر خط اطاعت نهاده مطیع و فرمان گشته بودند آنها که سر شوخی بر آورده
زیر اطاعت نمی آمدند لشکر نصرت پیکر بر سر آن طاغیان تجبر پیشه کشیده زیر تیغ
بی دریغ آورده مستاصل می کرد و آن نواح را برنگ اسلام رنگین می نمود و
بتخانها و صنم خانها با زمین برابر هموار کرده در انجا بنای مسجد می نهاد و امام و خطیب
و موذن نصب فرموده بصلوة و اذان معمور میگردانید و آنها از راه اطاعت
پیش آمده بلقب مطیع الاسلامی موسوم میگشتند با جزیه و پیشکش های لایق بر
گردن گرفته آنکه گذشته ولایت آنها بر آنها مسلم می داشت بشرطیکه جزیه و پیشکش

سال بسال وصحن خزانه عامره شده باشد یعنی دکوشش مصطفی خان بسیاری از ولایت بیجانگر
در قلمرو عادل شاه درآمد وسعت ملک بمرتبه اتم حاصل شد که هیچکس از سلاطین دکن را آنقدر
دست کاه دست نداد لکن خیلی تند مزاج و غیور و متکبر بود که بگناه اندک عقوبت بسیار نمودی
و بریستن و کشتن و نقصانها کردن دلیر و بی ملاحظه بود چنانکه یکمرتبه حکیم شفاخانه او یک
مثقال مومیائی فراموش نموده بود و بعد از چندی ظاهر شد که فراشان و مطبخیان آنرا
یافته باهم تقسیم نموده بودند آنهارا تفحص کرده بدست و نقره بودند آنهارا آنقدر زدند
که روح از قالب شان بیرون رفت و در ضبط کارها بار آن قدر بود که قریب شصت سال
در دکن بزرگی و کامرانی نمود در مطبخ او یک ظرف چینی هم نشکست یعنی اگر از دست
کسی اتفاقاً شکسته بود در وقت مبادله او حاضر می نمود عاقبت کارش بعد از فوت
عادل شاه بهفت ماه کشور خان کوچک پسر کشور خان که چهار ماه صاحب اختیار بود
آن سید کریم الصفات را در بنکاپور بقتل آورد و سامان و اموال او بتاراج برد

ذکر الماس بزرگ

در زمانیکه بهوج ترمل راج بخدمت ابراهیم عادل شاه مبلغ شش لکهه هون فرستاده
استدعا نمود که تا بیجانگر قدم رنجه فرموده رامراج را از تسلط و تغلب برآورده
مرا که وارث ملکم بتخت راجگی قایم و مستقل گردانند و برین معنی قبل مبلغ خطیر نموده
چون عادل شاه بر وفق التماس عازم آن طرف گشته قریب بیجانگر رسیده بهوج ترمل
فریب آن کرک کهن خورده عادل شاه را عذر خواست و مبلغ هشتاد لکهه هون نقد و
یک الماس بزرگ پیش عادل شاه فرستاده از همین راه بازگردانید و علی عادل شاه
وقتیکه بملاقات رامراج رفت با دیگر تحایف و هدایا آن الماس را برامراج هبه نمود
و آن الماس پانزده مثقال بیست و یک درم شرعی می شود و مربع بود و برابر کف دست
و خال سیاه بزرگ در میانه داشت و خال سیاه دران الماس شوم می بوده

و بدین می شناسند و از جمله شومیها و بدمنیها که از وی مشاهده افتاد در میان خلایق
مشهور است آنست که چون آن الماس در سرکار کشن راو راجه بیجانگر در آمد در
اندک روزها کشن راو در عین جوانی و شادمانی بی سببی از دنیای فانی رفت
و بچند مدت از خانواده او سلطنت هم گریزان شد و چون در خزانه ابراهیم عادلشاه
رسید در قریب الایام بمرض بواسیر و دیگر امراض چند اسیر شد و به بستر ناتوانی
افتاد و اطبای تمام ملک معالجه کردند مفید نشد ایام عمر را در تعب و صعوبت سپری نمود
بعالم بقا شتافت چون علی عادلشاه باز آن جوهر به بیجانگر برده هدیه رامراج
نمود و بعد از چهار پنج سال بر سرش گذشت آنچه گذشت و سلطنت از دودمانش
برافتاد و چنانچه مشهور و جابجا مبین گشته بعد از مدتی بعلی عادلشاه خبر رسانیدند که شخصی
در بندر گوه آن الماس را آورده بیع میکند حکام گوه در مقام خریداری آن
آمده جوهریان طلبیده قیمت مشخص کردند شصت هزار هون بهایش تشخیص یافت
حکام گوه در اندیشه افتاده گفتند که بی رضا و رخصت پادشاه پرتگال که خداوند
ما است نمی توانیم خرید شصت هزار هون که مبلغ خطیر است داده پاره سنگی
گرفتن چرا است تا قبول نمیکنید بدارنده الماس گفتند که چندی در اینجا توقف بکن تا ما
از پادشاه رخصت حاصل کرده خرید نمائیم علی عادلشاه خواهش آن بهم رسانیده
اصیله بی نام عورتی را که در مکر و تزویر یگانه روزگار بود بگوه روانه فرمود
تا بفریب و تزویر صاحب الماس را به بیجاپور کشد اصیله بی بگوه رفته
با الماس دار در ساخت و پاره زر بدو داده او را بفریفت به بیجاپور
آوردن رضامند ساخت در بین اثنا بعضی اقارب آنکس آگاه شده آن بیچاره
را نیم شبی در بستر خواب بجان کشته الماس را بدست کرده از گوه بدر شد
و همچنین تا پنج نفر از آن قبیله بجهت الماس یکدیگر را تعاقب کشتند اصیله

بی ورین معامله سرگردان مانده تفحص بسیار در آمد آخر سراغ او بمعاونت لطف آلهی
یافته در انجا رفت و کسی را پیدا کرد و او را بفریفت و به بهای او بحضور پادشاه آورد
علی عادل شاه بخرید بی تسلیه و رضامندی آن صاحب الماس کرده از وی بدست
آورد و چون مشهور شده بود که این بدیمن است چند روز در مسلاح ضبط فرموده عاقبت
کار رای عادل شاه آن اقتضا کرد که آن جوهر گرانبهای شوم آثار را بیکی از آستانهای
ائمه اثناعشریه فرستد تا از شومی و بدیمنی خود برآید و صفت مبارکی و سازگاری
پذیرد و ازین نکته غافل که جبلت ذاتی را تاثیر خارجی کا نمیکند سوختن جبلت
آتش است اگر پیش مصحف مجید آید خواهد سوخت آخر آن الماس نذر روضه حضرت
امام ثامن علی موسی رضا علیه السلام که نزد شاه طهماسب فرستاد تا بآن آستانه منوره
برساند چون بخدمت پادشاه رسید در چند روز معدود طهماسب شاه داعی اجل را
لبیک اجابت گفت اسمعیل شاه پسرش بعد از وی بر تخت خراسان جلوس فرمود پس
از یک سال و پنج ماه او هم رحلت نمود بعد از او سلطان محمد دیگر برادرش بر
مملکت ایران قرار گرفت او چهار قبه مرصع بجهت صندوق مرقد منور حضرت
امام همام امام ثامن تیار ساخته و آن الماس را بر یکی از ان قبه ها نصب کرده
بروضه منوره فرستاد تا بر مرقد مبارک آن صندوق وضع نمودند هنوز سال
تمام نشده بود که عبدالله خان اوزبک از سمرقند خروج کرده با لشکری تمام بر خراسان
رسید و تمام آن ولایت را بتقیید تصرف در آورد و روزیکه شهر طوس را که بمشهد مقدس
مشتهر است تصرف نمود قتل بشمشیر در ان بلده واقع شد تخصیص در اندرون روضه
مبارک قریب بچهار هزار سادات و موالی که از فتنه و آشوب پناه بروضه برده
بودند تمام بقتل در آمدند چنانکه خون از آستانه روضه روان شد چندان اسباب
و اثاثه سلطنت که در روضه مبارک جمع شده بود که در خزانه هیچ یکی از پادشاهان

عصر بوده باشد بالتمام بتاراج رفت از آن جمله آن الماس مشهور بخزانه عبدالله خان
منتقل شد در اندک روزگار عبدالله خان وفات کرد و پسرش عبدالمومن خان
بجای پدر متمکن گشت نحوست آن الماس آنرا هم نبود و می گشت بعد از آن آن الماس
بدست شخصی افتاد و او آنرا بولایت روم برد سلطان محمد پادشاه روم در عنفوان شباب
و جوانی با وجود عدالت و کرم جوان مرگ رفته از آن و ذکر آن سنگ پاره لایق
روم رفته خلل عظیم در کار سلطنت روم راه یافت یکی مخالفت میان امرا بهم رسید
دویم چهار مرتبه میان لشکر ایران جنگ دهر و واقع شد هر مرتبه لشکر ایران بر لشکر
روم غلبه کرد سیوم بعضی از امرای الماس پادشاه عباس بن سلطان محمد بن شاه طهماسب کی
شنیده نیست روم رفته بود شاه عباس بازستد غرض آثار شئامت الماس روم تنها ماند بود الحافه

ذکر شهادت علی عادل شاه

همشیره علی عادل شاه مسماة تالی بی بی سلطان در عقد علی برید آمده بود و لا ولد
فوت شده متروکاتشا از جنس جواهر و نفایس و امتعه کثیره درخانه برید ماند
چون بر نهج شرع شریف استرداد جهاز صورت جواز داشت و یک مرتبه رسولی
بطلب آن متروکات فرستاده بودند علی برید غیر از جنس جواهر باقی اشیا و اپس نمود
و دعوی جواهر معلقه باقی بود تا در تاریخ نهصد هشتاد و هشت کامل خان این دعوی
را تازه کرد و بعرض عادل شاه رسانید که درمیان من و برید رابطه قدیمی است
اگر رضای صاحب باشد من از جانب خود کس را فرستاده باز یافت اشیا کنم
عادل شاه گفت حق ما مبلغی بر ذمه او است از روی فتوی شرع آن را باز
می توان گرفت کامل خان ازین سخن اجازت دریافته علی آقا مرحیل را بحضور
پادشاه آورده تشریف لازمه رسالت باو داده به بیدر روانه فرمود
علی آقا بعد از چهار ماه معاودت نمود پاره از آن جواهر نفیسه با دو غلام

خواجه سرا که همیشه در خدمت و ملازمت همشیره مسطور و بسر برده و بوده‌اند آورده به نظر
عادل شاه گذرانید عادل شاه شب را یکی از دو خواجه سرا که هشیارتر از دیگری بود به خلوت
طلبید تا از وی تفحص آن جواهر و تمسکات همشیره نماید خواجه سرای بدطینت همینکه در
مقابل پادشاه رسید با وجود آنکه دو سه خدمتکار نزدیک ایستاده بودند خنجری بر
سینهٔ پادشاه چنان رسانید که از پشت بیرون شد پادشاه از آن محل برخاسته مجروح
تا صحن سرا رسیده بقیا و زنه و یکان فریاد و فغان بر داشتند رفیع الدین شیرازی که
بمنصب حوالداری محلات و خان سالاری و خزانه‌داری متعین بود میگوید که من آن
وقت بیرون حاضر بودم و افضل خان نیز در آنجا با کار بود و از آن نشسته در همان لحظه برخاسته
متوجه منزلهای خویش شده بود تا به دروازه قلعه رسیده باشند که شور و غوغا برخاست اندرون
در آمده دیدم که پادشاه بخون آغشته افتاده اند افضل خان نیز از راه بازگشته در آن آمد
چون دید دست بر نبض رسانید فریاد کرد که آه خاک بر سر ما اکنون پادشاه را برداشته
بر سر خوابانیدم و بیرون آمدیم خواجه سرای قاتل در همان خلوتخانه مانده بود شخصی خواست
که اندرون در آمده او را بسزای عمل رساند او در را بر روی خویشتن بسته بود روز دیگر به قصاص
رسید و خواجه سرای دیگر در همان دم به قتل رسید تا آنکه آگاه شدیم هم در شب هجوم آورده
بر دروازهٔ قلعه جمع شده بودند اعیان و اکابر و امرای غیره و سپاهی نیز بر دروازه جمع آمدند
لاکن بار اندرون نیافتند بعد از نماز صبح شخصی بر دروازه آمده آواز داد که امرا و اعیان همه
بر دروازه جمع آمده‌اند وکیل السلطنت فضیل خان سلام میرسانند و پیغام داده‌اند که ما
تمام شب اینجا بسان ماهی بی آب در قلق و اضطراب گذرانیده‌ایم و آنچه دیده‌ام در چه فکراند
و چه خیال دارند و کدام کس صلاح کار دیده به سلطنت قرار دادن تجویز نموده‌اند ما
همه کس تابع رضای آن صاحب هستیم خان گفت که من تابع رضای شما هستم آنچه صلاح
دانند و کسی را که امر سلطنت قرار فرمایند مختار اند چون این خبر شنیدند باهم در

که کمایش و مشورت آمده عهود و مواثیق باقسام موکد نموده میر مرتضی خان انجو را فرستادند
او نزدیک دروازه آمده صورت مجلس باز گفت که شاه کمال الدین فتح الله از
جانب شما وکیل شده باتفاق سایر اعیان قرار داد که شهزاده ابراهیم برادرزاده
پادشاه را که وارث حقیقی او است و پادشاه مکرر در حیات خود به ولیعهدی وی
بشارت داده اند و در حجره تربیت خود پرورش نموده اند بر تخت سلطنت قرار دهیم
و زیر حکومت و وکیل السلطنت بطریق سابق هم شما باشند و باقی مناصب بهر نحو که
مرضی شریف باشد و بهر که قرار دهند مختار اند افضل خان گفت که من بعد من متعهد
این مهم نخواهم شد کسی دیگر قرار بخشند مرتضی خان گفت باری شما و اینها یک جا جمع شوید
باتفاق آنچه صلاح بینید قرار بخشید افضل خان گفت خلق انبوه جمع آمده اند اگر دروازه
قلعه بکشائیم هجوم عام خواهد شد مبادا درین ضمن فتنه برخیزد و انسب آنکه سه چهار کس
احضار کرده اندرون بیارید پس شاه کمال الدین فتح الله و کمال خان و مرتضی خان
و منجن خان پسر کوچک کشور خان که داماد کامل خان بود اندرون آمدند با هم زبانی
و مشاورت پرداخته بر دروازه حرم محترم رسیدند ابراهیم عادل شاه را از اندرون
بیرون آورده بر بالای برج بر مسند عزت و شوکت نشانده چتر سبز زرنگاری که لازمه
عادل شاهیه بود بر سر افراشتند اعیان و ارکان درگاه اول زمین بوس شده سلام
و تهنیت پرداختند و نذور از نظر گذرانیدند بعد از ان تمام خلایق از بیرون سجدات
شکر بجا آورده باز گشتند پس ازین شاه کمال الدین فتح الله با سایر اعیان و ارکان و سایر
مجلسیان و علمای و فضلای شهر بغسل و تکفین پرداخته نعش پادشاه را بر روضه والده
ایشان که درون شهر واقع است برده در روز یکشنبه بیست چهارم ماه صفر سنه ۹۸۸ نهصد و
هشتاد و هشت آن گنج جوهر را در زیر خاک پنهان کردند در سنه ۱۰۵۸ یکهزار پنجاه و
هشت و پسر سلطان محمد عادل شاه بر سر قبر علی عادل شاه چو گنبدی بنا فرمود رفیع الدین

شیرازی میگوید مشهور چنین شد که قتل علی عادل شاه باشاره کامل خان بود و سبب آن
چنین بود که چون کامل خان بر منصب کار ملکی قرار گرفت تجبر و تکبر بسیار بهم رسانید خود
رائی را بیشتر کار می فرمود و سیدی بود از ساکنان قلعه کلهر که بجاگیر کامل خان مقرر گشته
متعلقانش بنابر عرض خود آن سید را مصادره کرده و بر پا زنجیر کشیده در حبس داشتند
شکایت این ظلم مکرر بسمع عادل شاه رسیده بود و عادل شاه چهار نوبت به کامل خان
فرمود که ایذای سادات جایز نیست او را بگذارید بسمع قبول نیاورده و بر امر سلطانی عمل نکرد
و تعلل بکار رانید تا روزی عادل شاه بجائی می رفت کامل خان نیز همراه بود ناگاه پدر پیر
آن سید محبوس آنجا خود را رسانیده فریاد برآورد که عالم پناها کامل خان ستم عظیم بر ما
کرده فرزند مرا از مدت در حبس داشته عادل شاه بمجرد شنیدن ناله پیر ضعیف از جا
رفت غضب عظیم جوش آورد و یک لگد بزور بر روی حواله کرد چنانکه کامل خان بر رفیع الدین
که پس پشت او بود و بیفتاد و باز پادشاه اگرچه تدارکات آن بنوازشات متنوعه نمود
و منصب او بحال گذاشت اما وی آن کینه را در دل پرکین ذخیره داشت تا بوقت
فرصت باشاره قتل پادشاه نمود والله اعلم محمد قاسم فرشته استرابادی واقعه قتل
علی عادل شاه بطرزی دیگر بیان نموده لیکن چون این واقعه چند واقعات دیگر دید رفیع الدین
شیرازی و شنیدن محمد قاسم فرشته بود و معلوم است مصرع شنیده کی بود
مانند دیده ، زیرا که رفیع الدین شیرازی پیش از جنگ راجه به پنج سال از ولایت
رسیده ملازم درگاه عادل شده و بخدمات شایسته سرفراز گشته روز و شب بحضور
باشی مخصوص بود و تا مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادل شاه
بسر برده این واقعه همه برای العین مشاهده نموده و نیز تحریر او بی تکلفانه واقع شده
محمد قاسم که پس از سالهای دراز واقعه قتل این درگاه رسید و نیز سخن او بی تکلفانه
چنانکه بر مطالعه کنندگان انصاف مند بر ظاهر است انقد که او در تذکیه نظام شاهیان

می گویند در شان عادلشاه همیان چه می‌پندارد و لهذا کاتب در چند مقام روایات
شیرازی را رجحان یافته استرابادی ترجیح یافته اختیار نمود چنانکه این واقعه قتل و واقعه
جنگ عادلشاه با رامراج و تحقیق نسب یوسف خان و دیگر چند مقام

ذکر شیم مرضیه و شمایل سنیه علی عادلشاه شهید و بعضی اشارات و وفات خویش

رفیع الدین شیرازی که بخدمات خانسالاری و حوالداری خزانه و حوالداری محلات
مختص و منصوب بوده مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادلشاه
بسر نموده علی الدوام بشرف همزبانی و همکلامی و حضور باشی مشرف بود و خصایص خصایل
چندکه از ان پادشاه سلیم الطبع صوفی مشرب بود بی قید و بی تکلف معاش داشتی
در شفقت علی خلق الله ممتاز و در کرم و سخا بی نظیر چون آوازه جود و عطایش در
جهان منتشر گشت از چهار رکن عالم خلقی رو بدرگاه او آورده از خوان انعام و
احسانش ذله بر می چیدند و طبقات اهل فضل از علما و شعرا و صلحا و دیگر اهل استحقاق
از فارس و عراق و اذربایجان و عربستان و سایر ممالک می آمدند قدر و عزت
یافته مقضی المرام باوطان مراجعت می نمودند چنانکه بنده آنچه میدانم از اهل شیراز
که مولد و منشای بنده است ده هزار اهل استحقاق آمده با جمعیت و اسباب و تجمل
بازگشتند اندر روزی درویشی مداح قلندر نام آمده مصحفی گذرانید او را همراه گرفته
بخزانه عامره آورد و صندوقی بود پر از ظروف مسی که در بعضی از ان ظروف پنج هزار
بود و در بعضی ده هزار هون آن صندوق را کرده به قلندر فرمود آنچه می توانی
از [illegible] دار و ظروف پنج هزاری برداشت و نیز شخصی از شاگرد پیشگان [illegible]
نام آمده [illegible] کدخدائی کرد و در ان وقت هشتاد هزار هون ارسال آورده
[illegible] فرمودند از ین قدر که می خواهی بر کیسه آن شخص شانزده
[illegible] و یک هزار هون بود چون از بس سنگین بود و نمی توانست

پاره بر سر داشت و پاره بر دوش یار و بر دامن گرفت و بمشقت تمام روان شد
صرّه ها افتادند بعضی دریده شدند و زرها منتشر گشتند آنکس در جمع نمودن آن شد
دیگران نیز چندی بر سر وقت او رسیدند می برداشتند و برای خویش می چیدند
سه چهار هزار از آن بدست دیگران افتاد و همچنین قصه ها بسیار فرموده اند اگر جمع کنیم
دفتری می طلبد و هر روز از ارکان دولت و اعیان حضرت و خادمان حضور که بسلام
می آمدند هر کدام مهمات سه چهار کس از مستحقین عرض نموده بانجام می دادند یا از خزانه
یا از ولایت یا زمینهای زراعت بسبیل انعام هر ساله القصه هر بار خزانه و زر و جواهر
و اقمشه و غیره آن قدر که جمع می شد باین عطا و بخشش در اندک روزها صرف می شد خلقش
بمرتبه بود که با خدمتگاران نزدیک صحبت می داشت و وقت می گذرانید آن چنان
سلوک با ایشان می داشت که کناس که مستراح ایشان پاک می کرد و بخود اعتقاد آن
داشت آن قدر مهربانی که پادشاه بر خود دارد و با هیچکس نداشته باشد و گاه بودی
که سخن نقل می کردند و کسی در میان سخن معارض می گشت و می گفت که نه چنین است می فرمودند
که شما اول عرض داشت ما بخاطر آورید اگر جای اعتراض بوده باشد میکرده باشید
و رحم و شفقت بحدی بود که بنده منصب خان سالاری می داشت مرا فرمودند
که در مطبخ حیوانات مطلق ذبح نکنند چه لازم است که برای یک نفس ما چندین حیوانات
ذبح کنند بطریقی که سایر الناس گوشت از بازار میخرند شما هم می خریده باشید و میفرمودند
که طعام خاصه ما در ظرف سفالین آورده باشید باقی بطریق رسم و قاعده اگر
باشد مضایقه نی و در باب طعام و لباس و فرش هرگز تکلف نمی کردند و مقید بزینت
نمی بودند اکثر اوقات بر زمین می نشستند و در درویشی و بی قیدی و بی تکلفی یگانه
عصر بودند با خلایق با آداب و تواضع بودند و با خدای خود با نیاز و هر چه در وقت
اشتها بنظر در می آمد تناول می فرمودند هرگز فتوری که در طعام می شد مشوش نشدند

و بی مزگی و تلخی و ترشی بر زبان نمی آوردند گاهی اگر مقربان و نزدیکان
در باب بی مزگی یا شوری و بی نمکی سخن می گفتند خود می فرمودند که هر گاه
رزاق علی الاطلاق طعامها طیار کرده پیش فرستد از راه رغبت باید خورد
و شکر نعمت بجا باید آورد تا مزید نعمت شود نه اعتراض باید کرد که موجب کفران
نعمت گردد و شاهد این حال آنست که روزی خیار کهای چند که در زراعت
می شود بحضور آورده بودند بنده آنها را پاک ساخته هر یک را چهار پارچه کرده
پیش می داشتم از روی رغبت قریب پنج و شش تناول نمودند
در آخر یکی از آن خیار کها گرفته سه پارچه را تناول فرموده یک پارچه بمن
دادند و فرمودند که شما هم بدین میل کنید چون در دهان آورده خاییدن
گرفتم تلخی آنچنان یافتم گویا زهری می بود هیچ تلخ مثل او نچشیده بودم حیرتم
خود گرفت که همچو تلخ را چگونه تناول نموده باشند که یک پارچه آن مرا از جگر تا دماغ
تلخ گردانید و طرفه آنکه هیچ آن تلخی را بر زبان نیاوردند و نه در بشره مبارک
پیدا گردید و بیک پارچه آخرین که مرا اعطا فرمودند خادم خود را تنبیه نمودند
بی آنکه کسی از اهل مجلس بر آن وقوف یابد روزی مرا فرمودند سفره بکشید
و خود بر سر پا استاده سیر می نمودند چون سفره کشیده مستعد کردم خود
بمحلی دیگر رفته بودند در آنجا رفتم تا خبر کنم دیدم که بعضی از خدمتگاران
خزانه و شربت خانه طعامی در پیش داشته اند و میخورند پادشاه نیز در میان ایشان
نشسته و با ایشان طعام تناول میفرمایند و آن طعام نان ذرت بود با سفیدیها که اهل
دکن آنرا آمیخته با نان بکار برند چون مرا دیدند فرمودند که بجهت شما شکم خود را پر کردیم
از طعام همچنین لباس مبتذل میکردند از جهت ملازمان که در خدمت حضور می باشند لباس قماش
سفید باریک که هیچ بدون گزینش چون خریده شده سپید و خشتم و نیز کسی از سیم و آهن و مس

درویشان اندکی نقره بیکدیگر بافته بر میان می بستند و کلاه مخملی قلندرانه بر سر و چادری
چهار ته همچو قلندران بر دوش میگرفتند و گوشهای آنرا بر سینه میگذاشتند و در
پا کفش چرمی استعمال میکردند همیشه لباس باین وضع می پوشیدند و چوب دستی در
دست میداشتند و خود را علی شیر می نامیدند و در فرش و نشیمن خود نیز در تکلف منظور نداشتند
اگرچه عمارات عالیه پرتکلف ساخته بود ولیکن قالیچه ریشمی مستعمل سالها در بارگاه انداخته
بودند که بران می نشستند اما وقتیکه ایلچی و رسول بادشاهان میرسید و ملاقات میکردند
فرش و مسند بکمال تکلف از قالین ها مخمل زربفت و ابریشمی و زربفت و توشک
و پشتی و اساس مجلس در همه تکلف همه دربار می آراستند بخوبی که زیاده از آن متصور
نبودی و با طوایف انام صحبت ایشان بطریق ادب و تواضع بودی روزی بعد از
طعام خوردن بر کنار حکیم الملک تکیه زده بودند بنده ایستاده بود و دامن بنده
گرفته کشیده فرمودند به نشین نشستم فرمودند که اهل عالم مرا چه می گویند
و چگونه شناخته اند بنده چون از الطاف و عنایات بی غایات بادشاه خود کرده
گستاخی شده بود دلیرانه جواب گفتم عالمیان هنوز انخداوند را چنانچه که هستند نشناخته اند
این جواب ایشانرا خوش آمد شگفته و خندان شده سر مرا بر سینه خود نهادند و
فرمودند که اینمعنی بتفصیل بیان کن بعرض رسانید ذات مبارک جامعی که دارند فهم
مردم بدان چگونه می برد وقتیکه با خدمتگاران خویش صحبت میدارند گاهی بسان
اطفال افسانه چند سر میدهند و گاهی بطریق مجذوبان که الهام از عالم غیب
یافته خبر میدهند که فکر هر کس بکنه آن نمیرسد و گاهیکه با علما و فضلا صحبت میدارند نکات
علمی و کلمات دانشمندی بر زبان میرانند گویا عالمیست که بر مسند افادت تکیه زده اهل مجلس را محظوظ
میدارد و وقتیکه در مجلس با دانایان و مدبران با رسولان سلاطین بسخن در آیند گویا سکندر زمانی
با ارسطو نشسته در مکالمه گشاده است کسیکه جامع این صفات و فضایل بوده باشند کی مردم او را [illegible]

میل تمام داشته بودند که از هر جنس کتاب بهم رسانیده بودند کتابخانه معمور رنگین
جمع آمده بود و قریب شصت نفر کاتب و خوشنویس و مذهب و مجدول و مجلد
و نقاش در کتابخانه همیشه برکار خودها بودند چهار صندوق کتاب از کتابخانه
انتخاب نموده مدام در سفر و حضر نزدیک خود می داشتند اتفاقاً در سفری از سفرها
در آخر روز بمنزل رسیدند و باران عظیم باریدن گرفت لشکر متفرق شده وقتیکه
بمنزل تشریف آوردند صندوقهای کتاب یاد فرمودند بعد از تفحص معلوم شد که همراه خزانه
عامره براه دیگر رفته در فلان قریه نزول کرده است بغایت اعراضی شده فرمودند
که بارها تاکید نموده ام که صندوقهای کتاب از من جدا نکنید فائده نکرد در حال
یکی از امرا فرستادند تا صندوقها بیاورد تا صندوقها نیامده بود قرار نگرفتند
گاهی در آخر روز به تخم مرغ برشته میل می فرمودند من بیست تخم مرغ در رومال کرده
در آب جوشان غوطه داده همچنان می آوردم آنها را شکسته زرده آنها در قاشقی
گرفته پیش می بردند گاهی یازده گاهی دوازده تناول می فرمودند در شب آخرین
ایشان تخم مرغ طلبیدند بطریق معتاد بیست عدد پخته آوردم زرده های آن تخمها تمام
شکسته برآمد الا دو عدد که درست برآمد همان دو یکا را بردند باز بیست دیگر پخته
آوردم اینها هم تمام ناقص برآمد مگر یکی همان را تناول کرده فرمودند گویا نصیب
ما زیاده نمانده و همچنین شد در اواخر عمر از وفات خویش خبر می داشتند و گاه گاه
بتقریبات ظاهر می ساختند چنانکه روزی بر سفره نشسته بودند با نیازمندخان از هرجا
سخن میگفتند آخر سخن پادشاه باینجا رسید که گفتند الحال بیست و دو سال است که از
خالق سیم و جان می خواستم بمرادم ندادند در این ولا بشارت می رسیده که ترا دادیم بنده
را خوش آمد تا خانه رسیدیم آن چیست از روی بشاشت و شگفتگی فرمودند آن
شهادت است من از سوال خویش پشیمان گشتم نهایت آزرده شدم مرا دیده

فرمودند تو عجب ابلهی چیزی که سالها بود بآرزو می‌خواستم چرا آزرده می‌شوی باز
در همان چند روز یکی از خادمان حرم آمده در گوش چیزی گفت رو بجانب من
کرده فرمودند که از برای عورتان لباس می‌خواهند بدهید عرض کردم از چه قسم
لباس باید داد فرمودند لباس سفید بدهید که در دکن رسم است که زنان بیوه لباس
سفید می‌پوشند خادم باز بتقاضای لباس آمد گفتم که چنین لباس فرموده‌اند خادم
دستها بر سر زده گفت که صاحب ما را چه شد که چنین سخنان می‌گویند بعد از آن وقت
دیگر بعرض رسانیدم که عورات از لباس سفید شگون بد بر میدارند اگر حکم شود لباس
رنگین بدهیم فرمودند که ما گفتیم و رفتیم تو هرچه صلاح بدانی بده روزی در بیرون کوچه که
باغی است میان دو خندق و در آنجا مسجدی بنا فرموده‌اند که یک هزار سی و سه
چراغدان می‌دارد که عدد اسم غالب است و آن مسجد را مسجد غالب نام نهاده‌اند
در حوالی آن مسجد ایستاده بودند مرا فرمودند شمشیری که یادگار جد ما اسمعیل عادل شاه
در خزانه است بیارید چون بیاوردیم از غلاف کشیده ملاحظه چند فرمودند گفتند
که ما امروز شمشیر از کمر کشاییم دیگر نخواهیم بست این شمشیر را در محراب مسجد غالب
بیاویزند رفیع الدین میگوید هنوز آن شمشیر در محراب مذکور آویخته است باز در همان
چند روز شبی نشسته با افضل خان صحبت می‌داشتند با خان فرمودند که چهار هزار
هون حواله مولانا مصطفی خان سپاری بکنند که بشیراز برده در تعمیر روضهٔ امیر سید احمد
بن حضرت امام موسی کاظم و خادمان آن روضه صرف کنند بنده ایستاده بودم
و بجانب خطاب کردند تعجب نمودم که چرا بخزانه وا نگفتند شاید دانستند که در خزانه چیزی
نمانده ضمیر معلوم کرده مرا فرمودند که غم مخور که در خزانه تا حیات ما وفا خواهد کرد
از این قسم سخنان در این سه چهار ماه بسیار می‌فرمودند و در اکثر اوقات می‌گفتند
که من می‌روم و زود میروم گاهی پرسیدم که بکجا برای تسلی خاطر گاهی [illegible]

و گاهی مدینه منوره میگرفتند و گاهی میفرمودند که من اسمی میدانم که چون
در شب چهاردهم ماه کسی در مهتاب باشند و چشم برهم نهد و آن اسم چند بار
بخواند و چشم باز کند اگر حیاتش باقی است سایه جمیع اعضا سالم بنظر آید و الا
تن بی سر بنظر می آید در بیولا خود را بی سر دیدم مدت سلطنت علی عادلشاه
هشت و سه سال و مدت زندگانی چهل و هفت سال روزیکه بر تخت سلطنت جلوس
فرموده چنانکه گذشت یک کروڑ پنجاه لکهه هون نقد و اثاث و اسباب از
جواهر و آلات و اسلحه و اقمشه بحد و بی شمار بود باز ملک بیجانگر از ملنا و کرناٹک
و ملیبار که در زرخیزی و کثرت ارتفاع ممتاز و مشهور است در احاطه تصرف او
آمده سخاوت بمرتبه افراط آنقدر رسیده بود که روزی بر نامه عمرش خط
فنا می کشند عین الملک نام ایلچی اکبر شاه که از چند روز نشسته بود برای
رخصت کردن او آنقدر خزانه موجود نبود که او را مرخص سازند هنوز ایلچی مذکور
در بیجاپور بود که این واقعه غریبه رو داد و ایلچی بی حصول جواب معاودت نمود
تاریخات عبارت ظلم دید - از تاریخ شهادتش خبر میدهد و ملا محمد رضا مشهدی
المتخلص برضای مرثیه و تاریخ برین نهج در سلک نظم آورده است مرثیه
آه که دست اجل در چمن عدل و داد ∴ نخل فتوت فکند شاخ مروت برید ∴
بر فلک خسروی گشت انجمن بی نوا ∴ مهر کرم مختفی ماه سخا ناپدید ∴ خسرو عادل
لقب شاه علی نام آنکه ∴ ظلم بدوران او کس نشنید و ندید ∴ وقت وداع
جهان تا نرود تلخ کام ∴ از کف ساقی دور شهد شهادت چشید ∴ منشی دیوان
غیب از پی تاریخ آن ∴ بر سر دفتر نوشت شاه جهان شد شهید - وفات اسد خان بروایت
ابراهیم اسد خانی در سال جلوس علی عادلشاه نهصد و شصت و پنج بنای شاه درک باهتمام
میر نعمت الله سنه نهصد و شصت و شش بنای شاه پور متصل بیجاپور در سنه نهصد و شصت و هفت بنای

کاریز آب باهتمام کشور خان در سنه نهصد و شصت و هفت آمده بنای شاه برج
و ماه برج در سنه نهصد و شصت و هفت بنای هیرا محل در سنه نهصد و شصت
و هشت بنای گگن محل در سنه نهصد و شصت و نه فتح بیجانگر در سنه نهصد و هفتاد
و دو فتح رایچور و مدکل در همین سال و بستن حصار بیجاپور در سنه نهصد و هفتاد
و سه قلعه هاژواژ از کشور خان در سنه نهصد و هفتاد و پنج و قلعه بنکاپور در سنه
نهصد و هشتاد و یک بنای باغ فدک در سنه نهصد و هفتاد
و شش بنای باغ دوازده امام که باقی است در سنه
نهصد و هفتاد و چهار بنای مسجد جامع در سنه نهصد و هشتاد
و پنج الی حال شد فلا آمد علی [illegible] تاریخ [illegible]
عدد لشکر سوار هشتاد و هزار اختشام [illegible]
[illegible] نهصد و سی
پنج

بستان چهارم تمام شد

بستان پنجم

در ذکر ابراهیم عادل شاه بن شاه طهماسب بن ابراهیم عادل شاه

در سوانح سابقه گذشت روزی که علی عادل شاه بر تخت فرمان دهی جلوس فرمود
برادرش طهماسب را بنقصان چشم جهان بینش رسانده در نظربندی گذاشت شاه
طهماسب را دو پسر بوجود آمدند یکی ابراهیم دویم اسمعیل پادشاه هر دو برادرزادگان
را بدل و دوست داشته بکمال تفقد پرورش و تربیت می فرمود تا آنکه بروفق تقدیر
بر فرمان ناگزیر رسید زخم کاری از دست خواجه سرا خورده نقد جان بمقتضای اجل
سپرد اعیان و ارکان دولت دوم روز مسند سلطنت و خلافت را بجلوس مبارک
شهزاده ابراهیم شاه منور و مزین گردانیدند در ان هنگام مدارج عمرش از نه سالگی تجاوز
نکرده بود هم در ان صغر سن بکمال تمکین و سنجیدگی و حدت فهم اتصاف داشت
از ناصیه خردگی او آثار بزرگی هویدا بود روز اول از اول صبح تا وقت عصر بملاقات
گرفتن و تشریف دادن اعیان و ارکان اشتغال فرمود وقتیکه از مجلس برخاست
خادمان حضور تا دروازه حرم محترم رسانیدند از انجمله شخصی بعرض رسانید که امروز
از نشست چنین دیر البته بذات عالی کوفت و ماندگی رسیده باشد اکنون باستراحت
میل فرمایند بزبان گوهرفشان فرمودند که همی الحال بما حواله شد تن آسانی و
استراحت را گنجایش ندارد لاکن بمقتضای سن بمهام مالی و ملکی نمی توانست پرداخت
و ابتدای جلوس چند نفر از امرای درگاه برحسب نوبت یکی بر دیگری غلبه کرده
زمام حل و عقد امور سلطنت بکف کفایت اختیار خویش درآوردند

ذکر حکومت و تسلط کامل خان

اول کامل خان که از کبار اجزاے آن دولتخانه بود چنانکه گزشت در سوابق خدمات
پسندیده کرده از محرمان امور مملکت گردیده بود و به سر جهات مالی و ملکی مستولی شده
چه بر خدمت حضور و محافظت پادشاه و چه بر سایر خدمات و مناصب متعلقان معتمد خود
را تعین نمود و قلعه را نیز بیکی از منسوبان خویش سپرد و اولین حال سلوک
مستحسن پیش گرفت و پرورش و تربیت پادشاه بچاند بی بی سلطان زوجه
علی عادل شاه بازگذاشت و فراین استمالت بسایر اعیان مملکت ارسال داشته
در تسلی خاطرها کوشید رفته رفته در اندک روزے تکبر و غرور سپاه شروع در عرض
خزانه عامره کرد یک یک صندوق کشاده نفایس آن بیرون می آورد در صندوقهای
دیگر می نهاد رفیع الدین که حوالدار خزانه بود آنرا به تفصیل قلمبند میکرد کامل خان
بروے اعراضی میشد و می گفت که تو حجتے بر من حاصل میکنی و نیز غائبانه او را تهدید
بسیاری نمود و منع از نبشتن میفرمود و اسباب بسیار به بهانه تشریف خود از
خزانه عامره بیرون برد چند صندوق دیگر انتخاب کرده بود فرصتش نشد که بیرون
برد و نیز شروع در تصرف کنیزان حرم محترم کرد بعضے از مخصوصان حرم را هر سه ماه
از خزانه عامره تعیناتی مقرر بود که هر سه ماه با آنها میرسید کامل خان بخزانه دار گفت
بموجب ضابطه تعیناتی هر یک علیحده در پارچه جامه بسته نام آنکس بران نوشته
بیار که من در حضور خود لایق و نالایق بخاطر آورده تقسیم نموده و چون خزانه دار موافق
گفته او زرها حاضر آورد کامل خان آن زر گرفته بدرون حرم برد یک یک حرم را
هم گرفته بحضور طلبیده بدست خود میداد تا تمام تعینات دران را بخاطر آورد قریب
بیست نفر از ین جماعت انتخاب کرده در محل علیحده نشاند و خارج این جماعت محلات

حرم بزرگ که بادشاهزادگان و اکابر زادگان و خویشان و ندان بودند و هرکدام
محلی علیحده داشتند بجهت تعینات ایشان دیهات و پرگنات مقرر بود و کامل خان
بکارکنان نیز حکم کرد که تنخواه منشیان و کتاب داران مردم حضور امانت کنند
تا یک یک را انجا طر آورده فراخور حال هرکس دیده بدهم و نیز نسبت به چاند بی بی
سلطان در مقام بی ادبی شده کلمات نالایم گفتن و حرکات ناشایسته بوقوع
آوردن گرفت ازین قسم افعال تمام ارکان دولت و اعیان حضرت و امرای
درگاه و اهل حرم محترم بادشاه باو بد شدند و در دفع او تدبیر میکردند چاند بی بی
لباس زنان و پنبه و چرخه پیش حاجی کشور خان سپه کمال کشور خان بزرگ که
در سلک امرا منتظم بود فرستاده پیغام داد که کامل خان لایق منصب جلیل القدر
وکالت نیست و این میراث پدر تست تو رجوع نموده بر آن متصرف شو و حفظ
ناموس خداوند خویش بجان کوشیده از سر این نمک حرام بی باک همه را نجات
ده و بر نه ورنه همچه تمام تر در دفعش کن و گرنه لباس زنان را بر خود راست کرده
چرخه و پنبه بشغل داشته باش کشور خان بدین حکم و نوید مستظهر گشته جمعی از
اعیان را با خود متفق ساخته در دفعش می سگالید با وجودیکه این اخبار بگوش
کامل خان میخورد چون گوش هوش او از پنبه غفلت داد بار پراگنده بود اصلا نجا
جای داده در پی اصلاح نیامد بلکه بازیچه خیال کرده با محرمان خویش میگفت
ببینید که مردم چسان دنبال من گرفته مرا می ترسانند و خیال میکنند
که من ازین افسانها ترسان شده دست از کار و بار بردارم این چه معنی دارد
کسانی که از ازل اقدام انداز برای میراث سر دیوان خدا پیدا شده و من بگویم
ازین کار درگذرم و مضایقه نکنم که وارث سلطنت بعد از این سلطنت میراث
من است ازین قسم مالیخولیات بسیار میگفت و خواب غفلت و نکبت او را فرو گرفته

بود ساعت بساعت خبر می رسید که فلان و فلان باهم اتفاق کرده در فلان منزل
جمع گشته اند هیچ از اینها پروا نداشت افضل خان نیز از روی شفقت و مهربانی
باو نصایح و مواعظ میگفت و در اصلاح کار او مساعی می نمود اینها را بانتیجه
و غرض آمیز تصور مینمود چون دیک تدبیر پخته شد مخالفان بر قصد او روان
شدند دران آوان در محلات بادشاهی بکار امارت مشتغل بود چون هجوم خلق
دید از دروازه بالای حصار که بود بیرون رفت و دروازه را از عقب بست
تا کس از عقب نه در آید خود را به کنگره رسانید و بسبب کنگره قلعه استوار کرده
خود را پائین انداخت دستها مجروح شد تا کمر در میان گل و لای خندق فرو رفت
از آنجا بصد تعب بیرون آمده تا دروازه حصار شهر رسید چون در بسته بودند
بر بالای حصار شهر در آمده خود را بجای چند در خندق انداخت غلامی چند
که باو موافقت کرده بود بتعجیل خود را بخانه رسانیده اسب بالا آورده تا سوار شده
بخانه در آمد بدین شیشه تغیر لباس کرده پاره از نقد و جواهر گرفته متوجه کلبه شد
که چند روز پیش ماوا ساخته تا از آنجا پناه بکلی دیگر برد چون از حیات کامل خان
نفسی چند مانده بود از آغاز بر آمدن او از محل بادشاهی تا رسیدن او به لشکرگاه
و خانه خود هیچکس واقف حال او نشد در آن جا چون کشور خان با چهار پنج صد
بکتر پوش بر قصد او در قلعه آمده جان برادران کامل خان که به موافقت پیش
می آمدند از شمشیر گذرانیده در جایی که کامل خان بود در آمدند او را ندیدند
در تفحص بسیار در محلات بادشاهی جست و جو کردند نیافتند عاجز آمده نشستند
قلعه در تصرف کشور خان در آمده عالمی را صورت امیدواری و نجات از شر کامل خان
حاصل و درین اثنا خبر رسید که کامل خان از حصار بیرون آمده به لشکرگاه و خانه
خود رفته از آنجا بیشتر رسانیده فی الفور لشکری که موجود بود بر سر کامل خان متعین

شد بر دو فرسخی راه از شهر بادسے رسیدند کامل خان بجنگ در استاد و داد مردی
و مردانگی بداد عاقبت کار چون چراغ بغاوت و نمک حرامی از فروغ نور فلاح
بے نور است لشکر کامل خان همه متفرق شده او تنها ماند چون دید که از معرکه
بیرون رفتن ممکن نیست شروع در جولان کرده بهر طرف می تاخت جمعی را بهم زده
فقدر ترددی کرد که اسپ و سوار بهره و از کار باز ماند شخصی از عقب آمده طعن
نیزه او را از اسپ بزیر انداخت شیر بچه نام دلیر مشهور پیش رفت که کامل خان
بهره کامل خان که شمشیری که در دست داشت انچنان بر سینه شیر بچه زد
که زره و خفتانش دریده بر سینه او خورد آخر الامر سرش را بریده بحضور آوردند
و اثاث و اسباب او تمام بخالصه در آمده اکثر اموال در تقریب کشور خان
رفت. مدت حکومت کامل خان بالاستقلال دو ماه و دوازده روز بود.

ذکر تسلط کشور خان و مدت حکومت او

چون از بابت کامل خان فراغ خاطر دست داد اهل حل و عقد در تدبیر ضبط و نسق
امور سلطنت در آمده اول در تعیین منصب بزرگ وکالت باهم تنازع داشتند
چهار پنج کس بودند از اعیان درگاه که هر ایک را داعیه پیشوایے بود کشور خان
و مرتضی خان آججو برادرش شاه قاسم و غالب خان سر سر نوبت و معتبر خان.
که درین باب متنازع بودند و با یک دیگر نقار و تفاصرت میداشتند آن شب
همه اکابر و اعیان در دولت خانه بادشاهی بسر بردند باهم مشاورت مینمودند
تا قرار مناصب دهند هر کس بر وفق مدعاے خود صلاح میداد و هیچ یک قرار
نمیگرفت سه چهار روز به همین دتیره گذشتند آخر کار بجاے رسید که میان
ایشان هم در دولت خانه کار بقتال و خونریزی انجامید افضل خان درین ایام

بخانهٔ خود گوشه گرفته هرگز میان ایشان در نمی آید و نظاره میکرد که فلک شعبده از پرده
نیلگون چه بازی بر دست کار می آرد شب پنجم چون هر یک بخواب رفتند کشورخان
پنهان خود را بخوابگاه افضل خان رسانید و بکمال عجز و نیازمندی التماس کرد
که نسبت تلمیذ و استادی درمیان است من که تربیت یافته و الطاف پروردهٔ
آنحضرت ام درینوقت پرشارت مرا دستگیر شوند و از حزن و اعانت محروم
نسازند و تدبیرے شایسته درین بر روے ظهور ارند و الا وقت بر من بغایت
تنگ آمده است آنها که بمن مخصوص و مهربان بودند اکنون تشنه خون من گشته
بر قصد هلاک من برخاسته اند رحمی بر حال من بکنید و شما استادید من شاگرد
درین وقت تلمیذ خود را بفریاد رسید افضل خان خود را بکنار کشید و از دخل دادن
خویش درین معامله ابا نمود کشورخان بمبالغه بسیار پیش آمده الحاح نمود که اگر درین
وقت توجه بمن نفرمایید و در اصلاح کار نپایید کار بخونریزی عالمی منجر خواهد شد و در
کار و بار سلطنت خللها واقع شود و خود را بکنار کشیدن درینوقت صلاح حال
نیست افضل خان لاچار آمده قبول کرد با کشورخان همداستان شد دیگر چون
مجلس گرم شد و باب تدبیر و مشاوره باز شد کشورخان در عین آن گرمی نقاره
سر نوبت بآواز بلند گفت به ملاحظه بیکسی نخسید زود باش بموجب قرار داد
عمل کن غالب خان فی الفور مرتضی خان و برادرش شاه قاسم را از مجلس
برخیزانید بمحل دیگر برده محبوس ساخت بعد از دو سه روز به قلعه فرستاده معتبران
را همه فرزندان از شهر اخراج نمود تا او نزد ایستاده بهند روانه شد کشورخان
با نزدیکان خویش از مجلس برخاسته بخلوت خانه آمد افضل خان را بخلوت
طلبیده در بغل گرفت و معذرت خواست و شرح حالات و تدبیرات آن جماعت که
مقهور و محبوس گشتند بیان نمود که درین چهار پنج روز که هنگامه فساد گرم بود

بغرض مدعا پیش میکرد و میگذاشت که مهمات سلطنت رونقی پذیرد خلاصه مقصود است
این قوم آن بود که ابراهیم شاه را با والده محترمه شان بطرف مکه معظمه روانه سازند
و شاه فتح الله را در قلعه محبوس کرده اند و شما را که افضل خان رید بقتل آرند با اهل
کشند در رفیقان را که رفیع الدین شیرازی است مواخذه نموده از وحساب خزانه
عامره بگیرند و پسر میان علی که برادر زاده اسماعیل عادل خان است و مدتی مدید در
بندرگوده بود در انجا متولد شد الحال در بیجاپور یاست بسلطنت بردارند و مرتضی نظام خان
انجو پیشوا باشد و کشور خان و شاه قاسم باتفاق مهمات سلطنت و لوازم وزیر مطلقی
سرانجام میداده باشد باقی مناصب مناسب حال هرکس دیده قرار بخشند هرگاه که
شهزاده عاقل کامل همچو ابراهیم که بادشاه شهید او را در سلک فرزندان خود گرفته
در سایه تربیت خود پرورده مکرر بولیعهدی او بشارت داده باشند با وکفران نعمت
ورزیده وبیا با والده اخراج کنیم ودولتخواهان این آستان را که غایت در اخلاص
و فدویت بجان کوشیده خدمات شایسته بجا آورده اند و غیر از نمک حلالی
وجان نثاری شیوهٔ دیگر از انها بوقوع نرسیده بپاس خاطر ایشان خراب کنیم
و هلاک سازیم باقی امرا و اعیان و تمامی لشکر و ملک انچنین امراے را از ما کی
روا خواهند داشت یقین است که سر ما نیز دنبال کامل خان خواهند فرستاد صلاح
آنست که شما توجه مهمات این دولت خانه شده رونق تازه بخشند به نحویکه شماتت
اعدا نگردد و بادشاهان اطراف که همیشه در مقام مخالفت بوده اند الحال دندان
کرده بقصد تسخیر ملک از جا برخاسته بر سرحدها رسیده در صدد خرابی افتاده
اند چنان تدبیر صائب بعمل آرند که آنها نادم گشته خائب وخاسر باز گردند افضل خان
در جوابش گفت از بیماری چندین روز با سر انجام مهمات چنان مدد یافته که دل و دماغ
کار و بار و مشاغل دنیا اصلا نمانده اکنون صلاح وقت آنست چندے در خانه صلاح

بمعالجه بپردازم شاید که بفضل الله شامل حال شود و سعی رود به آنکار را صلاح و صواب
دید شما بیرون نیستم هر خدمتی که فرمایند بآن قیام نمایم. کشور خان گفت این نه
آن وقت است که چنین عذر بالحیل زنید و خود را بکنار کشید و مرا تنها بدست
چندین دشمنان خونخوار بسپارید تا انجام کار در سلطنت خانه مخدوم با خللها واقع
شود و شماتت اعدا و دلشادی دشمنان حاصل آید هر چند با این اعذار دست
از دامن شما برندارم چون افضل خان دید که مبالغه از حد رفت و دیگر عذرها را
جا نماند و توهم آن شد اگر زیاده ازین تعلل راه یابد کار به نفاقت کشد لاچار
تن برضا در داد و گفت از صلاح شما خارج نیستم کشور خان دیگر بار برخاسته
بغلگیر شد و دست ببالش رسانید خاطرها از کدورت بالکلیه صاف و پاک گشته
در سر انجام مهمات مشغول شدند و آن جماعت مخالفان را نیز بانواع استمالت
و خاطرداری بمناصب مناسبه مقرر داشتند و بعضی را بامارت قرار دادند
درین اثنا از سرحدها خبر رسید که نظام شاه و قطب شاه و کفره بیجانگر بسرحدها
با لشکر فرستاده در مقام فساد اند ضرورت شد که لشکر بدافعه آنها فرستادن
چون هنگام آغاز صلاح امور سلطنت بود و هنوز مهمات ملکی و دولت خانه خواه کرسی
نشین نشده بود کشور خان مصلاح در آن دید که دفع این شورش که از چهار سو چه
بلا برخاسته جز برای صواب دید و تدبیری صائب افضل خان متصور نیست
ناچار بخان مشار الیه باعث کردید که با لشکر و جمعیت بسیار بر سر مخالفان رسیده
و گوشمالی بواقعی داده از سرحدها باز گردانیده ساحت ملک را ازین خار و خاشاک
پاک سازند.

تعین نمودن کشور خان لشکر را بسرکردگی افضل خان بدافعه مخالفان

افضل خان با لشکر آراسته بر قصد مدافعه اعدا روان شد و ملاصق سرحد قطب شاه
گذشته چند روز مقابل یکدیگر نشستند و هر روز جنگ و نبرد اتفاقی می‌شد تا وقتیکه
امرای پایه تخت عادل شاهی مثل عین الملک و انکس خان و امرای حبشی اخلاص خان
و حمید خان و دلاور خان از هر طرف با لشکرها رسیدند مخالفانه متوجه استند که باتفاق
هر سه لشکر بر افضل خان پی در پی ریخته دست برد نمایند افضل خان چون پی
باین منصوبه برده به هشیاری تمام پا در جای خود قایم کرده جنگ در انداخت
و آسیای حرب در گردش آمد بهادران جانبین داد مردی و مردانگی میدادند
در معرکه کارزار حمله‌های رستمانه بروی کار آوردند که داستانهای پیشینیان را
از صفحه روزگار می‌شستند آخر الامر بعون الله الکریم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه وزید
شکست بر لشکر قطب شاه افتاد و اسباب و اثاث فراوان از فیل و شتر و اسپ و غیره
بدست عسکر منصور عادل شاه در آمد باز افضل خان با سایر امرا اصلاح وقت چنان
دیدند که به تعجیل خود را بر لشکر نظام شاه رسانیده ایشان را هم گوشمالی بدهند چون
بحوالی لشکر نظام شاه رسیدند ایشان بی‌خبر خاطر جمع متفرق فرود آمده بودند
بهزاد الملک ترک سرنوبت نظام شاه که سرلشکر آن فوج بود مستعد جنگ شده
برابر عسکر منصوره آمده یک دو حمله مثل حرکت مذبوحی بتقدیم رسانیده عاجز آمد
تاب مقاومت در خود نیافته رو گردان شد باقی لشکر نظام شاه متفرق گشته بعضی
کشته بعضی خسته پراگنده شدند درین فتح هم فیل و اسپ بسیار بدست لشکر
عادل شاه شد و در عرصه ده روز دو فتوحات چنین میسر گشتند بعضی از لشکریان نظام شاه
بعد از تفرقه لشکر بقلعه‌ها در پناه برده بودند افضل خان خواست که کرناکرم
بر سر سید مرتضی بک یزی که نیز بدانجا در پناه برده بود خود را رساند درین امر امرا
موافقت نکردند و گفتند که زود برود بلکه ساعت بساعت خبر شهر میرسد که کشور خان

بعد از آنکه لشکر را بر دفع مخالفان روانه کرده در استحکام کار خود افتاده همه بهبود خویش
منظور داشته است و بس متعلقان و منسوبان خود را به قلعه جات و لایت بر سر عمل
فرستاده در استحکام اساس خود میکوشد الحال که خبر این دو فتح قریب قریب
شنیده آنقدر مغرور در خود بینی گردیده که ما فوق آن متصور نیست در مقام بر
انداختن نفران قدیم در آمده همه متعلقان خود را پیش میکند الحال صلاح وقت
آنست که ما چند روز در شاه درگ مقام کنیم تا اسپ و فیل آسوده شوند و دیگر امرا که
فرامین طلب ایشان رفته درین عرصه میرسند بعد ازان صلاح کرده ایم بر سر
مخالفان تازیم درین اثنا فرامین طلب بنام امرا رسید که کشورخان بی استصواب
چاندبی بی سلطان در طلب فیلان نظام شاهی که امرا به غنیمت بدست آورده بودند
فرستاده بود ازین عمل از کشورخان علاوه غباری در دلهای امرا که دید پیش
از پیش آزرده خاطر گشتند و باهم مشاوره پرداختند که عریضه بخدمت چاندبی بی
سلطان نوشته التماس نماییم که مصطفی خان را از صوبه بیجاپور طلبیده مهمات
بادشاهی با و رجوع فرمایند و بر طریق عهد بادشاه شهید او را جملة الملک و وکیل السلطنت
گردانند که دیگر توقع اطاعت این سرمست باده غرور یعنی کشورخان از ما فدویان
بهر امر تصور ندارند چون شمه ازین کنکاش بسمع کشورخان رسید که اول از
غرور و استکبار بر سر آورده بود الحال از شنیدن این خبر بالکلیه پاک ملاحظه از
پیش برداشته در وادی ستمگاری قدم پیش گذاشت و در دفع سید بیگناه
مظلوم مصطفی خان افتاده در دفع دیگر هم چشمان داعیه دار خیر پرداخت —

فرستادن کشورخان لشکر را بر سر مصطفی خان اردستانی

چون استیلا و استقلال کشورخان در مهمات سلطنت بدرجه کمال حاصل گردید

نفران دولت خواه قدیم را یک یک از سر اعمال دور کرده بجای آنها معتمدان خود نصب می‌نمود از شنیدن کنکاش امرای مصطفی خان نیز اندیشه عظیم پیدا کرده در پی آن در آمد و پنج و شش امرا بر سر مصطفی خان که در ضلع ملیبار و حوالی بنکاپور تعیین فرمود تا جدایی نبرد در میان مردم مصطفی خان و امرای کشور خان بوقوع آمد در آخر مصطفی خان مغلوب گردیده رو گردان شد و همگی از قلعها هنود پناه برد اهل قلعه بسبب نزدیک بودن لشکر کشور خان در قلعه راه ندادند مصطفی خان گشادن نتوانستند رسنی از بالای حصار فرو گذاشتند تا بآن رسن مصطفی خان را بالا کشند چون مصطفی خان دست بآن رسن استوار کرده نیمه راه بالا بر آمده بود که بعضی از لشکریان کشور خان واقف این حال شده بجلدی خود را رسانیده پای مصطفی خان گرفته کشیده و بزیر آورده دستگیرش کرده در قلعه بنکاپور محبوس ساختند و بعد از چندی شربت شهادتش نوشانیدند گویند برهمنی بود منجم در ولایت بنکاپور که از اوضاع و اطوار علوم علوی و سفلی خبر داشت و احکام ایام مستقبل را مطابق نفس الامر حکم میکرد و سال بسال میگفت و در احکام او تخلف واقع نشدی چنانکه قبل از فتح قلعه بنکاپور به تسخیر اسلامیان در آید حکم کرده بود که پس از مدت بیست سال این حصار شخصی مصطفی خان نامی از تصرف راجهای هنود بدر رود و قضا را بعد از انقضای موعد مذکور چنانکه او گفته بود بوقوع انجامید این سخن بسمع مصطفی رسید با حضار او فرمان داد چون او حاضر شد تلطف بی غایت مبذول نموده گفت که از آنچه طالع من بخاطر آورده حال و مال بازنمای منجم زایچه طالع را بنظر امعان ملاحظه کرده سر در پیش افگند خان بدل جوئی بسیار منجم را گفت هر چه معلوم تو شده است بی اندیشه بگوی تا هیچ ذره پنهان نداری گفت عینین استشهاد میکرد که فلان سال یکی

از معارف بیجاپور قصد جان تو کرده در همین قلعه که محل سکونت تست شربت هلاک خواهد چشانید او نیز پس از اندک فرصتی از بیجاپور گریخته بمملکت تیلنگن خواهد رفت و در آنجا بشمشیر یکی از ابنای روزگار کشته خواهد شد و در آخر چنانچه گفته بود مصطفی خان گفته او فرموده کشور خان شهادت یافت و او نیز در گولکنده در همان زودی کشته شد ۔

چاند بی بی را بزور و تشدید از محل سرا بر آورده به قلعه ستاره فرستاده قید نمودن

کشور خان از اسیر گشتن و هجوم زیر سنگین مصطفی خان که نظیرش درین دولتخانه نبود غرور و سرور فوق پیدا کرده در فکر چاند بی بی در افتاد که وی نیز از داعیه داران بود بلکه دواعیاش از همه فزون تر بود چه مرکوز چاند بی بی سلطان آن بود که کشور خان همیشه سر اطاعت بر خط فرمان او نهاده سلطان ابراهیم را در منزل او آورده در کنف تربیت او سپارد و سرانجام مهام ملکی و مالی و نصب ابد بدو سپارد چون دارد کشور خان این همه کار را سرانجام نمیداد و به تغافل میگذرانید درین اثنا خبر اسیر و حبس نمودن مصطفی خان رسید چاند بی بی سلطان از کشور خان سخت اعراضی شده کلمات درشت خشونت آمیز و اهانت آمود بدو گفت و بعد تمام در رفعش در آمده با بعضی غلامان پادشاهی که بمراتب امارت عالیه رسیده بودند مشاورت نمود و خاطرهای شان از جانب کشور خان برگردانیده متوجه دفع ساخته و بر دفع او ایشان را برانگیخت و در تدبیر آن بود که بعد از دفع کشور خان سلطان ابراهیم را نزدیک خود آورده تربیت نماید و عطوفت و شفقت مادرا

بظهور آورد و بطریق مادر خود خون زده هایدین اهل حسین نظام شاه که در اول
سلطنت پسرش مرتضی نظام شاه مدت شش سال سلطنت را متصدی
شده سرانجام نیافت خود هم سلطنت ابراهیم شاه را سرانجام نداده باشد چون
کشورخان ازین تدبیر آگاهی یافت از بیم آنکه مبادا چاندبی بی فتنه برپا کند
که تدارکش آینده در خیر امتناع افتد به مقتضای علاج واقعه پیش از وقوع
باید کرد در حبس نمودن چاندبی بی سلطان قصد مصمم نمود و تکلیف منزل گذاشتن
کرد چونکه چاندبی بی سلطان در برآمدن از حرم سرا تمانع ورزید خواجه سرایان
و میرزالان بادشاهی را فرستاد تا بزور و عنف بدر آرند آنها پاس ادب
را نگهداشته در وضع حرمتش نکوشیدند بعد ازین خواجه سرایان و میرزالان
خاص خویش را فرستاد تا به عنف و تشدید چنانکه هیچ مرتبه از اهانت و استحقاق
باقی نمانده از محل سرا بیرون کشیده آوردند و در پالکی نشانده به سواری تمام
از شهر بیرون برده بستاره فرستاد چنانکه کنیزان و خادمان ایشان در روز
روشن از میان بازار پیادگان سوار سر و پا برهنه فریاد کنان میگذشتند عالمی
از مشاهده اینحال بفریاد و فغان آمدند آن روز در شهر ماتمی بود که از مصیبت
روضه علی عادل شاه بدتر ازین عمل تمامی عالم از ادنی و اعلی از کشورخان برگشت
حتی زنان و فرزندانش و عام خلق شهر در کوچه و بازار آمده از بلند نفرینش میکرد
و بوقت سواری او علانیه میگفتند که این همان یزید متغلب است که باعث خون
فرزندزاده مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی مصطفی خان گشته و بر والده
بادشاه چاندبی بی تهمت ناشایسته مفید ساخت و ملک را بشورش هنگامه آورده نزدیک
بود که بسزای او هجوم عام آورده بی حکم بادشاه بسنگ و کلوخ سنگسارش کنند
و به سزای کردارش رسانند با وجودیکه او در اسیری بود که در هم غیبت چاندبی بی

سلطان را از محل سرا بر آورده بیرون شهر بردی چنانچه هیچکس را خبر نبودی دیگر روز
از انجا بسته‌اره فرستادی تا چندین رسوایی نشدی برین عمل نکرده مرتکب این
جرأت و بی‌شرمی گشته مطعون خلایق و مغضوب و ماخوذ خالق شد شوخی و بیحیایی
او دیگر آنکه کنیزان و خدمتگاران حرم پادشاهی را بسلطان خود سپرده هیچ پاس
ادب خداوندگار و لعنت نگاه نداشت و نیز یکی از شوخیهای او آنکه روزی
در خدمت سلطان ابراهیم در خزانه عامره درآمد صندوق بهای آلات مرصع کشاده
پاره زیور و آلات مرصع جهت پیرایه علیا حضرت بلقیس صاحبه والده سلطان ابراهیم
و شاهزادگان آنحضرت در طبق نهاده همراه سلطان در اندرون حرم سرا فرستاد
والده سلطان همینکه زیور آن طبق را دید آنرا بسیار محقر یافته برکشور خان تفت شد
که این قدر چه لایق ما بود که فرستاده است می بایست که بهتر و لایق تر فرستادی
و بر آرنده آن زیور سرزنش بسیار کرده از غضب و کینه والده فرو آمده از آن
حالت سکوت بهم رسید سلطان بخدمت والده خویش بعرض پرداخت قبله‌گاها گر
سلطنت از ما است هر چه هست از ما هست و اگر غیر از این خواهد بود این را هم بما
که خواهند گذاشت چرا خاطر شریف آزرده میدارید فی الواقع این سخن است که بآب
باید نوشت همه را ان هنگام خورده سالی از آن پادشاه خردمند این چنین سخنان
بر ورده و پسندیده بسیار بوقوع میرسید چنانکه همدران ایام علیا حضرت
والده سلطان ابراهیم فرمودند شما در مجلس که می نشینید خاموش می باشید چرا با کسی
حرف نمیزنید و بسخن در نمی آئید سلطان فرمود در آن مجلس کیست که با وی صحبت
مکالمه و مجالسه دارم خدمت کاری که چند ایستاده‌اند که گاهی عرضداشتی میکنند جواب
خود می یابند مثل شما کسی پیدا کنید تا با وی صحبت میداشته باشم و کلامی
هم را بایشان اختصاص بخشیم و دیگر آنکه شوکت و عظمت سلطنت بر سنگینی است

وجاهت سلطانی و رو دقار و تمکین است بادشاهان در مجلس هرچند تمکین ایشان زیاده بود شان و شوکت ایشان هم زیاده خواهد بود هرکدام را این معنی باید داشت بتخصیص ما که کم سالیم۔

فرار نمودن کشورخان از بیجاپور بصوب احمدنگر و از آن جا بملک قطب شاه پناه بردن و کشته شدن او در آنجا

افضل خان متواتر دو بار لشکر خصم را هزیمت داده بفتح و ظفر مخصوص شده بود بار سیوم هم می خواست که بتعجیل بر سر کشتگان که پناه بقلعه دارور برده بودند تاخته فتحیاب منوالفتح متعاقبه حاصل کند امرا را ترغیب و تحریص بر این معنی بیشتر از حد نمود آنها غرور و نخوت کشورخان را دست آویز عذر کرده در موافقت افضل خان این هم می گفتند که بعضی امرا که غلامان قدیم این دولتخانه و نمک پروردگان دیرین این درگاه اند خبر است که امروز فردا می رسند. باتفاق آنها با قوت تمام بر سر مخالفان رویم این بهتر خواهد بود در همین منصوبه بودند که بعد از روزی چند آن امرا با جمعیتها خود رسیدند و هم از راه بملاقات افضل خان و دیگر سرداران آمدند با حالت مصیبت زدگان با دل سوزان و جگر بریان و دیده گریان و چاکیده گریبان با ناله و فغان که واسی سبب بی ناموسی و بی شرمی که هنوز جهان بتن و نفس بر لب داشته ایم امروز مردن با هزار درجه از زیستن چنین خواری فاضل تر است مردک اجهل بیحیا پیشه نمک حرامی را تا بکجا رسانیده و خاک بی ناموسی و مذلت را بر سر ما انباشته حرم محترم صاحب ما را که خواهر بزرگوار مرتضی نظام شاه و تخت سلطنت قرار داده او ست و ما که سالها نمک خورده او ایم و با این پایه عمارت عظمی از دولت

رسیده‌اند بهم باین خواری و بی حرمتی اخراج کرده امروز ما را جز جان دادن یا
انتقام گرفتن چیزی دیگر منظور نیست امروز روز قتل ماست یا روز داد عدل ماست
همینکه سخن تا باینجا رسانیدند متوجه برادر و پسر کشور خان شدند که همراه لشکر
این سرود از جمله امرایان عمده لشکر بودند برادرش مغل خان بمنصب سر خیلی داشت
و پسرش کمال خان سر نوبتی بود سرود در آن وقت با جمعیت خود با مستعد و آماده
ایستاده بودند غلامان هیجان غضبان و جوشان بر پسر و برادرش تاختند و سرود
را اسیر و دستگیر نمودند و در قلعه شاه درگ محبوس ساختند بعد ازین اخلاص خان
با دولت خان و دیگر چند امرای لشکر بقصد کشور خان متوجه بیجاپور شد چون این
خبر بکشور خان رسید مبهوت و مضطرب گشته در فکر اخلاص پسر و برادر افتاد
بعضی از ندیمانش گفتند که غلامان و امرای لشکر این کار کرده اند پسر و برادرش شما را
گرفتند و بقید آوردند معلوم است که بی استصواب و استرضای افضل خان نخواهد بود برادر
رفیعا اینجا است او را گرفته حبس باید کرد تا برادر و پسر شما را نیز بگذارند کشور خان
رفیع الدین را طلب نموده تا مواخذه کند و بحبس اندازد و بعضی از مخصوصان مصلحت
بین دیگر با وی گفتند که درین وقت رفیعا برادر افضل خان را گرفتن و محبوس کردن
مناسب ندارد بلکه شما را نهایت ضرر دارد بجهت آنکه افضل خان با لشکر بسیار در
سرحد نشسته هنگامیکه خبر گرفتن برادر خود شنود بی ملاحظه بر شما خواهد رسید و شما را
الحال استعداد آن قدر نیست که با وی مقاومت بر آیند و مردم شهر از شما نیز رنجیده
دل و آزرده خاطر اند با شما موافقت نخواهند کرد و کار مشکل خواهد افتاد فکری بر از ین
باید کرد و آن آنست که برادر افضل خان را بحضور طلب داشته خاطر جوئی بسیار
کنید و بعد از آن فرزندان متعلق پیش آیند از وی عهد و سوگند بگیرند که با حق الفانش
شما موافقت و مصادقت کنند و حتی المقدور در استخلاص متعلقان شما سعی بجا آرند امروز

در ین ملک کسیکه از دست شما را توقع امداد و اعانت بود غیر از ایشان نیست کشور خان
این رای را مستصوب داشته رفیع الدین را نزد خود طلبیده صورت واقعه بتفصیل
بازگفته التماس کرد که ما درین دولتخانه کسی جز شما نداریم حالا بیکس و بی وسیله درمانده ایم
از شما توقع عهدی و سوگندی داریم که در خرابی ما با آن بدکیش موافقت نکنند و در اصلاح
کار ما خود را اصلا معاف ندارند رفیع الدین بر مقتضای وقت شرطهای چند گرفته
سوگند خورده و بر آن سوگند و عهد او برادرش افضل خان تا مقدور جز طریق ایفا
نسپرند القصه اخلاص خان با لشکر فراوان بر قصد کشور خان چون نزدیک بیجاپور
رسید کشور خان اگر چه ظاهرا بجهت حفظ ناموس و وقار در تخت در تهیه مقابله برآمد
اما چون یقین دانست که بمقاومت نمی تواند آمد فرار را قرار داده از اموال غارت
کرده مصطفی خان و کامل خان دو سه صندوق پر از جواهر نفیسه و مرصع آلات گران
بها و شصت تسبیح مروارید بابت کامل خان که نقدش بیک دو لک هون می ارزید
گرفته از راه دیگر بطرف ولایت نظام شاه شتافت چون قبل از رسیدن او در
احمدنگر افعال ناشایسته او بزبان اهالی و اوباش گردیده بود مردم آنجا با او عداوت
قلبی بهم رسانیده بودند همینکه برسیدن او اطلاع یافتند زیاده از بیجاپور بتنبیه
او پرداختند تاب نیاورده از انجا بملک قطب شاه رفت نیز در انجا بشهرت تمام
بدنامی نزد بادشاه بار نیافت و بدست یکی از مردم ارکستان که از هواخواهان
مصطفی خان بود بضرب خنجر از پا در آمد آری که کرد که نیافت مدت پیشوایی
کشور خان چهار ماه دوازده روز بود

تسلط و استیلای اخلاص خان و دیگر حبشیان بر مهام سلطنت بادشاهی

اخلاص خان و دیگر امرای حبشی و دکنی چون بر فساد کشور خان اطلاع یافتند
بخاطر جمعی داخل بیجاپور گشته بملازمت سراسر سعادت سلطان ابراهیم عادل شاه
مشرف گشته هر کدام فراخور منزلت بخلع فاخره و مناصب لایقه سربلند شدند
اخلاص خان بمنصب وکالت اختصاص یافته زمام امور ملکی و مالی بدست آورد
و بعرض بادشاه رسانید که متعلقان و منسوبان کشور خان در قلعجات و تعلقات
هستند اگر رضا باشد از حضور بعرض اینها مردم کاردان میفرستیم بادشاه فرمودند
که باتفاق میر رفیع الدین برادر افضل خان برا اقتضای وقت عمل نمایند در همان
روزی مستوران سعادت عنوان بنام چاند بی بی سلطان قلعه ستاره فرستادند
چون علیا حضرت چاند بی بی سلطان به بیجاپور تشریف آوردند اخلاص خان بر نهج سابق
محافظت و تربیت بادشاه را بوی رجوع نمود چون سکه اشرف همایون همراه
کشور خان رفته بود در فکر بودند که چه باید کرد رفیع الدین عرض نمود که سکه عقیق یمنی
که بر آن نقش اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب نوشته شده و همیشه در انگشت
بادشاه شهید می‌بود و گاهی در حضور مستوران را بان سکه مزین میکردند در
محل مستورانه حاضر و موجود است حکم باحضار آن صادر شد رفیع الدین آن سکه
را حاضر آورد و بچون شاه شهید آلوده بود بملاحظه شریف آورده امر فرمودند
که همین سکه روان دارند مدتی بران عمل جاری ماند وقتی که کشور خان در کلکنده بدست
یکی از هواخواهان مصطفی خان کشته شد غلام کشور خان آن سکه اشرف را از کلکنده
به بیجاپور آورد ازین پس برین سکه عمل جاری شد اخلاص خان هر روز
بدولتخانه بادشاه می‌آمد سرانجام مهمات مالی و ملکی میکرد و غلامان را پیش
کرده بر سر حکومت قلعها و تعلقات تعیین کرد و روز بروز در تربیت اینها می‌بود و چون
او در اصل مرد غیور و تند مزاج و بدخو و بدنفس بود شروع در آزار متعلقان کشور خان

نمود نخست از همه غلام کشورخان یاقوت نام حبشی را که متعهد بود در خدمت پادشاه
گذاشته بود پاره پاره کرده و هر پاره بر هر دروازه شهر فرستاده در آویخت
و آن کسانیکه سرفراز کرده و تربیت یافته کشورخان بودند اکثری او را
کشت و زن و فرزند و عیال و مادران و خادمان او را آزاد کرد که بکناسان و حجام
و دوزان و اراذل بخشش کند و آن جماعت را طلبیده بر سر مجلس گفت که عیال کشورخان
را اندرون قلعه اندر بیارند تا باین جماعت بخشش کنم در بدل آنکه کشورخان کنیزان و
خادمان حرم پادشاهان را بر مردم بخشش کرده بود و بر مردم خویش در بجا آوردن این
امر تاکید بر تاکید مینمود و بساعت بساعت بجدتر میشد و در آن وقت کسی چنان در رو یارا
نمود که سخن از اراده او را معارض شده مانع این کار شود مگر رفیع الدین و نیت قربة الی الله
درست کرده بمعارضه او قیام نمود و مزاحم اراده او شده گفت کشورخان معتقد
ثواب نموده کنیزان و عورات را بمردم آدمی واصل داده تا بحکم شرع اطهر بعقد
در آورند با وجود این حال بدنام و انگشت نمای خلایق شده و بجزای این عمل خراب
و مستاصل گردید حرم کشورخان بزرگ که دولتخواهی بر وجان نثار و ایثار نموده با
زنان کشورخان کوچک که همه اکابرزاده و خاندانی اند بکفش دوزان و کناسان
که مسیب بخشید بخاطر آورید که قبح این و بدنامی در چه مرتبه خواهد بود و اختلاص عنان
ازین سخن بر رفیع الدین سخت اعراضی شده گفت که کشورخان حرام خوار و نا
دولتخواه بود و سزاوار بدتر ازین است رفیع الدین گفت کشورخان بجزا و سزای
کردار خویش خواهد پیوست زن و فرزندانش را چه گناه از خدا تعالی عز و جل
بترسید و محافظت شرم و ناموس بندگان خدا بکنید بعد از قیل و قال بسیار
از ان وقت تغافل کرد و شب بمحلداران تاکید نمود که پیش از نماز صبح اقوام
اراذل را و هم عورات کشورخان را حاضر آرید تا پیش از آنکه مردم در دیوان

بستان پنجم

آیند مزاحمت و ممانعت کنند من آنها را بآنها بخشش کنم چون این خبر بگوش
رفیع الدین رسید تمام شب در فکر گذرانیده علی الصباح پیش از آمدن
اخلاص خان در خلوتخانه آمده بدیوان حاضر شد چون اخلاص خان در دیوانخانه
درآمده رفیع الدین را نشسته دید در هم کشید و آثار غضب بر چهره‌اش
پدید گردید و بمردم خویش گفت که عورات بیارید و کناسان و دیگران را هم حاضر
کنید تا عورات را برین اقوام قسمت نمایم میر رفیع الدین بار دیگر پیش
آمده گفت حاشا و کلا این عمل شایان شما نیست و لایق شما نمیدانم و هرگز بدین معنی
رضا نمیدهم و شما را بخدا و رسول سوگند میدهم که از سر این عمل بگذرید و این اراده را
از خاطر دور سازید اخلاص خان همچنان بر سر تندی و تیزی خود مصر بود یکی از
دوستان رفیع الدین از سر خیرخواهی او را گفت شما را چه ضرور شده است
که با این دیو خشمناک که نشاء غرور رشته بران آورده که هیچکس را بنظر نمی‌آرد چرا
معارض شوید بگذارید تا هرچه خواهد بکند او داند رفیع الدین جواب داد که درین وقت
در دربار پادشاهی کسی نیست که دم از امر معروف و نهی منکر زند پس بر من واجب
که محافظت شرم و ناموس بکنم غایتش هر قدر تندی که او بر نفس من براند
همه را بگذرانم لیکن این عمل قبیح را نخواهم گذاشت که او از پیش ببرد
غرض چون جد و اهتمام رفیع الدین مرتبه الیه بود حق سبحانه تعالی
اخلاص خان را از آن اراده فاسد باز آورد تا اینکه رفیع الدین هم بحضور
او مردم خانه کشورخان بزرگ را بخانه ایشان روانه کرد و زن کشورخان خان
کوچک با خدمتگاران همه ایشان به برادر و پدر ایشان سپرد و باقی
آنچه لایق خدمت بودند در خدمت علیا حضرت والده پادشاه بزرگی صاحب جهان
داد و ضعیفه چند دیگر که بودند آزاد نموده سر داد منجمله خان پسر کوچک کشورخان

بستان پنجم

بزرگ را گرفته آورده اخلاص خان بکندن چشمانش حکم کرد و رفیع الدین ابراهیم
نیز چند روزی از ان عقوبت خلاص بخشید در اثنای این حال کتابت عبد المؤمن
مغل زاده که کشور خان بخطاب این خانش نوازش فرموده بر مهم مصطفی خان
سمت بنکاپور تعیین نموده بود رسید که باقای خویش کشور خان نوشته بود وان
مکتوب را چون وا نموده بخوانند نوشته بود که بنده از مهم بنکاپور فراغ جسته
اکنون بقصد ملکانون روانه میشوم مهم انجا باتمام رسانیده بقلعه پناله عازم
خواهد شد کار انجا نیز بزودی سرانجام داده عنقریب خود را بحضور خواهم رسانید
چون بر اهل مجلس این مضمون سربسته پیرایه وضوح پوشید اخلاص خان گفت که
این چنان با حشام قلیل چه کار داشته باشد کشور خان او را بچه
مهمات مامور ساخته که او آن مهمات را سرانجام داده است و خواهد داد
رفیع الدین شیرازی گفت که اگرچه از فرمایش و حکم کشور خان خبر ندارم
اما از اشارات این کتابت چنان مفهوم میگردد که این در قتل مودب این
اهالی مامور است پس مصطفی خان در بنکاپور بقتل رسیده اما به ملکانون که لقب
مصطفی آقا مشهور است میرود بجهت شاه ابو الحسن برادر ولد زین الدین
حسین که در انجا محبوس اند بقتل ایشان هم مامور گشته باشد باز قلعه
پناله که نام برده از ان جهت است که مرتضی خان انجو برادرش شاه قاسم
در انجا معتقد اند شاید که بقتل ایشان هم مامور گشته باشد چون این تحریر
سخن رفیع الدین التصدیق کردند بتیش انکار اراده الهیه در قتل شاه
ابو الحسن و برادرش و مرتضی خان انجو و برادرش جاری شده بود که
منصوبه از فلک شعبده باز وارون نشست یعنی چون این چنان بر حکم
کشور خان مصطفی خان را بقتل آورده بازگشت و بلشکری پیوست که پیشتر ازین

مصطفی خان را در پاسینی یکی از قلاع هندوان دستگیر کرده در بنکاپور حبس نموده بحضور باز گشته بود خداوند خان نام حبشی که در آن فوج سرلشکر بود و هنگامی شنید که این جنان خون سید مظلوم کرده آمده است او را پاره پاره کرده غذائی زاغ و زغن گردانید اخلاص خان بعد از رسیدن اینخبر فند آئین طلب بنام شاه ابو الحسن و رفیع الدین پسران شاه طاهر و سید مرتضی خان انجو و برادرش شاه قاسم به بنکاپور و دنپاله فرستاد تا آنها بزودی بصحت و سلامت بدار السلطنت بیجاپور آورند

لشکر هزیمت خورده نظام شاهیان باز فراهم آمده بر افضل خان تاختن و باز گشتن افضل خان به بیجاپور

قبل ازین کشور خان بجهت مدافعه لشکر قطب شاه و نظام شاه لشکری مستعد نموده بسرلشکری افضل خان روانه کرده بود افضل خان بتائید الله المستعان در عرصه نه ده روز دو بار بر مخالفان تاخته مظفر و منصور گشته بود و ازین پس لشکری عادل شاهی متفرق گشته پاره بهمراهی کشور خان بشهر آمده و پاره بر مهم مصطفی خان بنواح بنکاپور نامزد گشته قلیل با افضل خان مانده بود درین وقت فرصت یافته لشکر متفرق گشته نظام شاهی فراهم آمده بر لشکر عادل شاهی تاخت آورد افضل خان تاب مقاومت در وسع خویش نیافته رجوع بدار السلطنت نمود

بقید آوردن عین الملک حبشیان را و طوق و زنجیر کردن

چون هنوز پیشوائی بکسی مقرر نگشته غلامان میخواستند که پیشوا کسی از ایشان باشد

وکهنیان وامرای دیگر به پیشوای عین الملک رضامند بودند و شاه ابوالحسن مرتضی
انجو خود برای پیشوای محنت ها کشیده بودند میان این اعیان در تقرر
پیشوائی اختلاف واقع بود و هر کس بخود میکشید ناچار مهام سلطنت خاطر خواه بجمله
انتظام نمی یافت و چون عین الملک در میان سایر امرا و اعیان در استعداد
لشکر و سامان سنجیده کی امتیاز کلی داشت بنابران هر کدام از اعیان و کارپردازان
هر روز بملازمت او میرسیدند یک روز عین الملک بوقت قابو چهار نفر را
از غلامان که اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان حبشی و سهراب خان ترکی
باشند و با امارت بزرگ و شوکت عظیم رسیده بودند گرفته مقید در بند
گذاشت و زنجیر در پاها و بر باقیان موکل تعیین کرد چه اقتدار این قوم بنهایت
قوی بود اگرچه این جماعت و ترکی و هندی تمامی هشتاد نفر بودند اما همه جوانان
سپاهی دلیر با اسپ و یراق و استعداد بودند و باهم اتفاق و یکدلی میداشتند
و اکثر برکارخانه جات متعین گشته و با اهل کارخانها وصلت کرده شوکت و ابهت
قوی پیدا کرده بودند و بتقریب وصلت و قرابت جمعیت ایشان وقت کار به چهار
هزار مرد جری و مردانه که بر پانزده هزار تفوق میداشتند فراهم می آمدند ازین
جهت ملاحظه عظیم ازین جماعت پیدا کرده میخواست که اکابر این جماعت را پراکنده
ساخته هر یک را بقلعه بحکومت فرستد تا در حضور نباشند و خود بفراغ خاطر در
امر وکالت مستقل باشد

رهائی دادن مقصود خان امرای حبشی را از قید عین الملک و باز بسر حکومت رفتن آنها

چون نظام شاهیان از متفرق شدن لشکر عادلشاه و انقلاب سلطنتها خبر یافتند

بهزاد الملک سرلشکر نظام شاه لشکر متفرق شده خویش را فراهم آورده باتفاق
فوج محمد قلی قطب شاه که بهادران نزدیکی بر سریر سلطنت تلنگ جلوس فرموده
بود حیدرالملک باهم تعاقب لشکر عادل شاهی نمودند چون نزدیک رسیدند امرا با لشکر
که بیرون حصار فرستنده و آمده بودند اندرون حصار آمدند ضرورت شد اولا افضل
خان را اندرون فرستادند تا مکانی بجهت فرود گاه لشکر و امرا تعیین و تجویز کند
بعد از آن عین الملک و انکس خان نیز اندرون آمده تعیین جاهها می نمودند
آن حصار را امرا که گرفت نموده بودند هم در سنگاسنها نشانده همراه داشت درین اثنا
جماعت غلامان که بشوخی و شوخ گوئی مشتهر بودند دستور خان حاکم قلعه را بعلت آنکه
با عین الملک زبان دارد گرفته در حبس کردند و دروازه قلعه ارک نابسته آماده جنگ شدند
یکی از غلامان بادشاهی که مقصود خان نام داشت سوار شده و چندی از غلامان
دیگر نیز بعضی سوار فیلان و بعضی سوار اسپان از عقبش روان شدند چون بدروازه
الله پور رسیدند یکایک با سنگاسنها دوچار شدند بمجرد نظر مقصود خان بران سنگاسنها
افتاد بسرعت خود را رسانید حایل درمیان عین الملک و سنگاسنها شده آنها
را از سنگاسنها فرو آورده و زنجیرها شکسته بر اسپان سوار کرده راه قلعه
گرفت و بحضور رسانید عین الملک این صورت که مشاهده کرد و یقین دانست
که جمیع غلامان بادشاهی باهم اتفاق میدارند دیگر و دیگران هستند مبادا قصور
نوع دیگر رو نماید توقف یک لحظه درانجا مصلحت ندیده عنان بر تافت و راه
اقطاع گرفت و باقی امرا و اعیان از تبعیت و موافقت اخلاص خان
و غیره منع نمود و تغییر میکرد غرض شورشی عظیم رو نماست. و درین سلطنت
خانه هرج و مرج بسیار بهم رسید

شهید گشتن افضل خان بسعایت نااهلان

همدران وقت پرفتن جماعتی که در هیچ حساب نبودند پیش آمدند و راه باب سخن
گشتند بعرض بادشاه رسانیدند که افضل خان درین هنگامه که بیرون نشسته
معلوم نیست که در چه تدبیر و در چه خیال است صلاح وقت آنست که او را در
گوشه نشانند تا این فتنه فرو نشیند بادشاه از مزخرفات این مردم بی خبر گفت
بهتر باشد امام الملک که از محلداران معتبر بود پیش افضل خان آمده گفت بادشاه
می طلبد خان برخواست در روان شد همینکه قدمی چند رفته باشد بگوشه دیگر برده
نشاندند غرض هر طرف هنگامه سر برآورد که صورت صلاح از هیچ طرف بنظر نمی آمد

معزول کردن چاند بی بی سلطان حبشیان را از حکومت و وکالت شاه ابو الحسن خان

بادشاه در اثنای این شورش و فساد خود بدولت و اقبال در محل چاند بی بی سلطان
بقصد اصلاح و دفع فساد تشریف بردند و درین باب مشاوره و صلاح جویی فرمودند
چاند بی بی سلطان که عاقله زنان بود دریافت که این همه شورش و فتنه که بهر
طرف سر برآورده از سبب تسلط و حکومت غلامان است امراء و دکهنیان مردم
اصیل بر حکومت حبشیان رضامند نیستند و بر قول و فعل ایشان اعتماد ندارند
در دفع خصمان یکرو و یکدل نمی شوند کاردانی را کار فرموده امرای حبشی را در خلوت
خوانده حقیقت حال دلپذیر و فهمایش های دلچسپ بنوعی بیان فرموده که سر
سرداران حبشی با وجود جهالت و خود رائی بطوع و رغبت دست از مهمات سلطنت
کشیده خویشتن را بی دخل ساختند و برضای دل گفتند هر کس را اصلاح بینید
تجویز نمایید تا بهم دولتخانه بهم رساند چاند بی بی سلطان شاه ابو الحسن مرتضی خان
را پیش کشیده و ابو الحسن را بخلعت وکالت سربلند ساخته تمشیت مهام سلطنت میفرمود

بستان پنجم

مقتول شدن افضل خان و محبوس گشتن رفیع الدین شیرازی

چون این همه جماعت صاحب داعیه بودند از کمال درایت و دانائی افضل خان
همیشه در حساب بودند باهم قرار دادند که افضل خان مردی است که خورد و
بزرگ این دولت خانه با او مربوط است و بدل او را میخواهند چون کامل خان که پیشوا
بود بصلاح او کاری بست و کشور چنان ابستهٔ تا را او بوده بر طبق حکم او عمل مینمود
اکنون حبشیان را نیز نظر بر اوست بیم از دست دارند و امید هم از وی الحال
که او را در حبس کرده اند از مقوله رنجش افعی رساندن است تا او را از میان برندارند
خاطر جمع نشود و حبشیان مایوس نشوند چون از دغدغه او فارغ شویم بفراغ
خاطر در مهمات سلطنت بکوشیم پس اتفاق همگنان بر قتل افضل خان و برادرش
قرار یافت حکم حبس رفیع الدین حاصل کرده بطلب او کسی را فرستادند و در آن وقت
نفران او از هم متفرق بوده بودند رفیع الدین تنها در محل مطبخ نشسته منتظر بود که از
پرده غیب چه بر روی کار آید ناگهان آن شخص آمده گفت پادشاه یاد می فرماید
رفیع الدین جان در مشت گرفته برخاست و مضطرب الحال روان شد پادشاه
در آن وقت بر بالای برج دروازه تشریف میداشتند و در آنجا از همراهان
رفیع الدین کسی نبود او را دستها بگردن بسته چون بحضور پادشاه رسانیدند
و آنها حال خدمت حضور میداشت و خزانه و مطبخ هنوز حواله او بوده و روز و شب
در حضور شریف میشد و اکثر بهم زبانی مستفید میگشت همینکه پادشاه او را دست
بگردن بسته و بآن حال تباه دید بی اختیارانه از کرسی برخواست و تغیر در مزاج
بهم رسانید حاضران مجلس که همه مخالفین بودند اضطراب پادشاه مشاهده

نموده موکلان را اشاره نمودند تا او را از آنجا برآورده به بندی خانه در آوردند
چون رفیع الدین در زندان در آمد حال برادر خود افضل خان را دید طوق آهنی
در گردن و زنجیر گران در پا و دست محکم نشسته آن فروشکوهی که بوده که فوق از آن
متصور نبود با این تباهی که بدتر از آن هم نخواهد بود تفاوتها از عرش تا فرش یافته
در آن وقت قدرت ایزد متعال مشاهده افتاد بعد از آن رفیع الدین را دید
که آهنگران نشسته اند همان زیور که بر بدن برادر راست کرده اند برای وی هم
نیز راست میکنند ناگاه شخصی از در درآمده افضل خان را طلبید خان مظلوم
برخاست و گفت رضینا بقضاء الله و بیرون رفت او را پاره پاره کرده و در
میان بازار انداختند هر کسیکه از راه میرسید و میدید تاسف میکشید و بچشم
عبرت میگریست یک روز و یک شب لاش افضل خان در میان بازار افتاده بود
خویشان و اقاربش بعضی در حبس بودند و بعضی مخفی دویم روز بطلبیده شاگردان
شاه فتح الله شیرازی از بازار برداشته بردند و بتجهیز و تکفینش پرداختند و
تاریخ واقعه او بعضی لطیفه مظلوم شهید یافته اند یعنی دل مظلوم که لام است بیا
بدل شود نهصد و هشتاد و هشت که تاریخ قتل او است بر آید بعد از این حکم قتل
رفیع الدین هم حاصل کردند باری محافظت الهی شامل حال بود و بقیه از
حیات مانده بسعی بعضی از اهالی از قتل نجات یافت و بر سر همان خدمات
و عهدها قایم بود تا مدت سی سال دیگر در ملازمت سلطان ابراهیم تا سلخ مدت
عمر بعزت و حرمت گذرانید از شر و آفت حساد و بدخواهان محروس و محفوظ
ماند و بخدمتهای بزرگ سرفرازی یافت و در آخر ایام بر حکومت دار السلطنت
بیجاپور مدت پانزده شانزده سال قایم ماند

امرای حبوش که اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان اند چندی باتفاق شاه ابوالحسن سر انجام امور سلطنت داده آخر ابوالحسن را گرفته قید نمودند

چون حبشیان از قید عین الملک بدستیاری مقصود خان نجات یافتند و عین الملک
از اتفاق و یکتادلی غلامان هراس پیدا کرده راه انقطاع پیش گرفت باز
سررشتهٔ حکومت و استقلال بلا نزاع بدست حبشیان در آمد منصب کار
الکی و اتابکی بر اخلاص خان مقرر شد و سر نوبتی بر دلاور خان مسلم گردید
و حمید خان نیز در سلک امرای عظام بوده در مهمات سلطنت دخل کلی
داشت و شریک مصلحت بود و هر سه امرا باتفاق یکدیگر بالعموم صلاح و صوا
بدید تاج سلطان ابوده با استصواب شاه ابوالحسن مهمات سلطنت را سر انجام
میدادند و دفع مخالفان می نمودند و بعد از این حال مخالفین نظر بر
همین سلطنت خانهٔ عادلشاهی نموده دلیرانه نزدیک بیجاپور فرود آمده
هر روز بحوالی دروازه آمده جنگ می انداختند سوای خاصه خیل که شش هزار
مرد زره پوش که هر یک بهادر دوران گفته میشد و اکثر چیله کان بادشاهی
هر روز با قدر سپاه بر سر مخالفان میشدند و کارزار رستمانه میکردند
در هر حمله فریقی را از اعدا بزیر تیغ بیدریغ میگذرانیدند و از پا بحصار
رانده پس تر می نشاندند از قضا زخمی بر دست اخلاص خان رسیده
که دست از کار افتاد و شمشیر گرفتن نمیتوانست مجروح در خانه نشست
و بعد او مشغول گشت دیگران جوق جوق بیرون تاخته هر روز کارزار دلیرانه

میکردند مدتی طویل بدین منوال منقضی شد محاصرین را یقین گشت که قلعه در استواری
و استحکام بمثابه ایست که کمند هوس بر شرفات رفیعش نتوان رسید
و کار را از پیش نتوان برد در خاتمت القتال دست از شهر برداشته در میان
ولایت در آمده تاخت و تاراجی کشادند و نهب و غارت را ساز کردند
و حاجی کشور خان که از بیجاپور فرار نموده در احمدنگر نیز جاری نشده از آنجا رفته
رخ بسمت گلکنده نهاده بود درین وقت ملحق به لشکر قطب شاه گشته مصدر
فتنه انگیزی ها و بدآموزیها میگشت و اکثر خرابیهای نواح بیجاپور برهنمونی و بد
آموزی کشور خان در آن سال بظهور آمد بعد از چندی که موسم بارش
رسید افواج اعدا بولایت خود بازگشت نمودند امرای ثلاثه که جهت چندی
باهم اتفاق و یکتادلی بوده سرانجام سلطنت میکردند و در حضور بودن
غلامان ترک و امرای دیگر را از دکنیان و غیره گران و ثقیل می پنداشتند هر
یکی را بحکومت قلعه و جای نامزد کرده منتشر گردانیدند مقصود چنان که هر یکی
از ایشان بود و بهر سه ایشان احسان کلی نموده از قید نجات داده بود
چندی با دیهها را و کرم جوشی بر بوده در آخر از وی توهم بهر سه پیدا شد در دفع
او آمدند و نیز چند ایام ابتدای شاه ابوالحسن عمل نموده از وی نیز هراس
بخاطر ره دادند داعی او در قابوی خویش بوده مرکوز داشت که ایشان را
زبون خویش داشته خود پیشوا علی وجه الاستقلال باشد چون جمیع ایشان
را بر ضمیر آگهی فی الجمله پیش دستی کرده او را گرفتند و بقلعه فرستادند
آنگاه خودها بالاستقلال بی مشارکت غیری سرانجام مهام مینمودند دلاور خان
در میان ایشان عاقل و نکته در سنجیده بود و خط و سوادی داشت
حمید خان مرد ساده دل نیک نفس کریم طبع بود و شعور بکیفیت مهمات امور سلطنت

باشد و از وسیع در آن وقت بسا غربا و سنی تقصیران از شر اخلاص خان خلاصی حقوق دانا ندا گرا وستی بود بسیار خانها مردم از دست اخلاص خان خراب میگشت غرض این جلوس ثلاثه ولایت را به تثلیث قسمت در میان خودها تقسیم نموده قریب دو سال بدین منوال باتفاق بسر بردند

لشکر کشیدن میر زبیل سر لشکر قطب شاه بر سرحد عادلشاه و لشکر فرستادن عادلشاه سر لشکری لاور خان به دفع او

درین اثنا محمد قلی قطب شاه لشکر مستعد را بسر لشکری میر زبیل استرآبادی که ثانی الحال او را مصطفی خان مخاطب میکرد بر سرحد عادلشاهی فرستاد در مقام فساد انگیزی شد چون دفع شر اعدا از ضرور یات عالم ملک داریست جلوس ثلاثه از طرف بادشاه استمالت نامجات و قولنامجات بنام عین الملک و انکس خان و دیگر امرا که بیدل و پراکنده شده بودند فرستادند و ملک و تعلقات قدیمی هر یک برانها بحال گذاشتند چون باین نوع تقویت و تسلیه خاطر هر کدام حاصل شد امرا با فوج بنا بر طلب حضور همه در پای تخت جمع آمدند عادلشاه بصلاح و بد اخلاص خان امرا را با لشکر بسر لشکری دلاور خان بجهت دفع قطب شاه بر سرحد روانه فرمودند و اخلاص خان حبشی با معدودی چند در خدمت حضور ماندند دلاور خان چون بحوالی لشکر مخالف رسید دید که لشکر مخالف در جای که قلب و منبع سپاه دو کوه ما دا کرده حصار از چوب چنانکه لشکر بیگانه را از آن گذار بسهولیت دست ندهد و پیش کشیده متحصن گشته در ایام بازیدگی نیز بسر رسیده بود لهذا کار و بار جنگ بتعویق انجامید مدتی شش ماه در برابر هم نشسته بودند چون ایام برشکال

باخبر رسید دلاورخان بحسن تدبیر اطراف و جوانب لشکر خصم فرو گرفته
و کار بر ایشان تنگ گردانید چنان که آنها را مجال توقف در آنجا نماند
ناچار بشب کوچ کرده راه ملک خویش در پیش گرفتند دلاورخان با امرای
عادلشاهی تعاقب گرفته بر سر ایشان رسید خصم اگرچه آن سمت در روی
خود نداشت که مقاومت پردازد ولکن بر طبق قول شیخ قدس سره
وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز مردانه پرداختند و جنگ
گریزی می نمودند خود را بجنگلستان انداخته جان بسلامت بردند و یکصد و بیست
جمله فیل غنیمت بدست امرای عادلشاهی در آمد و اسب و دیگر اسباب را خود حساب
نبود میان مردم حمید خان و مردم اخلاص خان بر سر یک فیل نزاع واقع شد
آخر الامر آن نزاع بتوابع و منسوبان آنها سرایت کرد دلاورخان دویم روز
عریضه مع فتحنامه بحضور پادشاه روانه کرد اخلاص خان را چون خبر فتح شنید
دانست که الحال دلاورخان بزودی مراجعت خواهد نمود و در گوشش آن بود
که او زود بحضور نیاید تا خود بلا شرکت احدی تمشیت امور سلطنت کرده باشد
و می خواست که فیلداری بلطایف الحیل از حمید خان که از قدیمیان و
جانب داران دلاورخان بود انتزاع نموده بیکی از منسوبان خویش
سپرد و بنابرین فرمان بنام دلاورخان فرستاد مشتمل برین مضمون که
دلاورخان با لشکر در همان منزل و مقام چندی توقف ورزد تا فرمان
مجدد بنابر طلب لشکر نرسد از آنجا حرکت نکنند و فیلان غنیمت که بدست
امرا آمده اند تمامی بحضور روانه کنند دلاورخان بعد از وصول فرمان
جمیع امرا را جمع نموده فرمان را بآنها خوانده گفت هیچ در یافتند که مقصود اخلاص
خان ازین احکام چیست غرضش جز این نیست که من با شما مناقشه کنم و میان

ما و شما کلفت بهم رسد و من هم در اینجا دور از حضور رافت دیده باشیم و خود
فرصت یافته حمید رخان را که نسبت بمن دارد از قلعه داری عزل نموده کسی دیگر
را از منسوبان خویش حکومت قلعه داده خود بسلطنت رامتصرف شود درینجا
صلاح شما برادران چلیپت امرا صرفه خویش که تصرف و تملک فیلان و دیگر غنایم
و نجات از رنج سفر و سرگردانی دشت و صحرا در تابعداری هم داستانی دلاور خان
دیده متفق اللفظ و المعنی گفتند ع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست
بهر چه صلاح باشد عمل نمایید ما تابعدار هم دلاور خان گفت راه ده روزه را به پنج
روز طی کنم فی الفور سوار شده یلغار روان شد امرا با لشکر موافقت او کردند
هر روز در هر منزل و مقام از شهر فرمانی درباب توقف میرسید دلاور خان
اصلا بخاطر نیاورده در رفتن تعجیل می نمودند در سه فرسخی شهر یکی
از عمده خدمتکاران حضور دوچار او شده گفت که حکم بادشاه جهان
است که فردا داخل شهر شوند که امروز برای دخول و ملاقات بیازگار نیست
دلاور خان گفت سازگاری و خوبی ما همه وقت است که کفش خداوند
خود ببینیم و این گفته اسپ را تند کرده در رفتن شتاب آورد این
خبر چون باخلاص خان رسید طوعا و کرها با بادشاه باستقبال آمده
و ملاقات امرا و دلاور خان بعزت گرفته در شهر آمدند اخلاص خان
و حمید خان در نخستین ملاقات غباری که بسبب فیل بسته بود زیاده
شد اخلاص خان در مدت غیبت دلاور خان و حمید خان موجب
فرامین و احکام بادشاهی ملک ولایت زیاده از ولایت شریکان بخود تصرف
در آورده بود و حشم و لشکر نیز زیاده نگاه داشت شریکان نیز بملاحظه یکدیگر
در نگهداشت زیادتی حشم افتاده خواهش و طلب زیادتی ملک برقدر ملک

اخلاص خان بهم رسانیدند بسبب این طمع و زیاده طلبی که بر طبیعت ایشان
مستولی شد کینه و نفاق سر بر آورده اخلاص و اتحاد هر طرف گردیده
طعن و تناقض در میان سر کشیده اندیشه از یکدیگر هر یک را
پیدا شد هر وقتیکه در دربار پادشاهی بیامدند هر یک بجمعیت تمام
و هوشیاری مالا کلام می‌آمدند مفتنان آتش افروزان برای گرمی رشد
و گرم بازاری خودها آتش در میان افروختند نفتن ان یکدیگر باهم
سخنان سخت و درشت میدادند بطول منجر شده آماده جنگ و جدال
می‌شد چنانچه هم آن بود که هم درون قلعه شمشیر بر یکدیگر بکشند و خونریزی
عظیم بوقوع پیوندد اخلاص خان بر حمید خان تقاضای فیل میداشت و حمید
خان از اخلاص خان مطالبه زیادتی ملک میکرد و دلاور خان در میان
ایشان آتش نزاع می‌افروخت و گاهی تقاضای ملک بر دی می‌نمود تا آنکه
کار بناخوشی و درشتی انجامید

در میان اتفاق نمودن دلاور خان و حمید خان در برانداختن اخلاص خان بعد از نزاع و پرخاش دو ماهه محاصره و محبوس کردن او را

دلاور خان و حمید خان در برانداختن اخلاص خان باهم اتفاق کردند و او
را از آمدن درون قلعه تا آنکه ملک و ولایت علی السویه تقسیم نکنند مانع گشتند
و روز دیگر و از اسباب جنگ آماده در حفظ نهادند اخلاص خان آلات حرب
مثل توپ و طفنگ و ضرب زن و سنگی از برج های حصار شهر فرود آورده
رو بقلعه جابجا نصب کرده مورچه ها کوچه ساخته و دلاور خان

بستان پنجم

وحید خان زیر دروازه قلعه نشسته در استعداد حرب سرگرم گشته حیدر
خان از بالای قلعه توپ و ضرب زن و تفنگ روبجانب اخلاص خان
نموده داشته هر روز از طرفین توپ و دیگر آلات حرب در کار بود و مردم
فقیر و مسکین و رعیت در میان جنگ ایشان پایمال حوادث میگشتند چنانچه
یک روز مولانا دوست محمد استرابادی در دکان سوداگری نشسته بود
که گوله توپی از جانب اخلاص خان برسید بعد از نفرین مولانا مشار الیه
رسید یکی بر دیگری خورده از هم پاشیده هلاک گشتند و نیز پنج نفر از
فوج فدویشان در جای پهلوی همدیگر نشسته بودند که گوله توپی رسیده هر
پنج برابر داشته و هر عضوی از اعضای آن ها در جایی انداخت هر روز
ازین قسم خرابی بوقوع پیوست اولو الامر و لاة خان وحید خان از اراده
صلح پیش آمده خواستند که بروی حجتی ثابت کنند چهار کس از معتبران
را که صاحب رحمان و شیخ سالم و مولانا دوست محمد خان و شیخ الدین بودند
اند نزد اخلاص خان فرستاده پیغام دادند که درین وقت دشمنان ولایت
هر یک بر سر چیزی نشسته اند هرگاه لغزشی باین دولت خانه رسد یکبارگی
نموده ولایت را قبضه کنند شما این فتنه برداشته آید شما بالین
خواهی نیست مباد اخلل در کار سلطنت واقع شود و ملک از دست رود و شما نیز
حاصل گردد و این بدنامی بر سر ما و شما ماند خواهد ماند باید که ما
برادران که ملک پدر در دکان دولت خانه هستیم با هم اتفاق کنیم و الحذر
املاکی که داشته ایم با هم برادرانه تقسیم کنیم و چون شما برادر بزرگ هستند
مایان بخوشی و رضا مسندی خود با املاک یک ثلث بودن برای خرج سفره خانه
مقرر می کنیم و واجب است که این فتنه کشیده را فرو نشانند و بیهوده ننگ نا

درهمین است معتبران مشارالیه هم بخانه اخلاص خان رفته این مضمون را
بعبارات شیرین و تقریرات دلنشین گذارش نموده از راه دولتخواهی هر
کدام نصایح دلپذیر را اموز نمود و لوازم نیک خواهی بجا آوردند اما کی در طبع
درشت اخلاص خان هیچ اثر نکرد و آن پلنگ خشم آلوده مطلقاً براه نیامد بلکه
درهمان اعراض و تندی افزوده و در استعداد حرب بیشتر کوشید امرای که
دور دور بودند ضرور رسید که بحوالی شهر آمده این فتنه فرو نشانند چون بحوالی
شهر آمده احوال غلامان دریافت کردند اول از راه نصح و نیک خواهی
هر یک از اینها نصایح ارجمند و مواعظ سودمند بتقدیم رسانیدند اما
بواسطه تندخوئی و بدمزاجی اخلاص خان بر آن مساعی جمیله ایشان فائده
مرتب نشد بهمان شب و روز تا مدت دو ماه در جنگ و جدال بودند از
اطراف و جوانب توپ و تفنگ و ضرب زن بجانب قلعه سر می دادند خلقی تباه
و ناچیز می شد لغرض الامر چون دلاورخان مرد دانه و مدبر نیک نفس بود از ایذای
خلق ملاحظه داشت و با خلایق سلوک بر وجه مروت می نمود و بواطن خلق بسوی
او مایل بودند لشکر اخلاص خان را بوعده و وعید از طرف بادشاه بیم و امید دادند
و از اعطا و ایذای خویش نیز ترغیب و ترهیب نمود بیکبارگی همه لشکر
از دروازه شهر بیرون رفتند مگر بعضی معدودی که قدیمان بودند با وی ماندند
و عین الملک دانکستان نیز گذشت در عقب اخلاص خان فرود آمده بودند از انجا
کوچ نموده در عقب دلاورخان و حمید خان آمده نزول نمودند دلاورخان با لشکر
آراسته خود بر خواسته در حوالی خانه اخلاص خان آمده شب در آنجا
نزول کرد مردم معدودی که خدمت اخلاص خان مانده بودند همه فراری شدند
اخلاص تنها مانده در همان شب با پسران خویش بخوابگاه حمید خان

درآمد حمید خان از ملاحظه دلاور خان پرداخت حال او نکرد همینقدر گفت که خاطر
جمع دارید تشویش نخواهد رسید شما را بمکه معظمه رخصت خواهند فرمود اخلاص خان
القصه طمانینت یافته بجای خویش آمد دیگر روز دلاور خان بر دروازه مثمن
احکام فرستاد که اخلاص خان را بیرون نگذارند و خود با حمید خان با شکوه و عظمت تمام سوار
فرموده از پیش خانه اخلاص خان گذشته بدربار درآمده و بآستانه بوسی ابراهیم
مشرف گشت درین اثنا خبر رسید که اخلاص خان باز بخانه حمید خان آمده
و بیرون نشسته دلاور خان از حضور بادشاه محلداری فرستاده باخلاص
پیغام رسانید که بخانه خویش رفته استعداد سفر مکه معظمه نمایند که ما بدولت از
راه مرحمت و الطاف رخصت بآن طرف میفرمائیم اخلاص خان بخانه آمده
در تهیه سفر و استعداد سفر درآمد چون مستعد شده رخصت یافته روانه شد
احمد خان خزانه دار با احشام بهمراهی اخلاص خان تعیین شد چون بمرتضی آباد
رسید احمد خان گفت که حکم حضور چنین است که شما چندی در مرتضی آباد
اقامت کنید تا موسم سفر دریا برسد پس او را با زن و فرزند در قلعه مرتضی آباد نگهداشتند
بعد از چندی کاکهی فرستاده چشم جهان بین او بیرون آوردند تا مدتی که دلاور خان اختیاری
داشت اخلاص خان با زن و فرزند در قلعه مرتضی آباد محبوس بود و بعد از رفتن
او ابراهیم عادل شاه او را با اهل و عیال بحضور طلب داشته تعیناتی برای او
مقرر فرمود تا ایام حیات خویش روزگار بفراغت گذرانید و در سنه هزار و شش
باجل موعود درگذشت

در بیان مقید نمودن حمید خان بعد از چند روز

بعد از آن که اخلاص خان مکحول و محبوس شد دلاور خان با حمید خان که در آن
ایام باهم اتحاد و موافقت بود هر دو روز در بارگاه سلطانی درآمده با اتفاق سرانجام

بهام سلطنت می‌نمود و حمید خان توقع منصب سرنوبتی داشت تا بدام
و چنین مهمات پادشاهی باشد و مردم را نیز همگنان بل یقین بود و انتظار آن می‌کشیدند
بعد از چندی روزی دلاورخان پسر خویش کمال خان را بحضور پادشاه
آورده خلعت سرنوبتی پوشانید آنگاه همگنان بیقین شد که دلاورخان در
استقلال خویش است و حکمرانی بی شرکت میخواهد و حمید خان نهایت آزرده
خاطر گشت و غبار و کدورت در میان ایشان پیدا شد روز دیگر دلاورخان
کسی را از جانب پادشاه نزد حمید خان فرستاده پیغام رسانید که بحکم و رضای
حضور از خانه خود بیرون نیاید و اثاث و اسباب دولت از جنس اسپ و فیل
و سلاح خانه بحضور فرستد حمید خان خواست که برزد و سوار شده با اسپ و فیل
بیرون شهر رود چنین یافت که بر دروازه‌های شهر تاکید رسیده که حمید خان
را بیرون نگذارند ازین واقعه باندوه و ملال هم آغوش گشته حیران و پریشان
در خانه نشست و منتظر که چه سانحه بروی ظهور رسد دوم روز اثاث و اسباب
امارت باهتمام سرکار رفت گویند آنقدر اسباب دولت و مواد شوکت
از اسپان و فیلان و سلاح وغیره که حمید خان فراهم نموده بود که هیچ از امرا
نصفی و ربعی از آن میسر نداشت و بعد از اندک روز حمید خان را یکی از قلاع
فرستاده محبوس ساخت و علم انا و لاغیری برافراشت در کار و بار سلطنت
مستقل شد و همگی همت در استحکام خویش مصروف داشت

در بیان استقلال دلاورخان مدت هشت سال
در وزارت بیجاپور

چون دلاورخان عاقل و دانا و کاردان بود و قریب هشتاد سال در خدمت

سلاطین و امرا گذرانیده تجربه های خوب اندوخته بود و در ایام استقلال
مهمات سلطنت را انچنان استحکام فائز گردانیده مافوق آن متصور نباشد با امرای
کبار قدیم نسبت قرابت و وصلت بهم رسانیده بعضی جا دختر خود داده و در بعضی
جا دختر گرفته همه را هواخواه خویش گردانیده و سپاهیانی که نامور و مشهور بودند
وصلت نموده خویش و تبار بسیار بهم رسانیده و تمام پسران را خداوند جاه
و صاحب شوکت عظمی ساخته و از خود محمد خان نام را با امارت عمده رسانیده تعلیم
مصحف اقدس و گلستان و بوستان با پادشاه مخصوص گردانید و پسر دیگر
خان را با امارت و بخشیگری مخصوص ساخته در لعب و چوگان بازی با پادشاه شریک
گردانید پسر سومی حبیب خان نیز امارت عمده ساخته در یارباشی پادشاه
مقرر نمود و چهارمی عبد القادر را قلعه داری بیجاپور تخصیص بخشید غرض هر یکی
ازین پسران دو هزار اسپ و نزد خویش شش هزار اسپ خویش قرار
نگاه داشت و ببلول خان را که نیز فرزندی گرفته بود صاحب دستگاه ساخته قریب
صد نفر مغل ضعیف و زبون و شصت نفر حبشی که هیچ یک در میان صاحب
داعیه نبودند در سرکار پادشاهی بخدمات مقرر داشته غریبانی که در عهد علی
عادلشاه از عراق و خراسان و روم و شام فراهم آمده بودند از مجلسیان
و کارکنان و امرا و مردم سپاهی سوداگر که هیچ شش هزار بودند همه متفرق
گشته رفتند مگر معدودی و مهمات و خدمات حضور همه بغلامان و دست پروردگان
خویش وا و خدمتگاران و غلامان خاص پادشاه و دایگان و کنیزان خدمت باشها
و خدمت علیه حضرت والده پادشاه همه اوزده خویش مقرر کرد و سررشته
داران در دروازه ها نیز از همین مردم برگماشت انچنان ضبط و نسق در کار
بست که بیگانه را مطلق جای دخل نماند و شاه ابوالحسن که بحکم اعلی حضرت خاقان

در یکی از قلاع محبوس بود بعضی مودتا مهد را انجا محکوش کردند و بعد از چند روز
بنا وسوسه که بر وی مستولی شد وی را مقتول ساخت و دست جا نذلی بی سلطان
از امور مالی کوتاه کردانید و حکم نمود که کسی بار رجوع نکنند و مذهب تشیع را از میان
برداشت و مذهب تسنن را رواج بخشید و در تائید و تقویت دین حنفی در آمد
بادشاه هم در تبعیت و مطاعت او دست انچنان داد که هیچ کس از قریب و بعید
پی نبرد که این اطاعت و تابعداری اکراهی است و پسر بزرگ دلاورخان جوانی
صاحب فهم و ذکا بود و مقامات علمیه را مستحضر داشت و بصحبت طلبه و شعرا مشعوف بود و اکثر
اوقات در ملازمت بادشاه بمذاکره علمی اشتغال داشتی و دلاورخان هم علمیتی
داشت با طلبه صحبت میداشتی بعضی از علمای گجرات و لاهور وغیره را در سلک مجلسیان
جمع نموده بود با ایشان صحبت میداشت و تحقیق مسایل فقهی میکرد و این جماعت
تمام روز در دولتخانه او بمطالعه و تذاکره تفسیر کبیر وغیره تفاسیر و حدیث
و فقه اشتغال میداشتند و با طوائف انام براندازه قدر هر کدام حرمت سلوک
میکرد هشت سال باین روش کامرانی بگذرانید ـ

در بیان سعی دلاورخان در وصلت ابراهیم عادلشاه با همشیره محمد قلی قطبشاه و پیوند همشیره ابراهیم عادلشاه با پسر مرتضی نظامشاه بوقوع آمدن

دلاورخان در میان بادشاهان در مقام وصلت و قرابت درآمده موافقت

و موافقت بهم رسانیده دختر ابراهیم قطب شاه را از برای ابراهیم عادل شاه
خواستگاری نمود و همشیره ابراهیم عادل شاه را با پسر مرتضی نظام شاه
وصلت و پیوند بخشید لاکن منافقان فتنه انگیز و مفسدان تباهی خیز فتنه انگیزی
نموده همه سعی او را ناچیز کردند باز در میان پادشاهان صورت منافرت و جدائیت
بمیان آوردند چنانکه نظام شاه و قطب شاه ازین وصلت و پیوند پشیمان شده
مهمات قرابت و دوستی را تعطل انداختند چنانچه نظام شاه مدتی مدید پالکی گوهر
مکنون درج عصمت نیر درخشان برج عفت خدیجه سلطان همشیره اعیانی ابراهیم عادلشاه
بیرون قلعه گذاشته اندرون دولت سرای حرم پادشاهی نبرده بود لشکری که همراه
پالکی او رفته بود اضافه غرشش نوبت و بتدریج به بیجاپور بازگشتند و اکابرشان را احمدنگر
سرگردان و پریشان احوال مانده بودند و قطب شاه نیز از کار وصلت اتصال می ورزید
و به لیت و لعل میگذرانید ضرور شد که عادل شاه خود بدولت اقبال قدم
رنجه فرموده این مهمات عظیمه را سرانجام بخشد اول بسر حد ولایت قطب شاه رفته
مرد معتبری را بطلب مخدره نشین تتق عصمت و عفت چاند بی سلطان که امثال
بلکه جهان اشتهار دارد و همشیره محمد قلی قطب شاه بود فرستاد و قطب شاه عذرهای
بسیار در پیش آورده و هر ساعت تجدید و کار دیگر دست زد اما سودمندش نیامد
چون غلبه و استیلای عادلشاهی ملاحظه نمود و قدر و قوت خود را با سطوت و عظمتش
سنجیده ضرورتا و حیله همه بگذاشته از راه اطاعت پیش آمد و بنوعی که شرط و قاعده
سلاطین دکن بود برسم و آئین مقرری ترتیب جهاز سلطانی نماری پرده نشین حجله
سلطنت و جهانداری همشیره عزیزه خود را با محرمان درگاه و فدویان دولتخواه
فرستاده عادل شاه جای نزهت افزا در همان نزدیکی سرحد پسند نموده شادی و
شادمانی انداخت مجالس عیش و سرور و محفل عشرت و طرب را چنان ساز دادند

که غلغلهٔ نشاط و کامرانی را بملاحظه واعلی رسانیدند و غلغلهٔ خوشی و خوشحالی را در
گنبد گردون انداختند تا مدت چهل روز در آراستگی بزمهای عشرت و سور
و آرایش محفلهای نشاط و سرور هر روز و چنگ و تنبور بود و تشریفات لایقه
و انعامات فائقه از جانب بین بارگاه دولت و اعیان حضرت و خادمان درگاه
و محرمان هواخواه فراخور حال هر کدام ارزانی می‌شد و رتبهٔ شریعت غرا
و ملت بیضا در ساعت همایون عقد نکاح بسته قران سعدین و اقتران نیرین بظهور آورد
بعد از اهتمام لوازم کار خیر و مراسم کتخدائی عادلشاه متوجه ولایت نظام شاه شد
چون بسرحد رسید مردم عاقل و سنجیده را برسالت فرستاد و از راه پند و نصیحت
پیش آمده سخن از مصالحه میان او و نظام شاه نظر بر پریشانی خود و پریشانی
لشکر که استعداد مقاومت و همت مقابلت نداشت نخوت و رعونت را یکطرف
نموده بر سر مصالحه آمد همشیره عادلشاه مخدره حجاب عصمت مستوره قباب عصمت
گوهر درج سلطنت نیز برج ابهت بی بی خدیجه که سلطان که تا غایت از راه عدم ثبات
پنهان گذاشته بود بتعظیم و تکریم در پس پرده عفت و عصمت نشانده موافق حکم
شریعت محمدی انعقاد بظهور آورد و قران سعدین و اقتران اختریین بوقوع انجامید
و جماعت که همراه پالکی رفته بودند همه را به تشریف و خلعت رضای مراجعت داد
و تحایف بسیار و هدایای بیرون از شمار برسم پیشکش مصحوب رسولان واپس
دادن بارگاه عادلشاهی فرستاده استدعا نمود که لشکر بسرحد نشسته موجب تفرقه
رعایا و تشویش سکنه قریات شده است امر فرمایند که مراجعت کنند تا امنیت بلاد حاصل
آید عادلشاه بعد از فراغ سرور و مهم بحسب خاطرخواه با دولت و اقبال همدوش
فتح و فیروزی متوجه عز و شرف گردید

در بیان آنکه استیلای دلاور خان اگرچه بدرجه قصوی

بستان پنجم

رسیده اما در مقابله هیبت سلطانی در پلارت دنی لاشی گردید

استیلای دلاورخان در بین عصر بر عالمیان حتی بادشاهان ظاهر که بادشاهان
بسبب استیلایش امر و صلاحت را بلا تامل قبول نمودند و کرندا ایشان را در ایستادگی
اسباب بسیار بود و استیلایش بر عادلشاه و سلطنت خانه او بجایی رسیده
که عادلشاه را سنبلی اذن و حکم او به خوردن هم میسر نبود تا بکار دیگر چه
رسد با وجود این تسلط و این مختاری عالم صاحبی و خداوندی عجب عالمی است که
این همه تسلط و جبارتش باندک توهم اشاره در طرفة العینی مضمحل و متلاشی گشته
گشته
از هم پاشیده شرح این مطلب آنکه از مقدمات سابقه ظاهر گشته که ضبط و نسق دلا
ورخان در امور جزئی و کلی چه در دربار و چه در محلات و حرم سرا و چه در ملک و
اطراف ولایت بجایان اسلوبی نقش بسته که بیگانه را اصلا و مطلقا راهی گنجایشی نمانده
لاکن نمی جسارتش که با وجود این همه کامرانی و کامیابی اراده فاسد هم بخاطر
ره یافت خواست که ابراهیم عادلشاه را برکنار داشته برادرش اسماعیل
را که در قلعه مصطفی نگر در بند قید نگاه داشت آورده تخت نشینش کرد ونه قضا را
این مکنون بداندیشش بر ملا افتاد و در افواه خلایق در آمد حتی که تا یک ماه در خانها
خود این حرف و حکایت می گفتند و در هر مقام شکوه و شکایات دلاورخان
می نمودند چون راز شهرت انجامیده بود بگوش بادشاه علیا حضرت والده اش
هم باز خورد آن شب بادشاه با والده به نهایت غمگینی و دل آزردگی بوده دهان بلقمه
آشنا نساخته بر بستر استراحت آسایش نفرمودند و اندوه و ملال این سخن بر دل
تمامی اهل حرم رسید بلکه همه مردم شهر سبب وبعید از استماع این قصه ناگوار تلخ

علیتی بهم رسانیده بودند اهل خدمات و ارباب قلم که بودند چار و ناچار بسکوت
آشنا گشته لب بچون و چرائی نگشادند اما مردم سپاهی پیشه و نوکران بادشاهی
بر این اعتدالی و ناسپاسیش سکوت ننموده بر حرفش انگشت اعتراض گذاشته
بیکبارگی از وی برمیدند و بیم و هیبت او گوشه خاطر بدر نموده در مقام اعتراض
و انتقام در آمدند همراه یک مسلح از خانه بر آمده در کوچه و بازار و راسته دوکاکین
دو طرف مستعد و آماده می نشستند و منتظر اشاره بودند عورتی که برای خبرداری
محلات از جانب دلاورخان متعین بودند کیفیت آن شب بدلاورخان عرض نمودند
که شب بادشاه و حضرت والده پریشان خاطر بوده تمام شب آسایش نفرمودند
دیگر روز دلاورخان بدربار آمده بعد از سرانجام دادن مهمات ضروری بطریق
معتاد بسلام بادشاه آمده بعرض رسانید که بنده عرض داشتی ضروری دارد و میخواهد
که در خلوت معروض گرداند بادشاه در نشیمن خاص خلوت نموده دلاورخان را
طلب نموده رفیع الدین میگوید در آن زمان بنده را از غیبت بحضور آورده بودند
خدمت جامه دار خانه و کسوت خاص بر خدمات سابقه مزید فرموده بودند در آن وقت که
دلاورخان بنا بر طلب حضور در خلوت بر وقت بنده هم همراه او تا عقب پرده خود را رسانیدم
آن مقالات گوش نمودم دلاورخان چون بحضور رفت عرض نمود که شب بر خاطر مبارک
آنحضرت و حضرت علیا غباری نشسته ملالی بهم رسانیده بود که مانع خور و خواب آمده موجب
چه داشت بادشاه سانحه که شنیده بی اختیار بهم بر زد گفت که با وجود این همه
دولتخواهی و پیشکو بندگی هنوز در حق من این قسم گمانها است مدهوشانه گریه کنان از آنجا
بر آمده راه خانه خویش گرفت و در جائیکه در خانه او مجلسیان و کارکنان و سایر اهل
کار مجتمع گشته بودند باواز بلند ایشان را گفت حکم و رخصت نیست هیچکس را که از این
پس بمنزل من آید باید که همه درون قلعه هم در دار السلطنت فراهم شوند من هم

انجا حاضر آمده مهمات را سرانجام دهم بدربانان تأکید فرمود که هیچکس را اندرون
نگذارید خود تا پنج روز بسبب خطر بلوای مردم از خانه قدم بیرون نهاد و در دو کسی را نزد هم
بار نداد و با ضعفی که اندازه آن داشت که اندرون قلعه درآید چه حاکم قلعه رومی خان در
سابق الایام دبیر دلاورخان بود و مادرش شاه طهماسب والده پادشاه را شیر داده بهمین
سبب او را بپایه امارت رسانیده قلعه بدو سپرده بود و دخترش نیز برای پسر خود
عبدالله درخواسته بود و از نیز ضبط قلعه بر طبق مدعای دلاورخان نکرد با وجود این همه
اعتماد درین پنج روز در درون قلعه نرفت و رومی خان هم خود درین روزها از خطر
ناکی در قلعه نیامد بلکه سائر ارکان دولت و متصدیان در بار خانه نشین شده بودند شیخ الدین گوید
خود هم با دو دیگر خدمت کسوت خاص داشتم در محل نرفتم و لباس تازه بحضور رسانیدم
این همه بسبب وحشت و بیم آنکه چه سانحه در پیش آید و چه نشیب و فراز رو نماید در آن وقت
اگرچه تمامی اهل قلم بجای خود با سکوت در زاویه گوشه گیر گشته بودند اما اهل تیغ یکسر
بر سر جان بازی آمده مسلح و مستعد گشته منتظر فرمان بودند اگر ذره اشاره از جایی
می یافتند بر حویلی دلاورخان ریخته از دودمانش دمار برمی آوردند روز پنجم فرزندانش
با امیر حسین مستوفی الممالک که پسرخوانده دلاورخان بود و سید اسمعیل میر که اعتماد تمام بر وی داشت
و رومی خان که ذکرش پیش گذشت باتفاق همه بخدمت دلاورخان آمده بسبب این شورش
و فتنه پرسیدند و در مقام خیرخواهی آمده پند و نصیحت بلیغ بجا آوردند و در دل دلاورخان
مطلق اثر نکرد دلگیر برخواستند محمد خان پسر بزرگ بود پیش آمده به پدر عرض نمود که این چه
حادثه است که رو نما شده و چه فتنه که برپا گشته رنگ دربار و مردان دیگر گشته سپاه
و لشکر تمام با تیغ و سپر آماده گشته همین منتظر اشاره نشسته که طرفة العین خانه ما با خاک
نیز برابر ساخته عیال و اطفال ما را بکسان و حرم و زنان بخشش کنند خدا را بر ما و بر خود
بخشا فکری معقول در صلاح کار بفرما تا ازین مهلکه نجاتی یافت چند روز دیگر زندگانی

توانیم کرد و کرنه فساد و هیچ امری که بعرض رسانیده ام بوقوع خواهد رسید دلاور خان
آن روز تا سه چهار در لجه فکر غوطه خورده در مآل کار خویش اندیشه نمود و بعد از ان
کس را نزد رومی خان فرستاده پیغام داد آنچه امروز گفته اند و صلاح دوستانه دیده اند
بعمل آرند رومی خان از جمله ریکه حاصل بود خود در قلعه رفتن نتوانست میرزا محمد سخن فهم
بلند آوازه را که در خدمت مهد علیا حضرت والده عادل شاه فرستاده بعرض گذرانید که مهمات
خلایق از چندین روز معطل مانده و عالمی در دغدغه و تشویش افتاده دیوان سرکار و همه
دربار سرد و بی رونق گردیده برای خدا و تدبیری بروی کار آید که نظام سلطنت بحال
خود و شماتت اعدا حاصل نشود رکن السلطنت دلاور خان که بکمال انفعال و شرمناکی
و اندیشه ابرو و خاطر جانی دست از کار و بار شسته خانه نشین گردیده خلل عظیم بدولتخانه
راه یافته است توجه فرموده نوعی بکنند که بادشاه عالمیان صبحی بخانه دلاور خان
قدم رنجه فرموده خاطر داشتی او کرده از زمین برداشته خود را عزت تمام داده بقلعه
بیاورند تا او بروی دوباره یافته باطمینان قلب در سرانجام مهام سلطنت مشغول گردد
و بعد ازین خود به دولت داد باتفاق در استحکام بنیان سلطنت همیشه ساعی و سر
گرم بوده باشند حضرت علیا ملتمس رومی خان را بعز اجابت رسانیده همان تدبیر
کار بستند روز دیگر عادل شاه بر ترکی سوار شده تا دروازه حرم سرا دلاور خان تشریف
بردند دلاور خان از درون دوان آمده سر برپای بادشاه گذاشت و رکاب گرفته
بشهر روان شد تا دروازه بیرون شهر رسیدند درین اثنا سنکهاسن بادشاه رسید
بادشاه از ترکی فرود آمده بر سنکهاسن سوار گشتند و دلاور خان را بترکی سوار کرده
باتفاق درون قلعه در آمدند بادشاه خلعت معتاد دلاور خان طلب فرمودند دلاور خان
بعرض رسانیدند که خلعت معتاد موقوف داشته اگر بنده پروری فرمودنی منظور است
کمربند که الحال بر بدن مبارک داشت مرحمت سازند تا غایت سرفرازی و بنده نوازی

بر عالمیان ظاهر کرد و بادشاه در حرم تشریف برده تبدیل لباس فرموده لباسی
که پوشیده بودند براسے دلاورخان بیرون فرستادند دلاورخان آن خلعت را
پوشیده بکمال زینت و شادمانی بمنزل خود معاودت نمود و از دیگر روز بسرانجام مهام
سلطنت مشغول شد و آن ماده فتنه که طیار و روبکار شده بود بالکلیه برطرف
گردید و عالمی از و همه فتنه فارغ گشت چون صدور این سانحه شد هم بر دلاورخان و هم
بر عالمیان ظاهر و هویدا گردید که آن استیلایش که اگرچه بدرجه قصوی فنا نزگردید
بود بوسیده ثباتی نداشته باندک اشاره از هم می پاشید

از سنوح این سانحه خوف و هراس بر دلاورخان مستولی شده در استحکام کار خویش کوشیدن

دلاورخان بعد ازینکه این فتنه بر سرش باتفاق رونما شده بالخیر انجام پذیرفت
وطالع بختش هنوز خسپیدی دوام و بیتام داشت هراس و بیم بهم رسانیده در استحکام
کار خویش زیاده تر اولی در آمد و در اهتمام جمع آوری سپاه و لشکر و در آراستن و سواے
لشکر قدیم پنج شش هزار سوار و پیاده و انتخاب تازه نوکر گرفته مبلغها بصرف
آورده ساز و یراق لشکر و اسپان و فیلان که همه زربفت و مخمل و دیگر قماشهای
گرانبها بود و همچنین اسلحه و آلات خوب از خوب بهم رسانیده فوجی بکمال آراستگی مستعد
ساخت ابدالزین بخدمت شاه عالم عرض نمود که بنده در تیار فوجی براسے جان فدا
و جان نثاری فراهم آورده است بنظر مبارک در آرند بادشاه بر برج شمن برج نظاره
فرموده جلوه افروز گشتند دلاورخان تمامی فوج را از سوار و احتشام و افیال
که بکمال سلاح و یراق بکمال خوبی و آراستگی مزین و مشحون بود در نظر آورد بادشاه

بعنایت مخصوص گشته زبان بتحسین و احسنت کشادند و تشریف معتاد برای او
و فرزندان او از اسپان و فیلان و کمر شمشیر و کمر خنجر و جمدهر جواهر مرصع و
انگشترهای یاقوت و الماس و زمرد خاص بکراس اسپ قیمتی خوش رنگ
و خوش شکل با زین و لجام مرصع و تکبیرا آن مروارید و هفت خلعت بر بالای یکدیگر
از اقمشه ملونه افزودن و افزودن بهاکه مجموع آن همه مساوی دو لک هون بود در آن
روز بوی و نفر فرزندان وی مرحمت شد و همچنین در آن سال پنج مرتبه همین
قسم تشریفات معتاد بتقریبات متنوعه از سرکار والا یافته و همچنان روز رفته
مزید به شان اشرف و اعلی حاصل کرد که عمده داران و کارکنان حضور معلوم
دارند حالا ان اعلی شان دلاورخان از راه دولتخواهی و نیکو بندگی لشکر جمعیت
و پسندیده و کارآمدنی است جمع نموده و ولایتی که بمقاصیل آن مقرر نموده ایم
بجمیع آن لشکر وفا نمیکند بنابران از راه الطاف و مرحمت تعلقات دیگر که پنج
هزار سوار را کفایت کند تازه بوی مرحمت فرمودیم لازم که باو واگذارند پس
بر این حکم یک صد فقره بزرگ بسیر حاصل از مجالسیان و خدمتگاران و منصبداران
کشیده در قبضه او آورد و ازین عمل از لشکر پادشاهی پنج هزار سوار دیگر آورد و همسالها
و فقیر در لشکر دلاورخان افزوده شد الحاصل یکی همت دلاورخان مصروف با آن بود
خود را مستحکم سازد و جانب پادشاه را سبک تر گرداند تا همیشه پادشاه مغلوب وی
مانده دست بر دفع او اصلا نداشته باشد و بر همین قدر اکتفا ننموده بلکه قدم پیشتر
گذاشت در تدبیر آن شد که به ولایت نظام شاهیان مشغول گردیده شخصی را
از جانب خود در آنجا نصب کند

و نیز برای استحکام کار خویش در تدبیر برهان نظام شاه در آمدن

برهان نظام شاه از برادر خویش مرتضی نظام شاه توهمی پیدا کرده در عهد علی عادل شاه
به بیجاپور آمده پناه جسته بود و عادل شاه از غایت الطاف و مراحم در صدد تربیت او آمده
می خواست که سعی موفور بجا آورده او را بر تخت احمدنگر متمکن گرداند لاکن چون سرشتش وفا نکرده
آن احوال در پرده اختفا ماند برهان شاه بعد از وفات شاه شهید در اوایل سلطنت
ابراهیم عادل شاه در همسازی خویش از امرای عادل شاهیه توسل جسته تردد
فراوان بعمل آورد چون شب بختش را هنوز دامان دراز بود و طباشیر صبح مقصودش را
مهلتی می بایست ناچار از بیجاپور رایت برخاسته عزیمت هندوستان کرد و به بارگاه
اکبر شاه التجا آورد و چون برهان شاه را با بعضی از امرا و اعیان بیجاپور در آن مدت
معرفتی و صفا وقتی بهم رسیده بود ابواب رسل و رسایل بر ایشان مفتوح داشته گاه گاه
احوال پریشان خود می نگاشت درین هنگام که دلاور خان را وجه همت همگی مصروف انتظام احکام
کار خویش بود و بجیبال رسانید که نظام شاهیان را از خود ساخته تقویت کلی و اقتدار تمام
بخود بخشد و معلوم نموده بود که کارپردازان نظام شاهی که عمده آن جمال خان مهدوی
بود پس از هرج و مرج بسیار که در آن سلطنت واقع گشته اسمعیل نام پسری برهان شاه
مذکور را که در وازده ساله در قلعه محبوس بود برآورده بسلطنت برداشته خود زمام سلطنت
بکف اختیار آورده بودند پدرش برهان شاه در عالم غربت در سالهای فراوان
در هوس ملک موروثی اشک حسرت می ریخت و دمادم کاسه زهر ملال تلخ کامی و نامرادی
می چشید و نیز معلوم نموده که با بعضی اعیان اینجا طریق رسل و رسایل سلوک میدارد
و آنکس را که کتابت برهان شاه بوی می آمد در خلوت خوانده مضمون رساله را بدریافت
آورده بود و گفت که در جواب این رسالت به برهان شاه بنگارند که احوال جنگی پیش
دلاور خان مدار المهام عادل شاه ظاهر نموده ام و تقبیل این معنی نموده قبول نموده
است که بنده بدل و جان در اعانت و امداد حاضر است مگر یک فرمان اکبر بادشاه

بنام بنده و یکی دیگر بنام راجی علیخان فرمان روای خاندیس و چند دیگر
بنام امرایان سرحد در باب امداد و اعانت خود حاصل کرده بلا توقف متوجه ملک
موروثی خویش شو و بنده عنقریب در رکاب ابراهیم عادل شاه تا احمدنگر رسیده سعی
موفور بجا آورده بر ملک موروثی مستقر و متمکن گردانم چون جواب باین مضمون به برهان
شاه رسید بمجرد وصول این بشارت احکام اکبرشاه را حاصل کرده با معدودی متوجه
دکن شد چون باسیر و برهانپور رسید راجی علیخان استقبال کرده بتعظیم تمام بشهر اندر
آورده اساس سلطنت و ضروریات پادشاهی را بهم رسانیده برهان شاه را بر تخت
سلطنت نشانده نذر چند پیشکش گذرانید و خلایق را بسلام و پیش آوردن نذر و نثار پیش
امر فرمود و لشکر خود را فراهم آوردن و در سرانجام مهمات او کوشیدن گرفت دلاورخان
بعد از وصول خبر وصول برهان شاه بخاندیس و مساعی جمیله بجا آوردن راجی علیخان در باب
و اعانتش خود بر سر آمد ادش گرم گردیده در رکاب ابراهیم عادل شاه با لشکر فراوان
متوجه ولایت نظام شاه گردید چون موکب همایون بقصبه شاه درگ رسید بسبب خوشی
آمدن آب و هوایش خطره استیفای عیش و عشرت در آن جای نزهت افزا در دل
پادشاه عالم پناه خطور نمود بناء علیه چند روز در آنجا توقف رو نمود چون دلاورخان
را اصلی بدین جهت تقویت و استحکام اساس مملکت خویش بهم خواست که کسی از متعلقان و
منسوبان خویش را در حکومت بیجاپور دخیل و قلعه نصب کند و نیز والده پادشاه که اکثر اوقات به
همراه تدبیرات و مطالب همی شود از پادشاه او را در انداز و همایشه را از زوال و
حسرامیان را اشاره نمود تا در عسکرشان بر خانها و دکاکین مردم ریخته پیشه غارتگری
را ساز دادند و اسباب و متاع اهل شهر بتاراج می بردند چون این شیوه بحد افراط رسید
از اهل شهر ناله و فغان برخاست اهل لشکر سخت دل و شوریده خاطر گشته هر روز به درگاه عادلشاه
فریاد می کردند دلاورخان را چون راه عرض گشاده گردید بعرض سلطان رسید از روی

نائب غیبت ضبط و نسق شهر کما ینبغی نمی‌شود و دزدان از دست حسابی برنمی‌گیرند اگر رضای خداوند باشد کسی را که از دست ضابط تر باشد و ضبط و نسق شهر و قلعه بوجهی که باید بجا آرد نصب کنیم عادلشاه فرمود که رستم خان بنده قدیم و ستدوی و خانه‌زاد است او را در خور عزل نیست هم او را تاکید کنیم تا هوشیار بوده لوازم سیاست شهر بشرطش بجا آرد و چنان ضبط را کار بندد که دست حرامیان از ایذای مردم کوتاه گردد و چون تدبیر دلاورخان که براسی غرض برداشته بود از پیش نرفت عاجز مانده و سگال کرد که این منع بادشاه از تغیر رستم خان هم از ایمائ والده بادشاه است و تدبیر مطلب ناسی درآمده جمعی از اهل حرم خویش را از همشیر لشکر طلبید چون از شاه درگ پیشتر رفتن بمقصد رسید بعرض حضرت علیا والده بادشاه رسانید که اکنون لشکر بمقابل خصم متوجه می‌شود انجام کار معلوم نیست که چون شود من اهل حرم را در قلعه شاه درگ می‌گذارم صلاح آنست که خود بدولت و اقبال هم در قلعه شاه درگ تا آمدن ما از جنگ خصم تشریف فرمایند علیا حضرت این تدبیر شکسته فرمود از سر زند دلبند خویش اصلا جدا نخواهم شد هر چند از اقتضای استمالت بر سر او رفتنی باشد که بر سر من هم رود و چون این سخن هم بطریق مدعا نشسته ناچار مانده شکسته خاطر گشت او چه هم خود را در شاه درگ گذاشته در لشکر عادلشاه متوجه لشکر مخالف گردید

مقابله عادلشاه و نظام‌شاه با هم و نصرت یافتن عادلشاه بازگونه خصم

زخمی رسیدن رنج یافتن عادل شاه

جمال خان حبشی زاده که اسمعیل پسر برهان شاه را بسلطنت برداشته
خود وکیل السلطنت و پیشوا گشته بود در رکاب اسمعیل نظام شاه با لشکر
فراوان بقصد مدافعه و مقابله هر دو بادشاه عادل شاه و برهان شاه
از احمدنگر آمده اول متوجه چند روز میان مردم طرفین جنگ و نبرد
هر روز اتفاق می نمود و از طرفین جمعی کثیر تلف می گشتند تا آنکه
روزی جنگ صعب بوقوع پیوست از اول چاشت تا آخر نهار کشید چون
شب در آمد هر دو سپاه از ملاقات برچیده بلشکرگاه خویش باز گشتند روز دیگر
باز آتش نبرد مشتعل شد و آسیای حرب در گردش آمد از هر دو طرف
مردان بهادر حملهای متواتر بظهور میرسانیدند و شجاعان دلاور در معرکه
کارزار داد مردی و تهوری دادند و از خون دلیران سمهای مراکب
ارغوانی می ساختند عاقبت کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاهی
وزید لشکر نظام شاه هزیمت خورده متفرق و پراگنده شد و امرای
هند که با جمعیت هفت هشت هزار سوار جرار و مردانه پیش آهنگ لشکر
عادل شاه بودند بر چپ و راست پس و پیش لشکر خصم تاختن و غارت نمودن
متعین بودند از لشکر نظام شاه غنایم فراوان دست برد نموده بدر رفتند
که از جمله دویست فیل و دو هزار اسپ باشد و جمال خان در آن آشوب با
خداوندخان داماد خویش در رکاب اسماعیل نظام شاه خود را از معرکه
یکسو کشیده در گوشه پنهان تمکین کرده بود چون خبر یافت که امرای هندو
بعد از فتح و بدست رسیدن غنیمت عظیم بدر رفتند و باقی لشکر

عادلشاه بفراغ خاطر نیز در پی غارت و غنیمت سر نهاده اند و با دلا
ور خان خبر مدد و دستی چند نمانده است از کمین گاه برآمده باهستگی روان
شد در آن اثنا عین الملک و انکسخان که از حکومت سپهسرداری
دلاور خان باز داشته بودند و ناخوشی و دل تنگ آمده بودند در حین جنگ
با از حسد که بیرون کشیده خود را از جانب باز داشته بودند درین وقت
که خبر فتح شنیدند برای مبارکبادی و تهنیت فتح قصد ملازمت
بادشاه کرده بودند در راه با فوج جمال خان در خوردند بحسب اتفاق
جنگ در میان ایشان بوقوع انجامید غلبه لشکر نظام شاه مخصوص گشته
عین الملک و انکسخان پنجاه و شصت فیل و چندین اسپ و اسباب
امارت بر جا گذاشته فرار بر قرار گزیده متفرق شدند جمال خان
که اسپ و فیل و اسباب سلطنت همگی باخته شکست فاحش خورده
مایوس و بیدل گشته بود از غیب فتحی تازه یافته قرین نشاط و مسرت
گردید چون این خبر بدلاور خان رسید و لشکر خود را متفرق
و پراگنده یافت و توجه جمال خان بی خبر بجانب او رسانید توقف را د
انجا صلاح ندیده از سمت که رو برتافته بخدمت بادشاه رسید
عرض نمود که لشکر پراگنده و متفرق گشته و امرای کبار شکست فاحش
خورده و بعضی از سر قوت یافته قصد مقابله داشته اکنون صلاح در
توقف نیست در رکاب عادلشاه از انجا روان شد چون بجای
لشکرگاه رسیدند دیدند که بهیر و بنه و بازار همه رفته است از انجا
متوجه شاه درگ شدند همه شب در صحرا و کوهستان در پریشانی
و سرگردانی افتاده هژده فرسنگ راه قطع کرده باند و گرفته در

بنصف النهار بشاه درک رسیدند اگرچه اسباب خاصه لشکر عادلشاه
بتاراج خصم نرفته بود اما در وسط بودن راه دور و دراز کهال الشیب
وفرازو درشب تاریک وتار باضطراب واستعجال پاره در اثناے
راه تلف رفته و پاره بواسطه سنگینی احمال و اثقال جابجا افتاده ولهذا
بسیاری مردمان بے سامان گشته بودند تا اسپنکه خواسته گاه دلاور
خان وفرزندانش مطلق نیامده بود چون نزدیکی هشتمید و بیگاه ست
بود هر حال چند سایبان بهم رسانیده چند شبانه روز گذرانیدند
تا آنکه استعداد تازه از برائے همه کس از بیجاپور بهم رسید و آنکوفت
شاه با یک لشکر در جنگ گاه با خوف و هراس بسیار تمام شب بیدار
مانده بے نان و آب بسر بردند وفرزندان ایشان را بجز بغل اسپان
هیچ نبود

لشکر کشیدن جمال خان در رکاب اسمعیل شاه بر برهان نظام شاه و بقتل رسیدن جمال خان بر خداوندخان

چون جمال خان مهدوی پیشوائے اسمعیل نظام شاه الملک بافتح
کوه عادلشاه با حشم رنجی که از انقلاب زمان بد و رسیده از جنگ
گاه برگشته بشاه درک پیوست صلاح خویش در آن دیدکه از انجا

برگشته به تعجیل برق و باد با جمعه نگر شتافته استعداد لشکر و اسباب ضروری
از آنجا برداشته بلغار به سرحد برهان شاه رود و پیش از آن که عادل شاه
محمد و برهان شاه رسد کار برهان شاه تمام ساخته او را از میان بردارد
بر همین قصد به تعجیل از آنجا به احمدنگر رفته رخت و سلاح و استعداد لشکر آنچه
لابد بود برداشته به سمت برار روان شد پیشتر از آن برهان شاه باتفاق
راجه تلنگانه با امرای برار و سرداران که در آن سرحد بودند و جمال
خان ایلچی شده در ساخته بود و عهد بسیار ایشان را امیدوار گردانیده
از خود کرده بود و دلاور خان و ده هزار سوار کارگذار جنگجو بسالت
کاردار از سپاه شاه در کمک از عقب شاه روانه نمود تا کسی که پیش کرد که به تعجیل
رفته به برهان شاه ملحق گشته در استیصال جمال خان مساعی موفوره بکار
بکار برده و در آن باب جهد خود را معاف ندارند جمال خان از اطلاع تفاوت
لشکر عادلشاه به سرعت تمام قطع منازل نموده پیش از رسیدن فوج عادلشاه
به پنج شش روز به حوالی لشکر برهان شاه رسانید و در آنجا خبر یافت
که امرای برار و تمامی سرداران سرحد حلقه بگوش برهان شاه
گشته و در رکاب او در مقابله و مقاتله مستعد شده اند از اطلاع این معنی
یأس بر جمال خان مستولی شد قطع نظر از حیات خود کرده دل بر مرگ نهاد
و او نیز دانائی و از خود را بر قلب سپاه برهان شاه زد دل گرفته کارزاری
کرد که دستبرد مردی نمود که دراز که با و بزم رستم داستان جنگ‌ها هم
برهان از عالم بالا بر وی شیخ فلک به کشتها احسنت کرده زه چنانچه قلب
لشکر برهان شاه را از هم دریده و سینه شمشیر او را تیز در سینه زد نزدیک
بود که برهان شاه از هم پاشیده ناگاه لشکر عادلشاه از عقب سر لشکر راجه علیخان

از آن سو در رسیدند چهار طرف لشکر نظام شاه را فرو گرفتند جمال خان
با داماد خویش خداوندخان در آن چهار موجه پا دست از جان شسته دیوانه
وار حمله آور گشتند و بهر طرف که می تاختند دلیران را می انداختند هر چند
سعی ها کردند که شاید مرے بیابند تا خود را از معرکه بدر آرند ممکن نشد اخرالامر
کار بر ایشان بنهایت تنگ شد سوار و مرکب مرده و از کار در ماندند در عین
کارزار تقدیر جبار تیر جانگداز بر مقتل جمال خان رسید بر خاک مذلت افتاده
سر جمال خان و خداوندخان از تن جدا کرده پیش سم اسپ برهان شاه
در انداختند و بقیه السیف پراکنده شدند و جلو اسپ اسمعیل شاه کشیده آورده
در پاے برهان شاه انداختند پدر با سرگرمی و عطوفت پدری پسر را
در بغل گرفته بر سر و روے پسر بگریست شفقت داد و مملوک شاه کامی به
نشستند و راجه علیخان دران جنگ و آشوب دو دولت سلسله فیل و دو
ششهزار اسپ و دیگر اسباب فراوان بدست آورده قدر پیست و سیوم
فرسنگ راه باز گشته فرود آمد تو نیسم انکه چون برهان شاه را کنت
زیاده تر شد و لشکر سنگین بروے جمع آمده مبادا قصد او کند با فیلان
و اسپان اسباب که از معرکه بدست نموده است باز یافت نماید برهان
شاه از آن اغماض نموده تحفه چند لایق براے راجه علیخان فرستاده
وداع نموده خود با اسمعیل متوجه احمدنگر شد و در ساعت سعید داخل شهر شد
شاه بر تخت سلطنت و کامرانی جلوس فرموده زمام سلطنت را بی منازعی
در قبضه اختیار خویش در آورده و اسمعیل را به قلعه پسا کر که مرا در ش ابراهیم
هم در آنجا محفوظ بود فرستاد

در بیان عزم نمودن ابراهیم عادل شاه

بستان پنجم

بر دفع دلاورخان

چون دلاورخان در ضبط و استحکام کار خود افتدر کوشیده که فوق آن
تصور نتوان داشت کرد و پیش ابراهیم عادلشاه همه مردم معتمد خود بازداشته
و جمله خوانین محل را حتی اصیلان و دایکان را از خود ساخته و تمامی اهلکار
و کارکنان سرکار خود مطیع و منقاد او گشته بودند تا اینکه احدی را
یارای عرض حال به بادشاه نبود بنا بران دفع او بحسب ظاهر از حساب بالا
مینمود بادشاه بر شدت الام ایام نافرجام و طغیان شوخی و ترک ادب
و گستاخی آن غلام صبر و تسلیم را کار فرموده بامید عنایت الهی نقوش
هموم از لوح خاطر می سترد و به بشارت و من یتوکل علی الله فهو حسبه
ذوق توکل بهم رسانیده امیدوار مفتح الابواب می بود تا اینکه درین سفر بی اعتدالی
از حد گذشته و خودکاری و خودکامی را بدرجهٔ قصوی رسانیده دل
بادشاه از اعمال و افعال ناشایسته سابق و لاحق او زیاده از وصف رنجیده
و آزرده گشت و عزم دفع او و خلاص دادن خود را از بند او درست کرده
و منتظر فرصتی بود تا این که درین شکست که خسران و ذلت عظیم به او رسید
و دولت سلسله فیل و پنجهزار اسپ و بسیاری اسباب امارت از سرکار
و سرزندان او تلف و تاراج رفت و در نظر خلایق چنان خوار و ذلیل
گشته وقتیکه از بازار میگذشت پیرزالان بآواز بلند نکوهش میکردند
و دشنامش میدادند آری این همه اثر اعراض و سلبی خداوند لعنت
بود که او را از نظر همه خلایق بینداخته بادشاه درین فرصت بالهام
غیبی دو نفر هندو مجهولی را که کسی ایشان را نمیشناخت در سرکار والا

در خدمت اهل حسنات بود پنهانی نزد عین الملک کنعانی که امیر الامرا
بود و الخسخان و علی خان که هر یک از ایشان نیز از ولاد خان بدل کاره
و متنفر بودند فرستاده پیغام رسانید که از تسلط خودکامه این ناحق
شناس اکنون دل نفرت بسیار بهم رسانیده که بنا بر غرض خود مدتی ما را
در دشت و صحرا سرگردان میدارد و در خلاف مرضی پادشاهی سعی و جهد
بکار میبرد و در نهایت کارهنگی اسباب و اساس سلطنت از فیل و اسپ
و غیره همه بتاراج داده هنوز در مقام عناد و استکبار و رسانیدن
ایذا و آزار است همه شما نمران فرستیم این دولتخانه آید خدمت آبای
عظام و اجداد عالی مقام کرده آید و همیشه در دولتخواهی و جلال خوار
کوشیده اید حالا اسم انچه شرط نمک حلالی و نیکنامی باشد بظهور آورید
اگر صلاح بینید خود را نزد شما و فاکیشان خواه برسانم تا باتفاق در دفع او
کوشیم همت مردان مددکننده اشخاص است اگر درین وقت دفع او نه
کنیم یقین است وقتیکه به بیجاپور خواهد رفت قلعه بقبضه خود درآورده مرا حاجت
مطلق خواهد کرد نمیدانم که با شما تا آنچه خواهد کرد و عین الملک زبان بمدح
و ثنا و دعا کشاده گفت اگر خاطر مبارک از اوضاع نالایق و اطوار ناهموارش
نفرت گرفته و از افعال ناشایسته و خلاف مرضی های او تنگ آمده است بحمد الله
که بطرف این فدویان اخلاص کیش قدم رنجه فرمودند جبهه امان در درگاه
ابلبند و افتخار سر باوج فلک رسانند و تماشا فرمایند که چه طور پاداش نمک وار
دیگ سنارا دهیم بعد از عهد و میثاق و طرفین یافته که در شب پانزدهم
رجب المرجب که شب استفتاح و هنگام فتح و فلاح است نزدیک سحر که وقت
اجابت دعا نزول رحمت و عطا از خداوند اکبر است امرای ثلثه لشکرهای خود

مستعد ساخته منتظر باشند بادشاه همان وقت از دولتخانهٔ خاص
برآمده متوجه دایرهٔ امرا شوند

تحویل فرمودن عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود بدایرهٔ امرا و گریختن دلاور خان با پسر خود

عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود در وقت سحر از درون حرم سرا
بیرون خرامید و چون خاطر بکسی نگفته بود کفشدار خان که از خدمتکاران
حضور بود فرمود که اسپ سواری حاضر سازد و کفشدار خان از جلودار
اسپ سواری طلب کرد جلودار از قبول حکم ابا آورده گفت که بی حکم
دلاور خان اسپ را حاضر نمودن محال است کفشدار خان مشتعل
جسته و چابکشانه بر رخساره اش چنان طپانچه زد که بیهوش افتاد و
جلودار دیگر بر نهج دلخواه همه اسپان حاضر ساخت تا بادشاه [illegible] شاه
حضور سوار شده از سراپرده بیرون آمدند الیاس خان که داروغهٔ [illegible]
و دران شب نوبت پهرهٔ او بود بادشاه را تنها [illegible] پیش دوید و
سواری استفسار نمود بادشاه فرمود حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم
خویش سوار گشته همراه رکاب باش الیاس خان با سواران خاصه
خود که عدد آنها بصد میرسید همراه شد چون از بازار برآمده بحوالی لشکرگاه عین
الملک و انکس خان [illegible] که بفاصلهٔ نیم فرسخ راه از لشکر دور بود
رسیدند امرا [illegible] که بنابر اشارهٔ شاه [illegible] مستعد بودند [illegible] با فوجها
از [illegible] پیش [illegible] و بر یمین و یسار صفها کشیده ایستادند همانوقت

که خبر سواری شاه عادل منتشر گشت مردم خاصخیل و مجلسیان و سر
نوبتیان که در سراپردهٔ پادشاهی نشست داشته بودند و از جملهٔ آن جماعت
رفیع الدین شیرازی و محمد قاسم فرشته هم بودند مسلح و مستعد گشته بملازمت
شتافتند حبشیان که در آن شب بهمان لحظه سه هزار کس مجتمع گشتند و چند
سلسلهٔ فیلان بر سر راه باز داشتند که اگر دلاور حبشان بیاید فیل مالش سازند
گویند دلاور حبشان در آن شب با صبیه که عمرش از شانزده متجاوز نبوده با یکی
از دختران دکهنی که غائبانه او از حسن و جمالش شنیده عاشق شده بود و
در آن شب بوصل او رسیده در خلوت داشت بعد از آنکه پادشاه سوار
سمند سعادت شده از اندرون بیرون شتافت نزدیکانش بسعی بسیار دلاور
حبشان را که با مهمان تازه بر بستر غفلت مانند بخت خود خفته بود بیدار کرده
بر حقیقت حال مطلع کردند او و فرزندانش فی الفور تهیه سواری کرده با چهار
سوار و فیلان بسیار قریب بطلوع صبح صادق بطرف پادشاه روان شد
بر آن امید که خاص مردم خاصخیل و امرای مذکور را از صولت و هیبت خود از پشت
داری پادشاه کناره جسته پادشاه را با و سپرند و خود بر همان طریق صاحب
اختیار خواهد بود چون دلاور حبشان با شکوه بزرگ و کوکب عظیم نزدیک رسید
فوج را بفاصلهٔ یک تیر انداز در راه نگهداشته خود با صد سوار و چهار فیل نیز نزدیک
تر آمد فیلان را که بر سر راه حایل باز داشته بودند فیلبانان پیش سطوتش
تاب قرار نیاورده یکسو شدند و دلاور حبشان پیش پادشاه آمده از راه شوخی
بشدت تمام سواره بسخن در آمد گفت سرسخن که چرا سواری چه درین وقت بشب بر آمدند
این کار مناسب حال نبود بسراپرده معاودت نمایند پادشاه برآشفته هیچ
جوابش نداده با نزدیکان گفت کسی که این سفیه بی‌ادب را بسزا رساند به فور یکی

از لشکریان خاص فیل که ادب خان نام داشت بسرعت برق اسپ راجهانده
شمشیری بروی انداخت اگرچه شمشیر بران کارگر نشد اما دلاورخان
را انداخت فیلبان فی الحین خواهی نخواهی فیل را آورده در میان او و
مردم بادشاهی حایل گردانید تا او را فرصت سوار شدن دست دهد و
داماد شاه احمد صفوی اسپ خود پیش کشید که برین سوار شو و زود از میان
بدر رو که جای ایستادن نیست دلاورخان بر اسپ سوار گشته از معرکه
خود را بیرون انداخت و لشکریش از مشاهده این حال او سطوت و غضب
بادشاهی هراسان شده کالجراد المنتشر از بیم پاشیده متفرق گشتند دلا
ورخان با دو پسر محمد خان و حیرت خان به بیدر شتافتند و از انجا بخدمت
برهان شاه خود را رسانید برهان شاه وی را بتعظیم و توقیر فراوان
کرده منصب امارت ارزانی داشت و مونس مجلس خاص گردانید و کمال خان
پسر سیومش که اندران روز گریخته بود دویم روز متقاضی اجل باز آوردش
براعتقاد تقرب سلطانی و لطف قدیم بادشاهی بحوالی لشکر خود را رسانید کار
پردازان سرکار چون خبرش یافتند همان لحظه جماعتی را فرستاده بقتلش
رسانیدند

معاودت فرمودن عادلشاه بسراپردهٔ خاص با کامیابی و شادکامی تکیه فرمودن بر مسند حکومت بالاستقلال

بعد ازانکه دست تقدیر [illegible] خانه بعرض آن طاسچه [illegible] را از [illegible]
جا بادشاه عدالت پناه بیرون کشیده امرای [illegible]

فاخره ارزانی داشته بمواعید والطاف خوشدل گردانید
وعلی الصباح با دولت وسعادت بیمن فتح نصرت برلیازه باکمال شوکت
وعظمت وشادمانی وفرحان بسراپرده جاه وجلال خویش مراجعت
فرموده وبر تخت کامرانی تکیه فرموده وسراپرده از پیش برداشته
بار عام دادند خلایق سر عجز ونیاز را بدرگاه خلاق جهانی مانند جل وجلاله
برخاک تذلل وتضرع سوده تحمیدات شکر ادا نمودند وزبان بمبارکباد
وتهنیت بادشاه عدالت پناه کشادند ونثار پیش کشیدند بادشاه کسانی
راکه دران شب لوازم دولتخواهی بظهور آورده بودند بنوازشات سرشار
وعنایات بسیار سرفراز فرموده ودیگران راکه حسب خواهان دولت ودولت
خواهان سلطنت بودند هرکس را فراخور حال بعهده ومنصبی مختص وممتاز
نمودند ودران روز بسبب که بیمن اقبال این بادشاه سعادتمال برافتاد
خبر اخوان برافتاد ونوید فتح برهان شاه وکشته شدن جمال خان
رسید بادشاه عدالت پناه تهنیت نامه فتح به برهان شاه ارسال نمود
ودر ساعت سعید متوجه دارالسلطنت بیجاپور گشته بتاریخ بیست ودوم
شهر مذکور [illegible] داخل مستقر عزّ وشرف گشتند

طرفه واقعه که دران روز رونما شد

و دران روز که فتح عظیم رو نمود چون عدالت پناه از بارگاه بمحل سرا
نهضت فرمود [illegible] از جمله [illegible] واقعه رو نمود و آن اینست که
چون ولادت [illegible] حنفی المذهب بود بادشاه مذهب شیعه برطرف ساخته خطبه
بنام ائمه اثنا عشر [illegible] بگمان آنکه بادشاه حنفی المذهب

است و ضریحی را منظور انکه چون عم بزرگوار و پدر نامدارش که علی عادلشاه و شاه طهماسب اند شیعه بودند ایشان البته بر طریق عم و پدر خواهد بود این روش نزدیک اکثر مردم موافق ترافت ادجزم نمودند که بادشاه شیعه مذهب اند اکثر اهل سنت دران وقت خود را به تقلید شیعه باز نمودند چندان سعی کردند که موذنان دران روز بانگ نماز ظهر بطریق شیعه و اشهد ان علیا ولی الله و اهل اذان کردند بادشاه خود بسر وعلانیه سنی پاک اعتقاد بود از استماع آن در خشم شد حکم کرد بکسانیکه باعث آن امر شده بودند ایذا و اهانت رسانیده محبوس گردانند اما بر حقیقت حال مطلع شدند تبسم فرموده و از سر جرم ایشان درگذشتند و بعدها انها را شیعیان مصلحتی خوانده خوش طبعیها میفرمودند تا این زمان در بلده بیجاپور خطبه اصحاب میخوانند و شعار سنن بحال قایم

بعد از مراجعت بدار السلطنت بیجاپور به نفس نفیس متوجه مهمات شدن

بعد از رسیدن بدار السلطنت بیجاپور خود بدولت و اقبال بنفس نفیس متوجه مهمات سلطنت گشتند هر روز در دربار بر آمده بر تخت سلطنت جلوس همایون میفرموده بار عام میدادند ارکان دولت و اعیان حضرت و سوار و احشام و خواص و عوام بحضور آمده سلام و آداب می کردند هرکس هر مقصد که میداشت بعرض میرسانید بتحقیقش وا رسیده سرانجام میفرمودند و مناصب تقسیم کردند روی حسان را بمنصب پیشوایی سرفراز

نمودند و سکه اشرف نیز حواله او شد تا مهمات ضروری جزوی و کلی را بصوابدید رای اشرف و اعلی سرانجام میداده باشند و الیاس خان برا امارتش افزوده سر نوبتی مرحمت کردند و کذالک جمیع غلامان خدمتکاران قدیم خود را بر قدر حوصله هر کدام مناصب و خدمات حواله فرمودند و بر ولایت و قلاع و امکنه بزرگ عاملان و حاکمان کاردان از حضور معتبر فرموده روانه ساختند قاعده سلطنت روز بروز به بستگی و خوش اسلوبی ثبت می پذیرفت درین اثناء بعضی از ارکان که خود را اهل دخل و بند و لب بان کار پردازان سابق زمام حکومت بقبضه اختیار خود نمی یافتند بسر فتنه انگیزی آمده آهسته رابطه رسل و رسایل مخفی با فرمان روایان اطراف که در واقع بدخواهان این دولت خانه بودند شروع کردند و در هر گونه فتنه انگیزی ترغیب ها می دادند و لا و چنان که خود جگر سوخته بود و روز و شب بر یاد آن حکومت بیجاپور و سر مختاری سابق آب و روغن می رسانید فتنه را تقویت داده برهان شاه را زیاده از همه بر غلط انداخته و لحظه بلحظه تحریک می نمود آن ساده دل نظر بر اعتماد و استقلال خود و آن حقوق احسانات نمکا شده را که درباره او بوقوع پیوسته بود همه نسیاً منسیاً ساخت و کان لم یکن شیئاً انگاشته لشکر فراهم آورده متوجه ولایت عادلشاه گردید تا اینکه بر سر حد رسیده در صدد فساد و خرابی در آمد

لشکر فرستادن عادلشاه بجهت مدافعه نظام شاه

عادلشاه باحضار لشکر فرمان داد چون جمیع آمد امرا را با لشکر آراسته

بسر لشکری رومی خان بمدافعه نظام شاه روانه نمود تا لشکرها
دلشاه بسر حد رسیده بمقابل نظام شاه شد و آمد بهر روز از طرفین
جنگ و پیکار می شد و از جانبین مردم بقتل می رسیدند دلاور خان
که مشغول کوچه خیز بود و همه لحظه نظام شاه را بفتنه تازه و فساد نو بنو سعی
میکرد تا اینکه فساد بزرگ بخاطر رسانیده ترغیب بنا نمودن
قلعه بر لب بهوره برای اثبات پای لشکر نیز نمود برهان شاه که او
را رکن رکین سلطنت خویش تصور نموده بصلاح دید او عمل میکرد در انجا
توقف نموده برای قلعه که در آن نزدیکی در زمان سابق بود بنا گذاشت
و روز و شب در اتمام و امداد آن بنا تاکیدات می نمود چون خبر این
بنا و سعی بیجای برهان شاه بمسامع شاه عدالت پناه رسید اصلاً و
مطلقاً اندیشه و اضطراب را بخاطر دریا مخاطر راه نداده کوه اشبار قرار
و تمکین خود فقط ایم بوده بزبان الهام ترجمان رسانیدند که برهان شاه اگر
چه درین فصل برسات متحمل محنت و مشقت شده در اتمام قلعه سعی موفور
بکار می برد اما عاقبت کار مانند طفلان بازیچه گوش که در خاکبازی
خانه و عمارات بنا کنند آخر شکنند او نیز بدست خود ساخته و پرداخته
خویش را منهدم خواهد کرد و درین جهد و جهد جز تعب و محنت [illegible] چیزی
دیگر حاصل نخواهد شد و خود در تختگاه خویش بفراغ بال و خاطر جمعی به تدبیر
مهمات سلطنت و تدارک لشکری کوشیده روز و شب بعیش و کامرانی می
گذرانیدند و هیچ اندیشه اینکه هیچ خصم قوی باستعداد و جمعیت بسیار بر سر حد نشسته
در صدد فتنه و فساد است و ملاذی میسر که عبارت از آن قلعه است
برای اثبات پا و استقامت لشکر بنا می کند و منشاء چنین عنا و از دشمن

بغلی که دلاور خان حبشی است در بغل او جا گرفته بر آن فتنه تازه بر پا میکند
هیچ بخاطر اشرف راه نداده بطمانینت کلی و استغنای تمام روز و شب
در بازی نرد و شطرنج حظ نفسانی حاصل میکرد و عالمی را درین معامله حیران
و متعجب که با چو خصم قوی با این سامان و استعداد در فکر کار خود بدان سر
گرمی و بادشاه غافل از تدبیر دفع خصم و مشغول لهو و نشاط بوده باین استغنا
و بیباکی هر کس درین باب بر حسب ظن و قیاس خویش سخنان مختلف
میگفتند دلاور خان گمان آنکه درین دولت خانه کسیکه در تدبیر دفع
اعدا بپردازد نیست درین ایام که من خود را بکناره کشیده ام این سردی و
بی گرمی برو نماشد آثار زوال دولت چهره گشا گردد آخر من هستند غافل
ازین که هر چه کرد و هر چه خواهد کرد همه اقبال بادشاهی بود نه سعی و تدبیر
این نفران قطر بر همان ظن فاسد و خیال باطل یکی از معتمدان را نزد شاه
بیدار بخت فرستاده پیغام گزارانید **فرد** گرچه دورم از بساط قرب
همت دور نیست بنده شاه شمایم و ثنا خوان شما هم بنده درگاه هر چند
بحسب ظاهر دور از آستانه لکن از راه باطن با کفشداران سعادتمند
ام آشیانه خلاصه معروضات آن که خصم بر کار خویش سرگرمی تمام
دارد و خود در رستی تدبیر نیامدن صلاح وقت نیست که از تساهل و
تغافل آنحضرت دشمنان دلیر شده سخنان طمع بر زبان میرساند
فکری معقول کار باید نسبت فدوی جانثار بهر حکمی که شرف نفاذ یابد بجان حاضر
بادشاه عدالت پناه درایت و فراست دستگاه جوابش هم بطریق
احمق پسندی نوشته فرستاد که درین مدت قدر آن رکن السلطنت نمی
دانستیم اکنون معلوم شد که بیوجود آن معتمد الدوله مهمات سلطنت بهیچ

منشی میکرد و باید که ماجرای گذشته را بخاطر نیاورد و مضمون العفو احسن را
کاربند د و بر نهج سابق رتق و فتق مهمات سلطنت کرد

آمدن دلاورخان بارگاه عدالت پناه و بسزا رسیدن و در قلعه آهنله محبوس گشتن

دلاورخان ازین پیام چون گل شکفت بازیکی از معتمدان را فرستاد
که اگر آن حضرت عهدنامه بنویسند که ضرر بجانی و مالی من نرسانید از سر قدم
ساخته بخدمت مشرف می شوم بعد از عهد این معنی و نوشتن و فرستادن
عهدنامه با وجودیکه برهان شاه ملکه منع کرد و بر رخصت رضامند نبود
لکن چون او بارش زور آورده بود ممتنع نشده بدان امید که باز
زمام سلطنت بکف آورده پادشاه را بی دخل سازد و مبالغه و الحاح
از برهان شاه رخصت گرفته باتفاق پسر خود محمد خان متوجه بیجاپور
شد روز دیگر بخدمت پادشاه مشرف می گردید و تمام خلق شهر تا دو
سه فرسنگ باستقبال او شتافتند و نثارها پیش بردند و از جانب امرا
مردم مبارکی و خیر مقدم نیز رفتند و این معنی در حقیقت در حق او سم
قاتل بود چون جمعیت مردم شهر و میان خلق بوسے بعادلشاه رسید دانست
که اگر پنج روز اینکس در شهر بماند استیلا و استقلالش زیاده از اول
خواهد شد در وقتیکه پادشاه بروضه حضرت دوازده امام علیه السلام
تشریف برده وقت عصر تنگ متوجه قلعه ارک شده بودند بزمین
بوس فایز گشته در رکاب پادشاه تا قلعه رسید در دهلیز نشانیده

اکثر مردم حضور بدیدن او وقت گرفتند بادشاه نیز اطلاع بر این معنی شد
او را از انتها گروه در کنار نشانند چون صورت خلاف معمول جهیده نمود دانست
که آمدن خویش خوب نبود ندامت کشید سود نداشت در ساعت بیکی را
که سهم در دولت دلاور خان در صنعت چشم کندن مهارتی بهم رسانیده
بود حکم رسید که صنعت خویش بظهور رساند دلاور خان بعجز در آمد و
پیغام کرد که خلاف عهد مستحسن نیست شهریار عادل جواب داد که عهد
نا رسیدن ضرر جانی و مالی است و در چشم کندن ضرر جانی و مالی
نیست دیگر من عهد کرده ام که من بتو ضرر نرسانم و حال آنکه این مرد
بچشم تو ضرر میرساند نه من القصه آن شخص بکار خود مشغول گشت و در لحظه
قرة العین چشم جهان بینش را از حلیهٔ بینائی عاطل ساخت و بموجب حکم
در قلعهٔ کهیلنه با بعضی خدمتکاران محبوس شد قریب به ده سال زندگانی
کرد و از وی فرزندان حاصل شدند و در آخر باجل موعود از دنیا رفت

ظفر یافتن سپاه عادلشاه بر برهان و پیغام صلح فرستاده قلعهٔ مستحدث خود را از بنیاد برافکندن

برهان شاه باهتمام تمام چون قلعه را باتمام رسانید و اسباب استعداد
قلعه داری و غله بسیار و آذوقه بیشمار از ولایت و قلعهای دیگر آورده
دران قلعه جمع کرده استحکام تمام بخشید شاه عدالت پناه بمجرد رسیدن
این خبر فرمان قضا جریان بجانب سرداران لشکر خویش را اصدار فر
مود که بلا توقف بمجرد وصول این فرمان با جمعیت تمام و استعداد خصم

افکنی خود را بر قلب سپاه مخالف زنند و مار از لشکر خصم بر آرند اگر شمه تغافلی
درین امر میان آرند و سستی و اهمال در جنگ و نبرد واقع کنند خبر شرط است
که در پایه عتاب خواهند افتاد و بسزا نخواهند رسید خوب ملاحظه نمایند که صیت
مردان بر داشتن و نام آوری کشته شدن بهتر یا از درنگ مثل زنان حاصل
دست و گردن بسته از میان بازار کشان کشان بمقتلگاه برده کشتن دادن
سر لشکر جمیع امرا را جمع آورده مضمون فرمان را بر ایشان برخواند همگنان از
روی اخلاص متفق اللفظ و المعنی گفتند که بدل و جان تابع فرمان هستیم هرگاه که سوار
شوند حاضر ایم روز دیگر صبح روی چنان طبل جنگ بکوفتند با همه امرا آماده
جنگ شده سوار شد از لشکر نظام شاه نور خان دکھنی امیر الامرای برار که تربیت
یافته برهان شاه بود بمقابله ایشان در آمد آسیای حرب در گردش در آمد بین
الفریقین دریای آشوب متلاطم شد سفینه امن و امان گرفتار غرقاب مصیبت
گردید دلاوران جانبین داد مردی و تهور داده سعی و کوشش بحد بجا آوردند
تا نزدیک بود شیوه اندازی و خون افشانی را هنگامه گرم بود بهادران عادلشاهی
چون دیدند که روز باخر رسید و فرصت از دست میرود یکبار رسته باتفاق نعره
غازیانه بر آورده حمله مستانه بر لشکر مخالف بردند و جانبازی چنانچه باید بجا آو
ردند لشکر مخالف تاب نیاورده فرار بر قرار اختیار کرده روی از معرکه
بر تافتند نور خان با دوست امرای دیگر بقتل رسید بقیة السیف که خود را
بی سردار دیدند راه صحرا گرفتند سپاه عادلشاه تعاقب کرده قریب
یکصد و شصت فیل هزار اسپ و اسلحه بی شمار بدست نموده مظفر و منصور
مراجعت کردند رومی خان فتحنامه مع فیلان و اسپان غنیمت بدرگاه والا
روانه نمود بادشاه خلاع فاخره و تشریفات لایقه بنام سرداران نامی بنام فرستاد

تاکید بلیغ نموده که من بعد شب و روز حزم و هوشیاری را زیاده از سابق کار فرموده شدت و جلادت را باقصی الغایت رسانند و بر دو لشکر خصم بامتعدی و آمادگی تمام می گشته باشند نگذارند که از بیرون جنسی به لشکر ایشان رسد یا از لشکر ایشان کسی بیرون رود و اتفاق جنگ را اگر افتد بهوشیاری و خبرداری تمام نموده باشند انشاء الله تعالی فتح زود باین تدبیر حاصل خواهد آمد چون سرداران عادلشاه چند روز عمل بر این حکم کردند کار برهان شاه و بر لشکرش تنگ گردید مردم لشکرش از سفر طویل و دور از وطن بجان آمده شبها می گریختند چون برهان شاه تفرق لشکر و بیدلی آنها دریافت عاجز آمده بر سر صلح خویش را آورد رسولان کاردان فرستاده پیغام صلح در میان آورد عادلشاه تا مدت یک ماه باستغنا تغافل ورزیده گذرانیده بر سر ابا قایم بود برهان شاه قطب شاه و راجه ملیجان در میان واسطه آورد عادلشاه بعد از ابا و استغنائی تمام بسیار رضا بصلح داد مشروط بآنکه مستحدث را که ساخته و پرداخته برهان شاه است چنانکه در نخستین روز بر زبان الهام ترجمان جاری شده بود هم از خود از بنیاد براندازد و باز زمین هموار کند و قسم یاد کند که دیگر بر سر مخالفت نیامده ماده شورش و فساد نگردد و برهان شاه در قبول این شروط و عهود چند استادگی بنمود لاکن چون بیچاره درمانده بود آخر الامر قبول کرده قلعه را با زمین هموار کرده به پایه سریر خلافت خود معاودت نمود

ذکر بدعهدی برهان نظام شاه و بیوفائی او و برجلانیدن او

بستان پنجم

اسمعیل برادر عادلشاه را بر خروج

برهان شاه بعد از یافتن این شکست عظیم از شور و خجالت بر بر آمده ماده
حسد و کینه را در باطن پرورش میداد تا کسی از چند روز نیز آن عناد
از کانون ضمیرش شعله زن گردید در مقام مخالفت و فتنه انگیزی آمده
عهود و مواثیق که نموده بود پس پشت انداخته نامهای پنهانی به اسمعیل شاه برادر
ابراهیم عادل شاه که در قلعه مصطفی آباد معروف به بلکانون محفوظ و
محبوس بود فرستاده ترغیب و تحریص بر خروج و طلب ملک موروثی نمود
و زر خطیر برای استعداد و سامان لشکرکشی نیز فرستاده تقویت کلی رسانید
و به احتشام قلعه نیز نوید و مواعید بشرط تخت نشینی اسمعیل شاه داده به
کمک و امداد و پیش برایکخت و عین الملک و انکس خان که قریب بآن جاگیرات
میداشتند نیز بامداد و اعانت او ترغیب داده نوشت که شما امرای بزرگ
دولتخانه عادلشاه هستند فرصت غنیمت دانسته اسمعیل شاه را از حبس
نجات بخشیده با استعداد و سامان از قلعه بیرون آرید و جمیع امرا و نوکران عا
دلشاهیه را بوعده ها و نویدها مایل بسوی او ساخته متوجه دارالسلطنت شوید
از این طرف ما به دولت باتفاق قطب شاه باز داستعداد خود را رسانیده
و برابر سریر مملکت عادل شاهی متمکن گردانیم عین الملک خود اول این مذکور را شنیده
و از خدا می خواست که پایه خلافت خللی واقع گردد و در قلمرو عادل شاه
دو فرمانروای صاحب اقتدار پیدا شود الغرض جمیع امرائی پایه تخت که در بیجا
پور بودند نهانی پیغام رسانیده بوعده و نوید امیدوار ساخته بر اتفاق این امر
راغب و مایل گردانید چون برهان شاه باین فتنه انگیزی عالمی را بشورانید تا

مدت یکسال در تدبیر و چنگی این باده گذرانید سیاونت رائو نایکواڑی که در پیش احتشام
با اسمعیل شاه عهد و بیعت نمود و جمیع احتشام قلعه را بسعی فراوان در اتفاق و همداستانی
کشید و دختر خویش را پیشکش اسمعیل نموده به نسبت قرابت ماده تقویت را بیش
از پیش قوام و استحکام بخشید حاکم قلعه‌دار را بوقت فرصت بدست آورده در حبس
انداخته قلعه را بقبض آورد و چون پرتو این خبر بر آیینه ضمیر عادل‌شاه تافت در بند
پی دفع بدخواهان آمده لشکر فراهم آورد سپه لشکری الیاس خان بجهت تنبیه باغیان
و گوشمالی فتنه انگیزان کسیل نمود الیاس خان خود را در آنجا رسانیده بمحاصره
پرداخت و دور قلعه را نقطه وار در گرفت راه آمد و شد بر اهل قلعه بست عادل‌شاه
بر تایید و تقویت الیاس خان بکرر فرامین و احکام بنام عین الملک و انکس خان
اصدار فرمود که زود لشکر خود را بر قلعه رسانیده باتفاق الیاس خان در تنبیه
باغیان و استخلاص قلعه بکوشند غافل ازین معنی که عین الملک و انکس خان
نهانی موافق و همداستان گشته اند انها بوصول فرامین و احکام خودها را در لباس
اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساخته لشکر آراسته بمدد الیاس خان روانه کردند
تا شریک الیاس خان گردیده در محاصره قلعه کوشیدند و بباطن با مخالفان همرنگ
و همزبان بوده تقویت و تایید انها بورزند و کشتیها غله و اسباب ضروریات از
مورچهای خود اندرون قلعه میرسانیدند و معتمدان را با زر و اسباب به بیجاپور
فرستاده آنها را که با ایشان دمساز بودند و خدمتگاران حضور نیز تحریک و ترغیب
بر مخالفت ابراهیم عادل‌شاه و موافقت اسمعیل برغلانیدند اکثری از خلایق از عا
دل شاه رو گردان شدند تا اینکه قلعه بیجاپور رخورشید خان نام غلام ترکی نیز درین
معامله همداستان مخالف گشته متعلقان اسمعیل شاه را در خانه خویش پناه داد
و به برغلانیدن مردم شهر بسوی موافقت اسمعیل شاه سعی موفور بجا آورده و دیگا

یکان عهد و قسم درین باب میگرفت و از آن طرف برهان شاه و قطب شاه نیز رسل
فرستاده در مقام فساد و خرابی آمدند عادل شاه درین چار موجه بلا بر فضل و کرم
خدای بی همتا امیدوار بوده بی هراس و اضطراب را بخود راه نداده در تمام
سنگینی و تمکین فرا داشته روز و شب بعیش و نشاط میگذرانید تا آنکه خبر رسید
که عین الملک که غایت پنهانی تدبیرات می کرد و حالا بکر و شده از پوست برآمده
اسمعیل شاه را از قلعه برآورده چتر بر سر گرفت و اساس سلطنت را که درین
ایام مخفی بهم رسانیده بود پیش کش اذکرده بر مسند سلطنتش نشانید و بنوعی که مردم
عادل شاه را سلام و مجرا بجا می آرند بهمان نوع از خلایق با اسمعیل شاه سلام
دهانید و الغخان و غیره امرای ریزه به استعداد خودها بعین الملک ملحق گشته
قریب بست پنج هزار مردم نزد اسمعیل شاه جمع آمدند الیاس خان با لشکر تا غایت
بر محاصره قلعه جد مید اشت چون این همه رعب و شورش عین الملک و غیره نمک
حرامان دید از محاصره دست برداشته خود را به پیشگاه حضور رسانید و حشم
قلعه مرتضی آباد که ببرج موسوم است بر مخالفت عادلشاه قایم شده و بر موافقت
اسمعیل شاه کمر بسته خطبه اسمعیل بر خواندند مقارن این حال منهیان خبر رسانیدند که
برهان شاه بقصد امداد اسمعیل شاه پیشخانه بیرون فرستاده خود هم عنقریب باز
از مقر خویش بر می آید و همدرین روزها گماشتگان در راه گرفته آوردند که سید دیو
نایکی را که برتبه امارت رسیده بود در جواب عین الملک نوشته بود و مضمون آنکه کتابت
شما رسید مرقوم بود که در چه کار اند و چه ساخته اند مخفی نماند که رومی خان اندرون
شهر نشسته سرگرم کار است از اکثر مردم سه هزار عهد و پیمان گرفته و از خدمتگاران
حضور نیز عهد گرفته قرار داده بیستکه اسمعیل شاه خود را بحوالی شهر رساند اگر فرصت
یابند عادلشاه را دستگیر کنند. و الا بخیر بگذرانند و من نیز بیرون قصد فرار گرفت

امیر سر گرم کار آرام و همه را فرو گرفته انتظار مقدم شریف می بردم زود خود را برسانند
که جمیع مهمات اینجا حسب المدعا ساخته و پرداخته گردید هیچ بازماندگی نیست غرض این
فتنه و آشوب اینچنان بالا گرفته بود که همه کس را امید منقطع گشته و نزد همه مردم مشهور گشته
که در پنج شش روز اسمعیل شاه شهر را متصرف خواهد شد چون کار باین غایت رسید ابراهیم
عادلشاه معتصم بحبل المتین توکل و متمسک بعروة الوثقای لطف و کرم کارساز کردید
بر ثبات و تمکین خود برقرار ماند و بالهام غیبی تدبیری بخاطر آورده حمید خان حبشی را
که دلاور خان حبس نموده بود و بادشاه بلطف و نوازش از حبس برآورده بمرتبهٔ اعتبار
عالی رسانیده بود بحضور طلبیده سر لشکر ساخته امرای باقی که با دشمنان ایل نشده بودند
معه خاصخیل و غلامان همراه داده بسر شرارت پیشگان فتنه انگیزان روانه نمود و
چند تدبیرات باو تلقین کرده تاکید فرمود که خود را بشتاب برق و باد رسانیده
همان لحظه که با ایشان رسید بی ملاحظه خود را بر قلب سپاه آنها زنند و ایشان را فرصت
ندهند اگر درین باب درنگ و تعلل دو روزه واقع گردد ایشان را فرصت خواهد
شد یقین دانند که در این فرصت همگی لشکر را بجانب خود خواهند کشید

متعین شدن حمید خان بر فتنه انگیزان و غالب آمدن او بر آنها و بقتل رسیدن عین الملک و فوت شدن اسمعیل شاه بسبب کشیدن در چشم

روز چهارشنبه بیست چهارم ربیع الثانی سنه یکهزار دسته حمید خان با امرا روانه مقصد
گشت و بیست و ششم شهر مذکور در ینجا عادلشاه رومی خان و الیاس خان و عزیز خان

را که امرای نامی بودند و از طرف ایشان توهمی پیدا شده بود دیو نایک و
اباجی نیپشت را که منصب کار ملکی داشت همه را بحکمت عملی بدست آورده محبوس
ساخته حمید خان برطبق اشارهٔ بادشاه چون نزدیک مخالفان رسید بسازش
لباسی با ایشان پیش آمده بعین الملک پیغام داد که من باین ساز و سامان که
رسیده‌ام نه برای جنگ و مقابله آمده‌ام بر ظاهر فرمان بادشاه کار بسته‌ام اما
نیت قلبی در موافقت و موافقت آن رکن السلطنت درست کرده‌ام اطاعت
شاهزاده اسمعیل شاه بدل مرکوز داشته‌ام لکن صلاح آنست که درین کار تعجیل را کار
فرموده پیش از رسیدن نظام شاه بکمک و امداد اسمعیل شاه را بر تخت مملکت
قرار بخشیم و پی هستی کسی کامیاب مقصد گردیم و درین باب سبقت کس نشویم عین الملک که
باقبال بلند و طالع ارجمند بادشاه کامکار باین افسون فریب خورده چون گل شگفته
حمید خان موافق و همداستان خویش دانسته جواب فرستاد و همین انتظار آن اماره
بیاد است بشتاب خود را رسانند تا عروس ملک عادل را با اتفاق کرسی نشین ظهور گردانیم
در آن وقت عین الملک باین بی‌خبری و رای نارسا مضرب خیام نموده در تهیه سامان و
فراهم آوری فوج سرگرم بود که ناگاه حمید خان نزدیک تر رسید عین الملک شاد
و فرحان غافل از کار حریف خدیعه نشان بجهت ملاقات بکمال آرایش گستردن
مسند عالی افراشته با شاهزاده رونق افروز مجلس گشته بود و حمید خان با تمامی لشکر
مستعد کارزار شده توپ و ضرب زن و غیره اسباب آلات آتشبازی که همراه داشته بود
مستعد و آماده ساخته روان شده همینکه قریب رسید بیکبارگی آلات آتشبازی بر
روی مخالفان سر داد فوج مخالف که غافل و خاطر جمع مشغول کار بودند برهم خورده
پریشان و متفرق گشتند عین الملک سراسیمه وار در فکر آن شد که با شاهزاده سوار
شده زود خود را بطرفی رساند درین اثنا سپاه عادل شاه فرصت یافته بر ایشان

تا خفتند شحنه فیل که پنجاه و شصت فیل همراه داشت بر مهوتان برخیزانید در آن
آشوب فیلی بزرگ بر اسپ عین الملک درخورد و آسیب سخت بر رانش رسید
مجروح گشته بر زمین افتاد و باز بر اسپ سوار شدن طاقت نداشت بر فیلش
سوار کردند چون حال متغیر یافت و شکست و پریشانی لشکر ملاحظه نمود غالب شاه
پسر خود را گفت چه استادی جای توقف نیست حرم و خزانه را گرفته زود بطرف
بیرون شوید بموجب وصیت پدر شتافته حرم و خزانه را با پنجاه سلسله فیل و اسپ
فراوان از معرکه خود را بیرون کشیده راه بلگنده گرفت و انکس خان و حسام
خواری و بهکرامی شیر بگیش بود موافقت او نموده نیز بآنطرف رفت باقی لشکر بعضی
بقتل رسیدند و بعضی مجروح و سالم رو بگریز نهادند عین الملک و شهزاده در دست
بهادران عادلشاهی اسیر شدند علی الفور سر عین الملک از تنش جدا کرده
بحضور فرستادند تا چند روز سرش را بر نیزه مقابل دروازه قلعه بیجاپور برای عبرت
مردم باز داشته بودند و بر حکم حضور میل در چشم اسمعیل شاه کشیدند او در همان نزدیکی
بهمان تشویش جان بقابض ارواح سپرد تاریخ این واقعه بچشم التقیه یافته اند

قطعه

بحمد الله از رای کیخسرو و بهر ❊ سر دشمنان شد به تدبیر پامال ❊ قضا بهر تاریخ بریده
آورد ❊ سر چو رشحم را به شمشیر اقبال ❊ باقبال ابراهیم عادلشاه چنین یافته شهر آشوب

که تمامی ملک را فرو گرفته بود بتائید الهی بحسن اسمعیل وجهی فرونشست جهانیان از تیغ تیز
خلاص یافتند بادشاه کامکار بسجدات شکر این عطیه کبری بجناب کبریائی جهد ساخت
و دست دهش عطا گشاده مساکین و فقرا را از رنج افلاس نجات بخشید و در آن روز
کسانیکه لوازم اخلاص و فدویت بجا آورده بودند بتشریفات گوناگون و نوازشات
بوقلمون فراخور حال هر کس سرفراز گردانید برهان شاه که بعقب تا مدد اسمعیل شاه
از احمدنگر برآمده یک منزل پیشتر رسیده بود خبر کشته شدن عین الملک و فوت شدن

اسمعیل شاه شنیده خجل و شرمسار بازگشت و سپر عین الملک و انکس خان که راه
ملکنده گرفتن در پناه کفره بسر می بردند بعد از چند مدت انکسخان بموجب قوم اشرف
عادلشاه خود را بحضور رسانید و التفات تازه یافته بر سر امارت قایم شد

لشکر کشیدن ابراهیم شاه ولد برهان شاه بعد از فوت پدر بر ولایت عادلشاه و لشکر کشیدن عادلشاه بمدافعه او و فتح یافتن عادلشاه و انجام کار ابراهیم شاه

برهان شاه در استعداد و تهیه ی چون از حیات خود مایوس شد پسر بزرگ خویش
ابراهیم شاه را که تا غایت در قلعه لهاگر محبوس بود طلبید و ولی عهد خویش گردانید
بعد از فوتش ارکان دولت و اعیان حضرت ابراهیم شاه را بسلطنت برداشتند
چون او شاه زاده بود و غرور جوانی در سر داشت و از تجربه روزگار
بهره نداشت از فکر هزیمت یافتن پدر از عادلشاه کینه دلی بهم رسانیده در
مقام کینه کشی و تدارک می بود و همیشه در گوشه خیال انتقام می پخت و از اتفاقا در
عهد او دکنیان و حبشیان را هنگامه بازار بود و آن کوتاه اندیشان مقدمات
که موجب خرابی ملک و زوال دولت باشد پیش گرفتند و با ایلچیان عادلشاه
که دران جا بودند بدسلوکی نمودند سخنان بی حرمتی بر زبان می راندند و ابرا
هیم شاه را ترغیب فساد انگیز نموده کینه نهانش را بجوش آوردند تا او با

لشکر آراسته متوجه سرحد عادلشاه شد بنیاد فساد و خرابی نهاده عادلشاه
ابتدا از این گوشمالی فتنه انگیزان و پامالی نخوت پرستان بر همت علیا فرا
دیده بطلب امرا و احضار لشکر فرستاد چون لشکر فراهم آمد پای دولت در
رکاب سعادت آورده متوجه سرحد گردید و بشتاب خود را رسانیده شاه
درکن را مضرب خیام ظفر التیام نمود و لشکر نصرت پیکر را بر روی حصن تعیین
فرمود تا از هر دو طرف جنگ و ستیز آغاز شد و آسیای حرب در گردش
آمد هر روز خلقی کشته می شدند تا آنکه قتل بافراط رسید بادشاه کامکار
بهادران رزم خواه یکروز حکم نمود که درین جنگ باشد هر روز خلقی تلف میشود
که مقصود چهره گشائی نکرده است باید که فرد الهیئت مجموعی یکدل و یک جهت
گردیده بر سر مخالفان خود را زنند و جنگ سلطانی بظهور رسانند تا عقده
کشائی بظهور آید و فتح و نصرت چهره آرا شود روز دیگر بهادران آمادگی استعداد
دو طرف مقابل صف آرا گشت آتش حرب در میان متقابلین باشتعال آمد با
دران ... رسیده و ... بگرا آمیختند خروش و نفیر بادران یکباره اسیر
رسید قتل و کشتش از حد متجاوز گردید غالبیت و مغلوبیت هیچ کدام مشخص نشد
مقصود خان شحنه فیلان که از غلامان کرجی دولت خانه عادلشاهیه بود
دران فتنه و آشوب با شصت و هفتاد فیل جنگی پیش آهنگ شده فیلان را
بر فوج خصم راند و پامال فیلان عفریت شکوه چندین از ترکیب الجمال و
استقلال یافته ... از دست او ... گشتند و بسیار خسته و مجروح گردیدند
تفرقه در مخالفان افتاد و هیبت بر دلها را بصورت نهایت النقش بدل کردند دران
هنگام نظر شحنه فیلان بر جوانی افتاد که اسب سلاح خوبی داشت و دانست
که کیست ... با ... فیل تیز پای کردن جوان باز و فرستادن آن تیز بر

بر شانه او خورده بگذشت و معلوم نشد آن تیر خورده بکجا رفت غرض بعد از
تزلزل و تشتت که بر جمعیت خصم افتاد فتح و ظفر نصیب لشکر عادلشاه گردید
لشکر مخالف بان تفرق و پریشانی رو بهزیمت آوردند سپاه عادلشاهی
با فتح و نصرت بدست غنایم بسیار و اثاث بی شمار معاودت کردند جاسوسان
که در اول وهله که لشکر عادلشاهی با لشکر نظام شاهی درهم خورده مختلط گشته بودند
و فرق درمیان دوست و دشمن متصور نمی شد حاضر بوده و تماشا کرده بودند
معاودت کرده بعادلشاه خبر رسانیدند که چشم زخمی عظیم به لشکر سرکار رسید
غلبه خصم ترکیب جمعیت ایشان را فرو ریخته از هم پاشید امرا همگی در پرده اختفا اند
معلوم نیست که جان بسلامت مانده اند یا نه بعد ازین اخبار متواتر مطابق خبر جا
سوسان آمدن گرفت تمام اعیان حضور در مقام شکستگی خاطر آمده قرین
ملالی بی پایان شدند بادشاه روشن دل صافی ضمیر در ان هنگام بر کمال استقامت
و استقلال بوده هیچ تغیر بر بشره مبارک نرسانیده بود و بکمال بشاشت و
بهجت فرمود که ضمیر الهام پذیرم بر عکس این خبر گواهی میدهد مرا از حق سبحانه
امید قوی است که زود دوستان از مژده فتح و نصرت اولیای دولت
مسرور و مبتهج خواهند شد. درین سخن بودند که پیکان مژده رسان آمدند و مژده
فتح و نصرت اولیای دولت و شکست و ریخت غنیم و حسن العاقبت رسانیدند
بادشاه و حضار همگی بسرور و فور فایز گشته اهل مجلس و اعیان حضرت همگی
متفق اللفظ ثنا خوان و دعاگوی بادشاه پاک سینه و صاف سفینه گشتند و در
نصف شب جاسوسان دیگر رسیدند خبر آوردند که لشکر مخالف شکست خورده
بصد خواری خود را القلعه پرینده رسانید و ابراهیم نظام شاه تیر بر شانه
خورده تا بحوالی قلعه رسیده از اسپ افتاد و جان بداد بادشاه رحم دل ...

شده تاسف بسیار کرده سپاه را التعرض و لاتیش منع فرموده خود بدولت و اقبال
بهمه وسیش فتح و ظفر مراجعت فرمود

مراجعت فرمودن پادشاه صاحبقران با مسرت و خوشحالی بدار السلطنت و متوجه مهمات بنفس نفیس بی مشارکت احدی

چون پادشاه کامکار بنصرت یار قرین فتح فیروزی و بهروسش سهر در مسرت
اندوزی از شاه ورک مراجعت فرموده بسلخ ذیحجه بر لب دریا رسید هوای
جهان آرای خورشید ضیا اقتضای آن کرد که عشره محرم الحرام برکنار نهر
اتک گذرانیده بتعزیت امام مظلوم پردازد بعد از ان متوجه مستقر عز و شرف
گردد لهذا مقامات چند در انجا با قضا اتفاق نمود فرمان قضا جریان
بکار پردازان بیجا پور اصدار فرمود که ما بدولت و اقبال بعد انقضای ایام
عاشوره داخل دولت خانه خواهیم شد می باید که شهر را بوجهی که بایسته و
شایسته این بنده کنند و از قلیل و کثیر خرج هیچ ملاحظه نکرده به تکلفاتی که
متصور گردد و زینتی که ممکن باشد آرایش بخشند فرمان بران حکم گذار بر طبق
حکم و الا جد و کوشش در آمده به زینت بی حد آرایش بی غایت بیاراستند
از دروازه قلعه تا دروازه اله پور که نیم فرسنگ راه زراسته و بازار است
در و دیوار و سنگ و گل را از مخمل و زربفت و دیگر قماشهای بیش بهای

بستان پنجم

روی و شامی در گرفته آنجنبان زیب و زینت بخشیدند که دیده نظارگیان
را نور بصارت می افزود و دماغ بینندگان را تازگی و قوت می بخشید و عندلیب
دل تماشاییان به اهتزاز آمده بی اختیار در صفیر سنجی و زبان به ستایش می گشود
خصوصاً در میدان پیش دروازه قلعه هنرمندان چالاک بر رغم یکدیگر
گوشه‌ها و تخته‌ها مرکب بسته به تکلفات گوناگون آرایش دادند و صفا باز آنچنانچه
با آرایش کمال و صفا و زینت بی شمار مزین گشت و در هر دکانی دسته بهار
جوانان صاحب جمال عراقی و خراسانی و هنرمندان رومی و شامی با کمال فر و زینت
جلوه افروز آراسته و در مقابله در آمدند و از دروازه الله پور تا یک فرسخ راه
دو طرفه گوشه‌ها از چوب بر پا نموده از مخمل پوش زربفت پوشش نموده در محاذی
هر یک روضه باغ که مشتمل بر درختان گلشن نهالان دل آویز بود و در پای از گلهای
رنگین و فواکه گوناگون باشد ترتیب داده در هر قصر و گوشه مطربان خوش نوا
و نوازندگان ناهید سرا در کار بودند که از نغمه سرای آب از جریان و مرغ از طیران
باز می آورد و همچنین لولیان مردم فریب و رقاصان با زینت و زیب در هر
گوشه در رقص آمده بهر غمزه دلی صید میکردند و بهر عشوه ساده دلی را از راه می
ربودند بی تکلف تا بنیاد دکن باشد هیچ شهری با این آئین بندی زینت نپذیرفته
بود و انقضای ایام عاشوره پادشاه کامران از لب آب دریا رایات عالیات
را افراشته با دولت و اقبال و دستکام مقتضی المرام روان شده در چهاردهم
ماه محرم الحرام سنه یکهزار و چهار بر مرکبی کوه پیکر خوش عنان سوار شده
بتانی و آهستگی سواری فرموده بر اطراف و جوانب نظارگیان و صنایع و بدایع
که در آن گذرگاه ترتیب یافته بود ملاحظه فرمای داخل مقر عز و شهر گشته
و آنچه محل را که دولتخانه خاص و بنا یافته آن شاه کامکار است که بکمال

بستان پنجم

خوش طرزی و خوش آئین بنا پذیرفته بود و در دوران عصر عالی باغی
سیراب و درختان شاداب نشو و نما یافته و اکنون آن را بهزاران زیب و
زینت پیراسته بود و ندیقه و میمنت لزوم خود رشک ارم گردانیده و در
آرایش شهر آئین بندی کوچه و بازار نهایت محظوظ و مسرور گشته تحسین بسیار
فرمود و دست سخا و عطا را گشاده ارکان دولت و اعیان حضرت و
امرای لشکر و سپاه و مامور جمیع کارپردازان سایر اهل خدمات و مجلسیان
را به خلع معتاد سرفراز کرده نوازشهای بسیار و عطیات بیرون از قیاس
بر آن مزید کرده خوشنود گردانید و زمرهٔ اهل استحقاق را از مشایخ و فقرا
و علما و فضلا و شعرا بعطایای فراوان محظوظ و بهره‌مند ساخت و مساکین
و غربا خود از خوان نوازش از تنگی و ضیق معاش بدر جستند پس ازین فراغبالی
بر مسند جهانبانی تکیه فرموده بعیش و کامرانی مشغول گشت و بنفس نفیس متوجه مهمات
سلطنت گشته سرانجام میداد و هر روز از ساعت دوم از دولتخانه برآمده
در دربار بر تخت سلطانی تا ساعت هشتم جلوه افروز و به شغل سلطنت و جهاندا
ری می‌پرداخت خطوط و مکاتبات که از بادشاهان و امرای نواحی بدرگاه
میرسید و همچنین عرایض و احوال ملازمان حضور و عاکفان پایهٔ سریر و عرضداشت
هاے اهل حاجات که بنظر انور مے گذشت خود بخاطر اشرف در آورده هر امر
صلاح منظور داشته سرانجام میداد و در هر امر جزئی و کلی مالی و ملکی از تغیر و قطع مهام
سلطنت خود بنفس نفیس رسیده بی مشارکت غیری برانچه از ملهم غیب بر صفحه
ضمیر منیرش پرتوے انداخت و آن خود یقین است که جز صورت نخواهد بود عمل می‌نمود
چون امور سلطنت و جهانبانی جمشید بدین طور منتظم گشت در اندکی مدت بنحوی آن
ضبط و نسق فائز گردید که اصلاً خلل پذیر نشد

در بیان ذکر مخالفت امرای نظام شاهی با چاند بی بی و بهادر شاه و محاصره نمودن قلعه و روانه کردن عادلشاه رفیع الدین شیرازی را برای اصلاح طرفین

چون امرای نظام شاهی ابراهیم نظام شاه را بکشتن داده بشتاب و سحاب
روانه احمدنگر شدند پیش وصول بمقصد از میان آن جماعت منجو خان که چندی
بمنصب وکالت ابراهیم شاه اشتغال داشت قلعه و خزانه را در تصرف خود
آورده منسوبان خویش را در اکثر امور سلطنت دخیل ساخته رایت استقلال
برافراشت امرای دیگر درمقام منازعت و مخاصمت او درآمدند آخر الامر میان
امرای حبشی و دکهنی کار بقتال و جدال انجامید غلبه از طرف حبشیان ظاهر شد
منجو خان مضطرب الحال گشته در قلعه متحصن شد و بنا بر اضطرار بسوی شاهزاده شاه
مراد فرزند اکبر بادشاه که از جانب پدر بتسخیر احمدنگر مامور بوده در احمدآباد
گجرات توقف نموده بود ایلچی فرستاده عرایض نوشته تعهد تفویض قلعه احمدنگر نموده استد
عای قدوم نموده شاهزاده که در انتهای فرصت بود وقت غنیمت دانسته
بلا توقف با سی هزار سوار تمام براق متوجه دکن شد چون بحوالی احمدنگر رسید از
منجو خان طلب تسلیم قلعه نمود چون منجو خان پیشتر از رسیدن شاهزاده با [illegible]
بر حبشیان و مخالفان غالب آمده بود از طلب قدوم شاهزاده نادم شده در
مقام ابا و امتناع آمد لاکن چون تاب و توان مقاومت لشکر نداشت حسب الامکان
قلعه را به غله و آذوقه و سیل و حشم فراوان مملو و مضبوط ساخته بمعتمدان و ثقه

سند سپرده بیرون آمد شاهزاده لشکر را بمحاصرهٔ قلعه فرمان داد چاند بی بی که در
صفت دلیری و شجاعت و رزم و تدبیر و کیاست پیش آهنگ صنف رجال بود بنفسه
احتشام قلعه را در زیر حکم گرفته بمدافعهٔ مغل پرداخت منجو خان بعضد امداد چاند بی بی
سلطان در صدد فراهم آوردن لشکر احمدنگر شده سپاهی بجا آورد و چون کار ابتر
شده بود و امرای از وی بالکل ناراض شده بودند بر سعیش اثری مترتب نگشت
لاچار معتمدان با عرایض استعانت آمود بدرگاه ابراهیم عادلشاه فرستاده
التماس امداد و اعانت نمود همچنین چاند بی بی سلطان مکاتیب مشتمل بر استعانت
و استمداد متواتر فرستاده عادلشاه حقوق خویشی و همسایگی را منظور داشته در
صدد آن شد که لشکری رزم آزما فرستاده و نیز امرای نظام شاهی را که باهم
و با صاحب خود عناد و نفاق بهم رسانیده کار را ابتر نموده بودند بسعی خویش همه را بر سر
صلح و اتفاق آورده کمک و امداد چاند بی بی سلطان و انتظام سلطنت نظام
شاه جد موفور بکار برد چون اعتقاد الدوله سهیل خان خواجه سرا که سرآمد شجاعان
روزگار و امرای کامگار بود و در رسوم دلاوری و رزم سازی ناسخ داستان
باستانیان شده بود و در اکثر معارک فتحیاب و ظفرمند گردیده از چندی مدت
که بسبب حسد و نفاق امرا بیدل گشته زیرا که ابنا الغرض چند او را ترسانیده
بودند که چون شان و رتبه تو از امرا گذشته پادشاه در تدبیر اخذ تو است او
باین سبب هراسی پیدا کرده کناره کشید در شاه درگ اقامت ورزیده آمد
و شد حضور موقوف کرده بود درینوقت که مصلحت احمدنگر در پیش آمد عادلشاه
رفیع الدین شیرازی را ارشاد فرمود که بر خدمات و عهدهای خود یکی از فرزندان
خود را نصب نموده زود خود را به احمدنگر رساند در میان امرا نفاقی و نزاعی
که واقع شده و ماحشد و شیوه ناسازی و نادلخواهی پیش گرفته اند و به آن جهت

نظام سلطنت درهم خورده از جانب ما بمصالح ارجمند و مواعظ سودمند
فرا ره زن تا باتفاق یکدل و یکجهت گشته در دفع غنیم کوشیدن و نیز اول بر شما
درکت عبور نموده آن را از دلبش بدر کن و رین هر دو باب مقتضاست وقت بروجهی
که ممکن باشد بحکمت عملی مدعا را صورت پذیر گرداند رشید الدین میگوید که دران
وقت خدمات بسیار بفقیر رجوع نموده بودند چنانچه حکومت دار السلطنت بیجا
پور دیگر پیشوای امارت فرزند ارشد ارجمند شاهزاده کلان من سکه آنحضرت
دیگر قریب به دولیست سلسله فیل و هفصد قطار شتر و یک هزار و پانصد راس
اسپ نیز تعهد این همه بر بنده حواله شده بود در راستی راتبه اسپان یک لک
چون از ده باسی بزرگ و میر سید دیگر سر فذرکو اخذ و عرایض که کارکنان و
عاملان ولایت بحضور می فرستادند و کواغذهای جاسوسی که از اطراف و
جوانب می آوردند تمام نزد بنده جمع شدند و بنده بحضور میگذرانید این همه
امور را بموجب حکم والا بیکی از بنده زاده ها تفویض نموده متوجه مصلحت شدم
چون بحوالی شاه درگت خود را رسانیدم سهیل خان بقریب یک فرسخ راه
استقبال بنده نموده همدیگر را دریافتیم چون بخوابگاهش رسیدم بارگاهی
در کمال رفعت و وسعت برافراشته در اطراف و جوانب خرگاه سراپرده و
سائبان ها برپا کرده و فرشهای ملوکانه بکمال تکلف انداخته اشراف و اکابر و
احشام و شاگرد پیشه و خدمتگار بر قاعده بارگاه امرای عظیم الشان نشسته
و ایستاده کارخانه اش بکمال شوکت و ابهت بنظر آمد ادای مراسم تعظیم و توقیر
یکسر مو فرو گذاشت ننمود و بعد از گرم جوشی و احوال پرسی بر سر مطلب آمده تمام
احوال خویش اظهار کرد و موجباتی که او را بیم و هراس رسانیده بودند تمامی
باز گفت من او را از زبانی بادشاه عالم پناه بنوعیکه از شاه فرموده بودند

سخنان مهرانگیز و شفقت آمیز گفته رفع وهم و غم خاطرش کردم و اندیشه و خطری که در دل او جا گرفته بود رفع نمودم
و نیز چند سخن مناسب صلح وقت خوش آینده و دلنشین بار رسانیدم که بادشاه عالم پناه از شما
خوشنود و رضامند و شاکر هستند که هیبت و مهابت شما در دل مغلان چنان اثر نموده که تا پای شما
درین سرحد قیام داشته مغل مطلق بر سر جنگ و نزاع جرات نمیکند و فی الواقع همچنین بود که تا
سهیل خان در آن سرحد اقامت داشت مغل بر سر نزاع نیامده بود و بعد از دعواهای بیجا
بوقوع آورده سهیل خان ازین کلام محبت انگیز خوش شده دل گشته از فدویت و دولتخواهی خود اظهار کرد
از آن تمام در هر هفته داشت بقلم آورده محبت بادشاه عالم پناه ارسال نموده بادشاه هم در جواب او
فرمان مشتمل بر الطاف بیغایات و نوازشهای بی نهایات متضمن تسلیه قلبی و اطمینان دلی با خلعت و تشریف
فرستادند چون از کار سهیل خان فارغ شدم که گذر خاطر که در دلش جا گرفته بود بصفا و طمانیت بدل گشت
قصد احمدنگر نمودم چون در ولایت نظام شاه قدم نهادم ولایت دیدم خراب و ویران و خلقی پریشان
و سرگردان و بیاست و قریات را دیدم که غیر از چار دیوار چیزی دیگر بنظر نمی آمد امرا با کمال نفاق و عداوت از جهت
خویش و کردار آهنگ خان حبشی با دیگر امرای حبشی و دکهنی با جمعیت بیست هزار سوار تمام براق در بیرون قلعه نشسته
با چاند بی بی بهادر شاه پسر ابراهیم شاه مقتول که پنج شش ساله در قید آباد بوده چاند بی بی سلطان در آن
فتنه و قرابت او را از آنجا بر آورده بسلطنت برداشته بر تخت نشانده بود عداوت و عناد
بهم رسانیده بمحاصره قلعه پرداخته راه آذوقه و سایر ما یحتاج برحسب خود و دیگر خلایق بسته بودند همینکه
نزدیک رسیدم آهنگ خان مع امرا با لشکری آراسته باستقبال آمدند تا مقصود پیش ازین
نمودن لشکر آراسته خود داشت و امرا بود و فی الواقع لشکرش تمام آراستگی و استعداد بود و آن را اظهار
تکلیف امرا همراه امرای ایشان در لشکرگاه اقامت واقع شد روز دیگر سید علی تاریخی که از مشایخ
آنجا بود با یکی از سرخیلیان از طرف چاند بی بی سلطان آمده مرا درون قلعه در آورده با بهادرشاه
ملاقات دادند جمعی کثیر از کاسبان و اعیان درون قلعه بودند سرگردان و پریشان احوال از
زبان ایشان چندین هزار شکایت آهنگ خان و امرا شنیدم

بستان پنجم

بیان صورت موافقت روی نمودن میان امرا و بهادرشاه یعنی رفیع الدین شیرازی

پس خود را در اصلاح آورده سعیهای بلیغ بجا آوردم و جماعت امرا را از
طرف عالم پناه تنبیهات و تاکیدات و سعه تهدیدات رسانیده هموار نمودم
و قرار بصلح دادم سه روز ملاقات بهادرشاه بر بالای برج تشریف آورده
و امرا با تمام بپای حصار برج آمده سلام و آداب گذرانیدند چون شب
درآمده بود به همین قدر اکتفا نموده روز دیگر در میان لشکرگاه بارگاه نظام
شاه برافراشتند نیم تختی در آنجا وضع نموده کمر و کلاه بهادرشاه بران نهادند
یک یک امرا و سرداران پیش کرسی سلام و آداب بجا آورده خلعت
و عطا و تشریف یافتند از وقوع این معنی بر تمامی اهل لشکر و اهل قلعه
شادمانی بی حد گذشت طبل شادیانه نواختند و بنام عادل شاه فاتحه
سلامتی و دوام دولت خواندند و دعای خیر کردند که یعنی این فتنه آشوبها
فرو نشست و رفاهیت خلق و امنیت ملک حاصل گردید مردم قلعه بیرون
قلعه آمده به لشکرگاه رفته خویشان و قرابتیان را که مدتها بود ملاقی نشده
بودند ملاقات نموده شادمانی ها نمودند و شکر باری عز اسمه بجا آوردند
و مردم لشکر هم اندرون قلعه تردد نموده مهمات و مطالب خود را
بدرگاه بهادرشاه عرض نموده سرانجام میدادند عاملان حسب الحکم مقرر
گشتند تا ترتیب مهمات سلطنت و لشکر پرداخته سرانجام میداده باشند
چندین نسق و نظام شان به رستگی تمشیت یافت همه را امید بهی
و بهبودی چهره گشا گردید

بستان پنجم

بار دیگر فتنه انگیزان فتنه برانگیختن و صلح برانداختن

درین اثنا بعضی از فساد اندیشان چون صلاح کار خود درین صلح نیافتند باز فتنه انگیزی را از سر آغاز نهاده علم مخالفت برافراشتند سه چهار از غلامان را گرفته محبوس ساختند بر سر این امر فتنه خفته بیدار گردید رشته یافته بهیئت پیشینگی بازگشت بجان مخالفت و تنازع پیشینه ظهور نمود باز از فساد هنگامه افروز شد اهل قلعه هم در مخالفت تقصیر نکردند اهل لشکر احشام قلعه را به فریب و فسون از راه بردند و از خود ساخته قرار دادند که هرگاه که امرا با لشکر مستعد شده به قصد گرفتن قلعه تا ئید ایشان دست خود نگاه داشته در انداختن توپ و تفنگ تساهل بکار برده باشند برین قرار داد روزی امرا با لشکر سی و بیست هزار سوار متوجه قلعه شدند احشام برد فق وعده در لوازم جنگ و سر دادن توپ و تفنگ تساهل ورزیدند اما بعضی از امرا و سپاهیان وفا کیش مردانگی را کمر بسته بمدافعه پرداختند پیش دروازه قلعه آتش جنگ تا به شدید بهادرشاه با وصف خوردسالی بالای برج برآمده سپاه را به جنگ ترغیب می نمود و همت میداد دران حالت اهل لشکر سه چهار چوبه تیر بجانب بهادرشاه انداختند چنانچه تیری بر پوشته چپرش در خورده به یک وجب در نشست و تیری بر حلقوم خواجه سرای که در عقب بهادرشاه استاده بود رسید از عقابش بگذشت خواجه سرا همانجا بیفتاد و دو مرد و سه کس دیگر زخمی شدند با وجود این حال بهادرشاه در ترغیب و تحریص بر جنگ مبالغه می نمود چند ضرب توپ و تفنگ از بالای قلعه بجانب لشکر مخالف سر دادند چندین بقتل در آمده باقی رد گردان شده به لشکرگاه باز رفتند چون از آتش افروزی مفسدان فساد اندیش کار

در بستگی یافته باین قدر ابتر شد آن سعی چینگ همه بر باد رفت

در بیان مصالحه نمودن و وهم یا بو صلح بخلاف انجامیدن

باز ازین حقیرترین خلایق خود را سعا فنداشته به سعی بکر رخود را آوردن اتجماعتا
بی حیا را که مخدوم و مربی خویش را در محاصره گرفته آب و نان باز گرفته بودند
قصد جان داشتند به توبیخ و تشنیع پیش آمده و پند و نصیحت بلیغ نموده خاطر
نشان شان ساختیم که بیچو سلطان مرا و با لشکر بی حساب بی داعیه در پهلوی شما دیده آبادی
فرصت باشند و این حرکات و دراز خرد و ادابای خارج از آئین نمک حلالی
از شما بوقوع میرسد که یقین است که عنقریب بر ملک شما متصرف خواهد شد چرا
تیشه بپای خود زنند و خانه صاحب خویش را بر باد اندازند و بدنامی و داغ
نمک حرامی بر چهره حال خود بگذارند که سالهای دراز از شما باز خواهند گفت
ازین مقوله سخنان جهانگیر با ایشان گفته بازبهوار نمودم و بر سر صلح آوردم اما درین الحو
سلطان چاندبی بی بصلح راضی نمی شد و تن باین نمیداد و میگفت که آهنگ خان
حبشی غلام زر خریده پدر من باشد و کرر و در زمان پدر و برادر بواسطه بدذاتی
و حرام خواری در بند حبس افتاده بعد از فوت برادر که کوچک من او را از حبس
بر آورده باشم و باین رتبه رسانیده سرفراز کرده باشم و در برابر آن احسانات
چنین مکافات از ظهور رسانیده قصد جان نموده است و هیچ دعا و عوض بدون
جانگیری نداشته که چنین جنگ و غوغا و لشکر کشی همه از بهر جان من است
مرا چه جای اعتماد او باشد و چگونه رضا بصلحش دهم و درین ماه مبارک رمضان
قلعه را محاصره کرده راه آب و نان بر ما بسته و درین ماه مطلق کو شعب بچشم ندیده
باشم چه جای چیزی دیگر و افطار باب شور و تلخ که اندرون قلعه
است

و غلهٔ قدیم پوسیده کرده باشم این چنین معامله با من وقتیکه نموده باشد دل من رغبت بصلح او چگونه خواهد داد حالا بگنید که سلطان رضامند هستم اما بصاحبی و خداوندی این غلام حبشی راضی نیستم و چاند سلطان این صورتها به شهزاده شاه مراد نبشته بود و این واقعات را به تفصیل سنجه بیت پدر اکبر شاه عرضداشت نموده اکبر شاه چون عرضداشت شهزاده بمطالعه آورد پیش سلطان سلیم که بجهانگیر مشهور است انداخت و گفت که این نتایج قوت بخت اکبر است که بظهور می پیوندد لشکر ما بهر جائی که متوجه میشود آنچه لشکر را باید کرد خود بخود میشود و مطلوب و مدعا درست بدستش می آید القصه بعد از مساعی بسیار و جد و جهد بی شمار چاند سلطان را بصلح رضامندی ساختیم و تشریفات صلح بهر یکی از امرای او فرستادند چند روز فتنه و آشوب فرو نشست صورت موافقت و مخالفت کنار جلوه آرا کرد بیدر او سپاه از قلعه بیرون آمده در لشکرگاه مقام کردند القصه آنکه باتفاق به لشکر مغل رفته سلطان مراد را از ولایت دکن بدر کنند

معاودت نمودن رفیع الدین به بیجاپور بعد از آنکه مایوس شدن از اصلاح

درین اثنا روزی یکی از نزدیکان خواص بهادر شاه اتفاقا به بالای بام خانه برآمده بود دید که اکثر احشام قلعه در پناهی نشسته اند زر بسیاری پیش ایشان ریخته با یکدیگر تقسیم میکنند ازین معامله چون سلطان چاند بی بی باخبر شد در مقام تفحص و تحقیق در آمد ظاهر شد که آهنگ خان زری چند به سپاه احشام فرستاده ایشان را از خود ساخته قرار داده است که در وقت فرصت دروازه های قلعه را بروی آهنگ خان و لشکرش بگشایند تا بقلعه در آمده

تع

بستان پنجم

متصرف شوم حشم را خبر شد که چاند بی بی از قرار داد ملکی باخبر شد و در تدبیر دفع
و اخراج ایشان در آمده است آنها هراس انگیز گشته با هنگ خان کس
فرستادند و پیغام دادند که سر بر بلا افتاد و کار به رسوائی کشید اکنون صلاح
همان است که فردا پگاه خود را به قلعه رسانند و ما دروازه بگشاییم و در تعویق و
اهمال کار به جان ما خواهد رسید روز دیگر علی الصباح اهنگ خان با لشکر
مستعد شده به حوالی قلعه رسید و انتظاری برد چون دروازه های قلعه را بسنگ
و کلوخ برآورده بر راه و دریچه ها تردد مقرر کرده بودند حشم دریچه گشاده کس پی او دوانیدند
که لشکر بیاید که دریچه وا نموده ایم درین اثنا چاند بی بی ازین کار آگاه
شده کسان فرستاده سردارهای احشام را پیش خود خواند تا استمالت خاطر
و دلجویی ایشان بکل الوجوه کرده ازین اراده باز آرد بعضی از آنجا خدمت فرمان
بجا آورده پیش رفتند و بعضی ابا آورده به آنجا آماده حرب گشته ایستادند اهنگ خان
نزدیک قلعه رسیده عنبر حبشی نام حبشی غلام را که یکی از چاکران اهنگ خان
بود پیش فرستاد تا از زبان بار چاند بی بی حبشی را فرستاده بود که همه احشام را
بیارند آنها در قبول فرمان استادگی کرده بجنگ پیش آمدند تیر و تفنگ
به یکدیگر ریختند آخر احشام با مردم چاند بی بی تاب نیاورده ...
خود را از راه دریچه بدر رفتند عنبر که از راه دریچه اندرون آمده خود را
به دریچه دیگر رسانید ... که حشم ... از مردم چاند سلطان شکست
یافته خود را بیرون بردند و مردم چاند سلطان ایشان را تعاقب کرده می آیند در بالا
دمدمه ... که بخطاب ... عالی سرفراز گشته بود با دو صد نفر
حبشی ... چند حقه های پر باروت که گاهی بر لشکر اهنگ خان می انداخت و گاهی
... راه اندرون رفتن نیافته جای ایستادن هم ندید

که از بالا آتش می بارید ناچار رو برتافت آهنگ خان جرات را کار بسته
پیاده شده نزدیک دروازهٔ قلعه آمده بود که اندرون داخل شود درین
اثنا کوتوالی از بالای قلعه بر وی رسید چند نزدیک آتش را برداشته بیاد
شور گردانید آهنگ خان نیز جای استادن و راه رفتن نیافته بازگشت
و به لشکرگاه پیوست جنبر هم خود را به آهنگ خان رسانید احشام بعضی که
فرصت یافتند بیرون آمده جان بسلامت بردند و بعضی دیگر کشته و در بند
و قید گرفتار گشتند مقصود ازین تحریر و تفصیل آنست که مدبر عالم چون خواهد
که سلطنت خانهٔ آراسته را بزوال در آورد و آنجا کارها بهمین منهاج صورت
پذیر می شوند هر چند که در اصلاح میکوشند غیر از فساد نتیجه نمی بخشد.
بخلاف آنکه چون ارادهٔ ازلی در تائید و توفیق جریان یافته باشد امری
و کاری که بر منهاج عقل سرانجام یافته باشد بدرستگی و شایستگی سر بر آورده
روز بروز خوبی و فرخی نمودار می شود رفیع الدین شیرازی میگوید که مدت
چهارده ماه اقامت بنده در احمدنگر برای همین اصلاح کارخانهٔ نظام شاه اتفاق
افتاد درین مدت سه چهار نوبت بسعی و جهد احقر العباد مصالحهٔ طرفین واقع شد
باز همان آتش در کامن بود و منافقت و مباغضت درمیان افتاد لاچار شدم
درین اثنا خبر از سرحدها رسید که بعضی امرای سلطان مراد به سرحد رسیده
بنیاد خرابی نهاده اند تا بعضی قریات و پرگنات را متصرف گشتند و از عقب
ایشان فوج گران مدد ایشان میرسد تا احمدنگر فرو خواهد گرفت احقر العباد جمیع
قضایای گذشته با وقایع حال بتفصیل نوشته بخدمت عالم پناه عرضداشت
نمودم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که [illegible] ازین توقف شما
در آنجا اصلاح نشسته بعد رسیدن فرمان [illegible] فرمان را [illegible]
شد

سلطان نموده رخصت طلبیدیم رخصت دادند اما برضا و رغبت فرمودند
که تا در بیجاپور بودید سه چهار مرتبه آتش فتنه سر بالا کشیده با سعی و کوشش فرو
نشاندید حالا کیست که با ایشان سختی تواند گفت که ایشان از سخنش تخلف
کنند غرض به آزردگی رخصت فرمودند دیگر روز از شهر برآمده برد و سه فرسخی فرود آمده
بنا بر ضرورت ریاست چند دو سه مقام در آنجا واقع شده امرای کوچک و بزرگ بطریق
مشایعت آمده مدعیات خود را در عرایض نوشته همراه دادند چون از آنجا متوجه
بیجاپور شدیم قریب بیست هزار مردم سوار و پیاده با زنان و فرزندان و اسباب
از اکابر و اعیان و علما و فضلا و رعایا بواسطه انقلاب سلطنت و پریشانی احوال
آنجا قطع امید از مسکن و موطن خود کرده همراه شدند زیرا که خطر راه پیش از
حد بود همراه وقت احقر بصحت و سلامت تا حوالی بیجاپور از دغدغه خوف و خطر
مامور گشته در ولایت متفرق شده هر کس خود را به پناهی و ملجای رسانیدند
فقیر چون بعتبه بوسی بارگاه عالم پناه سرفراز شد همان خدمتهای سابق بجا
گذاشته بزبان گوهر فشان آنقدر نوازش فرمودند که از قدر و منزلت احقر
صد مرتبه افزون و زیاده بود اگر تفصیل بپردازم
در رشک خواهند افتاد

ذکر ابتدائی ورود لازم السعود و آثار قدسی الآثار یعنی موکب مشکوی سید الابرار علیه و آله الصلوات و سلام الله الجبار بعد از الحمد در بیجاپور

چنانچه باسم فرشته می نویسد در غره محرم الحرام سنه خمسین و الف که
سه سال از شهور و صاحب لوای دهور است هاتف غیبی از پس
پرده لاریبی غلغله تهنیت و مبارکبادی بگوش اهل هوش رسانید

که از محض لطف یزدانی و عنایات نامتناهی سبحانی سیادت مرتبت رفیع القدر
امیر محمد صالح همدانی باین دیار شریف حضور ارزانی داشته که ساکنان صوامع
ملکوت و عاکفان بارگاه جبروت از رشک قدومش در پیچ و تاب اند و نفوس
کواکب سماوی پیش انوار جمالش کالشمس کجکول هلال را بدریوزه تبرک دارند
و چند عدد موی مشکبوی سید کائنات خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله وسلم مصحوب اوست عالی حضرت سلیمانی از استماع این مژده مسرور و
مبتهج شده حمد و سپاس بدیع الاساس خداوند جهان بتقدیم رسانیده در مقام
تعظیم و تبجیل ملاقات آن بزرگوار دریافته بشرف زیارت موی مبارک آنحضرت مشرف
گشت و حسن و عقیدت و صفای طویت عیسی سیرت یوسف صورت بر خاص و عام
ظاهر گردید چه که بعضی از سلاطین که معاصر خان سکندر رایت بودند هر چند سعی
کردند که بزیارت آن جوهر لطیف مشرف گردند میسر نشد و از آن ظرف مسعط النقر
که در محافظت می‌نمود بر نیامد چون سلطان فریدون شوکت از سر صدق بسر قدم
ساخته لوازم استقبال بجا آورد مقربان درگاه عود و عنبر بخور رفتند و تحفه
سلام و صلوات نثار روح پر فتوح و وجه چنین نبوت ساخته بمقتضای ما یفتح
للناس من رحمته فلا ممسک بیرون آمده مانند نور علم گشت و بعد از یکهزار
و پنج سال از هجرت خیر البشر رایات اعجاز ظهر ازان سلطان روز محشر مرتفع
گردید شاه و گدا از زیارت مغرور و مباهی گشتند و میر محمد صالح به انعام فراوان
مبتهج و مسرور گشت چون در عشر اول محرم الحرام سال مذکور سلطان نیک
اعتقاد برنهج سنوات سابقه بلوازم تعزیت امام الثقلین ابا عبدالله الحسین
اشتغال نمود با میر محمد صالح پیغام داد که چون ماتم جد شما گرفته ایم اگر ارادت
را بنور حضرت منور سازند و چند روزی که درین دیار خواهند بود بشرف قرب بنوازند

موجب بهجت و سرور دوستان خواهد شد آنحضرت سیادت منقبت برطبق
اِذْ دَعٰکُم فاستجیبوا اجابت ملتمس عالم پناه نموده مصحوب موی عنبربوی قافله
سالار کاروان وجود قدم در قلعه ارک بیجاپور گذاشت و سلطان ابراهیم
صفت استقبال کرده سجدهٔ شکر الهی بجا آورده و به ارکان دولت مثال
داد که علی الدوام پیش او بوده شرایط خدمتگذاری بتقدیم رسانیده
باشند و خود نیز گاه و بیگاه میر محمد صالح را دیده بعطای نقود و جواهر می نواخت
بعد از آن که آن ماه لب برآمد هلال صفر نمود از گشت سیادت پناه عزم سفر حجاز
مصمم نمود مکارم اخلاق خسروانه مقتضی آن گشت که مجدداً همان عزیز را
نوازش فرماید ازین سبب مبلغ دوازده هزار هون نقد و چندین ملبوسهٔ قیمتی
فاخره و تحفه هدایای نفیسه ارزانی داشته طواف بیت الله الحرام و زیارت
سید المرسلین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب رخصت
فرمود آن خلاصهٔ دودمان مصطفی شرمندهٔ احسان بی پایان شهنشاه شده
هنگام وداع دو موی عنبربوی حضرت ختمی پناه عنایت فرمود اکنون آن موها
در حقهٔ نقره گذاشته سر آن محکم ساخته اند شبهای جمعه و ایام متبرکه لوازم
زیارت بظهور میرسانند و از میامن برکاتش فتوحات نامتناهی شامل روزگار
پادشاه معدلت شعار گردیده روز بروز اختر بختش در ترقی است آتی

کلام الله

ذکر اساس نهادن ابراهیم عادلشاه شهر نورسپور را

پادشاه کامکار فلک مقدار سعادت یار ابراهیم عادل شاه را چون همه
امورات بر وفق دل خواه سامان پذیرفت و تائیدات آسمانی و توفیقات

یزدانی روز بروز درکار او ارزانی می یافت و خاطر از دغدغهٔ همه سو تشویش
همه جهات با سود و نشاط کلی با فراغ دلی بکمل الوجوه رو نمود ارادهٔ توانا
و خیال تازه بنای از خاطر اشرف سر بزد خواست که معموره آبادان
کند که خلایق را مامن و ماوای و عالمی را نشاط گاهی و پناه جای تواند بود
بنابران در شهور سال یکهزار هشت هجری بفاصله یک فرسخ از بیجاپور
سمت قبله طرح امارت و آبادانی انداخت و سرکاری این شغل و مهم سازی
این کار به نواب شهنواز خان که مدت مدید منصب شریف کارکی که در عصر
دکن بالاتر از ان منصبی نبوده تعلق داشت اختصاص یافت نواب نجیب الالقاب
در اهتمام و سرکاری اینکار در آمده مهندسان خود پیشه و طراحان اقلیدس
اندیشه و معماران هنرور و گلکاران خرده ور و سنگتراشان چابک تیشه و
درودگران نازک اندیشه که در فن خود بی مثل و بی مانند بودند از اطراف
و جوانب بهم رسانیده بر سر این کار سرگرم ساختند تا نقشهٔ خوب و انطباع مرغوب
از صفحهٔ خیال برداشته بتشخیص و تعیین محلات و پوربها و راستها
و بازارها و عمارات و دیوانها و دکاکین و سراها پرداختند و مردم دخیل این
کار از چاکر و مزدور و معماران و غیره جمله قریب بهشت هزار نفر درکار شد
این قدر کارکن که عددش مرقوم شد در کارخانهٔ بادشاهی که بر کار بودند و دیگر
در کار تعمیر عمارات و بناهای اعیان و ارکان و وزرا و امرا و سپاهیان و سوداگران
و متمولان و سایر اقوام بودند خود حد و حصر نبود از پیشگاه حضور بزمرهٔ امرا
و وزرا و ارکان دولت و سایر بندگان حکم اشرف صادر شد که چندی
از مخصوصان بارگاه را از تحویلداران و محلداران و خدمتگاران حضور را از
خزانهٔ عامره بجهت صرف عمارات مبلغی کلی زر ارزانی شد مردم از خواص و عوام

بایکدیگر

و اهالی و امرای در اهتمام این شغل درآمده بر رغم یکدیگر در وسعت و ارتفاع
بنا و عمارات و تکلفات گوناگون و طرحداری باغ و بستان آنچه در وسع
ایشان بود کوشیدند لاجرم بسبب شهنواز خان در اهتمام کار این معموره و اهتمام
عمارت این بلده فاخره آنچنان سعی مشکور و جهد موفور بکار برد که در اندک
مدت کار این معموره آراسته ساخته و پرداخته شد که رشک افزای ملاذ
هندوستان و نافی زرنگاران و بدخشان گردید از جهت خاصه پادشاه محل رفیع
عظیم الشان در کمال وسعت و ارتفاع با تکلف های گوناگون و منزلتهای بوقلمون
مشتمل بر غرفهای مشتمین و نشیمن های مزین در و دیوار با سقف و ستون در طلا
و لاجورد اندوده که کلک نقاشان سحر نگار عجایب و آفرینی درون و بیرونش را
آنچنان منقش و طراز آراسته که از ارژنگ مانی برده و پیرامونش هر چهار
طرف باغچه بندی و گلشن آرائی آنقدر ترتیب یافته که نظاره اش دیده را نور و دل
را سروری می افزود گلهای هر قسم در آنجا چیها و فواکه هر جنس آنجا چیده و پیش
بارگاه میدانی فراخ و سطح که هر چهار طرف و غرفها و ایوانها و نشیمن ها در
کمال صفا و پاکیزگی بنا پذیرفته که لشکریان و خدمتکاران و نوبتیان می نشسته
باشند و از جهت کارخانه داران و کارکنان نیز منازل علیحده ترتیب یافته
و از عقب محل خاص پادشاهی چند محل دیگر عظیم الشان با کمال تکلف و آراستگی
منقش بطلا و لاجورد جهت حرم محترم پادشاهی بنا یافته و از پیش دربار راسته
بازار هموار و مستوی تا مسجد الی دارالسلطنت بیجاپور که هر دو طرفه اش دکاکین
عالیشان که بر بالای آن هم بالاخانها و غرفها بنا پذیرفته و در وسط بازارچه
عریض موسوم به [illegible] چوک که بهر چهار سویش راسته بازار هموار تا منتهای عمرانات
که هر دو طرفه اش دکانهای مشتمین و مزین طرح انداخته و از عقب بازار دو طرف

عمارات و حویلی های عالیشان امرا و ارکان و تاجران و متمولان بنا فرموده اند
و فراخور حالت و استعداد دیوانخانها باغ ها ساخته و پرداخته اند و حوض های
طویل و عریض ساخته و پرداخته اند که همیشه از آب زلال خوشگوار لبریز بوده
و باغ و بستان و انسان و حیوان را مدام سیراب میدارند و بسی بئرهای عریض
و عمیق حفر نموده اند چون زمینش سنگ است آب شیرین به نهایت لطافت و پاکیزگی
و گوارندگی از آنها بر می جوشد و نواب شهنواز خان برای خاصهٔ خود در آن شهر خانه
پرداخته که از توصیف و تعریف بیرون است طرحی غریب و وضعی عجیب نهاده
که بینندگان را حیرت در حیرت می افزاید و در وسعت و ارتفاعش بمبالغه بیگانه
بود کاشتملبر ایوانهای باشان و نشیمنهای خوش عنوان و حجره های پاکیزه و
مصفا و طنبی های طولانی نزهت افزا ساخته بآرایش هیچه و بی شمار بطلاکاری
و لاجورد و سائی و نقشهای گوناگون و طرحداری بوقلمون رسانده محاذی آن
هر چهار طرف چمنهای سیراب و گلشنهای شاداب ترتیب داده بی تکلف اگر توان
گفت که قطع ربع مسکون یکتا است و سر است بجا است هرچند مسافران ایران و
توران و سیاحان روم و عربستان و دره نوردان تمامی ممالکت هندوستان
در آن وقت رسیده اند بعد از مشاهده و نظاره اش گفته اند و مقر شده اند
که مثل و مانند این عمارت در هیچ اقلیم ندیده ایم و نشنیده ایم اگرچه امرای
عظام هم بصرف کلی کاشانهای دلپذیر و عمارات دلگشا درین شهر و هم در
بیجاپور بنا فرموده اند نواب شهنواز خان نیز در بیجاپور خانه و عمارات با
زینت پرداخته است که خورنق پر هیز و کوشک
شیرین را نظیر و مانند توان گفت اما آنکه
در مقابل این بنای غریب بانند هیچ میماند

وجه تسمیه آنکه این شهر نوبنیاد را نورس نامیدند

در روزیکه این شهر نو اساس را بنیاد می‌نهادند شخصی از ساکنان قریه
نزدیک که هم در آن حدود واقع است شیشه می بطریق پیشکش ابراهیم عادلشاه
نمود اتفاقا چون آنرا بکار برد در نهایت حالتی عجیب و غریب که ندیده بود و نه شنیده
از آن یافتند چه با وصفیکه مکرر بوده از عیوب و نقایص که در می های متعارف
یافته می‌شود از خمار و سرگرانی وغیره کیفیت نشاط و سرور و تازگی مضاعف
از آن یافتند که در شرابهای متداوله حاصل می‌شود پس تفحص فرمودند
که این از کجا است و در کدام جا ساخته و پرداخته شده است آن شخص گفت
که در همین قریه ترتیب یافته بادشاه مسرور شدند و قریه مذکور بخشش فرمودند و نام
او انگور نورسیده چون در آن وقت پرتگال زبان الهام ترجمان این لفظ
صدور یافت آنرا به تفاول گرفته این شهر نو اساس را بهمان لفظ نامیده
شهر نورس پور نام گذاشتند و لفظ نورس را شهرت دادند چون محل نورس
مقرر شد دار مهمات ملکی و مالی بر آن قرار دادند و اشغال و معاملات
را در دستور دفاتر محاسبه دفاتر بحساب نورس مقرر فرمودند طبع رنگین بادشاه
که نورس را چون مکنت و سلطنت و لیاقت و کاکش پایداری و طراوت بود لفظ
نورس را چنان خوش کرده بود که در هر جا و هر چیز استعمال آن لفظ بکار
میبرد که نورس نام مهر خاص که به تحقیق مثنی بجای نام بادشاه این لفظ رقم
یافته امروز بر کت خاص بادشاهی دیده می‌شود و علم نورس و نشان نورس
که هر آینه زر و نشان عادل شاهیان است و محل خاص که از سایر مردم
محل که بنیاد فی منظوره و مقبول اختصاص یافته هم بنورس موسوم گردیده
و کتابی که بزبان دکنی در فن موسیقی تالیف یافته آنرا به بادشاه مخصوص

میکنند هم بنورس مشهور است و فلوس که از ان عهد تا زمان حال مشهور و مروج
است هم بفلس نورس معروف است و دراهی نورس در تمامی قلمرو جاری
کردند و محل نورس که قصری است عالی بکمال زینت و زیب بنا یافته
و عید نورس که چون ماه پنجم روز جمعه واقع گردد و نورس که طوایف
قوالان و سازندگان و نوازندگان نادر ذوق اند تا آنکه بسبب مقبول و
مطبوع آمدن این لفظ بر خاطر نازک پسند بادشاه نازک پسند ان عصر
نیز بموجب الناس علی دین ملوکهم این لفظ پسند کرده به استعمال خود ها آورده
اند چنانچه ظهوری نام دیباچه که در مدح آن ممدوح زمان گفته دیباچه نورس
نام گذاشت و محمد قاسم فرشته کتاب مولف خود که در فن تاریخ پرداخته
نورسنامه فرشته موسوم گردانیده عبد القادر نورسی که شاعر فصیح
بود تخلص خویش نورسی قرار داده -

ذکر عید نورس که مخترع ابراهیم عادلشاه بود

در هر ماهی که تاریخ پنجم روز جمعه اتفاق میشد از وقا را عید نورس
که عبارت از گویندگان داود و صدا و نوازندگان ناهید نوا است جمع
می شدند و در اصطلاح آن عهد خواص این جماعت بهم رسیده بود خارج از
بیان است اکثری از شرفازادگان و مردم خاندانی در سلک این
جماعت خویش را کشیده باعث شرف روزگاری انگاشتند و بهوا بیش
و آرزو داخل درین زمره میگشتند بواسطه آنکه چون اندک وقوفی
و مهارتی درین فن بهم رسانیده از ساز و نغمه و آهنگ باخبر میگشتند
به ترتیب در محفلها و مجلسها می نشسته شریک حظوظات و تنعمات که نثار
و ایثار این قوم می شد میگشتند چون در روز عید نورس بار عام میدادند

اشراف و اکابر و لشکر نورس که نادره گویان عصر بودند با دیگر طوایف انام
در محل نورس جمع می آمدند گویندگی و سازندگی و نوازندگی به وجه استیعاب و
استیفا در ان روز بعمل می آمد تمامی خلایق محظوظ اندوز و مسرور آمده می شدند
مشک و گلاب و زعفران و عبیر و گلاب و سایر انواع خوشبوی بی حساب در
مجلس صرف می شد و خرمن خرمن فواکه از هر جنس در ان مجلس به یکبار یکی می
ریختند هر کس آنقدر که میتوانست میخورد و می برداشت و طعام های
از هر نفیس گوناگون و الوان نعمت از حد افزون در ان مجلس کشیده
می شد چون سایر اعیان و اشراف و اکابر فراغ از طعام می یافتند
لشکر نورس بهره مند از ان میگشتند بعد از ان اذن عام فرموده از
شاگرد پیشگان و خدمتکاران و فقرا و مساکین و عوام خلق بر سفره
از موایده نعمت بهره مند میگشتند و هر کس انقدر که می توانستند می
برداشتند و آخر روز خلعتهای شایان و تشریفات فراوان هر کدام ممتاز
و سرفراز میگردانیدند و در ان روز بخشش و عطیات فراوان از نقد و
جنس اقمشه و مرصع آلات بهر کس فراخور قدر و حال مرحمت می شد.
چون عمال را به سر عمل در ولایت می فرستادند هم در روز عید نورس
سبحه ور طلبیده خلعت عمل مرحمت کرده رخصت میفرمودند. چون بادشاه
در صغر سن میل تمام بعلم موسیقی بهم رسانده بود و تتبع بسیار در ان نمود
چون ذهن ثاقب و ادراک عالی داشت در اندک مایه مدتی آنقدر مهارت
و مهارت بدست آورد که نادره روزگار شد. و استاد استادان گشت
چون مهارت تمام آن علم را با خوش صوتی و خوش آوازی جمع داشت
مقبول عالم و مشهور خلایق گردید بحدیکه آن فن که در ان علم سرآمد روزگار

ومشهور عالم بودند از چهار رکن عالم باشتیاق آن که شاید از نفس مسیحا
فطرت بادشاه نغمه یا سرودی بگوش وهوش ایشان رسد وموجب حیات
ابدی ایشان گردد از راه دور و دراز احرام خدمت بسته از سر قدم
ساخته خود را بپابوسی میرسانیدند مقصود دینی و دنیوی حاصل میکردند
و بفیضهای گوناگون ممتاز و سرفراز می گشتند تا غایتی که قریب سه چهار
هزار مرد ازین قوم که همه شاگردان موسوم ومشهور بودند در پای تخت
آن بادشاه عالم پناه جمع آمدند که کمینه ایشان در مهارت این علم خویش را
ثانی فیثاغورث که بانی مبانی این علم است می دانست-

ذکر طبقات ثلاثه قوالان که شاگردان ملقب بودند

و این طبقه بر سه قسم منقسم بودند حضوریان و درباریان و شهریان
آن کسانیکه در کمال فهم و ادراک متصف بوده بدقایق این فن کماینبغی دانا و
حاوی فضایل کمالیه بوده اند روز و شب در حضور ملازم بوده استیفای فیض
حضور بهره مند می گشتند و بحضوریان ملقب می گشتند و آنها که فرو تر ازین
بودند بیرون سراپرده هم در بارگاه روز و شب نشست میداشتند به
درباریان موسوم گشتند و آن کسانیکه در شهر بودند از خوان انعام
ذله چین بوده در اکتساب کمال این فن کوشش می نمودند بشهریان می
نامیدند هرگاهکه بادشاه از خاطر فیاض نقشی غریب ترتیب داده بروی کار
می آوردند و بر حضوریان می خواندند گویا روح تازه در اجساد ایشان در
می آمد فرح وسرور لایحصی با ایشان دست میداد از شوق دلشادانه
بمذاکره آن می گشتند بعد از آن که در ضبط خویش در آوردند هم بجهت
تذکار و تعلیم و هم بجهت اشتیاق خاطر خویش با جماعت درباریان تذکار و تکرار

میکردند تا آن که درباریان انرا بگویندگی و خوانندگی بسیار در ضبط خویش
در می آوردند بجماعتی که در شهر نورس می باشند میرسانیدند
و تعلیم می کردند هر روز شهریان را استیفاده و تلمذ از
درباریان می بود که از انها تعلیم و تلمذ می کردند همچنین درباریان
روز و شب با حضوریان طریق شاگردی سلوک داشته تعلیم و تلقین
می یافتند و در کسب کمال رجد و جهد بکار می بردند و حضوریان
خود بیسل و نهار به تلمذ و تعلیم و خدمت پادشاه مشغول می بودند
و تمام آن جماعت را علوفه و دارات و انعامات از سرکار فیض آثار
مقرر و جاری می بود بعضی را از خزانه عامره ماه بماه نقد میرسید و بعضی
بر حاصل بیشتر شهر پور و بعضی را بر حاصل شهر بیجاپور و بعضی را
بر حاصل شهر نورسپور و بعضی را سرگروهی دیهات و قریات
بزرگ که در تحت آن بندر روان است انعام کرده داده بودند
تا این همه نفر قدر روزگار بفراغت گذرانیده معاشش به
بی تکلف و تجمل تنعم میداشتند

فرستادن اکبر بادشاه ایلچی را بطرف
ابراهیم عادل شاه به تقاضای پیشکش

چون اکبر بادشاه شهزاده مراد را با خانخانان و لشکر فراوان
پیشتر از این زمان بجهت بندوبست دکن تعیین نموده بود به تحریک
خانخانان بتدابیر صائبه میکوشید به صلح و سازش عادل شاه
و سلوک و مدارا و کیفیات می پرداخت بندوبست خاطرخواه صورت

نهب و تسخیر تمامی ملک نظام شاه که مرکوز اصلی بود بظهور نمی‌پیوست
بلکه تمرد و فساد بعضی امرای نظام شاهی همچنان بحال خود بود و چنانچه
بیجاپور مضافات را که تهانه متعلق بود برده داشته بقبض او در آمد و بنابرین
امور که فی خاطر اکبر بادشاه پیشنهاد بود حاصل نگشته متعاقب اینحال علاوه
عظیمه دیگر بوقوع انجامید یعنی در شهور سنه سبع و الف شهزاده
مراد باجل طبیعی درگذشت این حادثه هوش ربا و واقعه جان
فرسا بر جان اکبر شاه تلخ تر از مرارت مرگ گردید و دریای
حزن و اندوه متلاطم آمد از غایت غم و غصه پیچ و تاب خورده
مجدداً بر تسخیر دکن کمر عزم بست بیشتر از خویش شهزاده
دوم دانیال را با خانخانان مع لشکر فراوان برسم مهم دکن
روانه فرموده خود هم بنفس نفیس در اواسط شعبان والف با جمعیت
بسیار و اسباب و مواد بی شمار از دار الخلافت بر آمده بجانب
سمت دکن روان شد اولاً بر قلعه اسیر رسیده بر بکند آن که
خضر خان پسر راجی علی خان سر اطاعت فرود نمی آورد و
بر خلاف طور و طرز پدر طریق تمرد کردن تا بی پیمود بمحاصره
قلعه پرداخت و شهزاده با خانخانان پیشتر رسیده
قلعه احمدنگر را محاصره نموده بودند در همین آوان اکبر بادشاه
شریف سرمدی را به بیجاپور نزد ابراهیم عادل شاه فرستاده
مطالب بلند و مقاصد گران پیغام داد که از شنیدن گوش
گرانی پیدا نموده بهرحال ابراهیم شاه گفتگو را بسته زرین و
شیرین خود دوربین تحمل و تمکین را کار بسته بصلح گرایید مشتمل

پیشکش نمود و در فکر تهیه پیشکش و ارسال آن و تبدیل مواد
کدورت باسباب صفا و محبت بود که ناگاه کارپردازان قضا و
قدر را از پیشگاه غیب سرانجام یکجهتی دو دودمانه
درمیان این دو بادشاه کامگار نصیبه ظهور آورد*

انعقاد تزویج سلطان بیگم صبیه عادل شاه با شهزاده دانیال پسر اکبر بادشاه و بقضای الهی وفات یافتن دانیال درهمانسال

اکبر بادشاه بعد روانه نمودن تشریف سرمدی بتقبیل ایام سیادت پناه عزت
رفعت و عظمت منزلت میر جمال الدین حسین انجو را که از سادات مشهور
و از زمرهٔ مقربان بارگاه بود بخدمت عادل شاه فرستاده تمهید
بساط وداد و موافقت و تقریب اسباب مصادقت و مواصلت
نمود و پیغام خواستگاری نیر برج سلطنت و شهریاری و گوهر
درج ابهت و بختیاری سلطان بیگم صبیه ابراهیم عادل شاه که با
نورس بستان خلافت و بادشاهی و نوباوهٔ گلزار سلطنت و ظل
الهی شهزاده دانیال درمیان نهاد و عادل شاه بصلاح و صوابدید
در تقبیل این امر مسعود دیده بتحیه ملتمس میر حسین انجو را بحنای اجابت
رنگین گردانید چون امر همایون نسبت میمنت تقرر پذیرفت با عطایای
خلع فاخره میر حسین را سربلند ساخته شادکام و کامیاب رخصت

انصراف داده بعد از آن در تهیهٔ اسباب و مواد جهاز و بهم رسانی
سرانجام شادی در آمده مردم کاروان را بجهت آوردن نفایس
و امتعه و اسباب و اجناس شایقهٔ جهاز شاهزادی باطراف بلاد
معموره و بنادر مشهوره روانه فرمود لاکن بسبب سنوح حوادث
و موانعی چند امر شادی بر مقتضای الامور مرهونة باوقاتها در
تعویق افتاد تا آنکه پس از انقضای مدت پنج سال هنگام اقتران
سعدین و التقای نیرین رسید تا از هر دو طرف داعیه‌های
این شغل تازه گشتند و در هر دو جانب ساختگی سرانجام شادی
و اسباب مواد سور و سرور مرتب گشت بعد از آن که شهزاده
عهد و قرار این معنی که از برهان پور تشریف به احمدنگر ارزانی داشته
در احمدنگر انعقاد این امر شریف و تزئین جشن شادی بوقوع آورده
باز به برهان پور اگر مراجعت فرمایند مختار اند بشرط وثوق بمیان آمد
محمل عروس پرده‌نشین حجلهٔ عصمت و زیبندهٔ مشکوی سلطنت
و خلافت شهزادی سلطان بیگم را با اسباب و اثاث جهاز که هم خیال
و هم از عدد احصای آن عاجز بود و قوم عقل از تقویم و تسعیر آن نفایس
و طرائف قاصر بود و با همراهی میر حسین انجو که به همرکابی امرای بارگاه
و عمدگان دولت خواه و لشکر بسیار روانه فرمود تا در اوایل سنه
ثلث و عشر و الف در احمدنگر داخل شد شهزاده از آمدن
جمعیت بسیار همراه محمل عروس چون خبر یافت اندیشناک
و وسواس‌مند گشته در رسیدن باحمدنگر ایستادگی فرمود و آخر
الامر باستمالت و دلدهی خانخانان و رفع نمودن ماده وسواس

شهزاده از برهانپور بقصد استقبال عروس برآمده با حمدنگر تشریف
ارزانی داشت اما انعقاد جشن طوی و ترتیب بزم شادی در مقام پیتهن
که شهر مذکور است بر لب گنگ بفاصله بیست کروه از احمدنگر قرار داده
محل عروس را بهمراهی میر جمال‌الدین حسین انجو و میرزا ایرج پسر خانخانان به پیتهن روانه
فرموده و با امرا و اعیان عادل‌شاهی که همراه محل آمده بود فرمان
داد که همراهی محل تا به پیتهن خود رسانیده بعد انفراغ جشن طوی
همایون در پیتهن محل را تا برهانپور رسانیده مراجعت به بیجاپور نمایند
امرای عادل‌شاهی از امتثال امر اباء پیش آورده معروض داشتند
که حکم خداوند ما همین قدر است که تا احمدنگر محل را رفته مراجعت
نماییم چون حکم خداوند نعمت بجا آوردیم دیگر مرافقت از ما صورت
نخواهد بست و از همانجا مراجعت کردند شهزاده چون با محل و
جمعیت خویش به پیتهن رسید طرح جشن شادی انداخته بزم نشاط
ملوکانه و محفل وصلت پادشاهانه ترتیب داد بعد از انصرام
جشن طوی همایون بصوب برهانپور نهضت فرموده قضا را در همان
سال در اوایل شهر ذی‌حجه شهزاده دانیال بسبب شرب مدام
و افراط استعمال شراب وفات یافت چون این حادثه عظیم بوقوع
انجامید بر دل اکبر پادشاه داغ بر بالای داغ رسیده در زیر بار
این کوه غم طاقتش طاق شد اثر الامراض غایت خویش هم فوات
دولت جگر پیوند خویش تا بنیاد ده بهلاکش گشته و مرض
موت بهم رسانید تا آنکه در سال دوم آنجا در شهور سنه اربع عشر
والف داعی اجل را لبیک اجابت گفت و تاریخ وفاتش

یافته اند

ع آصف کشید ملایک ز فوت اکبرشاه ؎ بعد از آن شاه سلیم ملقب بجهانگیر پادشاه بر تخت هند جلوس فرمود

ذکر وصلت صبیه ابراهیم عادل شاه با شاه حبیب الله حسینی

و در سنه یکهزار و چهارده هم تزویج صبیه ابراهیم عادل شاه المسماة فاطمه سلطان المعروفه به پادشاه صاحبه با شریف النجیب النسیب سیادت و نقابت مرتبت شرافت و کمالات منزلت عمدة السادات مجمع السعادات شاه حبیب الله بن شاه ید الله الحسینی من اولاد سید السادات مخزن البرکات و الخیرات القطب الشهید الغوث الکبیر عاشق شهباز السید محمد الملقب گیسو دراز و المعروف به بنده نواز الحسینی قدس الله سره شرف انعقاد پذیرفت و جشن طوی همایون بهزاران فرخی و فیروزی زینت سرانجام یافت و صورت خطبه النکاح که فاضل کامل المتورع التقی شاه محمد بیگی که از عظمای و اکابران عصر بود و درین امر خطیر جلیل از طرف پادشاه مسمی بخلیل وکیل شده بود بید خود نوشته است اینست فقال بعد التحمید و التمهید و الخطبة و کان من رغبت فی هذا الامر الخطیر السید الحسیب و النسیب النقاب العاقل البالغ المسمی شاه حبیب الله بن شاه ید الله من اولاد السید محمد المشهور بگیسو دراز و هو فی سن سبع عشر فتزوج الحرة المخدرة البالغة العاقلة زبدة اقرانها و بلقیس زمانها المسماة فاطمه سلطان المشهوره بپادشاه صاحبه

بنت سلطان الاعظم والخاقان المكرم مالك الرقاب الامم السلطان
ابن السلطان ابراهيم عادل شاه خلد الله ملكه واجرى السعادة
فلكه وكان دار السلطنة بلدة بيجاپور الشهيرة بيجاپور فزوجها بالمعادة الشهير
حول الكائنة بدار السلطنة المذكور بايجاب وقبول وسماع الشهود
الايجاب والقبول معا من الموجب والقابل في مجلس العقد
بعد ما تراضوا على صداق قدره اربع الاف فرس وخمسمائة من ذهب
والف كندي حرير والف راس جمل والف كندي لاري فضية وواحد
لك دينار وواحد فيل ابيض وخمسمائة عبد حبشي وخمسمائة عبد تركي وخمسمائة
عبد وكهني وخمسمائة جارية والذي زوجها وكيل ابيها المقري اليه وهو الفاضل
الكامل الورع الزاهد المسمى شاه محمد بن السيد نور الدين السيد محمد
الشهير بالملكي المجالس بقبول مخاطبا لوكيل الزوج المذكور المسمى
بقاضي خليل الله زوجت زينة سوكلي فاطمه سلطان المدعوة بادشاه
صاحب بنت ابراهيم عادل شاه بموكلك شاه حبيب الله بن شاه
يد الله وقبل القاضي خليل الله وكيل الزوج المذكور وقبل تزويجها
شاه حبيب الله بن شاه يد الله المشار اليه وهو حاضر في مجلس العقد
وسمع الايجاب والقبول حضار المجلس وهم اخلاص خان وشهنواز خان
وشجاعت خان ورومي خان وملا يوسف وكشفدار خان حضارت
المخدرة المذكورة روضة كتاب المذكور بالمهر المسطور فاما الوسط من العبيد
والجواري والخيل والجمال واشار في نسبهما على ان لا يزوج عليها ولا يتسرى
عليها فان وفى بذلك والا يوفي لها مهر مثلها بارك الله تعالى لهما و
جمع شملهما ورزق منهما كثيرا طيبا فتزوج نكاحا صحيحا شرعيا نافذا

لا رجعة فیه و لا فساد و زوجها ان ادرکتها و لیس بنوها سببا یودی الی نقض
النکاح او فساده و هی امراته لهذا الکتاب الموصوف و هذا الصداق لها علیه
و حرر ذلک فی تاریخ اربع عشر و الف من الهجرة النبویة علی صاحبها افضل
الصلوات و اکملها

حدوث فتن و فترات نظام شاهیان و قیام نمودن ملک عنبر به قیام آن سلطنت و مقاومت کردن با مغل

چون از تقدیر جبار لایزال نوبت زوال به سلطنت نظام شاهیان روی آورده
فترات و تشتتات گوناگون روز بروز متزاید گشت و اختلافات نا اتفاقی امرای آن
سلطنت و غلامان پادشاهی با هم بوده [illegible] کار و در غرض بیهوده و سعی بیجا [illegible]
مغل در پی ملک این مملکت با آن قدر کوشیدها بود که بذل جهدی نمودند با وجود که
چند شهزاده و چند امرا در سر این کار رشید شده [illegible] با افواج و سپاه
با مال بلا کسب ولایت آمدند هرگز دست از این داعیه بر نکشیدند تا آنکه
خانخانان رکن السلطنت شد که دایم روزگار بوده در تدبیر و اهتمام
کنکاش پیش از [illegible] گذشته به سر همین کار مامور و متعین بوده [illegible]
در خاندیس [illegible] نشسته و [illegible] کوشش در کشیدن جذب قلوب
ایشان کارها می نمود آخر به صد تدبیر [illegible] قلعه احمدنگر پایه رواز [illegible] تواریخ آن قصبه را
اندر باقی ملک [illegible] همچنان در تصرف امرای نظام شاهی مانده بود و ملک عنبر
یکی از غلامان آن دولت خانه بود [illegible] کیاست و درایت را با [illegible] و شجاعت جمع داشت
با راجو [illegible] که او هم از همین سلسله بود قلعه دولت آباد [illegible] در تحت خویش داشته اتفاق
کرده در استملاک و حفاظت تمام نظام شاهی درآمده [illegible] آن ممالک [illegible]

تصرف درآورده مرتضی نام شاه علی را که از سلاله آن خاندان بود به سلطنت برداشته
علم مخالفت و مقاومت را با مغل برافراشت و با خانخانان جنگ و مقاتله آغاز نهاد
و اکثر از محال که در تصرف مغل رفته انتزاع نموده متصرف گشت چون این
سوانح گوش زد جهانگیر بادشاه شد پیچ و تاب خورده محمول بر قصور خانخانان بسبب
بد دلی تا بسبب جانب داری دکهنیان نموده بروی عتاب آگین گشت و بعضی از
مقربان حضور بادشاه که با خانخانان صاف دل نبودند نیز درین فرصت محل یافته
فدویت و دولت خواهی خانخانان را در لباس نمکحرامی و نادولتخواهی جلوه داده
باعث هیجان غضب سلطانی گشتند آخر فرمان طلب حضور بنام خانخانان صادر شد چنانچه
۱۰ خانخانان در بیست و عشرین و الف از برهانپور خود را بدهلی رسانیدند و مورد عتاب
و توبیخ بادشاه گشت زبان مخالفان بطعن و تشنیع او نیز دراز گشت خانخانان
درین امر ناچار ماند درین خبر رسید که ملک عنبر قلعه انگور را که در قبضه خانخانان
آمده نیز بقبض آورد جهانگیر بادشاه در پیچ و تاب بحساب آمده خود عازم شد
بنفس نفیس متوجه دکن شدن مصمم کرد

فتح و تسخیر دکن نمودن جهانگیر بادشاه بگفتن والده روانه کردن خانخانان را بدکن

والده ماجده اش ازین امر آگاه شد مانع آمده متعرض شد او گردید و بدرد و
رقت چشم پر آب کرده نزدیک پسر نامدار گفت دو پسرا در تو که نوباده گلشن خلافت
و جهانداری و شایسته فرمان دهی و فرمان روائی بودند در مهم دکن جان بر نشاندند
در عالم حزم و احتیاط با خداوندان تاج و نگین را قدم گذاشتن دران ملک ناسازگار
نیامده و شگون نیک ندارد زنهار زنهار تو خیال آن طرف مکن و اگر خاک دکن
کوه زر هم باشد است بنظر رغبت هم نه ببین آخر ترا چه ضرور در هر گاه بیگم حقیقی
ترا چنین مملکت عریض و وسیع که چهار دانگ هندوستان است عطا کرده باشد و دیگر

چه باید اکنون ترا پیشتر و کم سپاس باری جل و علا نموده شاد باشی و پای همت در
دامن قناعت کشی و دیگر گرد طمع نگردی و لو بالفرض اگر لابد است همان فدوی
مخلص خانخانان را بران مهم با نشان نامزد فرما که دولتخواه موروثی است از جد
و پدر و پسر از عهد پدر ما ارادت تا حال جز لوازم فدویت و هواخواهی جان سپاری
امری دیگر بوقوع نه پیوسته و این هر دو پدر و پسر در فدویت و دولتخواهی این دودمان
کارها نموده اند که کارنامه روزگار شده است نمی بینی که تسخیر ملک سند که دست به
یافتن نه کار آسمان است و همچنان فتح گجرات و نیز بعضی از ملک دکن از فدویت
شعاری و کفایت و نثاری همان فدوی مخلص جان نثار بظهور آمده است اگر او را بهر
آن مهم روانه کنی از فضل متعالی بزور اقبال و تائید بخت بلند است امید است
که عروس ملک ها را در کنار آرزو کشی جهانگیر از نصیحت و وصیت مادر مهربان ترک
عزیمت دکن نموده خانخانان را پیش خوانده دلاسائی تمام نمود و خاطر شکسته او
را به سخنهای شیرین و کلمات دلاویز تسلیه بخشید بوعده های لطف و نوازش دل رمیده
را بدست باز آورده و در باب مهم سازی دکن با او حرف راند خانخانان چون جگر سوخته
بود و اعتاب های بادشاه و طعن و تشنیع بی محل هم چشمان گرانی که [illegible] بود
در دل حال خود را بر در استغنا دست استغفا زده گفت که اینها در حق فدوی
سخنها می بافند و طعنها می زنند و حرف قصور ثابت میکنند همانا منشا اینها
کوری و نادانستگی است همچنانکه آتش از دور دیده اند حرفت لهیب طلب آنچه نا نهاده
نیافته اند کیفیت ملک دکن و حالات دکنیان پوست کنده بمقربان حضور بادشاهی
نرسیده است اگر حقیقت دکن من وعن بر ایشان کشف بودی فدوی درگاه
را معذور رسیده انستندی امروز چهار فرمان روا در خطه دکن کوس شاهی مینوازند
و بالاستقلال فرمانروائی سرانجام سپه هند و از راه استکبار که بسبب وفور [illegible]

شجاعت و کثرت خزینه و حشم که دارند دیگر را بنظر اعتبار نمی بینند و کفره بجانگر و زمینداران
کرناتک که هم بوفور ملک و مال و هم استقلال بی نیازند هم در آنجا موجود و با جمله یکی از رؤسای
دکن با خصمی یا مخالفان نزاع رود و بداز دیگران امداد و استعانت طلبد همه با معاونت
او کمر بسته و دمار از نهاد خصمش برآرند علی الخصوص ابراهیم عادل شاه که بشوکت و ابهت
از همه با برتر پایه و در وسعت ملک و کثرت حشم و فراوانی خزینه در همه دکن افزون مایه
هر کس که با و پناه جوید از همه آفات محروس ماند و هر کس که بدو عادلشاهی دست گیرد خصمش
هر چند که باشد کاه دار از باد تند آواره و پراگنده گردد خالص معروضه فدوی آنست
که یکی از آن جماعت که طعن بر فدوی میکند از امر عالی صادر شود تا او هم دکن سرانجام دهد
چون فدوی در تنها مهست که از دولت حضور و سعادت کفش برداری محروم مانده اکنون
آرزوی دلی همین است که چندی که در حضور باشم و بسعادت نعل برداری مشرف گشته
خود را فر بردارم جهانگیر پادشاه پیش از پیش در دلجوئی او کوشیده در اقصی الغایت تسلیه
و تسکین او نموده غبار آزردگی از خاطرش بیزدود و خوشنود گردانید و بسرانجام مهم
دکن نامزد فرمود

التماس نمودن عنبر از عادلشاه کومک و مدد را و خواستن قلعه قندهار را و در خواستن دختری از خانه زادان برای پسر خود و پذیرفتن عادلشاه

دران ایام خانخانان بدهلی رفته بود ملک عنبر مردم معتبر و معتمد مع عریضه عجزآمیز نیازآمود
بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس نمود که این فدوی نمک پرورده دولت
نظام شاهی و از خاک بر داشته دست لطف آن قبله گاهی است از مدد و فکر
تا این دم در فدویت و جان نثاری آن دودمان بسر برده و آینده اراده راسخ
همین دارد که بقیه عمر نیز در همین خدمت گذاری سپری کند تا در یوم النشور در زمره وفاکیشان
حق گزار محشور گشته سرخروئی جاوید حاصل کند بنا بر علیه یگانگی همت مصروف و مقصور بر آنست

که کمر جهد بر میان جان استوار بسته داد بندگی و وفاداری بدهم و در حراست ملک
خداوند نعمت و حفاظت نام نظام شاهی ما امکن بکوشم و تا مقدور در جهد و سعی بجا آورده
نتیجه غنیم ازین ولایت کوتاه کنم لکن حصول این مقصود بی امداد و اعانت آنحضرت امکان
ندارد و چون فی الحقیقت این هر دو سلطنت نه نظام شاهیه و عادلشاهیه کالواحد اند
غم یکی دیگری را لابد ضروری است پس بذل همت و صرف توجه آنحضرت درینباب بهتر از
واجبات است الحال مسموع میشود که خانخانان از هند باز متوجه دکن شده است
فدوی را فکر استعداد دفع غنیم ضرور لهذا معروض در جناب عالی که نظر بپاس ناموس
و حفظ ملک نظام شاه بر مدد و کمک فدوی لشکری تعیین فرمایند که مدام حاضر بوده بوقت
ضرورت بکار آمده باشند و نیز چون قلعه احمدنگر بدست غنیم رفته است جای استوار
که اعتماد را شاید و ذخیره و خزینه که دران نگهداشته آید موجود نیست اگر قلعه قندهار را
که جدا از ابراهیم نظام شاه در تصرف بندگان آنحضرت آمده است واگذارند نوازش
اتم خواهد بود تا خزینه و ذخیره را در آنجا انباشته بخاطر جمعی بمقابله دشمن پردازم
و عرض سوم که اهم مقاصد است اینست که چون فدوی آنحضرت را جدا از
مخدومان خود نمیداند و هیچ وجه مغایرت و جدائی درین هر دو دولتخانه نمی بیند
چنانچه نسبت معنوی باین قدر منوط است میخواهد که نسبت ظاهری هم بر وجهی اکمل بوقوع
باشد تا نزدیک مردم ظاهربین دوستی بین هر دو مسلم شود خلاصه این تمهید آنکه بجهت
وثوق رسوخ فدوی و مزید اعتبارش دختری یکی از خانه زادهای درگاه بغلام زاده
نامزد شود تا باین پشت گرمی همت خصم افگنی ام دوبالا شود و قوت دفع دشمن
باضعاف مضاعف حاصل شود ابراهیم عادل شاه را چون بقای نام و حفاظت
ملک نظام شاهیان منظور و ملحوظ بود مسئولات ثلثه عنبر را بدرجه قبول فائز گردانید
قلعه قندهار با و بازگذاشت تا ذخیره و خزینه و اسباب و اثاثه را در آنجا مضبوط

مضبوط گذاشته خاطر جمع شده و سیزده هزار سوار چیده از لشکر جدا نموده بر کمک و مدد عنبر
متعین نمود تا مادام حیدر آنجا بوده مدد نموده باشند و ملک عنبر بجهت خطبه‌بندی این لشکر ولایت
سه‌گانه چون ملحوظه متعلق نموده داد و دختر یاقوت خان که از غلامان عمده و مخصوصان بارگاه
بود و او را با جمیع مصالحه که از حرم های کل عقد مزاوجت بسته بود به عزیز الملک پسر سلطان
با عزیز نامزد فرموده و ملک از پذیرائی مسئولات ثلاثه خصوص از اجابت ثالث فرمانک
و شاد و آئین شده که گوشه فخر و مباهات بگردون رسانید و در تهیه اسباب و سور و شادی
و سر انجام عیش و طرب مشغول طوی پسر عزیز در آمد و مصلحت داد که پادشاه
دختر یاقوت خان را که یکی از غلامان خاص بود با عزیز الملک
پسر ... چون اسباب و سور آماده ساختند و پرداخته شد پادشاه بجهت آوردن عزیز الملک
از بیجاپور که تختگاه نظام شاهیان شده بود حضرت مولانا سید حبیب الله قدس سره روانه
فرمود و مولانا تشریف برده عزیز الملک را از تختگاه دار السلطنت بیجاپور آورده بجهت عقد
عزیز الملک ... کشورستان بزرگ متعین و مقرر گشت مراسم شادی و لوازم کدخدائی
بهزاران فرخی و فیروزی در پیشگاه حضرت نشسته ادا پذیرفت بعد از آن عروس را
با اسباب و سامان و جهاز شایان و فراوان روانه گشتند و چند امرای معتبر
رکاب عروس نامزد شدند چون آن عروس همراه با الخیر و العافیت با فرخی و مبارکی
نزدیک جنیر رسیدند ملک عنبر لوازم استقبال به جا آورده بتعظیم و توقیر تمام عروس را
امرای پادشاهی را اندرون قلعه در آورد و جشنها و شادیانه‌های فراوان آورد
نسبت با امرای پادشاهی و مخصوصان بارگاهی بیش از پیش لوازم سلوک و مدارات
بتقدیم رسانید جداگانه در منزل هریک آمده اخلاص بندی و مروت کیشی به جا آورد
و در رسوخ اخلاص و ارادت خویش که نسبت بعادل شاه سیده بیش از پیش
اظهار کرد و بعد از آن پیشکشهای فاخره و نقود و جواهر وافر بقدر و شان هرکس عطا

کرده رخصت انصراف فرمود و در همین نزدیکی خانخانان از دهلی به برهانپور رسیده
بخدمت عادل شاه قاصد و نامه فرستاد از رسیدن خویش مع الخیر به برهانپور اطلاع
بخشید و با ملک عنبر نیز سازش و لوازم اخلاص مندی مرعی داشت ملک عنبر هم رعایت
ظاهر از دست نداد و بملاقات او رفته شرائط اخلاص ظاهر بجا آورده مراجعت نمود

جهانگیر پادشاه بعد از انکه خانخانان را بمهم دکن فرستاد باز شهزاده پرویز با راجه مانسنگ وغیره امرا بمهم دکن فرستاد

بعد از آمدن خانخانان به هفت هشت ماه در سنه سبع عشر و الف جهانگیر پادشاه
پسر میانه خویش سلطان پرویز را با جمعیت بست هزار سوار برفاقت راجه مانسنگهه و
خانجهان لودی وغیره امرای رزم خواه بجهت بند و بست دکن روانه نمود چون
افواج به برهانپور رسیدند ملک عنبر برین حال اطلاع گشته لشکر خاصه خویش و فوج کمکی
عادل شاهی را بر سرحد فرستاد تا طرق و منافذ بسته غنیم را راه گذار اندرون ولایت
ندهند و از آسیب تاخت و غارت ایشان ملک را حفاظت نمایند چون لشکر دهلی قریب
سرحد رسید در پی فساد و شورش در آمد مبارزان دکن در مقابله آن نیز پای ثبات
قائم کرده به مقاومت و مقابلت پرداختند راجه مانسنگهه که بصفت تهور و جلادت
در میان رایان هند ممتاز و مشهور بود فراحمت و ممانعت دکهنیان را بخاطر نیاورده
از سر غرور و رعونت بر زبان می آورد که دکهنیان همین قزاق پیشگی میدارند و در
جنگ کویری نامی و اشتهاری پیدا کرده اند اما حرب حریفانه را ندیده اند و تاب
آن نخواهند آورد من ایشان را رزم رستمانه بنمایم تا معلوم شان شود که جنگ چیست
تا دیگر نام جنگ نخواهند گرفت در معرکه مقابل ما نخواهند ایستاد امرای عادلشاهی
و نظام شاهی ازین نوع ترهات و ژاژخائی راجه می شنوده اندیشمند گردید
کیفیت این حال و کثرت انبوهی لشکر خصم و لاف و گزاف ایشان همه در خدمت

در خدمت ابراهیم عادل شاه معروض داشته درخواست مدد و کمک نمودند عادلشاه
چون فوج متفرق نموده بود بعضی بسمت کرناتک به تنبیه متمردان که سر بشورش و فساد
برآورده بودند روانه نموده بعضی بر نواح ادونی نامزد کرده و بعضی بر بیدر و نظام
رفته همین خاص خیل و جمعیت معدود حاضر خدمت بود ازان میان سه چهار هزار
سوار جرار تیغ گذار بتعجیل بمدد ایشان فرستاد و مرهتهای احمدنگری که در هنگام تباهی
احمدنگر آواره و پراگنده شده بودند درین وقت جمع آمده قریب ده هزار سوار
ملحق به لشکر شدند چون جماعتی معتد به بهم رسید بجنگ و حرب لشکر دهلی پای ثبات
ورزیده مقابلات شایسته می نمودند مرهتهای احمدنگر که شاطری و قزاقی پیشه ایشان را
جوانب لشکر دهلی در گرفته از پس و پیش یمین و یسار در گشت و برد شروع کردند
دوازده کروه پیش ایشان زراعتها سوخته و کاه و دانه تلف کرده هنگامها
برپا نمودند ماننگهه و بهادران هند پا قائم نموده شرط صلابت بجا آوردند بهادران
دکن نیز در مقابله ایشان بر رسوخ قدم شجاعت پیشگی ورزیده نام دکن باوج رسانیدند
تا اینکه بسیاری مردم طرفین کشته شدند و خسرو پوره راجه ماننگهه و چند سرداران عمده
آن طرف بیفتادند آخر الامر صعوبت راه و جنگ هر روزه تاخت و تاراجی سپاه
دکن حالت صعب بر هندیان رو نمود و در لشکر ایشان قحطی افتاد از بی قوتی اکثر
مردم و اسپان و شتران تلف شدند از تلف شدن مردگان و جیفهای حیوانات
هوا و صحرا متعفن گشت سپاه دکن و مرهتها تازه و توانا بر جنگ و رزم مستعد کاره
شاطری و قزاقی بر حال خود از ورود این حالت شهزاده پرویز تشویشناک گردید
با امرا و اعیان لشکر مشاورت نموده صلاح جست رای همگنان بران قرار یافت
که اینجا گذاشته اندرون ولایت درآییم در انجا ارزانی خواهد بود و دانه بهم خواهد رسید
لشکر آسوده خواهد شد چون این قصد ایشان معلوم خانخانان شد و او در برهانپور

اقامت داشت شهزاده نوشت که زنهار قصد پیشتر نکنند که درین موسم تابستان
درین ملک همه جا تنگی و گرانی خواهد بود و ارزانی هیچ جا نخواهد یافت صلاح وقت‌ها
همین است که به برهان پور خود را رسانند که در اینجا فی الجمله ارزانی هست تا سیل از حد برود
که لشکر آسوده شود به مقتضای آن وقت نموده آید سلطان پرویز را اینهمه

صلاح خانخانان عمل نموده پیشتر آمدن و شکست یافتن
باز بشفاعت خانخانان از ورطه هلاکت نجات یافتن و قلعه احمدنگر
باز بدست نظام شاهیان آمدن

امرای دکن این صوابدید خانخانان
را بگوش قبول نیاوردند و صلاح خانخانان را آلوده غرض پنداشته حمل بر جانبداری
دکنیان نمودند و گفتند که همه عسرت و هلاکی که به ابتلای آن گرفتاریم از شرارت خانخانان
است قصد احمدنگر نموده قدم پیشتر گذاشتند لشکر دکن نیز مخالفت و مزاحمت کنان
در پی ایشان افتاد و مرتبها بر طور خویش پس و پیش کمین و بسیار کشت و بردی
مینمودند با همچنین حال تا عادلآباد رسانیده آخر در جای فرود ایشان اتفاق کرده
و سنگستان و لاخستان و کوهستان بود راه گذار و منفذ فراخ پیشتر نداشت و کمینها
ایشان را در چنان جا در میان گرفته قتل نمودند و تحیر و سستی ایشان را عاجز کردند
و بسیاری مغل دران حبس گاه بقتل رسید و بار از نهاد ایشان برآمد شهزاده پرویز
امرای مغل دران مهلکه خود را در معرض تلف و هلاک دیده بخانخانان رجوع آوردند
و به تضرع نامه نوشتند که از ناعمل کردن بصلاح شما ما را چنین روز پیش آمد که در
هلاکت تمامی لشکر هیچ مرتبه باقی نمانده آنچه کردیم خطا کردیم اکنون بی عون و تدبیر
شما نجات ازین بلیه ممکن نیست بهر طوریکه صورت بندد اخلاص کرده این بار خود
را به برهانپور رسانیم خانخانان استعجال کمال نامهای اخلاص آمود با امرای
دکن بهر یک جداگانه فرستاد که درین لشکر پسر سلیم پادشاه چهار دانگ هندوستان

هندوستانست مبادا بوی آسیبی عاید حال گردد او را با تیره کاران فطرت
برای ناصواب رهنمونی نموده درانجا آورده در معرض هلاکت افگنده اند اینقدر
خفت و اذیت که لشکر هند رسیده کافی است بقای نام و ناموس دکهنیان دیگر
چه درین ضرور نیست باید که بمجرد وصول اخلاص نامجات سر راه شهزاده و لشکرش
بگذارید و برین مخلص منت و احسان تمام دارید و نیکنامی این منت گذاری شما
تا دیر بار خواهد ماند امرای عادلشاهی و نظام شاهی با هم گفتند که درین وقت اینچنین
دشمنی به اینچنین حالت عاجز و درمانده بدست آمده باشد که ما را حاجت بقتل و ضرب نمانده
و او از خود در عرصه پنج شش روز در معرض هلاکت خواهد افتاد و یکنفس را از انجمله
روی نجات دید صفت از دست رها کردن و راه بهبودی کشادن نزد عاقلان
خود را منسوب به احمقی و نادانی نمودن و بیشتر دست ذلت بدندان تحسر و تاسف
گزیدن است و عقل اصلا تجویز این معنی نمیکند اما چون پاس خاطر خانخانان اینها را
منظور بود و او مکرر درین باب تضرعات و تاکیدات نوشته بود چار و ناچار
از بهبود و بهبود خود درگذشته راه بر شهزاده و بر لشکرش گذاشتند او چون
مرغی که از قفس رها کنند بیتابانه راه برهانپور در گرفت افواج دکن نیز دست از
تعاقب نه برداشته منزل بمنزل از پس و پیش گرفته دگیر مینمودند و از کامن بسیار
برد و غارت کنان تا سرحد برهانپور رسانیدند چون لشکر شاهزاده به برهانپور
رسید روی ارزانی دید صورت نجات مشاهده افتاد انسان و حیوان آسوده شدند
گویا بان از جیشهر رفته باز آمد و همگنان بمضمون این مصرع ع رسیده بود بلا
ولی بخیر گذشت شکر گویا شده به شکرانه دجان بخشش جهان آفرین پرداختند اما چون
نزدیک همه امرای دهلی یقین بود که اینهمه سختی و صعوبت و شکست و خفت که در زمین
سفر شاهزاده و لشکرش رسید هم از فتنه و فساد خانخانان رسید دفتر های شکایت او

بدهلی روانه کردند بار دیگر دل بادشاه جهانگیر را بر وی غضبناک و عتاب آگین گردانید چون لشکر عادلشاهی و نظامشاهی از سرحد برهانپور باز گشت مرهتهای احمدنگری وقت مراجعت هم از راه قلعهٔ احمدنگر رسیده محاصره نمودند و دران باب تشدید کردند چنانکه مردم اندرونی عاجز و بتنگ آمدند قلعه دار آنجا که بامید امداد و اعانت شهزاده همت را کار فرموده تا حال در امور ضبط قلعه جهد و سعی مینمود حالا که شهزاده شکست یافت مایوس شده همت باخت قلعه گذاشته راه برهانپور گرفت قلعه باز در قبضه دکهنیان آمد

صورت ناسازی میان نظامشاه و عنبر رو نمودن و باصلاح عادلشاه تصفیه طرفین حاصل گشتن

در شهور سنه هزار و نوزده مرتضی نظامشاه از جنیر بدولتاباد آمده اقامت ورزید آنرا تختگاه ساخت قضا را همدران ایام بوقوع اموری چند میان مرتضی نظامشاه و ملک عنبر صورت ناسازی و بی اتفاقی نمودار شد و روز بروز آتش فساد افروخته میشد ابراهیم عادلشاه که چاره غمخوار بود و دوام بقای مملکت نظامشاهی منظور و مقصود داشت در هر وقت که فساد دران خانه او نمودی باصلاح آن دفع کردی و هر گاهیکه آتش ناسازی و مخالفت در امر اشتعال بر آوردی بآب اصلاح ذات البین فرو نشاند چنانکه در ایام سوالف در سنه هزار و شانزده وقتیکه مرتضی در جنیر بود و نیز مخالفت سخت بهم رسیده بود چنانکه عنبر خواست که مرتضی را منزوی کرده دیگری را بر تخت جنیر بنشاند دران وقت عادلشاه چنان سعی بظهور آورد که کدورتهای مابین مرتفع گشته صفای قلوب بآن قدر حاصل گردید که هر یک را اعتماد و وثوق کلی بران دیگر حاصل گردید الحال نیز چون عادلشاه خبر یافت که صفا بکدورت و موافقت به مخالفت مبدل گشت هم بمرتضی نظامشاه و هم بملک عنبر مواعظ نامها به تمهیدات شیرین و تاکیدات و ترغیبات خاطرنشین فرستاد خلاصه آن اینکه دشمن قابو جو در بغل

در بغل منتظر نشسته باشند ناموافقت باهم چه مناسبت دارد شما هر دو بر سر یک طباق
نشسته اید عناد و نفاق دور کرده طعام باید خورد و اگر نزاع و تخالف مابین رو نماید
محتمل که دیگری از میان طباق را بر باید آنگاه جز حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد بود
و چون ملک بدست غیر افتد و نام نظام شاهی از جریدهٔ روزگار شسته گردد حرف
تباهی بر شما هر دو شاه و وزیر تا دیر دراز خواهد ماند کار خردمند نیست که بسبب جیب و شش
آزردگی در امور خزینه در کلیات خلل واقع نمودن که نتیجه آن جز حسرت و ندامت
و تشنیع خلائق امر دیگر نباشد مقصود ازین ابرام آنکه بهر طور ملایمت و موافقت باهم
نمایند و مسافرت و مخالفت از میان بردارند و مدار کار و بار بر اتحاد و یکجهتی بازگزارند
از تشنیع و توبیخ عادلشاه و نصیحت دلنواز مشفقانه او حجاب نفاق و عناد از میان عنبر
و نظام شاه مرتفع شد و صورت اتفاق و یکدلی پدید آمد **جهانگیر به تدارک
شکست پرویز خان اعظم را بدکن فرستادن بعد از بدلی عبدالله
خان حاکم گجرات را نیز با لشکر فرستادن و شکست یافتن عبدالله خان
از ملک عنبر** بعد از شکست شاهزاده سلطان پرویز پادشاه جهانگیر در مقام تدارک
آمده خان اعظم را با جمعیت فراوان بر دکن نامزد کرده در سنه هزار و بیست عبدالله
خان را که متعین گجرات بود احکام اصدار فرمود که با جمعیت گران و اسباب و سامان
بر ملک نظام شاه رفته در تسخیر آن جد تمام بظهور آرد و او حسب الحکم بر قلعه دولت آباد
آمده قصد محاصره نمود و ملک عنبر مرتضی نظام شاه را در قلعه گذاشته خود با لشکر بیرون
مانده در کهرکی که در صعبیت سنگستانی که بفاصله پنج کروه از دولت آباد معسکر ساخت میان
عبدالله خان و ملک عنبر جنگهای عظیم بوقوع آمد آخر الامر عنبر بر لشکر مغل غالب آمد و
بفتح و نصرت اختصاص یافت و عبدالله خان هزیمت فاحش یافته راه گجرات
پیش گرفت ملک عنبر چون در مقام کهرکی فتح و ظفر یافته بود آنرا بشگون نیک گرفته

این فتح نگر نام بخشید و کهرک در عرف دکن سنگلاخ را میگویند چون آن موضع همه سنگستان بود باین اسم مشتهر گشته و همان موضع را سلطان اورنگ زیب عالمگیر در عهد همایون خویش بنای شهر آراسته نهاده بنام خجسته بنیاد اورنگ آباد موسوم ساخت

پس از مدتی جهانگیر پادشاه سلطان خرم را بر دکن روانه نمودن و فتح نمودن خرم ملک نظام شاه را ✻ ✻ ✻ ✻

چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگهه مدتی دراز در دکن اقامت کرده سعیها بجا آورده از عهده نسق ضبط دکن بیرون نیامد و ملک نظام شاهی تسخیر نشد جهانگیر پادشاه پرویز را بحضور طلب فرموده در سنه هزار بیست و پنج شهزاده سلطان خرم را که ثانی الحال بلقب شاه جهان ملقب میشود با استعداد کثیر و اسباب و مواد فراوان و لشکر عظیم بجهت تسخیر ملک نظام شاه بر دکن روانه نمود و ملک عنبر بمقاومت و منازعت قیام نمود و مدافعه بشرط بجا آورد لکن آخر بمقتضای وقت بنابر مصلحت تمام ملک نظام شاهی سوای قلعه دولت آباد در صلح پیشکش داد و همین یک دولت آباد در قبضه عنبر ماند شاهزاده خرم باین فتح عظیم بهجت قسیمه مسرور و دلشاد غیر محصور خرم و شادان چون بحضور رفت جهانگیر پادشاه نهایت سرورمند و فرحناک گشته شهزاده خرم را بالطاف فراوان و نوازشات بی پایان ممتاز و سرفراز فرموده و در مجرای همین فتح دکن او را خطاب شاه جهانی ارزانی داشته و باضافه منصب بهره مند گردانید و الماس که شاه عباس پادشاه خراسان به جهانگیر هدیه فرستاده بود و بهایش تا لکهه روپیه رسیده نیز انعام فرمود و سلطان عادلشاه لشکر را بر بیدر برد و در تسخیر آوردن بیدر را انتزاع نمود

ملک عنبر را از دست تغلب کرلول در قبضه عادل شاه

در سال هزار و بیست و نهم ابراهیم عادلشاه امرا را با لشکر بجهت تنبیه برید بر بیدر فرستاد

فرستاد امیر برید که ختم الیقه بریدیه است بمدافعه و مقابله قیام نمود و بذل مجهود در دفع
خصم تا مقدور بجا آورد لیکن بر طبق آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء چون تقدیر ازلی بر زوال مملکت بریدیان جاری شده بود امیر برید با پسران
اسیر پنجه عادلشاهیان گردید تا او را با پسرانش بدار السلطنت بیجاپور آوردند و زان
تاریخ قلعه بیدر با ملک توابع خود در تصرف عادلشاه درآمد و درین سال ملک عنبر
به قوت و استعداد دیگر درین مدت بهم رسانیده بود آن همه ملک نظامشاهی را که در
صلح بمغل داده بود انتزاع نموده در قبض خویش آورد چون این خبر بجهانگیر بادشاه رسید
در قلق و اضطراب آمده باز شاهجهان را بر دکن روانه فرمود و سلطان خسرو پسر کلان
جهانگیر بسبب عتاب و اعتراضی پدر از چند مدت در نظربندی مانده بود درین کرت همراه
شاهجهان بدکن آمده بود بقضای ربانی در سنه هزار و سی هم در برهانپور وفات یافت
در سنه هزار و سی و یک ابراهیم عادلشاه که تنبیه سرکشان و متمردان بسرکار ادونی
متعین شده بود قلعه کرنول فتح نمود ابراهیم حسب تشخیص تاریخ این فتح یافته اند بیاد محمود
عنبر ناسازی و مخالفت را با عادلشاه و ناخوشی آورده دلش بر جهالت
و فتورش را بر اخبار دانا و سوانح عالم کون و فساد پوشیده نیست که اتفاق زوال
چارسوی و بنای سرا پا روز بریک منوال نیست و عهد و پیمان سلاطین داران ایز با زار
سراسر فریب را بر منهاج وبا و قادالفناء ثبات و قراری هم ازین شواهد است قصه
ملک عنبر حبشی که دران ایام که ز دود و سرپنجگیش قوت بهم داشت و شوکت و حشمت
استقلال کلی یافته از ابراهیم عادلشاه آن قدر ارادت و رسوخ و اخلاص و
سلوک مرعی میداشت که با نظامشاه که مخدوم او است بجا می آورد و در هر جا و هر وقت
واقعه که بر او وارد میشد استظهار و استمداد از عادلشاه نموده کار پیش می برد و در هر
و بلیه پناهگاه خویش همواره میدانست چون درین سنوات چهره و دون نوازی

ومساعدت برخاست واز فلک سفله پرور تائید متواتر ومتوالی گشت در سنه هزار
وسی وسه با ابراهیم عادلشاه شیوهٔ ناسازی پیش گرفت وبنای مخالفت ومنازعت
بنیاد نهاد تا آنکه در جنگ بهتوری که در دیگر تواریخ تشریحش مبین است بمقابله سخت
پیش آمده تباهی تمام به وقوع رسانید که در تاریخ آن واقعه یافته اند باز در سنه
هزار وسی وچهار با جمعیت پنجاه شصت هزار سوار واسباب وسامانی بیشمار بر نورس پور
تاخت آورده خرابی کمال بظهور رسانید ومحاصرهٔ بیجاپور پرداخت ودر همین سال که
ملا محمد لاری که به ملا بابا شهرت دارد بقتل رسید اکثر ملک وقلاع عادلشاهی ونیز
اکثر ملک مغل در تصرف عنبر رفت ودر سنه هزار وسی وپنج کاس حیات از دست
ملک الموت چشید

ذکر شمهٔ از اوصاف حمیدهٔ ابراهیم عادلشاه

ابراهیم عادلشاه پادشاهی بود موصوف بجمال صورت وبه آراستگی سیرت جامع نیکوئیها
مستجمع خوبیها عادل وادگر بلند همت رعیت پرور قدردان علما وفضلا وپرستار
مشایخ وفقرا صافی مشرب صافی اعتقاد اکثر اولیای کبار وعلمای بلاغت آثار و
مشایخ کاملین وصلحای معتبرین وشعرای نامدار وبلغای فصاحت دثار وسپاه نامور
بلکه جمهور اهل هنر در عهد همیمنت مهد او از اطراف واکناف رو بدرگاه عالم پناه
آورده در دار السلطنت بیجاپور رحل اقامت افگنده مقر ومسکن ساختند واکابر
اولیا که روضات ومزارات شان مشهور ومعروف است سوای هفت هشت
تن از قدما همه در عهد همایون او بلدهٔ بیجاپور را بشرف قدوم وحضور خویش معادن
برکات ومخزن فیوضات ساخته اند از جمله سخنوران نامدار آن زمان ملا ظهوری
قاینی است که شعر غرایش در دقت ولطافت وفصاحت وبلاغت مشهور تمامی
بلاد هندوستان بلکه ممالک ایران وتوران است آنچه در مدح طرازی وثنا گستری
این سپهر ایوان را در میدان فصاحت جولان داده است از خوان خلیل وگلزار

گلزار ابراهیم دیباچهٔ نورس ظاهر و هویدا است و چندین شعرای بلندخیال تازه‌گو
دیگر اند که تفصیل آنرا مقام برنمی‌تابد در پای تخت آن جوهرشناس هنرپسند جمع آمده
بودند همچنین چندین خوش‌نویسان سحرنگار شیرین‌قلم و دیگر استادان هر فن و کاملان
هر هنر دران عهد جمع آمده صیت کمال هر هنر را از مشرق تا مغرب رسانیده بودند
محمد قاسم استرابادی که تصنیفش تاریخ فرشته که مشهور بین الانام است و میر رفیع الدین
شیرازی که جامع تذکرة الملوک است هم از ذله‌ربایان خوان انعام و احسان وی‌اند
و آن بادشاه کامگار با وجود جامعیت خصال حمیده و اوصاف مرضیه که فرقهٔ سلاطین
و ملوک را ازان نماید است مثل عدل و سخاوت و شجاعت و اصابت رای و
رحم‌دلی و رعیت‌پروری جامع فنون عزیزه و فضائل شریفه چند دیگر نیز بود از
فرادانست علم و مجارست فنون ادبیه و خطاطی و نقاشی و مصوری مهارت تمام
در موسیقی وغیر آن اگرچه دران زمان خوش‌نویسان اقالیم جمع آمده بودند لکن با وصفها
بادشاه قلمهای ثلث و نسخ و نستعلیق وغیره را بان درجهٔ حسن و متانت رسانیده بود
که بخطوط خوش قلمان عصر قلم نسخ کشیده همچنین در فن موسیقی و نغمه‌پردازی بآن درجه
رسیده بود که ماهران آن فن و کاملان آن علم هزارها از اطراف اقالیم بپای تخت آمده بودند
همه از وی دران فن تلمذ و تعلیم گرفته از نسبت شاگردیش افتخار خود میدانستند ؛

بیان شهرت یافتن انحراف عادل شاه از دین قویم ؛؛

و از ثقات معتبر مسموع است که ابراهیم عادل شاه از علم بهرهٔ وافی میداشت و در تدین
و طریقهٔ اسلام قدمش راسخ و بر اعتقاد موحدان اهل سنت و جماعت ثابت بود
لکن چون به موسیقی شوق تمام بهم رسانیده و شیفتهٔ خوش‌نوائی و نغمه‌پردازی بود در صحبت
هندیان و مخالطت مطربان اهل هند که قرارداد ایشان آنست که توسل و تقیید
سارستی که نام یکی از معبودان موهوم آنها است موجب افزایش خوش صوتی و افزونی

لطافت نواسازی سیت چون بادشاه شیفته و فریفتهٔ آن معنی بود خیلی میل خاطر بآن جانب بهم رسانیده تا آنکه در افواه عوام افتاد که ابراهیم هیچ اکبر انحراف از راه مستقیم دین اسلام نمود حال آنکه او موحد پاک اعتقاد و مبرا ازان طرق خلل و فساد بود لکن بنا بر استیلای شوق خوش آوازی گاهی میل خاطر بآن نموده بود ؛ ؛

ذکر تشریف آوردن حضرت شاه صبغة الله قدس سره از مدینه منوره به بیجاپور

اما چون عنایت ازلی و توفیق لم یزلی درباره او در ازل بکار رفته بود لطف بیغایت مطلق نگذاشت که این خار در راه اخلاص او مانده پای دینداریش را خراش رساند از جناب هادی الاولین والآخرین سید المرسلین شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم بحضرت مرشد الطالبین خاتم المحققین شاه صبغة الله الحسینی البهروجی که شاگرد و مرید خلیفه حضرت مرشد الانام شیخ الاسلام شاه وجیه الدین علوی الحسینی الاحمدآبادی اند و از مدتی ملازم حرم حریم عرش تعظیم نبوی بوجه در مدینه منوره بارشاد افاده طالبان حق مشغول بودند اشاره رفت که بشتاب بطرف دکن روان شوید حضرت شاه ذی جاه به مجرد حکم نبوی از مدینه مطهره رخصت اقامت برچیده عازم دکن شدند در سال هزار هجری وارد بلدهٔ بیجاپور گشتند بعد از چندی معلوم حضرت ایشان گشت که بادشاه شهر بسبب شیفتگی خوش آوازی میلی باعتقاد هنود و ضلالت پیشه بهم رسانیده امر معروف دامنگیر حال حضرت ایشان شد به بادشاه فرمودند که طریق توبه و انابت پیش گیر و از اعتقاد باطل دل را پاک کن مؤمن موحد باش بادشاه عرض نمود که مقصودم غیر ازین که خوش آوازی من بحال ماند قصوری دران راه نیابد و گرنه معاذ الله که اعتقاد دلی و تصدیق قلبی جز اعتقاد مومنان موحد دیگر خواهد بود حاشا و کلا حضرت شاه فرمودند خیر اندیشه دار ترک این کار کن دیگر ازین نوع نغمه

خطره بدل راه بده انشاء الله المستعان خوش آوازی و نغمه سرائی تو بحال خواهد ماند
بل افزایش خواهد یافت بادشاه فی الفور دل را از آن خطره پاک نمود استقامت بخشید
و توبه نصوح نمود الحق به کرم و لطف خداوند متعال از آن پس خوش آوازیش نسبت
به سابق مضاعف گردید مصداق همین معنی است که بر روضهٔ ابراهیم عادلشاه این
آیهٔ کریمه ثبت یافته ماکان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً ولکن کان حنیفاً مسلماً گویا از جانب
بادشاه جواب است مر آنان را که در بارهٔ او اعتقاد چنین و چنان کرده بودند و میگویند
که مقصود از اشارهٔ جناب رسالت مآب بحضرت شاه برفتن دکن همین بود که بادشاه
مسلمانان را که در راه دین خیلی لغزش رو نموده بود برطرف گردد و در راه قویم و صراط مستقیم
پیش گیرد اگرچه در تشریف آوری آنحضرت باین نواح فوائد بسیار و نتائج بیشمار
به ظهور آمدند و بسا طالبان حق از فیض ارشاد ایشان بدرجهٔ کمال و تکمیل فائز گشتند و
یکی از فیض یافتگان آنجناب حضرت اسوة العلماء قدوة الاولیاء مولانا حبیب الله صبغة ا
الهی اند قدس سرهما

ذکر مراجعت حضرت شاه صبغة الله بمدینه منوره

در ملفوظ حضرت مولانا حبیب الله مرقوم است که حضرت شاه صبغة الله در سنه الف
هجری از مدینه منوره تشریف آوردند بادشاه آن عهد ابراهیم عادل شاه بود بکمال
ارادتمندی و رسوخ ملاقات آنحضرت دریافته قدوم آن حضرت را برکات این ملک
و باعث ترقی و دوام دولت خویش میدانست و آرزوی آن داشت که آنحضرت
مدام اقامت اینجا اختیار فرموده اراده مراجعت نفرمایند تا برکات بروجه دوام خواهد ماند
همین سبب بود که بدروازه بانان خفیه تاکید فرستاد که اگر حضرت معز الله قصد بیرون رفتن
کنند مزاحم شوند و بیرون رفتن ندهند این خبر بگوش حضرت ایشان رسید تبسم نموده فرمودند
که اگر ما برویم دربانان مانع شوند و نیز حضرت مولانا فرمودند که حضرت شاه در ابتدای ورود چند
روز برای نماز جمعه مسجد جامع تشریف برده در صف اول جانب راست که بالای دست

انحضرت هیچکس نباشد نماز میگزاردند چون آن حضرت را وقت رفتن و آمدن ناشد دیانا
دوکانهای خمر بنظر سید ترک نماز جمعه کرده فرمودند که نماز جمعه درین شهر فرض نیست
روزی انحضرت در مجلس فرمودند حاکم ملک اگر امر معروف و نهی و منکر را عمل نموده سه چیز
بجا آرد الله تعالی در عوض آن سه سلطنت عطا خواهد کرد باید آزمود اول آنکه خمر تمامی
ملک منع کند در عوض آن سلطنت ملک گجرات سید یا نم نمیگویم که جنگ و قتال کرده
بگیر بلکه فقیر همراه رکاب او بوده بر تخت بنشانم اگر نشود بجای دوکانی ده دوکان خمر
زیاده کند کذلک تمام زنان فاحشه و کلاونت را حکم عقد و نکاح فرماید و مردم رقصنه را
هیچ جا حاکم نسازد و در عوض این دو امر نیز دو سلطنت ملک دیگر سید یانم این همه باید آزمود
هیچ مشکل نیست بعضی از حضار عرض نمودند که تصرف باید نمود که تا این امور صورت پذیر گردند
آن حضرت فرمودند مرا با تصرف چه کار اگر او طالب دنیا است ملک خواهش میدارد
امر معروف نهی منکر بجا آرد اتفاقاً این قصه بسمع بادشاه رسید با نواب کار بانک که وزیر
معتمد علیه او رافضی بود درین امر مشاورت نمود او گفت آنچه ایشان میفرمایند حق است
و راست است هرگز خلل نخواهد شد اما رونق بادشاهی و زینت انتظام ملک نخواهد ماند
دیگر آنکه رنجش خاطر شریف ایشان نیز موجب خلل دولت و سلطنت است صلاح همانست
که تدبیر روانگی و رخصت باید نمود آخر الامر بادشاه بشناست رافضی بدخواه بی اقبال
شده روزی وقت عصر در مجلس خود گفت که اگر حضرت شاه بمدینه منوره روانه می شوند
رخصت میکنم عبدالقادر چاشنی گیر مرید صادق انحضرت دران مجلس حاضر بود فی الحال
بخدمت آمده ظاهر نمود و آن حضرت به مجرد استماع آن خبر همان وقت بعد از نماز مغرب
همان بجهت وداع نزد بادشاه رفته مرخص شدند بادشاه چهار هزار هون خرج
راه بخدمت گذرانیده رخصت نمود و عرض کرد که زیارت آثار قدسی انوار معجزه شعار
حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم نموده تشریف فرما شوند ذکر کیفیت زیارت

زیارت آثار قدسی انوار که حضرت شاه صبغة الله نائب رسول الله نموده

حضرت شاه از انجا برآمده به قصد زیارت در محل آثار تشریف آوردند خدمهٔ محل
مبارک بموجب حکم پادشاه صندوق مبارک کشاده نی نقره که مسدود و مجوف درو
چند تار موی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوده برآورده پیش
حضرت شاه در طبق نهادند حضرت شاه بخادمان آثار فرمودند که نی را بگشایند
تا دیده زیارت کنیم عرض نمودند که نی مسدود و راکشادن معهود نیست درین معنی
قصور پابندگان اصلا تصور نباید فرمود آن زمان حضرت شاه نی مبارک را بدست
شریف گرفته ساعتی صلواة بر خواجهٔ کائنات فرستادند شمعها روشن بودند قریب پنجاه
کس گرداگرد حاضر بودند حضرت مولانا حبیب الله سفیر مایند که من نیز دران مجمع حاضر
بودم حضرت شاه دران وقت مرا نزدیک طلبیده فرمودند که بر آثار شریف خوب
نظر اندازید ناگاه دیدم که نی مبارک را سوراخها پیدا شدند تارهای موی مطهر مقدس
که نه بسیار گنده و نه بسیار باریک نه بسیار سیاه نه بسیار سفید بمقدار انگشت دراز بود
از سوراخها بخود از نی برآمده استادند به نحویکه نی بافند درخت عود بنظر می نمود و سوراخ اینها
نیز در نظر می آمد بعد از ساعتی آن تارهای موی مطهر اندک اندک بجای خود درون
نی نزول کردند بعد ازان دیدم که سوراخها ناپدید شدند کیفیت زیارت باین مشاهده
افتاد **ذکر معروف شدن پادشاه بجگت گرو** و آنچه پادشاه در
افواه خلق بجگت گرو مشهور است وجهش اینکه این لفظ برو فتح دکن واقع شد چون
خلائق بر صورت و سیرت آن خجسته خصال پسندیده شیم بجان و دل رضامند و خوشنود
بودند این لقب را باسمش قرین ساخته اند زیرا که مرادف شاهجهان است چه جگت
به لقب دکن عالم و جهان است و گرو اوستاد و پیشوا بس معنیش استاد عالمیان

وپیشوای جهان شدند و این لفظ را کثرت استعمال مردم در تعبیر آن بادشاه گویا علم خاص
آن بادشاه شد که بی ضمیمه جگت گرو ابراهیم ثانی ممیز می شود **ذکر وفات بادشاه**
ابراهیم بادشاه را در سال هزار و سی و هفت در حوالی مقعد قروحی که بهندی بهگندر میگویند
پدید آمد هر چند اطبا در معالجه آن بیشتر سعیها بجا آوردند اثر کمتر یافتند چون حکم حکیم لم یزلی
رسیده بود حکمت حکما و تداوی اطبا سودمند نیفتاد روز بروز اشتداد مرض رو بازیاد
نهاد **نظم** هر آنکس را که عمر آید بپایان خورد از نوش دارو نیش بر جان شود
هر دم فزونی دردش ز پرهیز تباشیر آتش تب را کند تیز دماغش از گلاب آتش
فروزد اگر صندل به تن مالد ببسود چو خواهد جان وداع تن نماید ز حکمت
هیچ کاری بر نیاید — فرنالوب نام فرنگی طبیب حاذق بود و بقراط زمان گفته میشد
و از مقربان درگاه بود در معالجه بادشاه در آمد چون چار پنج روز از تداوی او
بگذشت مرض نسبت به اول صد چند زیاده شد بادشاه فرنالوب را فرمود چه دوا
کردی که مرض باین زیادتی انجامید عرض نمود که هیچ مرض را تداوی نکرده بودم
بی تجربه در تداوی در آمدم خطا کردم بادشاه که بر اخلاق ابراهیمی بود از صفة
الشفقت علی خلق الله بهره وافی داشته فرمود ای فرنالوب کار مرا تمام کردی
پس از من ترا کسی زنده نخواهد گذاشت زود راه گیر و هنوز که جان به تن داشته ام
تا پای داری بگریز و آبرو بسلامت ببر فرنگی چون سزا رسیدنی بود بر امر بادشاه
عمل نکرد در شهر ماند بعد از وفات بادشاه خواصخان بینی و لب زیرینش بریده
سیاست نمود فرنالوب بخانه آمده لب و بینی غلام بریده بر خود چسپانید و بهر شکل
و تا مدتی در شهر بیجاپور به حکمت و معالجت گذرانید حکیم بی بدل بود

وصیت نمودن عادلشاه به ولی عهدی سلطان محمد

ابراهیم عادلشاه را چهار شهزاده والاتبار بودند اول درویش بادشاه فرزند ملکه جهان

ملکه جهان نوجوان بوده و سلطان سلیمان والده اش کمال خاتون نام داشت — و
سلطان محمد از تاج سلطان بوجود آمده دیگری خُرد از همه که مادرش سندر محل نام داشت
هر چهار رشید و قابل بودند اخلاص خان حبشی که به سخاوت اشتهار داشت و از قدیم
الایام دولتمند و معتبر و صاحب سپاه بود و از مدتی منصب وزارت بوی تعلق داشت
و در فن دوستی بمثابه راسخ بود که در هر امر جز رضای خداوند چیزی دیگر منظور نمیداشت
و دیانت الملک شیرازی خویش شهنواز خان سابق بخطاب شهنواز خانی سرفراز شده بود
و منصب کارنگی و دولت و دستگاه عظیم یافته و نواب امین الملک آقا رضا شیرازی که پادشاه
او را نواب خان بهائی میخواند و مهمات ملکی و مالی خیلی تعلق بدو داشت و دیگر جمیع ارکان
و اعیان و سپاهیان که بودند جانب داری در ولیعهدی پادشاه میداشتند پادشاه بنا بر قصهٔ
والده او را از نظر انداخته بود چون در مرض موت از حیات مایوس شد میرزا محمد امین لاری
که داماد ملا بابا و میر مجلس و مقرب پادشاه بود و در آن هنگام میان ملک عنبر و ملا بابا صحبت بدرشتی
انجامیده پادشاه از میرزا محمد امین پرسیده بود که پایان این مجلس ترا چه طور می نماید عرض نموده بود
که از این مجلس بوی خون می آید بعد از گذشته شدن ملا بابا پادشاه بنا بر دوربینی و اصابت
رای او را محرم اسرار کرده بود در خلوت طلبیده فرمود که اخلاص خان هر چه میفرمایم بقدر
کار کرده همچو آئین بیباشد حوصله که بعد از من بموافق فرموده من کاری تواند کرد ندارد و دیانت
الملک دیگر یک طرف در ولیعهدی پادشاه میکنند اگر پادشاهی بوی مسلم شود در سلطنت من همچو
قطب شاه رواج غریبان اجنبی در رواقش خواهد شد من از دولتش راضی نیستم بارها اشعار
اظهار کرده ام که در سایر فرزندان ارجمند من تو بیننده و فهیم و سزاوارتر و افسر
سلطانی تراست باید که کمر خدمت و فدویت بر میان جان بسته بعد از من او را بر تخت
نشانی و از لوازم دولتخواهی و جان نثاری دقیقه فرو گذاشت نکنی تا جان در تن داری
میرزا فدا امرا و بزرگداری کرد اختیار این کاری کنم میرزا محمد امین امر پادشاه را بجان و دل

قبول نموده بآداب شکر این مواهب عظمی قیام نمود و قلادهٔ تعهد این امر بگردن جان
انداخته سرگرم کار شد بعرض رسانید که نفری لائق زیر دست من بدهند پادشاه فرمود
هر کرا پسندی خواهیم داد عرض نمود که دولت خان در ضبط و ربط امور مهارتی تمام دارد
شایستهٔ این کار هست پادشاه فرمود الحق او چنان است اما سخن من بیاد دار که او بیوفاست
با تو وفا نخواهد کرد این سخن من بیشتر ترا خواهد آمد **ذکر فراست پادشاه در باب**
دولت خان سبب فرمودن پادشاه این سخن را آنست که دولت یار و بهار خان
باد دو غلام چاند خان مغنی که یکی از شاگردان پادشاه بود و معدود از جماعت حضور بودند
و دولتیار چون از قوم مرهته تنبا کر خدمتگار طرار بود پادشاه او را بنظر لطف میدید چاند خان
هر دو را پیشکش پادشاه شد روزی بطریق امتحان دولتیار را حکم کرد که بر روی چاند خان
تف کن دولتیار بی تامل و بی ملاحظه بر روی او تف نمود پادشاه این ادا را از وی پسندیده
و حمل بر بیوفای او نمود وقتیکه پادشاه از شهر نورسپور بدار السلطنت بیجاپور نزول فرمود
و آن بتاریخ نهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و چهار وقوع یافت دولتیار بخطاب دولتخان
سرفراز کرده حوالداری بیجاپور تفویض نمود بعد از چندگاه روزی پادشاه بسیر و شکار
رفت بوقت شب مراجعت فرمود چون فوج بیشی بدروازه رسید دولتخان در کشادن
دروازه عذر آورد که تا علم دولت پادشاه بنظر خود نه بینم دروازه نکشایم چون پادشاه
نزدیک رسید دولتخان بنظر دیده دروازه بکشاد پادشاه را این ادا از وی ناخوش
آمد از حوالداری معزول کرده حبس نموده بود بعد ازین هنگام که میرزا محمد امین برای او
عرض نمود از حبس بر آورده بحضور طلبید و بدست میرزا محمد امین داد و فرمود میرزا را بجای
من دانسته از فرموده او انحراف نورزی و باز او را بحوالداری قایم گردانید بعد از آن
بچند روز تاریخ یازدهم محرم سنه یکهزار و سی و هفت جهان فانی را پدرود نمود در نورسپور
در مقبرهٔ که خود برای کریمهٔ خویش زهره سلطان بنا فرموده بود بیاسود مدت سلطنت

سلطنت چهل و نه سال تاریخات عماراتیکه در عهد او بنا یافته محل هفت کهن در سنه نهصد
و نود و یک بنا یافته و دلگشا محل نیز در همین سال بنا پذیرفته و برج حیدری که در افواه
عوام اپری برج مشهور است در سنه نهصد و نود زینت احکام پذیرفته و بنای مسجد ملکه جهان
در سنه نهصد و نود و شش صورت یافت و آنند محل در سنه نهصد و نود و هشت بنا پذیرفت
و ابتدای شهر نورس در سنه هزار و هشت بود در مدت پنج شش ماه بکمال آبادی رسید و
محل نورس در سنه یکهزار و نه سال تعمیر گشت و جنگ بهتورجی که از اعاظم وقایع است
در هزار و سی و چهار واقع گردید و نورسپور همدرین سال چشم زخم رسیده بود در دوره ای
او و تعداد لشکر سواران پنجاه دو هزار احشام مضاعف آن فیلان نهصد و پنجاه و شش
و مطربان و مغنیان و سازندگان و خوانندگان که استادان تازه روزگار بودند یکهزار
و چهار صد و چهل و پنج بودند با مجموع تن و مند و شاگردان ایشان از سه هزار تا چهار
هزار بودند که همه آنها را شاگردان می نامند

بستان ششم در ذکر سلطان محمد عادل شاه انار الله برهانه

چون ابراهیم عادلشاه رخت هستی از سراچه فانی بعالم جاودانی کشید میرزا محمد امین
و دولت خان وفات بادشاه را مخفی داشته دروازها بستند و دریچها برای تردد
قرار دادند اخلاص خان و دیانت الملک و آقا رضا و همنان متصدی مهام سلطنت
را طلبیده با یک یک نفر در دیوانخانه آوردند و از زبان بادشاه بوساطت خواجه سرایان
باخلاص خان پیغام فرستادند که بادشاه میفرمایند که بعد از من سلطان محمد را بر تخت
سلطنت بنشانند که زیبنده تخت و افسر اوست دیانت الملک سر بر آورده گفت محال
است که با وجود کلان خورد را پیش کنند مثل مشهور اهل دکن است که سر راگذاشته سهره بزانو
نمی بندند دولت خان که در جلادت و تندمزاجی مجبول بود بر دیانت الملک برآشفته گفت
شما را نمی پرسیم بجای خود باشید دیانت الملک خاموش نشست پس دولت خان از اخلاص خان

پرسید صاحب چه میفرمایند جواب داد که از بڑی صاحبه درین باب صلاح پرسند و من بعد از
بادشاه کار و بار نخواهم کرد و از معاملات و دخل در امور سلطنت دست خواهم برداشت
درویش بادشاه و سلطان محمد هر دو صاحب زادهٔ من اند بهر که صاحب بڑی صاحبه
راضی شوند بر تخت بنشانند دولت خان از انجا بدربار بڑی صاحبه آمده عرض نمود
بڑی صاحبه جواب فرستاد هر کرا بادشاه خود تجویز فرموده اند باید نشانند

ذکر جلوس بادشاه غازی

پس مرزا محمد امین و دولت خان بتاریخ یازدهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و هفت بعد
از دو ساعت و نیم شهزادهٔ بلند اقبال سلطان محمد را در سن پانزده سالگی بر تخت نشاندند
رونق بخش ملک و ملت گشتند و اخلاص خان را بخانه خودش مرخص کردند و دیانت الملک
و آقا رضا و بهنان را در محلی مقید داشته نعش بادشاه را به تجهیز و تکفین پرداخته بهمراهی
اعیان و ارکان حضرت و علما و اکابر شهر به تجمل تمام بروضهٔ پیر نور زهره پور فرستاده
صندوق جواهر را بخاک سپردند درویش بادشاه میل در چشم کشیده سلیمان را انگشت
خاتم بریدند و خورد دیگر را هم ناقص نمودند بعد ازین بند و بست دیانت الملک و آقا رضا
و بهنان را از حبس رها کرد دوم روز وزرا و امرا و ارکان سر اطاعت پیش بادشاه
جوان بخت جوان سال سلطان محمد از ین گذشته تهنیت های جلوس میمنت مانوس بجا
آوردند و لفظ کشورستان تاریخ جلوس آن بادشاه کشورستا نست آقا رضا کار ملکی و
دیانت الملک را سر خیلی عنایت شد میرزا محمد امین بخطاب مصطفی خان و دولتخواه بخطاب
خواصخانی سرفرازی یافتند ❊ **لشکر کشیدن نظام شاه بر ولایت بادشاه
و هزیمت یافته بازگشتن** ❊ در سال اول از جلوس بادشاه غازی نظام شاه
بقصد استخلاص ملک قدیمی خود با فوج آراسته برآمده متوجه تسخیر قلعه کیسن و ارشد بادشاه غازی
نیز بعد اطلاع این معنی لشکر خویش با امرا بان طرف روانه کرد لشکر بادشاه چون بحوالی

بحوالی خصم رسید تقابل طرفین و تلاقی فئتین دست داد و آتش حرب اشتعال آمد تا یک روز
جنگ صعب رو نمود و از صبح تا شام امتداد کشید انجام کار نسایم فتح و نصرت بر اعلام پادشاه
غازی وزید نظام شاهیان از عرصه مصاف رو برتافتند عادلشاهیان مظفر و منصور گشتند
در خیمهای خود آرام گرفتند بعد از چندی نظام شاهیان تغافل انداخته جمعیت خویش فراهم آورده
باز بر لشکر عادلشاه تاختند تا خبردار شدن ایشان سعادت خان و اعتبار خان را گرفته بردند
نظام شاه از ایذا و اهانت ایشان دست باز کشیده بحضور طلبید و اسپ و خلعت داده رخصت
نمود لشکر عادلشاهی از آنجا برخاسته بر لب کشنا فرود آمده آسایش گزیدند

آمدن لشکر نظام شاه دوم بار بر بیجاپور و باز شکست یافته برگردیدن

پس از مدتی باز نظام شاه بتحریک و اغوای حمید خان که از عمده ارکان او بود با لشکر آراسته
متوجه ولایت عادلشاه گردید و جرأت تمام بکار فرموده از سرحد گذشته قدم پیشتر گذاشت
تا بحوالی شهر رسیده شروع در چیره دستی نمود در اطراف و جوانب تاختن و تاراج کردن آغاز
کرد عادلشاه نواب خان بابا و اخلاص خان و امرای دیگر با خاصه خیل و اعتماد خان سر
نوبت بدفع او برگماشت در حوالی کدری کنور تقابل هر دو لشکر بوقوع پیوست جنگ عظیم
رو نمود حرب شدید بوجود آمد حمید خان که سر لشکر بود تاب اقامت نیاورده رو از معرکه برتافت
امرای دیگر اگرچه همت را کار فرموده چندی ثبات قدم ورزیدند اما آخر کار از جمله اعتماد خان
و معتمد خان پیش در ارکان ثبات آنها نیز تزلزل واقع گشت بتنگی هزیمت یافته بولایت
خویش شتافتند امرای عادلشاهی شادکام فتحیاب بدار السلطنت مراجعت کردند همدرین
نزدیکی خبر رسید که دم راو حاکم پنگاپور بغاوت پیشگی ورزیده سر بشورش و فساد برآورده است
عادلشاه بتنبیه و استیصال او میر علی رضا را روانه نمودند چون علی رضا نزدیک پنگاپور
رسید کدام راو بشوخی و تمرد پیش [illegible] و دست بمقابله هنگامه آرا شد و فیما بین جنگهای
متواتر بوقوع پیوست و امتداد ایام [illegible] و شرارتش تا یک سال کشید آخر الامر

محاربات بسیار کدام را و بدست میر علی رضا اسیر گردید و بسزای شرارت خویش بقتل آمد میر علی رضا بعد از بند و بست مهمات و نظم و نسق امورات آنجا بدار السلطنت معاودت نمود

ذکر حدوث فتن و وقوع هرج و مرج در مملکت نظام شاهیان و ظهور اسباب زوال آن سلطنت که بر وفق اذا اراد الله شیئاً هیّأ اسبابه بظهور پیوست

— باید دانست که مشیت الهی و عادت خداوندی بران جاری گشته که شهان هر دولتی و سلطنتی تا که رو بتفریح و ترقی داشته باشد هر مصلحتی و تدبیری که آنجا بظهور میرسد نتایج بهی و بهروزی بر روی کار می آرد و انتظام امورات روز بروز بدرستگی و شایستگی بوقوع میرسد و اگر اراده ازلیه بزوال انقراضش تعلق یافته باشد هر چند مدبران کار آگاه بمقتضای دانش کامل و خرد صواب اندیش تدابیر شایسته بظهور رسانند و اهتمام می نمایند افساد ترقی یابد خرابی ترقی بینند و بموجب اذا حلت المقادیر ضلت التدابیر هر مقدمه معکوس و واژون می گشتند مبین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه حمید خان که معتمد درگاه و وکیل السلطنت برهان نظام شاه بود از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نفاق و عناد بهم رسانده بتسویلات و ترغیبات خاطر نظام شاه از وی برگردانید چنان متنفر ساخت که فتح خان را به لطائف الحیل اسیر کرده در قید انداخت از ظهور این حرکت سائر ارکان دولت و اعیان حضرت از روی توهم و هراس پیدا کرده در فکر حراست جان و ناموس خود ها افتادند و هر کدام در تحصیل امن و حفظ خویش تدابیری اندیشیدند از انجمله جادو رای که از عمدهٔ ارکان مشاهیر کارکنان آن درگاه بود نیز متوهم گشته در فکر خویش افتاد و اراده گریختن و در پناه مغل خود را کشیدن مصمم نمود ناگاه شمه بر نوایای ضمیر بر پیشگاه خاطر نظام شاه تافت بر آن شاه وسوسه مند بغایت گشته با خلاصان و همنشینان درین باب کنکایش نمود که جادو را و نیز خرف گشته و از کلیات و جزئیات این سلطنت آگاه و گاهی خبر و اطلاع داشته مبادا اگر در حمایت مغل رود فتنها برپا خواهد کرد و فساد ...

وفسادات برانگیزد که تدارک آن در حیز امتناع افتد صلاح درین چه بینند اخلاص خان و
حمید خان عرض نمودند صلاح دولت همین است که او را قید نمائیم و پسرش اچلوجی را سرفراز
کرده به منصب نامزد کرده بآن طرف روانه سازیم چون این تجویز و مصلحت تقرر یافت
برهان شاه به فرهاد خان و صفدر خان امر فرمود که باتفاق موتی خان کهتاله جادو راو
را بدست آورده قید نمایند تا روزی جادو راو به ملازمت بدربار آمد برهان شاه بعد
یک لحظه از سر دربار برخاسته متوجه خلوتگاه شد فرهاد خان و صفدر خان و موتی خان یکبارگی
بر سر جادو راو و پسرش رسیده شمشیرها از دست آن هر دو ربودند جادو راو و پسرش
رنگ صحبت ناچاقی و ناسازی دیده کتارها از کمر کشیده مقابل آنها شدند و بحرب و
ضرب درآمدند آخر جادو راو از دست صفدر خان کشته شد و پسرش نیز با چند رفقا
همدران معرکه از پا درآمد بهوجی برادر جادو راو که بر حومن قتلغ فرود آمده بود بمجرد وقوع
این حادثه فرار بر قرار گزیده در پناه مغل خود را کشید و ساهجی بهونسله که داماد جادو راو بود
و در حوالی پونه اقامت داشت بشنیدن این خبر بسمت سنگم نیز شتافت و از انجا تاخت
و تاراج کنان به پونه آمد و شورش عظیم برپا کرد و فتنها برانگیزانید ولایت نظام شاه
را گرد و پیش بود و همچنین بعضی از ولایت عادل شاه که در قرب و جوار بود بزور و قزاقی
بقبض آورده متصرف شد خواص خان از شنیدن این طغیان و تمردی او مراری را
با لشکر شایسته برای تنبیه و استیصال او از بیجاپور روانه نمود شاهجی چون آتش بلا از هر سو
متوجه خویش دید باسفواس راو که سرنایک و صاحب اختیار جنیر بود ساخت و سازش نموده
پناه باو برد مراری پونه و اندا پور وغیره محالات و املاکه شاهجی را همه سوخته و غارت کرده
خراب مطلق ساخت و کوه بهلیسر که شانزده کروهی پونه است قلعه بنا نهاد و دایاراو
با جمعیت دو هزار سوار در انجا نگهداشته و راجه چندر راو و دلوی وغیره سرداران
[illegible] را با جمعیت انها به تشبیه [illegible] نامزد کرده بسمت دابول روانه کرده خود به

بیجاپور آمد شاه جی که در پناه سنواس راو آمده در حیز اقامت گزیده بود چون جای جای
متین و حصین برای مسکن و ماوای خود نداشت بهیم گڑ را که از مدتی خراب و شکسته و
ویران افتاده بود از سر تعمیر کرده قلعه محکم طیار نمود شاه گڑه نام گذاشت و در انجا پا
قایم کرده و به تدریج جمعیت مسلح شش هزار سوار فراهم آورده در تسخیر بلاد و نواحی
و قلعجات اطراف در آمد و ولایت بالاگهاٹ از جنیر و سنگمنیر تا احمدنگر و تا دولت آباد
همه بقبض در آورد و استقلال بهم رسانید و باجی دلوای وغیره که مراری از عادل
بر تسخیر تل کوکن فرستاده بود آنها از راه دابول در آمده مهار و کوریگاؤن و
نظام پور و بعضی پرگنهای سرحاصل آن طرف را در قبض آوردند سیدی مرجان
عنایت الله خانی صوبه دار تل کوکن که از جانب نظام شاه متعین آن طرف بود از چیول
برآمده به مدافعه ایشان شتافت بعد از تلاقی فئتین جنگ و قتال رو داد و سیدی مرجان
دران مقاتلات کشته شد و شکست بجمعیت نظام شاهیان رسید عادلشاهیان به ظفر
اختصاص یافته تمامی آن ولایت را تا بندر چیول قابض و متصرف گشتند برهان نظام شاه
بعد از شنیدن خبر این شکست سیدی سابا عنبر خانی را با جمعیت اخلاص خان به مدافعه
عادلشاهیان فرستاد سیدی سابا از گهاٹ پونه و جنیر فرود آمده بر سر عادلشاهیان
روان شد عادلشاهیان که در چیول اقامت ورزیده بودند باستقبال سیدی سابا
شتافتند در نزدیکی کولار تلاقی لشکرین دست داد و فیما بین جنگ عظیم واقع شد باجی دلوی
کشته شد باقیان رو برتافتند درین نوبت نظام شاهیان بظفر مخصوص گردیدند سیدی
سابا چیول و چشم وغیره آن که در تصرف عادلشاهیان در آمده بود انتزاع نموده
بقبض خود در آورد و فیلان نظام شاهی که در کهوچ برده بودند گرفته در کلیان طرح
اقامت انداخت بعد ازین ایام یاقوت خان و دروی نام حبشی که بدست برهان شاه عرایض
فرستادند که درین هنگام فتنه نیز از هیچ معنی نظر فرصت نشسته و ارکان سلطنت تزلزل

تزلزل پذیرفته همچو باد ورا و نفر قدیم را که رکن سلطنت و مشیر تدبیر مملکت بود ضایع نمودن
کدام مصلحت دیدند و درین چه فائده تصور فرمودند همانا که کار خویش برهم ساختند الحال
در سرکار کیست که مهام سلطنت را سرانجام دهد و انتظام دولت را استحکام بخشد و با همچو
غنیم قوی به مدافعه و مقاومت برخیزد الحال البته از شخص لابد است که درچنین امور
کافی تواند بود صلاح در نظر این دولتخواهان چنان می آید که فتح خان را که صاحب
شمشیر است و نیز صاحب تدبیر و بدپرسش در ایام فترات گوناگون و هرج و مرج بوقلمون
هم تدابیر و کیاست را و هم جرئت و شجاعت را بظهور آورده استقلال سلطنت بخشیده و نظم
و نسق دولتخانه از اول صورت پذیر گردانید از قید برآورده باستمالت و دلاسای
تمام دلجوئی کرده مصلحت ملک و دولت از وی گیرند و مدافعت غنیم بوی نمایند برهان شاه
اعیان را طلبیده در رها نیدن فتح خان صلاح پرسید اعیان عرض نمودند که فتح خان
مرد خیر نیست بس خودرای و شرانگیز است علی الخصوص که رنجش رسیده و مشهور است
که تا رنج رسیده را سرداران محمود نیست مبادا بوقت اقتدار در صدد تدارک و تلافی
در آمده مصدر فسادات و شرور گردد برهان شاه گفت من از وی بسوگندهای غلیظ
عهد گیرم از اول از وی در صلاح خوبی شما همه قد و بان پیمان موثوق گیرم بعده در
بهبود خویش و انتظام دولت نمایم آنها گفتند با همه را سلامتی بادشاه منظور و مطلوب
است و بقای دولت مقصود و فکری از خود نیست پس برهان شاه اخلاص خان و فرهاد خان
و صفدر خان را برای آوردن فتح خان از قید فرستاد و چون اینها در قلعه رفته او را در پالکی
برقع پوش نشانده از خانه برون قلعه آوردند فتح خان اینها را گفت برقع چه حاجت است
براندازند اخلاص خان و غیره بخاطر رسانیدند اگر منع کنیم و سخنش نشنویم دشمن تر گردد
تغافل نمودند و برقع از پالکی برانداختند و روان شدند پس از هر دو جانب راسته هر که
بیرون می آید دعاگویان و ثنا خوانان همراه او آمد اسب بجای می آورد و می گفت که چراغ ما کشته [illegible]

همچنین نثار افشان تصدق کنان تا دربار رسانیدند چون بحضور آمد بادشاه بتعظیم و توقیر
ملاقات گرفته تلطفها فرمود و نوازشها نمود و خلعتها عطا کرده و از وی عهد و پیمان تاکید
ایمان موافق مذکور گرفته فرمود که بطریق پدر بزرگوار خود شرط نمک بجا آری حسب است
نفس من و حفاظت سلطنت نه خداوندان نعمت نمائی تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور
گردی و رخصت نمود و بجهت سکونتش خانهٔ صلابت خان تقرر یافت پس کار و بار سلطنت
باو رجوع کرد و معاملات بوساطت او تمشیت میگردید و در قلیلی از ایام انتظام سلطنت رو
بدرستگی آورد و عالمیان را امیدی و بهبودی حاصل گشت پس از چند روز بادشاه
را قولنج جنون عارض شد فتح خان در معالجه اش در آمده و او را از محل سرای بادشاهی
بجای خود که حویلی صلابت خان است فرود آورد و خود بجای دیگر نقل کرد و بمداوی معالجه
میفرمود تا رفته بادشاه تا مدت دو ماه امتداد کشید آخر ایام حیات فانی سپری نمود و گویند
سبب فوتش خود فتح خان شد والله اعلم و از اعظم اسباب زوال مملکت
نظام شاهی آزردن خاطر دوستان و محسنان است تشریح این مقام و تبیین
این مرام آنکه سلطان غفران پناه ابراهیم عادل شاه در عهد همایون خویش در تائید
و تقویت نظام شاهیان اهتمام تمام می فرمود و در انتظام دولت خانهٔ ایشان همه گاه
کمال سعی میداشت با وجودیکه ازینها بارها سلوک بیمروتی و شیوهٔ ناراستی نسبت با بادشاه
بوقوع می انجامید و از منطوق حق الجار مقدم علی الخصوص کلها غافل مانده و مراعات حقوق
محسنی و همسایگی معطل گذاشته همیشه بر ولایت عادلشاه لشکرکشی می نمودند اذیتها میرسانیدند
اما آن کوه حلم و تحمل بتغافل درگذرانیده غبار کدورت ازین اداهای ناشایان بر پیرامن
دامان خاطر راه نداده عفو و صفح می نمود و در هنگام هر دشواری که بدیشان روی نمود
بدستگیری و عقده کشائی مدد و معونت می فرمود خصوص در صدمات مغل و مصادمات و غلوها
که اگر نه تقویت و پشتیبانی از طرف او بودی میرسید که نظام شاهیان را مغل چندین مهلت

مهلت و فرصت کی دادند مصداق این مثال آنست و نیز الهداد خانخانان با جنود
اکبرشاه و جهانگیر میگفت که ابراهیم بادشاه آن چنان کسی است که چون برود و معونت شفیق
متوجه میشود آنکس ولو بالفرض پرکاه بودی کوه گشتی و باین پشت گرمی خصم خویش اگر کوه باشد
کاه گردد بالجمله ابراهیم عادلشاه را دوام و بقای سلطنت نظام شاهیان اهم مقاصد بود و همین
باعث است که عنبر آنقدر تائیدات و اعانت مبذول داشت که فوق الحد متصور گشت و عنبر بآن
شوکت و ابهت که فائز شد و استقلال کلی بهم رسانید همه بتوجه و تقویت عادل شاه بود و از فیض
تربیتش بآن درجه علیا فائز گردید لاکن چون او در اصالت جوهر دانی بود داشت و در فطرتش
قصور و نقصانی بود چنانکه قولی هست (بیت) مستغنی بالاخیر فی المبادی * بر طبق کل شیء
یرجع الی اصله خاصیت ذاتی بظهور آورده خاطر آن مخدوم مربی محسن را در اواخر ایام رنجش
رسانید که دلش را چندان آزرده ساخت و چنانکه به تورخی آن بیباکی و در تاختن بیجاپور و
نورس آن شوخی و گستاخی که پاس ادب مخدوم مربی هیچ نگاه نداشته ازین رهگذر خاطر آن شاه
رعیت پناه ازوی بل از نظام شاهیان نیز بر گردید و متنفر گردید چنانکه با وجود حلم و تحمل
بموجب اعوذ بالله من غضب الحلیم عفو و صفح یکسو گذاشته بسر انتقام آمده اراده نمود که خانه نظام
شاهیان بر اندازد و اثری ازان باقی نگذارد و همین جهت بود که نواب مصطفی خان الحال
در عهد سلطان محمد غازی میخواست که آنچه مرکوز دل ابراهیم عادل شاه بود و بظهور نرسیده
بظهور رساند و خود او نیز رنجیده بگیر بود و بسبب آنکه عنبر بر ملا با کینه مصطفی خان میشد و بر بدیها بود
پس باین دو باعث مصطفی خان میخواست که با مغل سازش و ساخت نموده نظام شاهیان را
از میان بردارد و درین تدبیر بود که اتفاقاً در سنه هزار و سی و ... ایلچی شاه جهان شیخ ...
نام تهنیت نامه جلوس والا رسید و بنوازشات بادشاهی سربلند گشت مصطفی خان درین
وقت فرصت یافته بخواص خان باعث شد و بر اتفاق نمودن با مغل در بر انداختن نظام شاه
و تقسیم علی التنصیف کرده بقبض آوردن ملکش ترغیب و تحریص نمود اگرچه خواص خان

مدار را و سائر عمده‌های درگاه باین معنی راضی نبودند بلکه همگنان را منظور آن بود که خانهٔ
نظام‌شاه خراب نشود چنانکه روزی در دربار وقتیکه این مصلحت میشد و مشورت درین کار
منعقد میگشت قاضی سعید که وکیل و معتمد علیه امیرالامرا رندوله بود بعرض بادشاه غازی
رسانید که بطمع زیادتی ملک و برانداختن خانهٔ نظام‌شاهیان کوشیدن و با مغل درین
مهم متفق و همداستان شدن نزد عقل صواب اندیش صلاح و صواب
نمی‌نماید بلکه بحکم عقل و صواب آنست که در استقرار و استحکام آن
خانه باید کوشید و درین باب تا مقدور روی سعی جد و جهد باید بجا آورد
چه اگر نظام‌شاه درمیان نباشد ما را به مغل همسایگی و قرب و جوار
حاصل خواهد شد و اتصال سرحدین خواهد داد و درین صورت اگر
احیاناً مخالفتی روی دهد بس دشوار خواهد گردید و تدارکش اصلاً و مطلقاً
از دست ما برنخواهد بود برین سخن مصطفی خان بر قاضی سعید بسیار آشفته شد
و خواص خان بنا بر عهد و مواثیق که با مصطفی خان نموده بود برخلاف رای
او عمل نمودن دشوار دیده انست در هر باب طریق اطاعت و
تابعداری او میپمود چار و ناچار به صلاح مصطفی خان
با مغل همداستان شد امرای قدیمی را مثل عنبر خان و ونکس خان
و شرزه کهاتکه وغیره که بودند باضافهٔ جاگیرات مراعات
کرده و فرهاد خان و صورت خان را نیز رفیق ساخته به سرکردگی
رندوله خان لشکر بتائید مغل فرستادن مقرر کرد و چون مقدمات
تصالح فی مابین عادل‌شاه و مغل تمهید یافت و تقسیم ملک
نظام‌شاهی علی التنصیف میان هردو مقرر گشت بعد
از اخذ عهود و ایمان بر مطالب طرفین سلطان محمد

سلطان محمد عادل شاهی شیخ معین الدین شاهجهانی را به
عنایت خلع فرموده سربلند و سرفراز ساخته رخصت فرمود
لکن از انعقاد این مصلحت و تقرر یافتن سازش با مغل در برانداختن
نظام شاه اکثر عمدهای قدیمی و اعیان درگاه بسبب عداوت نظام شاه و رفاقت مغل با مصطفی خان
بدشدند و بدل از و تکدر و تنفر بهم رسانیدند آخر الامر رفته رفته میان خواص خان و مصطفی خان
هم صحبت بناچاقی و نااتفاقی کشید چنانچه مذکور خواهد شد بعد از روانه شدن ایلچی در قریب الایام
خبر رسید که اسباب عهد شکنی از جانب مغل بوقوع پیوست فوجی از ایشان بر سرحد مقرر
خویش قرار نگرفته رخ بآن طرف آورده تا قلعه کیس‌دار در رسیده مخالفت برداشته اند
عادل شاه علی الفور خط و قاصد بجانب ملک حیوان فرستاد و شیخ معین را قید فرمود

رسیدن آصف خان با لشکر عظیم بحکم شاهجهان بر ولایت عادلشاه

پیشتر ازین مقدمات شاهجهان خواجه ابوالحسن دیوان و بخشی را بر برهان پور بجهت نظم و
نسق دکن و تسخیر ملک نظام شاهی نامزد کرده بود خواجه ابوالحسن از برهان پور ارادتخان
را به تسخیر نامزد کرد و نصرت خان را به قندهار نصرت خان قندهار را پرکار وار احاطه نمود
محاصره قایم کرد و ارادتخان بپرینده رسیده دید که تسخیر قلعه بسهولت میسر نخواهد شد از آن
گذشته بر قلعه دهارور آمده به محاصره پرداخت و در مورچال اهتمام تمام بکار برده در
چند روز فتح نمود بعد از آن نصرت خان نیز جد و جهد بکمال معروف داشته قلعه قندهار را
فتح نمود درین اثنا اخبار ناسازی و بقید در آمدن شیخ معین بشاهجهان رسید آصف خان
را که برادر نورجهان بیگم و از عمده اعیان درگاه بود با امرای دیگر عبدالله خان و خانه زاد خان
و بهادر خان و عقیدت خان و راجه گج سنگه و راجه بهار رام وغیره باین طرف نامزد فرمود
آصف خان با امرا به برهان پور رسیده قدم پیشتر گذاشت و ابوالحسن و ارادتخان
را نیز رفیق خود ساخته با دبدبه و شوکت تمام بر ولایت عادل شاه متوجه شد از سرحد

سرحد قدم اندرون گذاشت تاخت و غارت کنان تا احسن آباد رسید و از انجا هم بعزة
وشوکت وکثرت عدت دلیرانه پیش قدمی نموده دست اتلاف و خرابی کشاده غارت
کنان نزدیک بیجاپور رسیده اندیشه و بیم ...واهمه را هیچ بخاطر راه نداده بر حوض رنگریزان
فرود آمد و هر روز از راه شوخی نهب و غارت و قتل و کشش ساز داده فوج عادلشاهیه
هم بمدافعه ایشان پا قایم کرده هر روز بمقابله بر می آمدند و محاربه می نمودند تا یک روز
فی مابین جنگ عظیم رو داد و نبرد خوب بوقوع پیوست در عین جدال و قتال سکندر خان
که یکی از نامور ان امرای لشکر دهلی بود کشته شد بعد از ان به پنج شش روز لشکر مغل با
اسباب و سامان شایان دور حصار گرفته بر گرد شهر گردیدن گرفت و شوخی و دلیری
نمودن آغازید امرای عادلشاهی بران شوخی و بی باکیهای مغل که از حد متجاوز گردیده
تاب و تحمل نیاورده و رگ غیرت شان بجوش آمد با سپاه دکن به یکبارگی بهیئت مجموعی
یورش بر هندیان بردند و حمله صف درانه بظهور آوردند آنچنانکه بنیاد استقلال از هم گسیختند
و تزلزل در ارکان ثبات و همت شان در افتاد مرکز را که حوالی حوض رنگریزان بود
گذاشته خود را دور تر کشیدند دکهنیان با سرگرمی که داشتند فشار نهضت را دو بالا ساخته
و دیگر عزم را جوش آورده خود را بر آنها زدند درین نوبت دهلیان تاب پایداری
نماند عنان را انعطاف داده آنجا را هم گذاشتند و پشت دادند چون دکنیان معلوم
کردند که پای ثبات شان بلغزید حمله بر حمله بر ایشان برده تفرقه در جمعیت شان انداختند
چون آنها راه گریز پیش گرفتند دکنیان دست از تعاقب شان برنداشته دنبال
گرفتند و به نهب و غارت و قتل و ضرب را کار فرموده هیچ تقصیری از خود روا نداشتند
مراری هم از حضور بر تعاقب هندیان مامور شده مراری تا سرحد لشکر دهلی را تعاقب
نموده از سرحد خود بدر کرده مراجعت نمود و بر قلعه پرنده طرح اقامت انداخت

آوردن مراری توپ ملک میدان را از پرنده به بیجاپور بامر سلطان

محمد عادلشاه پیشتر ازین بچند مدت آقا رضوان که از جانب برهان نظام شاه بقلعه‌داری پرنده متعین بود در هنگام فترات مملکت و انقلاب سلطنت نظام شاهی با بادشاه غازی در ساخته و قلاده اطاعت در رقبه جان انداخته قلعه را بتفویض ملازمان درگاه نموده بود و درین وقت که مرار راو که از تعاقب آصف خان برگشته به پرنده رسید حکم بادشاه قادر بمرار راو صادر شد که توپ ملک میدان را که بر قلعه پرنده بود از آنجا به بیجاپور رساند مرار پنت حسب الحکم توپ مذکور را از پرنده به بیجاپور آورده بتاریخ پانزدهم صفر سنه هزار و چهل و دو بر فراز برج غربی که مابین مکه دروازه و شاهپور دروازه واقع است قرار بخشید و آن منجنیقی است عظیم و کلان که از هشت دهات و رویین ریخته وزن جرمش گویند شصت و هفت اما در عمل انگریز بهادر یکی از اهل صناعت این قوم بمقیاس حساب وزنش بر گرفت سه هزار و دو صد رطل بر آمد و آن در وصول در احمدنگر بحکم حسین نظام شاه یکی از کارگران آن را ساخته و در مهم سفر راجه رام راج همراه رکاب حسین شاه برد و آن جائیکه کالبدش دران ریخته اند هنوز در احمدنگر [illegible] یک گروه از شهر موجود آثارش باقی است و درازی آن توپ نوزده از دست مرد دراز قد و دور سرش نیز همان مقدار نه دست و جوفش که قرارگاه گلوله باشد بوسعتی است که آدمی چهارم دران می نشیند بلکه گویند که نشسته دستار تواند بست بغرض اظهاره گاهی است که از عجایبات و نوادرات روزگار است و در اطراف و اکناف مشهور است هرکس که نو وارد بیجاپور میشود بخواهش نظاره آن مینماید و مردم که از بلاد دور دست می آیند دیده به [illegible] قائل میشوند ❁

بر سلطنت برداشتن فتح خان پسر برهان شاه و رسیدن مهابت خان بر دولت آباد بقصد تسخیر و مدد فرستادن سلطان محمد عادل شاه برای حراست دولت آباد ❁ ❁ ❁

چون خبر شکست آمدن خانان و به هزیمت برگشتن لشکر دهلی بمسامع علیای شاه جهان رسید گرانی خاطر بهم رسانیده در صدد تدارک و تلافی در آمد فرمان طلب بنام

بنام مهابت خان صوبه دار لاهور اصدار فرمود چون مهابت خان بحضور آمد او را صوبه‌داری دکن
کرده بر ضبط و نسق دکن و تسخیر ملک نظام شاه تعیین نمود مهابت خان با لشکر فراوان و
و سامان شایان بر مهمات دکن شد و به برهانپور رسیده طرح اقامت انداخت پیشتر ازین
سانحه برهان نظام کاس شربت حیات از دست فتح خان چشیده بود. یا خود با جل موعود
جهان فانی را پدرود نموده بهر تقدیر فتح خان پسر برهان شاه هفت ساله حسین نام را
برآورده بر تخت سلطنت نظام شاهی اجلاس نمود و چتر سلطانی بر سرش افراشت
و زمام سلطنت و حکمرانی بکف اختیار خویش درآورده در استحکام و استقلال خود کوشیدن
گرفت و در برانداختن سپاهیان و هم چشمان که از ایشان اندیشه داشت در افنا و سعی [illegible]
که معتبر و معتمد ملک عنبر و سیواجی پنڈت متصدی و سکورام مقاصدانویس که همه ارکان عمده
بودند بیدل گشته فرار نموده بخدمت شاه جهان پیوستند همچنین چندی دیگر از اعیان و
امرا از قدیم و جدید بتوهم و هراس جلا ورزیده جان و ناموس بسلامت بردند و در [illegible]
سلطنت بیش از بیست هزار سوار و قلیلی از اعیان و امرا که جان در شست بوده بماند
و نیز درین حالت قحط و گرانی علاوه اسباب دیگر هرج و مرج گردیده یکسه صاع غله
به شش تنکه کشید و آخر الامر باشتداد انجامید که آدمی گوشت آدمی خوردن گرفت اما
در دولت آباد ذخیره و غله فراوان بود فتح خان بهر سر اسپ روزینه یکسه صاع مقرر
نموده بود همچنین سوار و پیاده و برسانیدن غله صعوبت و امداد مردم شهر نیز می‌نمود با وجود
این افراط و تبذیر فتح خان در صرف غله تا مدت یکسال وفا کرد و چون مهابت خان
بر واقعه برهان شاه و پراگندگی لشکر و بیدلی اعیان و ارکان و خرابی ملک و مملکت
اطلاع یافت با چهل هزار سوار از برهانپور متوجه دولت آباد شد بعد از دریافت این سوانح
هنگام حدوث فترات و زمان ظهور شتاب انگاشته و وقت اشتعال آتشین فتن
را التهاب بران حوادث دریافته حزم و احتیاط را کار بست امداد و اعانت جمعیت
را

را معین حفظ و حراست خویشتن پنداشت امرای پای تخت را با افواج آراسته و لشکر شایسته
بسرکردگی اندوله خان بسمت دولت آباد روانه نمود تا رسیدن فوج عادلشاهی مهابت خان
بر جناح استعجال خود رسانیده اندرون قصبه دولت آباد فرود آمد در تسخیر قلعه باهتمام
می نمود لشکر عادلشاهی و همچنین فوج نظامشاهی در بیرون قلعه مانده به لشکر مغل آزار
می بردند و تلاش ها می نمودند و در بر خیزانیدن آواز پای حصار میکوشیدند فتح خان
نیز از درون قلعه بیش از قوت و طاقت تلاشها مینمود و بر مورچها ریخته برمی داشت
یاقوت خان که پیشتر ازین از احمدنگر رفته به مغل پیوسته نوکر شده بود درین وقت با فتح خان
و لشکر بروی میفرستاد مهابت خان شمه ازین سازش نهانی یاقوت خان با خبر شد
بروی تقنت شده تهدید بلیغ نمود تا اینکه یاقوت خان رفاقت مهابت خان گذاشته
با سه چهار هزار سوار از وی جدا گشته به لشکر دکنیان ملحق شد و با ایشان در دفع مهابت خان
شریک گشته تلاشها مینمود از آمدن یاقوت خان که سردار قدیم این دولتخانه بود دکنیان را
تقویت زیاده حاصل آمد امرای عادلشاهی و نظامشاهی طرق و راهها بسته رسد و سا
رسیدن رسد و اذوقه به لشکر مهابت خان مانع گردیدند تا اینکه قحط و گرانی رو نمود که
در لشکر یک پایلی بیک هون می ارزید چون کار سخت تر شد مهابت خان به تنگ آمده
برخاست و دو منزل رفت دکهنیان تعاقب نموده جنگها نمودند آخر در یکی ازان جنگها
یاقوت خان بسبب دو زخم خورده فوت شد از مردن یاقوت خان مهابت خان
خوشوقت گردید و از راه بازگردیده باز همانجا فرود آمد و جنگ از سر تازه کرد و مورچال
از اول سخت تر قایم کرد فتح خان چون دید که ذخیره تمام شد و خصم قوت از سر یافته
بر جنگ استاد بناچار در مقام چاره سازی آمده بخدمت بادشاه غازی عرضداشت
نمود که مهابت خان با سپاه بجد و حصر بر قلعه دولت آباد آمده اندرون قصبه با قایم
نموده است و در تدبیر فتح قلعه تلاشها می نماید و در قلعه از جنس و ذخیره هیچ نشانی هم نمانده اگر

درین وقت به سر امداد و اعانت آمده به فرستادن لشکر منصور و ارسال نمودن
ذخیره موفور دستگیری فرمایند سر پنجه خصم را خواهد پیچید و لشکر مغل را ازین قلعه خواهم
گریزانید و قلعه دولت آباد به ملازمان آن درگاه خواهم گذرانید ❊

ذخیره فرستادن عادلشاه مصحوب مراری بدولت آباد و ایستادگی نمودن مراری در رسانیدن ذخیره باندرون قلعه ❊

بادشاه غازی ملتمس فتح خان را بدرجه قبول رسانید و در ضمن آن صلاح ملک
دولت دیده بر امداد و اعانت او متوجه شده پیشتر ازین فوجی بسرکردگی رندوله خان
روانه نموده بود حالا نیز به فرستادن فوجی تازه و ارسال نمودن ذخیره
دیوان بر خواص خان امر فرمود خواص خان در قلیلی ایام ذخیره بسیار از جنس غله
و سائر ما یحتاج قلعه بسعی و تردد فراهم آورده و بر سپاه لشکر که در اقطاع
و تعلقات بود با آنچه در حضور بود ختم کرده مصحوب مراری بدولت آباد روانه نمود
و بوی تاکید بلیغ نمود که به مجرد وصول ذخیره بالتمام به فتح خان برساند و با همت
عالی و فوج سابق در تائید فتح خان و حفاظت قلعه و دفع غنیم تا وسع و مقدور
کوشد و درین باب سر مو از خود تقصیر ره ندهد بطوری که ممکن باشد غنیم را از
پیرامون قلعه برخیزاند و قلعه بدست غنیم رفتن نگذارند و مراری چون با لشکر
و ذخیره بدولت آباد رسید امرای عادلشاهی که پیشتر از و رسیده بودند
از آمدن مراری دل تنگ شدند چه از امارت و ریاست او کسی رضامند نبود
و بجای خود قرار دادند که تا مراری درینجا هست جنگ نباید نمود چه اگر فتح شود
کارنامه بنام او نبشته شود بنابران دست از جنگ باز کشیدند و فتح خان هر چند
بمراری پیغام کرد که زود ذخیره ارسال دارد در قلعه نام ذخیره و غله نمانده
مردم معدود که با من مانده اند از گرسنگی عاجز آمده تاب نفس کشیدن هم ندارند

ندارند مراری در ایصال ذخیره ایستادگی تمام نمود و هر بار که فتح خان طلب
ذخیره از وی میکرد در جواب همین گفت که ذخیره چرا می‌طلبی برخیز و بیا و کلید قلعه
پیش من گذار من دانم و قلعه چون قلعه بمن سپاری ترا بدولت عظمی میرسانم و
اگر نه دست و پا بسته از بالای برج بقعر خندق بیندازم چون او در اصل
فطرت کم حوصله و خودکام سرشت واقع شده و بهره از دانائی و فراخ حوصلگی نداشت
وصایای بادشاه و تاکیدات خواص خان را همه بر طاق نسیان گذاشته خودکامی
را کار فرموده و زنهار ذخیره به فتح خان نرسانید ❊ قلعه دولت آباد از

دست نظام شاهیان در قبض مغل رفتن ❊ ❊ ❊

فتح خان چو دید که مراری و همچنین ملوک پیش آمد و اصلا سخن بخاطر نمی‌آرد نه به
وفق امر و تاکید خداوندان خویش کار میکند و نه بر حال عجز و بیچارگی من نظر رحم
فرماید آخر الامر مایوس شده و او را با مغل در ساختن و نوازش نمودن ضرورت
افتاد ناچار ملک قطب محمد گجراتی و کشناجی بهاسکر که از معتمدان او بودند برای
صلح و سازش نزد مهابت خان فرستاده پیغام کرد که قلعه دولت آباد را به
شاه جهان بادشاه می‌سپارم بشرطیکه شما با من عهد و پیمان کنید و دیگر از
امور چند که عرض دارم سوگند غلاظ و شداد بمیان آرید که از آن وعده‌ها سر
تخلف نورزید چون وکیلان او نزد مهابت خان رسیده تمهیدات شایسته اسباب
فتح را به عرض آوردند مهابت خان به مجرد این پیغام دید که دولت غیر مترقبه از در در آمد
و آرزوی مدعاهای سحری خواسته چهره کشا گردید بر خود ببالید و از نشاط و فرح
در جامه نگنجید فی الفور عهدنامه به عهود و مواثیق و ایمان غلاظ بر طبق خواهش او
فتح خان بنگارش آورد که بعد تسلیم قلعه شما را و حسین نظام شاه را با عزت و حرمت
بحضور شاه جهان بادشاه برده مورد انواع عطوفت و مراحم شهنشاهی گردانیده بادشاهی

حسین شاه و وکالت و وزارت شما بر نهج سابق بحال و مقرر گردانم و در هر
باب مرجوعه مدد و معاونت شما باشم و در صلاح و بهبود شمایان تا مقدور خویش
سعی مقدوری نکنم و نیز چهل هزار مهر بجبر و تسلیم قلعه بتسلیم نمایم و عهدنامه را با ذخیره
فراوان مصحوب ارادتخان پسر خود نزد فتح خان فرستاد چون مراسم عهد و
پیمان بر وفق مدعای فتح خان انضباط پذیرفت و از همه وجوه دلجمعی حاصل آمد
زر موعود اخذ نموده قلعه دولت آباد به مهابت خان واگذاشت و خود با حسین شاه
و جمیع قبائل و علائق بادشاهی و خود از قلعه بر آمده با یک هزار سوار نزد مهابت خان
رسید فرود آمد مهابت خان پسر خود ارادت خان را با خیل و حشم در دولت آباد
نگهداشته حسین و فتح خان را همراه گرفته کوس مراجعت کوفت و بطرف برهانپور
نهضت نمود فتح خان در فراهم آوردن مردم سپاه و در آمده چهار پنج هزار
سوار تازه بهم رسانید در اثنای راه طرزی عجیب رو نمودن گرفت یعنی چون
مهابت خان کوچ مینمود خان زمان به ڈیره فتح خان آمده تا بیدار شدن و
مستعد گشتن فتح خان در نوکری فتح خان می نشست چون فتح خان طیار شده
سوار میشد خان زمان همراه تا منزل می آمد بهمین اسلوب بطور نظربندی و نگاهبانی
تا به جعفرآباد ماسیه گاؤن که از دولت آباد که هفت و هشت کروه است رسیدند
روزی مهابت خان بر سر راه سراپرده ها ایستاد و سراچها بسته راجپوتان
و بعقب سراپرده نشانده فتح خان را طلبید چون فتح خان از میان سراپرده ها
روان شد و نیمی راه طی نمود یکبارگی طنابها کشیده سراچها بروی انداختند و او
گرفته در قید کردند و چتر و آفتاب گیر و دیگر اسباب و علامات بادشاهی همه گرفته
شاه حسین را موکلان کردند فتح خان چون رنگ حسین دید دست از جان برداشت
و بر طبق قول هر که دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید مهابت خان را

را دشنام فاحش دادن و لعنت کردن گرفت تا همچنین حال پیش شاه جهان بردند
مهابت خان به جزای این خدمت که همچو قلعه متین دولت آباد که نظیرش بر روی زمین
شاید کم پیداست بی تلاش مقابله و مقاتله بحسن تدبیر فتح نمود منظور نظر عواطف شاهجهانی
گشته مورد مراحم بیکران بادشاهی شد از آن زمان سلسله نظام شاهیان منقرض
گردید از احمد نظام شاه بحری تا حسین شاه یازده نفر مدت یک صد و سی سال بادشاهی
و حکمرانی نمود و بعد ازین اگرچه شاه جی بوسیله اتفاق دولت خواص خان و مراری از
اولاد نظام شاه مرتضی ثانی برآورده در قلعه پیم گڑه که شاه گڑه نام داشت بپادشاهی برداشته
دو سه سال بنامش امور سلطنت را سرانجام داده در فراهم آوردن مردم اعیان
و سپاه و لشکر و تسخیر قلاع و غیره مساعی مبذول میداشت که ناگاه خواص خان و
مراری کشته شدند و پای مصطفی خان بمیان آمد و مقدمات که شاه جی تمهید داده بود
برهم خورد و مصطفی خان در استیصال بنیاد نظام شاهیان با شاهجهان اتفاق کرد
مرتضی را از شاه جی گرفته به شاهجهان سپرد از آن تاریخ نام و نشان نظام شاهیان
از صفحه زمین برخاست مصطفی خان بعد از قتل ملا بابا اثری از نظام شاهیان
نگذاشت در هنگامیکه مهابتخان از دولت آباد به برهان پور میرفت مردم لشکر
از قحط غله که در وقت محاصره دولت آباد افتاده بود اکثر مردم شتران در آنجا
خود را کشته خورده جان بسلامت برده بودند پیاده میرفتند بسبب بی قوتی و ناتوانی
که از بی قوتی و گرسنگی عارض شان گشته بود هر روز زیاده از دو سه کروه راه نمیتوانستند
مراری و سائر امرای عادلشاهی با لشکر خود تعاقب لشکر مغل نموده از فیل و شتر و اسباب
هر چه می یافتند می ربودند و در قتل و کشش نیز هیچ تقصیر نمی کردند مهابت خان ناچار
بچاپلوسی و تملق دلجوئی امرای عادل شاهی میکرد و زر نقود بهریک اعیان لشکر
نجات خود میفرستاد و از هر یک بر وفق مدارا کار داشته نجات خویش و لشکر

می جست بهزار صعوبت خود را ببیدر رسانید پس مراری و انندله خان و شاه جی از جلد
بازگشته بناسک رسیدند شاه جی به پیم گڑه روانه شد مراری و انندله خان از
شریک به بیجاپور آمدند خواص خان مراری را بسبب آنکه به بدسلوکی او فتح خان
به تنگ آمده دولت آباد را به مهابت خان داد ملامت بسیار و سرزنش و توبیخ
افزون از شمار کرد و گفت که همه کار بادشاهی تباه کردی و چندین تدابیر و مساعی
مبلغ های خطیر که درین مهم صرف شد همه برباد دادی مراری از بار ندامت و انفعال
سر در پیش انداخته شرمنده و شرمسار ماند *

پیدا آمدن ناسازی میان بادشاه غازی و شاه جهان و پیشکش موقوف نمودن بادشاه غازی

از بعد و هیچ اسباب که موجب منافرت و مناکرت بود میان بادشاه غازی و شاهجهان
بادشاه کدورتها و ناسازیها بهم رسید و صورت مخالفت و معادات رو نمود و ارسال
پیشکش هر ساله در تعویق افتاد و بنابران از طرف شاهجهان مکتوبات خشونت آمیز
کدورت انگیز اصدار می یافت و از طرف بادشاه غازی نیز مجاوبات مردانه و خطابات
همسرانه در ابلاغ می آمد چنانچه نقل یکی از مکاتیب شاهجهانی با جواب آن که از بادشاه
غازی اصدار یافته بمناسبت درین محل ثبت افتاد *

نقل کتابت شاهجهانی

سپاس و ستایش مرد آوری را که به قدرت کامله خود از یک قطرهٔ آب در رحم نقش
بسته از نابود به بود آورده ما را بادشاه جهان گردانید پس ضرور افتاد که در اطراف
و اکناف گیتی خصوصاً در ملک بیجاپور و گلکنڈه و بهاگ نگر بلکه لنکها و پر لنکها خطبه و
سکه و در عهد شاهجهانی اجرا نمایم شاهان که دران دیار مانند هر یک بادشاه میگویانند
انسب و اولی آنست که حبل الاطاعت در رقبه جان خود انداخته دران شهرها
خطبه و سکه و در عهد شاهجهانی نمایند و اگر نه از چنگل باز منقار قهر گوشت از پوست
کشیده به غلیواژان جهان   لیما خواهم نمود این سخن را از گوش هوش بشنوند به غافلی

بتغافلی خواب خرگوش نکنند که عقاب در تجسس است بنابرین زبدة الامرای وفاکیش
خلاصه نوابان دراک اندیش هم جلیس مجلس خاص مکرمت خان را فرستاده شد آنچه
بهبود خود دانند دران کوشند ❊ **نقل جواب بادشاه غازی**
منت ایزد راست که در جهان تکبر و منی هیچ کس را نگذاشت بلکه کننده نخوت را با خاک
برابر ساخت بیت مرا او را رسد کبریا و منی ❊ که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
مراسله که از دبیران خامه طبع نگاشته ترسیل بود نظاره بر او باهر گردید و اظهر من الشمس
است که پدر بر پدر تاج شاهی و افسر بادشاهی از روز ازل داده اند چه شد که مهتر سلیمان
علیه السلام چند روز باز را سرفراز نموده بودند باز را چه یارا که چنگال زند و اساس
قدیم را منهدم ساخته بدعت نو نهد خرگوش هر چند بخواب رود بوقت کار چنان دود
که عقب گرفته را هلاک میسازد و عقاب هر چند در تجسس است فاما از شوم طبعی از طمع
گوشت خرگوش در مطرح قیدی افتد این سخن را از بطون راه بظهور ندهند بلکه
در خیال هم نگذارند آنچه پیشکش داده ام خواهم داد [illegible] واقع است بیت
تو هم گردن از حکم داور مپیچ ❊ که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ ❊ تم النقل ❊

ذکر ماجرای بعضی از تغیرات و انقلاب سلطنت نظام شاه [illegible]

چون مملکت نظام شاه بی بادشاه شد و شیرازه انتظام از هم گسیخت [illegible]
و قلعه داران و امرای نظام شاهی همه هر یک ملکی و قلعه را و تعلقه که در قبض او بود [illegible]
نموده دم از استقلال میزد و سر بکسی فرو نمی آورد و در جای خویش استقامت ورزید
سیدی ریحان در شولاپور شاه جی در بهیم گده سنواس را و در جنیر سیدی سالم [illegible]
و در تلکون سیدی عنبر در جزیره راجپوری و دیگر قلعه بانان و زمینداران هر یک اسم
در جاهای خویش سر خود نیز برداشته در جمع سپاه و نگهداشت ملک [illegible]
سیدی ریحان از جنگی که با لشکر قلیل با مهابت خان نموده و بقدر استعداد تردد [illegible]

خوب بظهور آورده منصور و مظفر گشته بود مهابت و شجاعت او شهرت یافته و از سپاه و سرداران نظام شاهی چهار پنج هزار سوار پیشش جمع آمده بودند او را قدرت عظیم و وقار بزرگ پیدا شده خواص خان که همواره با او حسن و سلوک در رابطهٔ اخلاص میداشت درین وقت حافظ نصر الله را که از جملهٔ معتمدان معتبر بود با فیلان استمالت عنوان و خلعت مبارکبادی حصول فتح پیش او فرستاد او نوشت که چون بمهابت شما چنانچه باید و شاید پیش آمده فتح گردید و در فراهم آوردن سپاه و حراست ملک سرحد و تنبیه غنیم تقصیر نکردند ازین معنی بادشاه غازی از شما بغایت خوشنود و رضامند گشته اند و میخواهند که بعنایات خسروانه و نوازشات بادشاهانه ممتاز و سرفراز ساخته بدرجهٔ اعلی فائز گردانند باید که امیدوار توجهات روزافزون بادشاهی گردیده کسی معتمد و معتبر را بپایهٔ سریر خلافت مصیر روانه کنند سیدی شرائط استقبال و لوازم تعظیم بجا آورده باخذ فرمان و لبس خلعت سربلند و خوشوقت گردید و اکرام حافظ نصر الله باحسن الوجه بتقدیم رسانید و سیدی فولاد و دولت خان و نعمت خان با عرایض اخلاص آمود برابر حافظ نصر الله بحضور پرنور فرستاد بادشاه غازی و خواص خان انچه لازمهٔ دلجوئی بود بکار برده بوجه الطف دلاسا نمودند و بر جاگیری که در تصرف او بود پرگنهٔ گروکولاپور و خاناپور رتهکری ملک یک لک هون بران مزید ساخته مرحمت کردند و بسرگرمی اخلاص بسیار او را از خود ساخته در محافظت سرحد و تنبیه غنیم ترغیب و تحریص کردند و فولاد خان و نعمت خان را در حضور نگهداشته

متصرف گشتن شاهجی بهوسله بر اکثر ولایت نظام شاه ⁂ ⁂ چون شاهجی بهوسله به پیم گرفت در ولایت نظام شاه دست تصرف دراز کرده از پونه و چاکنه تا بالا گهات و حوالی جنیر و سنگمنیر و تریک و ناسک تمام ولایت آن طرف در احاطهٔ تصرف در آورده و هفت هشت هزار سوار بهم رسانده لوای استقلال برافراشت و هر طرف تاخت مینمود

بنده داراوت خان که در دولت آباد بود بوساطت مالوجی بهونسله باشاه‌جی را
اخلاص گرم کرده اورا امیدوار عواطف شاهجهان بادشاه ساخت و برای خود
داخل فرزندان هشت صد و هزار تجویز کرده از حضور بادشاه فرمان پذیرائی
و خلعت خاص طلبیده با رسولان کاردان اصدار داشت و هر چند که شاه‌جی
پیش آورده بلا عذر قبول نمود و لیبرگری تمام در انجاح آن میکوشید و میدم
دلاسا و دلجوئی می‌نمود و درچنین تلاش بود که اورا چاکر بادشاهی ساخته اعتقاد
خواهم رسانده و دفع خصم کند و بر ملک نظام شاه متصرف شود شاه‌جی که در امور
کارآگاهی و دوراندیشی و خبرداری از سائر سربلندان معاصر خویش گوی سبقت
ربوده و در سودای سربزرگی و کامرانی در دماغ داشت بوسیلهٔ جملهٔ مراری در خفیه
با خواصان سوال و جواب در میان آورده رد و بدل می‌نمود که از هشتاد و چهار قلعه
ممالک نظام شاهی یکسر دولت آباد اگر رفته باشد هنوز هشتاد و چهار پنجگاهی در دست
است اگر دستگیری این مخلص نموده اعانت و معاونت بظهور آرند کمر سعی بر میان
جان بسته علم سلطنت نظام شاه را سرافرازم این تدبیر شاه‌جی خود اصل مدعای
خواص خان و سائر عمده‌های درگاه بود اما مصطفی خان قبول نمیکرد و از این امر
امتناع می‌نمود خواص خان که از رفتن دولت آباد آزرده خاطر و شکسته دل بود تدبیر شاه‌جی
آفرینها کرده بدرجهٔ حسن و قبول رسانید و در صدد تقویت و اعانت او در آمده
اورا برین داشت که یکی از اولاد نظام شاه را بهم رسانده به بادشاهی بردارد
و مراری را با سپاه آراسته از حضور خلعت خصوصیت پوشانیده برتانید و اعانت شاه‌جی
روانه فرمود ❁ بر بادشاه برداشتن شاه‌جی مرتضی نام شهزاده
را که از اولاد نظام شاهیان بود ❁ شاه‌جی از قلعه جلودهن که
در بهشت گرهی از جنیر جانب تل کوکن واقع است از اولاد نظام شاه که در آن قلعه

در نظر بند بود پسری ده یازده ساله مرتضی نام را برآورده باتفاق مراری
در قلعهٔ بیم گڈه بر تخت نشاند و چتر شاهی بر سرش افراشت و روز بروز در تربیت
مرتضی شده در فراهم آوردن لشکر و سپاه و تسخیر قلاع و بقاع کوشید و هنگامهٔ تازه
برپا کرد و به طرف سیدی سنا باسیف خان که ملک تل کوکن را متصرف شده در کلیان
نشسته بود نوشتهای خود مراری فرستاد بدین مضمون که زود خود را باین صوب رساند
با تخت نشین جدید ملاقات حاصل نموده با خود رفاقت نماید سیف خان راضی برفاقت
شاه جی نشده اطاعت و حضور پادشاه غازی اختیار نموده بموجب قول و قرار
تمامی ملک تل کوکن را به شاه جی واگذاشته با جمعیت دو هزار سوار پیش مراری روانه
گشت و ملک تل کوکن را از جهار تا سر حد جوار سوای قلعجات بتمامه بتصرف شاه جی
در آمد مراری شاه جی را فاعل مختار پادشاهی مرتضی ساخته عنبر خان را با پنج شش هزار
سوار به مدد او نگهداشته خود به بیجاپور مراجعت نمود چون به بابل که کنار سنگم بهنوره و
ایدرامنی است بقصد ادای رسوم کفر هندوستان که اشنان و دان است در آنجا
اقامت نمود خود را با فلزات سبعه جدا جدا وزن نموده تصدق نمود درین اثنا
سیف خان که از کوکن می آمد شاه جی که بسبب عدم قبول رفاقت خود از وی کینه
بهم رسانده بود الحال به بهانهٔ تقاضای فیلان که در کهوج گرفته بود لشکر به نهب و غارت
او تعیین کرد نزدیک کهیر که گردش از بابل شش کروه است لشکر شاه جی باو رسید
جنگ سخت بوقوع پیوست و از طرفین مردم بسیار کشته و مجروح گردیدند سیدی عنبر
آتش خانی که سپهدار سیف خان بود مجروح بدست شاه جی اسیر شد سیف خان تا
دو روز در کهیر محصور گردید مراری از بابل لشکر خود به کمک سیف خان فرستاده نزد
خود طلبیده و مصحوب خود به بیجاپور آورد پادشاه غازی ملک دو لک هون باو مرحمت
فرموده بر و از ملک زمیندار بهرپن پلی که سر بغاوت برآورده بود نامزد فرمود

فرمود بعد از چند روز هم در انجا بزخم گولی بندوق وفات یافت بعد از مراجعت
مراری شاه جی دختر سنواس راو حاکم جنیر را برای پسر بزرگ خود سنبها خواستگاری
نمود از راه دوستی سنواس راو او را بدغا قید کرد و قلعه جنیر و جیودهن و صوندا و
پهوکره و پرس گره و ماهول و کهوج به معرفت او بقبض آورد و مرتضی را از پیم گره
برداشته در جنیر آورده رحل اقامت انداخت و از سنواس راو و دیگر اعیان
و متمولان آنجا مال و متاع فراوان بدست آورده استقلال کمال بهم رسانید و
از لشکر متفرق شده نظام شاه دوازده هزار سوار بر سرش جمع شدند مهابت خان
چون از هنگامه آرائی شاه جی و پیدا شدن نظام شاه مجدد آگاه شد در پیچ و تاب
اضطراب افتاد شاهزاده دارا شکوه را بامر شاه جهان از برهان پور بیرون آورده
بر قلعه پرنده رسید و قلعه را محاصره نمود به نقب زدن پرداخت لشکری که در پرنده
بود هر روز مستعد و آماده جنگ گردیده بر سر مغلان می تاختند و امرای عادلشاهی
اندوله خان و سیدی جنگ خان و فرهاد خان و انکسخان و امرای دیگر که در مقابل
قلعه فرود آمده بودند صبح و شام دمار از لشکر مغل بر می آوردند تا چهار ماه قتال و جدال
از هر دو جانب قایم بود چون معلوم کردند که به نقب زدن در پای برج کاری از پیش
نمی رود و مهابت خان از امتداد ایام محاصره و اشتداد جنگ بغایت منقبض گردید
بی اختیار بهانه طلب بادشاه محاصره گذاشته متوجه برهان پور شد ❀ ❀ ❀

قید کردن خواص خان مصطفی خان را در قلعه بلگاون و شورش بغاوت ورزیدن او آنجا ❀ ❀

همدرین نزدیکی خواص خان که در
استقلال و کامرانی بجای رسیده بود که دم انا و لا غیری میزد بسبب ناسازی
و مخالفت که از مصطفی خان بوقوع می پیوست بحیله و تزویر او را اسیر نموده به
بلگاون فرستاده محبوس کرد چون کار باین غایت رسانید که هیچ مصطفی خان وزیر اعظم

رابقیه آورد و غرور و جرئت خواص خان باقصی الغایت رسید شور نمک‌حرامی
در سرش افتاد آن پادشاه دوربین پیش‌اندیش ابراهیم عادلشاه که در زمان
وصیت در باب تخت نشانی سلطان محمد به مصطفی خان گفته بود که این دولت‌خان
بی‌وفاست باتو وفا نخواهد کرد اکنون بعد از سالهای دراز بظهور پیوست وکان
کما قال داند در فراست پس برای استحکام کار خویش روز بروز میکوشید اکثر
سروران درگاه را از خدمت حضور دور کرده متعلقان خود را بجای آنها نگهداشته
ورایت تجبر و سرکشی برافراخته عملهای شنیع ورزیدن میگرفت پادشاه غازی که
از اول از تسلط او ناراض بودند اکنون از گرفتن مصطفی خان و مقید کردن
او بالکل متنفر و ناخوش گردیده خفیه در استیصال او باندوله خان بواسطه معتمدی
مشاورت کردند اکثر امرا که از بدسلوکی مزاری خود بهانه خورده و از تسلط و تجبر خواص خان
دل تنگ گردیده بودند باهم اتفاق نموده با خواص خان شیوه ناسازی پیش گرفتند
و نوشتند که مزاری زبان درست ندارد و هیچکس از وی راضی نیست او را از کار و
بار پادشاهی برآورده بکاسی رخصت دهند و خود در خدمت و دولتخواهی
سرگرم باشند هیچکس با شما مخالفت نخواهد کرد خواص خان در جواب امرا نوشت که
این چه حرف است امروز از مزاری ناراض شده‌اید فردا از من ناراض خواهید شد
بعد از این اندیشمند گردیده برای اصلاح خود شیخ محی الدین دبیر را پیش شاه‌جهان
فرستاد که امرای اینجا فتنه‌ها آغاز کرده اند لشکر پادشاهی زود به مدد ارسال فرمایند
تا فتنه انگیزان مخالف را بسزا رسانیده بدیار بیدر را در تصرف صاحبقرانی درآرند
این معنی عداوت امرا و سائر اعیان با خواص خان متزاید شد علی فرهاد خان و
حیرت خان و علی خداوند خان و محمد یاقوت و راگهونیدت یاقوت خانی و کهیلوجی
بهونسله و غیره راو کهانگه و غیره امرا بسیار که در سرحد بودند همه باهم اتفاق کرده ۲

کرده باندوله خان متفق گشتند و در گلبرگه مجتمع آمدند اتفاقا امام خان حوالدار بیکهیر
درین وقت از اطاعت خواص خان سر پیچیده طریق نافرمانی پیش گرفته بود خواص خان
بهانه تنبیه امام خان مراری را با لشکر خاصه خود و خاصه او و خاص خیل و انکس خان
و چاندخان نظام شاهی و درویش محمد و مصطفی خان نظام شاهی و امرای دیگر
قریب ده هزار سوار بطرف ایتگیر بمقابل امرای مذکور روانه کرد ❊ ❊ ❊

اتفاق نمودن امرا برانداختن خواص خان ❊ اندوله خان

چون از اجتماع امرا و لشکر فارغ شد بقصد تنبیه خواص خان از گلبرگه برآمده باهمه
امرا متوجه بیجاپور شد ملک ریحان نیز از شولاپور با لشکر سنگین برآمده قریب کلبلاپور
با امرای مذکور ملحق شد اندوله خان او را با راکهوپندت مقدم لشکر ساخته حکم فرمود
که بهونره پیمیرود پیشتر رفته از آب گذرند و ایشان هم متعاقب میرسیم راکهوپندت
بهیما کواری و ملک ریحان بهاتکلی رسیده در فکر عبور شدند خواص خان مخفی به ملک ریحان
پیغام داد که اندوله خان بعداوت مراری فتنه انگیزی نموده خلل در کار پادشاهی
برپا کرده است سزای کردار خویش عنقریب خواهد یافت شما دولتخواه پادشاه
و محب مخلص ما هستید گفته او عمل مکنید ملک ریحان از تانکلی رنج بسفر و سپه آورده
بر کنار ندی در سرحد شولاپور اقامت ورزید راکهوپندت مقدم دیوگاون را از
خود ساخته از بهونره گذشته با پنج شش هزار سوار بفاصله یک کروه از دیوگاون اقامت
نمود مراری بحکم خواص خان با جمعیت و رفاقت مراری متعینه بر ایتگیر رفته تا یک ماه
بقلعه بر پا نده کرد و از شنیدن خبر راکهوپندت بدیوگاون بخاطر رسانید که تا او تنها
و لشکر اندوله خان با و ملحق نشده است او را دریافته از میان باید برداشت از ایتگیر
با همه لشکر برخاسته شب در میان سی و دو کروه مسافت را یلغار طی کرده با
پنج شش هزار سوار بدیوگاون رسید و بی آنکه انتظار جمع شدن لشکر پس مانده بکشد

باصفهای باتمکین حرب ترتیب داده جنگ انداز و بجنگ درپیوست و در ابتدای یک
حمله سید عثمان شکر کوهی که مراری وثیقه کمال بر سپاه گری او داشت کشته شد و شکست
فاحش بر لشکریش افتاد جمعی کثیر کشته شدند و فتح و نصرت نصیب راکهو پندت شد
مراری بگریخت لشکریش همچو بنات النعش متفرق و پراگنده شد مراری با پانزده سوار
بسا هنور رسید مصطفی خان نظام شاهی در انجا با و ملحق گردید او را با خود گرفته
بارکندی رفت و آنکس را مقدم آنجا گردن زده بود و وارکی نهضت نمود و از آنجا
به موضع که جاگیر اندوله خان بود رسید و آن موضع را بغارت برد از انجا به چیلکه
آمد و شش روز در انجا بر کنار کشنا اقامت ورزید هرچند اعیان و خیرخواهان او را
گفتند که خواص خان زنده در شهر نشسته است نزدیک او برو به همه وجوه امان حاصل
او اجل رسیده قبول نکرد و بر اعتماد اخلاص نایکواڑیان حصار دهاڑواڑ از نهر کشنا
گذشته راه دهاڑواڑ پیش گرفت اندوله خان بعد از شکست مراری با همه امرای
نظام از بهونره عبور نموده بالملد رسید خواص خان خبر توجه او و فراری مراری
شنیده دروازهای حصار محکم بسته آتش مخالفت برافروخت اندوله خان
هرچند در اطفای آن نائره کوشیده از روی پند و نصیحت باو اعلام کرد که باید
ازین خودرائی را کار فرمودن و بر خلاف مصلحت اندیشی عمل نمودن مناسب و
جائز نیست ثمره بجز بار نخواهد داد انسب و صواب آنست بر طریق دیگر اعیان
مملکت بیرون حصار درونی خانه بسته بجای خویش بنشینید و در اصلاح امور کوشید
دیگران را از خود متنفر و وحشت زده نکنید که صلاح دولت همین است درین صورت
فتنه سر بپا کشیده فرو خواهد نشست خواص خان اصلا گوش نکرد بلکه در حرام خواری
و ناد ولت خواهی جد بیشتر نمودن گرفت و روز بروز آتش افروزی و فتنه انگیزی
میکوشید ؛ ؛

اشاره فرمودن پادشاه غازی سیدی ریحان

رقعه رسان را در استیصال خواص خان ؛ درین اثنا
بادشاه غازی دقت فرصت دریافته سیدی ریحان رقعه رسان را که محل
اعتماد و محرم اسرار بود به خلوت طلبیده به تقریب اشارت فرمود که آن قدر فرصت
که دست دهد مغتنم دانسته کار باید کرد و ازین اشاره مقصود دریافت و از فرط
خوشحالی برخود ببالید در جامه نگنجید در بر انداختن آن نادولت خواه کمر سعی
به میان جان بست و در تدبیر آن در آمد اول با کریم محلدار که بخطاب کریم
شهرزه مشهور شده بود و حسین خان پسر میان حجی سرسلک این راز در میان
نهاد و از اشارت بادشاه غازی آنها را آگاه گردانید شرائط عهد و پیمان
بتقدیم رسانیده در کشتن خواص خان مشاورت نمود کریم شهرزه و پسر میان حجی
سرسلک همت بر قتل او برگماشته منتظر قابو می بودند تا بروز چهار شنبه سنه
هزار و چهل و پنج مستعد و مهیای قتل او گردیده بار بار آمدند و در کمین فرصت نشستند
وقتیکه خواص خان از حضور بادشاه بیرون آمده خواست که بمنزل خویش رود
یکبارگی کریم شهرزه خود را به خواص خان رسانید خنجری که بدست داشت به
سینه‌اش چنان زد تا او خبردار شود خود را بکنار کشید حسین خان چون دید که
خواص خان زخم برداشته روان شد چالاکی بکار برده دیگر زخم کاری نیز
باو رسانید خواص خان با وجود این حالت استقامت را کار فرموده شتابان
روان شد و خود را بیرون انداخت سیدی ریحان چون حال بدین منوال
دید اندیشه نمود که اگر خواص خان یک ساعت دیگر زنده ماند هزاران فتنه برپا
خواهد نمود مردانگی بکار برده از راه پرکوته بیرون شتافت و خاص خیل را همراه
گرفته تعاقب نمود تا سیدی ریحان خود بوی رسانید و در حویلی خود داخل شده
در را بسته بود درین اثنا از طرف بادشاه غازی حکم معهود نیز رسید سیدی ریحان

برحکم جهان مطاع در و دیوار شکسته درون خانه درآمد و سرش از تن جدا ساخت
و حسین خان که از رفقای خاص خواص خان بود با همعنانان خویش بر فیل سوار شده
تا خندق رسیده بود که او را بخاک برابر ساختند و داود خان برادر حسین خان چون
همیشه دم از اخلاص اعلی حضرت میزد دران فتنه و آشوب بسلامت ماند اندوله خان
با سائر امرا حسب الامر اشرف در میان آمده بحوض شاهپور فرود آمدند سر خواص خان
و مبارک خان و سید گدا هشته پیش اندوله خان فرستادند از اتفاقات آنکه کشش
بارش دران ایام متعدی شده بود که انسان و حیوان چشم بآسمان کشاده انتظار
می بردند دران شب به مجرد کشته شدن خواص خان به نهایت اشتداد باریدن گرفت
کشت امید عالمیان را سرسبز و شاداب گردانید و مردم از هر دو بلا یعنی قحط و
غلا و ستم و بهانه نجات یافتند روز دوم بادشاه غازی بر مسند استقلال بجاه و جلال
آرام گرفتند و تمامی وزرا و امرا بحضور آمده بشرف بساط بوسی مشرف گردیدند و
خلعت و عطا در خور شان هرکدام عنایت شد و نیز خلعت عطا دیده بملک ریحان
به سنده روپیه فرستادند آن روز سیدی ریحان رقعه رسان بخطاب اخلاص خان
و منصب وزارت حکومت سرفرازی یافت و در روشناس چهار رکن قوشن جست
گردید و منصب کار ملکی بخواص خان بابا تفویض یافت و منصب سرنوبتی با محمد خان
فرزند خداوند خان مقرر شد و مهارت سلطنت بوجه احسن سرانجام پذیر گشت اخلاص خان
مدت هشت سال پیشوائی و مدار المهامی کرد و قتره ریحان سرش برید تاریخ
قتل خواص خان است ذکر ابتدای کار سیدی ریحان
او در اصل حبشی آکو بود سوداگری او را در سن هفت سالگی با مادرش در شهر
نورس پور برای فروخت آورده بود ابراهیم عادل شاه بسبب خورد سالیش
بلبلان و شفقت او را خریده در خدمت شاهزاده سلطان محمد پسر و مادرش را علی خان

خان آثاری اشتر نموده شهزاده بمقتضای هم سنی با ریحان الفت و اختلاط
کمال بهم رسیدی ریحان شریک لهو و لعب گردید در خلا و ملا مانند سایه ملازم شهزاده
می بود و بناز و نعمت پرورش یافته مقرب و مخصوص گشت گویند روزی شهزاده با ریحان
بازی میکرد و بادشاه از دور نظر میکرد شاهزاده کلاه از سر ریحان برداشته در حوض
انداخت ریحان با شهزاده متقاضی گشت و پیش بادشاه فریادی شد بادشاه کلاه
طلبیده بدو داد بعد از مشاهدهٔ این حال بالهام خداداد فرمودند که سلطان محمد شاه
خواهد شد و این حبشی مدار المهام و معتمد علیه او خواهد بود فی الواقع همچنان شد که بادشاه
گفته بود و او را رقعه رسان ازان می گویند که در خلوت رقعهای التماسات ارباب
حاجات به بادشاه میرسانید ❊ **طلب داشتن بادشاه غازی مصطفی خان را**
از قلعه نریکاپور ❊ بعد ازان که بادشاه غازی بر مسند استقلال متمکن گشت و مهمات
سلطنت باختیار خود تمشیت می نمود و برای طلب نواب مصطفی خان که در قلعه نریکاپور از
دست ستم خواص خان محبوس بود شاه حسن فرخ آبادی را که از اعاظم سادات
عالی درجات بود روانه نمود شاه حسن در عرصهٔ نه روز نواب را از بلکانون باعزاز
و اکرام بشهر آورد و بادشاه غازی بعواطف شاهانه نواب را نوازش فرموده منصب وکالت
ملکی مرحمت فرموده بنسبت سابق صد چند درجه در جاه و احتشامش افزود ❊❊❊

ذکر انجام کار مراری

مراری که شکست فاحش خورده باعتماد ناکواڑیان قصد دھاڑواڑ نموده بود با
جمعیت پنج هزار سوار بدھاڑواڑ رسید مردم آنجا او را درون حصار ره نداده
بجنگ برخاستند بعد از رد و بدل بسیار قول و قرار بیشمار ولپت راو و سوریا راو
و بھیم ناکواڑیان بیرون آمده با مراری ملاقات گرفتند مراری آنها را قید نموده چند
کس از احتشام وغیره را که [illegible] اقدام نموده بودند سیاستها نمود چهار روز

در آنجا بود روز چهارم خبر کشته شدن خواص خان بدو رسید ظاهر نکرده وقت شب
با یک اسپ گریخته بحصار بلهال رفت عامل آن حصار او را قید کرده بحضور پرنور
روانه نمود چون بحضور رسید زبان درازیها نمود و دشنامها داد حسب الحکم زبان
او را از حلق بریده بر دار به نشانده در شهر گردانیدند و بند از بند جدا نمودند این
واقعه بعد از قتل خواصخان بیکماه واقع شد ٭ **در بیان آمدن شاهجهان
از اکبرآباد بدولت آباد و قرار یافتن صلح میان بادشاه غازی
و شاهجهان بر تقسیم ملک نظام شاه علی التنصیف** ٭ شیخ محی الدین
دبیر که برسالت خواص خان به آگره روانه شده بود به ملازمت شاه جهان
بادشاه مشرف گشته همگی مراتب رسالت به تشریح و تفصیل گزارش نموده
ترغیب بر سفر دکن نموده شاهجهان که از مدت دراز خواهان همین منصوبه بود
و از خدا می خواست شاد مند و فرصت ناگذشته در تهیه سفر در آمده در اقل الایام
لشکر بیکران بهم رسانیده رایات عزیمت برافراختند بعد از طی منازل و کوهها
متواتر بدولت آباد رسیده رخت اقامت انداختند چون دران مدت خواصخان
که باعث براین سفر و قدوم بدکن او بود در گذشته شاهجهان در کار خویش حیران مانده
در فکر افتادند بعد ازین هم از عادل شاه طلب و تقاضای ملک نظام شاه
پیش آورده سرداران لشکر خود را بر ولایت نظام شاه بهر طرف تعین فرمودند
سید خان جهان را با افواج آراسته بطرف پرنده به اندوله خان روانه نمودند
و خان دوران را با امرای دیگر و لشکر شایسته بطرف بیدر و چچولی بر بهلول خان
نامزد نمودند و یاقوت خان و فیان زمان را بطرف کلبرگه بر عنبر خان و شاه جی
تعین نمودند هر کدام بهر طرف متعینه رسیده جنگها انداختند امرای عادل شاه
در مدافعه امرای دهلی همت برگماشته مقابلات مردانه می نمودند شاهجهان اگرچه در ظاهر

در ظاهر افواج فرستاده طرح جنگ انداختند اما از باطن طریق صلح و سازش را
نیز مسلوک میداشتند مصطفی خان رکن السلطنت عادل شاهی که از قدیم به سازش
و صلح مغل مشعوف بود اکنون هنگام حصول مدعا و آرزوی دیرین دانسته سرگرم تقدیم
مقدمه صلح گردیده شاه داود و ولد وفاخان و شاه ابوالحسن کمونه و قاضی سعید را برای
مقدمات صلح پیش شاه جهان بدولت آباد روانه نمود قاضی سعید چون معلوم داشت
که رندوله خان اصلا بصلح راضی نیست و تنگی توجه او به جنگ و مقابله است لهذا کسی را
فرستاده به رندوله خان پیغام نمود که شما را بجوشش خویش نخستین اصرار و استبداد نمودن
برخلاف مرضی دیگر ارکان سلطنت تحمل نمودن فائده ندارد و برای خدا از این خیال
درگذشته با کارپردازان همداستان باشند البته خود را بحضور رسانیده باتفاق مصطفی خان
و بادشاه صلح قرار دهند رندوله خان التماس دولتخواه خود را خوب بخاطر آورده
عاقبت اندیشی را کار فرموده خود را بلغار بحضور رسانید مصطفی خان رندوله خان
را در خانه خویش در پانزده روز مهمان داشته تمهیدات شایسته و تقریرات جسته
نرم و هموار نموده حسب المدعای خویش راضی گردانید پس مقدمات صلح میان شاهجهان
بادشاه و بادشاه غازی باین صورت تقرر یافت که آنچه ولایت نظام شاه از انطرف
کشنا است تعلق بشاهجهان داشته باشد و آنچه باین طرف است در تصرف عادلشاه
چون [illegible] فیما بین باین صورت بعهد و پیمان موکد شد شاهجهان فرمودند که عهدنامه
بر لوح طلا بنویسند چون در لشکر به سبب طول اقامت و عدم وصول رسد قحط و گرانی
به مرتبه اتم واقع شده لشکریه عاجز آمده شاهجهان برای سرعت مراجعت و اتمام
مقدمه صلح تعجیل بسیار نموده طهماسب بیگ بنده نام احدی را که به تیزدوی مشهور بود
بوعده و تاکید که در پنج روز واپس آید از دولت آباد به بیجاپور روانه فرمود
چون طهماسب در دو نیم روز به بیجاپور رسید مصطفی خان صلح قبول نموده همون

قاصد را رخصت نمود شاه جهان از اقامت دولت آباد و بتنگ آمده بودند تا
رسیدن قاصد خیمه و خرگاه و بهیر و بنه پیشتر روانه فرموده منتظر او مانده بودند چنانکه
قاصد بروز پنجم در تا سن هفتم یا هشتم مراجعت نمود همون وقت از دولت آباد به طرف
مقر عز و شرف خویش دهلی روانه شدند و تاریخ عهدنامه شهر ذی حجه سنه ۱۰۴۵ یکهزار
و چهل و پنج بوده پس مصطفی خان بموجب شروط و قرار ملک نظام شاهی را که به
این طرف کشا بود در قبض و تصرف عادلشاه در آورد و امرای شاهجهانی نیز ملک
آنطرف کشا در حوزه تصرف خویش در آوردن گرفتند. چون پیشتر ازین خانزمان
از طرف شاهجهان بر شاهجی متعین شده بود و خان زمان بسهولت و آسانی
بروی دستیاب نمی شد لهذا رندوله خان از طرف عادلشاه بمدد خان زمان
مامور شد و نیز هزار و دویست سوار ملک ریحان همراه سیدی مرجان برفاقت
رندوله خان متعین گردید چون خانزمان و رندوله خان بر قلعه ماهولی رسیده بمحاصره
پرداختند شاهجی هرچند بمدافعه برخاست و مقابلات شایسته بجا آورد در آخر الامر
و عاجز آمده خود را بر در صلح زد بوساطت رندوله جواب سوال مصالح بمیان آورده
مرتضی نظام شاهی را به خان زمان سپرده قلعه ماهولی را به عادل شاه داده خود را
در سلک چاکران و نوکران سلطان عادل شاه غازی انتظام داد بعد ازین
خانزمان با نظام شاه بسمت دولت آباد روانه شد و رندوله خان و شاهجی
عازم خدمت عادلشاه شدند ❊ ❊ **قصه غزا و جهاد نمودن سلطان
عادلشاه و لشکر سرلشکر رندوله خان بر بلاد الحرب فرستادن**
چون همت والا نهمت سلطان محمد عادل شاه غازی از بند و شعور و آغاز جلوس
بر تخت بیجاپور مصروف مرضیات الهی و مبذول امتثال اوامر و اجتناب از
نواهی بود همیشه دغدغه جهاد با کفار بد انجام و خطره غزا با شرار و خباثت القیام

الایام از گوشه دل همایونش سر بر میزد و میخواست که بعد از انتظام امور سلطنت و
جهانبانی و بند و بست دلخواه سپاه بادشاهی گیری و کشورستانی رایات ظفر آیات
و جلال رفعت مآثر بسمت دار الحرب کرناتک نامزد فرمود و احراز مثوبات
جهاد و غزا نماید و در اشاعت اسلام و اعلای اعلام دین پیغمبر علیه السلام جهد بلیغ
و کوشش تمام بجا آورده هم بسهم مجاهد و لقب غازی برخوردار و متصف گردد اند
نیز در توفیر خزاین و توسیع مملکت خویش که شیمه خاص بادشاهان عالی مقدار و پیشه
و کشورگشایان ذوی الاقتدار است بکوشند بنابرین تقریب الحال چون از مهم
قوبه و جهاد فراغ دست داد و طمانیت خاطر از جانب مغل و غیر آن من کل
الوجوه حاصل آمد خواست که آن متمنای قلبی و آرزوی دیرین که در دل مضمر
داشت بدرجه حصول فائز گرداند نخست سپهسالار رندوله خان را سر لشکر
و صاحب اختیار ساخته با دیگر عظام و عساکر ظفر التیام بدان کشور گسیل نمود
و ملک ریحان را نیز بحکم والا فرمود که برفاقت رندوله خان سرگرم این مهم
باشد ملک ریحان بمجرد رسیدن حکم عادلشاه سیدی عنبر کالدرا بنیابت خویش
در سولاپور گذاشته با چهار هزار سوار شمشیرگذار به رفاقت رندوله خان روان شد
چون لشکر نصرت پیکر قریب آکیری رسید چرل رای که بر قلعه کلاره قبض و زاید و
مستولی شده بود چنانچه راجه ایدر دید که طاقت آن نباید و دست تدارک کوتاه گردیده بجز
بنیاد مودت و انقیاد چاره ندیده بود خود را بدرجه صلح و اطاعت زد و بتوسط ملک ریحان
پیغام سپاهانه و سازش بمیان آورد کار بر صلح قرار بخشید و لقب پادشاهی خویش نمود
در ثمن آن رد و کد شده صلح سی لک هون مقرر شد بشرط آنکه شانزده لک
نقدا ایصال کند و تتمه چهارده لک باقساط در مدت سه سال ادا نماید چون صلح
باین قرار منعقد شد از مطلوب بدست شدن رندوله خان شادکام مقضی المرام

مراجعت بدار الخلافت نمود و زنده آورده را بحضور اندر عامره داخل ساخته در شهر
نورس پور نزول نمود و ملک ریحان به طرف سولاپور رخصت گرفت شتافت باین
مقدمه خاطر بادشاه غازی بصوب قلعه شولاپور رسید و بوساطت رندوله خان
بملک ریحان چنان اشاره رفت که قلعه شولاپور را بمنسوبان بارگاه واگذارد
تا در عوض منصب بزرگ و دولت دلخواه از سرکار دولت مدار ارزانی یابد ملک
ریحان بمجرد دریافت مرضی شریف قبول امر واجب الاطاعت نموده از سر قدم
ساخته با مقالید قلعه خود را بحضور پرنور فائز گردانید و بوساطت رندوله خان
کلید قلعه را پیش بادشاه غازی گذاشت بادشاه غازی او را بعنایات فراوان
و نوازشات بی پایان ممتاز و سرفراز گردانیده ملک پنج لکهون بوی ارزانی
فرمود ملک ریحان همدوش فرحت و مسرت لا احصی گشته مرخص شده بدیار دیگر
رفت و قلعه خالی کرد و حسن رومی خان به قلعه داری آنجا از حضور بادشاه غازی متعین شد
رندوله خان بعد از فراغ مقدمه سولاپور رخصت گرفته به محالات جاگیر خویش بهمت
هوکیری و رای باک روانه شد و بعد از مقدمه صلح ایکیری بدو سال چون از ایکیری
خلاف وعده و قرار در رسانیدن اقساط وجوه بوقوع پیوست باز لشکر منصوره بانجا
متعین شد درین نوبت غازیان اسلام ایکیری را از دست ایپید را انتزاع
نمودند که تا آن سال که سنه یکهزار و چهل و هفت بود ایکیری با ولایت تابعه خود
در حوزه تصرف بادشاه غازی در آمد پس ازین چند روز باز بادشاه غازی
عساکر منصوره را بساز و سامان آماده ساخته به سرلشکری سپهسالار رندوله خان
برکرناتک نامزد فرمود و سائر امرا و سرداران را برفاقت و تبعیت رندوله خان
تعیین نموده مثال داد که هر کس که در رفاقت و تابعداری رندوله خان بیکسو و
دولت و نیز بمراد او باشد افتخار رسد ملک ریحان نیز درین نوبت در رفاقت

رفاقت رندوله خان در مهم سرگرم بود چون به سیدی عنبر خان با دو هزار سوار
در نواح سدهور ماند همراهی و رفاقت رندوله خان شجاعت دستگاه افضل خان
را با پنج هزار سوار بر سر سیدی عنبر نامزد کرد تا او را دستگیری نموده به قید در آرد
چون افضل خان نزدیک سدهور رسید عنبر طریق نجات جز در بیچارگی و عجز و فروتنی
ندیده خود زنجیر در پا نموده با سه صد سوار باستقبال افضل خان شتافت و گفت حکم
پادشاه بر سر است و فرمانی که بنامش اصدار یافته بود بر سر گرفته همراه افضل خان
روان شد چون پیشتر ازین در زمان ملک عنبر وقتیکه خیریت خان و عنبر خان
اسیر گشته در کالاکوت دولت آباد محبوس گشته بود و ملک ریحان در ان هنگام
حکومت کالاکوت داشت با ایشان رعایتها نموده بود ازین سبب در میان
ایشان سابقه معرفتی و اخلاص تمام حاصل بود درین وقت ملک ریحان و
خیریت خان بر شفاعت او برخاسته از رندوله خان عفو جرایم او نموده زنجیر
از پا کشیده بروی دولت گشتن بحال و مقرر داشتند بعد ازین رندوله خان
با جمعیت مخلصی همراهی خود که چهل هزار سوار بود در ولایت کفار در آمده ملک گیری
و کشورکشائی آغاز نموده بالجمله مدتی درین سفر بسر برده بسیاری قلاع و
بقاع کفار تیره روزگار را تسخیر نموده داخل ممالک محروسه ساخت و تخم دین
متین محمدی و شعار اسلام احمدی آشکارا گردانید چون بسبب طوالت سفر و ناسازگاری
آب و هوا مردم و دواب ملال و کلال بار حال لشکریان گردید حکم پادشاه
بمعاودت او نفاذ یافت بعد ازین چند مدت خان محمد و ملک ریحان را با
جمعیت ایشان به تسخیر کنجی کوته روانه فرمود ایشان رفته بران قلعه گردون پایه
محاصره قایم نمودند ٭ ٭ ٭ بعد از چند مدت نواب مصطفی خان را
بصوب کرناتک فرستادن

پس ازان به چند روز چون اخبار شورش و طغیان راجه رایل و حشمت ممتاز
از سائر رایان کرناتک بود و به کثرت لشکر و فراوانی خزاین سر نخوت و تکبر
بر فلک دوار رسانید هیچ یک از هنود و مسلمانان را بخاطر نمی آورد و اذیت
تمام مسلمانان آن طرف رسانیدن گرفت بسامع علیای عادلشاه رسید
غیرت سلطانیه با جمعیت اسلامیه بجوش آمده اراده تنبیه و گوشمالی آن سرکش
متمرد مصمم نموده باحضار امرا و فراهم آمدن افواج حکم فرمود چون لشکر جمع آمد
و اسباب و مواد قلعه کشائی آماده گردید نواب مصطفی خان را سر لشکر و سپاه سردار
ساخته و سائر امرا و سرداران را به تبعیت و اطاعت او تعین نموده بدان
سمت رخصت فرمود نواب پیشتر از خود شاهجی بهوسله و اسد خان را با فوجی
روانه نمود بعد ازان خود با باقی لشکر و فیلان کوه پیکر و سامان و مواد فراوان
در شهور سنه یک هزار و پنجاه و هفت بسمت مقصد روان شد شاهجی
و اسد خان که پیشتر روانه شده بودند چون قریب سرحد رایل رسیدند و ایلوا
و کشنا نقغی که از شجاعان مشهور آن طرف و از سرداران نامور راجه رایل بودند
بمقابله ایشان در آمده جنگ در انداختند میان فریقین چندین حرب های شدید
و جنگهای ثقیل بوقوع پیوست آخر الامر لشکر کفار بر فوج اسلام زور آورده
غلبه نمود لشکر اسد خان و شاهجی متفرق گشت فیل سوار شاهجی و اسباب
فراوان بدست کفار بغارت رفت نواب مصطفی خان که دران هنگام به فاصله
هفت هشت منزل ازین طرف بود بمجرد وصول خبر شکست شاهجی بنه و اسباب
سنگین را به بنکلور فرستاده برای سبکباری شده نهضت بآن طرف نمود و نیز بحضور
بادشاه غازی کیفیت غلبه کفار معروض داشته نموده طلب کمک و امداد نمود بادشاه
غازی قاصدان را با فرامین به طرف خان محمد و ملک ریحان روانه فرمودند

فرموده بودند به جان محمد نوشتند که معامله کهنکوته بالفعل موقوف داشته نوشته جات خود به
حضور رسانند و ملک سبحان و علی جداوند خان و خیرت خان و دیگر امرا که او بودند فرامین صادر
نمودند که رو و نوشته جات از پای تخت به خاصه مصطفی خان برند ملک عرض داشت
نمود که بسبب اطاعت همه لشکر و سپاهیان بیرون گردیده از کار رفته اند و بسر خود از مدت دراز
قدیم پادشاه ندیده ام الحال یکبار بحضور آمده بشرف دیدار قدم مبارک مشرف شوم بعد از آن به مهم که
حکم صادر گردد بالرأس والعین روان شوم و همین نزدیکی اخبار تازه رسید که رایل خود با افواج
بیشمار زمور و ملخ بالای کهسار ماستی برآمد پادشاه غازی از این خبر اندیشه مند گردیده در جواب
التماس ملک آمدن او بحضور صلاح وقت ندیده فرمان تازه بالتصویر خویش نزد ملک فرستادند
نوشتند که وقت تنگ است تا هم [illegible] پیش رسیدن شما نزد ما وقت اصلا صلاح ندارد باید که
شبیه ما مشاهده نموده به تصویر حضور و لقاء ما بکلی محظوظ و بهره اندوز گشته هم از آنجا
به جنگ تمام روانه شوند و دو منزل را یک کرده بشتاب خود را ملحق به نواب گردانند و به تاکید نوشتند
که تا آنکه ملک بایشان ملحق نشود کار جنگ بنیاد نکنند ملک سبحان بمجرد رسیدن فرمان و حسب الامر نواب
با خیرت خان و علی جداوند خان و غیره سرداران کوچ بکوچ طی منازل و قطع مسافت کرده
با بیست و پنج هزار سوار بالنواب ملحق شد نواب بتقریب مهمانی امرا اسباب و سامان شایان ترتیب داده
با استقبال ملک خیلی پیش آمده بنهایت لطف در آغوش ملاقات گرفته بدادن فراوان و جواهر و
خلعت های فاخره و اسپان با یراق طلا الاشرف ارقام پیشان سر یک عنایت فرموده بعد
از آن باستعداد تمام با قصد جنگ رایل روان شدند دیگر اینکه بمقابل افواج روشو و تجویز
جنگ ملک سبحان را بوجود خویش زیب و استحکام داده فوجی از خاصه خویش همراه عبدالله
و ماکتوری برگماشته تاکید اسد خان که میسره بود تا ... تعیین بود تعیین نمود و قراول
لشکر خاصه نواب و خاصه خیل نیست ... لشکر آنها را با ... و قالی
خود ... گشته ...

زدن گرفت بهادران طرفین در معرکه داد مردی دادن گرفتند از محابا و هراس گذشته
نموده جنگ دلیرانه بظهور می آوردند گاهی غولان کفار به سر شیطنت آمده خود را
بر سر لشکر اسلام زده چون مهره‌های نرد بر عرصه متفرق می ساختند و گاهی دلیران اسلام
جوشان و خروشان آمیخته تیغ و شمشیر جمعیت کفار را باخته سالکنه جمعیت ایشان را بهم
می شکستند درین دار و گیر بر پا شده بود افلاک گردان حیران تماشا بود و از زمین و زمان
نعرهٔ الامان بر پا در عین این کشمکش واملوار که یکه تازهٔ دلاوری و وفور مردی
و مردانگی مشهور بلاد کفرستان بود در عرصهٔ جرأت قدم از همه پیشتر گذاشته بر فوج مقابل
تاخته بنا صحیح [illegible] لشکر خاصه نواب را از پیش برداشته بر فوج شادی و اسدخان افتاده و اینها
نیز در هم پیچیده متفرق ساخت اسدخان دران حال زخم برداشته از اسپ افتاده بابا علی
لاری و خواجه حسین بخشی مجروح اسپ سوار نزدیک اسدخان ایستاده بودند بابا علی خواست
که اسدخان را بر اسپ خویش کند اسدخان قبول نکرد چون تا جنبیدن رسید بیادان سوار شده
املوار دران هنگام آشوب سرانجام چون فیل تند زیر و زبر کنان مانند سیل دمان بجانب نواب
رخ نهاده ملک ریحان چون شوخی و طغیانی املوار مشاهده کرد از عقب وی دوید تا رسیدن
ملک [illegible] املوار بقریب نواب رسیده بود و نواب بر بالای بلندی بالا ایستاده و تماشای جنگ
می نمود درین وقت برگردیده قصد فرود آمدن نمود که ناگاه علم‌های ملک ریحان از
عقب واملوار نمودار شدند شتابان حاجب ملک حاضر بود به نواب عرض کرد پسر گرد [illegible]
دست برده ملک ریحان چون املوار بکمال شوخی رخ به نواب نهاده بیک اندیشه فرا ترمی آید نواب
از سخن حاجب تغافل نموده به فرود آمدن عازم شد باز حاجب بذکر [illegible] شده به تندی
او را سر داشت که از سر کس دیدن این تماشا همه کارها [illegible] ناموس پادشاهی بر هم می خورد
برای خدا حرکت از جا مکنید و همین گفت وگو بود و املوار از بالای فیل ایستاده نگاه کرد دید
که ملک ریحان [illegible] از عقب می آید عنان برتافت و از راه برگردیده مقابل ملک [illegible] هم

از اولین حملهٔ صفدری ملک درهم خورده هزیمت یافت ملک دران وقت به تلاش های رستمانه و حملهای سخت پایانه و الوار را در زیر تیر و تفنگ در گرفت که متزلزل در انبوهی جمعیت او افگندند و لشکر کفار را زیر و زبر گردانیده کفار رو بهزیمت العاقبت رو بگریز نهادند و فتح و ظفر نصیب لشکر اسلام گردید و نواب از بالا سر تا پا به همه تلاشهای رستمانه و حملهای بهادرانه که دران کارزار از ملک ریحان بظهور می پیوست بچشم خود مشاهده نمود سپاه ملک لشکر سالار امرا در تعاقب گریختگان افتاده چندان مقهوران را بتیغ در آوردند که میدان معرکه از کشتگان پر گردید و خیل و فیل خاصه سواری و الوار که یکی به زنجیت موسوم بود و دوم به الوار پاسبان و اسلحه بیشمار و غنایم فراوان بدست غازیان اسلام در آمد چون خبر افواهی کشته شدن اسد خان و مستعجل الحال نواب بملک رسید و بود با چهار سوار از لشکر جدا شد نزدیک نواب آمد نواب از غایت تعظیم و ملاطفت پیشرا بدو دست و بازوی ملک را بوسه داد شمشیر که در کمر داشت بکمر او بست و اسپی که خود سوار بود پیشکش کشید و گفت که امروز مرا خلعت ناموس پادشاهی از شما واقع شد تحسین و آفرین فراوان نمود و فتحنامه بنام او نوشته بپادشاه فرستاد

بستان ششم [illegible] تا سواری [illegible] مصطفی خان و ملک ریحان نمودار شدن

چون پیدا است که سپهر ستاره را بنابر الغرض رابهای گرم بازاری خود سپهر عیار فتنه انگیزی نموده قدیم است و امور سامان پذیرفته را دمی درهم ساختن پیشه دیرینه این ساده دل ساده نگون [illegible] فارق العین جهان گیری می کنند و بسیاری علاقهای الفت و محبت را در یک لحظه گسسته به مخالفت و معادات بدل می سازد تشریح این ایجاد و تبیین این اشاره آنکه حسودان فتنه انگیز دران شب از راه حسد سخنان غیر واقع را چنان تمهید نمودند که چیزی [illegible] شرح دادند که مزاج نواب از جاده [illegible] منحرف گردیده [illegible] که فتح دران روز از اسد خان بوده و ملک گفته [illegible] فیلان را [illegible]

بادشاهی است در سرکار داخل گردانند ملک ریحان از این پیغامها بیشتر ناخوش گردید جواب فرستاد
که احوال اسدخان و تلاش من بر همه مردم اظهر من الشمس است معلوم شد که این سخن برگشته
شب نویس بر زبان آورده آید مضایقه ندارد فیلان را شما هرگز نخواهیم داد و بحضور بادشاه
برده پیشکش خواهم نمود من بعد بصحبت شما راضی نیستم و موافقت با شما نخواهم نمود شما خود
فیل خود را باخته بودید ناموس بادشاهی را بباد داده درین جنگل حیران و سرگردان مانده
بودید من فتح نموده ام ناموس همه بندگان بادشاهی نگاه داشته ام نواب بعد ازین جواب
منفعل گشته بجای خود خاموش ماند و تلافی مافات آمده قدر شما بیشتر نمود و دلاسا و
دلجوئی باقصی الغایت پیش آورد و لاکن چون مشهور است که زخم تیغ و شمشیر را مرهم پیدا است
اما جراحت سنان را چو عنقا تحاشا کرد و شکوه غبار منافرت میان یکدیگر حایل گردید بادشاه
غازی بعد از دریافت قصه به نواب نوشتند که حرف جنگ و فتح پوشیده نیست کاری که
ملک ریحان نموده است ظاهر است لیکن مسئله فیلان خاطرش از رو بجمعیت نیست وقتیکه
بحضور رسید خود فیلان را بحضور خواهد رسانید بهر حال در تدارک مافات بکوشید و بهر
طوری که ممکن باشد در رفع رنجش دلی او کوشیده او را خوشنود از خویش گردانند و کار کنوا وقت
و الفت باز آرند و از خصه خلعت های فاخره و شمشیر مینا و هر یک از امرای لشکر فرستادند
و بهتر و افزون تر از همه ملک ریحان ارزانی داشتند و مجرای کمال و دلاسای فراوان نمودند
این معنی بر خاطر نواب گرانی بهم رسانید بعد از حصول این فتح ارجمند امرا از هم متفرق گشته
هر کدام بمقصدی متوجه گردیدند نواب بقصد تسخیر چینجی رخ بآن طرف نهاد و ملک ریحان
بقلعه چیتر کال آمد و بعد از فتح چیتر کال بجانب سرا نهضت نموده و از آنجا کار سرو جدبه خویش
تمکین را با نکار ریحان و دیگر را بسیدی عبدالرحمن نام زد کرده بود سر انجام داد و بعد از فراغ
از شادی دختران بجانب ... خان نهضت نموده بر در چینجی باو ملحق گردید بعد از آن

چه امر ... سپه داشته ...

بیان گرفتن نواب شاهجی بهوسله را و مقید نمودن او را و از این معامله اندیشه و خطر افزون شدن ملک را از او

هم درین ایام اسبابی چند که موجب نفاق و شقاق می باشد میان نواب و شاهجی راجه نیز بوقوع
آمد شاهجی از اطاعت نواب سر پیچیده مخالفت می‌ورزید تا آنکه نواب قصد گرفتن او نموده اتفاقا
روزی باباجی را کهور پره و البیونت راو و اسد خان را مستعد کرده علی الصباح بر
شاهجی که آن شب به جشن و سرور گذرانیده سحرگاهان بر بستر خواب آرام گرفته بود و همینکه
باباجی را و البیونت راو و قصد ایشان خبردار شد بسراسیمگی تمام از واپسه در آمده بر اسپ سوار
شده با خویشتن را جریده بطرفی میرسانید باباجی بجلدی تعاقب نموده او را گرفت و پیش
نواب آورد و در حبس نگاهداشتند سه هزار سوار همراهی او متفرق گشتند غارت بسیار در لشکر
واقع شد هم درین نزدیکی حیرت خان متقاضی رحلت کرده اجابت گفت از آن بار که میان
نواب و ملک صورت رنجش و ناخوشی رو نما گشته بود ملک را وثوق از نواب برخاسته بود هر گاه که
بملاقات نواب میرفت تخیر داری و هوشیاری تمام می بود اکنون که شاهجی را بقید آورد ملک را
اندیشه و وسواس زیاده از سابق پیدا شد [illegible] راه پیش گرفت برای احتیاط و [illegible]
جمعیت تازه ملازم نگرفت نواب بوی گفت فرستاد که لشکر زیاده نگاه میدارید جواب
فرستاد که شما درین جنگستان دور از خویش و خانمان رحل اقامت انداخته ایم چون
کرچا ستی کم و حاکم نشین دار السلطنت کرناتک است محاصره کرده ایم و شاهجی رفته و دران
قبض نموده مقید کرده اید و غنیم بیحد و بیشمار از هر طرف در کمین فرصت نشسته اگر معاذالله
امری ناملایم پیش آید پادشاه از من خواهند پرسید چه جواب گویم برای نگهداشت ناموس پادشاهی
و برای نگاهبانی شما این لشکر زیادتی نگاهداشته ام و نیز ملک جمیع امرا و اعیان لشکر را بسلوک
و مدارا و بخشش و عطایا و بعضی را بدادن قرض دوام ممنون منت و مرهون احسان
خود گردانیده بود درین ایام نواب هر چند حیله چند برانگیخت که ما برود [illegible]

چنانکه روزی ملک مستعد گشته به شبخون میرفت نواب پیغام فرستاد که کاری ضروری پیش آمده
نموده بروند ملک لشکر را گذاشته باسه چهار سوار پیش نواب آمد که ناگاه والی ... خانی
هشیار شده در عقبش رسید تا لشکر ملک که در تجسس و خبرداری بود خبردار شده دریافت این حال
بمجرد رسیدن تمام شد و ملک خود را رسانیدند نواب سراسیمه گشت و بعد از خواهشهای بیش آمده
نزد دستره کشیده و ... خود را بیند در رخصت نمود و بعد از دو سه روز تنها بخیمهٔ ملک تشریف آورده
دلاساهای بلیغ نمود پادشاه غازی ازین قراین معلوم نموده بودند که مرکوز نواب در طرح ...
انداختن در کار ملک غالب است بنابرین که موجب کدورت میان نواب و ملک شنیدند در تفکر
شده مکرر به نواب نوشتند که ملک مرد پیشگین است و صاحب جمعیت و سپاه و فدوی سرکار
دولتخواه ما است ... خاطرش ... سلطنت برهم شود باید که بتوجه التفات دلاسا و دلجویی
او نمایید و او را از خویش خوشنود و ممنون گردانید و بملک نیز نوشتند که اگر مصطفی خان ... توقف ...
به جای خود هشیار و خبردار باشید ما از شما خاطرجمع داریم

در بیان وفات یافتن نواب مصطفی خان هنگام محاصره جنجی

هم درین ایام که محاصره قلعه جنجی قایم بود و از ابتدای محاصره تا غایت مدت یک سال کامل گذشته
قضا را نواب مصطفی خان بمرض الموت ... رسانیده ... بیماری ... امید ... معالجات
احیا ... گرویده بستر ناتوانی افتاد و روز بروز ... نهاد ملک ...
پادشاه غازی عرضداشت کرده که نواب ازین عارضه ... معلوم ... گردد ...
خان محمد را فرمان شود که ... پادشاه غازی ... وصول این عرضی به خان ...
سوابق ... تعیین ... فرمان ... الاطاعت ... صادر ... لشکر ...
بجای مصطفی خان ... معتمد الدوله ... خود را ...
گردانیده چنانچه می باید ...
اعتبار خان ... درگاه بود و فی الحال ...

بیان ان

شیر خان بتوفیق از حضور روانه فرمودند ایشان چند روز در راه بودند که نواب تاریخ سیوم

روز پنجشنبه ماه ... سنه یکهزار و پنجاه و هشت ... اجل را لبیک اجابت گفته

الی آن عزیز ملک ریحان را طلبیده ... شیر خان خواجه سرا را آنچه نقد و جنس

سرکار بادشاهی بود و آنچه که خاص ... او بود ضابطه نموده حواله نموده و گفت تا وقتیکه خان محمد

بیاید در حفظ و حراست بادشاهی ... اهتمام تمام می نموده باشند و ...

نور زند بود فاتحه ملک ریحان ... را دلاسا و دلدهی نموده مردم متعلقه

نواب او ... تمام روانه بیجاپور

نمود ملک اعتبار خان بعد از ضبط ... بادشاهی ... شیر خان ... خانه و جمیع کار

خانجات نواب بمهر بادشاهی ... خان محمد ... فرمان والا شان از ... با جمعیت

خویش ... فرمود از ... ریحان بعد از وفات ... خان دلاسا و دلجویی مراد

تقویت دل ... لشکر ... احسن نموده ... و پنجهزار هون که زر تنخواه سپاه

داده بود از خزانه بادشاهی ... از اول زیاده ... نمود ... باره ملک

... زمان در ... قطب شاه ... آمده ... از طرف قطب شاه ...

... بوده ... واقع بود ... آقا

و قبل از این ایام نواب ... خان ... رابطه اتحاد و دوستی ... عهد و پیمان ...

چنان قرار یافته که نواب ... به ... آقا ... استقرار نماید و ...

با هم ... لشکر ... بوده ... اعانت و امداد ... رسیده باشند

چون نواب ... قضای آسمانی ... نموده ... رئیس لشکر قوت ...

تباه کرده ... شیر خان ... بادشاهی ... ملک ریحان با جان ...

... خواهد ... آمده ... دست ... را ... خواهد گرفت

... را متصرف گشته ... ملک ... سر ... پیغام ...

شما درین نزدیکی محل امورات مامی شود محصوران را پناه و پشت گرمی از شما ماند
همان است که خود دو تیر رفته در ولایت قرار گیرید اختیار بندهاست در گاهی بدست
اگر احیاناً صورتی بسی اسلوبی رو نماید سخن بر ما نیست چه شد اگر نوابا وفات نمود
زنده ام تا جان بتن هم دارم در فرمان ولی نعمت بجان کوشم یک سر مو تقصیری روا
چون شدت و حدت ملک ریحان افزون الحد دید جز سکوت چاره ندید از انجا برخاسته
و تیر گریست در رسوائی که ایلو شش هفت کاد فاصله داشت رحل اقامت انداخت همدرین اثنا
خان محمد با جمعیت خویش ملحق به لشکر شد با هتمام خان مذکور کار محاصره از اول سخت تر شد
و مورچال روز بروز پیشتر میرفت و ساعت بساعت کار بر قلعه گیان تنگ تر میگشت

مفتوح شدن قلعه جنجی بر دست غازیان و بدست آمدن تمامی ملک کرناتک پادشاه غازی را

راجه روپ نایک حاکم جنجی که بکمال شوکت و ابهت بود از مدت هفتصد سال آبا و اجداد او
راجه بر تخت راجگی و فرمان روائی انجا کام روا بودند و ان ملک را درین مدت هیچ صدمه
و آشوب نرسیده بود و بکمال معموری و آبادی مشهور بود روپ نایک بر خلاف رویه
اسلاف مغرور جوانی و نشاء سرمستی شباروز به عیش و عشرت اشتغال داشته بجمیع امور
دولت کمی پرداخته و مهام سیاست را همه معطل و مهمل میگذاشت اکثر زمینداران
ملک و اطراف دار آن نواحی چنانچه راجه تنجاور و غیر آن از اطاعت او سر پیچیده درین هنگام
محاصره هیچ امداد و اعانت او نه نمودند آخر الامر از اطالت محاصره با خبر رسیدن از دوقه
و نارسیدن مدد و کومک از خارج عاجز آمده جنجی را بتاریخ بیست و دوم ذیحجه روز چهارشنبه
طاس هم سنه یکهزار و پنجاه و هشت تفویض غازیان اسلام نمود چراغ دین محمدی دران
دار الکفر که از هزاران قرن [illegible] دیگر چیزی بر انداخت بجز [illegible] نیست
پادشاه دین پناه روشن شد [illegible]

سبحان الله زهی اخلاق محمدیه و شمایلات احمدیه که از ذریه طاهره بظهور می‌رسند به بخشیدن و برزدم
جمله خطا که هرگز نکرده و صلی گوهر خطا + **ومشهور در عوام الناس است**
چون بادشاه بسیوم باز در خواب دید که حضرت صلی الله علیه و سلم چنین می فرمایند که ای
ابراهیم تا حال پنبه غفلت از گوش برون نمی آری و از خواب غفلت هوشیار نمی شوی
اگر زود سید هاشم را خلاص کردانی بهتر و رنه بسزای عمل خود خواهی رسید بادشاه از ین خواب
بسیار حیران و پریشان بیدار گشته از دانایان و ملایان و تعبیر خواب گویان را حاضر نموده
در یافت آورد همه بعد تامل بسیار دست بسته عرض نمودند که این خواب صحیح است چونکه
بسیار مردمان هنوز مقید اند بادشاه همان وقت یکی نامه نویسانیده روانه نمود که برای بحالی
سید هاشم نامه مکرر ابلاغ گشته که مگر تا حال عمل آوری نه نمودند باز سه که رزنامه روانه نموده
شد باید که بمجرد رسیدن نامه هر چه که اراده باشد جواب آن نگارش نمایند بیت اگر صلح جوئی
نخواهم جنگ و گر جنگ جوئی ندارم درنگ لاکن بهتری در رهائی خویشتن است از حاصل الکلام بمجرد رسیدن
نامه کپتان کود همه زندانیان را از قید خلاص نمودند و جواب از بسیار عجز و نیاز نوشته ابلاغ
کردند این روایت بسیار صحیح است

بیان امر فرمودن سلطان محمد عادل شاه و ظهور این ظهور را در تالیف کتاب تاریخ و ملایع زمان و بیان بعضی شاعر که دران زمان بودند

ملا ظهوری شاعر مشهور می نویسد که در شهور سنه یکهزار و بیست دو یک بادشاه غازی به نواب
بابا که شهر بند عقل و تدبیر تعمیر پذیرفته معمار اندیشه اوست فرمودند که نگارنده صور حالات
زمان یا وقایع این خدمت خانه زاده بهمگی اعتقاد ظهور این ظهوری است او را باین کار نیکو
باید داشت حسب الامر عالی نواب مملکت مابه من حقایق گزین را بدولت خانه خویشتن خوانده
و بکمال توجه تاریخ احوالات سلاطین دکن که رفیع الدین ابراهیم شیرازی برقم طرازی آن قیام

نمود. دید دست من واداده و در گنجینه گفتگو بکلید دلجوئی چنین کشاد نظم گرامی شاعر شاه عالی
تبار * جهانی دگرگون ز مهر آشکار * که باشد دران عالم و گلشائی * زمین ها ز مه آسمان نمایی
* بر افروزان کونه بزم خیال * که روشن شود بزم ارباب حال * سخن مهر گیرن از سروران
دکن * که باشند درخشان جهان سخن * بکش ای نخبیان خوان انشای نغز * که چون بسته گردد
شعر پر مغز * ز جامی معانی بجوش آن چنان * که گردد فلک مست و سلطان از آن تمام
احوالات بادشاهان را که در تاریخ منظور بود و احوال سعادت مآل و فتوحات برکات امات بادشاه
جمجاه سلطان خاقان ابن خاقان سلطان محمد دام الصمد ظلاله علی مفارق البریه آنچه
خود مشاهده نموده و آنچه از ثقات صادق القول مسموع داشته بر صفحه ایام خجسته فرجام نگاشتم
اول یکی از مجلسیان حضور اعلی تحقیق این مقدمه پرداخت ابراهیم خان صبحی است
که مجموعه علم عقلی فراهم آورده نقل مقالات او است و مقدمات جمیع علوم در شماره معلوم
نمودن یکنفس کوشش بر انتها و او بودن است در دقیقه یابی و نکته دانی موجی است که از قلزم
تفکرش برخاسته و از نازکی بیانش سوسن سیراب بآراستگی زبان خود آراسته در بزمگاه سخن
سنجیش شعر فهمان سخن رس تا مصرع نفس موزون از سینه سر بر زند دم زدن خیال محال
اندازه بلندیش کمندی است که بر کنگره گردون پیچیده و فکر فلک پیوندش چنید بند بیت
که مهر گردم شکار ملک آوریده و قصیده و غزل معنی پیچیده و مضامین رنگین نخجسته
چندان برپسته که از بار تحسین آن زبان حرف گیران چون رنگ روی شان در هم شکسته منسیان
و نکته سنجان زیر مخزن اسرار هزاران در برادی کار آورده و عجب فرخنده بی خیالش به نهان
خانه معرفت پرورد کاری برده قطعه رهی نکته پرداز عالی مکان * که پیروز که فکرش از
قدر و شان * درایت صفت گشته هر صبح و شام * مضامین نایاب بهر سلام * بمیدان
معنی چو تاز و سمند * سر اهل دعوی کشد در کمند * چه دریای طبعش شود موج زن * زند
جوش گوهر زمین و زمن دوم سید نور الله حقایق آگاه که با وجود تقیا

عمل از حقیقت این سخن کما حقه آگاهی دارد و بذوق و طبیعت خویش پاس خاطر همگنان داشته همواره در فن انشا فقرات دل نشین چون صفحات روزگار می نگارد و فکر بلندش در بهار رنگ آرائی ورق سنگ مایه را غیرت سد سکندر می گرداند تا یاجوج منشان بیکاوش ناخن تصرف رخنه بیجا در آن نیندازند و بهار معنی جوی بار تفکر دامن دامن گل اشعار از گلستان تازه نکته طبعان بر دمانیده تا پژمرده خاطران با لطافت شگفتگی بر دارند قطعه چو گیرد بکف کلک گوهرنگار * شود صفحه گلشن چو رخسار یار * بعلم البیان و بانشا خیزد * بود معدن فضل و دانش همین * سوم حکیم الشفائی که از آتش زبانی زبان لال می نگارد و فکر بلندش رتبه سنج طارم اعلاست و علمش محض قدرة الله تعالی تا تصرف بر قانون شفا و بقا تو انی ندبسته که بوعلی از ذوق این نوازش در زیر پرده خاک بر قبض نهایت تحریر هجران را از استخوان مهجوران بپاس نگاه کرم بر آورده ن کاری بس آسان می پندارد قطعه ره شعر و حکمت نگار * که سر دو عالم کند آشکار * چهارم میرزا مستقیم که با استقامت طبع مستقیم در اقسام شعر و نقش پاس بصفت حلیم است و در معنی طرازی و لفظ پردازی بی عدیل هم رتبه سخن سنجیش از آن بالاتر است که باندازه توصیف توان دست بران یافت از کلم چشمه زار دو آب الحیات در کام تفسیده لبان چشمه حیوان می چکاند و شکسته نویسی زلف آرای خوبان را ریخته قلم خود می داند خورشید جهان تاب از خط شعاعی بجاده کشی دیوانش فرد آورده و گنجینه جواهر انجم را بکلک گوهر نگار او سپرده پنجم میرزا دولت شاه که اورنگ نشین کشور سخن است از روان بخشی طبع والای خویش صبح و شام بجان پیوند گرامی نفسان عالم معنی می پردازد و از طراوت سخنان رنگین باغ و دوران سر سبز و سیراب می سازد و با ورزش فن شاعری صلاح و تقوا ش دران مرتبه که سجاده صبح را تا از آب کوثر شستشو نمازی نمی سازد و طائر شب زنده داریش سر بسجود نمی نهد نوعروس معنی را تنگ در آغوش ... نفرکشیدن مخصوص شوخیهای طبیعت اوست * چو طبعش ز معنی شود بهره یاب * کشد ذره را

روکش آفتاب * فلک سر سبز حملهٔ فکر اوست * شفق غازهٔ معنوی بکر اوست ** چو گردون ز جام سخن
تر دماغ * ز هر نقطه روشن کند صد چراغ *

در بیان ذکر محامد پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادل شاه

سلطان محمد عادل شاه پادشاهی نیکو منظر خجسته سیر خوش خلق طاهر النفس بلند اقبال قوی طالع بهر طرف که جنود ظفر ورود روی توجه آوردی و همت بر تسخیر ممالک گماشتی فتح و نصرت دوان دوان استقبالش کردندی و بغزا و جهاد بلاد بسیار از کفار تیره روزگار گرفته و بتان شکسته و شمار بتخانه‌ها فتح نموده دار الاسلام ساخته و مساجد و مدارس بنا فرموده و قضات و خطبه و محتسب و ائمه و سایر عهده داران دین را نصب فرموده رواج دین اسلام و ترویج مذهب شیعه را آشکار نموده حدود مملکتش از ولایت اوسه که سرحد مغل است تا سمت بندر دابل و عرض از قطب شاه که شهر حیدرآباد است پیوسته تا بندر مصطفی آباد و داهل که بر کنار دریا و مشهور است رسیده معموری ملک و کثرت جمعیت سکنه بلاد در عهد همایونش بمرتبه‌ای رسیده که بوم و جغد را جائی از ویرانه نمانده هیچ معموره و شهری نبود که شب و روز ساز و نوا و چنگ و شمشیر در آن درگاه نبود و عالمی به شادکامی و کامرانی آنچنان بهره یاب بودند که غیر از این شغل خیال دیگر گوشه گیر هرگز خاطرشان نمی‌گشت برومندی معدلتش آهوان را در سایهٔ چنگال شیر ژیان پرورده و وفور عطایا و سخاوتش رسم سوال و احتیاج از جهان برداشته که دیگر مردم نام سخاوت حاتم از دل پاک نمودند و عدل نوشیروان را بر طاق نسیان گذاشتند گویا آن عهد عهد مهدی موعود بوده که امن و امنیت و غنا و فراغت آنچنان خوش اسلوبی تمام عالم را احاطه نموده که کسی درویش و فقیر را از آن نمی‌دیدند و فقیر و افلاس و صلاح و را سایه‌شان از عالم رمیده که تنگی معیشت روی نگران نمی‌ساخت هیچ زبانی از ستمی سخن نشنیدی و هیچ موری از ماری اذیت نکشیدی می‌گویند از برکات حسن معدلتش معموری بلده بیجاپور بدان غایت رسیده که از اقصای نورس پور و تولکه تا منتهای رسول پور طولاً و شرقاً و غرباً از ابراهیم پور تا شاهپور گویا نموده که همه پیوسته بوده اسم است عرضاً

ثمینه و اشیای نفیسه و اسلحه و امتعه وافره چهار کرور هون در ضبط خزانه پادشاهی آمد
و آنچه هنگام غارت و تاراج بدست لشکریان ناراجیان افتاده بود خود خارج از شمار و حساب
است بعد از حصول این فتح عظیم که شکست اسلام و غلبه فئه مسلمین و اعتلای اعلام دین و ترویج
قوانین شریعت بدین نهج [illegible] گردید که رفته رفته بتدریج تمامی کرناتک و قلعجات آن نواحی
که تا غایت پای سلاطین بران سرزمین نیفتاده و هیچ وقتی سم اسپ ایشان غباری از آن
خاک برنینگیخته در قبضه تصرف پادشاه غازی در آمده در آن بلاد دیر فساد که مملو از بتخانها
و اصنام که بوده بود مساجد بنا یافتند و خطبا و مؤذنان مقرر گشته با قامت اذان و
صلوات شرایع شریعت ملت نبوی و احکام دین محمدی آشکارا گردید

در بیان ذکر عطا کردن حضرت هاشم علوی چهارده سال را بسلطان محمد عادل شاه غازی

حضرت شاه نعیم الله مرشد سلطان محمد عادل شاه در تاریخ الاسرار نوشته اند روزی حضرت سید
السادات شیخ السعادات [illegible] قطب الاقطاب فرد الاحباب مرشد الطالبین وارث سید
المرسلین شاه هاشم الحسینی العلوی قدس سره با جماعتی از اصحاب در مسجد جامع پادشاه
پور رونق افروز بوده از لآلی ثمین جواهر معارف گوش و کردن حضار مجلس را رشک
بحر و معدن میفرمودند درین اثنا یکی از ملازمان پادشاه آمده التماس نمود که سلطان
السلاطین کهف الغربا والمساکین سلطان محمد پادشاه را بیماری سخت عارض گشته که
طبیبان حذاق از تشخیص و معالجه اش عاجز آمده اند مرا بخدمت والا فرستاده عرض
نموده اند که آنحضرت بتوجه تام همتی در کار این ارادتمند فرمایند تا از صعوبت این علت
رهایی یابد حضرت شاه والا دستگاه بخادم فرمودند که رومال بیار خادم رومال حاضر کرد
آنحضرت دعا خوانده بر رومال دم زده بآن کس داده فرمودند که بجای درد و عیب این
رومال ببندید پادشاه بموجب فرموده عمل نموده منتظر حصول صحت ماند اصلا صحت

بهی و استغفار نمود بادشاه جم جاه دیگر روز دیگر بعجز والحاح پیغام مهر و نامه فرستاد اگرچه دران عصر
اولیای کرام و اکابر عالی مقام که هریک صاحب کشف و کرامات بودند بسیار و متعدد درین
بلدهٔ معموره اقامت میداشتند لاکن بادشاه چون ارادت صادق و عقیدت راسخ بجناب
آنحضرت میداشت بکمال نیازمندی بخدمت آنحضرت ملتجی شد که اکنون بجز ذات مبارک
درمان خویش نمی بینم و بدون توجه همت والا خلاص خویش ازین مهلکه نمی دانم برای خدا توجه
فرمایند چنانچه سابق بر پدر بزرگوار لطف و مرحمت مبذول میداشتند حالا برین ارادتمند
خاص نیز بذل نوازش فرمایند تا ازین بلیه نجات پدید آید حضرت شاه والا جاه بعد از استماع
این مقال فرمودند که الحق پدر ایشان ابراهیم عادل شاه بر سر فقیر احسانی عظیم نموده در وقتیکه
فقیر از سفر حج باز گشتم در اثنای راه با یاران خود در قید فرنگ گرفتار آمده بودم و در آن هنگام از
پدر ایشان خدمتگاری تمام و مهربانی مالا کلام بوقوع پیوسته که از آن بند سخت هم خلاص گردیدیم
امروز مکافات و تدارک آن لازم آمد لاکن این سبب بذل جان ممکن نیست زیرا که ایام حیات این
بادشاه بر آمده و اجل مسمایش رسیده بدون بذل عوض جان بخشی بادشاه متصور نیست
بقیه حیات خویش که ده سال مانده است به بادشاه بخشیدم و مرض مماتش بر خود پذیرفتم
همینکه این مقال از زبان دربار آنحضرت سر زد مرض و سقم که بادشاه بآن مبتلا بود بر جسم
مبارک آن پدید گشت و همان ساعت همان بیماری که خود مبتلا بآن بود بران حضرت
طاری گشته که حرکات از جا نمی توانستند کرد به معذرت بسیار پرسش احوال نمود آنحضرت
فرمودند کل نفس ذائقة الموت حق است و نیز فرمودند اذا جاء اجلهم لا یستا
خرون ساعةً و لا یستقدمون و موت خود تمنای صادقان است که
الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بسوم روز ازان واقعه آنحضرت بملاقات رفیق
رفیق الاعلی شتافتند قدس الله سره و اسرار اولیائه ...

ذکر در بند فرنگ افتادن حضرت شاه هاشم حسینی العلوی و خوا

دیدن ابراهیم عادل شاه جناب حضرت رسول الله محمد مصطفی را صلی الله علیه و سلم

حضرت شاه هاشم چون از اداء حج بیت الله الحرام و زیارت جد امجد علیه الصلوٰة والسلام فراغ یافته مراجعت فرمودند و به قصد دکن بر کشتی سوار شدند قضارا دران هنگام میان بنادر سواحل بحر بسببی از اسباب باهم نزاع و جدال واقع شده بود و چنانچه طرق آمد و رفت سفینه ها مسدود شده بود و مردم کشتی که حضرت دران سوار بودند از معامله پرخاش ما بین البنادر آگاه نبودند بی وسواس و بلا تحاشا کشتی راندند چون قریب بندر گوه رسید حاکم گوه کشتی به قبض اورده و احتیاطا اموال مردم کشتی ضبط نمود و مردم کشتی را قاطبة در قید کرد درهمین نزدیکی ابراهیم عادل شاه بادشاه بیجاپور در عالم رویا دید که جناب والای حضرت شفیع المذنبین سید المرسلین خیر البشر سلطان الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تشریف فرما شده اند و بزبان گوهر بار می فرمایند که ای سلطان ابراهیم فرزندم سید هاشم به قید فرنگ گرفتار آمده است و داد او برسان سلطان از خواب بیدار گشته اعیان درگاه را احضار فرموده صورت واقعه و بیان نمود و از کیفیت امری که از زبان جناب صادر گشته باز پرسید بعضی از اعیان که از معامله گوه و اسیر گرفتن فرنگی مردم کشتی را واقف بودند بعرض پرداختند که اغلب یکی از سادات صحیح النسب شریف النسب و بجمیع ان اسیران بقید آمده باشد که حضرت رسالت پناه برای استخلاص آن جگر گوشه خویش به بادشاه ارشاد فرموده اند تدبیرش همان است که به ضابط بندر گوه خط استمالت آمود بتاکید در باب رها کردن سید هاشم باید نوشت بادشاه همان زمان قاصد بطرف گوه روانه نمود و به ضابط آنجا بتاکید تمام در باب مذکور نگاشت ضابط گوه بمجرد رسیدن خط و قاصد عادل شاه بزندانبان حکم فرستاد که سید هاشم نام که در بند آمده است واگذار دارد برطبق حکم حاکم زندانبان ندا در داد که سید هاشم کیست برون آید آنحضرت خود

سکوت فرموده بدیگران فرمودند که هر کدام خود را به اسم سید هاشم نمائیده بدر روند چندی بر آمدند
بعد از آن حاکم گووه به پادشاه جواب نوشته قاصد را رخصت نمود پادشاه خاطر جمع شد پس از روزی
دو باز پادشاه واقعه مکرر دید که جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم باز تشریف ارزانی فرموده بوی خطاب
میکنند که سخنم بجا نیاوردی فرزندم را خلاص نداری سلطان سراسیمه بیدار شده باز مکرر رقعجات بلیط گووه
نوشت که آن سید که خلاص یافتن وی مقصود ما بوده هنوز خلاص نیافته البته از بند خلاص کن
و بر ما منت بگذار فرنگی باز بیست و سه کس که همین اسم موسوم شده بر آمدند رها کرده به پادشاه عرضی
نوشت که بر حکم والا بجای یک کس چندین مردم را رها کردم اما عجب تر آنکه هر کس از آنها همین یک
اسم موسوم بدر آمدند باز ابراهیم پادشاه به سیوم کرت رویا دید که جناب حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم بحال عتاب می فرمایند که ای غافل هنوز از سر غفلت بر نمی آئی و امر مرا بجا نمی آری اگر
این مرتبه فرزندم را خلاص نگردانی بسزای عمل خود خواهی رسید هشیار باش پادشاه بهراس
تشویش تمام از خواب برجسته مبهوت و متحیر گردید از دانایان درگاه باز پرسید که تدبیر چه
علاج کنم دو بار چندین سادات را برابر تشریف از بند رهانیدم هنوز عتاب از آن جناب بحال خود است
آن سید که حکم عالی به استخلاص وی صادر گشته هنوز از بند نیامده و رهائی نیافته دانایان بعد از تعمق و
تأمل بسیار گفتند که معلوم چنین میشود که آن سید اصلا از بند رهائی نیافته تا یک فرد هم از آنها
در بند خواهد بود آن سید که از جناب رسالت مآب برای او شده است از قید اصلا بدر نخواهد
آمد پس پادشاه ابراهیم عادل شاه شخصی معتبر را با نامه الحاج آمیز بکپتان گووه فرستاده پیغام داد
که هر چه مطلوب آن طرف خواهد بود از این رو داده شود و هر مقصدی که در پیش داشته باشند بتجویز
آید نادر الحاج آن توجه ما چندان است که تمامه اسیران را که در بند تمام مانده اند قاطبة
رها کنند و یک فرد از ایشان هم در قید نگذارند در همینی ممنون خاطر و مرهون منت داشته باشند چون کپتان
باین مبالغه به کپتان گووه رسید در همان لحظه در زندان بگشاد و دادن در داد که هر که در بند باشد
برون آید زندانیان همگی یک یک برون شدند در آخر همه حضرت شاه هاشم والا مناقب برون آمدند

جنوباً و شمالاً تکمیر و یک لخت آبادی داشت و آسوده حالی و فراغت مالی کافهٔ برایا و غناء و
استغنای هر کدام باین مرتبه که هر شب برسم معمول و معتادی چند سیر از هون و اشرفی تا بالین
خوابگاه بادشاه گذاشته علی الصباح برآورده بمحتاجین و مساکین خواهند که تفریق کنند
هیچکس قبول نمیکرد و میگفت صدقه خوران را بدهید ما صدقه خوار نیستیم بناچار پیشگاران
بدوش بر داشته بتکیه داران مداریه که در گرد ارک تکیه ها نشسته اند و این یکهزار و چهارده تکیه بودند
دران فقیران چهارده تکیه میگرفتند باقی را بمنوده رو می گردانیدند تفریق و تقسیم میکردند و بهانها
برای اخذ صدقه بادشاهی بر در سرای بادشاهی آمدند و مردم شهر آن قلندران کلاه را صدقه خوار
می خواندند و اگر کسی دران زمان برای عمارت پاره زمین میخواست یک گز از زمین بیک هون
بدشواری میسر شده و نیز از برکات نیات آن بادشاه خجسته صفات رنگ رفاه و فراغت بر جباهی
خلایق آن قدر رسیده که با وجود آن خوش عیشی و فرخ زندگانی بخیرات و مبرات مصروف و موفق
گردیده حقوق کل با جیبی به وجه الیق و انسب مودا میگردانیدند و آنچه بخصوص لیاقت و کسب
کل زر همچو خاک بیدریغ پاشیده اند از آثار مانده آنها مساجد و رباطات و تکیه ها و روضات و
قصور و عمارات که بر طبق مصرع آثار پدید است صنادید عجم را هنوز باقی است ظاهر و هویدا است
قیاس باید کرد گویا دران زمان برکت بسان باران مثل مطر از آسمان می بارید یا مانند زرع از زمین
بر می روئید منقول مشهور است که هر سال چون ماه رمضان مبارک میرسید قوافل
حفاظ کلام مجید از ولایت کوکن آمده بیرون شهرپناه در سرا نزول میکردند و اهل مساجد آنجا را
که حافظ میسر نبود و مساجد خود را با آنها معمور میداشتند آنها حفاظ نمی داشتند بمجرد استماع خبر ورود قافله
مسارعت بکار برده بسرعت رفته بلا تفتیش دست یگان یگان گرفته بمساجد خود یا می آوردند و هرگاه کسی که
در رفتن خیلی درنگ و تاخیر می نمودند حافظ او را میسر نشده خایب باز میگردیدند آنها که حافظ را گرفته
بمسجد خود می آوردند تمام خورش طعام نفیس لذیذ تعهد میکردند بتراویح و ختم نماز لیالی تمام ماه معمور
داشته مصروف ختم آن قدر از نقد و جنس خدمت حافظ می نمودند که او را تا یکسال خانه کفایت میکرد

تمام سال از همان سرمایه گذران خود با اهل و عیال میکرد باز در ماه شعبان سال دیگر بعد از شب برات
احرام بیجاپور می بست مدام طریق مستمرهٔ حفاظ کوکن همین بود که یکماه در بیجاپور و یازده ماه در وطن
بسر می بردند و بدون این حفاظ در بیجاپور بسیار بودند بهمین طور گذران می نمودند اما همچنین ختم
خوانی میشد چند جا حافظ چهار پنج جا ختم خوانی می نمودند

در بیان رعیت پروری بادشاه سلطان محمد عادلشاه

رعیت پروری آن بادشاه غریب نواز بان مرتبه بود که منقول است روزی مهاجن با چند نفر از
بقال در رعیت برای کاری که در پیش بود از دروازه الله پور بیرون رفته است وقت باز در
عبور از دروازه مهاجن بر بهتر نایکان که نشسته بود سلام کرد او سلام مهاجن نشسته گرفت
و جواب سلام نشسته داد و نیز این جماعت اصلا نپرداخت مهاجن شکسته خاطر بیرون رفت
این نایکوار امروز ما را بچشم حقارت دیده توقیر نداد و [illegible] معهود بجا نیاورد و حال آنکه ما رعیت
بادشاهی هستیم بادشاه خاطرداری ما منظور داشته در پاس خاطر میکوشید اکنون که در چشم نایکوار ما
سبک آمدیم رفته رفته در نظر همگنان حقیر و بی عزت گشته در نظر بادشاه هم سست [illegible] و بیقدر
خواهیم شد پس الحال ما را درین بلده قرار و سکونت گرفتن نمی شاید بجای دیگر نقل کنیم زندگانی
چها. روزه دنیا همان بهتر که بعزت نموده شود و گرنه مرگ ما از زندگی بی عزتی بدا [illegible] افضل
بقول شیخ سعدی که مردن بعلت به از زندگانی بذلت عرض مهاجن و توابع او عزم جلای [illegible]
او [illegible] مصمم نموده آن شب هم پاس از شب گذشته برخاستند تا صباح روز دیگر به سمتی دیگر روند وقت [illegible]
بجا نیاورند خبرداران شب را این واقعه بسمع بادشاه رسانیدند گرانی عظیم بر خاطر بادشاه
گذشت سزاوار این قهرناک بر نایکوار نامزد نموده او را زیر عتاب درآورده و چند خواص
درگاه جهت استمالت رعایا فرستاد و خاطرداری نموده برای معاودت بجا نهاد ایشان را تکلیف
کرد رعایا بر الطاف و مراحم بادشاه خوش دل گشته فسخ عزیمت جلا نموده در رضامندی باقامت
نمودند [illegible] گفتند که ما همین جا اقامت کنیم در روان شهر آمدن رخصت [illegible] وقتیکه

می آمدیم آن بادشاه را بخفت و حقارت دیده باشند باز اینجا قدم نخواهم گذاشت این خبر بسماع
همایون بادشاه رسید فی الفور میر عمارت را حکم صادر شد که بشتابی هرچه تمامتر با اعوان و
بیلداران خود را رسانیده دیوار فصیل حصار که الحال بادشاه پور دروازه آنجا است شکسته
دروازه جدید تیار نموده رعایای شهر را ازین دروازه باندرون شهر در آورند میر عمارت حسب
الارشاد بادشاهی فی الفور با هزارها اعوان و کارگر آنجا رسیده دیوار حصار شکسته دروازه
تازه بنا نهاد و نزدیک نیم شب کار با تمام رسید با عزاز و اکرام رعایا را که شب بیرون مانده بودند
از دروازه بادشاه پور باندرون شهر آوردند بنای بادشاه پور دروازه ما این است و گرنه حصار را
از قدیم شش دروازه بودند رعیت پروری و شفقت و نرمی آن بادشاه با هیچ بود نقل
مشهور است که روزی آن بادشاه رعیت پرور سخا گستر بر بام قصر بلند بر آمده بود
تماشا میکرد و نظاره آبادی معموره می نمود دید که از هر جانب معموره دخان بر خاسته
است مگر یک طرف از قطع دریا نشسته پور عرف ههمن پلی آن هم آبادان و از مضافات این
معموره بود اثر دخان یافته نمی شود در شگفت ماند و از ایستادگان حاشیه بساط
استفسار نمود که از هر طرف دود مطبخ ها سر برکشیده است چه جهت که ازین طرف دود سر نکشیده
عرض نمودند که سکنه آن برهمنان اند آنها یکوقت طعام می خورند و یکوقت طعام نمی
پزند بر خاطر بادشاه ساده دل رحیم القلب یاد نشست آنها یکوقت طعام می خورند.
سببش ناداری و کم مایگی خواهد بود در دو رفت بهم رسانده بر مقتضای علو همت حکم صادر
فرمود که وجه کفاف اینها از سرکار معین سازند تا توسیع معاش آنها را دست داده دو وقت
طعام را وفا کنند و آن قدر ندانست که قوم برهمن چه صاحب تیسیر و چه غیر خود مقدار یکوقت
طعام میدارند و حاشیه نشینان آن بادشاه سخا پرور عطا گستر نیز نافع الخیر بوده اند که
ظاهر کنند که این قوم را خود عادت مدامی همین است که یکبار در شبانروزی می خورند سکوت را
کار فرمودند پس بحکم بادشاه همدیان روز انعام و ضعفات برای برهمنان مقرر یافت ✻

بیان استقلال سلطنت عادلشاهیه در عهد سلطان محمد

استقلال سلطنت خانهٔ عادلشاهیه در عهد سلطان محمد عادل از زمان سلاطین ماضیه باضعاف
مضاعفه رسیده و چنانچه اکثر امرای ذوی القدر والاقتدار که در زمان سلاطین پیشین بعز و جاه
و مال و پشت گرمی خیل و حشم خویش نخوت سرفراز گنبد عصر می افتند و توهم را بهانه ساخته بعد از چندی
فرامین و احکام طلب در دو فرسخی از شهر رسیده با جلال و اعزاز و بسر انگشت تسلیم فرود آورده رایت جمعیت را
بولایت خود بر می افراشتند در زمان این پادشاه باشارهٔ حلقه بگوشان درگاه معلی سجده کنان
بشهر در می آمدند و سعادت بساط بوس دریافته بشرف خدمت حضور مشرف میگشتند صاحب
قران ثانی شاه جهان پادشاه از فرط تعظیم او را پادشاه می نوشت و هیچ یکی از سلاطین دکن را پیش
از این از سلاطین هند خطاب شاهی ارزانی نشده بود و هم چنین شرفای مکهٔ معظمه و والیان کشور
عرب شاه صفی و شاه عباس ثانی بارها رسولان کاردان با تحف و هدایای شاهانه بدرگاهش
فرستاده اظهار اخلاص و یکجهتی کردندی و قطب شاه و سایر سران دکن و روسای فرنگ و راجهای
ملیبار و جلهاز و کرناتک و سایر سرکشان چهار سوی مملکت رابطهٔ اطاعت و انقیاد را استحکام
داده بارسال هدایا و پیشکش و ایصال باج و خراج هر ساله دم از محبت و اتحاد و فرمانبرداری
و انقیاد میزدند چون پادشاه غازی تاج جهان بیگم را که صبیهٔ عبدالرحمن کج برادر مادر سلطان محمد
میشود در سلک ازدواج کشیده بر اوج بخش انتعاش و ابتهاج گشتند و شب منشور گشت و کلامی صاحب
قران ثانی و شاه عباس ثانی که از جهان و امان و دیگر حیثیت تعظیم رسیده گشتند از فرق ادب قدم قدم
ساخته در جلو پادشاه غازی لوازم خدمت بتقدیم میرسانیدند و هر دیاری که صرف از دم تیغ جهان
ستانش بر می آمد تمامی آن شهر و ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمدی قلعهٔ قومی بنیاد سولاپور
که در استحکام برج پیشش طعنه بر سد سکندر می زد و سنگینی پایه اش گاو زمین را به کوه نفرت یاد
می آورد چون پادشاه ارادهٔ تسخیرش نمودند قلعه بان آنجا سدی ریحان سولاپوری که در حصار
مذکور بکثرت ذخیره و استعداد محاربه و سنجیدگی لشکر غلغل کوس استغنا بگوش ساکنان عرصهٔ آفاق رسانیده

با جمعیت قلیلی با فوج عظیم مقابله نموده شکست فاحش داده گریزانید بمجرد دریافت اشاره شهر قندهار کلید قلعه سولاپور تسلیم خدام درگاه معلی نموده خود را بلباس عبودیت آراسته در سلک امرای عادل شاهی انتظام بخشید و بستان امیدش از رشحات سحاب عنایت بادشاه غازی طراوت و نضارت کمال رسانید

منقول مشهور است که شبی از لیالی سعره سلطان محمد بر سقف قصر عالی که مسمی به عدالت محل بود بآرایش تمام بلباس و فرش طرز سفید بر آسیر چاندنی آراسته نشاط اندوز و فرحت افروز بودند و وزرا و امرا هر یک نیز همچنان لباس خود را آراسته حظوظ تفریح و سروری اندوختند در عین آن شب که موج سرور و نشاط بر و ریاست دل بادشاه هر یک استاده های پایه سریر دیده شوق و خیلی بادشاه متوجه حال [illegible] بیجاپور شده گوش فرا داشت و [illegible] صدائی از شهر برخاسته می فرمود چه نامی [illegible] صدای سرود او از [illegible] عیش و شادی و یکدیگر گوش نمی خورد درین محل بادشاه بختی با اندیشه فرو رفته بسرور و خوشحالی گرائید که جناب بادشاه حقیقی جل شانه و عم نواله شکرانه این نعمت که در عهد خویش ما این همه امن و امنیت و راحت و فراغت بر خلق منبسط گردیده که بدون آوازه عیش و سرود ناله درد و غم از هیچ جا بر نمی خیزد سجده بجا آورد و بشهد خاص و فدوی با خلاص افضل خان که در پایه سریر ایستاده بود خطاب نموده فرموده که افضل خان حیی شهر [illegible] میگویا فضلی آن آداب بجا آورده عرض نمود که شهر ثنای بادشاه میکنند و دعای ظل الله میگویند برای بقای عمر و دولت و ازدیاد جاه و جلال و عظمت که این همه غلغله شادی و شور و غلغله فرحت و سرور از آثار معدلت و نیکنیتی و نتایج شفقت و رعیت پروری آن عالم پناه است که محیط جهانی گردیده غم و الم بالمره از دلهای خلایق بر طرف گشته است بادشاه درین حال بأقصی الغایت قرین نشاط و ابتهاج گردید ما بعد از خیلی در تفکر فرو رفته بعد از تامل دراز به افضل خان خطاب فرمود که اگر ما را با بادشاه هند صورت مقابله رو نماید انجام کار چگونه خواهد افضل خان عرض نمود که بجای این صدای سرود و سرور [illegible] نالهای درد و بلا و واویلا خواهد برخواست و آواز شکست چوریان و غوغای ماتم و تعزیه خواهد شنید کل فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام

بیان سبب پرسیدن پادشاهانرا و جواب دادن افضل خان آن بود

پیشتر از آن بیک هفته ایلچی پادشاه هند با فرمان عتاب آمود رسیده بود و موجب عتاب آن بود که در
زمان سلاطین ماضیه عدالتگاه اندرون قلعه ارک مقرر بود سلطان محمد در ابتدای عروج شوکت و
سلطنت خویش بیرون قلعه بنای دادمحل نهاده عدالتگاه مقرر کرد و آن قصری است عالی و رفیع که در
صفتش گفته اند فرد چه ایوانی که بر کیوان سر کشیده + جهانی در پناهش آرمیده + و اکنون در آن محل آثار قدسی انوار
حضرت سید الابرار علیه الصلوة و سلام الله الجبار رد است برکاتها مودع و محفوظ است که زیارتگاه
خلایق و مهبط فیوض و برکات خالق است و نیز در عهد سابق سلاطین پیشین برای تفرج و تنشیط
خاطر اگر گاهی به تماشای جنگ پیلان حظوظ اندوز میگشتند هم در اندرون قلعه پیلان جنگ انداخته
نظاره می نمودند پادشاه سلطان محمد در عهد خویش بیرون قلعه برای جنگ پیلان میدانی فراخ
که مقابل شرف برج است مقرر ساخت و آن میدان الحال به اکت مشهور است و نیز سلطان محمد
وزیر خود را بخطاب خان خانان سرفراز فرمود و سلاطین هندی که سر عظمت و رفعت بگردون
رسانیده دم انا و لا غیری میزدند و همسر و همتای خود هیچکس را در جهان نمی پنداشتند سلاطین
دکن را مطیع و باج گذار خویش تصور نموده بخان می نامیدند و در مخاطبات و مراسلات هیچ وقت آن
فرمان روایان خطه دکن را بلقب شاهی بنام هرین و مطرز نمی ساختند مگر صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه
بعد از مدتی در سنه هزار و پنجاه و هشت سلطان محمد عادلشاه را که چون شوکت و سلطنتش باوج
کمال رسیده و دیدبه عظمت و رفعتش بذروه علا پیوسته بحسن سیرت و سریرت او که جامع
اخلاق و اوصاف فرمان روایان عالی مقدار بود مقر و معترف آمده خطاب شاهی عطا نموده
در فرامین و مراسلات سلطان محمد می نگاشت القرض بران سرشته امور سلطان محمد که برخلاف متعارف
و قوانین اسلاف بظهور آمده اعتراض نموده فرمان عتاب آمیز اصدار فرمود که ازین سرشته امور که
از خالص شاهان مع پادشاهان است باز آمده بر طریق آباء و اسلاف خویش پا از اندازه بیرون نکشیده

طریق انقیاد و اطاعت پیموده همیشه دم از عجز و ضراعت می زده باشند و اگرنه افواج قاهره عساکر
منصوره غالیه قهر افشان آتش ریزان بر سر رسیده دانند سلطان بعد ورود ایلچی و دریافت
مضمون نامه عتاب علامه از امراء وزرای پای تخت درین باب استشاره فرمود و صورت
نگارش جواب از ایشان بازجست سرداران دکن که بر همت و قوت بازوی زور و شجاعت خود و یکدلی
سپاه و امن و فراغت رعیت و نیک نیتی بادشاه و نصرت و تائید اله وثوق کلی و اعتماد تمام
میداشتند جمله متفق اللفظ والمعنی زبان ترجمان گشاده گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم ما هم مشتاق
و آرزومند همین روز بودیم که عروس پیکار کارزار را تنگ در آغوش کشیم و شمشیر زهرآب کهنی را
به تیغ فولاد هندی بیازمائیم و آرزوی تمام داریم که خود باستقلال شتافته بر لب نربدا مقابل
و ملاقی شویم سلطان محمد عادل شاه چون عزم همت سپاه و تجویز و صلاح اعیان و ارکان
دولت خواه بر مقابله و مقاتله درست یافت جواب به مسیر انشا نگارش آورده ایلچی را روانه
فرمود اتفاقاً همدران شب بادشاه به سیر چاندنی بر سقف قصر عالی برآمده بود چنانچه پیش
ازین نوشته شد چون افضل خان گفت آنچه گفت بادشاه فرمود آنچه گفتید راست و درست است
اکنون صلاح چیست افضل خان عرض نمود که اگرچه بندهای درگاه از عنایت الهی و اقبال دولت
بادشاهی تاب و توان و قوت و همت آن دارند که افواج هند را از نربدا عبور یا پیشرفت
نمودن ندهند لاکن بعد از تعب بسیار و خون ریزی بیشمار که هزارها مردم چیده و برگزیده سپاهگری
به تلف خواهند رفت و هزارها عورات بیوه خواهند شد و لکوک چوڑیها شکسته خواهند شد و خانه ها
به خانه ماتم و بلوا خواهند نشست اگر بر اقتضای وقت اطاعت و انقیاد را کار فرموده سپاه و رعیت را
از خون ریزی و اتلاف جانی و مالی محافظت و حراست فرمایند دور از عقل و صواب و اندیشه نخواهد بود
نه در شجاعت بندگان درگاه نقصان نه در شهامت محتشمان بارگاه قصور و خلل راه خواهد
یافت بلکه نزد یک خردمندان دانش پژوه این کار ستوده و پسندیده خواهد شد پس عادل شاه
قاصد رفته را از سه منزل از راه بازگردانیده جواب صلح آمیز و اطاعت آمیز بر نگاشتند و

و تغیر آن رو کار نموده عدالت گاه و دیوان و جنگ گاه فیلان از بیرون قلعه موقوف نموده هم اندرون قلعه
قرار داده اند و عذر خطاها خانخانان باین توجه مقبول العذر است الغرض آن بادشاه دادگستر رعیت پرور
شورش جنگ و پیکار و آشوب خون ریزی کارزار را تجویز نفرموده به حلم عظیم کاربند شد و سپاه و
رعیت را در مهد امن و فرح شد و فراخی و لیاقت آسوده داشت تا مدت سی سال که عهد مبارک آن
بادشاه جنت آرامگاه است همین اسلوب امن و رفاه بر جهان و جهانیان منبسط بود و بر ضمایر
اولو الابصار روشن خواهد بود که از مبداء ظهور تباشیر صبح دولت یوسف تا منتهای
غروب نیر بخت سکندر که کما بیش دو صد سال به شمار آمده منطوق خیر الامور اوسطها عهد
میمون ابراهیم و زمان سلطان محمد که مجموع مدت هشتاد سال است بکمال خیر و خوبی و لطافت
حلاوت و خوش اسلوبی مقرون بوده ملک و رعیت بتمام جمعیت و آسوده حالی اقتران داشته گویا
آفتاب سلطنت عادل شاهی از مطلع یوسف بر آمده بوتا فیروز ترقی و تعرج بوده تا در زمان این دو عهد
همایون بذروه کمال فایز گشته وسط السما رسید بعد از ین میل نموده بهبوط گرائید تا آنکه در اخیر
عهد سکندر بزوال شد اگرچه در زمان جهاد و صلح مقارنه شوکت سلطنت روز بروز تزاید بود اما
از کدورت مناقشات و مضایقت جدال و قتال مصفا نبود و از هنگامه آرای رزم و پیکار خالی
نبود تا عهد علی عادل شاه تیغ و سنان سکون آرام داشت و جهانیان و دلاوران را فرصت نفس
حاصل نمودن نبود و هم چنین در دو عهد آخرین هرج و مرج و هنگامه و فساد گوناگون توالی و تواتر
داشت چنانکه حلاوت را برانداخته آنچه حلاوت و جمعیت و خوبی سلطنت بالتمام امن و عیش و
فراغت بوده درین هشتاد سال بود که زمان عهدین دو بادشاه جلیل و همین سبب بوده است و بس

بیان وفات سلطان محمد عادل شاه غازی ❋ ❋ ❋

سلطان محمد در ماه ... نهم روز یکشنبه تاریخ بیست و هشتم محرم سنه یکهزار و شصت و هفت از شغل سلطنت
و جهانبانی استقرار ... عالم جاودانی و حریم قرب یزدانی خرامیده در قبه عظیمه که خود در زمان حیات
بنا فرموده بود بیاسود رحمة الله علیه رحمة واسعة

بیان گنبد پادشاه محمد عادل شاه غازی رحمة الله علیه

وان قبه‌ایست فلک ارتفاع گردون شکوه که از آئینه عجیبه و عمارات غریبه هست در خطه دکن یا در
بل شاملش در اقلیم هند هم نشان نمی‌دهند بلکه سیاحان جهان پیما و سیاران گیتی نورد از اطراف
اقالیم سبعه می‌آیند چون نظاره‌اش نمایند و بمشاهده‌اش پردازند در ارتفاع و بلندیش و هنر و چرخه
طرازی خوش اسلوبیش محظوظ و متحیر گشته بر روی زمین نظیرش نگاه نیند با وجود این ارتفاع و بلندی
صناع فن کامل تقطیعش چنان زیبائی گذاشته که نظارگیان بینندگان را حیرت می‌افزاید و چون اندرون
زاید گردد چه هر طفل یا پیر یا جوان چون آواز برآرد جواب بهمان اسلوب از آنجا بشنود و هر کلام که از متکلم
صادر گردد بمقابلاتش صدا است تکلیف بهمان حرف و صورت پیدا گردد و چنان قبه‌ای باز بهیقه هم
صدا باز خورد اما آنچه درین قبه بحرف و صوت مشابه کلام انسان باز می‌خورد و غرابتی دارد که شنوند و
حیرتی طاری میگردد و نیز بر سر آن قبه سنگی در زنجیر آهنین آویزان است که سنگ پرقش می‌نمایند و
مشهور آنست که تأثیر آن سنگ در هر سنه عمارات از صدمات صواعق بالکلیه مصئون است و [illegible] و
او بر این بنای رفیع همین است **تاریخ وفات** سنین عمر سلطان محمد عادل شاه چهل و هفت سال و
مدت سلطنتش سی و یک سال و تاریخ وفاتش عاقبت محمد محمود شد و ابراهیم خان [illegible] خانی گفته
فرد محمد شاه را الحمد لله نعیم جاودانی داد الله **تاریخ گاشت** در آن عهد آن پادشاه کامگار
دو خان کزنانی الحال بخواص خان مخاطب شد در سنه یکهزار و سی و شش بنیاد دولت بوکه سیواجی بهونسله
مشهور است نهاده در سنه یکهزار و سی و هفت قلعه پرنده از اقارب [illegible] بقبض عادل شاه در آمده
در همان سال توپ ملک میدان را مراری پندت بحکم سلطان محمد از قلعه پرنده به بیجاپور آورد و در سنه
یکهزار و چهل و دو به اهتمام مراری پندت در گلهای چو گهندی بنیاد یافت و در سنه یکهزار و چهل و پنج میان
نواب مصطفی خان و دولت خواص خان نفاق و شقاق پیدا شده با هم جنگ واقع شد و در همین جنگ
تیری بر پهلوی حضرت شاه مرتضی فرزند حضرت شاه هاشم حسینی العلوی و پدر شاه برهان الدین قدس الله سره
ارواحهم که مرا رزدی نواب نشسته بود رسید و مجروح ساخت و سبب وفات گشت و در همین سال خواص خان

بلطایف الحیل نواب را اخذ نموده در باگالکوت حبس کرد و در همین سال خواص خان کشته شد و نواب از بند رهائی یافت و شاهجهان از آگره بدولت آباد آمد و میان شاهجهان و عادلشاه مصالحه واقع شد و در سنه هزار و چهل و هفت شهزاده علی عادلشاه تولد یافت و در سنه هزار و چهل و هشت بنگلور و سرا و ... مفتوح شد و در سنه هزار و چهل و نه باهتمام رندوله خان بسواپتن فتح شد تاریخش گفته اند فتح کند رندوله فتح از لطف یزدان و در سنه هزار و پنجاه و شش گگن محل باتش بسوخت و در همین سال سلطان محمد عادلشاه قصر عالی موسوم به دادمحل با طلاکاری و رنگ آمیزی بنا فرمود و امروز در آنجا حضرت آثار قدمی انوار سید الابرار مودع و محفوظ است زیارت میشود و در سنه هزار و پنجاه و هشت در محرم ... خان فوت شد و در رجب این سال ... را که ... نموده و در ذی قعده این سال نواب مصطفی خان فوت شد و در ذیحجه این سال جنجی مفتوح شد و در سنه هزار و شصت و یک فرمان خطاب محمد عادلشاه از نزد شاهجهان بادشاه رسید و در سنه هزار و شصت و سه باهتمام خان محمد ملکنده مفتوح گردید و در سنه هزار و شصت و چهار آب افضل پور باهتمام افضل خان از بنگم تالاب اندرون قلعه در آمد و در همین سال زلزله عظیم واقع شد و در همین سال ... فتح شد سپاهیان بیعدد و لشکر سواران هشتاد هزار و سام و دو لک و ... دیگر روایت از شهر علی محمد حسین است که سواران سه و نیم لک و پیادگان بیشمار و فیل یک و نیم هزار و سوای جمعیت تعلقات سپاهیان شماره از کیفیت بیجاپور زبان قدیمی این ملک کنتری است درین ملک بکثرت ناسیده میشود و آدمی این سرزمین بکمال ... و ... خیز چنانچه در اطراف و اکناف ... مشهور است و ولایتی است فراخ و وسیع و ... جنوبی ملک بیجاپور ولایت ... و شرقی آن ... حیدرآباد و به دریای شور پیوسته و شمالی آن بهایت طول دارد و به دریای شور پیوسته و غربیش نیز بدریای شور پیوسته گویند در تمامی اقالیم سبعه اقلیم هند بزرخیزی و کثرت اموال ... از سایر اقالیم است و در جمیع جوانب هندوستان خطه دکن بکثرت اموال و زرخیزی مشهور و در ... دکن ملک ... بزرخیزی و دیگر اموال ممتاز و بی قرین چنانچه مشهور است که ... ولایتی ... که ... بوده و سیوای آن نیز چندین ...

دیگر در دکن بر ولایتی متصرف بوده دم راجگی میزدند و سوا العلایام درین ملک جبر هون و مهر و بیناپت
و ده هرن مروج نبود و از عهد عالمگیر رواج روپیه شیوع یافت مبداء سلسلهٔ عادلشاهیه یوسف بیگ ساوی قلعهٔ ارک
بنیاد و تختگاه خویش ساخت بعد ازان ابراهیم عادلشاه بن اسمعیل شاه عادل آن را از سر بنیاد نموده
و حصاری مشتمل بر دیگر بکمال استحکام برآورد بعد ازان بسرش علی عادلشاه حصار شهر
پناه بنا فرموده تعلقات بیجاپور مشتمل بر سیزده سرکار و دو صد و هشتاد و یک محال که آن را
پرگنات میگویند و جمع کامل صوبهٔ بیجاپور از روی دفتر آصفجاهی هفت کرور و هشتاد و چهار لک
و شصت و یکهزار و هشتصد و هفده روپیه و یک نیم آنه و این جمع کامل از عهد عالمگیر است

سوای این سرکارات و محالات ملک لیبا و نیبا کبیره ملحق

به تعلقهٔ بیجاپور است از انجمله بندر دابول بسوی که هفتاد هزار و کسری محاصل آن و بندر کهل سنی
هفت هزار و بندر چیول پانزده هزار و بندر سنکده هزار و بندر گوده سی و هفت هزار و
پانصد بعد ازچندی بتصرف نصارا رفت و اسلام بندر معروف راجاپور بیست و چهار هزار و
بندر ساهتی ده هزار و بندر بکهاری پنجهزار و بندر مهرجهی پنجهزار و بندر سانولی سه هزار و
پانصد و بندر مهیاباد معروف شده بیست و پنج هزار و بندر کیمرا پنج هزار محاصل داشت ــ

تفصیل پیشکشات تعلقه کرناتک بیجاپور

و این جمع سوای جمع مذکور است جا پنج کرور و بیست و پنج لک و شصت و یکهزار و ششصد
چهل و نه روپیه باین تفصیل زمینداران سرنگ پتن شش کرور و هشت لک و پنجاه و یکهزار و
سیصد و شصت و یک روپیه و دوازده آنه دیگر زمیندار تعلقه مذکور یک کرور و دو لک و شصت و
سه هزار ششصد و سی و پنج روپیه و ۱۵ آنه زمیندار سوندا هفت لک و بیست هزار و هشتصد
هفتاد و یک روپیه زمیندار چتر درگ یازده لک و بیست و پنجهزار زمیندار جرهی دو لک و سه هزار و
ششصد و پنجاه روپیه زمیندار کیمرا یک لک و هفتاد و دو هزار و پانصد روپیه زمیندار رتن گری
نود و سه هزار و هفتصد و پنجاه و هشت روپیه زمیندار سرنکی هفتاد و پنجهزار زمیندار بادکره یک

وسه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه زمیندار مانک پال پانزده هزار زمیندار جاپ پال یک لک و نود و نه هزار و پانصد
زمیندار گورکی گیر ابهت هشتاد و پنجهزار زمیندار سنوری پنجهزار و ششصد و چهل روپیه زمیندار باکل واری شصت و
هزار و پانصد روپیه زمیندار و یکر نود و سه هزار زمیندار سیرین پلی ده که بیست و نه هزار و شصت روپیه
زمیندار الی کونه پاس لک و هفتاد و سه هزار و پانصد و پنجاه زمیندار بیکوری دو لک بیست و پنج هزار
زمیندار کنک گیری ده لک و نود و یکهزار و شصت و یکصد و شصت و پنجهزار زمیندار بیلاری
هشتاد و شش هزار و دو صد و پنجاه روپیه زمیندار کوری کوهه یک لک و هشتاد و هفت هزار
و پانصد روپیه زمیندار سکر که سی و هفت هزار پانصد روپیه

دستور العمل ضوابطی چند که قرار داده عمدهٔ آن سلاطین عدالت آئین است مناسب نموده که در ذیل این پادشاه عدالت پناه نوشته شود

سلطان را می باید که نخست سعادت را شعار و ثنا را خود ساخته بکلی همت مصروف آن دارد که گفته اند
شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد * قدر یکساعت عمری که در و داد کند * و به نفس نفیس
متوجه معموری ملک و آبادی رعیت گردیده و تعیناتی از فرزندگان داده که آبادی ملک موجب قوام و
نظام سلطنت و آبادی خزینه است بیت رعیت چون بیخ اند و سلطان درخت * درخت
ای پسر باشد از بیخ سخت * تا بتوانند در باب جمع ساختن لشکر کوشند و سپاهی جنگ آور نصرت کیش
نامی بهم رسانند و وزرای صاحب رای به شایستهٔ نمک حلال خیر و بد اندیش بهم رسانیده در همه
حال تفحص احوال و خبرگیری سپاه و تعداد اسباب و لوازم ضروریات ایشان بیش از پیش کوشند فرد
همان به که لشکر بجان پروری * که سلطان به لشکر کند سروری * و مدار جمعیت لشکر سرو قسم مقرر دارد
یکی قرار دادن و دیگر تنخواه خاصه که خاصه هم باشد چه در امر بیکران جمع نمی توان نمود و خاصه خیل
هر کدام را کنجایش است چون از بندوبست سلطنتی نه و ضبط و ربط فتوحات دولت و آبادگی لشکر
فارغ شوند نظر همت بر دفع غنیم گمارد نخست از زمینداران و طاغیان که سر از جادهٔ فرمان پیچیده باشند
و پیچیده همت بر ایشان گمارند و به قوت شمشیر و خنجر و تیر دان انحراف ورزیده سر به فرمان برداری در آرند تدبیر

شایسته نموده بیک قلم انهار اقلاع و قمع نموده متاصل نمایند اگر کسی رجوع کند و داند که پیشتر معمول
خواهد بود بطریق زمینداران مبلغ نگهدارد و چون ببیند که لوث طاغیان ممالک محروسه را بالا
و پاک گردیده غنیم گردد و نواحی هر که قریب است و باقی هر باشند هم شروع نماید متمردان را گوشمالی رسانده
ملک گیری بکنند و پیشه پادشاهان ملک گیری است و هر ملک و ولایت را که مسخر سازند سرداران و سپاه
ان ملک را به همه یکی تمام از خود ساخته بطریقی که هر کدام را بایستی نگاه دارد و تنخواه در جاگیر و انعام و مشاهره
هر چه که داده اند اجرا دارند جا بجا دیگر داده نگذارند که احدی از اعیان ان ملک سرگشته شود
با بیکاری روزگار ماند که رفع فساد و فتنه ملک در همین است و رعیت را باسودگی تمام نگهدارند و تلطف
و شفقت مالا کلام پرورده و در کارخانجات و مناصب قلعه و حکام اهل اسلام و کارکنان هنود مقرر دارند
حکومت همسایه هندوان نپسندد که شهر ان و بیرون دنیا است و از ان ملک هیچکس را دران ملک نگذارد
و جای دیگر به وجه احسن تنخواه داده و در جاهایشان نگاه دارد و انهان حال پردازی نماید که با وجال قدیم ملک
قدیم بطریق ناشناخته در جای ایشان نگذارد و غلامان را از حبشی و ترکی و هندی بهم رسانیده و در خدمت
و استعداد و قابلیت انها کوششها کرده هر کدام را موافق وقوف و حوصله در خدمت حضور و کارهای
نامناسب نگذارد و در جمیع احوال به دروغ گو و شر انگیز و دانشمند ناراستی پیشه و کج مزاج و گردن کشی
و دزد و فتنه انگیز مختص بوده شود ان و مفتنان که اصلاح روزگار ما ننمایند هر که اقراری در بهم رسانیدن
را مقصور شود و او را بر سواری از درگاه برانند تا رفع فساد دیگر و باعث حیثیت عدالت و تنبیه دیگر
شود و نگفته تحمیل مفسری که زنا که به خوشی سرا زنانه رود و اگر به شهر رسد موافق شرع شریف عمل نماید
در باب مثال و چشم طمع نکرده و در میان مدعی و مدعا علیه تنقیح بجد رسانند اگر مدعی اگر دروغ شود مدعا علیه
را و لاسا کی نهایت نماید مدعی را در دربار تنبیه نموده بسزای بد رسانند تا دیگری بر حرکت بی امر
تشنیع نشود و باید که در قلاع ... و حصار ها معتمدان قدیم قدیم الخدمت باشد با غلامان شایسته تربیت
یافته ... که حکومت منسوب دارند هر کدام را بیشتر از یکسال نگاه ندارد و بعد از انقضای ایام او را بجای دیگر بدل کرد که جا
او مقرر سازد و هر قلعه و حصار را که مالک جمیع تحقیق باشد و مدار باشد تا قلعه در جای ... گذاشته

کاوش تمام ولایت مسجد فست جاری دارد و قاضی و خطیب جمیع حکام موافق شهر مقرر ساخته در اشاعت
شرع شریف و اعلای اعلام ملت مصطفوی و احیای مراسم عدل و انصاف و اسقاط قوانین ظلم و اعتساف و دادرسی
ستمدیدگان و فریاد رسی مظلومان و ملهوفان کوشیده اجرای احکام موافق شرع شریف نمایند و هر جائی
و مکانی که تحت ملک وسیع خواهد بود آنرا صوبه علیحده قرار دهند و به گماشته و مواضع که تحت آن بود خاصه
خیل و غیره را جاگیر بدهند باید که قصبه و جاهای بزرگ نامی را با ولایت با محتاج حصار زندگو علیحده
نموده باقی را بجاگیرداران و اقطاع داران بدهند و روزی که سوای ما یحتاج و جاگیرداران موجود شود
عوض خزانه است تا که حضور بطلبند در محل بها باشد و در این قسم جا با خراب خانه زر خورده البته مقرر
دارند و تاکید نمایند که زر خورده و روز همسرگی موافق زر خورده دار السلطنت باشد تفاوت کم
در آن نباشد و نیز وزن مثقال و کیمانی در جمیع اوزان موافق وزن و کیل دار السلطنت باشد اگر کیل
و ضیاع آن ملک بر رواج آن ملک اگر باشد گو باشد بحال گذارند اما احداث کیل و وزن یک معامله
بنوعی و کیل و وزن معامله دیگر بنوعی دیگر در هیچ جا روا ندارند چنان تاکید نمایند که هر روز جمعه قاضی و
خطیب و غیره را امرا و جمیع مسلمانان بلا مانعه بمسجد جامع حاضر شده ادای نماز جمعه و خطبه نمایند اگر جای
بعضی را میسر نخواهد شد به هر کدام مسجد رفته ادای نماز نمایند بهر طور مسجد جامع از مردمان پر مملو شود
و هر که حاضر نشود بحکم خطیب و تاکید او کوشند و اسلام را و مراسم قوانین آن انجمن را بر بوده و
منهدم نگردانند که هیچ کافر قوی پایه را با مسلمانی خصومت با به قوت مقاومت و برابری نباشد که
احیانا اگر مسلمانی بواسطه اهانت کفار بنا و ولی رای خارج آهنگ کند آن نمی شاید باید که نیک
نصیحت و رفع الوقت نمایند اما به واسطه رعایت کافر مسلمانی را آزار نرسانند و از هولی و دیوالی و
دسهرا و دیگر رسومات کفر که علانیه میکنند در مقام منع و احتراز بوده در باطن به هر رسومات کفر
با ایشان متعرض نشوند چنانکه گفته اند مصرع محتسب را درون خانه چکار * و در مسجد
جامع و آثار مبارک رسول خدا و روضه های اولیای کرام و مساجد که از قدیم رسم لنگر جاری باشند
و از انعامات ادرارات تحت امها داده باشند برقرار داشته بحال نمایند و در این باب اهتمام دارند و

مستحضر حال بوده انجمنان تاکید سازند که طعام و آش لنگر به اهل استحقاق و مساکین رسیده باشد و آن را
الا بین دست و دهان بر سر راه دیگر به محفوظ ماند و مسکینان و محتاجان صاحب حقوق به اقداح
عدل تقسیم می نموده باشند و نگذارند که یکدانه بیجا و صرف شود و در آثار شریف دو مدرس
تعیین نموده درس احادیث و فقه و علم ایمان برپا دارند شاگردان را به حضرهٔ آنها دانش و نان بوقت
صبح بریانی و مزعفر و بوقت شام نان گندم و کچهری فی اسم یک بجوش بدون این کتاب‌های
عربی و فارسی امداد نمایند و هر سال امتحان میشده و از انعام چون سرفراز می فرمودند و در مسجد
جامع دو ملا مکتب دار اطفال و دو مکتب تخصیص علوم عربی و یک مکتب علم فارسی مقرر و
هر کس که از شاگردان متوکل و محتاج باشد از نان و آش نیز بوقت صبح فی اسم ده نان گندم و کچهری
و بوقت شام بریانی و مزعفر و شیرینی میخورانند و فی اسم یک چون با سوار کتابها سرفرازی فرمودند
و هم بوقت امتحان تا پنج سال نتیجه میشد انعام اقسم چون پیدا و هر کسیکه در آن هوشیار از علم میشد
بعهده عمده بهتر نوکر و ملازم میشد اشتنند و اجرای مکتب‌ها و کار لنگر بجد برگشته نگهدارند که کار محل خیر تا
وا ماند که این کار بسیار بهتر است و مسجد دار السلطنت را بموجب بنا و قدیم بالا از نو زیاده انعام تا
و روزمره دنباله نموده به اهتمام و استعداد تاکید کنند و هر مسجد که وظیفه روغن نداشته باشد ربع
آثار روغن و چهار چهکانی بلا قصور بدهند و ماهوار اهل خدمات مسجد هم اجرا دارند و هر مسجدی که
وارونه مقرر و شقه اهتمام آب و صفت بوریه و جانماز شطرنجی و جاروب و در رمضان شریف
قرآن شریف نمایند و رواج دهند و در شهر تاکید نمایند که بی اطلاع و امداد شاه هر جا بیجا هیچکس
مسجد بنا نکند چه برای ثواب بنا می نهند و از بی اهتمامی عصیان زیاده تر از ثواب عاید می گردد
و اگر نظر بر ثواب است مهمان خانه‌ها و باغ و پل و چاه و حوض هر که خواهد بی دغدغه بنا کند و در هر جا که
ضرور باشد هر محله و هر جا مسجد تعمیر نموده از سرکار سلطانی وظیفه و ادرار حاصل کنند و حکام شهر
در این کار مستحضر بوده و محافظت مرمت مساجد خود را معاف ندارند و در ماه رمضان بجمیع
مساجد صفهای بوریه و سبوهای آب و آهک شال صفائی و روزمره موافق رسوم مسجد داده و در مساجد

و مشاهیر حافظ و سامع مقرر نموده مواجب آنها از سرکار رسانیده نماز تراویح ادا کنانند و ترویج
شریعت غرا و اعلای اعلام سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بحکم قضات و مفتیان و شیخ المشایخ
و سلطان حکام کاربند و کارفرما بوده منهیات و مسکرات و غیر آن برطرف ساخته آنچنان خوار و زار
دارند که هیچکس هوس آن نکند و خلق را به دانستن و اظهار نمودن احکام و ارکان نماز و روزه
و لابدی شریعت تاکید بلیغ فرموده در سرا صور به افراط و تفریط نکوشند و ثواب را به عذاب نه انجامند
و اعراس بزرگان به دستوری که علما و فقها و مشایخ از قدیم الایام بلکه از آن زیاده جاری دارند و در
رونق اعراس کوشند و درویشان صاحب تکیه را نیز انعام داده باشند و نمایند و سبیلداران را نیز امداد
کلی نمایند و در مساجد و مقبره های هر جا که مناسب باشد و ضرور بوده باشد سبیل و طهارت خانها
برپا سازند لنگر و آب سبیل و مکتب ها را رواج تمام دهند و در لنگر مسجد جامع مسلمانان را نان پخته
دهند و از محتاج و صاحب استحقاق را رد نکنند و بیرون کوفته مقرر روزانه داده باشند و بجای راه
گذرنده را مکرر و اول به هر نفر آدم یک سیر و به لعل آرد گندم و بیرون نیم آثار و ربع سیر دال هر خواه هفت
چهار ماهانه بعضی گویند ربع سیر روغن بدهند و سیصد و پنجاه برای مصالح مسجد و مصالح دیگر
بلا قصور بدهند و دیگر هیچ تعطیلات جدید را نداده اهتمام حال مسافران و تفحص ودران و اشیاء حق ما
قاعده که جدید یعنی اند خود و فسخ نمایند که از آن فایده که بلا اختلاط آن مطلوب حصول یابد و از مال غنیمت بهره
بدست آید و از زرهای اگنده که خزانه و کرام و خمس برآورده و از قبیل مال مجهولان هر چه یافته شوند
در مسجد جامع یا محل آثار مبارک علیحده علیحده نگاهداشته موافق حکم صریح شریعت از آن مصروف سازند
و این را نیز یک کارخانه علیحده قرار دهند به هر حال فقرا و مساکین و اهل استحقاق را ضایع نگذارند آنها
به وفق حکم کتاب الله العزیز توشه از سرکار رسانیده باشند اهل الله را خواه بجاگیر خواه به انعام و ادرار
خواه بخیر و خیرات دریافته به قوت لایموت امداد نمایند و آن بنیان هم نکنند که خلاف کتاب الله باشد
و باید که حاکم معتبر ضابطه بسیار دان بیش اندیش درست عقیده را بلا تغییر و تبدیل تعیین نموده و مجموعه
دار عمده کاردان را نصب ساخته و قاضی و مفتی و شیخ المشایخ و صدر الصدور دیگر

خطیب مسجد جامع و دوبه و عیدگاه و ایک آیین و یک کوتوال مقرر دارند و مواجب ایشان
بقدر حال مشخص گذرا اوقات ساخته دیهات مقاصاد خل باحتیاج محل و قباله نمایند و هر سال در ماه
ربیع الاول در آثار شریف روز اول هزار هون دویم روز دو هزار هون سیوم روز سه هزار هون
روز چهارم چهار هزار هون هم برین منوال هر روز یک هزار هون مضاعف نموده روز دوازدهم
دوازده هزار هون بذل و تسبیح می نمود که جمله هفتاد و هشت هزار هون می شوند برین نمط
در ایام محرم الحرام روز اول یکهزار هون روز دویم دو هزار هون مضاعف ان هر روز بعد وقایع
بصرف می آید عددش پنجاه و پنج هزار هون میرسد و سوای این صرف مبلغ کثیر چهار قریه در
انعام و وظایف و جاگیر خادمان و عهده داران مقرر بود چنانچه فرمان سکندر بادشاه متضمن این مضا
بر کاغذ طلا اندود بکمال تکلیف نگارش یافته است و این فرمان سکندری نزد یک متولی موجود است
و حاکم قلعه بادولت پانصد سوار بدهند تا دروازه و ولایت و هر جا که در کار شود بلشکر خاصه خود اهتمام
نماید و از عهده خدمت بوجهی تواند بر آید و پنج هزار حشم برقنداز جنگی فقط که دو حصه برق انداز و یک حصه
خشت انداز باشند بی کم و زیاده موجود دارد و سوای این نفران دیگر که ضروری اند بدستور سابق باو مقرر
دارند و کلیه آن است که توپ انداز و بان انداز و غیره نفران بی عدیل و بی مثل بهم رسانیده جمع نمایند
و از سواران و حشام خون آشام و غیره هر جا که بایحتاج باشد در شهر سکونت کنند و در دروازه ها واقعه
نویسان راست و اخبار گویان صدق گفتار و چند سوار و حشام در بالا و زیر و بیرون و درون جابجا
انچنان مقرر دارد که موافق نوبت وقت حاضر بوده نگهدارد که احدی من الناس بی اجازت و اشارت
سرکار اختیار نواب از بیرون باندرون و از اندرون به بیرون قدم نتواند نهاد و آدم جدید را تا دریافت
که کیست و از کجا آمده و بکدام سوی روانه خواهد شد و چند مقام خواهد نمود و پیش تحقیق نشود بدرون راه ندهند و خزانه را
حاکم و عامل گذاشته ضرب طلا و نقره و مس روان دارد و از طلا هون و نیم هون و ربع هون و از نقره روپیه و نیم روپیه و ربع
روپیه و از مس شش چیتل و سه چیتل و دو چیتل و یک چیتل مسعود نمایند و حکم کنند که هر جنس را برابر و هموار انچنان نمایند که
گویا به پرکار برابر کنند بعده بضرب رسانند و در خالص هر شی نهایت احتیاط بجا آورده بنوا خالص صفات به سیا

و تنبیه که انسب نماید بعمل آرد و در آبادانی و فراوانی غله و معموری باغات شهر فوق الحد کوشش نمایند هر چند که
معموری باغات اندرون و بیرون شهر بسیار شود باعث زینت است و از دربار پادشاهی راستها
بازارها تا هر دو دروازه از دو جانب با تمام کمال برسانند و معمور دارند چه بازارها از دو طرف معمور باشد
همه جانب سودا خریدن نزدیک خواهد شد و در میان راسته بازارها نگذارند که خیمه و چپره دوکانها اندازند
بجز دو راسته در میان هیچ دوکان حاجت نیست و در آن کوشند که بقال و زیات و بزاز و خیاط
و زین و خیمه دوز و طباق و هر قومی پهلوی همدیگر یک راسته بانند و دوکان داشته باشند و تا که
راسته و بازارها با تمام معموری شوند محلها و کوچها منظور بدارند و غله بازارها آنچنان رواج
دهند که غله فروشان اطراف و جوانب غلهها ذخیره در شهر کرده و سکونت گرفته همه وقت موجود دارند
چه فراوانی غله باعث آبادانی مملکت و رفاهیت سپاه است و کوتوال باید که هر شب و روز در محافظت
شهر و بازارها بود و از دزدان و رهزنان و عیاران و کیسه بران باخبر باشد و اگر جای دزدی خورد
یا بزرگ واقع شود فی الحال بقوت خبرداری و قوت سیاسه موافق حکم که مطابق شرع
شریف باشد فیصل سازد و کسیکه مقید شود بقدر خورد و نوش کفاف روزمره اجرا دارند و
شاهزادگان والا تبار و امرای و وزرای عالی مقدار آنکه شاگرد پیشگان و غلامان و خدمتگاران
خاص خود را تاکید بلیغ نموده باشند تا هیچ یکی بر احدی از رعایا تعدی نکرده باشد بر تقدیر وقوع
اگر چه خود را الامکان دارو گیر با انصاف و عدل آن مقدمه فیصله سازند لاکن اولا آنجا کم آگاه ساخته
رفع شر سرکشان و شریران نمایند میگویند بهار هر که تعقب بیاد خود می رسید و حکام آن زمان پادشاه
را بر کوشش نمی گرفتند پادشاه بر مشرف و از محل بیرون جای نشستن خود برای سیر بار بود متصل اش
یکی گهاتی که فیلان را می بندند از آن بسیار کلان که آن را آنش در محل هفت کهن میسر آویخته بود
حاصل کلام نیت پادشاه این بود که اگر من در آنجا نباشم در محل هفت کهن باشم بفریاد مستغیثان
برسم و یکی رسن و در زیر بیرون بر راه آویخته شده و اذن عام داده بود اگر
کسی بفریاد خود نرسد این رسن بجنباند و مردمان را تاکید که کسی مزاحم ایشان نشود مگر بشرط اول نزدیک

صاحبان حاکم و منصف رفته وقتی که بفریاد خود نخواهد رسید از آنجا آمده معروض سازد و همچنین بسیار
مخلوق حاضر شده رسن را جنبانیده بفریاد خود میرسیدند یکی وقت مقرر نبود نه از صبح تا شام
از رعیت بسبب صدور جریمه و تقصیر به از مواخذه نمودن و غارت کردن تا دو تخواهی کفران
نعمت است و بالجمله تا توانند در اصلاح رعایا و برایا کوشند - فرد - بران باش تا هرچه نیت کنی
نظر در صلاح رعیت کنی ٭ و پیوسته شاه راه و کوچها و بازارها را بتاکید پاک و صاف نگهداشته در مد نظر
و سرکارها هیچ جا خس و خاشاک افتادن ندهند و از دو رسته بازارها هیچ دوکانی ناآباد و خراب
نگذارند که باعث بی‌اعتباری خدمت عهده داران باموجب زجر و عتاب ایشان خواهد بود و چون
بر حکم قرآنی و امر واجب الامتثال سبحانی وضع جزیه بر کافه ذمیان و طایفه اهل شرک خذلان
شده است به عمال و حکام تمامی ممالک اسلام احکام اصدار سازند که از هندوان ممالک محروسه
بر طبق حکم شریعت غرا چنانچه که در دار السلطنت محمد پور حیث عن الخطر والفتور از کفار میگیرند
از جزیه بدین تفصیل اخذ می نموده باشند از کافر مالداری که بی کسب اوقات گذاری یکسال با اکثر
سال می تواند کرد در سه ماه یک توله نقره و چهار گنج و چهار خمس گنج و از کافری که فی الجمله مال دارد اما
بی کسب نمی تواند گذرانید نصف آن که نیم توله و دو گنج و دو خمس گنج و از کافری که هیچ مال ندارد و از
کسب اوقات می گذارد و از قوت او و عیال او چیزی ماند که ادای جزیه تواند کرد ربع توله و یک گنج
و یک خمس گنج به گیرند و متعرض زنان و طفلان و نابالغان که به سن پانزده سالگی نرسیده باشند
و زبرده و واهبان که اختلاط بخلق نمی کنند و از نابینایان و بیماران که یکسال و یا نصف سال
مریض باشند و از جای ماندها و از کافری که متوفی شده پیش از ادای جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از
مفلوج و شیخ کبیر و از فقیران که قادر بر عمل نیستند و مالک مال نیز نباشند و از کافری که اسلام آرد پیش از ادای
جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از مرتدان اصلاً و قطعاً نگیرند و از کافری که نصف سال توانگر باشد و نصف
سال فقیر جزیه میانه حال بگیرند و از بهتیان و جنگمان که اختلاط بخلق می کنند و مستحق جزیه هستند
باید که جزیه از آنها اخذ نمایند و همچنین از کفار که کسب نمی کنند اما قادر هستند بر تحصیل نه روجهی که با

بدان مقدار که جزیه ادا توانند کرد باید که بدست خود آورده بدهند و بدست نایب خود نفرستند و اخذ نشسته باشد و او استاده بدید و آنچه زر جزیه که به وصول آید بخزانه بیت المال رساند بمصارف آن بر حکم شرع شریف صرف کنند و اگر بامرا و وزرا و غیره ارباب استحقاق چون خواهند که جاگیر بدهند باید که دست عمل سه ساله بخاطر آورده در سالی که دست حاصل بسیار شده موافق آن حساب کرده بحساب در صدی پانزده هزاری جاگیر دهند وقت دفترت کم و کاست وزیر دیده بگیرند وزیراک و خورد را به یک و بیتره جاگیر بدهند و در ابتدا ارجاگیر باو داده بعده اسپان و طلب سازند و بعلامات داغ سرکار هر روز بر اسپان او را مجرا دهد و بعد از ان شش ماه شمار سپاه او را بگیرند و اگر وزیر بحضور باشد بدربار طلبید و موجودات بگیرند و ضابطه شمار به سکه همایون وزیر نام بنام جمله خدماران و سلحداران و عدد و پایگاه بگیرند و با شمار سابق مقابله دهند و ران هرچه تفاوت بینند استفسار نمایند و سبب در نمودن مردم قدیم و فا کار و کار کرده بدانند اگر تغافل کردنی است تغافل کنند اگر تهدید کردنی است تهدید نمایند و هر قدر لشکر وزیر که در ولایت خواهد بود از انجا شمار کنانیده طلبانند و بازپرس احوال نمایند و بر اسپان وزرا داغ سرکاری بادشاهی حاجت نیست اگر اسپی داغ زده شده ثابت دیگر بجاکری رجوع شود صاحب داغ داغ خود بر آن داغ تازه کنند و اسپ داغ سرکاری بسرکاری دیگر رود و صاحب سرکار داغ سرکار خود کند و صاحبان سپاه را باید که سپاه و اسپ را در ابتدای نوشتن انچنان خاطر آورده بنویسید و داغ کنند که حاجت در رو نمودن نشود و چه سپاهی هرچند قدیم باشد بهتر است و تقرر قدیم معتمد حکم اقربا دارد و در سرکار بادشاهی از هر نستم و هر فن چهار چهار استاد کامل بهم رسانیده موافق حال آنها تنخواه و تعینات مقرر نموده نگاه دارند و قدر که مردم قابل و فاضل در سرکار بادشاهی اجتماع یابند باعث شدت گیرند و وقار و زینت بادشاهی است و اینها را در حضور بآن جمع سازند و به نوبت مقرره خدمت گرفته باشند و بعضی مردم عمده را نوبت معاف شده شود و بعضی از اینها را بوقت خاص و عام هم معاف نموده وقت خاص و عام شب نویسان که ملازم باشند باید که حاضری و غیر حاضری براحدی از احادی می نوشته

باشند و آنکه بعلت غیر حاضر اند بخاطر آمده و تاکید کنند و اگر کسی مدام
غیر حاضر باشد نام او نویسد روز دیگر در سرکار وضع کنند و حضوریان
و بهره‌مندان را تنخواه قطع علیحده نموده مرفوع القلم ساخته بدهند اما
جمعبندی دهات تنخواه را بمعرفت حکام هر دیار بخاطر آورده طلبیده
باشند و پادشاه باید که در هیچ عمل افراط و تفریط روا ندارد و اوقات خود را
قسمت نموده از صبح تا سه طاس روز با علما و فضلا و شعرا صحبت داشته
بر اخبارات و سوانحات ملک و مال و جواب سوال مطلع شود و در طاس چهارم
تا ششم طاس در بار عام نشسته مجرای امرا و اعیان و سپاه و حیران
بگیرد و از طاس هفتم تا نهم بخلوت و گوشه‌ها هایی که داند سرانجام دهد
و از طاس دهم تا یک پاس شب نیز در غسلخانه نشسته اجرای امور نماید
و بعد از نماز عشا تمام شب خود مختار است هر روز باین نسق اوقات گذاری
نموده یکروز یک ساعت خلاف سرشته و قاعده کاری بعمل نیارد و در
عیدین و شب برات دوکانها و بازارها و دربار آراسته سازند و در نوروز
تا نه روز به تکلفات و نزاکت‌ها آرایش نمایند و در ایام سالگره نیز بیا
راسته و روز عیدین و سالگره جمیع امرا و اعیان و ارکان و کلانتران
بازارهای شهر و جز آن هر کدام به گذرانیدن نذر و هدایا مستعد و بهره
مند شوند هر کدام که چاکر و صیغه‌خوار پادشاه باشند بموافق حال نذر پیش
بگذارند و در نوروز نوروزه باغی که سیرگاه محلات پادشاهی را در خور باشد
چون روضه رضوان بیارایند و دوکانها و نشیمن‌ها و غرفه‌ها به نشستن
خوبرویان تعیین میکردند به تخصیص در بازار حضور و با خاته اندرون
بیرون شهر مستعد و مزین سازند بازار تمام هشت روز در باغات مذکور

بادشاه نیز یکروز سواری فرموده بعیش و عشرت سیر می نمود و در ولایت
هر جا که مردم طوایف خوب هنرمند باشند در هر موسم نوروز برای بجا آوردن
آداب و سلام حاضر میگردیدند تا نه روز شب و روز در دربار حاضر بوده هر کدام
مشغول هنر خویش و اظهار حرفه و کمال خود شوند و پادشاه نیز به یک امرا و ارکان
دولت و اعیان حضرت را یا نفرانی حضوریان و شاگرد پیشگان حضور و حواله‌داران
محلات و کارخانجات تشریفات فراخور حال سرفرازی فرموده‌اند و در حرم نیز به همین
دستور تشریفات سرفرازی می فرمود و تمام ماه ربیع الاول هم بود و شریف یازده روز
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بوده و روز شریف نیز در محل آثار مبارک مراسم
ضیافات و ولایم و مجالس طعام نفیس و حلقهٔ ذکر و تهلیل و رونق خیر و خیرات بجا آورده نذر
و مستحقان و طالب العلمان و علما و فضلا و فقراء و مشایخ و اعیان و ارکان را یک
روز بتدریج طلبیده بضیافت طعام محظوظ میگردانید و هر روز پنجشنبه و روز دوازدهم
و پانزدهم هر ماه ضیافت هر روز سفره ساخته پادشاه خود مهمان آنجا میشد و از خوردن نوال آنجا
به نعمت فایز میشد و در آثار مبارکه هیچ مشروعات نکنند و در آرایش نوروز خود مختار اند
و هر شب ماه بار عام داده حضوریان و جمیع حکام و قضات و خطیب و علما و مردم کارخا
نجات و شاگرد پیشه و غیره هر که اسم ملازمی سید اطلاق یابد شب ماه حاضر شده از
بالای خود مجرای و سلام نماید پادشاه تا سته طاس شب برآمده می ماند و تا پنج غره ماه
از اول صبح تا شش طاس در داد محل نشسته سلام امرا و وزرای حضور میگرفت و باب
که در دربار در کمال وسعت و کشادگی رو بشرق مفتوح نموده دربازه‌ی دربار برابر دیوار
دربازه‌ی مسجد در کمال وسعت و کشادگی صفا و نزاکت باشان و شوکت دربار بنا کنند
و هر سه سوی مقابل مسجد جماعت خانه‌های با تکلف و بالا خانه‌های ستون مستعد ساخته
بر صحن بلند مسجد و بالا خانه آن بنهایت نزاکت بکار برند و در فضای پیش مسجد حوض

عظیم پر آب همیشه مقرر ساخته باشند و آنچه لوازم مسجد و مصلیان است یک یک مهیا سازند
ولنگری در کمال پاکیزگی نهند و ابسبیل برای مسلمانان و هنود و غیره موجود دارند و در جماعت
خانه ها مدرسان هر علوم مقرر سازند و بدلوا زود ربار بهر اسم جماعت خانها برای خوبیان و کتاب
دران دربار میز و بیابی و رونق تمام و کمال ترتیب داده از طرف فضای دربار دکاکین وسیع
و عریض در کمال لطافت و صفائی با بالاخانهای مطبوع و مقبول از سنگ و گچ بر آورند
و هر جا که صاحب صنعت و هنر باشد و سوداگران ثروت و غنا را درین دوکانها جا دهند و از
طباخ و شیرینی گر و باغبان و میوه فروشان هر که هنرمند و صاحب وقوف باشد درین بازار
جای دهند و در آبادی بازار و فزونی متاع آنچنان سعی نمایند که دوکان یا بالاخانه خالی
نباشد و هر چیز و هر متاع هر جا که باشد دران بازار بهم رسد و میدان مقابله دربار میان دوکانها
از هر چهار طرف گذر کار پیموده و در میان حوضخانه بزرگ که مناسب در سیده انجا باشد مرتب ساخته
مدام از آب لبریز دارند تا از هر چهار طرف هر که خواهد آب بردارد و میر و حوضخانه و مقابل دوکانها
درختان سایه دار مناسب که عبارت آنها محل رونق بازار نباشد نصب سازند همواره کوتوال
و بازاریان متفحص بینند و ربار و بازار بوده رفت و روب کرده نگذارند که یک پرگاه در میدان
بیفتد یا گرد و غبار در هیچ جا سر بر بند و در مقابل دوکان تا زمین هموار کرده آب پاشیده بازار
آنجا بارونق بدارند که ضرب المثل اهل روزگار گردد و بالای صفهای جماعت خانه با دربار داد و اهل
رونق و زیب و زینت بر آورده نشیمن ها و منظر های عالی با تکلف ساخته نشستن گاه سلاطین
آنچنان سازند که تمام بازار و فضای دربار در نظر بادشاه باشد و بر سر دربار در پهلو کالین و بالاخانها
و صفهای دربار رونق دهند که تا به به عبارت فصیح و خط زیبنده مکتوب بطلای احمر بر سر دروازه
بنویسانند تا تاریخ تعمیر شود و چوکی گذریراد بهمین جانب دربار مقرر نمایند و از قسم بهره هر که باشد سودا
شاهی و غیر از بین بازار هیچ جا دوکان ندارد و در عقب دوکانها سوداگران را نیز به دوکان ها جمع نمایند
و ازین بازار دست تعدی کم تصحیح آنا من هر غیر متعرب و قلم و ادم و ظلم و ستم و عادتا کوتاه کشیده و انبه ملا

از حبش و ترکی و هندی و خواجه سرایان جمع نموده هر چهار یک معلم صبیان و طالب فارسی خوان و
فارسی نیک لسان و تیراندازان و برق اندازان و نیزه بازان و چشمی سیلدار جمع الی نموده و جمیع اسباب مایحتاج آنها
از سرکار مهیا ساخته به احکام و ارکان دین اسلام قرآن شریف خواندن و در هنر مستعد و باهر کمال نمایند و بعضی را
در کارخانجات سپرده تا هنرمندی بیاموزند هرچند که غلامان تربیت یافته شوند و هنر بیاموزند چشن ایدی بود
تا که خودسال اند خوان و جامه جمیع مایحتاج از سرکار بدهند و موافق جوهر گی هنر قدر نمایند و چون بحد کمال
و شد برسند در هر جا که کار بخواهیشی و بیوند و خدمات بخشیده مشاهره و تنخواه مقرر گردانند و بدرستیان ایشان سواری
اکثر خدمات حضور و غیبت و کارخانجات و قلعه جات و حصار و محلات لایق دیده هرکس را بهر عهده که لایق
باشد بدان خدمت منسوب سازند و همیشه متفحص بیشتر تا با نزدی و حرام خواری عادت نکنند و هرکه سر بدزدی
یا حرام خواری یا لیغاوت و خصلتی شنیعه برآرد مردود العمل نموده موافق شرع سزا دهند و درگذر نکنند که
اهمال در این باب سر فتنه و فساد خواهد شد و به سرسواری آنها که خدمت اند بر خدمات سرگرم بوده
همراه حوالداران خود صفها بسته با سار و بیران عقب پشت سلطان بیایند و با سر اسلحه که وزرش بشیر و شتته
باشند الملا نمایند و پایگاه را اسب قرار داده و میراخور ضابطه سوریران نگارند و بهر اسب یک
خاصه دار و دو اسب دو خاصه دار قرار داده جمیع اسباب و سامان کارخانه موجود و مهیا ساخته جمیع اسبان
پایگاه را ابلاغ سرکار رسانند و ترتیب هر کدام مقرر نموده هر اسبی که زبون و ناچاق بنظر درآید میرآخور
و نگاهداشتگان تاکید کنند که بدر آرند و بسیار خبرداری نمایند که در پایگاه نگذارند و جا یک سواران و فیلخانه
و شترخانه نزد آن اکثر بسیاری شود و جنس با بود اسب بهر راهی که از کار رفته باشد هرگز در پایگاه
نگذارند و جابک سواران و طبیبان حاذق بسیار در پایگاه نگهدارند و میراخور از جنس مغل و افغان
باشد بهتر است و بارگیرسواران که خواهش داشته سواری تیرانداز و برق انداز و نیزه باز زمانه داشته بهند و غلامان
تمام و اهل بارگیران یکی با این هر دو دسته باشد روز و نوبت داری بکنند و جمیع بارگیران سواران یک
حوالدار تعیین کنند و اسب شناسی و حرون و دم سوم و معیوب مطلق باشد در سرکار ندارند و هر که از زنان
از سبب ضعف و پیری نوکری از خود دگر داشته خانه نشین باشد اگر اولاد و اقربا بجای او نوکر بدهند والا سرکار تا دم زیستش همه اخراجات

بستان هفتم

در بیان پادشاه علی عادلشاه ثانی بن سلطان محمد عادلشاه غازی انار الله برهانه

بدانکه پادشاه با عدل و داد زبده شاهنشاهان سلطان محمد عادلشاه را بتائیدات الهی و عنایات نامتناهی آرزوهای دلی و مرادات قلبی همه حاصل بود و آنچه شمایل مرضیه و خصائل حسنه که افراد انسانی بدرجهٔ کمال میرساند خصوص زمرهٔ برگزیده سلاطین را که اساطین دولت و کرامت اند از سخاوت و شجاعت و بهجت و عدالت و دوربینی و کار آگاهی و رعیت پروری و غربانوازی و حق شناسی و خدا ترسی و پرهیزگاری و صفائی اعتقاد و نصرت دین و تقویت اسلام و سائر شیم حمیده و خصائل پسندیده ذات کاملش همه موصوف بوده گوی سبقت از اقران ربوده بود دیگر از رویی که در پردهٔ اختفا مانده و مرادی که در کنار ارزو نرسیده همین طلوع کوکب برج بختیاری و حصول گوهر درج کامگاری است که عبارت از خلف رشیدی و فرزند سعیدی است بود که تا شایستهٔ تاج دیهیم و سزاوار تخت نگین بوده بعد از وی ولی عهد و جانشین باشد بنابرآن درین آرزو روزها بشب آوردی و شبها بتجرد الحاج و تضرع و التجا بدرگاه رب الجلالت بسر کردی تا آنکه بلطف و کرم یزدانی و عنایات بی‌غایت سبحانی این ارزو را که بهزاران خیر و خوبی متضمن بود نیز در کنارش نهاد یعنی فرزندی که از دیده را نور و دل را سرور حاصل توان نمود ارزانی فرمود.

بیان تولد شدن سلطان علی عادلشاه ثانی انار الله برهانه

در ساعتی که نظرات کواکب و سیاره و میل برج سیارگان طالعی و فسیح مندی و بلند بختی و ارجمندی و قوت اقبال و مزید جاه و جلال بوده بتاریخ شانزدهم

شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت طلوع آن نیر اقبال از مطلع مشیمهٔ والده
زننده فال خجسته مال الظهور آمد کاشانهٔ دولت و اقبال و شبستان حشمت و
اجلال بنور عالم تابش منور گردید عالم و عالمیان را راحت تازه و جهان و جهانیان
را فرحت بی اندازه حاصل شد بادشاه غازی از حصول این موهبت کبری و مکرمت
عظمی بهزاران هزار محظوظ و مسرور گشته شکر بدرگاه وهاب متعال مبذول گردانید
و به شکرانه این عطیه آلهی دست دریا نوال کشاده بند از خزاین و قفل از گنجینه‌ها
برداشته بزر پاشی فراوان و عطای بخشش بی پایان راه آرزوی صغیر و
کبیر را سد هر برنا و پیر را مالامال نموده هر محتاج و مستمند را غنی و مستغنی گردانید

بیان متعهد شدن حاجی بڑے صاحب حضانت و تربیت شاه زاده را

عصمت مآب عفت قباب گوهر درج شهریاری اختر برج کامکاری شهزاده
علیا جناب حاجیه بڑے صاحبه صبیهٔ رضیهٔ بادشاه غفران پناه سلطان محمد
محمد قطب شاه که اهل خاص حرم با اختصاص بادشاه رضوان سلطان محمد عادلشاه
اند التماس از بادشاه غازی نموده حضانت آن مولود و حراست آن گوهر مسعود
و تعهد پرورش آن در سرا سر سود بخود گرفته در مشکوی خویش که انبه محل بود
آورده اند و روز بروز لوازم پرورش و ترتیب دقیقه فرو گذاشت ننموده بجان و
دل کوشیده اند و عزیزتر از جان میداشتند و راحت و فرحت روح روان می انگاشتند
خواجگی آقا بیگی از شعرای پایه تخت بود قطعهٔ و تاریخ تولد آن شهزاده پرداخت
بعرض رسانید قطعه شاه عدالت پناه خسرو شاهنشهان آنکه بی بندگیش چرخ قامت
گردد خمید * تو گل بستان عدل نخل شهنشاه را گرد عطا از کرم خالق عرش مجید
هاتفی از نه فلک از سر ذوق و نشاط * مولود شهزاده گفت کوکب شوکت رسید

کیشه امید خواجگی آقا در حصله این قطعه از آرزو و مراد پر و مملو گردید

بیان جشن شادی بسم الله خوانی شاهزاده علی عادلشاه ثانی

چون عمر گرامی آن والا گهر به چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بر طریق متابعت سنت نبوی بادشاه غازی جشن عظیم و شادمانی بزرگ ترتیب داده بستم ماه شعبان روز جمعه سنه یکهزار و پنجاه و دو با هزاران فرخی و فیروزی رسم میمون و طریقه همایون و مکتب نشاندن و بسم الله خواندن باشد بجلوه ظهور آوردند و اوستادان صاحب کمال و معلمان خجسته مال تعیین فرموده به تعلیم شبانروزه ترتیب صباح و مسا در قلایل ایام در خواندن و نوشتن و آداب سلطانی و ورزش پهلوانی و اسپ تازی و شمشیر بازی و نیزه باختن و تیر انداختن و جمیع فنون و حیثیت ها که لازمه حال کرده با شکوه سلاطین و جهانداران است آراسته و پیراسته گردانیدند

در بیان جشن شادی سنت ختنه علی عادلشاه ثانی

و چون مرحله عمرش بهفت سالگی رسید بر طبیعت سنت خلیلی طریق اختتان شاهزاده بجا آورده جشن بزرگ و شادی سترگ ترتیب داده شب جمعه ماه رجب سنه یکهزار و پنجاه و چهار سواری شهر گشت با هزاران سور و سرور بظهور رسانیدند

در بیان جلوس بادشاه علی عادل شاه ثانی بر تخت سلطنت بلده بیجاپور

چون بادشاه جنت آرامگاه سلطان محمد عادل شاه از سرای سپنج کدورت دنیا بفضای سراسر سرور روضه جنت عقبا خرامیدند باهتمام علیا جناب بیگم صاحبه و وزیر مملکت مدار خان محمد و سایر اعیان و ارکان درگاه بتاریخ بست و ششم ماه محرم الحرام روز سه شنبه ساعت اهم که برگزیده انجم شناسان

مهارت کیشش بود سنه یکهزار و شصت و هفت شاهزاده جوان بخت علی را
در سن نوزده سالگی به تخت مملکت و سریر سلطنت اجلاس میمنت اساس
بوقوع پیوست شاعری تازه گوی بلند خیالی تاریخ جلوس آن پادشاه جوان بخت
و جوان سال را از مصرعه مولانا هلالی بطریق اقتباس و تغمیه به نظم آورده بغرض رسانید
قطعه بهر سال جلوس شاه دکن * گفت هاتف سحر بصورت جلی * نیست آخر
در میان سخن حرفی * جانشین محمد است علی * و نیز عبد النبی و نیز در تاریخ این جلوس
این مصرع گفته است مصرع نوبت شاهی زده بعد محمد علی * و نیز ملا محمد قلی این
قطعه برو سه کار آورده قطعه منت ایزد را که بر تخت خلافت جلوه کرد * آفتابی
کز طلوعش گشت عالم منجلی در میان شهریاران افتخار او را سزد * زانکه شد
همچو علی مالک محمد را ولی * سال تاریخ جلوسش خواستم از عقل کل * گفت امیر المومنین
بعد از محمد شد علی * بهر یک ازین شاعران تازه خیال صلات و جایزات افزون
از حد و قیاس ارزانی یافت در اوایل جلوس علی عادل شاه مهام سلطنت و امور
مملکت باستصواب مملکت مدار خان محمد که به خانخانان مخاطب بود جاری و منسلک
میگشت چون بقتل رسید رتق و فتق مهام جهانداری و نسق و انتظام امور مالی
و ملکی به مملکت مدار فضایل و کمالات مظهر شیخ ابراهیم خان رجوع یافت چون او
به اراده حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام علیه الصلوة و
السلام بهمرکابی والده پادشاه صاحبه عازم حجاز گردید منصب وزارت و مدار الملکی
به پسرش که بفضایل و کمالات و ستودگی شهامت و شجاعت اشتهار ارسطو فطرت افلاطون
حکمت میان عبد المحی قرار گرفت که تا آخر عهد علی عادل شاه باستصواب رای
ازین تدبیر و رای انتظام سلطنت خانه عادل شاه را سرانجام می بخشد
و کار به بها و رونق تمام میداشت

در اولین سال جلوس از استیلای مغل قلعه بیدر و کلیان از تصرف عادل شاه بدر رفتن

از سوانح سابقه ظاهر شد که آل تیمور را در باب تسخیر دکن اهتمام تمام بود خصوص از اکبر شاه بعد از وا از اولاد او حمله ها و یورشها متواتر کرده بعد افضی بوقوع می انجامید تا به تدریج پاره پاره از ولایت دکن متصرف شدند اولاً خاندیس بعد از ان برار به قبض آوردند و آخر سر ولایت نظام شاهیه نیز حال کرده بدفعات حمله ها می آوردند تا آنکه شاه جهان با سلطان محمد عادل شاه بر تقسیم تنصیفی آن ملک مصالحه کرده و عهدنامه فیمابین نگاشته شد و بر همان قرار و عهد نیمی از ملک نظام شاهی در قبض مغل رفت و نیمی در تصرف عادل شاه ماند بعد از انتقال سلطان محمد با وجود آن عهود و مواثیق که فیمابین شاه جهان در قید حیات بود و لاکن منزوی گشته و از تصرف مهجور شده پسرش اورنگ زیب بر آن پیمان و قرار ثبات نورزیده بر تعلقات عادل شاهیه لشکر کشیده بر بیدر محاصره قایم نمود علی عادل شاه با وجود که اولین سال جلوس بود و هنوز انتظام سلطنت به وجه خاطرخواه هنوز مزاج نگرفته افضل خان و ملک ریحان را با دیگر امرا و لشکر بکومک و امداد بیدر روانه فرمود ملک مرجان که از طرف عادل شاهیه به قلعه بانی انجام تعین بود با مغل بمدافعت پرداخته تا مدت شش سال بقتال و جدال هنگامه گرم داشت آخر در بیست و پنجم جمادی الثانی روز سه شنبه سنه یکهزار و شصت و هفت شهر بیدر در تصرف عالمگیر رفت اگرچه درین اثنا میان فوج عادل شاهی و لشکر مغل بدفعات مقابلات و مقاتلات بوقوع رسیدند و اکثر مردم طرفین در قتل و غارت آمدند گاهی غلبه از طرف عادل شاهیان بود و گاهی از جانب دهلوایان بعد از ان عالمگیر بتاریخ بیست و هفتم رجب قلعه کلیان را محاصره نمود و بعد از سه ماه در تاریخ بیست و هفتم شوال آن را نیز متصرف شد و در همان نزدیکی سیواجی بهوسله بر شهر جلنیر تاخت آورده غارت و تاراج نمود۔

بیان قتل خان خانان خان بهادر

در یکی از همین یورش‌ها و لشکرکشی‌ها که مغل بر تعلقات عادل شاهیه می‌نمود و تاخت
و تاراجی بو فوج میرسانید برای حفظ و حراست ممالک محروسه و مدافعت ضرر غنیم عادل شاه
خان خانان خان محمد را با دیگر امرا و لشکریان بر روی غنیم نامزد فرمود خان با لشکر و امرا
بر سرحد رسیده در حراست محالات و حفظ سرحد اهتمام میداشت و قابو و فرصت را منتظر
می‌بود تا اینکه روزی منهیان خبر رسانیدند مسافت دو سه منزل فوج دهلی در کوهستانی
فرود آمده از جای تنگ اراده عبور میدارد خان فی الحال لشکر را مستعد نموده از جای خود
حرکت نمود از شب در میان طی مسافت نموده بر سر آنها رسید و سد راه فوج غنیم شد
چون از دیگر جوانب کوهستان و دربستان و شیب و فرازها در گرفته بود راه بیرون ان
شور لشکر دهلی بسته شده و آذوقه نیز بآخر رسیده و امید رسیدن رسد منقطع چون
همچو حالت صعب وارد حال شان شد عالمگیر در ورطه حیرت فرو مانده شقه بخان خانان
نوشت و الحاح نمود بدین مضمون که اگر درین وقت نظر بناموس خاندان علیه عالیه
طریق مصالحه را مسلوک دارند و رعایت را کار فرمایند و راه منفذ باگذارند عهد موکد نموده
می‌آید تا مدتی که وزارت و مدار المهامی سلطنت خانه عادل شاهیه بآن صداقت و مودت
کیش و ابنا و اولاد نیز تعلق داشته باشد بوفای این عهد رابطه اتحاد و یکجهتی را
مربوط و مرعی داشته سلوک موالات و مولفات بظهور رسانیده آید و بعد ازین
هیچکس بنظر تسخیر هم از جانب هند بجانب بلده بیجاپور نخواهد دید گویند وقتی که خان
نماز عصر گذارده بر سر مصلی نشسته بود رسانیده این شقه را بخان رسانید بعد ملاحظه
شقه این کلمه بر زبان خان جاری شد که این شقه اجل من است یعنی شقه ایست
که پیام مرگ آورده پس بعد از تامل کثیر و اندیشه بسیار بر پشت آن شقه نوشت که
فردا علی الصباح با لشکر خود مستعد و آماده شده بر سمتی که فوج من فرود افتاده است اینجا

نموده بسلامت بگذرند و قاصد را رخصت فرمود عالمگیر بر طبق اشاره خان در آخر شب تیار
و مستعد شده بر سر فوج خان ریخت سپاه فوج خان پهلوتهی کرده راه دادند تا عالمگیر
با تمامی لشکر خویش بسلامت درگذشت و راه نجات پیش گرفت همچو مرغی که قفس شکند
روان شد و سرداران و امرای لشکر همین که واقف شدند که مغل بر سر لشکر خان
شبخون زده راه میدان گرفت دوان دوان نزد خان رسیدند و گفتند که هنوز کار
از دست نرفته است تعاقب نموده باز او را بدست آریم همچو قابو دیگر بدست نخواهد آمد
خان ایشان را جواب داد اکنون که از پنجه بدر رفته رفته باو بگذارید تا بر سر مغل بار منت
گذاشته باشند سالها و از این حکایت منت گذاری شما بر آنها باقی خواهد ماند درین ضمن
اگرچه سایر امرا و سرداران سکوت ورزیدند اما افضل خان که در صلابت و جلادت از
همه پیش قدمی نموده گفت که این چنین روز دیگر نخواهند یافت و همچو قابو بدست نخواهد
آمد و از آل تیمور کسیکه ما را از و اندیشه باشد همین شاهزاده است وقتی که این را بدست
آریم دیگر هیچکس از هند قصد دکن نخواهد نمود و نام نخواهد گرفت خان گفت آری هم چنین است
که صلاح شما می بیند مگر شاهزاده باد شاه مملکت هندوستان است اگر او را ضایع سازیم
دریای بلا بشورش خواهد آمد و بر سر دکن طوفان امواج افواج خواهد شد کوی فلک
گردون بر سر خواهد افتاد خیر در گذرید الخیر فی ما وقع بملاحظه آرید افضل خان بر سر
شوخی و دلیری آمده گفت خان میپندارید که چنین باشد من آن افضل خانم اگر
گردون بر سر افتد یکبارگی به کف دست خود خواهم ایستاند و جد در باب تعاقب مغل
می کرد خان محمد بدفع آن می پرداخت و به لطایف الحیل میگذرانید چون افضل خان ازین
از حقیقت کار آگاه شده بی باکانه دو سه کلمات خشونت آمیز و درشت بر زبان
رسانیده برخاست و همان وقت نقاره کوچ کرده بسوی دارالخلافت روان شد
ایلغار میرفت و روزی که داخل بیجاپور می شد و در نهایت غصه و غضب خود را تا

داده دو حربهٔ مشهور و معمول اهل دکن که آن را پهٔ می نامند در دو دست
نموده بدربار در آمده پادشاه را خبر کردند که افضل خان باین طرز گستاخانه بی باکانه
بحضور می آید پادشاه گفت گو بیاید با هر طرزی که خواهد بود چون پیش تخت رسید آن
هر دو حربه را بر زمین زد و گفت که غلام شما کارخانهٔ شما را تباه نمود پادشاه بعد از
استماع ماجرا و اطلاع کیفیت کار ناخوش شد و از خان اعراض بیش از بیش
بهم رسانیده و احکام برای طلب خان و لشکر فرستاد خان که هم اولین روز از راه
پیش بینی انجام کار خود معلوم نمود بر مرگ خویش متیقن شد از آنجا مراجعت نموده
در سطح منازل بطول و درنگی می ورزید اگر یک کوچ می کرد دو مقام سه مقام
می نمود غرض بچند روز در فایز دار الخلافت گردید و روزیکه داخل شهر می شود اندرون
که دروازه دو مغل با هر یک حربهٔ آبدار خونخواره بر دو جانب استاده بودند همینکه
پالکی خان برابر رسیدان هر دو از هر دو طرف بحربهٔ جان ستان کارش تمام کردند
تاریخ قتلش شد آه خان محمد شهید و نیز از لفظ دغا دادند ظاهر میگردد
که سال هزار و شصت و هشتم است منقول است چون لاش مجروحش را دفن
نمودند همان یکی از متعلقانش بخواب دید که خان بوی میگوید که انگشت خورد پایم
گم گشته است نزدیک پاسی دروازه افتاده مدفون سازند ضایع شدن ندهند
چون آنکس از خواب بیدار شد مردم به تفحص رفتند و نزدیک پاسی دروازه بیک
جانب افتاده یافتند امر برداشته نزدیک قبرش بعضی گویند در قبرش دفن
نمودند و گویند که پیشکش هر ساله که از بیجاپور به پادشاه هندوستان میرسید در آن
سال که خان وفات یافت عالم احکام روانه نمود که پیشکش مقرری امسال به سرکار
در سال نکنند هم در آنجا با تمام و در تعمیر عمارت مقبرهٔ خان محمد صرف نمایند پس جای عمارت
مقبرهٔ خان محمد از همان وجه بوقوع پیوست —

در بیان ذکر شروع و آغاز تمرد و شرارات سیواجی ولد شاه‌جی بهوسله بزمان علی عادل شاه ثانی -

پوشیده نماند که کوکن ولایتی است وسیع و زرخیز واقع بر ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع حصینه و حصارهای مستحکمه و بندرهای زرخیز که از آن جمله است بندر چیول و بندر دابول و هنکوله و شاستی و غیر آن و پاره از آن بوم کوهستان و دره‌ها و سنگلاخها است و بعضی بیشه و جنگل و بیشمار جنس محصول آن ولایت نارجیل و فلفل که صحرا صحرا درخت‌زارها است از سابق الایام آنچه بملک بیجاپور اتصال داشت به عادل شاه تعلق داشته و اکثری از آن به نظام شاه چون سلطنت شاهیان منهدم شد و ملک نظام شاهی میان عادل شاه و شاه‌جهان تقسیم یافت کوکن نظام شاهی تمامه هم به عادل شاه تعلق گرفت سلطان محمد عادل شاه اکثر آن ولایت را به اقطاع شهامت پناه ملا احمد نایته مقرر فرمود و دو محل از آن یکی پونه دیگر سوبه بجاگیر شاه‌جی بهوسله مقرر نمود و شاه‌جی در آنجا برسم زمینداران توطن گزیده بود و در اطاعت عادل شاه و متابعت فرمانش بسر می‌برد چون سلطان محمد بعد از آنکه خطره غزو و جهاد از خاطرش سر برزد و سر ... از آن مبارزت پیشه را با فوج سنگین به تسخیر کرناتک نامزد فرمود شاه‌جی هم متعین آن صوب شد پسرش سیواجی به نیابت پدر متصرف آن دو محل می‌بود و چون سلطان محمد را عارضه که در آن وفات یافت طاری شد ایام کوفتش باسید کشید خیلی اختلالی در ملک بیجاپور بهم رسید ملا احمد را که در کوکن اقامت و حراست میداشت نزد خویش به بیجاپور طلبید و آن ولایت از وجود محافظ و محارس خالی ماند سیواجی که جلادت و بیباکی را با مکر و فند و بر جمع میداشت انتهاز فرصت را غنیمت دانسته در آن ولایت غبار طغیان و تمرد برانگیخت و سرکشی آغاز نهاد و جمعی از مفسدان شرارت پیشه را که اکثر قوم و قبیله او بودند گرد آورده تخت قبیله

و تسخیر قلعه جنیر را متصرف شد آنگاه دست استیلا بما بقی قلاع و حصون از وجود حارسان
و ذخیره و سامان خالی بودند دراز نمود درین اثنا سلطان محمد را پیمانه عمر لبریز گردید و سفر
آخرت گزید سیوا این خبر ملامت اثر را که در حق آن باغی و مفسد مژدهٔ بشاشت آور بود
شنید قدم جسارت و جرأت پیشتر و تمامی قلاع و حصون ولایت کوکن را متصرف شد
و بجمع خاطر سامان و اسباب بغی و تمرد رسانده احداث حصون تازه کرد کردن از اطاعت
عادل شاه پیچید و از سابق و لاحق چهل قلعه مشحون و مملو از سامان قلعه داری که از ان جمله
قلعه راهیری است در قبض و تصرف خود درآورد —

بیان ذکر فرستادن علی عادل شاه افضل خان را بتنبیه سیوا و کشتن سیوا - و کشتن سیوا افضل خان را به دغا

چون تمرد و سرکشی سیواجی بهونسله بحد افراط پیوست و روز بروز زور بازو و یا د نهاد علی
عادلشاه معلوم نمود که درین ماده اغماض نمودن و به تغافل درگذرانیدن منافی قاعدهٔ
شوکت سلطانی و برهم زن انتظام سلطنت و جهانبانی است اطفای نایرهٔ طغیان
و تمردش واجب است و جوش خروش غرور و از استیلایش از سر نشاندن لازم و متحتم
پس شجاعت و صلابت مآب و جلادت و بسالت انتساب اشجع الامرا افضل خان که بمزید
سپاهیگری و شیردلی از سایر شجاعان دکن ممتاز بود و سیواجی از وی بیم و هراس
از حد افزون داشت با ده هزار سوار شیپری کار بتنبیه آن طاغی باغی روانه نمود
افضل خان بانجا رسیده بمقابلات مردانه و معارکات شیرانه لشکر و سپاه آن مقهور را
مخذول هزیمت و شکست داده ملک مقبوض وی را از قبضهٔ تصرفش متخلص ساختن
گرفت سیوا چون دید که دست اقتدارش کوتاه شد و طاقت مقاومت و مدافعت
با آن شیر صولت شرزهٔ مهابت در خویش نیافت طریق سپاهیگری و مردانگی را گذاشته
راه گریز و روباه گری پیش گرفت و شیوه عجز و نیازمندی را ساز داده باب صلح

و سازشش مفتوح کرد و مکتوب در نهایت فروتنی و عاجزی آن امیر سادهٔ لوح و صاف
سینه برنگاشته التماس صلح نمود و عذر جسارت و شوخی‌های ماضیهٔ خود خواسته
عرض عفو جرایم نموده و اطاعت و انقیاد بادشاه قبول کرد افضل خان که سپاهی
صاف دل بود غافل از حیله‌گیری و روباه بازی آن غدار مکار بسخنان شیرینش فریب
خورده بصلح گرائید چون صلح مقرر شد او بدیرهٔ خان آمده بنهایت نیازآگینی ملاقات
گرفت و بر خباثت باطن و کمینه دلی خود قایم مانده سامان غدر را سرانجام داد و خان
بتقریب ضیافت بر قلعه پرتاب گر که به قلعه جاولی مشهور است و در هنگام آنجا قرار گرفته
بود طلبید افضل خان که مسلمان پاک دل و صاف سینه بود او را همچو خویش بی کینه
دانسته بی محابا با همه لشکر را بیرون گذاشته با دوازده تن بر قلعه رفت آن غدار کینه
گذار بند و بست خصم افگنی نهانی ساخته و پرداخته بود همین که خان را بی سواد و استعداد
یافت کاس شربت شهادت چشانیده رسم ضیافت خصمانه ادا نمود و لشکر تمام که بیرون
فرو قلعه مانده بود خویش را بی سردار دیده راه فرار بر قرار گزید و این قصه غریبه
در سنه یکهزار و هفتاد صورت شد—

بیان باز روانه نمودن عادل شاه برای تنبیه سیوا سیدی جوهر را بعد از سرفراز نمودن او را بخطاب صلابت خان

عادلشاه بعد از شنیدن این قصهٔ پر غصه بر خود پیچید و از وفات آن فدوی
دولت خواه باقصی الغایت متاسف و متالم گشته بران طاغی باغی بحد افراط
غضبناک و خشم آگین گردید و در صدد تلافی آن آمده می خواست که یکی از استادها
پایه سریر خلافت مصیر را که هم بشجاعت و مردانگی و هم به کیاست و فرزانگی
موصوف بود که دیگر فریب روباه بازی او نخورد برای این مهم نامزد کند درین اثنا
عرض داشت سیدی جوهر که در محنگر کرنول پاسی ثبات قایم نموده از چندی

بغی و سرکشی ورزیده بود رسید متضمن بر اینکه این پرورده قدیم اگرچه تا این مدت
باغوای بعضی نااهلان ناهموار فساد اندیش را خود کاشتی پیموده و در اطاعت
و فرمانبرداری خداوند نعمت چنانکه می شایست نکوشیده و در ادای لوازم فدویت
و دولت خواهی قصور تمام بعمل آورده اما اکنون که رمد دیده حق شناسی برطرف
گشته و توفیق طریق صواب بینی نصیب گردید می خواهد که به تدارک مافات
برخلاف ایام ماضیه لباس فدویت و نمک حلالی بر خود راست نموده از آب
ارادت و اخلاص داغ نمک حرامی از جبین حال خود شسته داخل زمرهٔ چاکران
هواخواه و فدویان صادق الارادت گردد امید واثق و آرزوی کمال است
که بعد از قبول عرض این ذرهٔ بی مقدار و عفو جرائم و تقصیرات حکم رسیدن
بحضور پرنور شرف اصدار یابد تا فدوی پا از سر ساخته بحضور خود را رسانیده بعنایات
پادشاهی و نوازشات شاهنشاهی همچو سایر فدویان درگاه سرفراز و سربلند
گشته بقیة العمر در ادای لوازم فدویت و جان سپاری و بجا آوردن مراسم
دولت خواهی و جان نثاری بجان کوشیده باشد و نیز تمنا چنان است که
بر کار بزرگ و مهمی سترگ مامور شود تا دران باب شرایط فدویت و جان
سپاری چنان بحضور رساند که درجهٔ بندگان درگاه و فدویان بارگاه ایزدی
تازه و سرخروی بی اندازه حاصل نماید بادشاه چون بر این مضمون اطلاع
یافت در جوابش نوشت که دل رحیم و طبع کریم ما که ظل الله پرتو یاب صفت خلق
الله متعال است که تایب و معترف قصور و تقصیر را به مواخذه نمی گرداند مصرع
چو باز آمدی ماجرا در نوشت — التایب من الذنب کمن لاذنب
له توقیع فرمان کرم بی منتهای اوست اگر توفیق و هدایت چراغ
راه تو شده است و راست بینی و صواب اندیشی نصیب تو گردیده بلا اندیشه

و دستورش خود را بحضور رسان و عنایات و نوازشات بادشاهی و توجهات و تلطف
ظل الهی درباره خویش مشاهده نما. رباعی - بازا بازا هر آنچه هستی بازآ ** گر کافر و
گبر و بت پرستی بازآ ** این درگه ما درگه نومیدی نیست ** صد بار اگر توبه شکستی
بازآ ** جوهر بمضمون عنایت نامه مشحون بشارت مقرون چون آگهی یافت
مسرور و شادمان از کرنول برآمده احرام بیجاپور بست و بحضور رسیده به نوازشات
بادشاهانه سرفراز گشت بعد از آن بادشاه فرمود که سیواسی شقی علم تمرد و بغاوت
برپا کرده طریق شرارت پیش گرفته است می خواهم که برای تنبیه و تادیبش
کسی سرکوب را برو روانه نمایم تا دمار از روزگارش برآورده براه صواب رهنمونش
گردد و هر یک از بندگان درگاه را همین آرزو است که این خدمت از
خویش بظهور رسد اما می خواهیم که بتو حواله شود درین خدمت از تو سرانجام پذیرد
تا به ظهور این سعی داغ بغاوت و گمراهی که بر تو نشسته است و در عالم اشتهار
یافته زایل و برطرف گردد پس بعنایات خلعت و خطاب صلابتخان سرفراز نموده رخصت
فرمود جوهر صلابت خان به موجب حکم والا با لشکر و استعداد و مراد خصم افگنی و قلعه
کشائی روبراه آورد تا بچند روز آنجا رسید به سم بادپایان صبارفتار و تیغ بهادران
شیرپیکار دمار از روزگارش برآورده سپاه و لشکر سیوا تاب مقاومت لشکر صلابتخان
نیاورده از هم رمیدند و همه متفرق و منتشر گشتند و در جبال و صحاری در خزیدند
سیواسی مخذول چون حال بدین منوال دید یارای اقامت و همت مقاومت
در خویش نیافت با ناکواڑایان قلعه پرناله در ساخته و بامید و عطا آنها را از خود ساخته
درون آن حصار در آمد متحصن گردید چون طبعا ماوای قوی یافت بی وسواس
بخاطر جمعی به گوله و تفنگ جنگ انداخت و پرناله ورتای نامی که با کوه البرز دعوی
همسری دارد و کمند اندیشه هیچکسی بر کنگره فلک فرسایش نرسیده و تسخیرش به صد جدال

و محاصره احدی را میسر نگشته. **محاصره نمودن صلابت خان قلعه پرناله را و باز سیوا به فریب و فسون کشیدن بجانب خود صلابت خان را.** صلابت خان چون دید که آن منبع شرارت
و فساد یکجا ثبات ورزیده در مقابله صفوف مبارزان صف شکن بجنگ پایداری
نمی کند تا بزور بازوی عدو شکن و تیغ دشمن افگن بروی دست توان یافت
بلکه بوزنه سار وحشی نژاد که ازین درخت بان درخت جست می کند ازین سو بآن
سو می گذرد و از یک قلعه به دیگر قلعه پناه می برد در تلاش آن بود که آن را در جای
تنگ و مضیق در گرفته راه گریز بروی تنگ گرداند که ناگاه او به ساخت و سازش
نایکواڑیان بر قلعه پرناله گریخته تحصن گرفت صلابت خان آن غنیمت دانسته بمبادرت
و شتابانی به پرناله رسیده محاصره نمود و پرکاروان را در گرفته راه آمد و رفت تنگ
گردانید و در امر مورچال اهتمام تمام بکار برد سیوا چون دید که امری صعب
در پیش آمد خداع دیگر که خود پیشه سوروئی قدیمی او بود شطرنج فریب و تزویر نیز باختن
سلسله جنبان سلوک و سازش کرده مکتوبی به نهایت چاپلوسی و تملق به صلابت خان ابلاغ
نمود خلاصه مضمونش آنکه مخلص را از الطاف کریمانه و مراحم بیغایانه امید واثق پیش
ازان است که در تحریر و تقریر نمی گنجد بنده خواست که بمجرد استماع خبر قدوم میمنت
لزوم که از خوش نصیبی این نوح در این ایام بشارت انجام زینت ظهور یافت
خود باستقبال شتافته بدیدار دلقای گرامی بهره مند گردیده از باغستان
الطاف گل مراد بچیند لیکن زنجیر خوف و دهشت برپای ارادت چنان مستحکم
نشست که امکان حرکت نمانده لاجرم ازین آرزوی محرومی دست داد
الحال نیز شوق کمال و آرزوی آنست که اگر از راه مراحم بزرگانه و الطاف بیغایانه
قلم عفو بر خطاء جرأت و جسارت این ارادتمند که بغیر از آن جناب ملازمی و پناهی نمیدارد

کشیده به صاف دلی و گشاده رویی اجازت دهند تا ارادت کیش با دو کس بخدمت والا
خود رسانیده حال دلی و درد قلبی خود پیش آن مرهم بخش جراحت مندان درونی
ظاهر نماید و از آن طبیب دل دردمندان دوری مرض قلبی خویش استدعا نموده تسلیه
جان مضطر و تشفی دل بیمار خود سازد غایت بنده نوازی و مخلص پروری صلابت خان
که در اصل طینت کم ظرفی و دون فطرتی مضمر داشت و از ضلال تنگی و وفای عهدها
بی نصیب از این پیام و سازش و آمدن مکتوب از جانب سیوا بدل خوشنود و مسرور
گشته عهود و وصایای خداوند و مواعظ و تاکیدات بادشاه همه محو و منسی گردانید
بموجب الجنس مع الجنس میل مایل وی شده جواب نوشت که رسیدن اینجانب
درین ضلع اگرچه بحسب ظاهر بطبق حکم بادشاه برای قمع و قلع آن شهامت دستگاه
به عهود و مواثیق لوازم یکجهتی و یک سویی بجا آورده راه اخلاص و اتحاد را سالک شوند
یقین است و عهد نموده آید که در هر مقدمه و معامله چه در رعایت و چه در حضور در همه
امور مرجوعه بذل مجهود فرموده در اصلاح کار و برآمد مقصد حتی المقدور ساعی و جاهد
بوده نگذارم که کروهی عاید حال آن دوستدار گردد بهر حال دل سراپا اشتیاق
را آرزومند ملاقات و هم کلامی انگاشته رونق افزای این منزل شوند سیوا
بعد از دریافت این مضمون قرین ابتهاج الاحصا گشته دانست که افسون خود
در وی تاثیر تمام نمود و صید عظیم به دام افتاد روز دیگر بعد انقضای از نیمی شب
با دو سه از خواص از قلعه فرود آمده با صلابت خان ملاقات گرفت صلابت خان
در اعزاز و احترام او کوشیده به خوشحالی و صاف دلی مجلس آراست و صحبت باهم
باتحاد و یکتایی انجامید و در میان یکدیگر عهود و مواثیق در اتفاق باهم و جانب
داری یکدیگر شرط و تاکید پذیرفت سیوا در همان شب مراجعت نموده بر بالای
قلعه رفت شهیان که از این اخبار و امور شمه آگاهی داشتند جناب بادشاه علی

کیفیت واقعی کماهی اظهار نمودند عادل شاه ازین واقعه قرین ملال و رنجه خاطر گردیده
در قهر و غضب درآمد بر آن هر دو بغاوت پیشه شرارت اندیشه عتاب بی حساب بهم رسانید
خود را بر سر انتقام آورد و فرمود که بی حرکت و جنبش خود انطفای نایرهٔ فساد و طغیان آن
متمردان صورت پذیر نیست -

در بیان علی عادل شاه خود بنفس نفیس قصد تسخیر پناله از بلدهٔ بیجاپور تا مرج آن و فتح شدن پناله معاودت نمودن از مرج

علی عادل شاه توکل بر فضل و لطف داور بیهمال و اعتماد بر دولت و بخت بی زوال
خویش نموده علی الفور خود بنفس نفیس با امرا و لشکر که موجود بودند از دار السلطنت
بر آمده بر آن سمت روان شد بعد طی منازل چون بعامله مرتضی آباد عرف مرج
معسکر لشکر ظفر پیکر گردید بمجرد استماع این خبر تزلزل در ارکان شوکت و همت آن
هر دو بغاوت کیش افتاد و تدبیرات و استحکامات که آن زمان ساخته و پرداخته
بودند بیکبارگی مضمحل و متلاشی گردید هول عظیم و دهشت عظیم بر دلهای شان افتاد
چون مقدمهٔ فوج نصرت موج از مرج پیش قدمی تا بهی از راه طی نکرده باشند
که سیوای مخذول که تا آنگاه براعتماد قلعه فرسا پشت گرمی امداد و اعانت آن دیگر شرارت سرشت
بپنالا بخاطر جمعی قرار گرفته بود چون بجز از حیله گری و روباه بازی نصیبی از تهور و مردانگی نداشت
ازین خبر دهشت عظیم و هیبت بزرگ بر خود مستولی کرده تاب اقامت نیاورد و از
قلعه دست بر داشته با اعوان و انصار راه جبال و براری گرفت قلعه بی مزاحمت در
تصرف بندگان بادشاهی در آمد بیان نصرتی تاریخ قلعه فتح بزبان دکن بطرازی خوب
ادا نموده مصرع علی نے پلین پناله لیا صلابت سون - علی عادل شاه بحصول این
فتح قرین شادمانی و فرخندگی فراوان گشته به ادای شکر واهب ذو المنن پرداخت
و خواست که لشکر نصرت پیکر را بر تعاقب آن نابکار مردم گذار گماشته در هر کوهی و غاری

رفته و پناه جسته باشد بدست آورده بیخ فسادش را از بن برآرد لاکن ضرب المثل
مشهور است کوه کندن و موش زدن قدری ندارد و این امر را موقوف بر وقت دیگر
گذاشته از مرتفعی آباد مراجعت فرمود و بعد کوشش فرخی و فیروزی به مستقر الخلافت رسید
و سکنهٔ دیار را به قدوم میمنت لزوم خود قرین نشاط بی حد و ابتهاج بی غایت گردانید

در بیان ظهور یافتن آثار بغی از جوهر صلابت خان

از آنجا که سلاطین بلند همت و پادشاهان ذی مکنت و شوکت را جهان ستانی و ملک
گیری شیوهٔ قدیم و رسم دیرین است و همت عالی همت ایشان مدام مصروف در
تنبیه سرکشان خودپسند و سرکوبی متمردان نخوت منداست علی عادل شاه را به رهگذر
آنکه متواتر بداد خواهی زمینداران ملنار و شرارت او گوش زد می شد و پیشکش مقرری
که سالیانه بدرگاه واصل می نمود در توقف گذاشت اراده نهضت بآن حدود و از
خاطر سر بر زد و تنبیه و گوشمالیش واجب گردید بنابرآن در تهیه سواد و اسباب لشکرکشی
و جمع آوردن عساکر نصرت مآثر متوجه شد و درین اثنا آثار بغی و طغیان و علامات بدعهدی
و کفران از جوهر صلابت خان به ظهور رسیدن گرفت چه از عنایات بی غایات سلطانی
و نوازشات بی نهایات خسروانی اختر بختش به ذروه ترقی رسیده و نیز مکنتش
باوج کمال فایز گشته پیالهٔ تنگ حوصلگی او پر برآمده با غرور و رعونتش پیچیدن گرفت
ناچار صراط مستقیم شکر و اطاعت خداوند نعمت باز مانده بر طریق کفران و طغیان و سوء
ادبی قطره زن گردید چنانچه در هنگامی که فضایل مرتبت ابراهیم خان و معدلت
دستگاه ملا احمد و شجاعت پناه شبوق تمام کوچهای متواتر نموده می آمدند آن جوهر
کم بها از بدعهدی و بی وفائی مختمر بود خواست که با پنج هزار سوار جرار نیزه گذار بر ایشان
تاخت آورد ایشان اگرچه یارا و توان آن نمی داشتند که او را با لشکرش پامال سم
بادپایان خاره شکن نموده گرد از نهاد او برآورند لاکن چون مرضی خداوند نعمت

درین باب نیافته بودند وجود او را مثل سراب می بود وکالعدم انگاشته ایلغار خود را به حضور
فایز گردانیده مورد عنایات بادشاهی ومطرح اشعات انوار لطف خلیل آلهی گشتند عادل شاه
این حرکت بیجا وخیال فاسد را از روی ناپسندیده خواستند که یکبارگی آتش قهر وغضب در خرمن
زندگی کاینش زنند لاکن از وسعت کرم وفرط تحمل که از جلایل موهوبات ایزد متعال است
تندی را کار نه فرموده هم به نیکخواهی او کار بستند وخواستند که از راه موعظت ونصایح
پیش آمده او را براه باز آرند وهمچو شتر گسسته مهار که از جاده استقامت امید راه داشت
او بار پیش گرفته است به پند سودمند واندرز ارجمند بر صراط مستقیم هدایت واطاعت بار رسانند

در بیان فرستادن علی عادل شاه ابراهیم خان وملا احمد وشاه ابوالحسن را پیش جوهر صلابت خان برای هموار نمودن وبراه آوردن

مکتوبی مرحمت اسلوب مشتمل بر مواعظ دلپذیر ونصایح
جاگیر به تقریبات بایسته وتمهیدات شایسته وترغیب بر انقیاد واطاعت وتهدید بر جسارت
وبغاوت برنگاشته مصحوب ابراهیم وملا احمد وشاه ابوالحسن را روانه فرمود این هر سه
اعیان درگاه فرمان مرحمت عنوان باو رسانیده از زبان بادشاه ابواب نصیحت وخیر
خواهی وطومار موعظت ونیکو راهی بروی کشودند واز مشیر کار وترغیب نوازشهای
خسروانی وتنذیر وترهیب قهر وغضب امید وبیم رسانیدند چون گوش آواز حشو غفلت
آگنده بود یکی از سخنان در دلش جاگیر نشد واصلا از بی راهی براه نمی آمد کارآگاهان
چون دیدند که آن وحشی خورام نمی شده ومرغ وحشت زده به دام نمی افتد بهر طوریکه
دست دهد به هر طرزی که ممکن شود او را هموار ساختن ناگزیر است پس باو گفتند
که جای تو در دل خداوند نعمت بجدی است که بشرح ادا نتوان نمود هر چند که این
حرکات وزلالت که از تو بوجود آمده اصلا بر آن نظر نفرموده جز نوازش ومرحمت او را
با تو دیگر منظور نیست تا غایتی که از فراوانی توجه وعنایات گویا شکست بان همه عظمت

وجلالت خود محض برای تسلیهٔ خاطر و تالیف دل تو از مقر الخلافت قدم رنجه فرموده سواد جنگلی را که بر لب کشنا واقع است رونق افروز می شوند و مقصود ازین حرکت جز تسکین دل و رفع واهمهٔ خاطر تو دیگر نیست اما بشرطیکه تا رونق افروزی آنحضرت بر موضع جنگلی تو از ینجا قدم پیشتر ننهی چون آهوی وحشی رم نکنی بهر حال برین قرار داد او را خواه مخواه رضامند نموده مراجعت نمودند و تمامی حقیقت پیش بادشاه عرض نمودند که آفتاب را از ذره پروری عار نیست و بجز از قطره نوازی ننگ ندارد اراده سفر خود از اول تصمیم یافته است الحال صواب دید فدویان درگاه آنست که کوکبهٔ گردون دبدبه متوجه آنطرف کرده و آن وحشی زمان را بحکمت عملی به دام آورده بیشتر بمقصد متوجه باید شد بادشاه را صلاح آن دانایان کارآگاه را بدرجهٔ قبول و پذیرائی فایز گردانیده رایات عالیات برافراشتند و از دار السلطنت برآمده روانه شدند۔

در بیان آمدن شرزه خان و سیدی مسعود از نزد جوهر صلابت خان برای طلب امان۔

درین اثنا سیدی مسعود داماد جوهر صلابت خان و شجاعت و شهامت پناه شرزه خان بحضور رسیده بدولت عتبه بوسی مستعد شدند و معروض داشتند که جوهر صلابت خان که یکی از خاک برداشتگان این درگاه و از لطف و مرحمت تربیت یافتگان این بارگاه است جز تخم فدویت و جان نثاری در مزرعهٔ دل نمی کارد و بدون دولت خواهی و وفاکیشی مرادی دیگر نمی دارد و بحضور رسیدن و از خاک آستان توتیای چشم ساختن غایت متمنای اوست هرچند که او را یقین کلی حاصل است که در وعده بادشاهی و قول و قرار ظل الهی که در سابق الانعام شرف صدور یافته خلاف را راه نیست اما بعضی ناکسان خرد دشمن واهمهٔ دور و دراز کار و خطرهٔ ناسازوار انداخته سنگ راه او گشته اند بنابر علیه التماس آنست که یکی عهدنامه متضمن امان جان و آبرو و با آن هراس دیده و خوف

رسیده عنایت شود تا بدان طمانیت کلی بدست آورده بالراس والعین احرام خدمت سراسر برکت و سعادت لبسته بعتبه بوسی مشرف شود عادلشاه را چون دران هنگام خبر تالیف قلوب درام نمودن و پشیمان امری دیگر منظور نبود آن ملتمس را بغیر قبول نموده فرمان عهده تازه متضمن امان جان و آبروی بی وسواس رسیدن او بحضور نگاشته بیدی مسعود را روانه فرمودند سیدی مسعود آن فرمان عنایت عنوان را بوی رسانیده دل از جا رفته او را بجا آورده طمانیت کلی بخشید ⁘ ⁘

در بیان آمدن جوهر صلابت خان بخدمت عادلشاه بمقام پنهالگیه

تا صلابت خان دیگر روز با حشم و لشکر خود روانه شده بحضور رسیده مستسعد دولت پابوسی و عتبه لبسی گردید پادشاه بکمال کول جوی تلطف فرموده بمرحمت فراوانش بنواختند و به عطای خلعت خاصه و مرحمت جیغه و سرپا و بحالی منصب و ملکش سرفراز ساختند بعد از آنکه دل تشویش زده اش قرار و اطمینان یافت که در خاطر همایون با رغبت تمام در اعلای دین مبین و ترویج احکام شرع شریف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و علی سایر النبیین بهم رسیده است و عزم غزا و جهاد با کفار با کفره و فجره و نگونساری اعلام کفر و ضلال آن فئه طاغیه که هم متضمن توسیع ملک و توفیر خزاین و تکثیر مواد عظمت و جلال است تصمیم یافته بنا بر علیه ذلک فوج فیروزی را با امرای عظام سپهسالاری خان شهامت نشان عمده خواصان فدویت عنوان نواب عبدالرحیم بهلول خان بسمت دارالحرب کرناتک نامزد فرموده اید آن فدویت کیش رسوخ اندیش نیز در رفاقت خان سفر الیه مستعد اجر از مثوبات جهاد باشند که در ضمن این معنی هم اکتساب سعادت آخرویه و هم استحصال دولت نیکنامی و اطاعت فرمان خداوندی که از جلایل نعم دنیاویه است حاصل خواهد شد دنیا هم متعاقب به مدد لشکر اسلام رسیده محرز مثوبات امر شریف غزا می شویم جوهر صلابت خان سرشتش از بدباطنی و نفاق مخمر بود و بهر حیله جان و آبرو از

حضور بسلامت چون غنیمت سید السنت بر این ارشادات بادشاهی از سر زبان نه بدل سلیم
لب به بلی و نعم کشاده رخصت انصراف گرفت و روان شد بعد ازان بادشاه به سیر و شکار و
تفرج آب گشتنا چند روز حظ اندوز گشته عبور از دریا نمودند در این اثنا بعضی از ملازمان حضور
که منزلت عرض و گذارش داشت که قلعه تورگل که یکی از قلاع نامور بادشاهی است و استحکام آن
مشهور از انجا به دو منزل مسافت داشته اگر عبور سواری مبارک ازان سو اتفاق کند بصواب
نزدیکتر است که هم به تماشای متانت قلعه حظ اندوزی خواهد شد و هم تنبیه قلعه بان
آنجا که در این ایام نوعی از کجروی و بدطرزی اش مسموع می شود بحصول پیوندد —

در بیان نهضت نمودن علی عادل شاه ثانی بجانب تورگل و باغی شدن سیدی یاقوت قلعه دار تورگل —

بادشاه آن معروضه اش را بدرجهٔ استحسان فایز گردانیده حکم فرمود که پیش خانهٔ بادشاهی
رو بسمت قلعه تورگل آورد چون این خبر بسمع حوالداران قلعه که سیدی یاقوت نام داشته
و یکی از غلامان درگاه بود و در ظل عاطفت سلطانی پرورش یافته نام و ناموسی بهم رسانیده
بود رسید چون آوازه چندی ارتکاب اموری چند که ناشایسته رضای خاطر بادشاه باشد
نموده بود هول و هیبت بهم رسانید که مبادا چون سواری خاص درینجا نزول فرماید البته
پرده از روی اعمال ناشایستهٔ خود برافتد و همگی معلوم حضور گردد لاجرم در پایهٔ عتاب سلطانی
خواهد آمد و نیز کسی از نزدیکان خرد و شمشش گوش او باین خبر پر ساخت این خبر لا اصل له بر انباشت
که درین ایام نواب بهلول خان را هوس این قلعه در خاطر افتاده است الحال بادشاه
بهمین ارادهٔ سواری اینطرف فرموده است که قلعه را از تو انتزاع نموده به نواب بخشند
آن یاقوت بی قیمت این سخن واهی را نیز بسر منزل تحقیق رسانیده خیال خام نخوت
و بغاوت و شرارت که تا حال در پرده می نمود آشکارا کرد و درخواست که عبور فوج از نظرش
نه دهند پس پیش خانه بادشاهی را که نزدیک به قلعه رسیده بود سر دادن گوله و تفنگ

بازگردانید بمجرد رسیدن این خبر دریای غضب بادشاهی در آمد حکم واجب النفاذ اصدار یافت
که بهادران شیر صولت و مبارزان شرزه صدمت یکبارگی بر قلعه یورش نمایند و با زمین
هموار و برابر سازند و تمامی قلعه گیان وخیم العاقبت را به برشش تیغ آتش بار و شمشیر
خارا گذار طعمهٔ زاغ و زغن سازند از حضوریان بعضی که منصب عرض پردازی و منزلت
گذارش سازی میداشتند عذر جسارت و گستاخی در ساخته معروض پیشگاه سلطانی نمودند
که از اقبال بادشاهی و قوت بخت ظل آلهی سپاه گردون پناه را توان و طاقت آن
هست که موجب حکم والا بیک یورش قلعه را در لمحة البصر نام و نشان نگذارند و به
سم سمندان خارا شکن با زمین برابر ساخته مثل قاع صفصف گردانند اما از وقوع
این معنی اعتبار سایر قلاع و ناموس متانت حصون بادشاهی نخواهد ماند و نیز در این نوع
قهر سلطانی چندین بی تقصیران که رقبهٔ شان از ذمهٔ بغاوت و تمرد بری است پامال
هلاکت گردند صواب آن دیده می شود که محاصره بر قلعه قایم نموده در مورچال اهتمام
تمام بکار برند چندین ایام بجنگ زرگری پیشه گذرانیده باهستگی فتح قلعه کنند تا اعتبار
حصون و قلاع بحال خواهد ماند و متانت ناموس جایگاه بادشاهی را شکست نخواهد رسید
بادشاه رای مقربان درگاه را بدرجهٔ پذیرائی رسانیده حکم به محاصره و نشاندن مورچال
صادر فرمود چون برطبق حکم والا محاصره قایم شد آن حبشی طاغی پای جسارت از دامن
ادب بیرون آورده بمدافعت برخاست و از بالای قلعه بسر دادن توپ و تفنگ
در ایستاد و اکثر جمعی از متمردان حق ناشناس دلیری را کار بسته بیرون قلعه آمده
بر مورچال می تاختند به سزای گستاخی رسیده خوراک تیغ و تیر بهادران می گشتند

در بیان تاکید کردن جوهر بائی یاقوت بائی را و اسباب جنگ از باروت و گوله پنهان به قلعه تورگل فرستادن۔

درین اثنا منهیان اخبار آگاه بعرض بادشاه رسانیدند که جوهر بی وفا آن نوازش

و سرفرازی خداوند نعمت فراموش نموده به همه شیوه خبثیه نمک حرامی مصر است در
ضلع هرپن هلی اقامت داشته با قلعه بان تورگل ساخت و سازش میدارد و در تایید
و اعانت او کوشیده اسباب ضروریه از باروت و گوله و دیگر مایحتاج پنهان بدرون
قلعه میرساند ازین خبر کلفت اثر خاطر مبارک نازک بادشاه از سر شوریده بار دیگر برهم گردید
تا آنکه مکرر فرمان عتاب عنوان مشتمل بر توبیخات شنیعه و تهدیدات بلیغه بوی فرستاد آن
سرمست باده غرور و استکبار آن را نیز بازیچه تصور نموده اصلا عبرت پذیر نشد و سر
براه اخلاص خود را نیاورده بر سر همان شرارت و بدعهدی خویش قایم ماند بادشاه
ازین غصه پیچ و تاب خورده خاطر را قرین کدر و تفکر ساخت و از مملکت مدار دانای
روزگار میان عبدالمجید صلاح کار پرسید آن ارسطو تدبیر سمند زبان خود را در
جولانگاه بیان چنان تازید که بادشاه هر چند که از راه ذره پروری و بنده نوازی میخواهند
که از دانه بدام لطف و مرحمت آن مرغ وحشی را بدام آرند و یا از طریق پند و موعظت
آن دیو وحشی را هموار و رام سازند چگونه میسر شود که او اصلا قابلیت آن ندارد
و جوهر او هرگز شایسته این رنگ پذیری نیست هر قدر که در اصلاح حالش سعی و جهد
بکار رود جز فساد بر نخواهد داد و هر چند که در تصحیح اوضاعش اهتمام بوقوع پیوند و بدان
تصحیح عمل سود نخواهد بخشید علاج این شوربخت جز آن نیست که از بیخش برکنند
و ریشه فساد و بار شر استیصال گردانند نظم درختی که تلخ است او را سرشت
گرش در نشانی به باغ بهشت ٭ ور از جوی خلدش بهنگام آب ٭ به بیخ انگبین
ریزی و شهد ناب ٭ سرانجام گوهر بکار آورد ٭ همان میوه تلخ بار آورد ٭

در بیان عزم نمودن علی عادل شاه ثانی بر استیصال جوهر صلابت خان و نهضت نمودن طرف کرنول -

بادشاه از سخنان وزیر صاحب تدبیر متاثر گشته فرمود که الحق خیر این تدبیر کاری

معقول نیست همان وقت حکم فرمود که محاصره از قلعه برداشته رایات عالیات به
افرازند و متوجه سرکوبی آن مار مردم آزار شد چون خبر توجه مرکب بادشاهی بآن هیچ
آنهار اخرابی و تباهی رسید سراسیمه واراز حوالی هیرپن هلی برخاسته کوچ نمود و
به قلعدار مدگل که بر سر راه لشکر بادشاهی بود مکتوبی تلبیس اسلوبی فرستاده که خبردار
دل قوی دار همت از دست مگذار آنچنانکه حبشی تورگل همت را کار فرموده پای
ثبات ورزید و بجای خویش قایم ماند تو نیز آنچنان کن لشکر بادشاهی پیرامون قلعه
رسیدن مده من بر پشت تو بهمه وجوه بامداد و اعانت سرگرم ام و اینکه میرسم و
اگر بر خلاف امر من کاربندی شوی مستحق مکروهات خواهی شد و از پیش من اذیت ها خواهد
رسید قلعه دار مدگل که سرشت از وفا و حلال نمکی داشت و از فدویان و فاکیش بادشاه
بود آن اغوای شیطانی را بدل راه نداد و آن مزخرفات تلبیسی را گوش نشنیده انگاشته به
فدویت و نمک بحلالی خود قایم چون مرکب بادشاهی نزدیک رسید از سر قدم ساخته
با مفاتیح قلعه استقبال نمود و شرف عتبه بوسی مشرف شد و کلید قلعه را در نظر استادگان
پایه سریر گذرانید مورد عنایات سلطانی و مطرح نوازشات خسروانی گردید بادشاه قلعه را
به قدوم میمنت لزوم خود رشک افزای بهارارم گردانید بعد از دو سه روز احمال
و اثقال و اسباب زواید را در آنجا گذاشته برای دشمن و خصم افگنی سبکبار شد
و از آنجا فتح رایت را برافراشته از آنجا نهضت نصرت علامت نمود چون یک
دو منزل طی نموده نزدیک قلعه بهنور رسید خبر یافت که همدران نزدیکی آن حبشی
باغی بعزم مقابله فرود آمده اراده مصاف داشته است -

در بیان اتفاق جنگ واقع شدن میان عادل شاه و جوهر صلابت خان نزدیک قلعه بهنور و شکست یافتن جوهر

علی عادل شاه نصر من الله و فتح قریب حالش و تایید من عند الله قرین روزگارش

بود کمر عزم بر میان همت چست بسته متوجه استیصال این باغی خسران مآل گردید و
ترتیب صفوف بر وجه شایسته نمود مقدمه به شجاعت و شهامت پناه مملکت مدار
عبد المحمد نواب بهلول خان بیاراست و میمنه ملا احمد و شرزه خان قایم کرد و میسره
به محمد اخلاص خان و خواصخان استوار نمود و قلب شان و شکوه پادشاهی افتخار
یافت و ساقه به عزیز خان و دیگران حواله شد خصم نیز در مقابل لشکر خود آراسته داد
بی وفائی و بیتفاوت دادن گرفت و نمک حرامی را بدرجه قصوی رسانیده در مقابله
خداوند نعمت پا بیفشرد و در میان صفوف آتش غیرت شعله زن گردید و آسیاب
قتال در گردش در آمد مهرها از سینه ها پرید و کینه ها در دلها آشیانه گزیدند فتنه
را هنگامه گرم شد هر مرکب به تندی وزیدن گرفت مبارزان طرفین در جولانگاه
عرصه مصاف خود را در آورده داد جلادت و شجاعت دادن آغازیدند و تیغ تشنه
و شمشیر گرسنه را از دم و لحم اعادی سیر و سیراب نمودن گرفتند رزمگاه تمام از خون
کشتگان همچو گلزار رنگین گردید و زمین هموار از لاشه‌ها اموات تلها باهم رسانید
و در عین این گیر و دار و زد و کشش جوقی از سرداران لشکر عبد المحمد بهلول خان
عنان سمندان برق کردار بآب داده بر مقدمه فوج غنیم تاخت برده از پیش برداشتند
و همچنین ملا احمد و شرزه خان بر میسره او که سیدی علی و دیگر چند سرداران متعین
بودند حمله برده درهم و برهم نمودند یکبارگی در استقامت لشکر خصم تزلزل در افتاد
چون تمامی فوج شاهی از جا بجنبش در آمد لشکر خصم غیر فرار بهبودی ندید چندانی که طعمه
تیغ و لقمه شمشیر گشته بودند جاگیر عرصه مصاف شدند و بقیة السیف که مجروح و نیم بسمل
مانده فرار بر قرار گزیدند و در آن صدمات دلیران و لگدکوب فیلان و اسپان جوهر
صلابت خان از اسپ جدا شده بر زمین افتاد و بر اسپ یکی از سپاهیان باز
سوار گشته با معدودی از نزدیکان رو بگریز نهاده بجان از ورطهٔ هلاکت بسلامت برد

چون تایید سبحانی و معونت یزدانی شامل حال روزگار پادشاه کامگار سعادت یار بود به فتح
و نصرت مخصوص گشت و بدخواه او به شکست و هزیمت مقهور گردید عادل شاه قرین نشاط
و ابتهاج لا تحصی گشته گردیده شکر و اسباب العطایا معود اگردانیده و جبهه نیاز بر زمین عجز و انکسار
رسانید جو سپر نکور برین مسرت یافته چون ره بگریز نهاد تا قلعه رایچور آرام نگرفت و در آنجا
توقف ورزیده از کوفت و کوبی که دران معرکه مهلکه بدو رسیده بود تن را با سایش
داد ولیکن از تب و تاب جان خراشی نام او است مرض صعب بهم رسانیده با وجود این
احوال و دهشت تعاقب سپاه نصرت پناه در آنجا بجمعی و قامت نتوانست کرد پس از دو
سه روز از آنجا نیز بگریخته به محمد نگر کرنول بشتافت و در آنجا مستحصن گشته بمعالجه و مداوای
درد قلبی و حسب الهی در آمد —

بیان رسیدن پادشاه بر قلعه رایچور و فتح نمودن آن را و آقا خسرو را به قلعه داری نصب نمودن —

پادشاه اقبال مند قرین فتح و نصرت و همدوش نشاط و مسرت چون به رایچور رسید
حوالداران آنجا که از منسوبان سیدی جوهر بود قصد مدافعت لشکر پادشاهی و مقابلت سپاه
ظل الهی استعداد جنگ ترتیب داده و بر سر برج قایم شد سرداران جماعت احتشام که جاشنی
گیر خوان خدمت و نمک ملالی بودند این شیوه نمک حرامی را از وی ناپسندیده یکبارگی
از دایرهٔ اطاعت و فرمان برداریش بیرون آمدند و در هنگام فرصت او را گرفت نموده
محبوس کردند و با مفاتیح قلعه بخدمت پادشاه شتافته مورد و مراحم و نوازش گشتند
پادشاه این قلعه را نیز از برکات قدوم برکات لزوم خویش زیب و زینت بخشیدند
و آقا خسرو خورد ساله را که یکی از فدویان راسخ الاعتقاد درگاه بود به قلعه داری آنجا
سرفراز کردند و از آنجا باراده قلع و قمع آن غارتگر شرارت و فساد رایات برافراشته
پیشتر روانه شدند و بر لب تنب بهدرا خیام دولت آرام قایم نموده نزول اجلال فرمود

بعضی از سرداران مبارزت پیشه را مثل موسی خان و جهجاراو و غیره حکم فرمودند که
از نتنب بهدرا عبور نموده باین جانب نزول کنند اگر کسی از زمرهٔ شقاوت پیشگان شوریده
بخت بقصد مقابله و مقاتله اقدام نماید خبر گوش به سطیخ رسیده انگاشته او را طعمهٔ تیغ بران
و لقمهٔ شمشیر سرافشان گردانند و اگر به یاوری اختر سعادت گستر و مساعدت طالع بهی آور
از طریق اطاعت و انقیاد در آید و تحفهٔ عذر جسارت و گستاخی در طبق ارادت و
نیازمندی نهاده پیش آمده او را در عهد و امان پادشاهی در آورده دست از خون و
مالش باز دارند و از کلفت و ایذا او را معاف و مامون گردانند سرداران مذکور
طرهٔ فرمان پادشاهی را بر سر ارادت و اطاعت جا داده از جوی نتنب بهدرا عبور
نموده بآن جانب نزول نمودند—

شبخون آوردن سیدی مسعود بر موسی خان و جهجاراو و هزیمت یافتن او و مردن جوهر صلابت خان متعاقب این واقعه—

سیدی مسعود که داماد ان نامسعود تعلیم یافتهٔ آن ناعاقبت محمود بود به غرور
آنکه این جماعت قلیل که باین طرف آب فرود آمده اند باندک ترددی ایشان را از میان
برداشت بقصد شبخون با سه هزار قوی پیکار شمشیر گذار شبانگاه بر ایشان تاخت
اتفاقاً موسی خان و جهجاراو که از این معامله اش شمهٔ آگهی یافته بودند بر جای خود هشیار
بوده انتظار می بردند همین که سیدی مسعود بی باکانه خود را بر ایشان زد به تیغ بازی
و تیر افشانی دست کشاده در لحظة البصر دمار از روزگارشان بر آوردند اکثر از آن جماعت
شایستهٔ خوراک گرگ و شغال گشته با خاک برابر شدند و سیدی مسعود با برخی از بقیة السیف
فرار بر قرار گزیده جان بسلامت برد و جوهر صلابت خان از اول این شکست که خود یافته بود
در غم جان فرسا افتاده مرض پیدا کرده فراش شده بود الحال چون خبر شکست

دامار شنید سر خنش دو چند شد و رو به ادبار آورد و خود پیمانهٔ عمرش لبریز گشته
بود تا در قلیلی از ایام جان به قابض ارواح سپرد پسرش عبدالعزیز و دامادش
سیدی مسعود بعد از این واقعه چشم انتباه شان از خواب غفلت بیدار شده از جزای
که بر کردار ناهموار آقای شان مترتب گردید متیقن شان گشت که شیوهٔ گمراهی را مآل خیر
نکال و خسران نیست لاجرم از اوج غرور و پندار بر خاک عجز و شکست افتاده در خدمت
مملکت مدار عبدالمجید و نواب بهلول خان عرایض فرستادند که آقای ما به رهنمونی
نفس خبیث و ضلالت شیطان لعین سعید را افعال ناشایسته بهوا گشته مورد نقمت
آله و هدف طعن و تشنیع خلق الله گردیده عادل حقیقی و منتقم تحقیقی بمصداق
و من یعمل مثقال ذرة شرا یره پاداش کردارش در کنار روزگارش نهاد
اکنون ما بر خاک افتادگان را بجز آن درگاه عالمیان پناه پناهی نیست و بدون این
آستان دولت نشان ملاذی و ماوای نی سجده قبله توجه رو بکه آریم ما به روی امل
خود بسوی آن آریم ما را یقین است که این بارگاه ظل الهی همچو درگاه والای الهی عطاپاش
و خطاپوش و عذر پذیر جرم بخش و عذر نیوش است منادیان آن درگاه صبح و شام
بلکه هر آن و هر زمان ندای مصرع چه باز آمدی ماجرا در نوشت - بگوش امیدواران
نیازمند میرسانند اگر در حق خلق الله الهی به عفو جرایم و قبول عذرخواهی کار فرموده
امید بشارت دهند و امان نامه که متعهد حفظ جان و پاس ناموس باشد عنایت فرمایند
از سر قدم ساخته به عتبه بوسی مشرف شویم -

بیان شفاعت عبدالمجید و بهلول خان عفو تقصیرات نموده سرفراز کردن علی عادل شاه عبدالعزیز و سیدی مسعود را که پسر و داماد جوهر صلابت خان بودند -

مملکت مدار عبدالمجید و نواب بهلول خان در هنگامی که بادشاه بر مسند عزت تکیه زده خاطر مبارک را

قرین فرحت و شادمانی داشته زبان الهام ترجمان را به شکرگذاری مواهب وهاب المنن کشاده بودند فرصت عرض و گذارش یافته معروض پایهٔ سریر گردانیدند که آن نا دولت خواه خود دشمن به بدآموزی نفس تبه کار و رهنمونی شیطان بدکردار طریق ناصواب ضلالت و بغاوت پیموده کیفر و مکافات آن بر طبق جزاء سیئة سیئة مثلها بدست یافت عیال و اطفالش که ناصیهٔ حال ایشان از داغ جرم و تقصیرات ساده و مبرا است امیدوار مرحمت و عنایت شهنشاهی هستند پادشاهان عظیم الشان را نیز همین رسم معمول است که اگر ظالمی ستمگاری را بر سزای کردارش رسانند بر طبق قول **فرد** گنه بود مرد ستمگار را - چه تاوان زن و طفل بیچاره را و عیال و اطفالش را شمول مراحم و عواطفت مسازند اگر این بیکسان و بی‌وسیله‌گان پریشان احوال نیز از قهر سلطانی نجات بجرعهٔ حیاض مرحمت و نوازش خسروانی سیراب و شاداب کنند البته به شان عظیم الشان انسب و الیق خواهد بود چون معروضهٔ این هر دو مقربان درگاه و مقبولان بارگاه جز قبول و پذیرائی منفعی دیگر نمی داشت بادشاه آن را بعز قبول رسانیده از سر قهر و غضب درگذشتند و حکم باریابی حضور داده فرمان استمالت عنوان مشتمل بر عهد و امان مرحمت داشتند تا دیگر روز عبدالعزیز و سیدی مسعود خود را بحضور رسانیده بوساطت ملکت مدار و نواب کامگار به شرف ادراک عتبه بوسی مشرف گشتند بادشاه غریب پرور عاجز نواز بر آن هر دو نظر نوازش و مرحمت فرموده خلعت ها عنایت نموده بر منصب و ملک پدرش قایم گذاشت بعد از آن خود به فرخی و خورمی معاودت نموده داخل مقر الخلافت گردید **کیفیت سیدی** جوهر چنین است که او در اصل غلام عبدالوهاب بن ملک ریحان عادل شاهی بود چون ملک عبدالوهاب وفات یافت سیدی جوهر ملک ریحان ثانی را که فرزند و جانشین ملک عبدالوهاب بود محبوس نموده در حصار نور گر نول خود دایم اعتصام شاه

صاحب زاده شد بدرجه امارت عظمی رسید و سیدی مسعود را که وی نیز از غلامان [illegible] عبدالوهاب بود بدامادی خود گرفته تربیت میکرد و در وقتیکه سیدی جوهر [illegible] خطاب صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله را محاصره نموده بود و با سیواجی [illegible] جدال و قتال داشت سیدی مسعود تردد نمایان چند بظهور آورده خطاب ثانی یافته بود

بیان لشکر کشیدن علی عادلشاه بر ملنار تا سونده و بدنور برسیده تنبیه و تادیب کفار نمودن

عادل شاه پیشتر ازین ایام عزیمت سفر ملنار بسبب تمرد طغیان زمیندار آنجا که بهدر بهدر ناپک نام که بکمال شوکت و ابهت از سایر رایان ممتاز بود و از کثرت لشکر و حشم و افزونی ملک و خزینه سرغرور و تجبر بکره اثیر رسانیده و دار الحکومت بدنور که ولایتی است وسیع و زرخیز کوس استقبال می نواخت راسخ و مصمم نموده بود که ناگاه مهم صلابت خان در پیش آمد چنانچه سابق اشاره بآن گذاشته چون از مهم جوهر انفراغ دست داد با فتح و نصرت و بهدوش نشاط و مسرت از بیاپور بدار السلطنت بیجاپور مراجعت فرمود چندی بعیش و عشرت گذرانیده داد کامرانی و حظ شادمانی بر گرفت باز اخبار سرکشی و سبب اعتدالی بهدرپ ناپک رسید ندکه با وجود که رسم خراج و باج را به تقلیل گذاشت دست تصرف دراز کرده چند قلاع و مواضع اسلامیه که تعلق به علی عادل شاه داشت و قرب جوار او بود بتصرف خود در آورد چون اعلای دین و اشاعت احکام شرع متین و تقویت اسلام و کسر شوکت کفار بد سرانجام بر ذمه همت والانهمت سلاطین عالی مقام واجب و لازم است اولاً برای الزام حجت بطریق سنت فضیلت پناه مولدیت دستگاه ملاخرم را برای بیدار نمودن آن خفته خواب غفلت بطرف بدنور روانه نمود فضیلت پناه هر چند بمواعظ دلپذیر و نصایح جاگیر او را بطریق هدایت و صراط استقامت دلالت نمود آن

سرشار بادهٔ غرور و سرمست صهبای بدمستی از خواب غفلت بیدار نشد و آن سخنان مشفقانه واندرزهای مخلصانه باصغای قبول بگوش نیاورد و بر کجروی قدیم خویش قایم و راسخ ماند چون ملا صرف یاس از چنین حال خسران مآل او برخواند از آنجا مراجعت نموده بحضور عادل شاه حقیقت آگاهی عرض نمود بادشاه چون حجت بر آن غافل ناعاقبت اندیش قایم نمود کمر همت بر کفار کشی و جهاد استوار بسته استعداد خصم افگنی و مواد کشورکشائی بهم رسانیده بیشتر از خود تهوره شجاعت شعار جلادت و شهامت آثار سیدالناس المخاطب به شرزه خان را که از شجاعان نامدار پای تخت بود با چند سرداران دیگر گسیل نمود که تا بچون تادیب و گوشمالی علاج جنون آن گرفتار بدروزی و بدحالی بر وجه شایسته نماید و خود هم بعد از چند روز با بدرقهٔ عون و اعانت ذوالجلال والافضال رایات نصرت آیات برافراشته به غرهٔ شعبان سنه یکهزار و هفتاد و سه از دارالخلافت باشان و شوکت بادشاهی برآمد و با فوج ظفر موج روان شد بعد از طی منازل و مسافات قلعه بنکاپور را بشرف قدوم برکات لزوم خویش سور و انوار و برکات گردانید و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر طلب بنواب عبدالرحیم بهلول خان که برای تنبیه و تادیب سرکشان متعین کرناتک بود اصدار فرمود بهلول خان بمجرد وصول فرمان جهات آنطرف بدستهٔ نائبان خود واگذاشته باشهامت آثار شاهجی بهوسله وغیره بر جناح استعجال روانه شد بعد از طی مسافات بر کنار تنب بهدرا به عتبه بوسی بادشاه کشورپناه مستسعد شد بادشاه با نواب وغیره امرا بطرف بدنور متوجه شدند و مملکت مدار عبدالحمید و ملا احمد و سید خان زمان و مظفر خان وغیره را از راه دیگر غیر مشهور بآن سمت روانه کردند۔

بیان شرزه خان پیشتر رسیده قلاع و امکنهٔ کفار را تسخیر نموده تا سونده رسیدن -

شیر بیشه دغا شرزه صحرای هیجا یعنی شرزه خان که بشیرک از بادشاه دران نواح
درآمده بود اولاً در نزد یک قلعه جره بالشکر کفار تبه کار که با ساز و سامان بسیار
و استعداد بی‌شمار در آنجا جمع آمده مستعد پیکار و آماده کارزار شده بودند مصادم
شد کفار بیکبارگی بر لشکر اسلام خود را زده شرایط جلادت و شجاعت بجا آوردند بکشش
و کوشش بیرون از حد و شمار با اهل اسلام در آویختند و شمشیرزنی و تیغ بازی را کما
ینبغی بوقوع رسانیدند شرزه شیر شکار و قبیل پیکار با مبارزان جنگجو و بهادران رستم
خو پا در میدان شجاعت و جلادت فشرده دست بر عون و تایید الهی از پشت گرفته
در احراز فضیلت غزا و مثوبات جهاد که از احدی الحسنیین خالی نباشد یا ثواب غزا و جهاد
نامیده شدن به غازی در صورت غلبه یا رسیدن بدرجه شهادت و ملقب گشتن
به غازی در صورت عکس شیوه تیغ بازی و پیشه شمشیرزنی را بجدی بجا آوردند و اعدای
وخیم العاقبت را در زیر سم باد پایان غایتی پامال لگدکوب ساختند **مصرع**
ملک را گفت احسن ملک گفت زه آیه نصر من الله و فتح قریب بر طغرای منشور اسلامیان
توقیع یافته بود به نصرت و ظفر مخصوص شدند حملهای رستمانه و نوازش هابها درانه
بر آن طایفه مخذوله و جماعه مطروده برده بسیاری را در زیر تیغ بیدریغ گذرانیده در خاک
و خون غلطانیدند و بقیة السیف از پیش معرکه مبارزان روبرتافته راه فرار گزیدند و آن
قلعه متصرف اهل اسلام درآمد **بیان فتح شدن سونده** شرزه خان
از آنجا قدم پیشتر گذاشته بیک قلعه و مکان رانزدور و ضرب و قتل و کشش از قبضه
کفار اشرار انتزاع نموده داخل قلمرو اسلام می‌نمود و همچنین تا سونده که ولایتی است
بس نزهت افزا نضارت پیرا کثیر الحاصل وافر المداخل رسید و در تسخیر آن جهد بلیغ
سعی بظهور رسانید تا آن را بعون ایزد متعال هم مفتوح گردانید چون مرکب شاهی بتولاّ
سونده فایز شد عادل شاه چندی دران جای با فضای فرح افزا نضارت پیرا آسایش

گزیده به آب و هوای خوشش آنجا دل را خوش نمودند و سپاه و لشکر را نیز بآرامش و آسایش
دادند بعد از آن به مملکت مدار عبدالمجید و ملا احمد و شیرزه خان و سیدی نعمان زمان وغیره
حکم واجب الاذعان صادر کردند که تایید سماوی و عون الهی را در همه احوال شامل حال
خود ها به یقین دانسته هم چنین تلاشهای رستمانه و یورشهای مردانه بظهور آورده
دار الحکومت بدنور را که راجه مخذول بهدر نایک در آنجا با شکوه و حشم خویش نوای
استقلال و افتخار می نوازد به کلید عون و مدد آسمانی مفتوح سازند

بیان فتح نمودن لشکر اسلام بدنور را از مشرک

مبارزان شمشیر شکار و بهادران فیل پیکار بر حکم پادشاهی به قصد بدنور شتافتند
بهدر نایک در خود تاب و توان مقاومت سپاه اسلام و مقابله غازیان ظفر
انجام نیافته از بدنور برآمده راه قلعه کویل درگ که قلعه ایست بس متین و حصنی است
بغایت حصین گرفته در آن جا متحصن شد چون لشکر اسلام نصرت انجام به بدنور رسیده
بزور بازوی خصم افگنی و قوت شمشیر اعدا شکنی فتح نمودند پادشاه سایهٔ همایانهٔ خویش
نیز در آن انداخته سکنه آن دیار را سر عزت و افتخار بر اوج برین رسانید چون آب و
هوایش مطبوع آمده در آنجا نیز چندی رحل اقامت انداخته حظ اندوز نشاط و انفراح
گردید پس از آن حکم عالی به سرداران فرمان پذیر و بهادران کشورگیر نفاذ یافت که
هم چنین پیشتر که عنان عزیمت را تاب داده بر قلعه کویلدرگ که آن سرکش پرشر و در
آنجا را ملاذ و ماوای تصور نموده بخاطر جمعی نشسته است یورشهای رستمانه برده
فتح نمایند و آن متکبر نخوت شعار غفلت آثار را دستگیر پنجه اعدا گیر سازند بمجرد اشاره سلطانی
و بشارت خاقانی بهادران شیر صولت و شیران فیل صدمت بسان نوید اداد که
قصد حجله عروس به شوق تمام از جا برخیزد و یا مانند شیر گرسنه که بر گوزن کوهساری
بغضب از مکان بر می جهد بر قلعه کویلدرگ دویدند و بر تسخیر آن متوجه شدند.

از شنیدن این خبر هول آور دهشت اثر تزلزل تمام در ارکان همت بهدرا نایک افتاد
و پندار غرورش همگی یکسر از سرش بدر شد جز عاجزی و درماندگی مایه در دستش نماند ز دماغ
استغنا و استکبار بر خاک عجز و بیچارگی افتاده بوسیله نواب عبدالرحیم بهلول خان عریضه
نیازآمود متضمن ضراعت بسیار و معذرت افزون از حد و شمار و اقرار تقصیر فراوان
و اعتراف شوخی و گستاخی بی پایان و قبول انقیاد و اطاعت بادشاه و تعهد ارسال
پیشکش به بارگاه آسمان جاه و تقبل باج و خراج هر ساله بی عذر و حرکت و حیله
و حواله نثار آن جان و مال و گذاشتن ملک و ولایت قایم و بحال بدرگاه گردون
پایگاه عادل شاه فرستاده نواب بهلول خان عریضه اش بنظر انور گذرانیده زبان
بعذرخواهی او بگشاد و در شفاعت او و قبول عذر و عفو تقصیر او جد و اهتمام بیشتر
بجا آورد تا بادشاه از سر سزا و انتقامش درگذشت و قهر و غضب را به لطف و مرحمت
مبدل فرمود و بر طریق سنت نبوی و شرع مصطفوی بر باج و خراج و تفصیل جزیه
اکتفا نموده از جان و مال و ناموس و ملکش دست برداشت و فرمان مرحمت
نشان عنایت عنوان بآن زمیندار پیش بین و دوراندیش بر نگاشت بدین مضمون
که اگرچه گستاخی ها و بی اعتدالی های آن خرد دشمن کوتاه اندیش نه مشابه بوقوع
پیوسته که جز سزا جزای وی غیر از استقبال استحقاقی داشته باشد لیکن چون بیاوری
بخت بیدار و موافقت طالع مددگار زود از خواب غفلت بیدار شدی و از کجروی
و کجبازی براه صواب باز آمدی قلادهٔ انقیاد در رقبهٔ جان آویخته طوق اطاعت بگردن
انداختی باز همچو نواب حمیده القاب حشمت و شوکت انتساب محرم حریم خاص جلیس
محفل اختصاص بهلولخان که گاهی دست رد بر سینهٔ مامولاتش نرسیده و وقتی
چهرهٔ مسؤلاتش به ناخن ناقبولی مخدوش نشده به شفاعت تو برخاسته در گذشتن
از سر تقصیر و از انتقام و عفو نمودن آن همه جرایم و آثام جهد بلیغ و سعی جمیل فرموده

پاس خاطرش نزد ما عزیز است لاجرم همگی زلات و تقصیرات ماضیه را عفو فرمودیم و از سر قهر و غضب درگذشتیم و از سر نو به عطای ملک موروثی بنواختیم و بر جای و مکان آبا و اسلاف بحال خود قایم داشتیم مشروط بانکه گاهی پیرامون خیال فاسد و طور و طرز شنیع نگردی و مدام جز طریق اطاعت و انقیاد سبیلی دیگر نه پیمایی و زود بر طبق وعده و قرار در ارسال پیشکش موعوده مبادرت نمائی و نیز در ارسال جزیه و خراج هر سال بلا توقف و اهمال مجرای خود شناسی چون فرمان مرحمت عنوان بآن راجه نیک سرانجام رسید خوش و خرم گشته لوازم آداب و خدمت گذاری بدرگاه بادشاه مؤدا ساخته نقود فراوان و جواهر شایان و اجناس نفیسه نفایس شریفه بدرگاه بادشاه گردون پایگاه فرستاد بعد ازین عادل شاه قرین نشاط و بهجت و سهدوشش فتح و نصرت مراجعت فرموده سالماً غانماً بتاریخ غره جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و چهار داخل مقر الخلافت شد-

بیان اسباب زوال دولت اهل دکن و مستقل شدن سلطنت ایشان بمغل-

آل تیمور را هوس تسخیر دکن بیش از اندازه و قیاس بود و اهتمام دران باب بیشتر داشتند خصوص اکبر بادشاه و اولادش که همگی همت اینها درین ماده مصروف بود تا به سعیهای بسیار و جهدهای بیشمار بتدریج صوبه بر شطری از دکن قابض گشتند خاندیس و برار متصرف آوردند و در عهد شاه جهانی برای ولایت نظام شاهی نزاع و پرخاش در میان بود تا آنکه میان سلطان محمد عادل شاه و شاه جهانی بادشاه بتقسیم آن ولایت صلح قرار یافت که هر کدام نصفی از ملک نظام شاهی قابض و متصرف گشته نزاع از میان بردارند و با یکدیگر رابطه اخلاص و اتحاد را انضباط داده از تعلقه یکدیگر کار ندارند چنانچه این صلحنامه بعهود و مواثیق شدیده بر لوح طلا ترقیم

یافته بهوای سیر طرفین مزین گشت بر همین عهد و پیمان مدتی بر آمد فیما بین علی عادلشاه و فرمان
روای دهلی نزاع و پرخاش نبود در عهد علی عادل شاه ثانی باز صورت نزاع در میان
رونما گشت تباغض و عداوت پدیدار گردید اکثر اسباب این تباغض و معاودت شرارت
و مفسدی سیواجی بهوسله بود پدرش شاهجی اگرچه او هم سفلهٔ زمان بود اما تخصیصت تمام
داشت پاس نمک داشته حقوق خداوندی می شناخت و بسلامت روی عمر
بسری نمود و پسر کلانش سیواجی نیز شیوهٔ خودشناسی خداوندشناسی را کار بسته
مصدر آنچنان فسادات نشد که سیوا بر در خودش بوقوع آورد و همو بود که میان عادلشاه
و فرمان روای دهلی آتش فروخت و در میان هر دو جنگ انداخت چون مسکن و قرار
گاهش کوهستانی بود پر اشجار و خارزار و اکثر مکانهاے قلب و قلاع منیع در تصرفش
بود بر همین اعتماد شوخی ها و شرارتهاے بیرون از حد و شمار بوقوع می آورد و ایذا واقع
بهر دو طرف می رسانید قزاقی بود که همتایش در جهان ناپیدا گاهی با لشکر غارتگر
پیکر تا دهلی تاخته پامال آن ولایت می نمود و گاهی بولایت عادلشاه چپاول کرده قریات
و پیشهاے سر حاصل تاراج نموده تا چنجی و کنجی می تاخت از شرارتش هم عالمگیر و هم
عادل شاه عاجز ماندند و در استیصالش سعی ها نمودند فایده ندیدند تا آخر کار از شامت
آن شوم بخت و بوم قدم رفته رفته تمامی دکن در قبضه مغل رفت –

بیان شمهٔ از فتنه انگیزی سیوا که موجب لشکر کشیدن مغل شد بر ولایت عادل شاه –

در هنگامیکه علی عادل شاه چندی در قلعه بیجاپور طرح اقامت انداخته در غزا و جهاد کفار
بندوبست کرناتک و ملنار وجه همت مصروف میداشت و افواج عادل شاهی تمام
متعینه آنجا بود و سوای شرارت پای فرصت غنیمت انگاشته از کوهستان بر آمد بهر
چار سو تاز و دوانیده لشکر اولین که شایسته فدای خود باشد شایسته خان را یافت

واو سرداری بود نامدار از سپه سالار که حسب حکم اورنگ زیب به قلعداری دکن مامور بوده با
لشکر خود قریب سرحد سیوا غافل از مکر در پوشش فرود آمده بود سیوا با جماعت اشرار
و لشکر عفریت کردار از راه دور به سر او دویده شب را بر لشکرش افتاد تمامی لشکر را بغارت
برده اسباب و اجناس و نقود خاصه و شایسته خان نیز تمام بدست او رو شایسته
مجروح گشته به تباه حالی گرفتار شد چون این خبر وحشت اثر بر فرمان روای دهلی رسید
از غم و غصه پیچ و تاب خورده برای انتقام و تادیب سیوا جسونت سنگه نام سرداری
را با لشکر گران نامزد نمود جسونت سنگه چون با لشکر خویش در آمد در سرحد سیوا قدم
جرات نهاده یکی از قلاع او پیچیده محاصره اند پرکار وار در میان گرفت سیوا
شیطنت اما فوجی از قزاقان را بر روی او گذاشته خود با باقی لشکر عفریت پیکر
بر بندر سورت که بکمال آبادی معموری ضرب المثل عالم بود ایلغار نمود تا غافلانه
بر آن بندر معموره ریخته آن مخزن زر و سیم را بغارت برده پاک بر وقت باز همه
قدم ایلغار نموده بر قرارگاه رسید از این رفتن و تاختن و آمدنش کسی آگاه نشد
مگر بعد از مراجعت او عالمی از این شیطنت او متعجب متحیر شده انگشت تعجب بدندان
گرفتند و سیوا بعد از مراجعت باز بر مدافعت جسونت قایم گشته با این شرارت
و شیطنت او را عاجز نمود چون این حادثه تازه و واقعه جانکاه بسمع اورنگ زیب
رسید از پیچ و تاب و غصه قهر دل مبارکش آنچنان بشورید که عیشش منغص شده
در صدد انتقام آمده تدابیر اندیشه آخرالامر در دریای فکر غوطه زده این دُرِ شاهوار
تدبیر بدست آورد که حل این مشکل و کشاد این عقده جز تایید و اعانت عادل شاه
متصور نیست استعانت از و در این باب ناگزیر است۔

بیان استعانت نمودن مغل از عادل شاه در تنبیه نمودن سیوا

پس وکلای کارداران نزد عادلشاه فرستاد پیغام داد که این کافر حربی واجب التقتیل
سر بشورش برآورده مصدر فسادات هرگونه شده است و در اذیت مسلمانان و ز
بخشش خلق الله دست دراز نموده دقیقهٔ فرو گذاشت نمی کند اغماض درین باب
زیاده ازین قدر موجب تخلل مهام ریاست و سلطنت است و اهمال و مداهنت
در تادیب و سزایش تقصیر در رعایت سیاست پس واجب بر ذمه کافه اهل اسلام
عموماً و بر همت سلاطین عالی مقام خصوصاً آنست که درین باب سر مو مداهنت و
محابات جایز نداشته در تادیبش کوشند بل در استیصال بیخ فساد بارش
اهتمام را کار فرمایند رعایا و برایا را از پنجهٔ اذیتش خلاص داده قرین امن و امنیت
و آسوده حالی گردانند لهذا مرکوز خاطر والای ما آنست چنانچه که مبارزان خون و
بهادران نصرت انجام از ینطرف بر آن شقی متعین می شوند سپاه ظفر پناه آن شوکت
و سلطنت دستگاه نیز نامزد شوند تا از هر دو جانب آن مار مردم گزار در میان گرفته
بسنگ قهر سلطانی سرش کوبند و پاداش بدکردار رتبه اطوارش در کنارش نهند
چون این خار فساد از میان راه کنده شود فیما بین خبر صفا و صفوت چیزی دیگر
از غبار و کدورت نخواهد ماند علی عادلشاه بعد از اصغای این پیام پنجهٔ مسؤلاتش
را به حنای قبول و پذیرائی رنگین ساخته ایلچیان را شاد و خرم بازگردانید فرمان
روای دهلی چون از طرف عادلشاه جواب باصواب و قبولیت امداد و اعانت شنید
مبتهج و مسرور گشت و برای تعین نمودن بر سر این مهم از زمرهٔ سرداران نامدار
و امرای بلند مقدار سزاوار و شایسته این کار عمدة الاقران راجه جیسنگه را یافت
که هم شوکت و ابهت و هم مدبریت و کفایت هم شجاعت و دلیری و هم یکپاستی و دانائی
ممتاز الامثال منتخب الاقران بود لشکر گران و سپاه فراوان از مغل و افغان و
راجپوت و مسلمانان و هم چنین مواد جنگی و استعداد قلعه کشائی که بیش از حد

بسیار بود تابع او نموده روانه فرمود

بیان فرستادن علی عادل شاه خواص خان را برای اعانت مغل بر سیوا

علی عادل شاه چون تقبل کومک و اعانت نموده ایلچیان را رخصت فرموده در تهیهٔ سرانجام لشکرکشی و استعداد سواد حشم افگنی در آمده امرای نامدار و سرداران کام گار پایهٔ تخت را جمع آورده می خواهیم که بتائید مغل بر تادیب حربی واجب القتل کسی از شاد و نفوذ ابنا نامدار را می خواهم فرستاد کیست از شما که دل خویش براین کار قوی می یابد و سرانجام این مهم روچه ساسیته بدهد تا جرایش نزد ما می شود و شهرهٔ مردی و مردانگیش تا دهلی رود و شهامت و بسالت نشان خواص خان از صف امرای عالی برخاست و بیره پان یعنی پاندان و گفت خدمت امروز حصه خاص این جان نثار است بدل تمنای آن است استعداد آماده سفر گشته عرض نمود که در بجا آوردن فرمان بادشاهی و سرانجام این مهم مرا انتظار رسیدن لشکر دهلی مناسب حال نیست چه کسی که بر عون و اعانت دیگران کاری بکند در مجمع مردان و دلیران کی ستوده گردد هرگاه که من از اوان صبا تا این زمان به نیک بادشاه دوران پرورش یافته نشو و باشم قوت آن سپهٔ تنگی همسایه چون خورشید یکه تاز برانبوه اعادی شمشیر زنم و شکوه جمعیتش را برهم شکنم و این گفته رخصت از عادل شاه خواست عادل شاه به ترحم و تلطف بسیار او را مخصوص ساخته شمشیر خاص خود مرحمت فرموده و در پناه عون ایزدی سپرده مرخص نمود چون رشادت نشان بکوچهای متواتر طی مسافات کرده قریب سرحد سیوا رسید چون خبر از توجه خواص خان یافت در فکر بستن گهاٹ افتاد و آن عبورگاهی بود تنگ و دشوار که جز آن گذرگاهی بآنجانب کوهستان دیگر نبود در این اثنا خواص خان تعجیل را کار بسته بر گهاٹ برآمد و با لشکر خویش بسلامت بگذاشت چون سیوا از فرود آمدن خواص خان آگاه شده بود

حسرت مالیده وانگشت ندامت خاییده باز بخیال آوردنا رسیدن افواج هند هنوز فرصتی
است دراز بخاطر رسید که نخست کار مقابله با یکی پیش آمد این قلیلی اند بیک حمله ایشان
را خواهم برداشت چون از ایشان فارغ شوم آن بسیاری که خواهند آمد آنها را هم
شکست این گفته در تدبیر آن شد که با تمامی لشکر دیوان پیکر و ساز و سامان جنگی
که برای مقابله و جنگ افواج دهلی بهم رسانیده بود بر لشکر خواص خان شبخون زده
کار از پیش برد خواص خان از اراده اش غافل بلکه از تعین مکان سیوا آگاهی نداشت
و در تجسس آن بود که غنیم کجا است و در چه تدبیر است بیکبارگی سیوا با تمامی فوج یلغار
نموده بر لشکر خواص رسید و گرداگرد لشکر در آمد و نقطه وار در میان گرفت در
هنگامیکه خواص خان با لشکر در جاے تنگ کوهستانی فرود آمده بود که گنجایش نداشت
که بهاره تا نقل و حرکت کنند تا صف آراستن و قتال نمودن را چه رسد از این
صورت سپاه خان هراسیده شدند دل بر هلاک نهادند و گفتند و بالعرض بار ستم
و اسفندیار باشیم چه چاره کنیم جاے که حرکت را گنجایش نمانده مردی و مردانگی چه
ظاهر سازیم و چگونه با حریفان هم نبرد خویش بسر آییم —

در بیان همت دادن خواص خان سپاه خود را و ظفر یافتن بر سیوا —

خواص خان چون پاس و سستی دلی از احوال سپاه خویش دریافت مهتران
لشکر را پیش خویش طلبید و گفت دل قوی دارید و همت استوار بر قلت خود و
کثرت خصم نظر مکنید بلکه نسبت خویش با ایشان نسبت گرگ با گوسفندان و گربه
با موشان تصور کنید هرچند که غنیم امروز بدشواری عظیم پیش آمده در میان جنگلستان
و غارها و کوهستان گرد و پیش ما در گرفته و حرکت و جنبش را نگذاشته به افضال
الهی و اقبال بادشاهی امیدوار بوده همین خیمه ها را فرمود آورده پای ثبات بفشیم

دادِ مردی بدهیم و سپر خصم بشکنیم نه من شایسته خانم که فریب روباهی او خورم کسی
تا اکنون او را همچو حریفی اتفاق نیفتاده لاجرم هر یک را بازی داده است الحال
انتقام هر کدام من ازو میگیرم و غرورش از سر بنشانم و شما به همت خود قایم
بوده مستعد و آماده باشید و تماشا کنید که چه طور مهرهٔ بازی از دستش مییازیم
خان با سپاه در همین گفتگو بود که یکبارگی از لشکر غنیم آواز شلاق ضرب ها برآمده
گوله هاے توپ در لشکر خان افتادن گرفتند خان گفت برخیزید همت را کار بندید
که روز زور مردان است منصوبه جنگ را مراعات نموده سپاه را از سوار و پیاده
بر حسب قاعده قایم نمود تقویت هر یک را بدیگر داده و بر مدد و پشتی همه خود پشت
قوی گرداده بایستاد و جنگ در داد دلیران لشکر شکن همچو شیران صید افگن
از کمین بدر جستند مغفر شگاف و شمشیر هاے خارا گداز در جولان گاه در آمده داد
مردی و تهور دادن گرفتند آن عفریتان دیو سیرت و مرهٹهاے عفریت سیرت
که هر ایک خویش را برابر صد و صدهی انگاشت با نیزهاے سینه شگاف بر باد پایان
پری پرواز در عرصهٔ مصاف در آمده جلادی و سفاکی را هنگامه گرم نمودند با تیغ
مقابل شرط دست بازی و سپر دوزی بجا آورده جویهاے خون روان ساختند
آتش قتال آنچنان گرم شد که هوا کورهٔ آتش شد و مرغ از طیران باز ماند و عرصهٔ
زمین از خون دلیران چو کشت زار بقم گردید از دست بردی آن جوانان پری
سوار چندی از شجاعان نامدار و شهیدان تهور شعار اسلام شربت شهادت
چشیدند از انجمله سید درگه حبشی زادهٔ نامور و سردار سپاه پیر و رشید و شیخ میران
و چندی دیگر دلیران که بمنتهاے درجهٔ نمکخوری فایز گشتند که در دنیا از ان نیکنامی
یافتند و در عقبی بثواب عالی خواهند پیوست نزدیک بود که غنیم غلبه یابد و لشکر خصم
بر اهل اسلام غالب آید که یکبارگی خان تهور نشان خواص خان با تیغ خون افشان

از جا حرکت نمود و بر صفوف اعدا حمله آور گشت چون سپاه اسلام مشاهده نمودند که سردار قدم جرأت گذاشته سینه بر تیغ و سنان راست نمود یکبارگی همه لشکر از سر گذشته و یکدل گشته یورش بر لشکر خصم بردند و نعرهٔ بگیر و بکش تا گنبد گردون رسانیدند و داد تهور و جلادت کما ینبغی دادند از خون اعادی زمین صحرا گلزار و لاله زار ساختند و از کشتگان تلها و انبارها بر داشتند کفار را قدم لغزید شکست خورده معرکه را گذاشتند و رو بهزیمت آوردند سیوای بدحال چون حال لشکر بدین منوال دید خاک مذلت بر سر پنجه رو بفرار نهاد و فتح و نصرت نصیب خان خواص گردید۔

بیان رسیدن راجه جی سنگه بعد از آنکه خواص خان غالب آمده بود بر سیوا۔

چون میرزا راجه جی سنگه بر فرمان فرمانروای هند بر تنبیه سیوا مامور شده با فوج گران و ساز و سامان فراوان متوجه دکن گردید هنوز او در اثنای راه بود که خواص خان بحکم علی عادل شاه با مداد مغل متوجه سرکوبی سیوا شده و تا آمدن لشکر دهلی انتظار نکشیده بر سر آن باغی مفسد تاخته مهر کمرش شکست و در دنبالش تاخت چون جی سنگه در تعلقهٔ سیوا داخل شد بر قلعهٔ پونه و سرگه که بکمال متانت و استحکام ممتاز از سایر قلعه جات کوهستان بود و در سوابق ایام متصرف یکی از سواس سرکش بود سیوا آن را بصد محن و شاعب و هزاران فسون فنون بدست آورده ملاذ دلجای خویش ساخته متوجه شد و همت بر تسخیرش گماشت چون معلوم داشت که مدد و کومک به قلعه از هیچ جا رسیدنی نیست بلی و سواس بخاطر جمعی با آن قلعه در آویخته و محاصرهٔ سخت قایم نمود و به بر داشتن صلابت کوچهاے الوند ارتفاع و سر دادن ضرب زن و توپ و تفنگ مردم درونی را عاجز و به تنگ ساخت اگرچه سیوا بر مانده بود لیکن چون خواص خان پشت بازویش آنچنان شکسته بود که بر امداد و کومک

قلعه اقدام تواند نمود ولاچار درماند و با خود اندیشید که در پیشگاه خداوند نعمت یعنی علی عادلشاه
خود نه آنقدر بغاوت پیشگی و خلاف فرمانی بوقوع آورده ام که دیگر روی و راهی به قبول
و عذرخواهی بوده باشد پس ازین درگاه یاس کلی بدست آمد و با غنیم قوی دست یعنی
مغل نیز نرد مخالفت باخته ام و او بر خانه رسیده است و خانه البته بتصرف او رفتنی
است با وجود این حال برانیقدر اکتفا نخواهد کرد و البته قصد جان هم خواهند نمود و چه
من نه آنقدر ایذا و رنجش بایشان رسانیده ام که مرا زنده خواهند گذاشت پس کوچ
الفت و بلا هم بر خانه هم بر جان رسید اکنون تدبیری باید اندیشید و مصلحتی بر روی
کار باید آورد که اگر خانه رود گو رفته باد باری جان بسلامت ماند جان چون باقی
ماند خانه را باز بدست توان آورد مثل مشهور است در میان مردم که چون سر سلامت
باشد دستار کم نیست پس دام فریب بگسترد و بساط تزویر بیاراست با چنینکه
به ساز و سازش آغاز نهاد و سلسلهٔ صلح و موافقت بجنبانید و فنون و فسانه کرد
تزویر برود رسید و پیغام داد که سلاطین دهلی در تسخیر دکن تا این مدت مورد متاعب
شدید و مصایب پدید گشته افواج و عساکر متواتر بر دکن تعیین نموده زر بسیار
صرف لکوک ها و کرور ها آمده اند اما فایز بمقصد شده و به نیل مرام رسیده اند
بر سردار و سپهدار که با فوج و لشکر از هند بدکن آمده است آشکارا کرده کار خایب
و خاسر معاودت نموده است اگر آن مهاراج این فدوی را از زمرهٔ مخلصان شمرده
در ظل حمایت در آورده دست عنایت بر سر گذارند به اسهل ترین وجوه تمامی ملک
دکن را در قبض بندگان حضرت اورنگ زیب در آرم و چند قلاع متین که گزیده
ترین قلاع دکن توان گفت و در قبضهٔ من است بالفعل میسپارم پس کلید ها نزد
او فرستاد چون هم چنین بهشت در کف یا و باز نمود و در اطماع بر روی او کشود
و او پسند افتاد که این ورد خانگی ما هر این ملک است و از وی این صورت بستند.

نسبت لاجرم آن کافر سخن این کافر باور و معتبر نداشته بر طبق الجنس مع الجنس میل با او نزد و موافقت باخت با هر دو کافر شرارت کیش فساد اندیش باتفاق عقد موافقت بسته با خود قرار دادند که در قلمرو عادل شاه قدم شوخی و دلیری گذاشته دست تاخت و تاراجی دراز کنند و هرچه بدست آید متصرف شوند این نمک حرام خانه زاد چون خود از طینت بد ذاتی و سرشت بیوفائی سرشته بود بر این فساد عظیم پروا نکرده اقدام نمود چه هیچ فسادی از بر انداختن خانه خداوند نعمت بالاتر نیست و آن بدعهد ناحق شناس دیگر نه وصیت و نصیحت آقای خویش کار بست و نه پاس مروت و احسانی که عادل شاه با آقای او بظهور آورده نگاه داشت —

در بیان خبر یافتن علی عادل شاه بر اتفاق نمودن سیوا با جیسنگه و قصد نمودن آن هر دو بر تاراجی ولایت —

چون منهیان اخبار رسان خبر اتفاق کردن سیوا با جیسنگه و قصد دست درازی بر ولایت عادل شاهی بمسامع علیه بادشاه علی عادل شاه رسانیدند بادشاه در تفکر افتاد و از یکدل شدن دشمن بغلی یعنی سیوا با دشمن بیرونی یعنی جیسنگه اندیشه عظیم بهم رسانید چه از دزد همدم فسادی بوقوع آید که از دزد نامحرم عشر عشیرش بظهور نیاید چون بمقتضای حسن دوربین و دانش عاقبت اندیش عادل شاه را منظور آن بود که با بقای رابطهٔ دوستی و وداد و نسبت یکجهتی و اتحاد که در بین ایام حسن ارتباط و انتظام پذیرفته است در هم نمی شود و تا چند در درشتی و تعجیل نکوشیدن و در اصلاح حال سعی و جهد نمودن پیشهٔ اهل وقار و تمکین است اولاً ملا خضر را بعنایت نامه نصیحت شمامه پیش جیسنگه روانه فرمود و متعاقب ملا احمد را نیز روانه نمود تا این هر دو دانایان مصلحت بین و رهنمایان طریق گزین آن آوارهٔ دشت ضلالت و گمراهی را به سر راه صلح و هدایت باز رسانند و از شرارت و بطالت

بازدارند آن هر دو ناصح مشفق آن مست بادهٔ غرور و بدمستی را به نصایح مشفقانه و مواعظ
مخلصانه هرچند ارشاد و هدایت و تلقین طریق استقامت نمودند و به ایفای عهود و
مواثیق و قراری و مداری که آقاییش با عادل شاه بمیان آورده بود رهنمونی کردند
کردند لاکن آن سرشار نشان بدمستی و سیه مست باده خودپرستی که بسبب عدت
و کثرت لشکر که هشتاد هزار سوار و نیز احشام بسیار داشت از غرور پر برآمده بود
خود را سر مو بر سر راه راستی نکشید و پند مشفقانه و نصیحت مربیانه آن دو ناصح شفیق
بسمع قبول نه شنید و بر سرکشی و تمردی خویش ثبات قدم ورزیده بر قلم رو عادلشاه
قصد لشکرکشی مصمم نمود چون آن هر دو محرومان درگاه و فدویان دولت خواه
آیت یاس از لوح جبین حال آن نکوهیده مال برخواندند بخدمت عادل شاه عرضی
گذرانیدند که این بدعهد و سست پیمان سرمست صهبای عدوان و کفران با تخیلات
عرق لجهٔ تمرد و طغیان است که او را بدست یاری پند و مواعظ بر ساحل نجات توان
آورد یا از راه رفق و ملایمت اسیر پنجهٔ اخلاص توان نمود اکنون علاجش جز ان
متصور نیست که حسام خون آشام بهادران شیرافگن تنش از بار سرش سبکدوش
سازند و به سم عدو مال پایمال خاراشکن کالبدش را ریزه ریزه و خورد و ساخته خوراک
مار و مور گردانند عادل شاه بعد دریافت این مضمون قرین تفکر و اندیشه گشته
در پیچ و تاب درآمد و دریای غضبش متلاطم گردید ملکت مدار ارسطوی روزگار
میان عبدالمجید را به خلوت طلبیده از مضمون عرضی آن هر دو دولت خواه آشنا
نموده صلاح کاردان باب اندوی جست وزیر صایب تدبیر رهنمونی دانش عقده
کشا و خرد صواب نما صلاح و صواب در همان دید که آن دو فدویان دولت
خواه دیده بودند و گفت چون بنرمی و مدارا کار بر نیاید نصایح و مواعظ سود
نبخشد علاج سرکشان بدمست و تدبیر مغروران نخوت پرست جز قهر آتش افروز و غضب

دشمن سوز دیگر چه خواهد بود هرگاه که آن کافر تباه کار دماغ فرعونی را باین قدر باد نموده باشد که نه آن مروات و احسانات آنحضرت به نظر در آورده و نه تاکیدات و تلقینات آقای خود بخاطر داشته محض بر بدذاتی کمر بسته است سزای اینکس همین است که به بدرقهٔ عون و تائید الهی لشکر ظفر پیکر بر سرش نام زد فرمایند انشاء الله تعالی بیک حملهٔ سپاه نصرت پناه دمار از نهادش برآورده شود و بیک طپانچهٔ تیغ بیدریغ بهادران دلاور نشاء خود مستی از سرش ریخته گردد —

بیان قرار دادن علی عادل شاه رزم را با جینکه و تهیهٔ جنگ کردن و استحکام نمودن قلعه را

پس علی عادل شاه قرار بر جنگ جینکه داده در تهیهٔ آن درآمد و فرامین طلب امرای درگاه و سرداران دولت خواه که در حوالی و اطراف در جاگیرات و اقطاعات بودند فرستاد و نیز بزمینداران و منیواران و پاره گیران ملبار و کرناتک که فرمان بر حکم و اطاعت بودند احکام صادر فرمود تا همه‌ها با افواج و جمعیت خود ها بدرگاه جمع آمدند و نیز بادشاه عادلشاه حزم و احتیاط را که پیشهٔ کاردانان هشیار مغز است کار فرمود که مبادا غنیم که بکثرت و عدت سوار و پیاده آماده کارزار شده است تا قلعه رسیده اگر جنگ در ماند از باغات و بورجات بیرون حصار البته جای پناه و آرام گاه غنیم خواهد شد حیاض و انهار گرد شهر که یادگار کشمیر میدهد باعث قوت و قرار و آسایش وی گردد لهذا میرزا یوسف را حکم فرمود که حوض ها آب و بندهای تالاب شکسته از آب خالی و خشک گذارد و باغات و بورجات ویران نموده برای آن بوم قدمان چند پیر یک شاخ سبز و یک سایهٔ دیوار هم نگذارد و بیرها و چاه ها را به اقسام سموم مخلوط گرداند تا آن کشمیر جنت نظیر سقر و مقام آن دوزخیان نگردد و همچنین خواص خان بحکم واجب القبول بادشاهی در تعمیر قلعه و درستگی برج و باره درآمده شاه حضرت را که ابا عن جد در دولتخواهی عادل شاه به نیکنامی بسر برده بر تعمیر شکست و ریخت و مهیا داشتن

الآت حرب و وضع توپ و ضرب زن بر هر جاے بامناسب و باروت و گوله و سایر احتیاج
برگماشت تا به قلیل فرصت باهتمام آن کارپردازان قوی دست در استحکام و متانت
آنچنان شد که با قلعهٔ فلک دم مساوات و همسری می زد

در بیان فرستادن علی عادل شاه لشکر بر جیسنگه و تاخت آوردن شرزه خان بر سرفرازخان و کشتن او را

بعد ازین وزرای نامدار و امراے کارگذار مملکت مدار عبد المحمد و نواب عبد الکریم و
بهلول خان و محمد اخلاص خان و شرزه خان و رستم زمان و سیدی مسعود و سیدی
عبد العزیز و یکوجی راجه پسر شاهجی و دیگر امراے نصرت پیرا و زمینداران و منیواران
شجاعت انتما را با لشکر بیشمار بر روح غنیم سیه روزگار روانه فرمود و جیسنگه
بر اعتماد آنکه دشمن بغلی با وے درآمیخته دمساز شده بود نشاء شراب شوخی و دلیری را
دو بالا رسانیده بیگانه قدم در قلمرو عادل شاه گذاشته دست تصرف دراز کرده
بود و بعضی از محلات که بقبض درآمده یکی منگلبیڑه بود که سرافراز خان نام سرداری با پنج هزار
سوار تیغ گذار و را آنجا متعین گردانیده که آن قلعه را استوار نموده پای ثبات قائم کند و انبار
فراوان و اموال کثیر نیز در آنجا محفوظ گذاشت در اثنای خبرش بشرزه خان رسید
آن شرزه شیر پیکار آن را شکار اولین خویش تصور کرده با جوق خود از لشکر جدا شده بسر
افراز خان ایلغار نموده چون به نزدیک رسید پیشتر از خود پیغام بدو فرستاد که مکان
پادشاهی را خانهٔ خاله تصور نموده بمجرد وصول خبر با جمعیت خود مستعد گردید در مقابله
شرزه خان درآمد و بجنگ در پیوست میان دکنیان و دهلویان جنگی صعب بوقوع
آمد که زمین و زبان را در تماشایش دیده باز شد و آوازهٔ تحسین برخاست مصرع
ملک گفت احسن ملک گفت زه ـ انجام کار از دست بردی شرزه خان شیر پیکار
و صدمهٔ دلیران پیل شکار زرسلسلهٔ حمیت سرافراز خان از هم گسیخت آنچه زیر تیغ دلیران

درآمده بودند غلطان خاک و خون گشتند و بقیة السیف رو از معرکه برتافته قرار بر
قرار گزیدند سرافراز خان با پسر و داماد بر باد فنا رفت شرزه خان آن قلعه بادشاهی
به ضبط در آورد و باهتمام آن پرداخت در همین اثنا مکتوب عبدالمحمد و محمد اخلاص خان
که غنیم قرار داده است که درهمین دو سه روز جنگ در اندازد و شما را لازم که زودتر بعسکر
فیروزی ملحق شوند شرزه خان بمجرد وصول این کتابت از ازهنگابیدره ایلغار نموده شبا شب
طی منازل کرده بلشکر پیوست و در هنگامیکه امرای عادلشاهی در مقابله غنیم صفوف
آراسته آماده کارزار شده بودند۔

بیان مصاف دادن عادلشاهیان با جی سنگه پس شدن او بار اول

راجه راجی سنگه با فر و شکوهی که از آن پندار و غرور بود صفوف آراسته فوج را استحکام
قائم ساختن و میمنه و میسره و ساقه و جناح را به آیین شایسته ترتیب داده آماده کارزار
گردید اولا دلیران پر باد و غرورش پیش قدمی نموده در عرصهٔ مصاف حمله آور شدند
و خود را در وادی دلیری بی همیم و شریک پنداشته جولانگاه را از تیغ و سپر و
جوشن و مغفر پر آوردند سپاه دکن که از دیرباز مشتاق این روز بودند همچو عاشق
شوریده سر که بدیدن رخساره معشوقه عنان تمالک از دست دهد یا همچو شیری گرسنه
برگوزنی سمین از بن غازی به پیچهد باد پایان برق رفتار را برانبوهی اعدا انگیخته به شمشیر
و سنان و تیر و کمان آویخته در طرفة العینی آنچنان آتشی از رزمگاه برافروختند
که دود خروشش و ظهور ریا صحرا به آن همه وسعت تنگ گردید و امان را منیت رخت
بیکسو کشیده از هر سو ندای الحذر برخاست هرچند بهادران لشکر راجه جلادت
و شجاعت را کار بند شده در تیغ زنی و خصم افگنی تقصیر نکردند داد مردی و مردانگی
به وجهی بایسته بدادند اما دلاوران دکن و دلیران شیر افگن عادلشاهی نه آنقدر

سراندازی و تیغ افشانی را کار بستند که خصم را همت پایداری و قوت ثابت قدمی بجا
توانست ماند نقد همت را از دست باخته پس پا شدند و از نهیب بهادران رزم تاب نیاورده
خود را بیکجانب کشیدند سپه سالار عادلشاهی عبدالمحمد با سرداران خود گفت امروز همین
قدر ظفریابی که شگون اولین است پسند نموده به آسایشگاه خود فرود کشیم
و دندان تیز خصم را به ترشی تیغ و شمشیر کند ساخته ایم اگر باز رخ بمقابله آورد انشاء الله تعالی
دندانش از بیخ خواهیم برکند. این گفته به خیمه ها مراجعت نمودند و چندی به شادکامی
آسایش و استراحت گرفتند۔

بیان مصاف دیگر و هزیمت یافتن جی سنگه از مردی اخلاص خان۔

چون بتقدیر قادر ذو الجلال و الافضال شمشیر حشمت و اجلال آن راجه وخامت مآل
نکوهیده فعال بر سنگ خسران و وبال شکستی و باده غرور و استکبار از سر پندارش
بر خاک مذلت و خواری ریختی باز سودای خام در دماغش پیچیده و خیال فاسد پختن آغاز
کرد هر چند که دانایان پخته کار مانع آمدن و ناصحان مشفق مزاحم شدند مفید نیفتاد و نصیحتی
از هواخواهان تجربه کار بگوش نیاورده خودرایی را کاربند شد و در تهیه جنگ و مقابله
در آمد از استماع این خبر سرداران عادلشاهی نیز به استعداد و مواد خصم افگنی پرداخته
آماده پیکار و مستعد کارزار شدند همینکه فوج راجه به شکوه تمام استعداد و مواد اتم نمایان
شد امرای عادلشاهی نیز به استعداد و مواد خصم افگنی پرداخته آماده پیکار زار شدند
همینکه فوج راجه به شکوه تمام و استعداد و مواد اتم نمایان شد امرای عادلشاهی
نیز سرگرم رزم و جنگ شده بمقابله غنیم صفها بیاراستند میمنه و میسره و مقدمه
و ساقه را استحکام تمام بخشیدند چون مبارزان جانبین از طرفین در جولانگاه
در آمده تیغ بازی و دشمن اندازی آغاز کردند هنگامه گیر و دار گرم شد و آوازه بگیر و

یکشش بلند گردید چندین دلاوران پیل پیکر و شیر صولت از هردو طرف شجاعت و
مردانگی خود را بر روی میدان جلوه داده شربت ممات چشیدند در عین کارزار
وگرم هنگامی پیکار حکومت مآب شجاعت دستگاه محمد اخلاص خان با پنج هزار سوار
آتش بار خاصهٔ خود و جماعتداران خاص خیل از میان صفوف برآمده برق کردار
آتش افشان خود را بر انبوهی غنیم زد و تیغ بران و شمشیر سر افشان بر آنجماعت شرار
آماده در نهاد آتش پیکار دلیران کارزار را آنچنان جوشش و طغیان اشتعال داد
که امن و امنیت از قلوب المرء بالمرء رخت بیکسو کشیده جز قتل و کشتش شیوه دیگر
بوقوع نمی پیوست اگرچه راجپوتان ارجن صورت دازیک و قزلباش بیژن همت
آنطرف تجدی پا در میدان جلاوت افشرده تیغ و سنان را بکار آورده و تیر و کمان
را استعمال نمودند که طوفان مرکب برانگیختند و دریای بلا بجوشش آوردند لاکن سپهدار
عادل شاهی و شیرشکاران همراهی او آنچنان ثبات قدمی را کار بستند و شیوه طعن
و ضرب را بظهور آوردند که به لشکر دهلی زلزله افتاد و چون هر یک از شاطران دکن
شیوه شمشیرزنی و نیزه بازی استادی بود ماهر و عیاری بود کامل موج موج ها
آنطرف خالی کردند و کثیری از سرداران راجپوت دازیک و قزلباش را از دست
ساقی اجل شربت ممات چشانیدند و در باقی انبوهی غنیم تفرقه و زلزله افتاد و به هزیمت
دادند راجه وخیم العاقبت خایب و خاسر بازگشت آزور فتحنامه بنام اخلاص خان مزین شد

تاخت آوردن سید الیاس مخاطب بشرزه خان بر صلابت خان دهلوی

در همین اثنا جاسوسان اخبار رسان سرداران عادل شاهی را آگاه نمودند که
صلابت خان نام از شجاعان مشهور هندوستان که آوازه شجاعتش در لشکر
دهلی گوشزد صغیر و کبیر است با پنج هزار سوار چیده و گزیده رسیده و خطیر آزوده

و علف کثیر و اسباب باروت و گوله و دیگر ما یحتاج به لشکر راجه جی سنگه می آرد و از اینجا
تا او پنج منزل راه درمیان است مدبران کارآگاه عادلشاهی با هم سگالش نمودند
که اگر گرد میدان دلاوری با اینچنین ساز و سامان جنگ آوری با راجه ملحق گردد راجه
فتان قوت و توان اضعاف مضاعفه یافته فتنه ها برپا خواهد نمود که دست سعی ما از رفع
نشاندنش کوتاه خواهد شد بهتر همان است که او را پیش از ملحق شدن به لشکر هم در
راه باید برداشت برین قرار داد که تازه میدان دلاوری و معارک صفدری و جنگ
آوری سید الیاس شرزه خان که از تاب صمصام خون آشامش شیران را زهره
آب می شد و دلیران را جگر خون می گشت متکفل این مهم شده جریده برآمد و صلابت خان
مسید و دهین خویش تصور نموده عنان تاب آن سمت گشت مسافت پنج روز راه را
به دو روز طی نمود بر صلابت خان رسید و بر مقابله او آمده مصاف درداد آن
دلاوران مدار دهلی اسباب و سامان را به یکجای محروس و مضبوط گذاشته ثبوت
بهادرانه و صلابت رستمانه در برابر خصم پای شهامت بفشرد و جماعت خویش را که اکثر
ترکش بند و تیرانداز بودند که تیرهای خطای ایشان از زره و جوشن گذشتی سواریا
بر مرکب همی و رخت استقامت کوه الوند کشیده هنگامه آرای عرصه مبارزت گردید
مابین دلیران دکن و دلاوران دهلی هنگامه تیغ بازی گرم شد و دریای جدال و
قتال را جوش آمده آوازه چکاچاک در زمین و زمان پیچید اجل پیاله مرگ در کف گرفته
ساقی بزم رزم گردید سپهر برین با هزاران چشم به نظاره تماشای این رزم حیران
ماند چون جماعت ازین طرف و آن طرف سر به بالین مرکب نهاده بخواب استراحت بیا
سودند صلابت خان از اسپ فرود آمده ترکش بر زمین ریخت و دست بکمان آویخت
و به تیراندازی درآمد رفقایش که هر یک نیز ثانی صلابت خان بودند اسپان گذاشته
بموافقت او به تیراندازی مشغول گشتند شرزه شیر همت چون حال برین منوال دیدبا

رفقایش نیز اسپان رها کرده در آن جایگاه خصم سینه را سپر ساخته تیر و کمان در گرفت
و تیر افگنان قدم پیش نگذاشت و هر تیری که از طرف خصم می‌رسید قطع کرده تیر می‌زد و می‌رفت
تا نزدیکش رسید چون صلابت خان دید که کار از تیر و کمان درگذشت کمان بینداخت
دست به شمشیر در آورد چندین دلیران جانبین تیغ بازی به شرط واقع شد و از تیغ و شمشیر
هم کار درگذشت نوبت به خنجر و کتار رسید آخر الامر معامله به مشت زنی پنجه کشی انجامید
شجاعت و دلیری هر دو هم تن بر زمین و زبان به دلایل و برهان روشن و مبرهن
گردید و حقوق مردی و مردانگی از هر دو جانب بشرط خود ادا یافت و در نهایت الامر
شرزه دوران شرزه خان به شرزه زمان صلابتخان دست بر وی نمود و غالب آمد
و خصم را به سفر ناگزیر روانه کرده به اسباب و اثاثه فراوان در رسد و غلات و آذوقه
بی پایانش متصرف گردید و آوازه شیر شکاریش در لشکر دهلی زلزله انداخت و نقش
شرزه کیش بر دل دهلویان مثبت گردید۔

در بیان لشکر فرستادن سلطان عبدالله قطب شاه بمدد عادل شاه به سرکردگی نیکنام خان

مقارن این حال اخلاص نامه مورخات شهامه از طرف قطب ملک سلطنت مرکز
دایرهٔ ابهت و ایالت سلطان عبدالله قطب شاه به علی عادلشاه بوساطت ممالک
مدار مدار المهام عبدالمحمد رسید بدین مضمون که در سمع همایون ما رسید که راجه مدروانج
اوباش فراق پیکر اصریح و قلمرو ان سلطنت و ابهت پناه قدم جرات گذاشته
مسند رشوخی ناگشته و پای دلیری از دامن ادب دانی دراز کرده شرارت ها بر پا نموده
چون این هر دو دودمان از قدیم العهد به طینت اتحاد و یکجهتی سرشته شده و نسبت تودد
و مواخات فیما بین به آنقدر منبوط و مربوط گشته که صورتا متغایر و معنا کنفس واحده گردیده
لا جرم امداد و اعانت یکدیگر از عهد بزرگان معمول و مرسوم است لهذا پیش نهاد خاطر

ذخایر ما آنست که لشکر نصرت پیکر از سواران و احشام که در جان نثاری و سرسپاری
گوی کیفیت ربوده اند با یکی از فدویان کاروان درگاه روانه کرده شود تا به تبعیت و
رفاقت امرای دولتخواه آن سلطنت پناه در دفع غنیم سعی مشکور و جهد موفور
مصروف داشته آن مخذول مطرود را از سرحد دکن بدر سازند و استیصال درین باب ضرور
افتاده لهذا ابتر قیم این کلمات مبادرت نموده شد مخلص را منتظر جواب دانسته از مرضی
شریف آگاه گردانند. علی عادل شاه بعد از دریافت مضمون اخلاص نامه جواب
بدین مضمون بر نگاشت که الحق این دو سلطنت خانه اگرچه صورت اثنینیت و مغایرت
مشهود اند اما معناً به وحدت و یگانگت موصوف از زمان قدیم و عهد دیرین مراسم
اتحاد و لوازم یکجهتی فیمابین مرعی و معمول است الحال که این مقهور سر به شوخی بر آورده
پا از گلیم بدر آورده فساد داشته است یقین است که مور چه را پر آمده است و این
علامت واضحه تباهی و خرابی او است لشکر ظفر پیکر که همه فدویان رزم خواه و نمک
بحلالان نصرت پناه اند بر سر کوبش معین گشته اند انشاء الله تعالی عنقریب دمار
از روزگارش بر خواهند آورد او را با جنودش آورده دست خواری و نگون
ساری خواهند ساخت حاجت بزیادت امداد و اعانت دیگری نیست لاکن چون
پیش نهاد خاطر همایون آن مدار سلطنت و جهانبانی آنست که احیای رسم اسلاف
کرام نموده بر چهره مصادقت قدیمی غازه تازه کشند و نسبت اتحاد و یکجهتی و بر عهدی
بر خواص و عوام عرض دهند بسم الله مبارک باشد. مصرع در کار خیر حاجت
استخاره نیست. سلطان عبدالله بمجرد دریافت مضمون جواب در تهیه سلمان لشکر
کشی آمده فوجی چیده و گزیده موازی دوازده هزار سوار و چهل هزار احشام با همگی مسلمان
و سرانجام سپه سالاری فدوی نیکنام خان که در شجاعت و بسالت و کفایت و درایت
ممتاز اقران و سرآمد عیان بود روانه بلده بیجاپور کرد نیکنام خان چون بطی مسافت

وعبور منازل قریب دار الخلافت رسید علی عادل شاه به مقرب درگاه محرم حریم بارگاه
مملکت مدار عبد المحمد حکم نمود که با سرداران چیده و سپاه گزیده بآرایش فوج تمام
وزیبایش مالاکلام به استقبال نیکنام خان برود و به توقیر و احترام او را بیارد
عبد المحمد حسب الحکم والا با سرداران تمامی و آرایش فوج تمامی که هم اسپ و هم سوار
بایراق و طمطراق تمام آراسته بودند بپیشوای نیکنام خان رفت چون تلاقی افواج
عادل شاهیه و قطب شاهیه باهم شد خیام و شامیانه ها پذیرفتند سرداران هردو
طرف در آنجا ملاقات نموده یک لحظه به کلمات مصادقت آمود مشغول شدند بعد ازین
مملکت مدار عبد المحمد خلعت های فاخره و جواهر و نفایس لایقه نیکنام خان را و دیگر سرداران
همراهی او را خلع و مزین ساخته از آنجا سوار شده بشهر در چون نزدیک بیجاپور رسیدند
علی عادل شاه ببرج گردون شکوه علی برج را جهت نشست خاص و نظاره هردو
فوج مخصوص ساخته بآرایش مالاکلام مزین گردانیده به قدوم برکت ملزوم خود
رشک افزای قصر قیصر و خورنق پرویز گردانید هردو فوج قطب شاهی و عادلشاهی
در مد نظر پادشاه ذی جاه درآمده بمجرا و خدمت پادشاهی مشرف گشتند علی عادلشاه
نظارهٔ افواج بحر امواج نموده مجرا و خدمت گرفته محظوظ و مسرور گشت و به عبد المحمد
احکام فرستاد که نیکنام را در بارگاه سلطانی حاضر آورده به عتبه بوسی مستعد
گردانید پس مملکت مدار نیکنام خان و سرداران گزیده را بحضور آورده بشرف
عتبه بوسی مشرف و بهره مند گردانید باز نیک نام خان و سایر سرداران قطب شاهی را
به نوازش های سلطانی و خلعت های خسروانی سرافراز و سربلند فرموده رخصت
فرمود و تا بر رفاقت مملکت مدار و دیگر امرای دولت خواه و تنبیه غنیم سرگرم باشد —

در بیان تعین نمودن علی عادل شاه هردو لشکر را برای
دفع مرزا راجه

مملکت مدار عبدالمحمد از سر نو به استعداد خصم افگنی و تهیه مواد اعداشکنی پرداخته با نیکنام خان
بر قصد استیصال خصم رایات برافراخت نیکنام خان با سرداران همراهی فوج خویش از
یکطرف ره نورد شد و عبدالمحمد با خواص خان و شرزه و بهلول خان و یکوجی راجه وغیره
امرای و تمامی لشکر نصرت انتما براه دیگر ره سپر گردید گویا این دو دریای زخار بودند
که برای غرق آب نمودن کشتی خصم طوفان امواج برآوردند میرزا راجه جی سنگه چون
با آن شکوه و شوکت و کثرت و عدت که گویند هشتاد هزار و یک لکهه چشم همراه خود داشت
بکر بقصد تسخیر بلده بیجاپور قدم جرأت فراز نهاده اما طپانچه شیردلان عادلشاهی وصول
به شهر سرش میسر نشد بی نیل مقصد بازگشت در سرحد خویش درآمده در لجه حیرانی افتاد
نه روی مراجعت به وطن گاه و نه همت مقابله شیردلان عادلشاهی و از طرف
آقای مرز کوارش اورنگ زیب پی هم و متواتر تشنیعات و توبیخات بوی میرسید
که بدین حشمت و همت که رفتی چه کردی همان که ناموس شاهنشاهی بر باد دادی
و بار او رنگ و عار ضرب العلام انت المولی درانداختی و بکدام سرخروی بحضور
رسیده مورد فور رشها خواهی گشت پس این تردد و تحیر او را و بال جان گردید
مصرع - نه پای آرمیدن نه یارای رمیدن ها - مصداق حال خسران مآل
او شد مملکت مدار با افواج جهان آشوب چون نزدیک سرحد مغل رسید لشکر عادلشاهی
را بر سه فشون تقسیم کرد فوجی با شرزه و خواص خان متعین شد و فوجی با بهلول خان و
دیگر امرا اختصاص یافت تا بهر ناحیه که با لشکر غنیم دوچار شوند جنگ انداخته دست
برد نمایند و باقی لشکر تابع خود را تفریق نمود هر کدام در تلاش و تردد دشمن کشی
کمر جد و اجتهاد استوار بستند میرزا راجه چون در مقابلات سابقه نزدیک شهر رسیده
از طرف طپانچه تیغ و کهنیان خورده تا شهر نرسیده بازگشته بود و هر ز لمعان شمشیر
و کهنیان و رخشانش می تابید و هراسش از درون دل نمیرسید و هم چنین بنا بر

که زخم شمشیر دکهنیان چشیده سیر گشته بودند و علاوه آن کمی علف و قلت آذوقه وبال جان‌های شان شده همت و تاب از دست باخته بودند اکنون خبر یافتند که لشکر خلف شاهی بر فاقت عادلشاهی کمر بسته رخ بمقابله و مصاف آورده است اندیشه و خطر شان از یکی صد گشت همت شان هست گردید سر قتال و جدال نماند با وجودیکه افواج دکن قریب تر رسیده بودند میرزا راجه سکوت ورزیده فارغ نشسته بود و در هیچ یک فردی از عرفی و سیلی بجولان نادر دریافته نمی‌شد —

در بیان جنگ شرزه خان و خواص خان با ازبک قزلباش و راجپوت از سرداران میرزا راجه

شیران دشت دست جلادت و شجاعت شرزه خان و خواص خان باهم گفتند که غنیم شیر آمده خاموش نشسته است رو بمیدان نمی‌آرد ما را لابد چاره باید بر داشت پیش قدمی نموده بر سر او باید رفت و او را بمیدان باید کشید بهر صورت ما را آنچه مطلوب است خرگوش که بخواب رفته در کمین لحاف گوش بر دوش گرفته باشد او را بمیدان باید بر خیزانید و صید باید نمود پس براین قرار داد هر دو رستم دل مستعد گشته سوار شدند و در تلاش صید بر آمدند چون میلی دو سه روز مسافت طی نمودند راه تنگی پیش آمد بسبب نشیب و فراز کوه و دره و درخت زار پر خار بفراغ گذشتن میسر نمی‌شد شرزه خان بیک جانب راه گرفته و خواص خان بطرف دیگر روان شد ناگاه شرزه خان را در اثنای راه جاسوسان خبر آوردند که برهمین عهده برگماشته بود خبر رسانیدند که راجه جی سنگه بسبب آنکه در لشکرش کمی علف و قلت غلات بمرتبه اتم شده و لشکرش از آن جهت به تنگ آمده دوازده هزار سوار چیده که جان لشکر توان گفت که نیمی از آن همه ازبک و قزلباش و افغان اند که در فن تیغبازی و تیراندازی هم نبرد سام نیرمان توان گفت و نیمی همه راجپوت و مرهته‌ها که همه برچی وار و نیزه بازی انبازاند با ساز و سامان بسیار و توپ و گوله باران

بسیار برای کمکی روانه نموده است و براه گذار آنها هم ازین وقت قریب است شرزه
خان بمجرد شنیدن این مژده بر خود ببالید و رگ دلیری در جسدش از خوشحالی پر برآمده
زره و جوشن تنگ گردید با شیردلان همراهی ندا درداد که ای شیرشکاران شکاری که
در تجسس و تفحص آن برآمده ایم و چندین مسافت در تو دیده ایم اینکه بر سر راه ما پیش آمده
است امروز آن روز است که بصید افگنی جهدی بجا آریم و نخچیری کلان به دام اندازیم
که در تمامی خطهٔ هندوستان آوازهٔ شیرافگنی و صیداندازی ما زلزله انداز دد از گفتن شرزه این
دلیران شرزه جگر بجوش آمدند تهورشان بود و چندان شد اسپان را گرم تاب نموده
بر پویه و جهیز انگیختند و مشتاق وار در قطع بوادی افتادند چون از تنگنای دره دشت
زارها برآمده راه میدان گرفتند ناگاه نشانهاے فوج پیشین نمودار شدند که آنها تمامی
مغل ازبک و قزلباش و افغانان بودند که طمطراق و یراق تمام و اسباب سامان
مالاکلام مستعد و آماده بودند شرزه شیرشکار دلیران را ترتیب و قانون انتظام شکل
قرار داده قدم بمیدان نهاد و رخ بمقابلهٔ آنها آورده چو در انداز گوله و بان در آمد
از انطرف بان و گوله آغاز شد آتش حرب و قتال شعله زن گردید و چون قدری فراتر
آمد تیر و تفنگ بسان قطرات باران باریدن گرفتند چون آنرا هم طی کرده قریب تر رسید
بهادران نامور و دلیران خارجگر از هر دو جانب با یکدیگر با تیغ و تیر و همسر برگشته داد
تیغ بازی دادن آغاز نهادند در طرفة العینی در عرصهٔ نبرد نمونهٔ عرصهٔ محشر پدیدار نمودند از
از خون کشتگان صحرا مثل موسم بهار لاله زار شد سم هاے اسپان و قدم هاے پیادگان
در حشر انبوه حنابندی یافتند و از لاشهاے مردگان تله ها دشتها برآمدند شیر
دلان دکن دران معرکه در سوال و جواب تیغ و تیر مبادرت را کاربند شده در برابر ضرب
آنها بدو ضرب و سه ضرب جواب می دادند و هر ضرب که حواله می نمودند سوار و مرکب
بر زمین می آوردند چون شطری ازان در ته تیغ دلاوران در آمده در خاک و خون

غلطیدند و بیشتری به آب شمشیر جهاوران نیاورده آوازه که تا فتند شرزه جریده کار شغل با تمام
رسانیده بود که خواص خان خبر یافته یلغار نموده به دو شرزه رسید و در دور باقی شریک یار
گردید چون از این مهم بالکلیه فارغ شده قدم پیشتر گذاشتند فوج دیگر که بستراز دبه
اثر اول می آمد نمودار گردید که همه مرهتها و راجپوت بودند که در دلیری یکتا و در جلادت
بی همتا که هر یک از ایشان خویش را عدیل ارجن و سهیم بهیمن میدانستند و سرداران
آن جماعت اکثر پنجهزاری شش هزاری منصب میداشتند و راس و رئیس آن
قوم دو سردار نامور جادو راو نام و کیسری سنگ که از سرداران نامی و گرامی فوج میرزا
راجه بودند چون شرزه و دلاوران و خواص خان رستمان رو با آنها نهادند آنها نیز توپ
بآن سرداران آغاز کردند و آلات و ادوات باروت و آتشبازی که بکثرت و فراوانی
همراه داشته بودند همه یکبارگی بکار آمده سر دادند در طرفة العینی آشوب قیامت برپا نمودند
و دود و دخان و گرد و غبار از زمین تا آسمان آنچنان بر پا آوردند که میدان نبردگاه
همچو سیه ظلمات تاریک و مظلم یکدیگر دید که برادر برادری برادر نمی دید و رفیق رفیق
را نمی شناخت شیر دلان پیدا سر شجاعت نهنگان دریای جلادت شرزه خان
و خواص خان با رفقای شیر زهره خویش در چنین آشوب قیامت اسلوب عنان اسپان
برق رفتار تا سپید داده آنچنان برانگیختند که در طرفة العینی به توپخانه غنیم برافتاده
متوجه گشتند و توپخانه را پس پشت داده با تیغهای آبدار و شمشیرهای برق شرار
مقابل و برابر خصم شدند دلیران طرفین و دلاوران جانبین پا در میدان جلادت
افشرده داد تهور و مردانگی دادند و با یکدیگر دست و هم پنجه شده قتال و جدال بیشتر
در این میان [illegible] تیغ و خنجر هیچیک از دلیران طرفین نماند که بخون آغشته شد سوار
و مرکبها هردو بخون [illegible] رنگین شدند مرهتگان نیز بازو راجپوتان برق انداز که در خصم
افکنی و دشمن اندازی علم [illegible] افراشتند و سعی خویش سر مو کوتاهی نکرده بذل مجهود

دو حرف ستقدم برظهور آورده شرط تهور و شجاعت آورده بودند اما چون تایید آلهی و اقبال
بادشاهی در کار خویش سرگرم بوده شیر دلان عادل شاهی و نمک پروردگان بادشاهی
دران معرکه هوش ربا هنگامه دهشت افزا خنجان دست بردی بوقوع آوردند که جمعی
خیره چشم گشتند کیسری از سرداران راجپوت و جمعی از نامداران مرهته را بزیر تیغ
بی دریغ گذرانیده از هودج ها و خانه زین ها بر خاک میدان غلطانیدند همچنین بهنوا
سپه سالاران لشکر نابهار نامور بهادر راو و دیگر کیسر سنگ نیز از تیغ بهادران اسلام
شربت ممات چشیده بمقر اصلی شتافتند آنچه متمنای این بنده و فدویان دولت
خواه و نمک حلالان اخلاص انتباه خواص خان و شرزه خان بود از عون و عنایت
ذو المنن بر منصه ظهور جلوه گر شده به فتح عظیم مخصوص گشته شادان و فرحان بمنازل
و خیام معاودت نمودند از ظهور این سانحه میرزا راجه و تمامی لشکرش بار گران هیبت و
اندوه افتاد که شرحش از قید و ضبط افزون و بیرون است هرگاه که بر دوام اخبار
لشکر آناً فاناً به توسل بریدن صبا رفتار بحضور بادشاه کامگار میگذشت چون این مژده
فتح عظیم بگوش خیر نیوش عادل شاه رسید سجدات شکر بدرگاه من یؤتی الملک
لمن یشاء و ینزع الملک ممن یشاء و یعز من یشاء و یذل من یشاء
سجده اگزارده قرین سرور را احصا ... دوش دل شاهی سینه منتها گردید

در بیان جنگ بهلول خان و دیگر امرا با لشکر راجه جی سنگه

در همین ایام که میرزا راجه ولایت عادلشاهی بی نیل مقصود بازگشته بر سرحد خویش
لنگر اقامت انداخته هر چند در تکاپو می بود دست بر مطلوب نمی یافت بناکامی
ایام بسر می نمود تا آنکه روزی دلیران بادشاهی و شیر دلان عادلشاهی با هم
مجلس کنگاش منعقد ساخته با مملکت غدار صورت مدعای خویش وانمودند که

عظیم باشد از در شوریده بر سرحد افتاده جمعیت خاطر ما را تشویش ناگ ساخته است تا بجنگ
اقدام می نماید و نه راه ملک خویش پیش گیرد تا کی انتظار کشیم اکنون بهم غیبی از پرده
غیب درون با این ندا در رسید هر گز نباید بتو یاری تو بروی کن گذر هیچ میندیش
و ببین کار لطف حق یابی ظفر مملکت مدار رای همگنان را مستوجب و مستحسن گردانیده
در تهیه استعداد و مواد در آمده سرداران لشکر را از اضافات و انعامات بنواخت و
اسباب ما یحتاج جنگ آوری بر سپاه تقسیم نمود در روز که تعیین نموده سپاه و سرداران
لشکر پادشاه عادلشاهی و قطبشاهی آماده کارزار شده رایات ظفر افراخته بر رخ غنیم روان
شدند شرزه خان و خواص خان که باهم عقد اخوت بسته بودند با فوج خود از سرداران
دیگر ممتاز شده بیک جانب راه گرفتند و بهلول خان با باقی نامداران از یک جانب
روان شد و نیکنام هم با جمعیت خود ثالث ثلاثه شده قصد دشمن افگنی همت بر گماشت
اولاً بهلول خان که در اوسط افواج بود مقابل مینی خصم آمده دلیرانه جنگ انداخت
آتش حرب بلند و خت غنیم به مدافعه و مقابله او بر خاسته که همت چیست نسبت
حربی شدید بوقوع پیوست هر کدام از دکهنیان و هندیان برای حفظ ناموس
خداوند نعمت خود با بذل مجهود بر ظهور آوردند که گردون گردان بر سر این شیران و
گردان طبق ها تحسین و آفرین نثار کرد آخر الامر بهلول خان بهادر بی بها در با قلت
جمعیت بر اعداء با کثرت که بیش از سو ربلخ بودند حملهای بهادرانه و یورشهای
رستمانه برده نیم جان بسمل نمود هر بار که هجوم عظیم نمودند نظر قلت جمعیت مقابل زور
می آوردند بضرب شمشیر و حمله شیری از پیش رو بر داشته بستر دود تر می انداخت
بعد از تکرار این طپانچه ها و تور واین ضربها سست و متلاشی گشته از مقابله باز ایستادند
و هر گز بجنگ بر نخاستند بهلول خان مظفر و منصور باز گشت شرزه خان و خواص خان
بر سمتی که متوجه شده بودند نظر بر فوج خاص معاین کرده بمقابله آمده جولان مبارزت

گشتند انتظار آمدن خصم بمیدان می‌گشتند و از جا جنبش نمی‌کردند تا اینکه در همین انتظار
بیگاه شد آخر باهم گفتند که چون غنیم از جا نمی‌جنبد و بمیدان خود را نمی‌کشد باری بازی
نازیم و بروز بمیدان کشیم تا امروز بی‌بهره به منزل معاودت ما نشود پس سواران مرکب
را گرم خیز نموده نزدیک‌تر شدند باز هم غنیم از جا برنخاست و حرکت نکرد لاچار آمده گفتند
که غنیم زمین‌گیر شده است اصلاً بجنگ میل ندارد و بر زمین‌گیران شمشیر کشیدن نزدیک
مبارزان رزم‌خواه از مقوله با زن حایض فراهم آمدن است پس این کار شان بلند
باشیر همتان را نمی‌سزد ناچار جنگ نه نموده و شمشیر ناگشوده به معسکر باز گشتند در هنگام مراجعت
در میدان صاف و هموار هر دو سردار برابر می‌رفتند و یکدیگر را می‌دیدند چون نشیب
و فراز و درخت‌زار پیش آمد از هم جدا می‌گشتند و از نظر یکدیگر غایب می‌شدند اتفاق گذر
گاهی تنگ در پیش آمد خواص خان لشکر خود را بیک جانب کشید و شرزه خان سمت دیگر
گرفته راه می‌رفت ناگاه جوقی قلیل که نه قابل نبرد و ستیز بود و نه از لشکر غنیم جدا شده بجای
می‌رفت پسر کوچک شرزه خان که نام او سید حبیب بود و دران روز به هوس تماشا
همراهی پدر نموده بود یکایک نظرش بر آن جوق افتاد چون شیربچه بود اگرچه خورد سال
بود هوس تیغ بازی از دلش خود زد خواست جریده و تنها بران جماعت تاخته
هوس دلیرا بسرانجام رساند و شمشیر تشنه را از تشنگی باز رهاند بی اطلاع کسی اسپ
برانگیخت و بران غول اعدا انداخت تا چندی از یمین و یسار از پیاده و سوار تیر تیغ
آبدار در رگذر رانیده بود که آن انبوه کثیر گرداگرد حلقه زده چون هاله آن ماه پاره را در میان
گرفتند چون شیربچه حال برین منوال یافت یک نعره شیرهی برآورد که آوازش
بگوش پدر رسید شرزه خان چون صوت جگرپاره گوش کرد در اضطراب آمد
و دانست که البته لخت جگر در پنجه اعدا اسیر شده بی‌تابانه اسپ بر سمت آواز برجهاند و
در یک پلک زدن بر آن جماعت اعدا تاخته زیر و زبر نموده حلقه از هم بکشاد و همچو رمه

گوسپندان از پیش رمانید و فرزند را از دایره بلاها بنده هم گرفته و بطرف لشکر روان
روان و به دل شاد و خرم که مبارک روزی بود که معه فرزند از ورطه بلا بسلامت برآمدیم
و از نیرنگ یار سپهر بی مهر غافل که در این ساعت این مروت کرده در ساعت دیگر
چه عداوت بظهور خواهد آورد۔

در بیان قصه وفات شرزه خان بتقدیر ایزد منان

چون قضا را در پس پردهٔ غیب اعجوبه کاری ها است که رهوار خرد در میدان ادراکش
لنگ و هوش والا رس ذوی الفهوم در راه اسرار شناسیش دنگ است در یک
نفس شادی به غمی جفت ساختن در آنجا پر آسان و طرفة العینی نشاط و انبساط را باندوه
و انقباض عقد بستن نهایت سهل شرح این مرام و تبیین این ابهام قصه پر غصه
وفات قافله سالار شجاعان و سرآمد نامو ران و نامداران سید الیاس شرزه خان
است کیفیتش این چنین است که فرزند دلبند را از اعدا، هجوم به سلامت برآورده
راه لشکر گرفت دلش در این خوشی و خرمی و خاطرش در نهایت دل شادی و
خوشحالی که هر دو نفر ما با صحت و سلامت و امان امنیت از ورطه بلا و گرداب آفت
برآمدیم لختی زمین و شطری از راه همین سرور و نشاط طی نموده که ناگاه به تقدیر اله
بی ظهور سبب ظاهر شرزه خان از اسپ میل کرده بر زمین آمد چون تفحص کردند جان
بحق تسلیم شده بود عالمی در این امر حیران و از هر کس این ندا برآمد **فرد** نه زخم
ظاهر و نه قاتلش هویدا شده اجل چگونه رسید از کجاش پیدا شد + عقلای خبیر
و دانایان بصیر در جواب شان گفتند۔ **فرد**۔ در کار و بار خانه تقدیر بی محال
این از اعجوبه کاری هاے تقدیر جبار عالمیان است که نفاذ حکم لایزالی او را نه زخم
در کار است و نه قاتل ضرور رشال حکمش چون در رسد و چنانچه عموم و هموم را در
طرفة العینی مبدل گرداند به نشاط و سرور هم چنین مجلس شور و سرور را پر آزار واز

واویلا و شور بهر حال این سه مبهم بر هیچ کس انکشاف نیافت و رمز خالص درین صورت عجیب و غریب بر عوام هویدا نشد مگر بر متفطنان ذوی الافهام و آن اینکه در کار خدمت ولی نعمت جان سپاری که منتهای درجات است و برات از ذلت بدست اعدا که باعث فخر و افتخار شان می گشت حاصل آمد و بالجمله از وفات شرزه خان در خاندان شجاعت و صلابت ماتم و مصیبت افتاد و در دودمان بسالت و جلادت شوکت و شیون واقع شد دلیری و دلاوری از بیکسی نالیدند و مردی و مردانگی بیوه گردیدند تیغ و تیر در گوشه افتاده به حزن اندوه در آمدند و زره و جوشن بر زمین لت خود را انداخته ناله و فغان برداشتند عالمی بی تصنع و تکلف باین کلمه گویا شدند که مادر روزگار همچو شرزهٔ شیر زهره فرزندی نادر بوجود آورده باشد خواص خان بمجرد وصول خبر وحشت اثر ناله و فغان کنان دوان آمد و شیون و ماتم برداشت و باز خود را بضبط آورده بتجهیز و تکفین آن مقتول سیف الله پرداخت و هر دو شیر بچگانش را بانواع دلدهی و اقسام تسلی بخشی دلداری نمود چون این خبر غم افزا به پادشاه یتیمان پرور رسید بر فوت آن یار وفادار و فدوی جان نثار تاسف ها و تحسر ها نموده عیش و تعیش فراموش کرده هر دو شیر بچگانش را که سید مخدوم و سید حبیب نام داشتند در کنف لطف و عاطفت آورده تربیت و پرورش بهتر از پدر رحیم نموده و بهمان خطاب شرزه خانی و منصب و دولت او سر افراز و سربلند گردانید—

در بیان جنگ امرای عادل شاهی با جی سنگه و دست بردی بهلول خان و خواص خان و هزیمت راجه جی سنگه و این آخرین هزیمتهای اوست که بعد ازین دیگر قصد مقابله نکرد و راه ملک خویش پیش گرفت

❊❊ ❊

میرزا راجه از بسکه شکست های مکرر و هزیمت متعدد از دلیران عادلشاهی یافته شکست
که گردیده در قصد فرار بود اما از باعث توبیخات و تشنیعات اورنگ زیبی اندیشه تمام
حاصلش کرده چنانکه قدم یاری نمیکرد که بدان سمت حرکت کند ناچار بر سرحد اقامت
ورزیده در حیرانی و پریشانی اوقات سپری می نمود در این اثنا بمقتضای تقدیر قدیر
واقعه شهزاده خان واقع شد و راجا ن تازه به تن آمد و از خوشحالی ببالید و هستی او
بجوش آمد بر ظن آنکه حریفی که دست و پنجه اش بر می نامید و دست بمقصود یافتنش
نمیداد همون بود چون آواز میان رفت تصور نمود که اکنون به مراد دست توان یافت
و کار از صعوبت به سهولت انجامید و دکن تسخیر توان کرد این ابله قدر ندانست که اگر
یک شیر از میان رفت چه شد چندین شیران دیگر که مثل او شکار توانند نمود درین بیشه
موجود اند الغرض خیال فاسد در دماغش پیچید سودای باطل انچنین آغازید سران
و سرداران لشکر را جمع نموده فریفتن شروع کرده به فسانه و فسون در آویختن بنیاد
نمود و ترغیب و تحریص بر مقابله عادل شاهیان کرد و گفت بادشاه ما را از میان
سایر امرا و سپاه چیده و انتخاب کرده بر سر این مهم روانه نموده است اگر کار ناکرده
رویم دیگر با راجه سرخ روی است و بادشاه را چه رو نمائیم و در میان هم چشمان
چگونه معاش و زندگانی کنیم چندین بار اگر در اینجا شکست یافته ایم باری الحال کمر همت
چست بسته یک مقابله شایسته نمائیم تا گوهر مقصود بدست آریم غضنفری که درین
بیشه بود و شیران جهان از وی در بیم و هراس بودند در پنجه اجل افتاده اکنون
همت شما جوان مردان باید بینیم تا تائید ایزدی خواهد رسید تا بمراد فائز شویم و اگر نه
ما و شما را با عیال و اطفال رسیدن و بملاقات اعزه و احبا پیوستن دشوار و
محال خواهد بود بعضی امرا و سرداران او که از دانائی و پیش بینی حظ وافر میداشتند
او را گفتند و سپاه بادشاه دکن وقتی که ما را به لطمه های متواتره و طانچه های متوالی

پر و بال شکسته کنج نشین و خانه گزین نموده باشند و کمی علف و تنگی آذوقه با آن قدر
دارد و مجال گذشته که نه در سواری تاب و نه در مرکب توان مانده باشد کجا ما را طاقت و تاب
مبارزت و مقابلت با این زبردست شتافتن قوی پشت خواهد بود همان رعایت آنها
بجا است که سنت امان جان به ما گذاشته نام ما گرفته پس کار خویش نشسته اند و اگر
رنجی و فراق را کار فرموده در پی ما شوند جان گذارند و نه مال مباد که از این سودای
خام و خیال محال شمه آگهی یابند در رفته الیعنی احوال اقوال جهان آشوب گرد و پیش
ما برآمده در میان گیرند و ابواب رسیدن آب و دانه مسدود سازند ما را هم در حبس
بی تشنگی و گرسنگی جان دادن نصیب گردد و یا اگر زندان چاق و بنداران قزاق را بر ما
نام زد کنند نه دستار بر سر گذارند و در دست قیچی و نه بر سوار لباس گذارند و نه آب
و هیچ آنگاه روی هندوستان بخواب هم نخواهیم دید همان بهتر که از این خیال خام
درگذشته و فتنه خفته را بیدار نساخته راه ملک خود گیریم بهر طور از این مهلکه جان
فرسا خود را بسلامت به هیچ بود بوطن گاه خویش رسانیم اگر در نصیب به اهل و عیال
پیوستن خواهد بود سوگند بطلاق خوریم که دیگر روی عزیمت سوی دکن نکنیم و دیده
و دانسته خود را به چاه هلاکت نیندازیم راجه بدمست ما سودای خام نه آنچنان راه
هوش و خرد زده بود که سخن ناصحان تجربه کار بسمع قبول او در آید پس به پیکار
خویش مصر ماند و در تهیه جنگ در آمده به رعایات و مدارات سپاه و عطای خلعت
و انعامات سرداران لشکر دلجوئی نموده خواه نخواه به جنگ و نبرد قایم نمود چون
از این خبر مسامع امرای عادلشاهی رسید مملکت مدار عبدالکریم به سرعت هر چه
تمامتر در تهیه اسباب جنگ و قتال در آمده لشکر را آماده پیکار و مستعد کارزار
گردانید و تمامی لشکر عادلشاهی بدو نیمه ساخته نیمی تابع بهلول خان و نیمی تابع خواص
خان نموده رایات برافراخت و بیکنام نیز با جمعیت خویش به قصد دشمن روان شد

چون طی مسافت نموده مقابل هم رسیدند بهلول خان پیش قدمی نموده نزدیک
تر رسید غنیم با شکوه تمام و دبدبهٔ عظیم توپ خانه را پیش رو داشته به فوج بهلول
خان افتاد هم توپ خانه را یکبارگی بکار آورده و هم از یسار و یمین سوار و پیادهٔ را
برانگیخت و در یک ساعت آشوب قیامت برپا کرد میدان رزمگاه نمودار عرصهٔ محشر
گردید مغل از ازبک قزلباش و مرهٹها و راجپوت که از تعبیر و تحریص میرزا راجه سر برآمده
غرمی و قوتی بهم رسانیده بودند در آن معرکهٔ قیامت آشوب جد و جهد بلیغ بظهور آوردند
و در شیوهٔ خصم افگنی و جنگ آوری سر مو کوتاهی نه نمودند اما مبارز میدان دلیری
که دلاوری بهلول خان عادل شاهی پای ثبات افشرده تیغ بازی و شمشیر اندازی
را چنان بدرجهٔ قصوی و رتبهٔ علیا رسانیده که کثیری از مغل و راجپوت را بزیر تیغ
بیدریغ درگذرانید هر بار که گروه انبوه لشکر دهلی بروی یورش می نمودند و طمانچهٔ
تیغ و لطمهٔ شمشیر روی شان بازگردانید و در این اثنا سر آمد دلیران و سردفتر بهادران
خواص خان با جمعیت خود متوجه به سمتی شده در فکر منصوبه بود که جنگ با غنیم به چه
اسلوب طرح اندازد که ناگاه خبرش رسید که مغل با جمعیت عظیم و توپخانهٔ جهان
آشوب بر بهلول خان ریخته قیامتی برپا نموده است خان قوی دل با خود گفت که
منصوبه درست همین است که چنانچه بهلول خان از طرف پیشش در پیوسته است
من از جانب دیگرش در آمده این اژدر شیر پیکر را در میان گرفته فرو کوبیم این
گفته با فوج جمعیت خود سمند تیزتر از باد و برق خود را پس پشتش رسانید و از آن طرف
یورش تیغ زنان که کوبان لشکر مغل را زیر و زبر گردانید و در طرفة العینی بزد تیغ
بازی و تیر اندازی دود از لشکر دهلی برآورد هزارها سوار و پیادهٔ بر خاک خون
غلطانید راجه بدمست هوش گم کرده مبهوت گردید و یقین کرد که اکنون امان از جان
برخاست و امید نجات نماند پس در حملهای این دو سپهدار دکن از هر دو جانب

حال لشکریان دهلی در میان به انجان خواری و نگونساری پیوست که نصیب دشمنان
مبادا آخر سپاه مغل را نوبت با آنجا رسید و چه اگر بنگاهی می افتد میگریختند
و هر جا مشتاقی می دیدند میخزیدند پس ازین خواص خان سقر و مکان میرزا راجه به
تشخیص آمده در سمت او رخ آورده هیچ سبیل سهمناک جوشان و خروشان بدان جا
روان شد در آن اثنا هر که از سوار و پیاده و انسان و حیوان در پیش می آمد بضرب
تیغ بی دریغ بهادران کم مهر و بسیار کینش تیغ چون زاده و پیکر می شد و هر که بقصد
مدافعت مزاحمت و دوچار میگردید بسان پر و بهی ریزه ریزه خورده پاره می گشت
چون میرزا راجه خبر یافت که آن پیل دمان با این جوش و خروش بقصد وی می آید
هوش سر و دستار گم کرده از فرودگاه عنان مرکب را منعطف داده با چند خواص رو بدیگر
جانب نهاده پروای لشکر گذاشته از میان لشکر بدر رفت لشکرش چون سرکرده خویش را
گریزان و حیران دیدند هر یک نیز برطبق قول الناس علی دین ملوکهم رو بگریز
و فرار آوردند چنانچه در عرصه رزمگاه و میدان جولانگاه غیر از کشتگان و مقتولان
و با سلاح و تیر و کمان هیچ دیده و یافته نمیشد امرای عالی شاهی و سپاه و سرداران
پادشاهی و تاییدات الهی و عنایات نامتناهی به فتح و نصرت مخصوص و مختص گشته عنان
مراجعت منعطف گردانیدند پادشاه دین پناه از حصول این فتح عظمی و عطیه کبری قرین
سرور لا احصا و نشاط و انبساط بی منتها گردیده سجدات شکر و سپاس بدرگاه وهاب
بی منت موداگردانیده بترتیب جشن سرور و بهجت و تمهید بساط عیش و عشرت پرداخته
قفل از گنجینه ها برداشت مفوو از ابیض و احمر بر اهل استحقاق مانند ابر نیسان باریده
مفلس و محتاج را از تنگی و بی مایگی باز رهانید خصوص طبقه امرای شجاعت آثار و سرداران
صلابت اطوار و سپاه تهور پناه و دلاوران جلادت انتباه که دران کارزار و معرکه
قیامت آثار داد فدویت داده حق جان فشانی ادا کرده بهجوم فتح قوی دشمن صعب را

که پیشگاه پادشاه هندوستان تعهد تسخیر دکن بر ذمه خود گرفته با افواج بحر امواج آمده بود
قرین مذلت و خواری و مورد تباهی و نگونساری گردانیده از ولایت خویش بدر
کردند و باین معامله رستمانه و مدافعه دلاورانه تاب مهابت تیغ و کهنیان و هیبت
شمشیر عادل شاهیان بر سایر ممالک هندوستان انداختند به خلع گران بها و نقود
و جواهر بیش بها و انعامات و اضافات بی حد و عنایات بنواخت طول مدت جنگ
و مجادله راجه جی سنگه و پورشهای او با دلیران عادلشاهی تا یکسال و کسری کشید
در سنه هزار و هفتاد و پنج از هند بدکن آمد و در سنه هزار و هفتاد و هفت جانب
و خاسر روی نکبت تاثیر خود بگردانید

بیان قبل از این جی سنگه سیواجی بهوسله را روانه درگاه عالمگیر نموده بود بنوازشات بادشاهی و پسرش سنبهاجی بمنصب پنج هزاری سرفراز شده باز گریخته و باز بر ولایت خویش متصرف شد

معدن فساد و شرارت مصدر گستاخی و لجاجت سیواجی بهوسله چون از بادشاه
علی عادل شاه نمک حرامی و خیرگی ورزیده با راجه جی سنگه ساخت و باخت نموده
چندین قلاع متین با و سپرده بترغیب و اغوا به تسخیر ممالک عادلشاه برانگیخت و آتش
جنگ و جدال در میان دو سلطنت برافروخت چنانچه سابقا مذکور و مشروح گشت
و در چند جنگ و مقابلات با او هم شریک بوده لطمه و طمانچه‌ها از شل او خورده برکنار شده
بود و قبل از آن میرزا راجه با او عهد و پیمان نموده بود که فدویت و جان نثاری تو بحضور
عالمگیر بادشاه معروض داشته دولت عظمی و منصب پنج شش هزاری عطا خواهم کنانید
انشاء الله بعهد سپارش او به حضور بادشاه نموده عریضه گذرانید که سیواجی نفر کار آمدنی است
کلید دکن او را توان گفت وقتیکه او در زمره بندگان درگاه داخل گردد گویا تمام دکن

مسخر شد او را مستوجب الرعایت که مستحق نوازش و شایسته سرفراز فرمایند و بعد از آن سیوا
را با پسرش سنبها روانه حضور نمود سیوا چون بدهلی رسید و بدولت عتبه بوسی
مشرف عالمگیر او را مشمول نوازش بیکران و عطاف فراوان نموده بهر یک از
پسر و پدر منصب پنجهزاری عطا فرمود و دلجوئی فراوان نمود لاکن در اولین ملاقات
چون برابر سایر امرا در پایگاه برپا ایستاده لاکن حکم به نشستن اش مرحمت نشد سیوا
را که دماغ فرعونی و خیال نمرودی در سر داشت این معنی ثقیل آمد تمارض ظاهر کرده
دیگر دوباره در دربار حاضر نشد عالمگیر صاحب فراست بود آهنگی از خباثت باطنش تفرس
نموده او را با پسرش در نظربندی گذاشت سیوا شکایت اینمعنی بر اجه جی سنگه نگارش
نمود راجه دگرباره شفاعت او نموده در باب او رعایت درخواست عالمگیر نظربندی
اطلاق یافت قابو می جست تا بوقت فرصت خود با پسر از دهلی بگریخت دران اثنا
جی سنگه از بهادران عادلشاهی هزیمت یافته باز پس شده بود عالمگیر ضلع داری
دکن بر بهادرخان کوکلتاش که یکی از امرای نامور بود مقرر داشته میرزا
راجه در حضور طلبید میرزا راجه در راه بود که سیوا از دهلی گریزان آمده ملاقی شد بهادرخان
در مهمات ضلع داری مشغول گشته سیوا بملک خویش آمده باز شرارت برپا کرد
و به مکر و تزویر تمامی قلعه جات که بتصرف مغل رفته بود مستخلص نموده به تصرف خویش
در آورد بلکه چند قلعه قدیم مغل را نیز قبض نموده قوتی و شوکتی تازه بهم رسانید منبهٔ
رشته مغل بازپینه گردانید

بیان شمهٔ مرضیهٔ سلطان علی عادلشاه و خصال آن

سلطان علی عادلشاه بادشاهی بود دادگر عدل گستر رعیت نواز و سپاه پرور قدر
شناس اهل فضل و هنر قوی طالع و بلند اختر عون الهی و تایید نامتناهی همواره
شامل حال او بود با اعدا و بدخواهان همیشه منصور و مظفر ماند خصم قوی همچو راجه جی سنگه

باسلطنت هند برغم عریض برای هنگامه آرا گشت آخر بروز طالع وقوت بخت بادشاه
کامگار از پیش نیرو غایب وخاطر به پریشان حالی وتباهی آواره دشت نامرادی گردید
وشجاعت وسخاوت وعدالت که از مکارم اخلاق نفس انسانیه اند رذوات این بادشاه
سعادت مند مجتمع بودند رنگین مزاج وطبع موزون داشت چون خاطر همایون رابه
طبع آزمائی فرد وآوری اشعار رنگین مشحون بر مضامین شیرین از در دریای طبعش جوشش
برآوردی نکته گویان لطیفه پرور را در بزم رنگینش قدری ووقری تمام بود ودر عهد همایونش
سخنوران پارسی گو چند فرد نادر روزگار بودند اما چون طبع همایون بادشاه اکثر میل
بجانب لغت خاص خویش یعنی زبان دکهنی داشت بر طبق الناس علی دین ملو
کهم شعرای هندی گو بسیار از خاک بیجاپور برخاسته اند خانه بخانه هنگامه شعر
تازه گوئی گرم داشته اند ازان طبقه یکی میان نصرتی است که برنصرت طبع وقار ومساعد
ذهن ثاقب تیغ زبان برکشیده فتح اقلیم سخنوری کرده بملک الشعرائی مسلم شد اشعار تازه
مضامین وخیالات مطبوع ورنگینش مقبول بودیده رضا گذاشته به صدق این مطالب
دو نتیجه طبع وقادش یکی گلشن عشق که در عشق بازی منوهر کنور و مدمالتی بازبسته است
دوم علی نامه که در فتوحات ممدوح مجاهد خود علی عادل شاه پرداخته است دو شاهد
عدل اند اگرچه زبان آنوقت ومحاوره آن عصر نزد یک سخن فهمان این زمان
بخلاف فصاحت مطعون در رکاکت ودناءت موسوم اما آن قدر دوان دران
داد سخنوری داده وحق مضمون تراشی ادا نموده که منصفان جوهر شناس که نظر
از لباس وصورت درگذرانیده پی بعالم معنی برده اند ان را تلقی به قبول کرده
در مدح ووصفش مبالغه کرده اند وپایه شعراو را در هندی عدیل پایه شعر خاقانی در
پارسی داشته اند رحمه الله من الضعف چه شد که بعضی انصاف دشمنان
حسد خو وبی فراموشان عیب جوی این عصر که در مضیق زندان تشبه وصورت محبوس اند

طعن رکاکت زبان و دنارت نعت پر او ثابت کردہ نامقبول گردانیدہ اند و او خود
بیشتر ازین حال بی انصافی و ہنر پوشی این قوم خبر دادہ د جواب تخلیۂ ایشان باز
گفتہ است در جای کہ گفتہ است ـ سعدی ـ خریدار کون خوب سودی مگون
کام ہے نہ دوکان کا دیکھنا سقف و بام ـ و نیز گفتہ است قطعہ
مضامین سون جابجا بات بول ہے دیکھیا باسکت فیض کا حق سکے کھول ہے یکیک
فن مین کی سحر کی چہند ہے خبیثان سکے جیبان کون کینا ہون بند ہے کہتا ہون
سخن مختصر بی گمان ہے کہ یو شاہ نامہ دکہن کا جان ہے حقیقت مین جو ہو دین
کہ تہ نظر ہے زبان پر رکھین عیب بست سب ہنر ہے کہ ہر یک زبان حضرت غیب
دان ہے سکیا سب آدمکون سکتے سو سخنان ہے ہو سکے تشبیہ جو نسل آدم کی
اصل ہے کلامان اُنکی ہوئی فصل فصل ہے انومین تی جو شہر کی ادستاد ہے رہیا
اس زبان رہی شعر یاد ہے سخن بن نزاکت کی نا دیکھیہ پہول ہے کہ خوش باشش
سون قدر پاتا ہے پہول ہے نگتا ہون مین بیسہ دو فنون کی بات ہے نہ پر کم ہون
مثالین تو جا سانسنے بات ہے ولی جو سخندان ہین صاحب تمیز ہے کہ ہیچ اس ہنر
کون رکھین نت عزیز ہے واو را سوای این دو کتاب قصاید غراو دیوان غزلیات
و دیگر طبع زاد وش کہ مملو از تازہ مضامین و سخن بر خیالات رنگین اند مشہور اند در
توحید گفتہ فرد ـ نظارے مین عارف نظر باز کون ہے دسسین ہر طرف
تیری قدرت کا موں ـ ایضاً ـ سکت تجہ ہی دریا کون مانی مین ہدا سے ہے پونا
دہ پر نیا پا کالکن کا حباب ہے سپون کا سچہ تہاسے رہتا ہے جہان ہے کہ تکیہ
پر ٹہسے مین لیا پا جہان ہے و در معراجیہ گفتہ ـ ولہ ـ دیکہت تکیو یو حضرت کے
آتے آب و تاب ہے لکہا او سی چشمۂ آفتاب ہے سیہا سکے گہر کا چراغ اس
کہ جہان ہے پہر اسکا اسی پر رکہا یاد باں ہے دو ذرتی بادشاہ و محل خاص دیکی

افروز بوده در حوض فوارهٔ آب می جوشید مثل درخت مروارید بر پا ایستاده گوہر
نثاری می نمود دران حال بر زبان بادشاه این سجع بر آمد مصرع – اُڑتا سیو فوارہ
پانی سے کیا چنچل ہے – ملا آفرین فی الحال در جواب گفت مصرع – تجہ شاہ پرا اوڑا سے کا
مورچل ہے – ونیز در وصف اسپ برق رفتارش گفته رباعی نرسے رخش کا
نقش سنگ میں بجال – اگر شہین چابک کا گذری خیال ٭ وصل کا کی ہے سون
نہوے لک الف ٭ کرے طے زمین تمام جانے میں جہال – ودر وصف تیغ وا
ہم گفته فرد سورج کی جہان لگ جہلک ہے ٭ وان جہلک رہا ہے فرنگ
تیرا ٭ ونیز از جمله ہندی گویان آن زمان یکی میان ہاشمی است که به فیض لعاب دہن
مبارک حضرت شاه ہاشم قدس سره زبان شیرین بیان کشاده از سخنوران گوی سبقت
ربوده قصهٔ یوسف و زلیخا را به محاورهٔ آن زمان بزبان دکہنی نظم نموده و دیوان
غزل مشتمل مضامین سنجیده و تلازمات شعریه ہم دارد که مقبول طبایع افتاده و در
شعر طرازی نادره روشی غریب ورزیده که کسی برو سبقت نکرده با وجودیکه
بصیر مادرزاد بود اما بصیرت چشم دانش بینا سیدی مسعود خان با ہاشمی رابطهٔ اخلاص
بل اعتقاد عظیم داشت روزی که در محل سرا با حرم نشسته بود ہاشمی را اندرون محل
طلبید بر اعتماد آنکه بصیرت نیست پرده نکرده بجای خود با قرار گرفته بودند چون ہاشمی اندرون
در آمد ہنگامیکه در محل قدم گذاشت شعری آغاز نمود که در آن غزل شکل و شمایل و رنگ
لباس که حرم دران وقت پوشیده بودند و اقسام زیوری که بر تن داشته تمامی
من وعن شرح داد گویا دیده می گوید چون اہل حرم دیدند که حسب حال ہر یک از ما
شکل و شمایل و رنگ لباس بیان میکند این اعمی نخواہد بود یکبارگی از جا جسته پریدند
و در پرده شدند یکی از شعرای آن زمان میرزا مرثیه خوان است که زبان خود وقف
حمد رب العالمین و نعت حضرت سید المرسلین و منقبت ائمه طاہرین و مرثیه سید الشہدا

دشت شهدای کربلا نموده هرگز گاهی زبان خویش در مدح اهل دنیا از شاه و گدایان بود
و مرثیه های او دران زمان مقبول خاص و عام و مشهور بلاد دکهن بود نذر و فرزے
علی عادل شاه میرزا را بحضور طلبیده و مدارات و عنایات مبذول نمود و تکلیف نمود که زبان
را بمدح پادشاه آشنا سازد و میرزا گفت زبانی که در حمد و نعت و منقبت وقف گردیده
در تکلم من نمانده پادشاه مکرر تکلیف نمود ناچار یک دو مرثیه بزبان سلطان گفته بجای
اسم خویش تخلص علی عادلشاه که شاهی بود تخلصش داخل نموده که ذو معنی واقع شده و عادت
میرزا اغلب چنان بود که در ایام ماتم همان وقت مرثیه انشا می نمود و طرح و لحن معاً
همراه آن کرده می گفت شبی در مجلس مرثیه خوانی که از خاص و عام بود مرثیه بهمین
طرز می گفت اهل مجلس را از مرثیه خواندنش دریای غم جوشش بر جوشش می آورد
در اثنای آن حال این مصرع - از سینه اش بر آمد مصرع - دلان پهاکان
اناران کر کهی سینه طبق سیانی - دبسته شد مصرع دوم هرگز از خاطرش نمی رسید میرزا
را ازین معنی کوفت عظیم حاصل گشت و در همین گرفت و کوفت بدو نعاسی خفیف طاری
شد دران یوم می بیند که جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم تشریف
فرما شده می فرمایند که بگو مصرع - نبی آدستگی محشر کون پو تحفه کر لیجا تا سے میرزا
به افاقه در آمده مصرع تلقینی خوانده مرثیه تمام کرد و از علامات مقبولیت میرزا یکی آنست
که سوزش در شب شهادت بشهادت حاصل شد. نقل است که در ایام عاشوره
لیلة العاشوره که شب روز شهادت امام همام است میرزا اتمام شب در مرثیه
خوانی گذرانیده سحرگاهان برای طهارت در آمده بمتوضا رفت عدوی ظالم ستمگر که بناحق
به عداوتش برخواسته فرصت محاجبت قابو یافته در آن حال به خنجر جانگیر او را شهید
ساخت و امداد آن که بر رسم و سفناه اهل دکن علمها و تعزیه ها از مکانها بیرون براورده
به چشمه آب میرسانند علی عادلشاه در تمامی شهر حکم داد که همگی تازیه ها و علمهای تمامی شهر از

دروازه ابراهیم پور که فتح دروازه نام دارد و برانده بطبق فرمان بادشاهی صدر دوم شهر
جوق جوق با علم ها و تعزیه ها از آن دروازه نگذشتند بعد از همه با تعزیه ها جنازه میرزا
را از عقب تازیه ها برآوردند و شاگردانش پیش پیش جنازه مرثیه گویان میرفتند
جلوه و اژدهام که با جنازه میرزا بود از حد و شمار افزون و در پای روضه منوره حضرت
شاه مرتضی قادری قدس سره دفنش نمودند و غیر اینها بسیار هندی گویان دیگر
بودند که اشعار آبدار آنها در آن زمان مشهور و مقبول گشته و آنها در فارسی گوئی در آن
وقت مشهور بوده اند و قصاید غرا و اشعار فصاحت و بلاغت انتمای شان مشهور و
مقبول گشته شاه ابوالمعانی و ملا عبدالرزاق رفعت اوپش و عبدالقادر و عبداللطیف
و عبدالغنی و سوای اینها شعرای چند از اهل ایران و عجم نیز بوده اند

دربیان سبب وفات سلطان علی عادلشاه ثانی

بیشتر مزاج علی عادلشاه بعیاشی و مباشرت میل تمام داشت و دران باب به افراط
رسانیده بود روزی دوای چار امساک خورده شب را جماع بافراط نموده
از حرارت دوا آب های سرد بالتکلف و سم هم آشامیده بود اول صبح که تاریخ چهارم
ربیع الاول بود به استقبال مظفر خان که از مهم بدنور فراغ یافته معاودت نموده
بود تا خدیجه پور سواری رفته در راه از هوازدگی گرانی بدن بهم رسانیده بسبب عسرت مراجعت
نمود چون به دولت خانه رسید در طاس ششم آن روز مفتوح شد و آن روز و یکشب
مطلق بی هوش بود روز دوم اندکی بهوش و حرکت آمد نیم بدن بی حس شده
بود عبدالمحمد و خواص خان از خانها در آن آمده بادشاه را دیدند و ملال آگین گشته
به خانها رفتند و مظفر خان و میرزا علی و محب خان و دهرماجی پندت و بیرهندی
که تقرب تمام یافته رئیس خلوت سرای خاص شده بود ملازم خدمت بادشاه ماندند
راه ها و دروازه های زنانی را برچیده بودند و بچه ها برای آمد و رفت گذاشتند و سپاه او

ومعالجات پرداختند حکیم شمس الدین خان و دیگر اطبا بحکمت و طبابت مشغول شده
جدی و جهدی بکار بردند بادشاه بعد از سه چهار روز بهوش اصلی باز آمد اگرچه صحت
نداشت و مرض روز بروز زیادتی داشت حکمرانی می‌نمود عبدالمجید و خواص خان
آمد و شد میداشتند و دیگر حضوریان و مردم خدمت بحکم طلب باریاب می‌شدند
و بر طریق سابق دیانت راو میان عبدالمجید و بادشاه آمد و رفت میداشت کار و بار
بطریق معمول قدیم مدام جاری بود چون عبدالمجید مستقل بود مجال چون و چرا
کسی را میسر نبود تا دم حیات بادشاه خللی در ارکان سلطنت راه نیافت و دیانت راو که
بظاهر و باطن با عبدالمجید مرتبط بود و میرزا ابوسعید خان جانب خواص خان
میداشت و همراهی نیافت که با عبدالمجید و دیانت راو مخالفت داشت برای
سلامت و نجات خود سعی بلیغ در کار مظفر خان میکرد و چون بادشاه دانسته بودند
که خواص خان و مظفر خان حوصلهٔ کامرانی و سلطنت رانی ندارند و عبدالمجید دوازده
سال کار و بار سلطنت نموده واقف امور کلیه و جزئیه شده بود و سپاهی پیشه
و عبدالکریم بهلول خان و امرا و ارکان دیگر تابع و رام و منقاد عبدالمجید بودند این
همه امور منظور نظر داشته می‌خواستند که شاهزاده و لانبار را به و سپرده معاملهٔ
بادشاهی باختیار او گذارند تا که خود در قید حیات اند او را مستقل گردانند
لاکن عبدالمجید بخاطر رسانیده بود که در سلطنت خانه عادلشاهیه هرکه ابتدا بادشاه
به سلطنت بر میدارد و در این کار اقدام می‌نماید بعد اندک زمان کشته شود و مادرش
نیز مانع آمده قسم یاد داده بودند که اگر این کار اختیار کنی شیر خود بحل نخواهم کرد و بر گذیر
این دو سخن عبدالمجید بخاطر براین نمی‌آورد روزی بادشاه با عبدالمجید فرمود که میدانم
که مرا ازین مرض صحت امید نیست منزل نزدیک آمده و سپاه و دشمنی قابو طلب در
کمین است خدا داند که بعد از من چه صورت رو نما خواهد شد و چه مفسده پیش خواهد آمد

بهتر آنست که شما بحضور من شهزاده را بر سریر خلافت اجلاس فرموده زمام حل و عقد مهمات را
بدست آورده خویش و را آورده محافظت پادشاهی بکنید تا بعد از کسی را مجال منازعت و
مخالفت با شما نخواهد ماند عبدالصمد بتواضع و عذرخواهی در گذرانیده قبول نکرد و دیانت راو
و نیکخواهان دیگر عبدالصمد را بوجوهات خاطر نشان نمودند که پادشاه می خواهند شاهزاده را بشما
سپرده بحضور خود شما را مستقل گردانند و خدعه را بخاطر راه ندهید و خود را ازین کار آید
دیگر نه معامله برهم خواهد خورد و کسی را مجال نخواهد گذاشت عبدالصمد اصلاً جرأت نکرد و راضی
بان نشد این معنی بر خاطر اشرف بسیار گران آمد لاکن چون بحال خود در مانده بودند علاجی
نتوانستند کرد و کارها عبدالصمد چون اقبالش پشت داده بود و ستاره بخشش او بهبوط آورده
کارها بر خلاف مصلحت می نمود خود بخود قرار داد که خواص خان شاهزاده را بر تخت اجلاس
داده در دار الخلافت به کار روائی پرداز و خود را قلعه شاه درگ و گلبرگه و سکر داده بر
شغل باز دارد و عبدالکریم بهلول خان را که هیچ در تصرف او بود و قلعه پناله نیز باو سپرده برای
سپاهی بر گمارد و مظفر خان را بطرف بدنور نگهدارد و خود را در حکم خواص خان بوده
هر چه فرماید عمل نماید خواص خان این معنی را عطیه غیبی دانسته قبول نمود و از هر دو جانب اقسام
غلاظ و شداد بمیان آمدند و قرار نمودند که بعد از پادشاه بدو هم روز وفا این وعده بظهور
آرند رفته رفته مرض پادشاه به امتداد کشید و قوای اعضای جسمی از عمل حرکت باز ماندند هر
کدام از تدبیر خود عاجز آمده دیانت راو چون دانست که عبدالصمد جرأت نمی کند مایوس شده
برای پناه دامن خویش ساخت و سازش با خواص خان نمود و دهر باجی با مظفر خان
در آمیخت و در استحکام کار او سعی می نمود اما عبدالصمد و دیانت راو تلاش های او را برهم زده
نمی گذاشتند که مظفر خان گیرد و خاطر نشان پادشاه نموده به بهانه تحصیل زر قبولات بدنور کار
مظفر خان را از حضور بر آورده روانه بدنور ساختند و در این اثنا مرض پادشاه اندک عود
نموده دهر باجی پنڈت بپادشاه یاد دهی کرده مظفر خان را از بدنور واپس طلبیده او کلمه را

دریاوار گذاشته شب در میان خود را بحضور رسانیده نزد پادشاه ملازم و مقیم ماند و خواص
خان را بطریق معتاد با مردم خود اندرون منع می کرد که مردم همراهی بیرون گذاشته
تنها بیاید میان خواص خان و آزردگی پیدا شد که مظفر خان ملک معمور را نزد عبد المحمد
فرستاد و شکایت ناسازی و مخالفت خواص خان اظهار نمود عبد المحمد به مظفر خان پیغام
فرستاد که خواص خان وزیر حکومت است و پدرش درین خدمت جان خود نثار
کرده است الحال هرچه خواص خان خواهد کرد ما و شما در زیر آنیم تابع امر و حکم او بوده
باشیم و هرچه او خواهد بدان عمل باید کرد آخر مظفر خان را و لشکرش را از پادوار برآوردند
و میرزا ابو یوسف خان از ابتدای مرض پادشاه تا نفس آخرین یک نفس از خدمت
جدا نشد و بهر طریق موافقت خواص خان ورزیده خیر اندیشی او می اندیشید و پانزده
روز قبل از وفات پادشاه را بی هوشی طاری گشته بود درین مدت میرزا ابو یوسف خان
معاملات را باهستگی و توانائی بخواص خان رجوع می نمود و بحکم رضای او کار میکرد
چون وقت رحلت پادشاه رسید خواص خان بصلاح و تدبیر میرزا ابو یوسف خان
ضبط و ربط محالات پادشاهی و بند و بست دربار و حصارها بر وفق نموده و در لباس
پنهان روز یکشنبه تاریخ سیزدهم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه سلطان علی عادل شاه
تخته تابوت را بر تخت خلافت و سلطنت برگزیده قاضی نور الله و شاه ابراهیم و علی محمد خان
و میر نعمت الله و ملک مسعود و ملک اکبر و میر و میر علی رضا و غیره و فضلا به تجهیز و تکفین
پادشاه پرداخته در شاه پیته در گنبدی که خودش بنا گذاشته بود و نیم کاله مانده دفن
نمودند مدت عمرش سی و پنج سال و ایام سلطنت را فی شانزده سال و هفت ماه قطعه
تاریخ وفاتش گفته اند قطعه پادشاه دین پناه خسرو عادل علی * که تخت نشین
خان گشت ز تخت جهان * جان و دل دوستان ز آتش هجرش بسوخت * و
دهن ... شعله صفت شد زبان * سال وفاتش گفته ز الهام غیب ...

دین علی کرد و طن برهان تا ریخ جات علی عادلشاه در اولین سال جلوس خود
بنای حسینی محل نمود و در سنه هزار و شصت مسجد بنا نمود و در سنه هزار و شصت و نه
علی محل بنا فرمود و در همین سال چنجاور به سعی ملا احمد فتح شد و در سنه هزار و هفتاد
و یک قلعه پناله از قبضه سیوا بدر آورد و در همین سال قلعه پرنده در تصرف مغل
رفت و نیز در همین سال بڑی صاحبه والده بادشاه بعزم حج روانه حجاز گردید و در
سنه هزار و هفتاد و دو قلعه رایچور و ادونی و محمد نور کنده نول وغیره با ولایت
تابعه خود از شکست فوج سیدی جوهر صلابت خان در تصرف خاص بادشاهی در آمد
و هم درین سال عرش محل را بنا فرموده و در سنه هزار و هفتاد و سه سنگ هپت را
بنا نهاد و هم درین سال شاهزادی بادشاه بی بی یافت و نیز درین سال بادشاه
برای تنبیه و تادیب راجه ملنار بر آمدند و در سنه هزار و هفتاد و چهار خود بدولت از مهم
ملنار بدار السلطنت بلده بیجاپور معاودت فرموده و در سنه هزار و هفتاد و پنج شاهزاده
حسین ولادت یافت و در همین سال عبدالرحیم بهلول خان وفات شد و در سنه
هزار و هفتاد و نه بیست و پنجم ربیع الثانی شاهزاده سکندر تولد شد و در
سنه هزار و هشتاد اخلاص خان وفات یافت و در سنه هزار و
هشتاد و یک ابراهیم خان فوت شد

تمام شد بستان هفتم
و شروع شد
بستان هشتم

بستان هشتم

بستان هشتم در بیان سلطان سکندر ابن سلطان علی عادل شاه هشتم طبقه عادل شاهیه

خواص خان بموجب قرار داد عبدالمحمد شاهزاده سکندر را که از مدارج عمرش سال پنجم آغاز شده بود
روز ... پادشاه در حالی که شنبه بیست و سیوم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه بر تخت سلطنت بیجاپور
نشانده چتر شاهی بر سر افراشت قطعه زهی شاه سکندر به فضل خدا * خداوند دیهیم و افسر شده
همای همایون برو سایه بید * بدین عرصه جهان سایه گستر شده * بر اورنگ شاهی چو بنشست شاه * صدای کرم
از افلاک برشده * چنین گفت سال جلوسش اویس * جهانگیر سلطان سکندر شده * خواص خان
زمام کار و بار سلطنت به دست اختیار خود در آورده کامروای مستقل شد روز دوم عبدالمحمد بموجب عهد
قراری که سابق شده بود به خواص خان پیغام فرستاد که به وفای عهد عمل نمایند چون مدار کار و بار و بنیاد
همه روز به مکر و خلاف عهد والا بود به دست خواص خان از آن همه قول و قرار سوگند و پیمان برگردیده جواب داد
که پادشاه طفل است دادن قلاع پادشاهی از حیز چگونه خواهد شد باری یک دو سال صبر باید کار فرماید
عبدالمحمد آزرده خاطر گشت و دیگر روز خواص خان به خانه عبدالمحمد آمده دلاسا و استمالت فراوان نموده
آزردگی خاطر عبدالمحمد را دلاسا ظاهری خواص خان ... شد در خانه ... زنده
ماند و اگرچه هم در تدبیر صلاح کار خویش کوشید ... این معنی بارگران بر خاطر
نازکش افتاد و از کار به در از آن سلطنت خانه ... به کار او ... که به وقوع
می پیوستند در نظر تجربه آمده ... ناخوش آمد این ملال ... بار خاطرش
شد و غم سلطنت خانه ... می خورد ... روز ... اقامت از خانه ... کشیده بیرون رفت مصرع تا دیده شود آنچه پسندیده نبود * آری اراده الهی
و خواست خدا ... ... سلطنت خانه متعلق شده بود به طبق قول مشهور اذا اراد الله
شیئا هیأ اسبابه اول سبب تباهی این دولت خانه همین شد که هیچ وزیر کاردان که ستون دو
رکن السلطنت خانه هم پادشاه را و هم دیگران را ... بود استعفا از این کار جسته خود در ... گوشه

و زمام اختیار بدست نوآموزان ناتجربه کار افتاد بیت چو خواهد که برهم کند سلطنت * دهد
اختیاری بنا تجربت * القصه از آنجا که از خوردسالی پادشاه و صاحب اختیاری کم حوصلگان
و ارکان سلطنت تخلخل و تزلزل افتاد و شیرازهٔ انتظام و سلسلهٔ پیوستگی مهام از هم پاشید قبایل
جوپان اطراف و جوانب را که دندان طمع را همواره بر سنگ فسانهٔ حرص تیز کرده در کمین فرصت نشسته
بودند هنگام برآمد مقصود رسید از هر جانب شور فتنه سر برآوردند اول از همه عبد گیغلی سیواجی بهونسله
که در اواخر ایام علی عادل شاه قوتی و شوکتی بهم رسانیده بر بعضی مکانها و قلعجات پادشاهی نیز
بر بعضی ولایت مغل قابض و متصرف گشته استقلالی پیدا نموده بود اکنون چون معلوم شد که ارکان
سلطنت و اعیان مملکت که قیام بنیان پادشاهیست و ابسته بحسن تدبیر و رای صاحب نیان
بود و اعدای قوی پنجه را به قوت بازو و زور سم شمشیر پیهم شکسته پشت گردانیده اند از سر عقد
ولایت بدر می نمود و هیچ یک اکنون نه مانده کمین گاه بر جسته شرارت انگیزی و فتنه پا خیزی افتاد
نهاد نخست قلعه پنهاله را به مکر و حیله و ساخت احتشام بدست آورده در بیست و ششم ذیقعده سال
جلوس سکندر شاه لشکر شرارت پیکر به تسخیر ولایت عادل شاه هر جانب ماند و بعد از چند روز خود نیز
به قصد ملک گیری برآمد

بیان فرستادن خواص خان بهلول خان را بر سیوا و واقع شدن جنگ امران

خواص خان در صدد اطفای نایرهٔ شورش او در آمده عبدالکریم بهلول خان را بسر دفع او نامزد کرد که تا
نزدیک پنهاله قدیم مضرب خیام ظفر التیام فرمود راه تردد بر مردم سیوا تنگ ساخت و عبدالکریم چون
اطراف رسید لشکر سیواجی ده پانزده هزار سوار جرار جنگ گذار با سر و سامان بسیار بر عبدالکریم تاختند از
چهار طرف قبل شوند و به کارزار در آمده لشکر را احاطه کرد از تیر و تفنگ و بان و توپ جنگ انداختند
عبدالکریم هرگز از ثابت قدم بوده و در آن معرکه پا بر جا مانده آنچنان داد مردانگی و شجاعت
داد و تیغ و شمشیر را بکار آورد که گرد آگرد لشکر خویش تیر تا سوار تمامی سرها و اشتها فرش شده بود

ذخیره‌ها قلم گشته تمامی صحرا اقلیم را رواسعلی شده بود مردم کثیر از طرف مخالف مقتول و مجروح شدند و ازین
طرف نیز چندی بقیتا ز بندشاه محمد ... کرد ملا عثمان ولد ملا منصور که از اعیان بودند بکار آمدند با وجود
قلت جمعیت خود و کثرت دولتخواهی مخالف از جا نشده تا شبانگاه پا در معرکه استوار نموده تیغ
بازی و شمشیر اندازی میکردند تا شبانگاه لشکر سیوا ظفر ... شد عبدالکریم چون دید که دشمن از ... بلیه
برتافته و سپاه خویش اکثر مقتول و بیشتری مجروح شده از کار باز مانده بودند از انجا به تنگوته معاودت
نمود چون از شهر بدر تازه وارد رسید و لشکر خاصه او را هم نوعی قوت حاصل آمد باز از تنگوته کوچ نموده
بسوی غنیم رفت سیواجی از شنیدن واقعه جنگ و فتح یابی بهلول‌خان خون جگر خورده انگشت
حسرت گزیده به سرداران خویش ملامتها نموده سرزنشها کرد که چرا از چهار طرف حمله
نکرده بودید با آنکه لشکر او مقتول و مجروح شده با اندک مردم راه تنگوته گرفت چرا شما با
چندین کثرت که بود دیدید ... کرده باز بجنگ نپیوستند و در میان گرفته اسیرش نکردند بلکه
از بیم جوش ... کس مجروح و زخمی از لشکر او نیم جان بازگشته بودند در خانه
ویران افکنده زنده داشتن و کمر فتح خود باخته منهزم گشتند ملک الشعرا میان ... در تاریخ سکندری
که به زبان هندی منظوم پیدا ساخته است که جنگ امرای مشهور گذشته است و از جوهر شجاعت عبدالکریم
بهلول‌خان ... ولایت خویش را چنان داده است که سخن ... انصاف گویند
هنرشناسان معانی اندیش گوهر یابی ... آفرین ... نثار می‌کنند

بیان بنای صلح نهادن خواص خان با مغل به ساحت حکیم شیما

آل تیمور را که بر شاه دو تا عالم گیر دار آرزوی تسخیر دکن همیشه و یک هوس می‌داشتند و کرات و مرات
کشتی‌ها مشحون کرده ما می آوردند و درین باب رنجهای فراوان برده پا تنگی‌ها می‌کشیدند تا آنکه
چند شهزاده‌ها و چندین سرداران در سر انجام ... شدند لیکن ... مطلوب نمی‌یافتند از آنکه
آنکه درین جا سلاطین بلند اختر و دادگر عادل گستر بودند که با استظهار رعیت و اعتقاد وزرای صاحب
رای و امرای شجاعت انتما کامرانی و جهانبانی نموده‌اند هرگاه غنیمی قوی متوجه ایشان می‌شد

بزور دانایی سرپنجه‌اش بر تافته و بقوت مردی و مردانگی پشت دیگر شکسته خایب و خاسر بازمی گردانید نعذالحال که صغیر لا یعقل که دوست از دشمن نمی شناخت و نفع را از ضرر تمیز نمی داد تخت نشین شد و کسی از دانایان پخته کار تجربه دیده روزگار که کار برونق دارد و قیام سلطنت تشیید نیز نماند فالو طلبان از روز بازار شدند داعیه‌های افسرده شان در اهتزاز آمده از سر نو تازه شد و در تحصیل ما هو المرام در آمدند و فی الحقیقة مشیت ایزدی چنین بود و اراده فعال لما یرید در انصرام این دولت و انقطاع این سلسله جاری گشته بموجب فحوای کریمه و کان امر الله مفعولاً بر تدبیر که از کارپردازان در صلاح بوقوع می انجامید خیر افساد بظهور نمی پیوست و بهادرین با شرف سیادت و فضیلت فراست و کیاست را جامع و شهرت و از عمدگان و روشناسان درگاه عالمگیری بود و عالمگیر بادشاه در وقتیکه میرزا راجه را از دکن تحفه و طلبیده بود او را بخطاب بهادرین سربلند نموده بر ضلع داری دکن تعیین کرده روانه فرموده بود نعذالحال بر همین سلطنت خانه عادلشاهیه باین درجه رسیده تا از احکام عالمگیری در باب تسخیر بلده بیجاپور بنام وی متواتر رسیدن گرفت تا او حسب الامر از دولت آباد آمده بهادر گر مشهور در بیرگانون طرح اقامت انداخته و در تردد و تلاش اهتمام می نمودن گرفت و همچنین ملک برخوردار که مرد ذو فنون و فریبنده بود بحکم عالمگیر جا بجا تعینی در نورس پور اقامت انداخته در تفریق مردم بیجاپور شبانروز جهد و جدی نمود و خواص خان مهم منصب الحکیم شمس الدین که مرد دور بین و کاردان و پخته بود رجوع کرده تا باستعمال رای صواب اندیش صلاح و سازش مابین مغل و عادلشاه قرار و تا با ملک سلطنت از آسیب شان محفوظ ماند چون مانند حکیم شمس با دانائی و سنجیدگی قدم در وادی تدبیر نهاده خواجه محمد امین کشمیری را که خان سامان و معتمد علیه نواب بهادر خان از خود ساخته با نواب رابطه دوستی و اخلاص درست و بتدریج میان نواب بهادر خان و خواص خان ارتباط و اخلاص بروجه رونق داکمل بظهور آورده با ستصواب نواب و خواص خان بمبانی صلح بر این امور قرار گرفت که در تدارک التیام سلطنت و شهریاری شهربانو بیگم عرف بادشاه بی بی دختر علی عادلشاه را بابکی از شاهزاده

باسه والاتبار عقد مواصلت بخشید و برهم تنبیه و استیصال سیواجی شقی خود خواص خان بنفس
نفیس متوجه شود و بادشاه عالمگیر پیشکش هر ساله معاف فرموده خطاب شاهی بسلطان سکندر را
ارزانی دارد و برای تنقیح این مطالب جانبین چند بار خواجه محمد امین آمد و رفت نمود چون از
هر دو جانب ایجاب قبول بسوگند و پیمان منعقد شد نواب بهادر خان عرایض بدرگاه عالمگیر
فرستاده در حصول این مطالب و استقرار این مقاصد مساعی جمیله مبذول داشت چنانچه مطالب
مرقومه صدر هم عز اجابت و قبول عالمگیر یافتند مگر معافی پیشکش هر ساله مشروط باستیصال سیوای شقی
گردید خواص خان را خطاب نوازش خانی با خلعتهای خاصه مرحمت گردید صورت دوستگی روز بروز
رونما شد و امید بهی آنا فانا واثق میگردید که ناگاه بر طبق قول اذا غفلت القدا امیر کار
برهم شد و از شقاوت مفسدان خلال انداز منصوبه درست نمود حکیم شمسا از هم پاشید*

بیان برهم زدن مفسدان خلال انداز منصوبه حکیم شمسا را

چون بوساطت حکیم شمسا سعی جمیل و صورت پذیری مهمات رو بکار شد نایره حسد در سینه های مفسدان
حسد پیشه شعله برآورد و با خود اندیشیدند که چون این کارها بمعرفت حکیم شمسا صورت پذیرد رونق
دوکان خود ها برافتد و بازار عزت و حشمت خویش کسادی پذیرد پس در تدبیر برهم زدن این
منصوبه در افتاده میر باقر پدر حکیم بود برغلانیدند و حکیم او را نزد نواب از جانب خویش منصبی داشته
بوساطت او رسل و رسایل میداشت و جواب و سوال می نمود و در آن ایام برای بعضی مقدمات بشهر آمده بود
برغلانیدند و او را فریب داده بزبانی او شکایت های حکیم شمسا خاطر نشان خواص خان گردند خواص خان
که از مطالب فریب مفسدان خورده ولی بتحقیق برده و دریغ یافته آنها را اصلاح دولت انگاشته
از حکیم برگشته خاطر شد میر باقر را در میان آورده جواب و سوال مهمات بتوسل او کرد ولی توسط حکیم را باز
بعد ازین چون خواص خان از مخالفت و ناموافقت افغانان و تقاضای سخت آنها برای طلب تنخواه
بتنگ آمده بود بخاطرش رسانیدند که بوسیله نواب بهادر خان افغانان را از شوخی و سرکشی باز دارد یا
آنها را استیصال گرداند مفسدان خلال افگن باز فتنه دیگر برپا کرده و فریب تازه برآورده خاطرنشان

نشان خواص خان نمودند که حکیم شفا و میر باقر قرابت و خویشی با جعفر خان سیوا نداکر با این منصوبه وقوف یابند البته با افغانان خبر خواهد شد کار بر هم خواهد گردید ان معزول العقل سقیم الطبع بی آنکه این امر را تحقیق نرسانیده فریبشان خورده میر باقر را نیز همچو حکیم شفا معزول العمل ساخت یا سی شام راو را در میان آورده برای تعیین و تقرر ملاقات و تدبیر تنبیه و استیصال افغانان نزد نواب بهادر خان فرستاد و نواب بعد از اطلاع بر دلایل اخراج خواص خان واقف شده از حکیم شفا با شام راو را او تفاوت بسیار و فرق آسمان و زمین یافته لیکن شامراو ملتفت نشده و گوش گفته او نکرد *

بیان دغا دادن سیوا نواب بهادر خان را ***

قضارا در همان ایام سیواجی لشکر آراسته به تسخیر قلعه پهنال فرستاده خود نیز بعد از چند روز بهمان طرف رفته بهالا پهونده را محاصره نموده تا دریافت که بهادر خان فرصت یافته از لشکر در ولایت خود حرکتی کند قباحت خواهد شد لیکن بر سر حیله سازی و روباه بازی آمده با بهادر خان سازش شروع کرد و گفتگوی صلح در میان آورد که اگر فرمان عفو تقصیر و عهد و پیمان قلمرو دکن و منصب پسر خود به دستور سابق از بادشاه عالم پناه قلاع بادشاهی که تازه تصرف نموده ام مع قلعه ها که در زمان میرزا راجه وصلح داده بودم تفویض بندگان درگاه نموده پسر خود را به ملازمت فرستاده ... عمت و بندگی در گردن بندگان خویش خواهم انداخت بهادر خان چون دید که آرزوی خواهش دست بسته لیکن تردد بیشتر آمد قبول نموده و موافق درخواست سیوا از حضور بند و بست نموده فرمان بادشاه طلبید و درین نوبت در جلدوی این خدمت که همچو سیوا افغان و مکار روزگار در دام آورده و از خود ساخته بادشاه بهادر خان را بخطاب ... بیشتر ... شد و خوشنود گشته ... خطاب ... جنگ کوکلتاش سرفراز فرمودند و بهادر خان و سعید خان را که غلام مستعد علیه خود بود با فرمان و خلعت نزد او فرستاده سیواجی درین مدت که آوازه صلح و سازش شهرت یافت از اندیشه ملک خویش ملاشیت حاصل نموده بفراغ خاطر در تسخیر حصار گوشه تا در پانزده هم ...

هشتاد و شش حصار بهونده و محالات انطرف بتصرف آورده خاطرجمع شده تهیاد جنابش ده تا
پانزده بیست هزار هون از لشکر بهادرخان عزیز گنانیده و دیگر آنکه آنچه مطلوب باشد او بود چون همه
ساخته و پرداخته شد باز بسر بدرگی خود آمده سعید خان را گفت بهادران کیست و چه چیز را
که هیچ میمنی بمعرفت او صلح تمام و درستگی مطالب خویش بتوسل و توسط او جوییم مگر او اگر این چنین ها
خیال داشته باشد خیال خام است کو که این چنین توقع از من ندارد سعید خان ازین روباه بازی
اش حیران و مبهوت مانده ناچار والپس آمد نواب بهادر خان نیز حیله بازی و دغاسازی روبها
آنده سوخته کباب شده بنداد که در آمده و اندیشه کرد که اگر پادشاه ازین معامله اطلاع یابد خود را
مواخذه تقصیر و نادانی خواهد گرفت اکنون صلاح همان است که بهر صورت با خواص خان ملاقات
نموده قرار مهم سیوا ساخته کاری پیش برد و جای خود بحال دارد *

در بیان ملاقات خواص خان با نواب بهادر خان و صحبت پذیری مطلب

همان لحظه شام راو را که نخستین روز با او اتفاق نگرده رو نموده بود طلبیده مقدمات
صلح خواص خان پیش آورده شام راو وقت یافته سرگشتی و بیمروتی افغانان و ادا و خواص خان
و تهیه مال آنها بوده خاطرنشان نواب بهادر خان ساخته قرار داد که وکیل خضر خان را که دو سه
روز بدل چند روز در لشکر نواب مانده بود اخراج کرده روند بطرف رسولان افغانان و
عوارض بنیان مطلق متوجه نشود و بنیت خضر خواص خان با پسر نواب قرار داد و چون شام راو
بعد از حصول این مقدمات مراجعت کرد و کیفیت تمام معلوم خواص خان نمود خواص خان
که از نایاب یافتن شام راو و ملتوی ماندن مقدمات مطلوب اندیشه مند گردیده مضطرب
الحال شده بود مسرور الحال گشته بشادمانی تمام در تهیه اسباب ملاقات شد و خطی بنواب
فرستاده استدعای تشریف بر کنار جوی نمود که قرار ملاقات در آنجا بود که نواب باستقبال
از سر کالون براه راه مماشد خواجه محمد امین را پیشتر از خود برای اطلاع روانه نمود خواص خان
پیش از رسیدن خواجه محمد امین در روز شنبه دهم رجب سنه هزار و هشتاد و شش ...

ملاقات نواب از حصار بیجاپور برآمده بود خواجه محمد امین دو ماه دو چار شد و صحیفه نواب بنام
خواص خان از او خوانده از شاه پور گذشت بچند روز بر لب جمنوره رسید بنهم شعبان با نواب
ملاقات نمود بعد از دو ریستگی جواب و سوال و صورت پذیری مطالب مراجعت کرد بیستم شعبان داخل
شهر گردید

بیان گرفتن نواب عبدالکریم خواص خان را و حبس نمودن او را در ارگ

نواب عبدالکریم بهلول خان چون سرلشکر و صاحب فوج بود و شوکت و جمعیت مزید داشت از اطاعت
خواص خان سر باز زده مدام در مقام خلاف و عناد می‌بود و برای استیلاء جاگیرات منبع
و مخاصمت در پیش داشته در صدد برانداختن خواص خان بود و تدبیرها می‌اندیشید الحال
چون خواص خان را بسبب ارتباط و اخلاص نواب بهادر خان توسل و حمایت او پشت گرمی
حاصل گشته بود نیز در پی استیصال عبدالکریم سرگرم شد. چاره جوی‌ها بکار رفته آتش عناد و
نفاق سر بالا کشید عبدالکریم اگرچه بباطن بد بود و فکر بد نموده آتش منافرت داشت اما برای
ظاهر رابطه محبت و اخلاص با همدیگر استوار داشت تا آنکه معامله یگانگی در پیش آورده روزی خواص خان
را بضیافت طلبید خواص خان غافل از نیرنگ بازی روزگار غدار بر قول او اعتماد نمود روز
سوم و دیگر پنجشنبه مطلع بیم بلا و سواس بمکان عبدالکریم آمد عبدالکریم فوج را پنهان نموده مستعد
داشته بود و در دربار از نیزه مردم چیده و کار ازما جابجا مخفی کرده بود بمجرد آمدن خواص خان گرفته
کرده بقید در آورده بقلعه بیجاپور فرستاد و چون شوکت و استعداد عبدالکریم بیشتر بود از مردم
خواص خان هیچ کاری نشد دوم روز که چهارم رمضان بود عبدالکریم داخل قلعه شده بر تکیه ایالت
مستقل گردید و اختیار معامله سکندر شاه بدست خویش آورده افغانان و منتسبان خود را پیش
آورده قوت تمام بخشیدن گرفت و کهنیان و دیگر کسان را که بتوسل خواص خان بودند استیصال
یک یک از کارها برآورده از شهر اخراج نمودن گرفت و خضر خان مشهور را مدار المهام خویش ساخته بود
تمام و استعداد فوج برای بند و بست ملک مدار و انه نمود این معنی موجب شورش و خلل عظیم گردید و کهنیان

وچاکران پادشاهی همه بیدل و منکوب گردیده در جای خود با معطل نشسته و تدبیر نامی
کردند مدت پیشوائی و صاحب اختیاری خواص خان در سلطنت سکندر مدت سه سال
بود دران مدت هم بسبب فراغت شعاری و ناتجربه کاری خواص خان کار سلطنت خانهٔ
پادشاهی پایها و رونق نبود چه بیبه سلطان اهلیه خواص خان در امور مالی و ملکی دخل
داشت و در تدبیر انتظام دولت اختیار کلی عمل می نمود هرچند در کیاست و فطانت
دستی داشت زنی جاهله بود اما آخر زن بود که شان این طبقه همین ناقصات العقل
والدین وارد است اکثر نوکران پادشاهی و مردم قدیمی از کار و بار زمانه بیدل گشته
بودند و بسا را نصیب فقر و فاقه شده بود خواص خان بکمال ایشان نخ پرداخته بسیاستی تمام
میل داشت

بیان برای بندوبست ملک برآمدن خضر خان و ملاقی شدن شیخ منهاج در راه با او

خضر خان با فوج و استعداد برای بندوبست قلاع و ملک از شهر بیرون آمد نخست بقلعه
شاه درگ رسید جای استوار و حصن متین دیده از مردم قدیم خالی نموده بمعتمدان خویش
سپرده ناموس و عیال و اموال و اجناس خویش در انجا گذاشته بخاطر جمعی بیشتر روان
شد و بقصد بلگانون راه پیمای گشت مابین سانکوله و کهیری شیخ منهاج چندی
دکهنی که از جگر سوختگان این معامله بود با او ملحق شده تدارک قتل خواص خان در دل
مرکوز داشت با رفیقان دمساز و محرمان همراز مافی الضمیر خویش درمیان نهاد که
افغانان آنچه معامله نمود هویدا است اکنون ما را وسیله از میان رفت ناکام و نا[illegible]
گشته ایم و افغانان سر بشورش برافراخته اند و از غرور بدمستی پیر برآمده اند شاید
فردا جوال سر بالا نمودن نخواهد شد امروز پیمانه حیات بسر آمده انگاریم و از سر جان
در فعانیان گذاریم این خضر پنهی را از میان برداریم چون او از میان برداشته شود

وقتیکه او را دفع سازیم دیگر کسی که حریف همسر و مقابل باشد نماند پیش نهاد همت من
این چنین است صلاح و صوابدید شما را دران جمعیت یاران همدم و مصاحبان همقدم
تمام متفق اللفظ و المعنی ندا بر آوردند مصرع هر مصلحتی که بخاطر اشرف رسد مرضی
و مقبول با همه خواهد بود هر جا که قدم شما افتد سر ما بران نثار دانند پس برین اقرار داد
منتظر فرصت نموده وقت می جستند

در بیان کشتن شیخ منهاج خضر خانرا و قتل نمودن عبد الکریم خواص خان را متعاقب

خضر خان چون دید که نامور کهنیان یعنی شیخ منهاج با خویش و قبیله رجوع با و نمود
با وی پیوسته استمالت دلها و تالیف قلوب ضرور دانست بتقریب ضیافت او نموده
ترتیب و سواد شایان داده فتح جنگ خان را بدعوت فرستاد و منهاج چون در تلاش
فرصت بود که صد جوان چیده و کار آزموده مسلح همراه گرفته روان شد چون نزد دایره
خضر خان رسید خضر خان برای استقبال از درون خیمه چند قدم پیش آمد برای مصافحه
دست دراز نمود منهاج شیر قوت پیل صولت در عین مصافحه هر دو دست خضر خان
را بیک دست محکم بفشرده بدست دیگر کتاره خون خوار در شکمش انچنان رسانید که روده
و امعائش با التمام بیرون افتاد و رفقایش نیز تیغ ها کشیده با افغانان در آویختند
قریب صد کس دران معرکه برابر خضر خان در میان خاک و خون غلطیدند باقی از
چپ و راست هوش باخته رمیدند و لشکرش که شش هزار افغانان بودند
سر در پا گشته منتشر شدند و عبد المجید خان که از اقربا اقارب عبد الکریم بود و نیز از ان
آشوب جان باخود را بدر کشیده منتشر شد و خبر قتل خضر خان بسوی عبد الکریم
رسانید عبد الکریم خان چون ازین واقعه جانگاه و حادثه هوش ربا خبر یافت
با چشم پر نم از سر دربار برخواسته اندرون حرم سرا آمده و ماتم نشست باری این غم

سر دستگان ترازو قافت افتاده در حفظ و حرمت خود در آمده خیر خواهی خویش و قوم خود دیگر
را کردند و بارها شنیده و در دربار با اهتمام و احتیاط این امر پیشتر نمود و بجا آمد سیاست
که وکلا اکتفا بهمین قتل خضرخان نخواهند البته قدم پیشتر برداشته تدبیر خواهند
گذاشت اگر در استخلاص خواص خان کمر بستند عزیمت بدانجانب آورده
او را از بند برآرند کار ازین مشکل تر و صعب خواهد گردید چه چاره باید نمود دیگران
مفسدو مشیران معاند باتفاق گفتند زنده ماندن خواص خان فسادها دارد تدبیر دیگر ازین
بهتر نیست که او را بقتل رسانند عبدالکریم این رای را موافق راستی که در مصلحت خویش
دیده فی الفور قاصد روانه کرد و بکوالدار بیجاپور بتاکید نگارش نمود که بلا توقف
خواص خان را بقتل آرد او را بمجرد رسیدن حکمش هم در حبس بقتل رسانید و لاشش او را
روانه بیجاپور نمود بتاریخ بیستم ذیقعده روز چهارشنبه سنه هزار و هشتاد و شش
جنازه اش به بیجاپور رسید و در قبه پدرش مدفون کردند و نیز گفته اند که هشتم روز از
از قتل او خضرخان از دست شیخ منهاج در ششم ذیقعده شده بود و به بیست و دوم
شهر مذکور جمال خان همشیره زاده خضرخان مقتول المستغیث بدرگاه آمده و اظهار واقعه
نمی گشت بقصد اخذ الثار بر شیخ منهاج سوار شده در هشتم ذیحجه نواب عبدالکریم خان
خود هم بنفس انتقام بر شیخ منهاج قصد نموده از شهر برآمدند

بیان نفاق و اختلاف پیدا شدن میان عبدالکریم و دیگر نوکران بادشاهی ولی اسالوی کاریا

بعد از انکه نواب عبدالکریم خان بر منصب وزارت و حکومت مستقل شد و در استقلال
خویش در آمده بکلی همت بر تربیت افغانان بر کاست خویش و قوم خود را پیش
آورده پرگنات سیر حاصل و محال عمده را اقطاع و جاگیرات و عهده ها از ایشان
انتزاع نمودن آغاز نهاد و تا همگی دوازده هزار افغانان پیش او جمع آمدند و کهنیان

وسرداران رنیرهٔ دیگر در معرض ذلت و خواری و مسکنت و لاچاری درآمده هلاکت
و تکلیفات می کشیدند سید مخدوم و شمرزه خان نیز رنجیده خاطر بوده مزرعهٔ دل
نهال کینش می پرورد و ذو نفوذ فیما بین ناسازی و ناچاقی بوقوع می پیوست تا آنکه
در شانزدهم محرم در حوالی مرکه بحسب اتفاق در میان مردم شمرزه خان و عبدالکریم خان
جنگی عظیم واقع شد بسیار کسان از طرفین از افغانان و کهنیان مقتول و مجروح
گشتند و سید اشرف و کارسانکور در همین جنگ کشته شدند شمرزه خان با نواب
بهادرخان رابطهٔ صلح و سازش در میان آورد نسبت دوستی درست نموده در
اصلاح این فساد چاره از دست بسبب و یکبار بی خرچ شد و دید که لشکر از دست
میرود پیش بهادرخان رفت در حوالی ضدلاپور ملاقات گرفت نواب باعزاز و توقیر
بلیغی نمود و بحسن سلوک و مدارات عظیم دلجویی کرده وسند باتکلف و ثمینی که در آن روز
بر وی یافته بود با پانزده هزار روپیه نقد بوی ارزانی نمود و از عبدالکریم این
زیادتی و بی اعتدالی را پسندیده نداشته تجویز نمود و قرار داد که عبدالکریم خان از حکومت
و مختاری بیجاپور دست برداشته اختیار و حکمرانی این سلطنت خانه را بکهنیان
گذاشته خود بر طریق سابق همچو دیگر امرا بوده باشد عبدالکریم این معنی را نمی پسندید
و دست از اختیار نمی برداشت بنابران صورت مصالحت به هیچ وجه جلوه گر نمی شد
آخر فیما بین نواب بهادرخان و نواب عبدالکریم خان صحبتهای غلیظ و شدید
پیش آمدن گرفت تا آنکه بیست و هشتم ربیع الاول فوجی بسرکردگی قطب الدین خان
خویشگی که از عمده کان دهلی بود و اسلام خان رومی که از اعیان عربستان بود در
ولایت عادلشاهیه سردار فوج مذکور بقرب شهر رسیده هنگامی می بستند عبدالکریم
تاب این شوخی نیاورده برای مدافعت از شهر برآمده در بیرون علی آباد تلاقی
فئتین دست داد و جنگ عظیم بوقوع پیوست بسیاری مردم از طرفین کشته و زخمی

گردیدند اسلام خان در آن روز با پسر بر فیل سوار بود قضارا فیل در عین هنگامه و
آشوب رم کرده از اطاعت پیلبانان برآمده بطرف لشکر عبدالکریم اش رسانید
لشکریان عبدالکریم هجوم نموده فیل را در میان گرفتند و ریسمان عماری را بریده بزمین
آوردند اسلام خان را با پسرش قتل نمودند فتح و ظفر دران روز نصیب عبدالکریم شد
و این اسلام خان از جانب سلطان روم مدتی بحکومت بصره قیام داشت آخر بنیرنج
حوادث و ضعف طالع روزگار نا موافق او را از عربستان کشیده بهندوستان
انداخت عالمگیر با عزاز و توقیرش پناه داده بمنصب ششش هزاری سرباند و مختار
فرموده بود و درین مهم شتابید و موافقت بهادران مامور گشته با لشکر مغل بدکن
آمده بود غرض بر همین کارخانه عادل شاهیه بدرجه قصوی رسید چنانکه ببیکاره و خونریز
و بی اتفاقی و ناسازی اعیان و ارکان این دولتخانه باین قدر و عظیم قومی نتیجه
زور مند در قرب جوار طرح اقامت انداخته دست ابوجهی مترصد و منتظر و سوای شرارت
اما هر روز در فتنه انگیزی و شرارت پیمای هر روز قدمش پیشتر در این هنگام شورش
انجام که از هر طرف بلوای فتن و شور شها برین سلطنت خانه سر برآورده بود
عین فرصت و وقت کار دیده بفراغ خاطر در باخت ولایت و تصرف ملک
پادشاهی کوشیده هیچ کوتاهی نمیکرد هر محل و پرگنه بی منازع می یافت بقبض
آورده متصرف میشد حسین خان میانه که بحراست ملک و حفظ سرحد متعین بود
در امر نگاهداشت پرگنات و محلات اهتمام میداشت بقدر و دغا گرفت نموده
اسیرش ساخت اگرچه بهادر خان رعایت دکنیان منظور داشته عدم تسلط عبدالکریم
می خواست لکن دلیر خان که از امرای عمده دهلی بود جانبداری عبدالکریم می نمود
و استقلال او را باعث تقویت و تمکن قوم خویش دانسته سرا و علانیا در استحکام
کار او می کوشید موافق خواست مطلوب او سرانجام مهام می نمود و شب و روز

و تلاش رونق بخشی کار او بوده بغرض باریابان حضور عالمگیر رسانید که عبد الکریم
امیدوار عفو جرایم و تقصیرات خود بوده متعهد سربراهی امر ضبط مهم سیواجی گردیده بخواهد
که او را از بیخ و بنیاد مستاصل سازد و بادشاه را این معروضه اش مطبوع و خوش آینده
افتاده به بخشیگری و حکومت او خیلی رضامند شد اما لکن میان بهادرخان باین
راضی نمی بود مگر عزل و استیصالش منظور نمی داشتند و همین ایام فقرات که عبارت
از ایام حکومت عبد الکریم خان است کشتی ولایت بتصرف مغل فرت سیوا و مغل
رفت حصار احسن آباد بتاریخ شانزدهم جمادی الاول سنه هزار و هشتاد و هشت
بتصرف مغل رفت و دوازدهم جمادی الاخر سال مذکور قلعه ستاره و رک هم بتصرف مغل
رفت و بسبب این سال لواء بهادرخان بنابر طلب حضور روانه دهلی شد بعد رفتن
بهادرخان بدهلی بضلع داری دکن و اهتمام مهم تسخیر ولایت عادلشاهی مستقل شد

بیان حکم خوردن بر تنهائی سلطنت خانه و تدبیر انتظام آن نمودن و التجا بردن پیش تاناشاه و طلبیدن تاناشاه عبد الکریم خان را

سیدی مسعود خان داماد جوهر صلابت خان که بعد او قایم مقام او گشته به قلعه
ادونی و ولایت تابعه آن بحکمرانی مستقل بود و کوس کامرانی می نواخت ابدا از
ظهور این تباهی حدوث این خرابی در سلطنت خانه ولی نعمت خویش و تسلط
افغانان و مجبوری و بی اختیاری وارث ملک سلطان سکندر خون جگر میخورد
و داد بیمار این دولت خانه می کشید آخر پاس نمکخواری با جهت فدویت
دولت خواهی او را بران کشید که درین حالت پرشورش سکوت و کناره کشی
حرام دانسته و تقاعد و تساهلی درین اوان پرآشوب سرمایه نمک حرامی بدانست
بناچار خود را از کنج خمول تعطیل و بیکاری بعرصه تدبیر و چاره پردازی کشید و کمر سعی

سعی در ادای لوازم فدویت بر میان همت چست بسته تا باتفاق رفقا و همدم در
کسانیکه از دست افغانان تنگ آمده بودند مثل سید مخدوم شترزه خان وغیره
التجا بدرگاه قطب شاه ابوالحسن تانا شاه بردو در اصلاح این افساد و تعمیر این شکست
توسل جست چون از قدیم اعانت یکدیگر و امداد هم از عهد اسلاف کرام معمول و مبذول
بود و فی الحقیقت ان هر دو دولت خانه کالنفس الواحده بودند قطب شاه خود را
نیز در جد و جهد معاف نداشته در وادی تدبیر و اصلاح درآمد و بیقین دانست که
مادام که از نام این سلطنت خانه از قبضه نمک پرورده قدیم و دولت خواه دیرین که
مسعود خان است بیرون نشود اصلاح این دولت خانه صورت پذیر نخواهد گردید
پس اعیان معتبر را با عنایت نامه استمالت آمود مشتمل بر طلب بجانب عبدالکریم
خان فرستاد نزدیک خود و پیش بخواند عبدالکریم خان با وجود تسلط کمال و استقلال
تمام بر بیگذر عدم اتساق کارخانه در کار خویش خرابی داشت بحکم و طلب قطب شاه
جمشید خان را به نیابت خود در بیجاپور گذاشته عازم حیدرآباد شد چون براستی
ملازمت قطب شاه رسید قطب شاه او را بتلطفات و نوازشات و دلجوئی نموده
بارشادات مفیده و مواعظ دلپذیر او را آشنای گردانیده فرموده که فدویان که دولت
خواه و نمک پروردگان فدویت انتباه را لازم است که نیکنامی دنیا و سرخروئی
عقبا را در ادای لوازم جان سپاری و تقدیم و مراسم نثاری منحصر دانسته همگی همت مصروف
آن دارند که دولت خانه ولی نعمت خود را رونق و بهای خویش بحال و قرار ماند و تعصب و
تشدد برادری و نفاق و اختلاف خانگی که باهم داشته باشد یکسو و برطرف ساخته بجد کل
الجهد در آن میدوان دارند که خصم و بدخواه از پیروزی دست کشد بران بنا فتنه خائب
و خاسر بانشد و ... کسی و همه خود را منظور داشته از فساد و نفاق خانگی درگذرند
و تمنه برادری و تیاغ باهم ... برقرار داشته و ستیز و جدال یکدیگر نکوشند

ظاهر است که اعدای خصوم که در کمین فرصت نشسته اند بیکبارگی از هر طرف هجوم آورده متصرف ملک و سلطنت شوند آنگاه غیر حسرت و ندامت بدست هیچ نخواهد ماند و زبان طعن و تشنیع خاص و عام بر هر کدام از نمک خوران دولت خداداد شاهی تا ابد الدهر دراز خواهد گردید خلاصه این تمهید و مقصود ازین تطویل آنست که از وقوع نزاع و خلاف شما دولتخواهان خداداد شاهی تزلزل در ارکان سلطنت واقع گشته بلکه آن کاخ رفیع بنیاد مشرف بر انهدام گردیده آنچنانکه بیک صدمه از پا درآید اکنون صواب بل اصواب آنست که شما فوج خود را رخصت داده خود را معزول داشته چندی در گوشه کشیده دست از تصرف و اختیار برداشته کار ملکی و مدار المهامی بلده بیجاپور به سید مسعود خان واگذارند و در تائید و بیعت او کوشیده باتفاق ضعید و قیام سلطنت خانه مخدوم حفظ لطور آرند این معنی هر آینه موجب استحسان و محمدت عند الخلایق و سبب بهبودی و رفاه شما و دولتخواهان و کافه ناس خواهد گردید

در بیان قبول نمودن عبد الکریم خان اندرز و ارشاد قطب شاه را و دست برداشتن از اختیار و حکومت بیجاپور و واگذاشتن قلعه بمسعود خان

نواب عبد الکریم خان بحسن ارشاد و راهنمائی قطب شاه از سر تعصب و تشدد گذشته مضمون ارشادنامه را پذیرا گشت و بود گذاشتن حکومت و تسلط بیجاپور رضامند شد لکن عذر تقاضای سپاه که سلفی کلی داد لی آنها بر ذمه وی بود و آن مشخص ستنبش الکهون گردیده پیش آورده گفت که بی ادای این زر گذاشت قلعه چگونه صورت پذیرد و قطب شاه چون دانست که مسعود خان از عهده ایصال این قدر مبلغ بیرون نخواهد آمد که طاقت آن نمیداشت خود را لازم چنانچه که دراینجا هم دریں معامله قدم نهاده آن را باتمام باید رسانید و اگرنه در خاص و عام رنجندگی

حاصل خواهد کرد و نیز قطب شاه را در ان ایام مطلبی دیگر که آن اهم امور از این بود در پیش آمد و آن صلح خویش با مغل بود و معلوم داشت که عبدالکریم خان را با دلیرخان با علاقه مواخات رابطه موالات صادقه نیز حاصل است اگر عقد صلح شود با دلیرخان اگر بوساطت عبدالکریم خان شود با سلوب همین صورت پذیرد و در پیش نظر ترتیب مقاصد خود متعهد شد که از خزانه خویش شش لک هون بمسعود خان امداد کنند تا او به عبدالکریم رسانیده مملکت داری بیجاپور بقبضه خویش آورد و از عبدالکریم تعهد گرفت که بعد انعقاد صلح فیما بین او و مسعود خان انعقاد صلح میان خود و دلیرخان نیز بظهور آرد

در بیان صورت صلح مسعود خان و عبدالکریم خان بوساطت سلطان قطب شاه

وصورت مصالحه مسعود خان و عبدالکریم خان باین قرار داد که عبدالکریم خان فوج خود را رخصت کند و شش لک هون دادنی فوج از مسعود خان گرفته قلعه بیجاپور بوی بازگذارد و مسعود خان بعد از آن که بر قلعه قابض شود اکنا یا دانا را که وکیل السلطنت قطب شاه بود و نیز دونی کیاست و فراست در عالم علم بود از جانب قطب شاه مدام در خدمت سلطان سکندر مقیم بوده با خود ضبط و نسق بیرونی ملک نموده متعهد دفع فساد و شرارت سواجی و دیگر متمردان گشته با سرداران فوج عالمگیر سازش و مصالحه درست کرده در قیام و بقای سلطنت سلطان سکندر می کوشیده باشد درین صلح نامه مسعود و شرائط توثیق یافته بمواهیر طرفین مزین گشت و متعاقب آن مصالحه قطب شاه با دلیرخان با مطالب جانبین بعهود و مواثیق بوساطت عبدالکریم نیز سمت انعقاد پذیرفت قطب شاه بعد از آنکه از این

هر دو مهم خاطر جمع نمود دلیرخان را رخصت آنطرف داد بعد از ان قطب شاه تمسک
شمشیر کامون بمهر خود نوشته به عبدالکریم خان داد عبدالکریم آن تمسک را
بمسعود خان تفویض نمود و گفت که این زر از قطب شاه بدست نموده هنگامیکه
متصرف قلعه بیجاپور میشوند بمن رسانید بعد ازین مسعود خان و عبدالکریم خان
از قطب شاه شرف ترخیص یافته بجانب دار الخلافت بیجاپور رخصت عزیمت روان
کردند محمد ابراهیم میربخشی فوج قطب شاه بحکم او پسر خود میرزا سنجر را با سه چهار هزار
سوار همراه مسعود خان کرد تا داخل بیجاپور نموده معاودت کنند

دربیان صورت مصالحه مسعود خان با دلیرخان

اتفاقاً چون به گلبرگه رسیدند باز اجتماع مسعود خان و عبدالکریم خان با دلیرخان
شده در انجا مصالح ایشان با دلیرخان نیز انعقاد پذیرفت بدین عنوان که مسعود خان
پیشکار و مدار المهام سلطان سکندر بود در نفاذ و بست ملک توابع آن صوب متمردان
کوشیده در اطاعت و فرمان پذیری عالمگیر بادشاه سرگرم باشد و با سیوا اصلاً
و قطعاً رابطه دوستی نداشته باشد و لشکر دلیرخان در استخلاص ولایت عادل شاهیه
که در قبضه سیوا رفته کوشد و نسبت بادشاهزاده کبهر سلطان سکندر را با
شاهزاده محمد اعظم شاه که در زمان خواص خان تقرر یافته بود بهمان قرار وعده
وفا کرده بالکی مبارک روانه دهلی نمایند و از قرض دلیرخان که حواله گرفته بود باقساط
مقرر ادا نمایند و از حکم و فرمان عالمگیر بادشاه و دلیرخان سر مو انحراف نکنند و بمصلحت
ملک برخوردار حاجب استقیمی عمل نموده باشد و بعد مقرر صلح و تحریر عهدنامه دلیرخان
بسمت ولایت روان شد و عبدالکریم و مسعود خان بصوب بیجاپور رخ نهادند

دربیان وفات یافتن عبدالکریم خان در اثنای راه

چون مسعود خان و عبدالکریم خان از گلبرگه کوچ نموده به بدل شاد ان خیرخان

روان شدند بلقون آنکه باکام روا و مقصد یاب مراجعت نموده ایم و هنوز تخت امید انتظام
مهام سلطنت بدست آمده روز بروز دست بهبود و سود و نفع خواهد آمد و ازین سبب
خبر گیر شب آبستن فردا بچه چه متولد کند و سپهر بیمهر کدام بازی ناسازی بعرصه
ظهور خواهد رسانید و امید پیش آمده چه سان به یأس و نا امیدی بدل گردد یعنی
ازگلبرگه چون به هیراپور نزول نمودند یکبارگی تقدیر قدیم اعتدال مزاج عبدالکریم خان
ازهم افتاد و ناساز شد چون پیمانه عمرش بسر آمده بود تدبیر و تلاش و دوا و علاج مرهم
هیچ سود نکرد تا هشتم ذی قعده سنه هزار و هشتاد و هشت داعی قضا را لبیک
اجابت گفت بر مسعود خان کمال حیرانی افتاده کوه گران اندیشه بر خاطرش
فرود آمد صافی وقتش بدزدی بدل شد که منصوبه که بهزار تلاش و تردد بروی کار
آورده شد چه سان یکبار از هم ریخته گردد بهر حال خود را بضبط آورده و غم
غصه یکطرف نموده به تجهیز و تکفین اش پرداخته بعزا و تعزیت و تسکین تسلیت
فرزندان عبدالکریم مشغول شد و سه روز در عزا و تعزیه بسر برده به یازدهم
ذیقعده برای عمل نمودن بروفق قرارداد صلح با فرزندان و عیال عبدالکریم
از هیراپور کوچ نموده راهی بلده بیجاپور شد در اثنای راه نوشتجات جمشید خان
بمسعود خان رسید که خود بحکم و امر عبدالکریم بحکومت اینجا قیام ورزیده ام
و هرچه نموده ام بر طبق امر و حکم وی کرده ام اکنون وی از جهان درگذشت و شما
برای متصرف شدن قلعه که می آیند اول دو امر بجا آرند یکی آنکه عهد و قسم بمیان
آرند که بعد ازین هیچ بازپرس و هیچ امری از من نکنند که هرچه به حکم عبدالکریم خان
شد دوم آنکه شش لکهون بموجب قرارداد بالفعل بمن بسپارند تا بعد آن تفویض
قلعه هیچ گفت و شنودی درمیان نباشد بدون وقوع این دو امر اگر قدم
پیش گذارند کار بجنگ خواهد افتاد مسعود خان کیفیت حال و ماجرا تمام ازگذشتن

عبدالکریم خان و ایستادگی نمودن جمشید خان در تفویض قلعه و درخواستن عوض
تنخواه فوج رخصتی نقد یا تغافل نمودن عبدالکریم خان تبشرع آورده التماس ایصال
و ارسال پیشکش نکهون جیو قطب شاه و در ایفای وعده ها دن ورزیده
و بتدارک پرداخت مسعود خان در ورطه حیرت افتاد بهر حال از برای تنقیح
این امر چند روز بر لب پهنوره توقف کزید و در موضع تابنا اقامت نموده
دیکنا نیز اجمشید خان فرستاده براد که بسیار فهمایش او بر دست چون یکنا
نوعی از طمانیت جمشید خان بر آورده حواله افغانان رخصتی گرفته خبر
و ... نقد یا بها رسانید و جزوی رقعها سوداگران رهانید و مابقی را به
بر تصرف گشتن بیجاپور وعده نمود فی الجمله خاطر نشان جمشید خان شده
عهد و قسم در باب عدم بازپرس پیمان *

بیان داخل شدن مسعود خان در قلعه بیجاپور

بتاریخ پنجم محرم الحرام سنه هزار و هشتاد و نه و یکنا و ... حواری را که معتمد علیه
دولت خانه مسعود خان بود اندرون بیجاپور آورد و جمشید خان همان روز
از بیجاپور برآمده در حویلی عبدالکریم خان فرود آمد بتاریخ نهم روز پنجشنبه مسعود خان
خود نیز داخل قلعه شد بعد از سه روز لشکر قطب شاه را بسبب ممانعت همراه جمهوریت
جمشید خان در موضع ... گذاشته آمده بود از آنجا رخصت نموده به
حیدرآباد نمود و مسعود خان بعد ازین عرایض مکرر به درگاه قطب شاه فرستاده
التماس ... و ... قرار داده نمود و قطب شاه بدفع می انداخت
و ... ناموس پیش آورده ... دادن از تغافل بلند
... میان قطب شاه و مسعود خان که ... پیدا شده
... بکمال بهم رسید

اولین سبب برهم زدگی کارخانه که در زمان سیدی مسعود خان بظهور آمد خلاف قطب شاه بود و از و عمده که باعث شورش و دشوار انگیزی افغانان شد

این اولین سببی است که در ایام سیدی مسعود خان منشای برهم زدگی را پیدا
و باعث برهم زدگی مهمات سلطنت گردید از آمدن سیدی مسعود خان امید
و صورت درستگی مهمات که فی الجمله در سلطنت نه پدید آمده بود باز پایمال و بی
اساسی چهره نمودن گرفت افغانان رخصتی برای مطالب از آقا ضیا هم از
مسعود خان پیدا داشتند و هم از متعلقان و منتسبان عبد الکریم و در طلب
تحصیل ناهنجاری که می نمودند خارج از حیز بیان است و با جمشید خان و
فرزندان عبد الکریم خان با نواع بی حرمتی پیش آمده زر و وصول میاورد و
جامدار خانه و توپخانه و دیگر کارخانجات نواب هرچه بدست می افتاد می گر
تا آنکه دیگهای مطبخ سیم هم نگذاشتند و فرزند جمشید خان را و نابینا را و بهار
و بهانخان حوالدار توپخانه وغیره مردم اهل تعلقات وغیره از منصبداران نواب
عبد الکریم را قید و بند نموده هر روز در آب غوطه ها داده و بالای سنگهای
گرم نشانده زر و وصولات می نمودند بر همین قدر اکتفا نکرده مردم خوشباش
و سوداگران اطراف و ساکنان شهر را هر که گمان زر پیداشت بدست آورده
بضرب شلاق از هیگر گرفتند و در خانه های مردم بلا تحاشا در آمده ایذاهای گونا
گون میرسانیدند و هر خانه که خالی می یافتند و مردمانش از ترس ایذای این
موذیان خانها گذاشته رفته می بودند چوبینه اش برآورده به بازار سیاه
می فروختند روزی حکیم شمس الدین خان از خانه ملک برخوردار جا جنگل
می آمد افغانان براو تاخته نزدیک دروازه کچی براورده دوا باد بر سانیدند

گشته حکیم را از پالکی بزیر افگنده با پسران و داماد و دیگر خویشان که همراه بودند کشان کشان بحویلی عبد الکریم برده مقید داشتند مسعود خان بر برج شاه پور در وازه برآمده می خواست که لشکر بر آنها فرستد افغانان پیغام فرستادند که اگر فوج بر ما تعیین شود اول حکیم شما را با همه تابعش بکشیم بعد از آن خود با کشته شویم ملک برخوردار در استخلاص حکیم سعی بسیار بجا آورده هیچ سود نبخشید و هر روز حکیم را در آب سرد نشانده و فرزندان و دامادان را غوطه ها در حوض داده زر طلب نمودند

در بیان شدن افغانان بر پسر نواب و لشکر فرستادن مسعود خان برای تنبیه

روزی نا هنجاری را بکمال رسانیده شدند تمام بر حرم عبد الکریم خان نموده عبد الرؤف خان پسر عبد الکریم خان را سخت گرفتند و برهنگی خارها فرش نموده بر آتش می نشاندند و عذاب بی حد نمودن آغاز نهادند مسعود خان بر دروازه شاه پور برآمده ملهار پنڈت و حسن خان روهیله و عبد الکریم داود زئی را بحویلی نواب عبد الکریم خان نزد ایشان برای سوال و جواب و رد و بدل روانه نمود چون ملهاری پنڈت در تشخیص حساب افغانان ترحمی در آمده میان او و افغانان رد و کد بطول انجامید آخر افغانان نا هنجار زی را کار بسته ملهاری را زده زده در بند کردند حسن خان و عبد الکریم خان داود زئی از ان آشوب خود ها را نجات داده بیرون آمدند و بمسعود خان پیغام فرستادند که افغانان بر تمردی و نا هنجاری کمال آمده ملهاری را نشانده اند فکری معقول باید نمود مسعود خان و نیکنام و حمزه خان را با لشکر بر سر ایشان برای تنبیه تعیین نمود این ها رفته حویلی عبد الکریم خان را محاصره نمودند از طاس هفتم دویم

ربیع الاول تا طاس نهم سیوم محاصره قایم بود و فیما بین جنگ میشد قلیلی از
افغانان پانزده شانزده کس مردند و بست و دو کس ازین طرف بکار آمدند و بسیار
مجروح شدند افغانان عاجز گشته بر سر صلح آمده حسن خان روهیله و عبدالکریم خان
داودزی را در میان آوردند متوسطین صلاح طرفین اندیشیده قرارداد
که چون از روی حساب باقی تنخواه افغانان زر صحتی یک لک و شصت هزار
هون مانده دران جمله سی هزار هون دلیرخان داده است ما بقی را مسعود
از پیش خود داده پسر نواب وغیره را خلاص باید کرد و بنکتنا قبول نکرد و متوسطین
تخفیف ها نموده فیصد چهل هون دادن مقرر کردند و بنکتنا آن هم رد کرد
گفت که فی صد پنج هون آن هم بملاحظه شما بان خواهم داد زیاده بران وادی نیستم
اگر قبول باشد گشتند فبها و گرنه افغانان را زد و کوب نموده برون کنم غرض
رد و بدل بسیار شد بهر طور رهایی افغانان دران روز نموده عبدالرؤف
پسر عبدالکریم را ملهاری پندت و حکیم شمسا و متعلقانش را از جنگ آنها
خلاص کردند حسن خان و نواب و ملهاری را با و بنکتنا ملاقات دهانیده در
حویلی خضرخان آورده نگاه داشت درین اشوب مسعود خان خیر اندرون
حصار حکم و تصرف نداشت دروازه های شهر بسته ها خوانده اوقات بسر میکرد

در بیان تسلط یافتن چنتو جمنا نام کهتری مفسد پیشه بر اهل شهر و آغاز ظلم و بیداد

باز تقدیر الهی عجب کاری میکند که مردم سکنه درون حصار که از ایذا و تشددات
افغانان وغیره فی الجمله پناه و امان بودند سپهر بی مهر آن هم نپسندیده
نخواست که آن غربا نفسی چند با سودگی برآرند بر سر عربده آمده بر آنها نیز
بلائی برگماشت یعنی چون مسعود خان را بانچی در دست نبود تا تعهده تنخواه

نشد خاصه وشاگرد پیشه در محلات پادشاهی بیرون آید ناچار مبهوت وحیران
گردید چنانچه جبناجی نام برهمنی با در نجیطانا خدا ترس خانه بر انداز با دیگنا در ساخته
با مسعود خان ملاقات گرفته بقتل عمده مردم آزاری نمود و متعهد تحصیل زر
از مردم براه جبر و جور گردید که شیوه ظلم و ستم آشکار است گشته در پی آزار خلق الله
افتاد بجست حسن خان پلنگ دار و نعمت الله و میر ابو القاسم ولد خواجه محمد کاری
و دهرباجی پندت و فرزندان بهوالی بزازرا گرفته مصادره فرموده از بیش بیش
از طاقت برآنها بست و کنجد فروش شاه بیت که فی الجمله به متمول شهرت
داشت زر خطیر بروی واجب گردانید و همچنین سایر مسلمانان و هنود و تاجر
و جمیع اهل حرف را عالم عالم در گرداب بلا انداخته بضرب شلاق تحصیل نمودن
گرفت بحدی ظلم و تعدی را رواج داد که مفتوانانش هر کس را که در راسته
و بازار با جامه باریک با اندک سر و سامان می دیدند بهر بهانه در بلا میگرفتند
تا چیزی از و نستانند رهای او از چنگ شان ممکن نه بود بسیار کس بودند
که از نا عهده برای از زر مطلوبه شان زهر با خورده دست از زندگانی شستند
حسن خان پلنگ دار و کنجد فروش از آن جمله بودند و از حکیم شمس الدین خان نیز
بهمین اسلوب هفتاد و پنج هزار هون اخذ نمودند این بیدادی و ستمگاری
تا غایتی رسید که برهمنی از بازار ابنه بکهون خریده بخانه می آورد واجیر ایشان
دست چند زراه او را گرفته بردند که تو مرد مفلوکی این قدر ابنه که خریده از کجا
پیدا نشد بسیار پنجاه هون از و گرفته رها کردند نیز شخصی دیگر چهار دو هون
خریده می برد او را گرفتند که در خانه تو خرج دو سیر بیش نخواهد بود چنین
پله چهار ... چرا خریده از شش هون جرمانه گرفتند با وجود این ظلم و بیدادی
... ها ان چنین دیگر کسان لشکریان و جرا ... نیز چهار طرف مطلق العنان

شدند بنام طلب تنخواه خود به هر که گمان زر میبردند گرفته یکتک و شلاق تنخواهی از او میگرفتند عجب وقتی بود بیرون شهر طغیان افغانان انقدر و درون حصار ظلم و بیداد و چنین ستم‌ها و جوانانش این قدر گویا بر سکنه شهر درون و بیرون باران قهر الهی و غضب پادشاهی می بارید عالم عالم اگر می توانستند زن و فرزند گرفته با عیال و اطفال و اسباب برآمده باطراف واکناف برفتند و اگر نه فرزندان و خانمان گذاشته جلای وطن میشدند دران آشوب و فتن نیمی ازین معموره ویران شدند در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد شخصی ازین قوم با خان از نواح کرناتک بطور سیر به بیجاپور آمده بود و چون از اصل و نژادش پرسیده شد گفت وطن اصلی آبای من بیجاپور است و جد من در آن هنگام شهر آشوب که ظلم و بیداد درین بلده عالمی را فرا گرفته بود ازانجا رفته است و در کرناتک توطن گزید و ازوی شنیده ام که می گفت که در آن ایام جور و بیدادی بحدی شیوع یافت که من از خراج بیکار دادن بجان آمدم آخر در یک روز محصلان ظلم از من هفت بار جبرا اخذ نمودند همان روز الوداع گفته خانمان گذاشته راه غربت گرفتم و نیز ازوی شنیده ام که در شهر بیجاپور هفتصد کارخانه زرین بافان بوده است که ازان جمله من صاحب یک کارخانه بودم

دربیان شروع ناسازی و مخالفت مسعودخان و شرزه خان

این بلاها بس نبودند که دوار کشور رفتار بلای دیگر باز بر غربای اینجا بار فرود آورد یعنی صورت ناچاقی و ناسازی میان مسعود خان و سید مخدوم شرزه خان پدیدار گشت مفسدان خلل انداز آتش نفاق و عناد در میان بیفروختند تا شرزه خان ناسلوکی و ناملایمی با مسعود خان پیش گرفته بخلاف و معاداوت

برخاست لشکری جمع آورده ولایت آنطرف بهوده را متصرف شد و با فوجی گران
به بلده بهاولپور آمده مردم جا کرده یکبار پادشاهی را با خود متفق و امیدوار ساخته باستحکام
رابطه اخلاص بهم رسانیده تیر و تفنگ سوختن گرفت و در پی آن شد و نیکنامدری
مرادی را گرفته مقید سازد و یا کشته یحیی شاه که مشار الیه و متوجه علیه دولتخانه او
بود در بهبود طرفین سعی نموده و فتح صلح در میان آورد مسعود خان هم نظر بر رفع بیشتر
نموده بر ولایت کراچی بر حسب فرمان پادشاهی مقاصد مفتنان رخنه انداز
که صاحب شمشیرزن خان بودند بعداوت یحیی شاه فتنه تازه برپا کرده صلح
برهم زدند و همچنین تا سه نوبت سعی یحیی شاه آشتی بمیان آمد باز بجهد افساد
خلل اندازان دوستی بعداوت و نقاض بدل گشت چون فتنه ها از هر طرف
سر برآورد و لشکر بهاولپور مسعود خان را موجب آفات تنگ آمد در خفا با نیدن فتنه
سعی ها بکار برده فراغ نیافته بود که فتنه دیگر سر کشید یعنی عنبر خان و ده
هزار سوار فراهم آورده و بر سپهر لوای تمرد برافراشته ولایت کرد نواحی را
متصرف شد بلکه تا ولایت مسعود خان تاخته در آن ضلع تهلکه انداخت سید جی
الوالاشرار نتیجه کاردان روزگار افتاد چه با سر فساد و شرارت بر سر کار
آورده باشد خود قیاس باید کرد در حوالی شهر تا بلکی و جگهنشی و یا دوار و
اکثر محلات آنطرف بهانه ها نشانده زرها تحصیل میکرد و قوتی بولایت او ولی با برشتا
تاراج نمودن بنیاد کرده و در هر چهار طرف قلمرو داول شاهی شده و غوغا برانگیخت
و جا نوانده و هر جایی که و شتر لود نقره نیکنامی مردم و تفنیت با هم متفق شده و پا
کشتن مسعود خان و نیکنامی در آمده و نیکنامی رای و داینهی معامله خبر دریافته
پیش مسعود خان معلوم کرد مسعود خان بعلت بی پیری و رفتن شوی انگیزان را
بیست آمده و قیها انداخته نقد فرو نشاند و سعی نصرت ملک شد

فرزندان واهل وعیال مسعود خان با خزانه ومال واسباب از ادونی به بیجاپور می
آورد چون به ایچور رسید آقا خسرو قلعه دار رایچور بر ایشان تاخته سیدی نصرت را
گشته حرم وخزانه مسعود خان را بقلعه رایچور برده نگاه داشت بار غم با بر دل مسعود خان
اگرچه افتاده بود اما این بار غم سر آمد وعلاوه همه غمها گردید

در بیان استغاثه نمودن مسعود خان پیش پادشاه بی بی برای استخلاص حرم وفرزندان خود از قید آقا خسرو وفرستادن پادشاه بی بی طاوس بالا را به ایچور

بعد از آنکه خبر رسید که آقا خسرو فرزندان وحرم مسعود خان را با اسباب واموال
از میان راه برگردانده بقلعه رایچور برده در ضبط گذاشت مسعود خان را خوشی
باخته عنان مشوش خاطر ومضطرب الحال گشت که بی تاب شده در استخلاص عیال
هرچند فکرها پرداخت وتدبیرها اندیشید هیچ یک را کارآمدنی نیافت وسوخته شده
ندیدش بضرورت خود را بدر خلوت سرای سلطان سلطانان شهربانو رفت
پادشاه بی بی خواهر سلطان سکندر که بس عاقله کامله وهوشمند وفراخ حوصله
بود اکثر نوکران پادشاهی واعیان درگاه وتمامی مردم محل سرا سر بر او رجوع
آورده وپاس ادب خداوندی او نگذاشته در اطاعت فرمانش سر بارادت می
جستند رسانیده استغاثه نمود وبزبان نیاز وتضرع عرض احوال کثیر الا
ختلال خویش نمود که غلام از آن روز که خانه گذاشته در خدمت عالی آمده
رسیده ام یک روز بطالت نخورده ام ودنیا شناسیدم وآنی وساعتی بیکاری
وخیانت ننشستم ونه نخسپیده ام شبانه روز در چاکری ونمکخواری سعی کرده
ام تا غایتی که از طلبیس وطلوع مستا وخود نیکی نگذاشتم نه خزانه ندارم دست
دارم که از عهده طلب وتنخواه سپاه وحشم وغیره بر آیم نه یاری ومددگاری

دارم که باستظهار و استمدادش درین چار موجه اوقات سکونی واز اینکه
بدست آرم مشغل بر سرکاهش و کاوش شبانروزه بانقدر که فرصت دوروزه
از دمیسر نیست و سپاهی متمرد بر پایمالی و خرابی ملک و ولایت و رهزنی
سلطنت خانه بان سرگرمی و گرم جوشی که تمامی قلمرو را در زلزله تهلکه انداخته
و نفاق و مخالفت برادران و نمک خوران سرکار بان غایت که هر روز یک
فتنه تازه بروی کار میرسانند جمیا و مساد دلخراشی و جگرکاوی آنچنان
غوطه خورده ام که از حلاوت یکروزه بلکه یک لحظه خبرهم ندارم باز چه تقصیر کرده
ام و کدام گنه از من صادر شده که اعیال و اطفال من در بند اسیر گشته و ناموس
حرم در قید کسان رفته مگر فلک گردان بر سر عداوت و نقاضت می بر خواسته
اقسام آفات و انواع بلیات بر من متوجه ساخته این صعوبت و تلخکامی مرا
بهران رگ جان می خواشد از زیستن با این عار و بوار مردن بیش من بهتر و
سزاوار است الجناب قدسی قباب اگر بر حال خسارت مال فدوی نظر لطف و
مرحمت افکنده و فکر جان بخشی این غلام بر ذمه همت همایون لازم گرفته در رهائی
ناموس و عیال تدبیر معقول بروی کار آرند و کسی معتبر و معتمدی را از پیشگاه
خود روانه فرمودند تا نتیجه آن متغلب ناموس و عیال و اسباب و اموال مرا رهائی
زیست و زندگانی غلام صورتی داده و در لشکریه این نوازش و منت گذاری
این احسان مادام الحیوة نفس شماری کنم و بطمانیت دلی و خاطر جمعی در لوازم
فدویت و جان سپاری کار سرگرم باشم و اگرنه خود دست از جان و تن شستن نزد
خویش قرار داده ام بادشاه بی بی برحال زاران نمک پرورده و برین متوجه
گشته در دو تیمار او را بدل جا داده و در اهتمام آن دیده و سرخیل خود طاوس را
که دایه خاص و محرم حریم اختصاص بود و بفهم و فراست و معامله فهمی از سایر

هم آشیان بساط قرب شرف امتیاز داشت باعنایت نامه استمالت امو و بنام
آغا خسرو براه بیجاپور روانه فرمود و نیز سید عالم داماد افضل خان و سیدی یاقوت
سرپرده دار و سید عبدالرؤس را همراه طاوس ماکرده و بطاوس تاکید بلیغ نمود
که اگر خسرو در گذاشتن عیال و اطفال مسعود خان مضایقه کند بهر طوری که فیما بینش
او متصور گردد بعمل آورند و اگر ابهم صورت امکان ندارد و ولایتی که تحت رایچور است
سوای این چهار محل که اگر رایچور و لسکور و ریچ و ادهونی است باقی همه بقبضه تصرف آنها
داده سپرده مال و عیال تا سپیر و قطمیر از بندش بر آورده بیارند و نیز بادشاه بی بی
درین باب احکام یا پیمان و بگر مثل شرزه خان و سرافراز خان کرنولی صادر فرمود
و نیز بخدمت ابوالحسن قطب شاه هم درینباب نگارش نمود چون طاوس ما به
رایچور فایز شد متعاقبت آن منهی شاه از جانب شرزه خان دانشدراد و
سرفراز خان و دهرماجی پنڈت و سنوادس را از طرف قطب شاه نیز رسیدند
تا آنکه بعد رد و بدل بسیار آغا خسرو فرزندان و عیال و اسباب و اموال مسعود خان
را ذره بذره همراه طاوس ماکرده روانه بیجاپور نمود و چون طاوس با عیال و
ناموس و اسباب اثاث مسعود خان بخیر و سلامت به بیجاپور رسیده در هزار
باغ نزول کرد دیگر روز مسعود خان با خیل و حشم و جلوه و شکوه ابهت تا هزار
باغ رفته متعلقات را درون قلعه آورد*

در بیان سازش نمودن مسعود خان با سیواجی باز سر کشیدن عداوت میان سحل و مسعود خان باین سبب

چون طغیان و تمرد سیواجی از حد گذشت آنچنانکه شور و شر و هنگامه در تمامی
ولایت قلمرو عادلشاهیه انداخت که جمیع غربا و کافه رعایا و برایا را از تعرض

و شیطنت او آب خوردن و خواب کردن ممتنع شد گویا از هول و هیبتش زمین
در لرزه بود در این حالت ارکمی نداشت بلکه روز بروز در تزاید بود و نیز بسبب اتفاق
و مخالفت سید محمود و شورش متمردان دیگر که از هر طرف بلوای شده بود مسعود خان
باین اسباب تفرقه غرق لجهٔ حیرانی گردیده بهوت وار سر بشیدائی برآورده قرار و
سکون در هیچ صورت نمی یافت و هر تدبیر که در اصلاح پیش می آورد بهبود
بار نمیداد بلکه نتیجه معکوس حاصل میشد لاچار آمده مضطر گردید و عهود و
شروطی که با مغل کرده بود همه بر طاق نسیان گذاشته در تلاش آن شد
که سازش در رابطه اخلاص سیوا جی بهم رساند دلیرخان از انجمنی خبر یافته
هر چند که بمسعود خان نوشت و همت و دلدهی بخشید که با سیوا سازش نمود
در رابطه اخلاص درست کردن بر شما اصلاً مبارک نیست ثمره بدا خواهند
داد چرا همت از دست داده بد دلی حاصل نموده آید قرار و ثبات
را کار بند شوید تمامی فوج بادشاهی در عون و تائید شما بجان حاضر است
می بایست که درین وقت از پشت گرمی لشکر منصور بر همه متمردان و متغلبان
گرد نواحی دست برد توان کرد و ولایتی که تصرف سیوای متغلب رفته است
مستخلص باید نمود و ملک بیجاپور دارکه اکثری از ابواب مواضع و نصاتح
مفتوح ساخته خیرخواهی بجا آورد و قباحتی که در صلاح و سازش سیوا متوقع
بوده همه خاطرنشان ساخته از آن کار مانع شد اما از آنجا مسعود خان بسبب
عموم بلوه و هجوم فتنها نه بحدی مضطر گردیده بود که این پند و مواعظ در
دروی کارگر توانند شد و از آن فکر عقلش باز توانند داشت نشنید با سیوای
طرح سازش و سلوک انداخته طریق نامه و پیام از سر آغاز کرد و نوشت که آخر
میان ما و شما نسبت همسایگی و قربت جوار متحقق است و نگهداری یکدیگران و

و خواجه تا شان یک دولت خانه هستیم و در دو غم این دولت خانه ما با او شما را
برابر علی السویه است عظیم دری بر انداختن این خانه کمر بسته شب و روز در
تدبیر بیرون فکر این کار ما و شما را لابد باید که ما و شما غبار بیگانگی و اجنبیت از میان
برداشته با هم متفق شده بیگانه را از ملک بدر کنیم * مصرع * دو دل یک شود
بشکند کوه را * سیواسی عیار پیشه این پیغام را موافق مدعای خویش یافته
باجابت مقرون کرده بپند و بسوگند و نستم دل مسعود خان را بفریفت و امید
وار بیش از حد شد و باین علت در میان او و دیگر خانان کدورت ها و نفاق ها بهم رسید
و کار بفساد و ابتری انجامید آنها معامله او ایلات هم دریافته و تدبیر تسخیر
بلده بیجاپور در آمدند و طمع و تمنای بیجاپور که از مدت دراز بکمون دل ایل
بود اما بسبب عهود و شروط که فیما بین در مصالح بمیان آمده بود بنا بر ضرورت
از آن کشیده عنان می بودند الحال چون دیدند که عهده شکنی هم از جانب
وی بوقوع آمده پرده از روی برداشته بعداوت و مخاصمت برخاستند
و ملک تسخیر و قبض ولایت بیجاپور همت خویش بر گماشته در تدبیر سر گرم
شدند.

بیان متفرق ساختن مغل لشکر بیجاپور را بفریب و بسوی خود کشیدن اعیان و امرا از به تحاق مدارا

اول در صدد متفرق نمودن لشکر و جمعیت سپاه در آمدند چون برادران و
عم زادگان و پسران و سرداران عبدالکریم خان و امرای دیگر و جمعداران
که با سپهبد و سلطنت مانده ایام بیکاری باین انتظاری بعسرت و تنگدستی
بسر می بردند چون از شدت تنگدستی و گرسنگی طاقت طاق شده و صورت
جمعیت سپاه و هیچ نظر نمی آمد هر کدام قصد بدر رفتن بهر طرف مصمم کردند که

برخوردار صورت حال به بادشاه عالمگیر عرض داشت کرد که عبدالکریم خان
لشکر کار آمدنی جمع آورده است که بقوت این لشکر با سیوا مقاومت می
نموده و اکثر برو غالب می آمد الحال از بیکاری هر کس بهر طرف اراده نموده اند
و این لشکر بهر طرف که نزول کند پله آنطرف گران خواهد شد صواب آنست که اینها را
داخل بندهای درگاه ساخته بایشان پشت کمر سیوا باید شکست بادشاه عالمگیر
این رای را باستجاد و باستحسان مشرف ساخته احکام بتاکید تمام در نگاهداشتن
این فوج بدلیرخان و ملک برخوردار صادر فرمود و ملک برخوردار یک یک را تسلی
نموده و مدد خرچ داده از بیجاپور نزد دلیرخان می فرستاده دلیرخان هر
یک را بانعام و عطابخشی و مدارات و شیرین کلامی و دلجوئی ها نموده بموجب
پیش قرار خوش دل ساخته نوکر گرفتن آغاز نمود چنانچه عبدالعزیز و عبدالشکور
و عبدالجلیل و عبدالنبی و عبدالسلام برادران عبدالکریم و عبدالمجید و عبدالغفار
و عبدالحکیم عمزادگان او و حافظ احمد پسر شهباز خان میانه و دو پسر محمد خان
میانه و عالم خان خسرو پور و محمد خان و بهادر خان میانه دیگر افغانان و عبدالجلیل
ولد ملا منصور و سید بایزید و سید میران سرداران عبدالکریم و عبدالرحمان
دیلو و کلجن ملک و پیری شاه سیاه چهتری و لنک بهالی و دیگر چندین کسان
نامدار که تفصیل اسامی شان موجب تطویل است پیش و پس یکدیگر نزد
دلیرخان رفته هر کدام فراخور حال بمناصب مناسب و خطابهای شایان
و امتیاز یافته بمراد رسیدند عسرت و تنگدستی را بعشرت و فراغ بالی بدل
کردند

بیان آمدن سنبهاجی پسر سیواجی نزد دلیرخان

هم درین ایام سنبهاجی پسر سیواجی نزد دلیرخان ملحق شد که باعث مزید

وشوکت دلیرخان گردید و کیفیت رسیدن سنبا پیش دلیرخان چنان است که
سیواجی بسبب صدور اموری چند با سنبا دلگرانی و ناخوشی پیدا نموده بود
خصوصا درین ایام بسبب تعشق و فریفتگی سنباجی بر دختر شرح آن لایق نگارش
و ناخوشی سیوا ازو افزون تر از حد گردید چنانکه متغیر با او شد و خواست
که بهر حیله او را بدست آورده هلاک کند یا در حبس گذارد سنباجی از اراده
پدر بوی یافته متوهم گردید و خود را نزد دلیرخان رسانیدن مصمم نموده اول از
گماشته کتابتی متضمن بر آمدن خویش بملازمت سوی دلیرخان روانه نمود
بعد ازان خود متعاقب نیز بانطرف روانه شد دلیرخان از دریافت قدوم ان
سنبا به پناه خود خوشوقت و دلگرم گردید و چشم انتظار بر راهش وا نمود همین که
سیوا آگاه شد که سنبا قصد جانب دلیرخان نموده راهی شده است
فوجها در تعاقبش دوانید که در اثنای راه او را گرفته بیارند دلیرخان ازین
خبر آگاه یافته اخلاص خان را با سه چهار هزار سوار برای آوردن سنبا براهش
فرستاد در چهار کروهی انطرف سوی سنباجی و اخلاص با هم دوچار گشتند
همراه سنباجی زیاده تر از سه صد سوار نبودند چون با اخلاص خان پیوست
جمعیت کلی فراهم شد فوج سیوا که برای گرفتن سنبا متعین شده بود از
تعاقب دست بر داشته برگشت چون بیکدو منزلی رسید دلیرخان
استقبالش شتافته تعظیم و اکرام ملاقات گرفته بجا آورد و
از عالمگیر یک فیل و سه راس اسپ و خلعت و شمشیر و کتاره و نقاره و
هفت هزاری که ازین پیشتر آمده بود بار رسانید و بانواع ملاطفت و گرم جوشیها
دل سنبا را از خود خوشوقت و خوشدل گردانید و خود نیز بآمدنش شاد و مسرور
فرحناک گردید که گویا بر دکن ظفرمند شده ❁

۴۸۳

بستان هشتم

در بیان کومک در خواستن مسعود خان از سیوا و فرستادن سیوا لشکر را بمدد مسعود خان

مسعود خان از قلت جمعیت خویش و کثرت لشکر غنیم که روز بروز در ترقی بود و اشوب شورش خانگی علی الخصوص مخالفت سید مخدوم اضطرابی بهم رسانده بهوت و حیران شد چون قبل ازین سررشته صلح و سازش با سیواجی درست نموده بود الحال باو پیغام داد که غنیم در قوت و عدت بدرجه علیا فایز گشته اراده فاسد دارد درین وقت کومک و امداد ضرور و لا اضطرار است که غنیم گرد سیوا فورا هفت هزار سوار جرار بجا فطنت بود روانه نمود و تقویت کلی بوی داد که شما در قلعه هوشیار و باخبر باشید از معاونت و مساعدت سیوا دل رفته را بجا آورد و نوعی طمانیت بالفعل حاصل آمده با سرداران سیوا قرار داد که لشکر پرورده موضع اشنگی فرود آیند و بر مقابل خصم مستعد باشند آنها نزدیک شهر آمده سرخانا پور و خسرو پور خیمه می نمودند و گفتگو در میان آوردند که ما یک دروازه حصار حواله کنند تا بخاطر جمعی در محافظت قلعه بکوشیم مسعود خان عرض آنها را قبول نکرد چون سرداران لشکر اندرون می خواستند که با مردم خود درآیند مسعود خان آنها را ازان منع فرموده چند کس معتبر مخصوص را با ایشان اندرون بار سیوا و مردم زیادتی بدرون راه ندادند و بعد ازین آنها از خسرو پور و خانا پور برخاسته در نورس پور در میدان متصل حصار فرود آمدند ازین معنی مسعود خان متردد گشت اندیشه بخاطرش راه یافت سرداران مذکور به مسعود خان گفتند که برای ملاقات پادشاه ما را آمد و رفت ضرور می شود دروازه حصار بسیار ... میان ما

و شما حجاب باشند و سطحها در خاطر راه یابند چگونه کار از دست ما خواهد شد ما را البته
اندرون حصار یکجا می‌باید ماند که سپاه با و سامان خود در آنجا خواهیم گذاشت مسعود
خان گفت اولین روز با شما قرار داده بودم که در موضع تشنگی اقامت کنند حالا
این سخنان در پیش می‌آرند مناسب نمی‌دارد بهتر همانست که بروید و در تشنگی مانده
در فکر غنیم شوند و التماس آنها پذیرا نکرد ٭

در بیان دغا سگالیدن مردم سیوا و بازهو کردن مخالفت و ناسازی میان مسعود خان و سیوا .

میگویند که روزی مردم سیوا اجی همراه جوال های غله و اجناس که از ولایت سیوا
برای فروخت می‌آوردند چند گاو اسلحه درون جوالها پنهان کرده و همراه هر یک
گاو یک سپاهی بطریق گاوبان اندرون داخل می‌گشتند [illegible] و خارج
شان یکبار افتاده سیخها را در جوالها دوانیدند در بعضی جوال از تیغ بند [illegible]
چون آن جوال بشگافتند سلاح میان غله نهان شده دیدند خبردار شده همه جوالها
گشاده اسلحه برآوردند و گاوبانان جعلی را بغضب و درشتی بدر کردند سرداران
سیوا معلوم کردند که مسعود خان خبردار است مخالفت زده شده بیباختند و [illegible]
پیش آمدند که اگر مغل تعاقب کند یقین است که شما ما را اندرون حصار راه نخواهید
داد پس ما بی پناه مانده در معرض هلاک آییم این کار را موافقت کنید چون سیوا اجی
قابوجو بود و رفتن تردد با ختن عمر شرح [illegible] نگذشت و ظاهرا با مسعود خان کیفیت
و اتحاد قرار نموده در باطن خلاف هرگز داشت مسعود خان نیز از وی توهم و هراس
داشته بر خبرداری و هوشیاری عمل می‌نمود چون اخلاص لباسی در میان
ایشان عارض گشته بود آخرها بسبب وقوع حرکات و معاملات بیگانگی و ظهور
امور منافیت مخالفت باز کدورت‌ها در میان هر دو سر کشیده و روز بروز

کینه و نفاق می بالید تا غایتی که سخت بیگانگی و عداوت قایم گردید و سیوا فساد و شرارتهای
قدیمی ذاتی که تاختن و غارت نمودن ملک و ویران کردن آبادیهاست از سر آغاز
کرد و هنگامه و شورش عظیم در ولایت عادل شاهی در انداخت تا آنکه لشکرش نزدیک
شهر رسیده دولت پور و خسرو پور غارت نموده بقالان را بند گرفته بطرف زهره پور
تاختند و نزدیک روضه شیخ احمد خواجه صحافی علی خان بقتل رسانیدند و سیدی یاقوت
مهر شکانی را مجروح گردانید چون نزدیک روضه ابراهیم بیگ گرد رسیدند قضا را
سر لشکر سیوا را گلوله توپ که از بالای قلعه سر دادند با درخت و لشکر دیگر نیز نهاد —

بیان باز صلح نمودن مسعود خان با سیوا و لشکر فرستادن دلیرخان بمدد مسعود خان

مسعود خان از شورانگیزی و تباهی سازی سیواجی شرارتها یافته از بیحالتی اضطرار
و حیرانی عجز نموده چاره کار خود در اخلاص و موافقت دلیرخان یافته سلسله
جنبان صلح و سازش گردیده بود بوساطت وکلای که نزد دلیرخان سعی بودند
پیغام صلح و اخلاص نمود و در وفا نمودن بعهد و شروطی که در سابق در گلبرگه قرار
یافته بود عهد و پیمان مجدد بمیان آورده اعانت و امداد در دفع سیوا درخواست
نمود دلیرخان را خود مدعا همه منظور بود و عهد رسیده را باز بهم آوردن از
اهم مهمات میدانست مدعای مسعود خان را قبول نمود و بعد از توثیق عهد در ایفا
شروط سابقه لشکری مصحوب دو سه سرداران خویش بمدد مسعود خان روانه
نمود چون سرداران مذکور قریب بیجاپور رسیدند مسعود خان خود باستقبال
ایشان بر آمده شرط پیشوایی آورده از آنجا از سرداران سلام و مجرای بدربار پادشاهی
دریافته نموده تا آن امتنا رخصت شود بعد از یک هفته سرداران را اندرون قلعه
طلبیده بدربار پادشاهی آورده و داخل پادشاه سکندر کرده نیز پادشاه خلعتها

وعطا در هر یک عطا نموده مرخص کرد و سیم روز حکم فرمود که برادر خود علیم رو براه شوند
و فوج خویش نیز همراه شان کرده و دیگر سرداران کرده سپاهی شان تعیین نمود چون
هر دو فریق کوچ نموده بموضع مکوله منزل نمودند جاسوسان خبررسان خبر آوردند
که سپاهی با هفت و هشت هزار سوار پیاده و از تیغ گذار با سید داد و تمام
بر ساتکو زود آمده قصد آن دارد که لشکر مغل با لشکر یکجا بود هر که پیشتر می آید
بر وی شبخون زند مسعود خان به سید مخدوم تاکید فرستاد که زود سوار
شده خود را ملحق به لشکر گرداند سید مخدوم دران روز با ازدحام قلعه برآمده
در شهر زده بر برج نزول کرد علی الصباح باز مسعود خان به سید مخدوم گفته
فرستاد که تعجیل کار بسته زود به لشکر راهی شوید درین هر بند سید مخدوم
عذرها بسیار در پیش آورده ماندگی نمود و گفته فرستاد که سپاه ولی خرچ
شده اند شما قبل ازین پانزده هزار روپیه دادن قرار نموده چهار هزار روپیه
باقی را داده و بعمل گذرانیده اند و نیز از دلیر خان مبلغی بنام لشکر بدست نموده
اید از آن هم جمیع انها نسبت رسانید حالا رفتن چه طور اتفاق کند تا زر بدست
تا به لشکر نموده روانه شوم مسعود خان جوابش گفته فرستاد شما سلطان خوبید
و سپاهی را و سید از نادانسته و ضمین آن رفتند این عذر و این سخنان
گفتن در خور شان شما نیست من آنچه با شما شرط نموده بودم موافق آن
و علاوه شما داده ام هیچ حرف بر من نمانده در عین وقت عنان
شان مردان نیست سید مخدوم جوابش گفت من سلطان
دارم باشد که با شما دست پیمان داده ام
ام قلعه تنگی قرار نموده عذر گردید و وفا
که بمن داده آید از آن نیمه دست

نمی آمده مردم را بفریب و فسون به غلا بنده بطرف خود کشیده دلاوران
جنگنده دار الله لشکر بد اندیش را خوب چه مضایقه من شهزاده ام این شهزاده اگر باهم
خود یکسر ذات بمانم چه تیغ زهره شکاف سر دشمن چون کو برانم —

در بیان اطاعت نکردن شهزاده خان مسعود خان را در رفتن همراه لشکر به قلعه سیو و ناخوشی آمدن میان ایشان

غرض سید مخدوم اطاعت مسعود خان نکرده به لشکر نرفت و کدورت
غلبه در میان پیدا شد مسعود خان از گفتن و جهد کردن باز مانده از لشکر او
و نیکنامی کم نموده و غبار کدورت از میان برداشته بهر طوریکه ممکن گردد
او را به لشکر همراه برد قضا را درین اثنا منصوبه دیگر پدید آمد و آن راجه بیهو
طلبیده تا او بترغیب و فسون و سعی و جهد با سید مخدوم در آویخته تصفیه خاطر
و آن اینست که عبدالله خان قلعه دار و بلو ر بعد از جنگ و قتال بسیار یک
با سیوا داشت و محاصره او قلعه را هفت و هشت ماه عاجز آمده و بیچاره بطور
چون از سیوا گرفته قلعه بوی باز گذاشت با قبیله و اسباب به بیجا پور آمده
در زمره بیجاپور اقامت ورزیده بود در هنگامیکه سوار سیوا کرده به پیش شهر آمده
تاخت و غارت می نمودند مسعود خان او را در اندرون حصار خوانده بود و بعد
از آن تقصیر گرفته که قلعه بادشاهی را بدست دشمن فروخته زر بی بدست
نموده آن از سرکار است با یداد عبدالله خان لا علاج گردیده بشهزاده خان
رجوع آورده هزار هون پیشکش داده در پناه حمایت او رفت چون مسعود خان
پیشش صید تقصیر نموده بود + از دست رفتنش تاسف ها خورده از سید مخدوم
او را طلبیده او را با آورد بهر این معامله نیز میان ایشان نزاع و نفاق

مضاعف گردید آتش فتنه بلند شد سیواجی شاه برای فرونشاندن آتش نزاع
هر چند سعی بکار آورده اما بهمنشینان سید مخدوم نگذاشتند که کدورت
بصفا مبدل گردد و ساعت بساعت نزاع بیشتر گشته هنگامه‌های
فساد بوقوع می‌پیوستند

در بیان منهدم ساختن دلیرخان قلعه بهوپال گره را

سیواجی نزدیک باتره در میان کوهستان قلعه بنهایت استحکام
بنا نموده و اورا بهوپال گره نامیده ملاذی منیع ساخته بود و اسباب
و اموال فراوان در آنجا داشته و بوقتی که او را با مغل مقابلات
و مقاتلات اتفاق شد قلعه را از پیاده‌های جنگی از یاد کار دیده ساخته
استحکام در روبین داده و از آوازه رسیدن لشکر مغل که ابتدا تمام
از قصبات و قریات جوانب و اطراف با زن و فرزندان و اموال و اسباب
بجهت پناه بان قلعه برده ماوا گزیده بودند دلیرخان از همین آگاه شده
بقصد آن قلعه روان شد بوقت صبح بسر قلعه رسیده یورش نموده تا دو
پهر روز جنگ عظیم شد و مردم کثیر از طرفین تلف گشتند دلیرخان بسان
مغلوبی که بهر سبیل جانبازی کرده بلبازی را قصور نکرده و در آن روز قلعه
متصرف شد و اسباب و اموال قلعه و از آن مردم اطراف که پناه گرفته بودند
همه بدست آورده و جمله را اسیر نموده و هفتصد کس از مردم سیوا که اسیر
بودند هر یک را ایک یک دست بریده سر داد و بسیاری از آنها در سر راه بجهان
رفتند سیوا بیشتر ازین شانزده هزار سوار برای کومک داده روانه نموده
بود تا رسیدن آنها قلعه متصرف مغل رفته بود و سواران فوجها بسته از
چهار طرف لشکر مغل نمودار شدند ناگاه خبر یافتند که ایرج خان و باجی

از طرف پرنده از وقته به لشکر دلیرخان می آرند لشکر سیواجی از انجا بر آمده به سر این ایرج خان یلغار نمود دلیرخان اخلاص خان را با جمعیت یکهزار و پانصد سوار به مدد ایرج خان روانه نمود و پیشتر که دهی از قلعه ها بین اخلاص خان و مردم سیواجی جنگ و مقابله اتفاق شد مردم سیوا آنها را اندکی یافته از چهار طرف تعجیل نمودند اخلاص خان پناه به دهی گرفته بجنگ در ایستاده از سه پاس تا نه پاس جنگ و قتال را هنگامه گرم بود مردم سیوا از چهار طرف حملهای آوردند اخلاص خان ثابت مانده بود از هر طرف دفع قایم کرده آنجا نه سر بیداد در هر نوبت مبلغی از مردم سیوا کشته میشدند قریب بهزار کس از مردم سیوا بتلف رفتند دلیرخان این خبر یافته فوراً سرفراز خان و لطیف شاه را با جمعیت کثیر بمدد اخلاص خان روانه کرده متعاقب آن خود نیز با همه لشکر استعجال روان شد چون نزدیک رسید لشکر سیوا دیگر نه ایستاده دلیرخان یکپاره کروه تعاقب نموده برگشته باز بجانب پالکر آمده آن قلعه را بنیاد از منهدم ساخت —

در بیان تهدید نمودن دلیرخان با مسعود خان و وفا کردن شرط و عهود *

دلیر ازین دلیرخان به مسعود خان پیغام تهدید آمیز نموده نیست سخت رسانید که مفهوم شد که قول و فعل شما همه بر عذر و فریب است و مقصود اصلی شما جز این نخواهد بود که با سیوا اتفاق باطنی داشته باشید باید غایب پیش آیند دیگر چه سبب بود که وفای شرط تا حال بعمل نیامده متعاقب این پیغام بعد از دو سه روز کوچ نموده به سه کروهی شهر رسیده به پیشکش منضر با خیام نمود مسعود خان سراسیمه شده حقیقت حال را بدلیرخان

اظهار نمود که ما از شروط و عهود که میان آورده ایم اصلا نگذاریم و عنقریب بموجب
عهد و قرار گوهر درج شهریاری بادشاه بلی را روانه حضور می نمایم و پسر خود را با لشکر
بمدد ابلاغ میسازم بموجب تعویق جز این نیست که سید مخدوم که سرکشی او ظاهر
است براه نمی آمد او را همواره همه معامله رو براه ساخته فیصل میدهیم ازین باب
خاطر جمع دارند لکن خود رایات بالطرف سهونره را فرازند که ملک خراب میگردد
دلیرخان از مقام بلسنگی کوچ نموده بانسوی رود رفته و بدمو لیکر و تا لکلی سرخ
آورده۔

دربیان مخالفت سخت رونمودن میان مسعود خان و شنذره خان

درین ایام میان مسعود خان و سید مخدوم بجهت امور نا ملایم منازعت و
مخالفت از حد گذشت از هر دو جانب آتش نفاق بمثابه اشتعال پذیرفت
که بهیچ وجه اطفاش متصور نگشت و جمیع معاملات مسعود خان بسبب مخالفت
سید مخدوم خار وا مانده شب و روز شورش و عربده درکار بوده چنانچه سید مخدوم
هر روز مستعد و آماده جنگ گشته بجای خود می نشست و دو راسته بازار
بهلول پوره و مهدی واره سپاهیان مسلح گشته با اسپان زین بسته و شب و
روز می نشستند چون شورش و طغیان سید مخدوم از حد متجاوز نشد کار بهم
خورد مسعود خان لا علاج مانده از دلیرخان در امر تنبیه سید مخدوم مدد و اعانت
درخواست مغل را خود فساد خانگی و برهم خوردگی مهمات ایشان
منظور بود دلیرخان دو سه هزار سوار و توپخانه بادشاهی مصحوب اختصاص خان
که عبد الفیاض باشد و عبد الغفور وزیر بیک و شیخ محمد جنیدی برای تنبیه سید مخدوم
فرستاد آنها آمده نزدیک حوض رنگر نیران سر آب فرود آمدند مسعود خان

بر سر جوش و غضب آمده تنبیه شایسته سید مخدوم دادن خواست و نیکنادری
با لشکر از مکه دروازه برآمده نزدیک روضهٔ بادشاه ابراهیم متوقف شد و توپهای
بالاقلعه را رو بجانب خانه سید مخدوم نموده آماده داشتند و اذن عام دادند که هر
کس هرچه از غارت بدست آرد از آن او ست غارتگران و بوندان بازاری
چون این بشارت بگوش ایشان رسید هجوم آورده بغارت دویدند سید مخدوم
با لشکر خود مستعد شده در شرزه پور نشسته بود جماعت بی سر و پایان که پیشتر
از همه برای غارت رسیدند مردم سید مخدوم آنها را گرفته تا کسیر بینی بریدن
شروع کردند پشتیبان آنها چون دیدند که پیشیان در بدل غارت بینی باختند
بازگشتند از غارت سیر آمده قدم پیش نگذاشتند بجای خود ماندند و نیکنادر
بجای خود قرار داده بود که خود ازین طرف و مغل از آن طرف سید مخدوم را درمیان
گرفته گوشمالی بواجبی دهند لاکن لشکر مغل مستعد شده بجای خود استوار گرفت
که چون کار بجنگ افتد عنان اسپان را تحریک داده خود را رساند چون سید مخدوم
بجای خود مستعد و آماده گردیده بر وفق قول فردوسی اگر مرد مردی
کند اختیار * چه رستم چه دستان چه اسفندیار * دست از جان شسته
نشسته بود بهمن و نیکنادری قابو نیافته توقف ورزید و جنگ و شورش
بوقوع انجامید

در بیان رفتن شرزه خان نزد لیرخان شکایت نمودن مسعود خان

سید مخدوم چون دید که مسعود خان با آنکه از خود بریده با مغل اتفاق نموده
و پی استیصال خود آمده است کار بر خود تنگ و دشوار ساخته متفکر شده با ملک
بهر خوردار و ساخت باعث بادی این همه مصادفت گسترده گفت که مسعود خان

محض بر سر جور و ستمگاری آمده با من به معاودت برخاسته در صدد استیصال
من بدل می کوشد اکنون رجوع به دلیرخان می کنم و پسر خویش را نوکر بادشاه
می گردانم نیز دلیرخان می آیم تا دلیرخان میان من و مسعود خان از روی
انصاف حکم می آید آشتی دهد چون هر یکی از منسوبان مغل التماس پسند سبب
و مضمون صاحب نصابی بوده است عاشق محمد وکیل دلیرخان بفریب
سید مخدوم را گفت که به رفتن نبود سیدخان که فی الواقع مستحسن و
مستصوب است اگر چه مرحال خود بغازه صحت و صدق مزین داشته
باشد اهل ناموس و فرزندان را همراه آورده در لشکر بفرستند تا مارا وثیقه
حاصل شود بعده خود سبکبار شده برخیزند همراهی با لشکر نزد ولسیدخان
دو تیران و کهنی ساده دل فریب شغالان خورده بطمع تا اهل حرم و فرزندان را
در نصف شب نزد اختصاص فرستاد ملک مختار و عاشق محمد به مسعود خان
پیغام دادن که سید مخدوم می خواهد که در حضور دلیرخان معامله فیصل سازد
حالا بروی که نتوان بست و خود هم موجب رنجش نشوند باداد سید مخدوم
نزد اختصاص خان رفت و همراه لشکر مغل به هوگلی روانه شد چون به هوگلی
رسیدند دلیرخان باستقبال سید مخدوم با بیط رفت رود به هوهره آمد با عزاز
و اکرام او را بلشکرگاه برد و عقب لشکر خود فرستاد و آورده و فرزندان او را
علیحده در لشکر خویش به محافظت نگاه داشت سید مخدوم از حرم خود و سیصد
سواری پیش خود طلبیده بود به جهان سخطه موکلان آمده سوارها را از نزد
سید مخدوم را هم در لشکر ماندن صلاح ندیده همراه سپاهیان به بالا پور
روانه نمودند سید مخدوم ازین معامله بیدار شد مردن دغر سبب آنها خبر وارسید
اما چون کار از دست رفته بود چاره ندید با دلیرخان گفته فرستاده که با مسعود خان

هر دو برادر بودیم باهم پرخاش و نزاع داشتیم و اینجا که رجوع کردیم محض برای آنکه تا بر طبق قول حق جل و علا فاصلحو بین اخویکم عمل نمایند طریق انصاف و بی انصافی پیمودن شما را مناسب ندارد و بی قولی و بدعهدی شما را روا نبود و من بر طبق عهد و قرار پسر خود را نوکر بادشاه میگردانم و همیشه دم از اخلاص و فدویت زده باشم لکن از راه ایلغات و آشتی میان مسعود خان صلح و آشتی پدید آرند و اصلاح ذات البین نمایند اگر چیزی غیر این مدعا مرکوز بوده باشد و زیافته من دست از دنیاداری برداشته راه بیت الله شریف پیش گیرم دلیرخان چون سخنان رنجش آمود و آزرده و بی سبع آورده و نقریب افزوده تعجیه سید مخدوم آمده دلاسای بسیار نمود و بنام سید احمد عرف غالب خان پسر سید مخدوم منصب شش هزاری طلبید و بعد از قلیلی از ایام حسب الحکم شهزاده معظم ناموس و حرم سید مخدوم عالی تبار و متعلقانش باورنگ آباد روانه نمود ❊

در بیان فرستادن مسعود خان سید و لشکر را نزد دلیرخان و اراده نمودن دلیرخان گرفتن امرای رابدغا

چون سید مخدوم بامغل در ساخته خود را پیش دلیرخان رسانیده مسعود خان از رفتن متفکر گشته سراسیمه و مضطرب گردید که مبادا منصوبه دیگر دشمنکام عرصه ظهور رسد به تعجیل در تهیه اسباب آمده سید درویش پسر خود را با پنج شش هزار سوار که در بیجاپور باقی مانده بودند با همراهی ونیکنادری نزدیک دلیرخان روانه کرده سیدی درویش و ونیکنادری با لشکر بیجاپور به دهولگیر رسیده در ملازمت دلیرخان اقامت ورزیدند چون بنا سے کار دلهویان

بر عذر و فریب و وفا دادن وخانهای مردم گرفتن بود دلیرخان دید که غلات کید بیجاپور که عباث از اعیان و متقبلان آنجاست نزد خود جمع آمده اند و بیجاپور خالی مانده ارادهٔ فاسد از خاطرش سر برآورده که همه را بحکمت عملی اسیر نموده در حبس بند گذارد و به سر بیجاپور تاخت آورده به قلعه متصرف شود چون در سگالش این تدبیر افتاد هنوز این معجون مزاج نگرفته بود شمه از آن بر ملا افتاد و دکنیان آگاه شده در هشیاری و خبرداری در آمدند چنانچه روزی شرزه خان بقصد شکار با جمعی مخصوصان سوار شده رو بصحرا آورد و از عقب او چوکی مغل در رسید شرزه خان قصد دریافته از راه برگشت و بمنزل آمده نقاره جنگ نواخته با فوج خویش مستعد شد و بدلیرخان پیغام فرستاد که چوکی در پی ما فرستادن چه جهت بود اگر هوسی بخاطر راه یافته باشد بسم الله با تمام جمعیت هندو دکن بر من بتازند و آرزو در دل ندارند من آماده و مستعد جنگ نشسته ام ببینید که من با همین جمعیت مرد خود چه طور از عهدهٔ شما برآیم و بچه شایستگی و بایستگی جواب شما را دهم دلیرخان منفعل گشته بتواضع گذرانید و بعذر تمام پیش آمد بعد ازین چون دریافت که بر دکنیان بدین منهاج دست نتوان یافت آنرا گذاشته طرح دیگر بنیاد نهاد و طریق تملق و مدارا ساز داده دام فریب و افسون گسترده به دلجوئی و خاطر فریبی کوشیده مردم را بسوی خود کشیدن گرفت ـ

در بیان طریق سالوسی ورزیدن دلیرخان در فریفتن مردم بیجاپور به تملق و مدارا

دلیرخان که طمع و هوس بیجاپور سراپایش را فرو گرفته بود و افسون ساز و فریب اندیش شب را بروز می آورد و روز را بشب میرسانید از رسیدن سید مخدوم پیش او از بیش شادمان گردید آنچنانکه در جامه نمی گنجید زیرا که مبادا طاوع

صبح مقصود روز بروز رو نمودن گرفتند آن عبارت از برهمی کارخانه بیجاپور
و پراگندگی لشکر و ناسازی جبلی اتفاقی امرا باهم خصوص رجوع آوردن بارهیو دکنیان و
وکمین که شرزه خان هست بظهور این اسباب امیدوار تر گردیده در فریفتن باقی لشکر
درآمده و بفریب فسون مرغ دلها را بدام آوردن آغاز کرده و نیکنا رو که مدار المهام
کارخانه مسعود خان بود به تمام دلجوئی و خاطر فریبی پیش آمده روغن قاز لیده با او
عهد نموده که ما را با جاگیرات سید مخدوم هیچ کاری نیست شما دانید و ملک شما آنچه با ما
شرط و عهد نموده اند که پادشاه بی بی را آنحضور روانه کردن و همیشه در اخلاص
اطاعت پادشاه بودن و باغنیم که با خاطر سیواست اصلا سلوک و ربط نداشتن
وفا کنند و بجا آرند دیس و دیگر هیچ نمی خواهیم باین افسونات که صرف دانه و دام بود
ساده دلان دکن را می افگند و نیکنادری هر وقتیکه بملاقات می آمد به لباس تمام طمطراق
جوهی با او بکمال ملت و محافظت صحبت میداشتی و هر زمان که بخیر حتی او دریافتنی فی الفور
مدد خرچ او نمودی قریب لکهه روپیه نقد برای خرچ فرستاده سوای این هر روز یکهزار
روپیه روزمره علی الصباح میرسانند و با انواع ضیافات بیش از پیش از یکبار برده
ضیافتهای مکرر نموده و هر روز طعامها و تر میوه باشخانه اش می فرستاده و سایر تحفهای متفرقه
و ملتفات روز افزون او را بدام آورده پرگنه بالاپور در جاگیر پیشکش داده و ضامن
او هم خود شد و جاگیرات سید مخدوم که بآنطرف و هو لکهر و چندانی که دور دست بود
بدست عاملان سید مخدوم مانده در یکدو پرگنه باینطرف بودند و سید مخدوم
بران دست نداشت مسعود خان برآن متصرف شد چون باو نیکنادری دلیر خان
قرار داده بود که ما را بجاگیرات سید مخدوم کاری نیست شما دانید و ملک شما با وجود این
قرار سید مخدوم بر جاگیرات متصرف بود چون درین باب گفت و شنیدها میان آمد دلیر خان
خاطر نشان و نیکنادری باین نوع نمود که عوض پرگنات که در تصرف سید مخدوم

است در رز قرض مجرا خواهد شد غرض دوستی تیغ بازی نمود و با هر دو مضمین مکاره
و افسون سازی میکرد هرگاه که سید مخدوم بملاقات او میرفت سواره تا حضور خود
میگذاشت و چون رفتن میخواست سوار از حضور طلبیده می نشاند و در مجلس پهلوی
خویش جا میداد و بعضی اوقات خود بر گوشه می نشسته مسند تمام باو میگذاشت
و مردم که همراه او میرفتند بعد از وداع سید مخدوم آنها را نشاند و میگفت که طعام
خورده میروید طعام با تکلف می خورانید و با هر کسی حرف و حکایات و توصیفها میکرد
و شمشیرهای هر یک را تعریف نموده بدست میگرفت و گاه گاه از طرف خود کسی را
سپر و شمشیر و کتاره و چیزی دیگر میداد و مردم بسیاری را منصبها داده بود هر وقت
که خرج میخواستند بلا عذر میرسانید و سید مخدوم را سوای یومیه هزار روپیه
هم سوای او میداد و هر چه می گفت می شنید و هر وقت که بملاقات میرفت
چیزی تحفه مدارات می نمود چنانچه سید مخدوم که سخن مردمانش را رد نمی کرد
و هر یک رعایتها میکرد هر آنچه مرضی هر یک مییافت بدان عمل نموده او را خوش
دل می نمود باین سبب مردمان باغ باغ میشدند و هر روز باسباب دستخوشیها
صید تر می گشتند چون از رنج و سختی بیجاپور خلاص یافته و عیش و تنعم فراوان فتاده
بودند و تعظیم و تکریم بیحد می یافتند عاقبت کار خود فراموش نموده صید دلیرخان
گشتند و آن چنان با وی آمیختند که شب و روز مجلس او از ایشان خالی نمی بود و دلها
از دست گرفته هر یک عزیزان و آشنایان خود را از بیجاپور طلبیده نوکر سرکار ساختند
و مناصب میدهانیدند و آگاه نمی گشتند که تمام این اخلاص گرمجوشی دلیرخان است
همه دانه و دام بوده باینکه داری نیز همین اسلوب تواضعات و تملقات بکار
می برد و لوازم دلجوئی و خاطر فریبی بغیر مکر بظهور میرسانید سید مدنی و عبدالرزاق
و سید جوهر و سیدی یاقوت و حسن خان روهیله و میان حسنان بربن و غیره

مردم اعیان را که با سدی در دلیش بودند مدارات طعم ها و میوه جات نمود با هر یک تواضع و تملق می نمود هر روز دیگر روز در میان طعام و تحایف بخانه سدی و رو لیش ابلاغ می نمود افغانان و خویشان عبد الکریم وغیره مردم بیجاپور را آنچنان به مجلس خود راه داد که یک لحظه مجلس او از مردم بیجاپور خالی نبوده وقت سما ها هم فد مسلمانان که با ونیکنا دری می بودند کیک را یاد نموده طلبیده به تواضعات و مدارات طعام می خوراند و نیکناد ری وقتیکه بدربار او می آمد از ده طاس تا پنج شش طاس شب در دربار حضور دلیرخان می بود با هم آنچنان آمیختگی و اختلاط بهم رسیده که جدائی را جا نمانده هر وقت که خرج میخواست بلا عذر می رسانید و هر چه نیکنا دری میگفت رد را امکان نبود و حیرتخان را در بیجاپور بود نیز فریب داده از خود کرده بوده و با وی قرار منصب پنج هزاری نموده در روز مرواش هر گونه بار سپی مشخص ساخته بود حیرت خان نیز میخواست که نزد دلیرخان رفته نوکر شود اما مسعود خان دلجوئی و دلا سای بسیار و چیزے اضافه داده نگاه داشت قریب ده هزار سوار از مردم بیجاپور از مسلمانان و دکهنی و افغانان و مرهیته نوکر شدند نزدیک دلیرخان جمع گشتند و سه چهار هزار گرسنه و فاقه کش با مسعود خان در بیجاپور مانده بودند آنها را نیز از شنیدن رفاه تنعم و تمول کسانی که پیش دلیرخان نوکر شده در عیش و راحت افتاده بودند آب در دهان آورده میل آن سوی میکردند و خفیه قولها می گرفتند ـ

در بیان روانه نمودن مسعود خان از بیجاپور جهت پیشکش سپرده عفت و عصمت بادشاه بی بی پدر بلی و واقع شدن انعقاد شرعی میان او و شاهزاده محمد اعظم شاه بعد از مدتے

بسبب واقع شدن دیر در ایفای عهود از عادلشاه تاکیدات تهدید آمیز
از حضور بادشاه عالمگیر بدلیرخان صادر شد دلیرخان نیکنام دهری را در بیجاپور فرستاده
در عمل نمودن بموجب شرط‌ها و قرار تقبیل و تهدید کرد و نیکنام دهری با دلیرخان قرار داد
در روانه کردن بادشاه بی بی بحضور بعد از مدت دیگر نشد از دلیرخان مرخص شد دلیرخان
برای آوردن بادشاه بی بی ملکه زیب خواجه سرای بادشاهی را + با اثر داری نیکنام ان
و استعداد فراوان همراه نیکنام دهری چون به بیجاپور آمد با مسعودخان تمامی ماجرا اظهار
نموده در روانه نمودن بادشاه بی بی ترغیب و ترتیب نموده و مسعود خان با آنکه معنی
میخواست بسبب آنکه عهد و قرار بکرار با مغل نموده بود دیگر آنکه بادشاه بی بی از سن یازده
تا غایت پانزده شانزده ساله بود در امور کنگاش و دستی تمام داشت و صاحب شعور
رای را خوب می فهمید و مهمات را به وجه شایستگی به سرانجام میداد و وکیلان و خواجه
سرایان محل سرای بادشاهی همه در اطاعت فرمانش بود و خلاف امرش نمی کردند
و افراد تمام صغیر و کبیر همه یکسر باو رجوع آورده حکم او را بر کردن می نهادند بسبب
مسعودخان در رفتن به دهلی و چه بسیکه لیکن بادشاه بی بی در رفتن رضامند نبود
و تا آنکه مسعودخان را قبول نمی فرمود مسعودخان لاچار آمده توسل بدایگان و مقربان
محل سرا نموده ظاهرا با آنکه مشفق و دایه خاص بادشاه بی بی بود و سخنش
بادشاه بی بی به هیچ قبول و پذیرائی میداد شستند و دیگر مقربان حرم را در میان آورده
و به توسط ایشان با انها اظهار با بادشاه بی بی کرد که صلاح دولت در رفتن شما است که
باعث قیام سلطنت بیجاپور شما میگردد و در صورت نا رفتن این سلطنت از دست
بیرون بود و کارها برهم خورده میشود و چون ازین قسم تمهیدات و تقریرات بیان
به سمع بی بی رسانیدند بادشاه بی بی طوعا و کرها به رفتن رضامند شد چون در
بادشاه بی بی باین سبب خوشوقتی در میان آمد دلیرخان نزد نیکنام دهری تهدید

می‌فرستاد و به مسعودخان تاکید بر تاکید می‌نوشت مسعودخان ناداری را بهانه ساخته از
دلیرخان مبلغی بنام تهیه اسباب روانگی بطریق قرض بدست نمود چون از گرفتن قرضها
معمول تمنا دکار رسازی خویش فارغ شد بتاریخ دوم جمادی الثانی سنه هزار و نود
شهزاده بیرا طلوعه کرد که از محل سرای برآورده بیرون که دروازه فرود آورده و مقربان
درگاه و محرمان حرم و دایگان خاص و وکیلان خدمت و خواجه سرایان قدیم شهزاده
و چند اسیران را همراه کرده شاهزاده را با شکوه سلطانی بتاریخ پنجم بهمرکابی و نیکنامی دریا
روانه لشکر نموده بستم شهر مذکور به دیولگیر رسیدند دلیرخان باستقبال آمده و لوازم
ضیافت فرستاده بیست و دوم شهر از آب بهنوره عبور واقع شد در مقام [illegible] در لشکر
گاه فرود آمدند دلیرخان بجمیع امرای لشکر و منصبداران و متصدیان پادشاهی حکم
فرستاده که هرکدام فراخور حال نذر و پیشکش از نقد و جامه گذرانیده مجرا نمایند و خود
همان روز ضیافت شاهانه ترتیب داده روز دیگر صبح گاه خود به سوار رفته هزار روپیه
پیشکش نموده مجرا نموده باقیان که در اول مرتبه بشرف مجرا فایز نشده بودند نیز پیشکش‌ها
و نذور گذرانیده مجرا بجا آوردند باین سبب مبلغ‌ها به پادشاه بی‌بی‌ها یدشد و سپرده
طعام از سرکار سپرده شد روز در لشکرگاه مکث اتفاق افتاد چهارم رجب روانه دهلی نمود و بجمیع
حکام و قلعه‌داران و ضلع‌داران و فوجداران سرراه احکام فرستاد که هرکدام باستقبال
پالکی [illegible] سیار [illegible] نذر گذرانیده و ضیافت‌ها می‌نموده از سرحدهای خود
به سرحد دیگر رسانند و لوازم جمیع خدمات بتقدیم رسانیده بوده اند و [illegible]
چون به شاه گڑه رسیدند شهزاده سلطان معظم که در اورنگ‌آباد تشریف می‌داشت
باستقبال آمده در اورنگ‌آباد آورده لوازم ضیافت ملوکانه و مدارات پادشاهانه
بجا آورد بعد از هفته روانه پیشتر شدند و هم چنین منزل بمنزل نذور و ضیافت‌ها گرفته
دستفا [illegible] کرده بدست [illegible] به دهلی رسیدند در آن هنگام پادشاه و شهزاده [illegible]

تا دیب دانا بود بدبتاسران در انعقاد جشن شادی شهزاده می توقف واقع شد چونکه
بادشاه را از مهمات سلطانی و امورات جهانبانی فراغ دست داده متوجه این کارها بود
گردید بکارپردازان سرکار و عمده داران کارخانجات فرمان دادند که اسباب و مواد
عیش و نشاط و آلات و اشیای انعقاد جشن بهجت و انبساط مهیا و موجود گردانند
جهان مطاع در قلیل ایام مواد و استعداد همه موجود و مهیا ساختند بزمهای رنگین
و صفهای رنگین ترتیب داده آرایش جشن طوی همایون بوجهی که باید و شاید
که شاید بظهور آوردند تا آنکه بفراوان خوبی و خورمی و هزاران فرخی و فیروزی بتاریخ
دوازدهم رجب سنه هزار و نود و دو عقد مناکحت شهزاده والا گهر مصطفی شاه
با گوهر مکنون درج عصمت بادشاه بی بنت علی عادل شاه جلوه پذیر گردید

بعد رفتن بادشاه بی باز کدورت پیدا شدن میان مسعود خان و دلیرخان و قید کردن مسعود خان ونکنا درمی را

چون بادشاه بی روانه حضور شد و مجرای این خدمت از دلیرخان البته مقبول
حضرت بادشاه گردید و دلیرخان بعد از حصول تسکین و خاطرجمعی از این بازیهای
بازیگری و فن ورزی آمده خواست که بازی تازه بروی کار آرد و ونکنا را
بدل در میان آورد که مسعود خان الحال بمقر خویش که ادونی است بهر صورت
بجاپور بحکم شمس الدین خان در سپارد تا زمانی که سلطان سکندر بحد بلوغ و کمال
رسد فایز شود و حکیم شما کار مروا بوده مهمات سلطنت را سرانجام میداده باشد
و قرار داده که سه هزار بندیله برق انداز بید و حکیم جابجا و نیز اخلاص خان را با
سه هزار سوار بهمدوش معین فرماید تا اخلاص خان در حویلی بهلول خان
درمیده می نفضه حصار و ولایت بادشاه عالمگیر بطریقی که

در آن وقت پسر پادشاه پوری باشند و در شهر سنه بماند که لشکر عادل شاهیه با بداد و
کمک پادشاهی بشنید سید الطرف جمع و آن نواحی برآمده ملک گیری و ولایتی که بتصرف
سیوا رفته مستخلص نماید و خود ده دوازده هزار سوار که جدید از دکن نوکر شده بکمک
عادل شاهیان بدید و سرشته این منصوبه از آنجاست که حکیم شمسا از مدت هوس کار زار
بیجاپور بخاطر سید داشته مقصود و دست نمیداد که اکنون که با مغل هندوستان شده
خوب و درست ساخته خواست که بوسیله مغل مسعود خان را از بیجاپور راه خالی نموده
دیگری تا بشود دلیرخان باو عهد نموده قرار داده که مسعود خان را با او ولی روانه
نموده شما کلام داری بیجاپور گردانیده سید مخدوم را با همه لشکر جدید بکمک و مدد
شما بیایم چون این با وینکناداری قرار داده مشخص نموده بیست و نهم جمادی الثانی
تا قلعه قرار داده خواندند وینکناداری تمامی این حقیقت به مسعود خان نوشته مسعود خان
حقیقت کماهی مطلع شده با همراهان خویش گفتگا پیش نموده سیدی یاقوت و
قاضی سعید و سید دراوه و سیدی یاقوت صیر خان به مسعود خان گفتند که اینها
همه فریب و دغل مغل است بازی او مخورید هوشیار باشید قلعه نگاه دارید اگر شما
از قلعه بیرون آیید این سلطنت تمام است اگر از دیر مدت مغل رفتنی باشد هم
امروز خواهد رفت مسعود خان مطمئن شده دریافت وینکناداری با دلیرخان چیزی
در میان نیامد چون هندوستان شده خطی مشتمل بر مطلب بطرف وینکناداری فرستاده
با دلیرخان قرار و عهد کرده که من به بیجاپور رفته در دو روز مسعود خان را همراه
نموده حکیم شمس الدین را برده مسعود خان را از قلعه بیرون آرم و برای خرج
لشکر که همراه داشت بطور قرض مبلغی از دلیرخان ستانده پیش مسعود خان آمد
مسعود خان او را شنود فکرها و تدبیرها نموده بتاریخ پانزدهم ... ماه ...
... سنه هزار و نود و ... وینکناداری را ... که پیشرفت و ... خانه

و سفورس اجاری و دیگر ستالیانش محبوس نموده و سیدی عبدالعزیز را بخانه‌های
شان فرستاده تمام اثاث البیت را خالصه سرکار ساخت و به تعجیل قاصد بطرف
خود سیدی دردلیش دوانیده طلب کرده سیدی دردلیش که بعد وصول اشاره پدر
بوقت سفر سه با همه لشکر که همراه او بود از دهوکلهر گریخته به بیجاپور آمد

عزم بالجزم نمودن دلیرخان برگرفتن بیجاپور و تعجیل نمودن به قائم کردن محاصره و مهلت واقع شدن بسبب انصرام ذخیره

دلیرخان بسماع این واقعات هوش ربا چون مار سر کوفته به خویشتن پیچیده بود در
تندی و غضب آمده به لشکر خود حکم نموده که زودتر از جهره کوچ نمایند و
اراده آن کرد که تا بیجاپور را بجنگ قائم نموده اند خود را رسانیده و همه مال
و سعد و ساز و قلعه را قبل نموده به تصرف و آلات عبور از نا و یا و سطه‌ها
برادر تقسیم نموده خود متوجه شده تا آن شد به لیست و حکم شهر خود عبور از آنجا هم
نموده به نکلیر فرود آمده با انتظار فرود آمدن تمام لشکر توقف ورزید چون میرزا
برادر حکیم شمسا و شیخ ابو سبا که همراه وکیلان دنشد دلیرخان به بیجاپور آمده
بود علیحده از قصبه نمودن مسعود خان و بنکاداری را ایشان مراوحت نموده
پیش دلیرخان رفتند و از جانب مسعود خان عذر تقصیر و بنکاداری بیان نمودند
و اظهار نمودن مسعود خان آمدن حکیم شمسا را تا سرکار ملکی بیجاپور را مستقل
گردانند نیز اظهار نمودند دلیرخان بر شیخ ابو سبا نهایت تغیر شده و توبیخ و تشنیع
بینهایت نمود و گفت ترا همراه وکیلان دری محض برای حراست و محافظت
او فرستاده بودم وقتیکه مسعود خان او را به جبر از خلاص ناگرفت ترا می‌بایست
که در آن وقت نثار میشدی یکفته کردی ناهمردی نموده و سبب حیات گردی که

پیش من آمده روی خود نموده مسعود خان از ترس و هراس این فقیم قوی پنجه الشیا گردیده خواست که با او طریق مدارا هم سلوک دارد بوساطت خیریت خان و تجاسی میرزا باقر برادر حکیم شمسا و یا دگار علی دارینها ابوالحسن کمونه را پیش خویش طلبیده گفت که حکیم شمسا را رضامند نموده و پای او را درمیان آورده با دلیرخان حرف صلح قرار دهند آنها گفتند که اعتبار سخن شما جهت یک مرتبه در آثار شریف سوگند خورده حکیم را درمیان کار آورده بیده هفتاد هزار هون دادن قرار نموده عذر کردید ووفای عهد نه نموده بیدار او را خراب کردید حالا او در کار شما آمدنی نیست مسعود خان گفت آن که دم وزیکنا وری بر مرد مسلمانان تنگ ستم کرده و سزایش دست بدست هم بیافت حالا اینجانب حکیم را کارملکی میدهم و از گفته او بیرون نخواهم بود هر چه او کند راضی خواهم بود و بی او هیچ کار در بار نخواهم کرد و بهر طور با دلیرخان حرف صلح شخص نمایند دهر دو را دو جفت خامه و دو دیگ داده و در آثار شریف برده سوگند خورده مصحف بدست ایشان داده روانه نموده آنها پیش دلیرخان رفته بتوسط حکیم سلسله جنبان صلح گشتند و از زبانی مسعود خان گفتند که در قرض شما متعلقه شرزه خان را میدهیم و بندوبست سیواجی بر وجه شایسته میکنیم حکیم شمسا را با نواع و متعلقانش به فرستند تا کار ملکی بوی داده خدمات مرجوعه از و بگیریم و خلاف مرضی او زنهار نکنیم چون این همه دیده بود و سازش و صلح لباسی و زبانی بود و از اخلاص و صدق بهره نداشت ثمری بران مرتب نشد دلیرخان در رسیدن بر سر بیجاپور اگرچه تعجیل داشت اما چون از خزانه خرج شده بود و برای دادن سپاه در دست چیزی نه بود و میان شاهزاده معظم و او ناسازی بود و شاهزاده پیوسته در سرانجام نی کار او میکوشید قلعه داران بهادر پنده و شولاپور و بندر صورت و جاهای دیگر تاکیدات فرستاده بود که دلیرخان خزانه با دشاهی را بیفا یده ضایع می کند بی رخصت مجدد خزانه و توپخانه و اسباب نداد

و استعداد او را نرسانید درینوقت که دلیرخان استقلال داد حکیم شمس برکامروائی
بیجاپور بادشاه سکندر را مشخص نمود به شاهزاده عرضی ابلاغ نمود که بفضل الهی اکنون
کاری حسب المدعا صورت پذیر گردیده است بخزانه و حشم و استعداد مدد فرمایند
و گرنه کاریکه رو نما گردیده ضایع رود شاهزاده بهزار جبر تقبیض شصت هزار مهر طلا مستحفظ
معتمدان و دو هزار برق انداز روانه کرده حکم نموده که زر را در شولاپور نگاه دارند
وقتیکه تسخیر بیجاپور مشخص شود زر مذکور رسانند به دلیرخان تاکید نوشت که درهمین قلیل
مبلغ مهم فیصل سازد و روزها دلی نگذارد و درین وقت که مسعود خان و سکندر
را قید نموده دست مددی و رهبری را با لشکر باز طلبید از دلیرخان یک پهلو شده
صورت ناچاقی درمیان پیدا گردید بنابران شاهزاده بعد از یافتن این خبر از
رسانیدن زر تعلل ورزیدند دلیرخان در پیچ و تاب افتاده بوجوهات التماس
حضرت شاهزاده فرستاده زر بدست آورد ـــ

در بیان مستحکم کردن مسعود خان قلعه را برای جنگ و کومک طلبیدن او از سیوا و آمدن سیوا با لشکر بمدد

چون مدتی این کار کشید مسعود خان فرصت دستیاب یافته به قلعه داری توجه
احسن نموده قلعه را آذوقه و استعداد جنگ ساخته حشم و لشکر از نوکر کل را دلجوئی
نمود نول و پیام با کت قلعه را استحکام تازه داده و مدد را در آنجا بنزد سیواجی
فرستاد پیغام داد و نگارش نمود که احوال این سلطنت خانه بر شما پوشیده نیست
لشکر و خزانه و ملک و استعداد و قلعه داری و ذخیره هیچ نمانده عدو قوی دشمن
صعب در پی کاوش و آویزش و شب و روز در تدبیر و سگالش و شما خانه زاد
قدیم و بزرگ کرده این درگاهید البته در دولتخانه آنچه شما را خواهد
بود دیگر بیرا نباشد درینوقت زبون که هجوم دشمن قوی بر سر رسیده در تلاش فرصت

باشد محافظت قلعه و حراست سلطنت بی توجه شما صورت پذیر گفتنی نیست حق
نمک منظور داشته متوجه شوند و هرچه صلاح در آنجا بکار نمایند که بدان موجب عمل
نموده خواهد شد چون سیواجی را این منصوبه خود از نخست بقبول منظور بوده
تقویت تمام داده متعهد رومی محافظت بیجاپور شد ده هزار سوار بکمک مسعود خان
تعیین نمود و از قلعه جات دو هزار گاو بار از هر قسم ذخیره به بیجاپور ارسال داشته
و به رعایای ولایت تاکید فرستاد که غله و اجناس دیگر برای فروخت به بیجاپور برند
تا رفاه سکنه شهر و اهل لشکر دست دهد و لیساجی نیلکنته را به حجابت پیش
مسعود خان فرستاد و در جواب نگاشت که تعهد این خدمت برای همینها است شما
قلعه را استوار نموده خاطر جمع باشند من خود می آیم و دلیر خان را با همه لشکرش با
تلف و تاراج نموده سزای زیاده سری او در کنارش می نهم از این جواب مسعود
تقویتی و تسکین حاصل آمد باز با اندک روزها ولیساجی جانب سیواجی به بیجاپور آمد
خلعتها برای پادشاه مسعود خان از طرف سیواجی به بیجاپور آورده و گذرانید
و عرض نمود که پنج هزار سوار بر پنهاله و پنج هزار سوار به بهوپالگده رسیده اند
منتظر فرمانند که هر وقت که حکم کنند حاضر خواهند گردید و سیواجی خود هم از عقب
میرسد مسعود خان صاحب را خلعت داده فرمود که لشکر زود بیاید و به کار [illegible]
قلعه سرگرم باشد و مسعود خان نیز در سرانجام تهیه جنگ و مقابله دشمن سرگرم
گردیده در فکر استعداد خویش افتاده حسین خان روهیله را که نوکر عبدالکریم بهلول
معتاد دولت علیحده و علم و نقاره داده و یاقوت خان میر شکان را نزد خویش
خوانده تسکین او کرده و قسم از او گرفت که از خود صاف دل بوده طریق وفا و عهد
نه پیماید و سیدی ادریس را پیش نموده کار دیار به راستی می نموده باشد
و اراده مسعود خان آن بود که یاقوت خان را همسری شمرده تقاضای [illegible]

معتاد دولت او بوی عطا نموده از ولایت آرولی و حوالی بیجاپور جاگیر بدهند و
در هر باب هر چه او گوید سرانجام بکنند و درهمین ایام حیرت خان و شیان خان که
از طرف دلیرخان بر قابضات ولایت گرد نواحی تعیین شده بودند هر دو جنگ لشکر
رسیده با سعید خان ترین که متعینه انجا بود در او یختند و او بعد از کشش و
کوشش بسیار تاب همسری شان نیاورده گریخته به بیجاپور آمد و جنگ لشکر بتصرف
مغل رفت و درهمین روز با مسعود خان ملهاری پنڈت و سنواس چاری و دو تنکنا
را حواله پولاد حبشی نموده تحصیلها فرموده چیل چابک بر ملهاری زده ترک بست و
پنج هزار هون نویسانیده گرفتند باین راه با مسعود خان مناصره نمود و گفت
که و کیل عبد الرؤف را حبس نموده به تشدید تمام تحصیل زر کردن خوب نیست این
ظلم صریح ست مسعود خان در جوابش گفت عبد الکریم را چه مناسب بود دیانت راو
که نوکر بادشاهی بود کشتن و خانه اش غارت کردن این نه ظلم صریح باشد ازین قطع نظر
و کلای امرا را چه جائز و چه باد که خود را در امور عظام و مصلحتهای بادشاهی دخیل نموده
و در خرابی سلطنت کوشیدن بهر سزای که بدو رسانم اندک است اگر شما را دفاعش
منظور است و رهائی او می خواهید بست و پنج هزار هون از نزد خود داده خلاصی او کنند
درین اثنا خبر رسید که سواران غنیم سالونگی و کاسی گاون را غارت کرده و پنڈت را
اسیر گرفته در قبض آورده‌اند و ولایت گرد نواح را تلف و تاراج می نمایند و با ولتقا
آن اخبار رسید که سواران سید مخدوم سرالملک رسیده آمد مسعود خان با حیرت خان
خلوت نموده سید شریف و فرید خان حبشی و حبشی خان بینی را با فوج با ان طرف ابلاغ
نمودند و سنباجی کهانکه را طلبیده استمالت کلی نموده چشم تورگل همراهش داده بر اندی
روانه کردند اتفاقا او را با سنباجی که برای گهی سرآمد بود مقابله دست داد جنگ
خوب واقع شد از هر دو طرف ده پانزده کس بکار آمدند به سنباجی زخم تیر رسید و پیاده

اسپ و چهار شتر و پنجاه گاو غنیمت بدست سنباجی افتاده مسعود خان یک خلعت
خلعت و یکصد و پنجاه هون به سنباجی و یک شال به حاجب او عنایت کرد و متعاقب
این سانحه حاجب سیواجی یا انند راو هم در نورس پور فرودگاه مقرر ساخت همدرین
عرصه از انکلوج خبر رسید که بیجاجی سر لشکر غنیم رسیده انکلوج را محاصره قایم نموده بود
بهادر خان که در سانگوله بود خبرش شنیده دوید و جنگ خوب کرد آخر فرزند بیجاجی کشته
گردید باقی لشکرش هزیمت یافته رفت —

دربیان قریب بیجاپور رسیدن لشکر مغل و داخل شدن سیوا با لشکر در ولایت مغل و تاختن او ملک را

بتاریخ هفدهم شهر شعبان المعظم سنه هزار و نود روز دوشنبه دلیر خان بخیمه سید مخدوم
شرزه خان آمده بغایت دلجوئی و مدارات اظهار یگانگی و یکجهتی نموده استشاره در استفسار
صلاح مهم کرد در همان روز بعد از عصر از حضور عالمگیر فرمان خطاب رستم خانی باستمالت
سروپا و دیگر و شمشیر مرصع برای سید مخدوم شرزه خان آمد عسکر خان بخشی غازی برای
گرفتن فرمان رفت و سید مخدوم استقبال نموده با آبی که مقرر است گرفت دلیر خان
بعد از رسیدن خزانه و تعمیر گدهی برای روان داشتن راه و آذوقه تهانه محکم و مستقل
در هولگیری نشانده نوزدهم شعبان از انجا کوچ نموده بمقام هتنگی آمده و بیست و دو
روز در آنجا مقام نموده گدهی های انجا را نیز تعمیر ساخته برای آمد و شد راه و آذوقه
تهانه در انجا قایم نموده یازدهم رمضان به بهمن هلی آمده اقامت کرد و بعد و دوازدهم
رمضان با همه لشکر سوار شده بار تکه طلایه مسعود خان طبق‌ها تر میوه هدیه پیش
دلیر خان ارسال نموده چون از طلایه باز بمقام رفت برای تهانه داشتن در آنجا
بنای حصاری وسیع مستحکم نهاد و اهتمام تمام در اتمام آن فرمود و شانزدهم
رمضان سید عالم و یار کار علی بمعرفت اخلاص خان برسالت نزد دلیر خان آمده

گفت وشنود نموده باز رفتند که با مسعود خان معامله صاف نموده می آییم در پنجم شوال
سیواجی با ده هزار سوار آمده به هر بسلکه نزول نموده بتاریخ ششم لشکرش که در بیجاپور
بود باستقبالش رفت سیواجی خواست که با پنج هزار سوار در بیجاپور آمده ملاقات
سلطان سکندر حاصل کند واز مسعود خان اجازت طلبید مسعود خان با پانصد
سوار آمدن رضا داد سومبروجی پنڈت پیشوای سیوا او را ازین کار مانع آمد
که با وجود همه ملک عادلشاه را متصرف گشته ایم اگر در قلعه درآییم محتمل که
مسعود خان عداوت با دلیرخان ساخته دغایی بدهد صلاح رفتن در بیجاپور و
نمودن ملاقات با دشاه اصلاً نیست پس سیواجی بر صلاح مشیر خود عمل نموده ا
زان اراده باز آمده و با وکلای مسعود خان گفت که بادشاه با خاطر جمعی و خود بشهزاده
بهم شغل فراغ پاییم دلیرخان را که با من شوخی و درازی نموده گستاخانه پیش
شده از پیش بر داشته اوره دشت فضیحت و رسوایی کنم بحدیکه جان در دشت گرفته گریزان
شود و تا دهلی آرام و قرار نگیرد بعد ازان بجمعیت دلی و خاطر جمعی باستعجاد
سعادت ملازمت بهره اندوز میشوم باید که مسعود خان بجای خویش استوار نشسته
چنانچه دانند محافظت قلعه نمایند و من بهر طور لشکر مغل برمیدارم در دهم شوال
دو فوج نموده خود با هشت و نه هزار سوار براه سوسله و المله روانه شد و با ده
هزار سوار مان و سانکوله روانه شده داخل ملک مغل گردید دلیرخان چون
در نظرش تسخیر بیجاپور سهل و آسان می نمود بخاطر رسانید که سیوا هر سال
خرابی ملک نموده تحصیل زر می نماید امسال همچنان خواهد کرد ازین چه خواهد
اما اگر تسخیر بیجاپور کنیم مجرای کلی خواهد شد آنگاه سیوا را از ملک بدر کردن بس
سهل است برای پایمالی ملک از داخل شدن سیوا نگرده از سر حد بیجاپور به
تنهاست و شاهزاده پیوسته شکایت دلیرخان بحضور می نوشت و خان جهان

کوکلتاش و جمعی از مقربان درگاه بعداوت دلیرخان نیز چیزها خاطرنشان بادشاه میکردند دلیرخان که بی سر و سامان مسعود خان گرفتن بیجاپور سهل می انگاشت و ملک برخوردار و حکیم شمسا او را تحریک داده باعث بر اینکار میشدند و معامله را سهل و امی نمودند و او برای ابطال نوشتهای شاهزاده و نالش و شکایت معاندان زبونی و ابتری کارخانه بیجاپور و تباه حالی مسعود خان بشرح و بسط به بادشاه عرض داشت میکرد و ملک برخوردار و حکیم شمسا نیز مطابق ان می نوشتند و می نمودند که در اندک مدت بیجاپور مفتوح می گردد

بیان اندیشه تدبیر منسوبان مغل در قبض نمودن بیجاپور که بر داخته بودند هم بیاد تاخیر گشتن دلیرخان +

دریای عتاب بادشاهی آمدن بعد از قید نمودن مسعود خان و همگنان در یک مقدماتی که دلیرخان و ملک برخوردار و حکیم شمس الدین خان بمسند داده بودند همه برهم شد مسعود خان با سیواجی خود درساخته لشکر او را بکمک و مدد طلبید و قلعه را بجنگ قایم کرد سیواجی خود هم در حوالی بیجاپور رسید شاهزاده معظم قابو یافته به بادشاه عرضداشت نمود که دلیرخان مبلغی خطیر از خزانه خرج نموده است و هنوز هیچ کاری ساخته و در تسخیر بیجاپور رغم و بیجاست محصول و ارمحالات است تحصیل مسعود خان از عداوت او بتنگ آمده بیجاپور را بسیوا سپارد و درین ایام اخبار اتفاق مسعود خان و سیواجی نیز علی التواتر بحضور گذشتند نوشتهای دلیرخان و ملک برخوردار و حکیم شمسا هم نزد بادشاه غلط نمود و بادشاه مکدر خاطر شده تهدید بلیغ بدلیرخان فرستاد و ملک برخوردار و حکیم شمسا را بحضور طلب داشت میان دلیرخان و ان دو صحبت بنا چاقی انجامید دلیرخان می گفت ملک برخوردار فریب داده و اینکار را آسان وا نمود مرا در بلا انداخت ملک برخوردار

فریب داده وانکار را اسان وانمود مرا در بلا انداخت ملک برخوردار میگفت
من بحکمت علی پسر مسعود خان ونیکنا دری را با همه سران وسرداران بیجاپور نزد دلیرخان
فراهم کرده صلاح دادم که همه را قید نموده علی العموم به بیجاپور تاخته متصرف شو وحرف
مرا نشنید وبتغافل انداخت به بجهالت کار پادشاهی را ضایع گذاشت اگر بر گفته
من عمل نمودی دکار صورت نگرفتی جواب از عهده ان بر من بودی دلیرخان حکم شما را
برطبق حکم پادشاه به یازدهم رمضان شریف روانه بحضور نموده و به دهم شوال
ملک برخوردار را نیز بکشاکش تمام همراه احدیان حضور بر ڈاک چوکی روانه نمود
به بیستم شوال خواجه عبد الرزاق وسید عالم از پیش مسعود خان صلح نامه نموده
آمدند دلیرخان گفت فرزند خود را بالشکر نزد ما فرستند وسبیل دای قرض
اورده رابطه اخلاص سیواجی را قطع نموده از جانب داری او دست بردارند تا پایه
پادشاه وسیله کار شما کرده وخواجه عبد الرزاق خود متعهد این مصلحت شده برده
بدل بلیغ بسبب شکوک وشبهات را صاف و پاک نموده دلیرخان را راضی ساخته سید
عالم را نزد مسعود خان فرستاده تا بر فرستادن پسر ولشکر مسعود خان را رضامند
ساخته موافق قرارداد معامله مفروغ نموده و رفع هر شر از میان کرده شب دیگر
واپس آید سید عالم رفته خاطر نشان مسعود خان نمود که عبد الرزاق همه معامله
را بر خود گرفته با دلیرخان وا از ایشان شد داد خود مرد اجنبی و غریب است اعتماد
نمی شاید و بر دلیرخان چه وثوق است که سیدی در ویش را باید فرستاد مسعود
از استماع همچو تقریر از زبان سید عالم صاف نفس با دلیرخان در آمیز گردید وتغافل
بلند در زید و گفتگوی صلح را پس انداز کرده در نوشتن جواب او نیز در انداخت

بیان بقصد تاراجی ولایت بر آمدن دلیرخان بسبب نا آمدن جواب از مسعود خان

دلیرخان دو روز انتظار جواب کشیده از سیمای حال بیجاپوریان حرف یاس برخوانده
اراده ملک ویرانی مصمم کرد اسباب و سامان گرانبار و توپ های بزرگ را در تهمن
هلی نگاهداشته به بستم شوال کوچ نموده بکتاپور آمد و بست دوم بجانگیری رسید از
خوف سیواجی نمی توانست که بخاطر جمعی بمحاصره بیجاپور بپردازد و خواست که بره
رهنمونی سنباجی که لاف و گزاف در ادعای قلاع کشائی و بقاع گیری بیشتر
داشت و با اعتماد نایکواریان مرتضی آباد عرف مرج که بوسیله عبدالفیاض رابطه اخلاص
باطن پیدا داشتند طرف مرج دنباله برده تا سیواجی خبر یافته از ملک پادشاهی برگردد
و باینطرف راجع شود لهذا در بست و دوم شوال از جانگیری کوچ کرده به تکوته رفت
و آن موضع بود آباد و رعایا متمولان قریات اطراف از هنود و مسلمانان در آنجا جمع
آمده بودند و خبر آمدن دلیرخان نداشتند چون اخلاص خان که هراول لشکر بود آنجا
رسید اهل لشکر دست بتاراجی کشادند و غارت کردن آغاز کردند زنان مسلمانان
و هنود با [illegible] اطفال در چاهی متصل سرا بود افتاده غرق شدند و قریب سه
کس از مسلم و هنود اسیر رفتند ده را آنچنان غارت با فراط نمودند که هیچ باقی
نگذاشتند قیامتی عظیم برگشته آن موضع واقع شد خواجه عبدالرزاق خبر یافته
بر حال زاران خانه خرابان رحم آورده از مسعود خان مجد و کدسیارش نموده
پانصد کس را رهائی داده پیش خود گرفت و همه را پارچه و خوراک داده نگهداشت
بست و چهارم شوال از تکوته کوچ نموده براه هونوار و تیل سنگ ولایت خراب
کنان و هنود [illegible] به اتنی رفت به بست و هفتم از اتنی برآمده به تکنیاپور رفت
و در راه شنید که سنباجی از لشکر گریخته به بیجاپور رفت از همانجا که این خبر بگوشش
رسید برگشته بسوی بیجاپور راجع شد

بیان سبب گریختن سنباجی از لشکر دلیر خان

ان بود که درین آیام بادشاه عالمگیر او را بحضور طلب نمودند و او بسبب توهمات و اندیشه‌های چند در رفتن راضی نه بود و درین ایام پدرش سیواجی تسلی هر نوع نموده معتمدان محرم خویش را فرستاده استمالت هر گونه و دلجوی تمام بعمل آورد او را پیش خود خوانده و خار وسواس که درمیان پسر و پدر در راه افتاده بالغ روش سلوک گشته بود از جا ردب اخلاص و عطوفت پدری بدر نموده دل او را مائل بجانب خویش کرد تا سنبهاجی بوقت فرصت بدزن خود البانس مردانه پوشانیده با پنجهزار سوار بگریخت به بیست و هشتم شوال به بیجاپور آمد مسعود خان رخوت اسباب و بساط و سامان ضروری برای او فرستاده تسلی نموده دلیرخان از شنیدن این خبر به مسعود خان تفت شد و سخت خشمناک گردید خواجه عبدالرزاق قابو یافته خاطرنشان دلیرخان نمود که از حفت بدهند تا پیش مسعود خان رفته علاج سنبهاجی کنیم مرخص شده پنجم ذی قعده به بیجاپور آمد سنبهاجی بوسے از سبب آمدن عبدالرزاق یافته و درین عرصه چند از لشکر او هم نزد او رسیده بود در شب هفتم ذیقعده به پناله رفت +

بیان بر در شهر رسیده جنگ انداختن دلیرخان و مدافعت دکهنیا با او

دلیرخان چون از راه اینه پور برگشت از راه سانولگی و کاکهندگی و ادکلی و هنگولی زراعت و باغات دهات تاراج و تلف کنان و زن و مرد را هر که بدست می آمد اسیر کنان بیازدهم ذی قعده علی آباد در اجای بنگاه خیمه‌ها ساخته خود با فوج و توپخانه بطرف رسول پور و مرادی باغ آمده از آنطرف در توپ اندازی و جنگ سازی شروع کرد و از بالای قلعه نیز توپ کاری و تفنگ اندازی در کار شد تا ملاس یازدهم و دوازدهم هنگامه جنگ و آتشباری گرم

بود از غلوله‌های بالای قلعه مردم بسیار در لشکر مغل و یک فیل نانکجی باندره تلف
شدند روز دیگر نیز بهمین طریق جنگ و پیکار در کار بود و برادر لطیف شاه و مردم
بسیار او مقتول و مجروح گشتند و دکنیان حملهای مردانه میکردند و از ایشان
نیز مردم بسیار بکار آمدند هر روز بهمین قدر جنگ میشد و غلوله‌ها در شهر می‌افتادند
به هفتدهم ذیقعده سنه بطرف بیگم حوض آمده خیمه زده و همان قدر از هر دو طرف
توپ اندازی بعمل میرسید بست و چهارم روز پنجشنبه دلیرخان از آنجا برآمده در
باغ روضه متصل محلات افضل خان خیمه زد باغات افضل پور شاهپور وغیره و خانها
سوختن و خراب کردن فرمود بتاریخ بست و نهم مقابل دروازه اللاپور میان اخلاص خان
و عبدالفیاض از لشکر مغل و ماجی کهورپره و یاقوت حبشی‌خان و حسن خان روهیله از مردم
بیجاپور جنگ عظیم واقع شد مردم کثیر از طرفین مقتول و مجروح گشتند و فتح و ظفر از دکنیان
بود بتاریخ نهم ذیحجه دلیرخان از در گور برخاسته بطرف بیگم حوض آمده اقامت نموده
هر روز جنگ قلعه میکرد و اهل قلعه نیز مقابله و مدافعه اش می‌برداختند ❀

بیان قلت جمعیت که در بیجاپور بود در هنگام شورش دلیرخان

دران هنگام در بیجاپور از سپاه قدیمی بجز مالوجی گهورپره و جالواده و نانکجی کهاره
و سعید خان ترین و میان خان کسی نه بود و از جماعتداران که در عمل مسعود خان باسم
امارت و ایالت نام برآورده بودند و حل و عقد بایشان تعلق داشت یاقوت خان حبشیخان
سدی جوهر قاصی سعید و سدی یاقوت ملک مرجان حسن خان روهیله عبدالکریم
داده رمی بهاجی کهاتکه سدی حیدر خواجه عبدالرزاق لاری بهریخان کابره کاوتیا
شیخ عبدالله جنیدی حیدر آقا حبیب شاه گنجوشاه اند و جزوی لشکر خاصه
مسعود خان که تمامی زیاده از پنج هزار نه بود و آنها هم فاقه کش و گرسنه که اوقات
بعسرت و نکبت میگذرانند مسعود خان با سدی حیدر و عبدالرزاق و بهری خان

کابر کاوین و جماعتداران خاصه خود که همگی یک هزار بودند در قلعه ماند و برجهای
قلعه را به هر کدام سپرده و دو هزار حشم اردوی را جا بجا بر قلعه تقسیم نموده و باقی لشکر
و حشم تور گل آنکه هزار حشم پایم ناتک را که همراه رسیده بودند بیرون قلعه بطرف دروازه
مک و شاه بهبود و ابراهیم پور و روضه ابراهیم بادشاه و در خندق قلعه و جاهای ضروری
فرود آورده بود بر لشکر بیرونی گاه بیگاه بقدر قوت حرکتی میکرد و از دوازده ولایت سواد
از اطراف دیگر هر روز غله فراوان و جمیع اجناس در قلعه میرسید و کفایت میکرد و هر
جنس با ارزانی بهم میرسید و در لشکر مغل بر عکس این بود گرانی غله و سایر اجناس
بمرتبه اتم رسیده بود

بیان دلیرخان کارزار کرده بر اذنا رسیده و مشرف الشهود شدن و بصلح و سازش گرائیدن و باز آوردن مسعودخان از محاصره او

جنگی با امری دیگر که موجب خرابی لشکر مغل و باعث تباهی و پریشانی او باشد در میان
نه بود و فرصت خوب غنیم دست داده اگر میخواست کاری به پیش می توانست
برد لاکن خواست الهی نه بود که بیجاپور بالفعل بدست مغل رود و موانع در میان
حایل گشته یعنی میان شاهزاده معظم و دلیرخان روز بروز کدورت زیاده [illegible]
شاهزاده از حضرت [illegible] گردید و سبب تاخت و تاراجی ملک از پایمالی لشکر
سوار جاگیرات هم چیزی نمیرسید بنابران لشکر دلیرخان از فاقه کشی بجان
آمده خراب تر میشد و بسبب بیم خوردگی ملک و تباهی ولایت شاهزاده
بدلیرخان تاکید بتاکید می نوشت که از بیجاپور برخاسته در محافظت ملک
بکوشد و شفقتی مزید را از درونی ولایت بدر کند دلیرخان [illegible] گشته از سبب
انفصال عقدهای بیجا و حیلهای باطل می آورد و در رفتن قاصر میگردید و در [illegible]

آن بود که بهر نوع به معرفت خویش با مسعود خان صلح کرده برگردد و بوساطت
سید مخدوم شیرو خان سلسله را تحریک میداد و درین ماده عهد تمام اهتمام می‌نمود
لاکن چون مسعود خان بکیفیت مساعدت شاهزاده با دلیر خان واقف شده بود
و سیواجی بتقویت بر تقویت می‌نگاشت و شاهزاده نیز بباطن رعایت و اعانت باو
می فرمود و در خفیه خاطرنشانش نموده بود که بسبب پنج هزار سوار بخود رسانند
بی تقبل از صلح قرار داد و دلیر خان را از ولایت بیجاپور بیرون کنم مسعود خان
برامیدواری شاهزاده و تقویت سیواجی عذرهای واهی پیش آورده در امر
مصالح تغافل میورزید و گوش نگرفته دلیر خان کمیداد و اصلا بصلح راضی نمیشد

در بیان تباهی انداختن سیواجی در ملک مغل و ایذا بهونگره تا شیرپور باشش تاختن و تاراجی سوختن و رسیدن مالش یافتن بجهت ...

و سیواجی چون داخل ولایت مغل شد سی هزار سوار با خود داشت چند متفرق
نموده بهر طرف سرداد و بقتل و غارت و سوختن باغ و زراعت همه ملک
حکم نموده از سرحد بهونگره تا دولت آباد همه بلاد و قصبات و قریات و دهات
بتاخت و تاراج خراب کرد و مال و متاع افزون از اندازه بهم و جاتش بدست آورده
چون از خرابی و پایمالی این اطراف فارغ شد جانب بیراله و خاندیش و باهور
و سکلانه و غیر آن لشکر کشیده و تمامی آن ولایت را برهم زده با خاک سیاه
برابر ساخت گویند درین غارت دوازده هزار اسپ و مالیت لکوک و کرورها
بدست سیوا افتاده از خرابی ملک و لشکر تعیناتی صوبه دکن که در آن ملک
جاگیرات بیدستشان خراب شد شدند و از هر طرف فریاد و فغان از بیداد سیوا
به بادشاه رسیدن گرفت و از عرایض شاهزاده کیفیت سود و تدبیر جهات

دلیرخان پی در پی به سید خان جهان بهادر و امجد و اعیان درگاه قابو یافته بلادها انگیختند و تقصیرات گوناگون خاطرنشان بادشاه کردند که افغانان اهل تطمیع بیجاپور تمام ملک بادشاهی خراب کرد و از خزانه بی حساب صرف نمود

در بیان دریافتن عتاب بادشاهی و معروض خطاب شهنشاهی آمدن دلیرخان

بادشاه به سرزنش او مقیع و شنیعات قبیح لومی مثال نوشت که ترا می بایستی که از انجا رفته ملک خاطر جمع می گشتی بعد از ان به مهم بیجاپور اقدام می نمودی این جهالت و نادانستگی خود که کاری نمودی که نه ملک را نگهداشتی و مقصود را به جنگ آوردی غنیم تقویت شد بمفهوم الموت خوانده در پی تدارک مافات درآمده و از محاصره بیجاپور برخاسته حرب ملک بنجالی که باز پس خرابی ملک و جواب خرج بیجا از نشست شاهزاده محمد معظم به بدیو القصوبه و دار وقعه خزانه و توپخانه حکم فرستاد که زنهار به گفته دلیرخان عمل نکنند و زر باو نرسانند که غیر مجبر است و محمد سعید را فرستاده به دلیرخان حکم فرمود که صلح با مسعود خان به معرفت خود خواهد شد ترا کاری با بیجاپور و مسعود خان نیست و به سایر امرای افواج دلیرخان قدغن نمود که بر گفته دلیرخان بر جنگ بیجاپور اقدام نکنند

بیان دلیرخان قسمت ناکامی و به هدوش نامرادی طوعا و کرها از محاصره بیجاپور برخاستن و در جدایی و پایمالی اطراف و جوانب از کوشیدن

دلیرخان چون دید که کار بر خود تنگ گردید و از هر طرف بلای بلام متوجه و و تعب و طعن خلایق عاید بخود گشت از عاقبت اندیشه و انفعال هر چند فعا

بهر فن و بهر حیله با مسعود خان طرح صلاح نهاده مراجعت کند اما مسعود خان رام
نمی شد و بصلح رضا نمیداد پس برای تخویف و ترهیب او بتاریخ غره محرم الحرام
سنه یکهزار و نود و یک سید مخدوم شهزاده خان و حسین خان سپهسالار را با
توپخانه و سامان فراوان برای تخریب ملک ادهولی روانه نمود و با حجاب
و وکلای مسعود خان درشتیها کرده آنقدر که در وسع امکان بود سعی
و تلاش در مصالحه بجا آورده آخر چون دید که مسعود خان حرف شنو نیست
و اصلا براه نمی آید و شدت آمدیان و فرستادگان درگاه از حد اعتدال
گذشته و عمله و فعله کارخانجات بادشاهی از حکم خود بدر رفته ناچار طوعا
کرها محمد منیف را همراه وکلای مسعود خان بتاریخ ششم محرم روانه بیجاپور
ساخته بتاریخ هفتم محرم خود با هزاران انفعال و نومیدی و فراوان حسرت
و ناکامی از حوالی بیگم حوض برخاسته به کاهندگی رفت و مدت پنجاه و شش
روز در آنجا مبهوت و حیران و سرگردان و پریشان مانده به زیناپور رفت
و پیسای زیناپور جای خود قائم کرده بجنگ قیام نمود در آن روز فیل
دلیرخان و شصت و هفتاد کس مجروح گشتند و در آخر آن روز دلیرخان
بجهد تمام یورش نمود و پیسای مذکور با چهل و پنجاه پیاده کشته گردید
و ده بغارت رفت دوم روز که یوم عاشوره بود همانجا قیام کرد بیازدهم
به کولار فت علی الصباح از آنجا بتانگری روانه شد و در اثنای راه جا
جا سوسان خبر رسانیدند که موضع مسوتی مردم دهات اطراف و نهب آ
آمده جمع شده اند بنگاه را بتانگری روانه کرده خود به مسوتی آمد مقدم
مسوتی دو هزار هون بشرط امن از تاخت و غارت تقبل نمود دلیرخان
نشنید و غارت نمود مقدم با دویست پیاده و مکرم در حویلی بود شنیده ون

سر دادند اهل لشکر بی‌بهوده تاخته مقدم را با پیاده باگشته قریب دو هزار
اسیر از مرد و زن و دو صد هزار مواشی بند و غارت گرفته بتانگدی از فتح
اخلاص خان که همراه اول لشکر بود برای گهی بطرف کشنا در دیهات معامله کل
درآمده بود از آنجا خبر فرستاد که درین حوالی جایگاهی است قلب که در آنجا
رعایا و مردم بسیار جمع آمده جنگ را قائم کرده اند دلیرخان بوی اعلام نمود
که قبل نموده نگاه دارد که خود سیر سوم صبح گاهان از تانگدی سوار شده بر آن رسید
بنگاه در آنجا گذاشته خود با لشکریان گدهی رسید مقدم گدهی و سایر رعایا
قول گرفته نه هزار هون تقبل نمودند چهار هزار هون نقد داده برای باقی
وعده نمودند برای بقیه اخلاص خان را در آنجا گذاشته خود برگشته سر و
کسی آمده با دیسای نالت وار که اول قول سید مخدوم گرفته مردمانش را
درون ویه آورده بعضی از زر رسانده بود آمده در مقام راکسی ملاقات
رسید دلیرخان صبح گاهان از راکسی کوچ کرده در نالت وار آمد و در آنجا
با انتظار اخلاص خان یک روز مقام نمود اخلاص خان طلا و نقره رسیده
نه هزار هون مقدم آن گدهی داد بدست آورده وصول بقیه را قبولات گرفته
در مقام نالت وار آمده ملحق شد

بیان داخل شدن دلیرخان در ملک بیدر و تاراج نمودن او ملک و برافروختن حرب و شکست نمودن بیداران لشکر دلیرخان

دلیرخان از نالت وار به گورکل رفت سرنهانی دیسائی مذکور که بسبب وعده
نمودن دلیرخان با او داد و دن یکساکت نصرت آباد دهم شوره همراه بود به
نادرین بار اینده تا یک کرد از لشکر یک کرده فاصله دست رفته بالرا

محاصره کرده به قلعه که بر بلندی کوه واقع است در همان دم هر سو سوار شده
چهل و پنجاه پیاده که بالا بودند جنگ کشته باقی هم بدست آورده قریب هزار
مردم اسیر گرفت و اموال و اسباب فراوان و غله و مواشی بی نهایت
بغارت برده دیگر روز در آنجا مقام کرده حصار شکسته با سوخته به تالیکوت رخ آورده اول با
بمعرفت سپاهی مذکور همه مردم آنجا تقویت و تسلیه داده بود و نظام خان پسر عبدالکریم خان
داوه زی که با هفتصد سوار در آنجا بود با ده سوار به بهانه شکار بیرون رفت چون بآنجا
رسید مقدمان آن موضع پیشتر آمده رجوع شدند و افغانان بعزم جنگ در کنار
مانده بودند چون تولی از لشکرگاه بهادر پور تا کرده سوار از افغانان
برای قول نزد دلیر خان آمدند اسپان آنها گرفته آنها را در ذیل کشیده و حکم کرد تا
از چهار طرف بر حصار تاخت آورده نابرادرزاده عبدالکریم خان داوه زی را کشته
همه اسپان را گرفته تمامی به تلف و تاراج نمودند و قریب هزار کس زنده اسیر
گرفتند مقدم آنجا دو هزار و پانصد هون داده بعضی را زنده رها نمودند و اکثر پا در رفتند
رفتند دلیر خان یک روز آنجا مقام نمود و دوم روز به بهنالی رفت مردم ده بالا
پام نایک رفته بودند و بعضی از آن هم در راه در جنگل غارت شدند و در آنجا مقام
نموده کسی نزد پام نایک فرستاده پیغام داد که زود خود را رسانده ملاقات بگیر
پام نایک وکیل و پسر خود را فرستاده جواب گویانید که بالفعل آمدن خود تعذر
دارد بعد از تسخیر بیجاپور حاضر خواهم شد ده هزار هون پیشکش میکنم تا تشریف
ببرند و از بیجاپور تا تعلقهٔ من خراب نشود دلیر خان پسر و وکیل او را نزد خود
نگاه داشته بمعرفت محمد فضل دیوان گلبرگه پیغام فرستاد که با لطف
زمینداران قلعه و تیشه در گردن بسته آمده ملازمت کن باشد که مسموع
پیشکش او من به بیجاپور بیرون لشکر داده واگر در بیجا

اینکه سپیدم و متعاقب آن همان روز از کهپای سوار شده به مهرکی رفت مردم
آنجا فراری شده بودند و به غارت کرده و جاری آن دیه را سوخته پاک نموده پام
نایک فرستادن لشکر و هشتم و سی هزار هون نقد قبول کرد دلیرخان بر این قدر راضی
نشد و گفت البته لکهه هون نقد کن یا کلاند بکردن او نیران بخصوص پیهای یکی از این
دو امر انجاست ممکن نی و بلا مقام از مهرکی به درسنا پور رفت پسر پام نایک با دو
صد سوار و پنج شش پیاده در انجا العدد وقت شب فرار نمود دلیرخان از انجا هم
بلا مقام به کوسگی رفت مردم آنجا تمام رفته کوسگی تمام ویران افتاده بود دیگر شهزاده
با بالشهی کسان در روضه و قصبه کوسگی مانده بودند دلیرخان مردم خود به محافظت
آنها گماشته خیمه ها در انجا زد و خود به تاریخ بیست و نهم محرم به ساغر آمدن تجویز نشان
مورچه ها بیرامون حلقه بکنید چونکه به شاه پور رسید فوجی با عبد الغفور نزدیک
باغ سید محمد و فوجی با اخلاص خان نزد باغات عالمگیری استاده کرده خود نزدیک
انجوی شاه پور بایستاده از هر دو جانب شتر بانها و بندقها از چاشتگاه تا
نماز شام سر سیداد و بعد از عصر پیادگان پام نایک بر عبد الغفور شوخی بکار برده
ریختند چنانچه بر قندازان را که در دایرهٔ مقبرهٔ سادات بودند بیرون داشتند
عبد الغفور از انجا خود را کشیده نزدیک حوض رسانیده پناه گرفت بعضی از
مردم وی و آب ادهر تیح کشتند دلیرخان بوقت مغرب برگشته بکوکی آمد و جهار
پام نایک را نهیب داده و تهدید رسانده رخصت نموده و صبح آن روز که
سلخ محرم بود با هم لشکر و توپخانه سوار شده چون به شاه پور رسید دروازه را
بگولهای توپ برانداخته داخل شاه پور شد فیل سوار در دروازه بایستاد
و لشکریانش هر کدام از هر طرف در شاه پور دویده اندر آمدند و دست به غارت
گشادند پسر شاه مسعود زنده چهاردی شاه پور ایستاده اخلاص خان دیده

آمده قرار گرفت بهجوم غارتگران با نسان غارتگری را بوقوع آورده که در یکطرفة العین
پاک و صاف نموده قیامتی بر پا کرد پیادگان بام ناپک از بالای قلعه و از
پس پشته ها و تله های کوهساری و جاهای قلب و توپهای و بندوق ها و دیگر آلات
آتشبازی سر پیدا نموده بر کار بسیار انداختند که اکثر مردم لشکر مقتول و مجروح گردید
و خود بام ناپک که بالای قلعه بفرشته آباد بود از یازده کس وکلای دلیرخان که
بدفعات در پی هم آمده بودند دو کس را نگاه داشته باقیها را بر سر دار داد و خواست
که قلعه بگنجان سپرده خود بیرون آید کسی از انگریزها نقش این گوشه را
پسندیده مانع و قاتل شد و گفت تا شام صبر را کار فرموده از جا حرکت
نکنند بعد از آن اختیار باقی است

در بیان دلیرخان بعد از یافتن کوب و مالش از قزاقان بیدر بعد مجروح و کشته شدن ندامت

دلیرخان به شاه پور آمده از طاس پنجم تا طاس هفتم بیرنگ قیام نموده و از شاه پور
بعد آمدند و فتح مشهور که بیشتر که از بیدر رفته بود دیگر گشتن پدید خود شدند
خود نیز برگشت چشم بام ناپک که در قریه های کمینهاست کوه و صحرا پیاده گرفته
منتظر وقت قابو بودند از هر طرف سر برآورده خود را ریختند و کار بر فوج و مورچه
تنگ کردند او بشگفت تمام جان بسلامت بدر برده با بیدر ملحق شده در
همه عالم عالم از سپاه و غارتگران که بغارت مشغول شده بودند از
پیادگان قریب دویست کس بقتل رسیدند بسیار با مجروح گشتند در آن
در میدانی که مابین کوکنی و شیخا بود واقع است ورآمده در انتظار آمدن
لشکر و مجروخان توقف نمود و قزاقان بیدر در تعاقب لشکر هم رسیده در افتاده

هنگامه قتل و ضرب آنچنان گرم ساختند که از سفل جان بلب رسید خبر صدای الامان بر ثریا
چون بقیة السیف همه نزد دلیرخان جمع آمدند تفحص نموده شد یکهزار و هفتصد کس در آن
روز مقتول و مجروح شده بودند دلیرخان از انجا با کمال خسران و خسارت بهدوش
انفعال و خجالت بهگوگا رسید از غایت ندامت گران شده در رسوائی و بی ناموسی
این روز شد و ابیج از رسوائی های ماضیه گردید —

در بیان سرپیچ از جلب تمنا برآوردن دلیرخان و استغاثه از سرداران طلبیدن و راخذ انتقام از بیدرکان

نه بخشی الملک گفت اگر زر در خزانه نیست شصت هزار هون از خاصه خود برای تنخواه
لشکر میدهم سه روز در اینجا توقف کنند تا بیدر حرام زاده را سزا رسانم و پاداش
کردارش در کنارش نهم و گوشمالی بواجبی دهم چون گرزبرداران را احدیان
بادشاهی و شاهزاده مکرر در زینا پور رسیده بدلیرخان حسب الحکم ظاهر نموده بودند
که صوبه شما تغیر است زود از اینجا برخاسته در لشکر مقیم شوید و محافظت ملک
کنید چون در امثال امر از وی تساهل واقع شد سزاولان درگاه و موکلان بادشاهی
بر وی درشتیها کرده و غلیظ گوئی را کار فرموده طلب بهای قیام بر یده بمطبخ خانه
و دیگر خانها و جمیع بیوتات در ابواب داده سزاولی نمودند و هر روز از سر سوال
در وقت سواری با چنین رسوائی و فضیحت بر میداشتند و نمی گذاشتند که دلیرخان
دم بخواهش برآورد و چون به شاه پور در آمدند ناهنجاری و درشتی احدیان و
گرزداران زیاده از ماقبل شد —

در بیان تن در ندادن بخشی و سرداران لشکر در موافقت دلیرخان —

اکنون برای تلافی مافات توقف از بخشی الملک استدعا نمود بخشی و دیگر سرداران

باوشاهی همه در موافقتش سر باززده گفتند ما در توقف باشما موافقت نخواهیم کرد
وانیجا یکروز نخواهیم ماند اگر شما با لشکر خواصه خود می مانید مختار اند و همگنان با خود
قرار داده بودند اگر نیا ورد و گذاشته خود سوار شوند و اهل لشکر او در معزول العمل
متغیر المنصب و انسته زبان ها در نفرین و تشنیع کشاده ملامت نمودن شروع
کردند که با یک دو سپر خانه عادل شاه برابری کردن نتوانستی و لشکر بادشاهی
را در بیشواژه هلاک و خراب ساختن سهل است و گرزبرداران و احدیان بر
منشی و دیگر سرداران آمده دور تابها میدادند و شدت می نمودند که با دلیرخان
موافقت نکنند دلیرخان مبهوت و دیوانه شده خون جگر می خورد چاره ندید ناگشت
و بکشاکش و تشدید گرزبرداران علی الصباح از کوکی سوار شده به ورسنا پور
معاودت کرد و از انجا بمرکی آمده در راه رفتن از دو جانب دیهات و قصبات سوخته
و خراب نموده و پیته ها را آتش زده از منزل به منزل دیگر میرفت چون از مرکی
بحصار دیبائی الملک رسید توپی چند بر حصار سر داده محصوران را مهیب ساخته و
پا ساخته کس بسیار بند گرفت الملک چون جاگیر شرزه خان بود و دیبائی آمده ملازمت
حاصل نموده هشت هزار هون قبول نمود از انجمله که هزار هون نقد گذرانیده آنچه
هندیان بدست آورده بودند رهانیده مستخلص ساخت دلیرخان انجا یک
روز اقامت نموده به سنگی آمد موضع را سوخته با خاک برابر ساخته به موسله
رسید یکروز در انجا توقف کرده خرابی آن نیز خاطر خواه کرده و دیهای و قریهای
که دران نواحی در اول عبور گدهی ها و حصارها بسته شاهانه ما نشانده بود داین
معموران همه را منهدم گردانیده و تهانه ها بر داشته به تهیر که آمد و دستگیر زده
در انجا مانده و سپر همت و اخلاص را برای انهدام کیری بن پکی و آوردن توپها
و اسباب و سامانی که در انجا گذاشته بود روانه کرده خود به بهکال رفت دلیرخان

و اخلاص خان بر طبق حکم دلیر خان گدهی بهن هلی را از پا بر انداخته توپها و سامان
و اسباب و از انجا پیش دلیر خان آوردند و در همین روزها اسکندر عادلشاه بجرات
و شجاعت بیدر که با سعی بظهور رسانیده خوشنود شده مند گشته پالکی نالکی
را چتر سبز و علم و ماهی مراتب عطا فرموده همچنین عالمگیر بادشاه وقتیکه اخبار مقابله
بیدر با لشکر بادشاهی و جنگ آمدن دلیر خان از چرب دستی بیدران بحضور رسید
این حرف بر زبان دُر افشان رسانید صد آفرین بر بیدران و هزار نفرین بر
بهادران القصه دلیر خان هوش باخته خونریز در انداخته همچنین در تاخت و بهات
و تاراجی قریات افتاده قرار بر یکی نمیگرفت رخت ادبار و افتاده را از اینجا
بآنجا می کشیده عالمی را خراب و هلاکت میساخت و بر تدبیری که بفن خویش در تسخیر
بیجاپور باور صورت مصالحه اندیشه بر روی کار می آورد ثمر بر خلاف مراد می
بخشید و شهزاده عالم بهادر رنجیدن معاملات او کشیده نالش هاے او متواتر
به بادشاه می نوشت حضور بادشاه درگاه نیز شکایت ها سوز تدبیر و کج حملہ ها
و بعرض معلی میرسانیدند بادشاه او را مورد عتاب بی حساب گردانیده فرامین
سرزنش آمیز توبیخ آمود اصدار می فرمود تا غایتی که دلیر خان از استیلای
امراض روحانی که یکی نامرادی و ناکامی دویم خوف باز پرس بادشاهی سوم تفت
و طعن خلق از ماه تا ماهی مرض جسمانی نیز بهم رسانید پیاله عمرش را بر آورده بود
تا در اورنگ آباد بسفر ناگزیر شتافت —

بیان شمه احوال سیواجی

سیواجی پسر شاه جی عجیب فتنه روزگار بود که اکثر شهر آشوب بلکه جهان آشوبش
لقب کنند سزا است و آفریده بی نظیر و بی مانندش گویند بجا است عجیب جا
معنی داشت که با صفت شجاعت و تدبیر خصلت گریزی و تذویر را فراهم آورده

در قزاقی و عیاری نظیر نداشت و مکاری حیله بازی را بر طاق ایوان بلند گذاشت هم در حیات پدر خود سرآمد این فنون و سر دفتر فتانان جهان بود که کارها می‌نمود که سلطنت‌ها را با هم می‌زد و خانه‌ها را از پا در می‌انداخت و بسبب قوی معادات و معاندت میان آل تیمور و عادل شاهیان همچون ثعبان و عقرب ترکیب بود که با فساد پیش رفته رفته کار باین مرتبه انجامید و او عجب طالعی قوی داشت که با چنین شورانگیزی و جهان سوزی مابین این دو قوی پنجه یکی مغل و دیگر عادل شاه توطن داشت و شرارتها و فسادات بر روی کار می‌آورد و بهر دو طرف اذیت می‌رسانید و هر دو از هر دو طرف در استیصالش سعی‌ها می‌نمودند و جهدها می‌کردند اما او نیز در طالع مددگار و قوت بخت قوی آثار تا مدت بیست و پنج سال بخودکامی بسر برده دار و درخت زندگانی ثمرات مراد برچیده در شهور سنه هزار و نود و یک در راه سیر بقرارگاه اصلی شتافت و عالمی را از کشاکش شهرآشوبی خود باز رهانید بعد از آن پسرش سنباجی بجای پدر شرارت پیکر قایم مقام بوده شرارات موروثی را بتازگی آورده و هنگامه ملک ویرانی و عالم خرابی را گرم ساخت گاهی با مسعود خان در ساخته با مغل زد و خامی باخت و گاهی با مغل موافقت کرده در ایذای دکنیان مهره تند و تیز پیش می‌برد و او هم در شعبده و پیشه قزاقی و فتانی از درجه پدر فروتر نه بوده طاق الفعل کار فرسوده مدت ده سال در خودکاشتی و خودرای طریق ناخوشی و بنا بر قضا مسندی عالمگیر و عادل شاه بوده در شهور سنه ۱۱۰۱ یکهزار و یکصد و یک همراه پدر بشتافت —

در بیان صدور رسم رعایت از پادشاه و شاهزاده سکندر عادل شاه

بتاریخ هفتم ربیع الاول سنه هزار و نود و یک نشان شاهزاده معظم شاه بهادر در باب

سید مخدوم و بهم سیواجی رسید و بادشاه و مسعود خان تا بهوز شاهپور استقبال رفته
اخذ نموده و بعد چهار روز یازدهم ماه مذکور میرزا محمد منیف بار خلعت و نشان از
پیش شاهزاده موصوف آورده باز تا حوض مذکور رفته گرفتند و بیست و دویم
همین ماه بتقریب مجلس مولود مبارک بادشاه بخانه مسعود خان تشریف آورده شب
همانجا گذرانیدند صبح روز دویم سواری تا شاهپور فرموده دو اسپ و خلعت که
برای بادشاه و یک اسپ و خلعت برای مسعود خان از نزد شاهزاده مذکور رسیده
بود گرفته بشهر مراجعت نمودند و دویم ربیع الثانی و نیکنا ذاری را از قید برآورده در
مصلحت شرزه خان مختار گردانیدند و بدویم جمادی الاول از شهر برآمده در خسرو پور
نزول کرده و از آنجا به سویم چهارم روز راهی سمت آدونی گشته در مقام کلکوته با
شرزه خان ملحق شده و تقریبات شایسته و تمهیدات برجسته برانگیخته غبار کدورت
سید مخدوم از جانب مسعود خان نشسته زدوده و صفای مطلق در میان بهم رسانیدند

در بیان بیان آنکه مغل را اگرچه تسخیر دکن از قدیم مرکوز دل بود اما با مغل نهضت عالم گیر نصوب دکن باعثی دیگر بهم شد و آن هم داستان شدن اگر با سیواجی

سبب قوی بعد از مشیت ازلی رخ عزیمت بجانب دکن آوردن عالمگیر را اگرچه
در اصل همان حرص و بوطمعی و شره و زیاده طلبی است که در طبع فرزندان او هم رسوخ مذکور
یافته است که با وجود این وسعت قلمرو و فراخی ممالک محروسه که از بابر و اکبر بهم رسیده
در آتش حال گشته بود قناعت نکرده بر طبق قول شیخ ؒ هفت اقلیم ار بگیرد
بادشاه ❊ همچنان در بند اقلیمی دگر ❊ روز و شب در فکر و خیال تسخیر دکن صبا
و مسا در پی اخذ و قبض بیجاپور و حیدرآباد بود اسباب دیگر هم بر منشی باعث گشته بودند
یکی اذیت شهزاده محمد اکبر پسرش که از نا سپاسی و غضه اش هم در اگره در دهلی

شربتی آب خوردن ایشان را گوارا نمی آید دویم فتنه خیزی پسر کهینش شاهزاده محمد اکبر
که بطریق بغی و خودرای رنجش خاطر پدر رسانید و ازان بابت خوفی عظیم بر دل
عالمگیر مستولی گردید تفصیل این مقابله و تبیین این چنانچه بر طریق ایجاز و اختصار
اینکه در سنه بیست و یک جلوس عالمگیر مطابق هزار و هشتاد و نه هجری راجه جسونت
سنگه راس و رئیس راتهوران فرمان روای جودهپور بحکم نافذ التصرف و لازم
النفوذ رب العالمین مسافر ملک عدم گردید و فرزندی بولی عهدیش بر تخت راج یکی
راتهوران بنشیند نداشت پس از مردنش بدو سه ماه زنان و نوکران کارپردازان
راجه متوفی بحضور عرضی گذرانیدند که از زنان راجه متوفی دو زن از راجه حمل برداشته
بودند الحال از آنها دو پسر بفاصله قلیلی بوجود آمده اند امیدوار فضل و کرم بادشاهی
هستیم که حکم تیکه برکشیدن و بر تخت راجگی جودهپور نشاندن مرحمت گردد حکم والا
صادر شد که آن پسران را با مادران بحضور بیارند تا هم در حضور بعطای خلعت
راجگی سرفرازی یابند چون آنها بحضور رسیدند عطای راجگی جودهپور و گذاشت بهیچ
جای عمده بطفلان عدیم التمیز خصوص اطفالی که بنسبت راجگی راجه متوفی تشخیص
نیافته باشند گنجایش نداشت بدیوانیان عظام حکم والا صادر شد تا رسیدن
اطفال بحد رشد و تمیز دو محل بجاگیر آنها تنخواه نموده باقی ملک را بخالصه سرکار
ضبط نمایند و بعهده داران آن محلات یکی از امرا مقرر سازند راجپوتان را چون
مقصود جز ان نبود که جودهپور که تخت گاه راتهوران است بر پسران راجه
مسلم و بحال باشد چون آن بظهور نیامد بیدل گشتند و بوقت قابو از شاه جهان آباد
بازنان و پسران راجه فرار نموده به جودهپور آمدند و کاشتی را کار فرموده بیکی
ازان دو پسر که اجیت سنگه موسوم بود تیکه کشیده براجگی برداشتند و بر تخت
جودهپور برنشاندند و تمردی کردن تابی آغاز نهادند بنابران غضب سلطانی در تقا

تهمانی در کار شد و رایات عالیات بصوب اجمیر شریف بر افراختند و به مقتضای بنده
پروری رای عالم آرا اقتضای آن بود کرد که به تقصیر و جرم جمعی حمقای آن خان‌زاده
از پا نیندازند چه طفل را درین معامله خبری و تقصیری نبود برانا که سرحدش بسرحد
راتهوران پیوسته است فرمان واجب الاذعان که آن گروه مست خواب غفلت
و پندار را بیدار سازد و اگر هم فرضاً اجل و خرابی آنها رسیده باشد باید که در ملک
خود کوهستانی بملک خود پیوسته آنها را جا ندهد و حمایت آن گروه اجل رسیده
و خان جهان بهادر ظفر جنگ را به تنبیه راتهوران متعین فرموده خود بدار السلطنت
سعادت فرمودند چون خان جهان این مهم را بمسابله و مصالحه سر کرد و بعرض رسید
که رانا پنهانی بر اعانت راتهوران است و عیال و اطفال شان را در ملک خویش
جا پناه جا داده است بار دیگر رایات عالیات بعزم جهاد بصوب اجمیر شریف باهتزاز
در آمد و به بادشاه زاده محمد معظم که از دکن عازم حضور شده به اودیپور رسیده بود فرمان
والا رفت که بر سر تالاب رانا ساگر که میانه ملک راناست اقامت گزیده به تخریب آن
انکه پردازد و به بادشاه زاده محمد معظم حکم رسید که با فوج قاهره حضور در کوهستان
دیوصورت که حد فاصل است میان ولایت رانا و راتهوران رفته به تخریب آن
نواح بکوشند و هم چنین مجاهدان دیگر تاخت و قتل متعین شدند چنانچه از هر طرف
غازیان عساکر موافق مرضی بادشاه جهان کار از پیش بردند و میر شهاب الدین خان
را فوج دیگر که به تخریب ملک راتهوران متعین بودند نیز بجد و دات لایق بجا آورده
در قتل و غارت تقصیر نکردند. قصه کوتاه شهزاده محمد اکبر از راجپوتان محیل
فریب خورده چند امرای بادشاهی و خانه‌زادان نمک پرورده همداستان شده
اراده بغی در سر گرفت و چون شنیده که جمعیت رکاب سعادت جابجا تعین شده
و زیاده هر دو سه هزار سوار و اهل خدمت در حضور نیست طلب اشتهار داده از ولد

صورت با جمعیت راتهوران قریب ده دوازده هزار سوار سوای اینها هفت و
هشت هزار فراهم آورده بصوب اجمیر روان شد و توپخانه بادشاهی با چاره توپخانه
خود همراه گرفت بادشاه این خبر شنیده و رغضب آمده و بر کثرت آن نظر نکرده با
قلیلی از جمعیت حضور که جنگی شاید که دو هزار سوار در آنمیان باشند بموضع دیواری
که به سه کروه از اجمیر شریف است و برادر شکوه هم بر آن کل زمین فتح یافته بود نزول
فرمودند و شاه عالم فرمان صادر شد که خود را زود بحضور رساند بادشاه زاده برسم
ایلغار روانه شد روزی که محمد اکبر که بر پنج یا شش گروهی بعسکر بادشاهی رسد
با قریب پنج هزار سواران روز قریب شش کروه راهپیموده آنجا رسید بادشاه قلیخان
که سپه سالار و هراول فوج اکبر بود از وی جدا شده بحضور رسید و راجپوتان
که بیشتر بر اعتماد قول و همراه بودند رفتن او را از عذر دانسته ترک رفاقت اکبر
نمودند دیگر نوکران و عوض بر ستان نیز بهر بهانه یکیک رفاقت گذاشتند
لاچار از چهار پنج گروهی با محمد ابراهیم که روی آمدن نداشت و دو سه صد کس
دیگر و چهار و پنج هزار اشرفی که باقی مانده بودند یک پهر از شب مانده فرار نموده به
ملک راتهوران رفت و بنه و بنگاه او تاراج راجپوتان شد روز دیگر شاه عالم
متعاقب او شتافت یافت اکبر در ملک و در دست راتهوران که در نزدیکی سرحد
احمد آباد گجرات و تنها سینه بی آب آن ملک است خود را انداخته دیگر بار راتهوران
بر او جمع آمدند خصوص درگاه و سونک که او سرداران عمده راجه جسونت بودند
بعد آوارگی بسیار که انجا هیچ کاری پیش رفت نمی شد و در یکمقام شبی و روزی
بسر نمی تواند برد با درگاه و سونک و پانصد راجپوت براه بیابان گجرات افتاده
روی بصوب دکن رو داده در ولایت کوکن نزد سنبها جی طرح اقامت انداخت
بامید آنکه شاید عادل شاه و قطب شاه مدد و معاونت خود کنند تا باین تائیدات

ثالثه یعنی سنوات عادلشاه و قطب شاه و سنبهاجی استقلال بهم رسانیده و بر مقصد
دست یابد ٭٭٭٭٭٭

در بیان از معامله رانا فراغ حاصل کرده عزیمت دکن نمودن ـ

چون افواج سلطانی از چهار طرف در ملک رانا در آمده او را در میان گرفته تنگ
نمودند او خود را در چار موجه بلا مبتلا دیده از خواب غفلت و نخوت بیدار شد زیاده
ازین شوخی کار فرمودن صلاح خویش نداشت بلکه ذره استادگی برین شیوه
موجب زوال و وبال خود پنداشت لاجرم بخدمت شهزاده اعظم رسید بزبان
تضرع والحاج عذر جسارت خواسته چند پرگنه از وطن خویش پیشکش درگاه نموده
طرح اطاعت و فرمان بری را زیب و دستار عجز و افتخار گردانید عالمگیر چون ازمهم
راجواره فراغ یافت وازان سو اطمینان خاطر دست داده بر خاطر اشرف فکر اکبر
دامنگیر گردید چه معلوم داشت که این شهزاده باوجود خورد سنی و کوته نصیبی در
جرات جلادت و شوخی و دلیری و پرفنی و حیله گری از سایر شاهزادگان و کبیر سنا
و عظیم المنزلت ممتاز و یگانه و مشهور آفاق و زمانه است که مبادا با پسر جهانبینی که
او هم درین خصال یگانه آفاق است وقتیکه همداستان و یکدل شود مقرر است
مصرع ـ پس قباحت ها بپا خواهند شد که اصلاح از دست سعی و جهد نامقدور
گردد پس ازین فکر بر خاطر اشرف چنان غلبه آورده که خور و خواب را مزاحمت میرسانید
جشن شادی و عقد مناکحت شهزاده اعظم با بادشاه بی بی که بسبب همین مهم اتفاق و
موانع در تعویق مانده بود در شهر رجب سنه هزار و نود و دو بآئین پیشین جلوه
فرحی بخشیده شهزاده مذکور را در همان ماه بصوب دکن بر همین مهم روانه فرمود
وبعد ازان در دیگر ماه رمضان شریف خود بدولت هم عازم الکه دکن گردیدند

درهمین ایام فرامین استمالت عنوان بدسکندر شاه مسعود خان و سید مخدوم و دیگر اعیان اصدار فرموده اند چنانچه درین محل ونقل یکی فرمان بادشاه عالمگیر و دیگر پروانه بادشاهی که به سید مخدوم صادر شده بمناسب مقام ثبت گردید

نقل فرمان عالمگیر بادشاه که شرزه خان مخاطب رستمخان نوشته

سیادت و شجاعت پناه مشتهاست و بسالت دستگاه مورد مراحم بیکران رستم بعنایات بادشاهی مباهی بوده بدانند که چون دراین ایام فیروزی انجام ذریعه همگی همت والا مصروف تنبیه رانا بود و لشکر ظفر اثر از اطراف و جوانب ملک او درآمده او را درمیان گرفته بودند اکبر بی خبر از راه بیعقلی و سفاهت جهت خورد سالی باغوای نادولتخواهان تیره رای چشم از صلاح خویش پوشیده به تهیه اسباب بغی و طغیان پرداخت و مصدر دورهاسے ناهنجار شد آخر الامر گرفتار اعمال ناشایسته و افعال قبیحه خود گشت و طاقت مقاومت از حوصله خود فراتر دیده و ایکرا دادن قرار گردید چندین از نوکران راجه جسونت سنگه متوفی همراه گرفته بکمال خواری و سراسیمگی و سمت ناکامی و ادبار بهیوده بولا رآنا میرفت وازین جهت که او بخانه خرابی خود راضی شد آن رانده درگاه جهان پناه را در سرزمین خویش جا نداد سرزمین خیریت و دهشت عزیمت جانب دکن کرده با سیر جهنمی نگ احرام خلق گشته و از انجا که فرزند برخوردار نامدار عالی تبار غره ناصیه عظمت ثمره باصره خلافت فروغ دودمان ابهت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداری اختر برج حشمت گوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال بهار چمن عزو اقبال والانسبت سعادت توام بادشاه زاده جهان و جهانیان محمد اعظم قرة بعد اخری بر سر رانا رفت بمقتضای دوربینی و مآل اندیشی طریق عجز وانکسارش

بملاقات فرزند اقبال مند آمد جمیع احکام پیشگاه خلافت از جزیه و جبانه قبول نموده تعهد نمود
که باغی و نوکران راجه متوفی را در تعلقه خود راه ندهد تقصیرات او بعفو و صفح مقرون گردید
خاطر اولیای دولت ابد مدت ازین طرف بالکل جمع شده آن نامدار کامگار با فوج گران
و توپخانه فراوان برای استیصال آن خسران مآل دستوری یافت انشاء الله المستعان
اوایل شعبان رایات عالیات نیز بآن سمت نهضت خواهد نمود حکم جهان مطاع عالم
مطیع شرف نفاذ می یابد که چون برای استخلاص و تسخیر قلاع و بقاع متعلقه بیجاپور که بتصرف
کافر خبری رفته و قابوی بهتر ازین دست بهم نخواهد داد خاطر خود را بهمه جهت جمیع و مطمئن
داشته باتفاق سیادت و نقابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه خلاصه فدویان
باخلاص زبده دولتخواهان خاص عمده پیش قدمان هر که رزم و پرخاش خانجهان بهادر
ظفر جنگ کوکلتاش شروع در بیکار نماید و کمر خدمت و اجتهاد بر میان جان بسته در
تقدیم اینخدمت دقیقه از دقایق دولتخواهی و دلسوزی مهمل و نامرعی نگذاشته این
معنی موجب مجرای عظیم خود شناسد و فراخور فدویت و جان فشانی امیدوار مزید مراحم
پادشاهانه باشد هفتم رجب سال بیست و چهارم از جلوس والا نوشته شد سنه ۱۰۹۳

نقل پروانه شهربانو بیگم عرف بادشاه بی که بسید مخدوم رستم خان نوشته

سیادت پناه شجاعت دستگاه عمده مبارزان رستم نشان سید شرزه خان
مشمول مراحم بوده بداند که شکر مراحم بی منتهای پیشگاه خلافت که بمحض تفضل شامل حال
این بیکس غریب از دار و دیار دور افتاده شده که سالها بگوید یکی از هزار نمی تواند گفت
ازین وجه خاطر ان سیادت رتبت جمع باشد و درینولا که رانا مغلوب عساکر گردون مآثر
گشته بتقدیم عجز و زاری آمده ملازمت بادشاهزاده جهان و جهانیان نور ناصیه
دولت ابد افزون فروغ جبهه ملک و ملت قرة العین خلافت و دولت محمد اعظم کرده جزیه

دجبانه وسایر احکام قدسی قبول نموده درین طرف کاری نماند حکم جهان مطاع صادر شد که بادشاه ازو
مذکور متوجه سمت دکن شوند وغیر همت والا مصمم شد که مرکب جهان کشا نیز در اوایل شعبان
به الصوب نهضت فرماید تا سزای دادن جا باغی را در ملک خود در کنار شقی نهاده آید باید که
این وقت را که بادشاه روی زمین بنفس نفیس خود متوجه دفع کافر شده اند غنیمت دانسته
ومراسم خدمت اولیا عظمت مغتنم انگاشته مراعات نمکوارگی خاندان عادلشاهیه نموده ومراسم
اخلاص که ازان شهامت وعقیدت دستگاه توقع است بعمل آورده برای کار دولت
زاده خود بهر طریق که ممکن ومقدور باشد رفاقت سدی مسعود خان ودیگر امرای دولت آیین
از صمیم قلب بتقدیم رسانیده نوعی بکوشند که کرناتک ودیگر جاها که از دست رفته باز
بتصرف دودمان عادلشاه درآید که این سعی پیش خلایق سبب ذکر جمیل ونزد خالق
موجب اجر جزیل خواهد شد وباعث خوشنودی خاطر بادشاه جمجاه که بادنی توجه ذات
مقدسش کشورها کشوده می آید ووثوق بر اخلاص این خاندان بهم خواهد رسید
وما جرای آن خواهد شد که التماس امداد وعنایات توانیم کرد وتوجهات بر طرف خواهد شد
وبالتفات خدیو صورت ومعنی بازبجاپور قرین امن ورفا خواهد شد مجملاً مقتضای
نعمت پروردگی آنست که درین هنگام که کافر بخود خواهد درماند کوتاهی نورزیده جاتا
موروثی را بگیرند به تعلل وتغافل نگذارند وگوشش بفسون وافسانه باغی خسر الدنیا والآخرة
وکافر فاجر ننداخته بازی آنها را نخورند وداد مروی ومردانگی بستانند که الوقت سیف
والفوت حیف دوازدهم رجب سنه بیست وچهار جلوس سنه ۱۰۹۲ ۔

بیان از بی رنتساقی سلطنت خانه سکندر چون مسعود خان بتنگ آمده بادونی شتافتن ۔

چون مسعود خان ونیکنا دری را در مقدمه سید مخدوم مختار نموده روانه کرد وسید مخدوم
دلشکن گشته واز برادران همخانه رسیده بنقل توسل جسته بادونی پناه گرفته بحکم دلیرخان

بر تخریب نواحی ادونی متعین گشته به پند و موعظت و نیکنامی بخیر توسط کردن او وفا
کیشی و مآل اندیشی را کاربند شده بدرگاه خداوند نعمت رجوع کرد و عزیمت وفاداری
و خدمتگذاری صاحب نمک که نزد اهل هوش حق منوش فرض عین است راسخ
نموده از جانب مغل برخاسته به بیجاپور آمد مسعود خان تا چوگی هشت باستقبالش
رفته بشهر آورده سکندر پادشاه به بیچ زهره پور رونق افزا شده سلام و مجرا شمرده خانرا
گرفت و بنوازش و مراحم او را سربلند و ممتاز گردانیده هم از بیرونی او را بمصلحت
باد آوین نام زد فرمود القصه سیدی مسعود خان در اصلاح سلطنت خانه عادلشاهیه
نسق و انتظام عهد دولت سکندری از سر دلسوزی و غمخواری بمقتضای عقل کفایت
اندیش خویش هر چند تدابیر شایسته بر روی کار رسانید چون خواست ایزدی بخلافش
تعلق گرفته بود بر وفق اذا حلت التقادیر بطلت التدابیر این همه بر ستره دریافته کالعهن
المنفوش گشته اصلا صورت مدعا در آینه آرزو مشاهده نمی افتاد هرگز چهره نظم و نسق
زین عهد از پرده غیب جلوه آرائی نمی گشت تا غایتی از رعایا و عوام تا سپاه بر حوض پرور
بجلادت و دو تهمی نشسته طعام نمی خوردند و از پادشاه با رعیت یکشت بدوستکامی
و دل شادی بر بستر استراحت خواب نمیکردند مسعود خان ازین درد سری پنج شش ساله
و کشاکش عریضه و بیجا پیچ طویله تنگ آمده از مملکت داری سلطنت خانه سکندری
سیر آمده از کار ملکی و مدار المهامی بیجاپور ملالت گرفت و درین هنگامه شورش
رفتن در گوشه عافیت خزیدن درین زمانه آشوب و همین گوی سلامت را غنیمت
شمردن یعنی قلعه ادونی را حراست نمودن و در پناه او درآمده خود را از مکروهات
زمانی مامون و محفوظ داشتن بهتر و خوشتر از دولت سکندری و ملک سلیمانی دانسته
ناچار از حکومت و کاروبار بیجاپور استعفا جسته و از وزارت سکندری دست برداشته
بادونی شتافتن بدل مقرر کرده و تمهیدات موجه بتقدیم رسانیده از پادشاه

رخصت وطن طلبیده سکندر شاه بر فتنش راضی نمیشد آخر بطایف الحیل بتقرار مراجعت ازادونی باسوگند مصحف مجید هفدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و نود و چهارم رخصت حاصل نموده بخانه آمد و بیازدهم از بیجاپور بر آمده سمت ادونی راهی شد و بتاریخ دوازدهم ربیع الثانی سنه هزار و نود و پنج خلعت وزارت و منصب کار ملکی تا چهار راس اسپ و یک زنجیر فیل با آقا حسن و بغدادی یافت آقا حسن در ایام حکومت و منصب وزارت استیفا رحضوظ بخاطر خواه نه نموده بود که روزگارش زود بسر آمد به دوازدهم ذی قعده سال مذکور از نقد منصب وزارت استعفا نموده بسرای آخرت شتافت ـ

شمه احوال سدی مسعود خان

سیدی مسعود خان حبشی چهاره از غلامان از ملک عبدالوهاب بن ملک ریحان عادل شاهی بود چون عبدالوهاب وفات یافت سدی جوهر غلام ملک عبدالوهاب ملک ریحان ثانی را که فرزند و جانشین ملک عبدالوهاب بود محبوس ساخته در محمد نور کندنول قایم مقام صاحب و صاحب زاده شد و بدرجه امارت رسید و سیدی مسعود را به دامادی گرفته تربیت می کرد و در وقتی که سدی جوهر خطاب صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله را محاصره نموده با سیواجی بهوسله جدال و قتال داشت مسعود تردی چند نموده خطاب خوانی و امارت یافت و چون جوهر صلابت خان درگذشت و سدی عبدالعزیز پسر او صاحب اختیار شد میخواست که مسعود خان را قید نماید زن عبدالوهاب بر آورده سیدی عبدالعزیز مطلع شده مسعود خان را اطلاع نمود مسعود خان با معدودی از کندنول گریخته نزد شیخ عنایت الله عادلابادی حارس قلعه آدونی رفت شیخ عنایت الله او را بالاسے قلعه جا داده با او اختصاص و یکجهتی دارند مسعود خان در اندک فرصتی قلعه ادونی را باخلاص از شیخ عنایت الله بدست آورده و در آنجا متمکن شد و رفته رفته

بدرجهٔ امارت عظمی و وزارت رسید اگرچه سلوک ظاهری و تواضع زبانی و طریقهٔ او به
حسن معاشرت داشت و در قلعه‌بانی و خبرداری در امور گنگاش مهارت تمام داشت
اما مردی ناحق‌شناس بود و سفله‌پرور و از دوستان هم متوهم تا غایتی که بر زن
و فرزندان اعتمادی نمی‌کرد و رعیت‌پروری و سپاه‌داری مطلق در دیش نبود
بلکه از سپاهیان اصیل یکقلم کاره و متنفر آنقدر را اعتماد و توقع سپاهگیری و
کامگاری که از پیادگان داشت از سپاهیان اصیل نمیداشت و بعهد دولت
او هیچ یکی از اشراف و اهل فضل و هنر سرفراز نشد و بمراد خاطر رسید کسانیکه فی الجمله
رشد و رواج یافته و دخل در مهمات میکردند شش نفر بودند یکی سیدی عنبر که غلام او
بود قلعهٔ ادونی را با تمام ولایت بدو سپرده نایب مناب خویش ساخته بود دوم
ونکنادری سوارزی بهمن واحد العین کل کرنی موضع کارل ونی معامله رایچور
که در ابتدای دولت فارسی نویس بود رفته رفته بوسیلهٔ اخلاص و امانت داد و
دخیل مهمات گنگاش گردیده مدارالمهام شده بود و در قول و فعل نسبت مسعودخان
اندکی راستی و درشتی داشت اما مسعودخان آبروی اعتماد نبود باین واهمه که
مبادا از خود نداده معامله برهم زند طوعاً و کرهاً بصلاح او عمل می‌کرد و سیوم سید عالم
بدطبع ممسک که غیر خودغرضی و زراندوزی متهور در ذات خود نداشت باین وسیله
که زنش خواهرزن مسعودخان بود قربی و منزلتی بهم رسانیده بسالوسی و کرپنزی
داخل هواخواهان شده بود چهارم محمد جی سقا که از خردسالی خدمت نموده به
محمدخان موسوم شده بود پنجم سراجی پهلوان که از پهلوانی بجاداری رسیده
نسبت دیگران اندک اعتباری داشت هرگاه یکی اعیان دولت کاری متوسل
او میکردند سرانجام می‌یافت ششم لیونو نداف سرکوپا که چغلی و خانه‌خرابی خلق
از پیش خداوند حسن قبول یافته هر سال عالمی را خراب و مستاصل ساخته بظلم

دستنگاری زر را پیدا می کرد و در زروانی چند نگاه داشته در روی کار می نمود —

بیان ربط تمهید تشریف آوردن عالمگیر بملک دکن —

چون سلسلهٔ سخن تا باینجا رسید لابد شد که ذکر مبادی آمدن عالمگیر در دکن در سلک
تحریر در آورده شود که اتمام احوال عادل شاهیان بر ذکر آن موقوف است
پوشیده نماند قبل ازین هم ایمائی رفته که آل تیموری در هوس تسخیر دکن و آرزوی
بیجاپور عمرها سپری می نمودند و گو بمقصود بجنگ نیاوردند مگر اورنگ زیب
که داهی روزگار بود جامعیتی داشت که بدان از سایر تیموریان بلکه جمیع شاهان
جهان ممتاز و یگانه و در جمیع صفات کمال و فضایل شریفه چه از تعهد و خدادانی و چه
از تفنن و حیلت سازی انگشت نمای اهل زمانه بود او نیز درین از روی هوس
تا مدت پنجاه سال چه در زمان شهزادگی و چه در ایام شاهی و شهنشاهی سعیها و
تدبیرها بکار برده جد و جهد می نمود و متواتر افواج سحاب امواج چه با سرداران
نامدار و چه شهزادگان کامگار به سر دکن ابلاغ می نمود و شب و روز در همین
فکر و خیال مانده تصمیم توجه خود بدولت و اقبال در دل مرکوز میداشت تا آخرکار
بتقدیر قادر جبار بهانهٔ لطیفه بدست آمد و قصد دیرینه را جوش داد یعنی شاهزاده
محمد اکبر چون از سر شوخی که اصل طبیعتش مخمر بود طریق بغاوت پیموده با پدر بمقابله
برخاست اما چون تاب مقاومت نداشت عنان عزیمت را بصوب دکن انعطاف
داده با سنبا جی نیز موافقت در ساخت و در پناه او ماند اگرچه از استماع این
خبر وحشت اثر عظیم بر خاطر اشرف عالمگیر استیلا یافت که مبادا هر دو منافقان زمان
چون هم داستان گشته شیده پروری کار رسانند که تدارکش در حیز امتناع افتد
عجلت را بکار برده فتنه برافروخته را باید خود خوابانید بنا بر آن شتابان از کار جهان
از دو راه بلقیس زمانی بادشاه بی بی پادشاهزاده سلطان محمد اعظم شاه که در تاریخ دوازدهم

رجب سنه هزار و نود و دو جلوه پذیر گردید فراغ یافته بست و پنجم ماه مذکور که هنوز عین ایام
برشکالی بود شهزاده محمد اعظم را بخطاب شاهی و اضافه منصب سربلند ساخته
با فوج گران و استعداد فراوان بطریق استقلال بر سر دکن بقصد استیصال شقی و تنبیه
و تادیب باغی پیشه روانه کرد و پنجم ماه رمضان المبارک سال مذکور خود بنفس نفیس
با عساکر آینده و اسباب و استعداد کیهانی شکوه از اجمیر شریف بر آمده رایات
عالیات را چه بر سمت دکن اهتزاز بخشیدند و پیشتر از آن بچند قلیل چنانچه با آن
هم اشاره رفت که فرامین بادشاه عالمگیر و شالهای بادشاه بی بی با عیان
بیجاپور مشتمل برین این معنی که شرارت و فساد و شقی بچه سنبا بود و تباهی ملک متعلقه
بیجاپور و اختلال سلطنت خانه سلطان سکندر بهمه گوش زد بادشاه عالمیان شده
لهذا شاهزاده جهانیان محمد اعظم را برای تنبیه و تادیب و گوشمالی شقی بچه از پیشگاه
خلافت روانه فرموده اند و عنقریب رایات ظفر آیات مرکب خاص هم متوجه آن
طرف می شوند می باید که جمیع هواخواهان فدویت شعار و نمک پروردگان دودمان
عادلشاهی در چنین وقت فرصت را غنیمت دانسته بکمک استظهار فوج شهنشاهی
شریک تنبیه و تادیب آن شقی این شقی گردیده تمامی ملک و تعلقات بیجاپور
را که بقبضه متمردان مرده رفته است مستخلص کرده از سر نو سلطنت سلطان سکندر
را رونق ثبات و آرایش قیام بخشیده و در انقیاد و اطاعت امر عالی شهنشاهی
ملتزم بوده سر مو انحراف نورزند اصدار یافته بود چنانچه نقل در مکتوب که شهزاده بنام
صدور یافته قبل ازین هم درین جریده ثبت افتاده است چون عالمگیر را
یقین پیوست که باین مواعظ و نصایح هیچ کارکشائی نمی شود و اعیان و
ارکان بیجاپور از نفاق رجوع ننموده و در درستگی سلطنت خانه نمی کوشند
و از نصرت و حمایت شقی این شقی باز نمی مانند و شقی بچه مفسد نیز از شرارت ذاتی

بازآمده طریق اطاعت و انقیاد پیش نمی کرد بلکه در ادای شرارت پیش قدمی را
کار فرموده بهیر ناخلف را پناه داده در صدد فتنه انگیزی است اختلال این عقده ها
بجز متوجه گشتن خویش محض بفرستادن افواج و عساکر صورت پذیرفتن نیست و
خود این غرض یعنی متوجه شدن بنفس نفیس بدکن و بر انداختن عادلشاهیه و
قطبشاهیه مانند نظام شاهیه و خود فرمان منتقل الکه دکن گشتن از قدیم مذکور
خاطر اشرفش بود رایت عزم بصوب دکن برافراخته بدوازدهم ذی قعده سال
مذکور بلده معموره برهان پور را از قدوم اشرف مورد انوار برکات ساختند
بعد چهار ماهه در آن بلده در ربیع الاول از برهان پور برآمده بطرف خجسته بنیاد
نهضت نمودند بعد هفت هشت ماه غره ذی قعده سال لاحق از خجسته بنیاد باحمدنگر
تشریف ارزانی فرمودند و در اوائل هزار و نود و چهار مابین لشکر شهنشاهی و فوج
سنباجی نزدیک به کلیان جنگ سخت واقع شد حسن علیخان عالمگیرشاهی در آن
جنگ مجروح شد و مردم بسیار کشته شدند فتح از جانب سنباجی شد و در همین
سال حسین خان میانه از سرهنگی کنارکشا از لشکر شرزه خان جدا گشته بلشکر
مغل پیوست و از انجا بطرف اورنگ آباد رخ آورده بملازمت عالمگیر رسیده
منصب پنج هزاری و خطاب فتح جنگ خان یافت و میر شهاب الدین خان را
در جلدوی معرکه آرایی که با غنیم مفسدی او در خطاب غازی الدین خان سرفراز یافته
بطرف [illegible] رخصت شد و هفتم رمضان المبارک این سال شهزاده محمد اعظم باز
بر ساق بیجاپور متعین شد سوم شوال المکرم شاهزاده شاه عالم برای تنبیه
دگر شالی سنباجی و تخریب الکه کوکن رخصت دادند شاه عالم از کرمال رام گهات
داخل کوکن شده در نهب و غارت و [illegible] عالم آن ملک و قطع و سهم اشجار
محصول آن سرزمین و تسخیر و قبض قلاع آنطرف دقیقه فرو نمی گذاشت و از حوالی

سر محاذی بندر کوه است سیرکنان به نیلانگوره و از آنجا به بندر سازی رسیده تمامی
آن ولایت را پی سپهر مرکب گردانید چون لشکر متعینهٔ شاهزاده از قحط فقدان آذوقه
بسبب هنگامه آرائی سنبها و قزاقی دراهرنی اعوان و اخوانش و عدم معاونت
و مدد از طرف بیجاپوریان بلکه بشوکت و تقویت ایشان باستنا و قوع قحطی بر جنس
تعب و مشقت بسیار یافتند و تلف شدند بلی علاقی بتقدیر کمال کشیدند حکم مراجعت
صادر شد و بهر شاهزاده عالیجاه اعظم شاه را که برای تاخت و نواحی و اطراف بیجاپور
با لشکر سنگین متعین ساخته بودند از وهم برحکم فرمان نهب و غارت اطراف بر
درخته قلعه و ناروزار را محاصره کرده درچند روز فتح نموده مراجعت نموده بود —

بیان محاصره بیجاپور رفتن مسعود خان بادونی

ششم محرم سنه هزار و نود و پنج آقا خسرو بملازمت سلطان سکندر مستعد شد و بست و
دوم ماه مذکور بادشاه بضیافت آقا خسرو رفتند و از همانجا باستقبال نواب
عبدالرؤف خان و جمشید خان تا بیرون دروازه الهپور رفته سلام و مجرا گرفته بجای
آنها رخصت نمودند بیست و ششم خلعتی سرعزنوبتی سیدی سالم مرحمت کردند و در همین
روز بابا در خان حبشی از الکوج آمده ملازمت نمود و در ربیع الاول میران افضلخان
و سید عالم از ادونی مراجعت نموده بملازمت رسیدند دوازدهم منصب سیدی
یاقوت اخوالدارین عنایت شد و بیست و ششم سید مخدوم برای حراست ملک
مرخص شده رفتند. بیست و هفتم ربیع برآمده سلام و مجری مردم پامنایک سنگر نمودند
هشتم ربیع الثانی فرزند بندسر فراز خان از گنجه نول آمده ملازمت نمود. نهم جشن
سالگره شروع شد. دوازدهم سنه آقا خسرو را منصب حکومت و وزارت با خلعت و تمام
وسیله و چهار اسپ و یک فیل ارزانی یافت. و بیست و سوم برای اخذ مالی

وخلعت که از پیشگاه عالمگیر اصدار یافته بود تا ذکهیره سواری فرموده اخذ نمودند
و این فرمان متضمن بود بر تاکیدات و احکامی چند اول رسانیدن رسد و مایحتاج عساکر
بلا توقف و بلا تعذر دوم وا داشتن راه لشکرها و رسدها از میان ملک خود سیوم
اعانت و امداد فوج فیروزی نمودن در وقتیکه حاجت افتد چهارم جمعیت پنج
و شش هزار سوار بمدد شاهزادگان کامگار و سرداران نامدار متعین نمودن
پنجم باز استادن از سازش و صلح سنباجی چه ظاهر و چه باطن دیگر و یکدل شاها
هم در استیصال او کوشیدن ششم شرزه خان را جا ندادن و از ولایت خود
اخراج نمودن رهنی مضمون فرمان عالمگیری بتاریخ پانزدهم جمادی الاول
سواری تا حوض شاه پور فرموده نشان شاهزاده شاه عالم اخذ نمودند مضمون
این نشان مرحمت عنوان از سر تا پا تسلیه و تسکین بود عادل شاه را که طمانیت بسیار
و امید فراوان از ان حاصل گردید و بست و دویم جمادی الثانی کسان نواب
ظفر جنگ بهادر خان بر منگل بیده و سانگوله و توابع آن متصرف گشتند سلطان
سکندر شاه در جواب فرمان عالمگیر که مشتمل احکام مرقومة الصدر بود نویسانید
که آن متضمن بر مطالب چند است و خلاصه آن اینست مطالب واجب العرض اول
زر پیشکش و نذر دستگردان که در زمان سابقه از دلیر خان وغیره گرفته شده
معاف نموده مطابق نشان قبض نشان فرمان عالیشان مرحمت گردد دویم
شرزه خان را اگر بر طبق حکم والا از بیجاپور و ملک خود بر آورم یقین است که او
ازینجا مایوس گشته باشقی این شقی زده وفاق و اتفاق خواهد یافت درینصورت
قباحتهای عظیم متصور است لهذا فدوی امیدوار است که قلم عفو بر جراید
جرایم او کشیده شود تا او راه استمالت نموده و تعهد و اقسام از وی درست
کرده فوج سنجیده همراه او داده بمهم کافر فاجر فرستاده سرگرم فدویت

و بندگی سرکار والا داشته کافر نمک بجرام تیره انجام را سزا رسانیده ملک و ولایت
از دست وانتزاع نموده مجرا بدرگاه سلاطین پناه بنماید پس فدوی امیدوار است
که متعلقات و وابستگان خان موصی الیه پیش فدوی روانه فرمایند تا خاطر او من
جمیع الوجوه مطمئن گردد و در ادای لوازم فدویت بکشاده و بی ساعی و جاهد شود
سویم ولایت مرید نداوه که جاگیر شیرزه خان بوده و متصرف اولیای دولت رفته
و الحال منگل بیره و سانگولار تازه نواب عمده خان ملک متصرف شده اند این
تمام بدستور قدیم بقبض فدوی درآید چهارم افواج بادشاهی و امرا و وزرا از ملک
فدوی برآمده بدفع حادثه پتهانه بندی کنند تا عباد و بلاد در مهد امن و امنیت متعار
می نموده باشند - پنجم آنچه از ان ملک و ولایت فدوی بتصرف بندگان درگاه
آمده است بفدوی عنایت شود تا بهردم سپاه داده مهم کافر فاجر بانجام خواهد رسانید
ششم افواج بادشاهی و شاهی و امرا و وزرا از راه پونه و چاکنه در پی غنیم
شوند و تاخت و غارت در نهند و افواج فدوی براه میچ و نگدک و اکیر در تعاقب
ملک و ولایت غنیم دست کشایند هفتم بوقتی که فدوی از وجه کمک و استعداد
هرچه استدعا کند کفایت عطای آن کامیاب شود هشتم ملک و ولایت
متعلقه فدوی که متصرف کافر رفته بتلاش و تردد افواج بادشاهی و شاهی آنچه
استخلاص یابد بفدوی مرحمت شود نهم اگر شقی حلقه اطاعت بگوش کشد
و با او صلح شود فدوی امیدوار است که اول ملک فدوی از و گرفته بفدوی
مرحمت نموده بعد ازین صلح منعقد گردد دهم بعد از انصرام مهم کافر فاجر لشکر
بادشاهی و امرا و وزرا بهیچ وجه صدمه و آسیب بولایت فدوی نرسد و بر ملک
فدوی مهم نشود انتهی مضمون التماس بتاریخ شانزدهم گنگا لیشو سید محمد دوم و بام
تا یک حواله شاه ابراهیم شد و بیست و ششم شاهزاده شاه عالم بهادر از کوه دکن -

مراجعت نموده از بیدری کوچ کرده براه تکوته عازم حضور شد و در احمدنگر بملازمت پدر
بزرگوار مشرف گردید. هم درین روزها در رابطه سیاسی و توجه و مدارای ظاهری
که عالمگیر را با سکندر بود بعلت آنکه عرصه دراز برآمد و هیچ یک از احکام مندرجه
فرمان از پیش عادلشاه بظهور نیامد نه رسد رسید و نه جمعیت بکمک آمد فتورے
و تخلل راه یافته روز بروز اسباب و علل منافرت و مباعدت در تزاید و ترقی آمد
و بعض عداوت در رفعیدی نهاده دسواری عالمگیر نسبت به عادلشاه از ساخت نهانی
پنهانی با سنباجی و رعایت و جانبداری او به تیقن پیوست از سر خشمناکی و عتاب
آگینی حکم به نشاندن تهانه ها در ملک عادل شاه صادر کردند هر طرف تهانه بندی
آغاز گردید مردم سید مخدوم را بر حصار کوه قریب حالیهال بر سر تهانه با مردم
لشکر مجادله و مقاتله دست داده یوسف شاه کشته شد و مردم بسیار مجروح و مقتول
گردیدند و هزیمت بر مردم سید مخدوم افتاد. پانزدهم رجب سرو پیری و سیر حیلی حرم
و بیته بادشاه پور و شاه پیته وز بهراه پور حواله جلتو جناجی شد بست و پنجم رجب بادشاه
تا شاه پور سواری فرموده خلعت شاهزاده اعظم گرفتند و بست و هشتم شعبان شاه
حضرت را برای صلاح جوسے و مصلحت طلبی روانه حیدرآباد کردند. به دویم رمضان
شاه حضرت قادری را برای استشاره و استصواب از مسعود خان با دونی روانه
فرمودند. پنجم رمضان شریف نواب عبدالرؤف خان برای کومک شاهزاده اعظم
شاه از حویلی خود به حوض افضل خان نزول کرد و بستم رمضان المبارک سکندر شاه
بتهانه ملک گلزار تشریف برده تسکین نموده با آثار شریف همراه آورده رخصت
آمد و رفت دایمی بدربار داوند و هم دران روز باستقبال نشان شاهزاده محمد
اعظم سواری تا شاه پور فرموده اخذ نمودند آقا خسرو به وزارت هفت ماهه قناعت
نموده دست بردار این منصب خاطر خواه و بهره نیافته به بیستم ذی قعده

سنه هزار و نود و پنج از سپنجی سرای فانی بدار راحت ایامی جاودانی رخت بربست
بیست و ششم ذی قعده در مشکوی خاص سکندری دختری متولد شد و به غره ذی حجه شاهزاده
سوم سلطان محمد تولد یافت هدرین ایام پرگنهٔ بانکه بسبب عدم انتظامی این سلطنت
خانه و نادرستگی مهام مملکت امیدواران درگاه را روز بروز صورت یاس و ناامیدی
بنظر می آمد و مغل دام فریب و فسون گسترده پرمرغ را بدام آوردن بشغل پیش گرفت
بامر نایک نیز مرغ این دانه و دام گشته بملازمت عالمگیر مستعد گردیده بنوازشات
بادشاهی و منصب پنج هزاری سربلند شد و در محرم سنه هزار و نود و شش تاریخ دوازدهم
شاه حضرت از حیدرآباد مراجعت نمود و ششم صفر شرزه خان از ضلع داری و حراست ملک
بدارالخلافت مراجعت گردید هیژدهم سالم خان به تورگل رخصت یافت بیست و دوم شاه
حضرت قادری از ادونی بسعادت شکر و ند و از جانب مسعود خان پیغام ترغیب و تحریض
حفظ رابطه و سازش قدیمی با قطب شاه و تکثیر و توفیر سوابق یکجهتی و وداد با وی رسانید
بیستم ماه مسعود خان نیز برای تثبیت و تقریر آن معنی از ادونی آمد در همین ایام افواج
اعظم شاهی بقصد تهانه بندی برآمده قریب تورگل رسیدند شرزه خان و عبدالرئوف خان
برمد و تورگل برآمده بدافع و مقابله فوج اعظم شاهی قیام نمودند عالمگیر ازین معنی که
شرزه و رئوف بجنگ و مقابله شاهزاده عالمیان صفها بیاراستند سخت خشمناک
و قهرآگین گشته تنبیه محاصره و قایم کردن مورچال بر دارالسلطنت بیجاپور سرگرم بر عزم
گشتند و با ابوالحسن قطب شاه تهدیدنامجات در باب ترک موافقت و معاونت
سکندر عادل شاه صادر داشتند و از تناصر باهم که از قدیم معمول و مرسوم بود منع
فرمودند و در صورت امداد و کمک بیجاپور باین وعید و تهدید سخت رسانیدند و
از آن تاریخ سلسله رسل و رسایل اصدار فرامین و نشانجات و تردد پیک و پیغام از
طرف مغل بجانب عادل شاه منقطع شد و در میان مناکرت و معاودات قویه حادث

گشت فتنه و فساد را که تا یوم بر سر لحاف کشیده آرمیده بود صبح بیداری دمید و هنگامه را روز بازار شد بیست و هفتم ربیع الاول عالمگیری پنڈت دیوان سنبها از اهیر آمده قریب جوگی هت نزول کرد غره ربیع الثانی سکندر شاه به برج زهره پور رونق افزا شدند سرداران سنبها آداب بجا آوردند و عالمگیری بخطاب معتمد راو سرفراز شد بتاریخ سوم جمادی الاول روز یکشنبه سنه هزار و نود و شش با حاجب مغل خواجه عبدالرحیم جنگ و خصومت آغاز گردید و لشکر بر داد رسید به چهارم نواب بهادر خان بقصد محاصره بیجاپور بطرف دولت پور و تکیه میان راض محمد سواری نموده باز رفت بتاریخ هفتم بخشی روح الله خان به شاه پور رسید و جنگ و محاربه بر قلعه انداخت بیست و یکم جمادی الثانی روز جمعه خانجهان بهادر بر تالاب رنگریزان نزول کردند در همین ایام سکندر شاه معتمدان را با ودیعی فرستاده مسعود خان را بکمال خواهش و طلب پیش خود خواند و درین وقت پر آشوب و فتن در بقای سلطنت و دولت از روی اعانت و تقویت درخواستند چنانچه این فرمان اوی اصدار داشتند

نقل فرمان سکندر خان سلطان بجانب سیدی مسعود خان

از رابطه حیدرآباد به شاه قادری بالنهایه گفته بودند نقیر و قطمیر اظهار کرده و نذ نغایت مستحسن و موقع افتاد یقین دانستند که چنانچه زبدة السادات ابلاغ نموده اند اگر در ایفای آن بقصور گذاشت از خود آن عالیشان راضی نشد و بتقدیم رسانند بدل داران کار بالکل بر آن منتصب خیرخواهان ذوی الاقتدار تفویض مسعود نیم زیاده اختیاران بدست آورده بانجام رسانند و در امر مصدر آنچه زبدة السادات بنویسندان را عین حکم والا و دست آویز شکر فت تصور کرده هر چند زود تر اولیت نما سند درین روزها فرزند بهادر خان و روح الله خان و غیر ما لعزم باطل و خیال لا طایل متصل

دارالسلطنت فرودکش گردیده جنگ و محاربه بر قلعه می کنند و رسوخیت بر هواخواهان
عموماً و اولوالامر ایشان خصوصاً لازم و متحتم که آثار خیرطلبی و فدویت از قوة بفعل آورده
نیکنامی را حاصل زندگانی کنند و بر عالمیان ظاهر و هویدا است که حفظ و حراست
این سلطنت و استقلال بی آن عمدة الخلافت است بمجرد وصول فیض شمول فرمان
واجب الانقیاد و لازم الاتباع مشرف از حضور فیض گنجور شوند چنانچه دانند و توانند
حفاظت سلطنت نمایند که اختیار تمامی بر مهمات بر آن بر سرشت تفویض و تسلیم
فرموده ایم فرموده ایم فرموده ایم یقین به سارعت تمام بعلت مالاکلام پرسند و محارست
دارالخلافت کنند و گرنه به نواب همایون ما عرفت نیست سلامتی و خیریت همه جاها
و سکان آن و سایر فدویان و هواخواهان تعلق بخیریت سلطنت دارد و تا دانسته
تحریر فی التاریخ بیست و چهارم ماه جمادی الاول سنه ۹۶ سلطان اورنگ زیب با
وانیکه در هندوستان تشریف شریف میداشتند از فکر و خیال تسخیر و قبض بیجاپور
یکروز خالی نمانده در سرانجام و استعداد این کار از تعیین نمودن افواج گران با
سرداران و شاهزادگان و فرستادن اسباب و سرکرده ملک گیری و قلعه کشائی
و نامزد نمودن بر آن عیار پیشه و دانایان قریب رسیده اندیشه خود را صاف
نمیداشتند و چون دکن را بقدوم خود مشرف گردانیدند چندین در برهان پور
و چندی در خجسته بنیاد اورنگ آباد و چندی در احمدنگر طرح اقامت انداخته شبانروزه
در همین کار اهتمام و جد بکار میداشتند و تدابیر بظهور می آوردند چون دریافتند
که با وجود این همه مقصد بر نمی آید بی تا پانزدهم ماه جمادی الثانی کوچ نموده بغره
رجب سایه هما پایه بر سواد شولاپور انداختند خان جهان که بر محاصره قیام
داشت باستماع خبر رونق افروزی عالمگیر ششم رجب از بیجاپور برخاسته بقصد
ملازمت حضور به شولاپور راهی شد. هشتم رجب از کرنول لشکری بکومک بیجاپور

آمده بیست و دوم شاهزاده محمد اعظم شاه بر محاصره بیجاپور مامور شده با لشکر سنگین
رسیده به بیگم حوض مضرب خیام نموده و بیست و هفتم شعبان با سازوسامان قلعه کشائی پیشتر
آمده با قلعه او نجبت دمورچال قایم کرد و به بستن ساباط و کاویدن نقب و برچیدن فرسبا
آن و توپ و تفنگ اهتمام بکار برد در نهم شعبان عبدالرؤف خان و شرزه خان
خود را از قلعه برون انداخت در جنگ و مدافعه غنیم بذل مجهود نموده سر موا زخود تقصیر جایز
نمیداشتند و نهم شعبان بر سر آذوقه باهم جنگ عظیم شد به چهارم رمضان نزد مونکلی
بر سر کهی همان امرای عادلشاهی جنگ و حرب شدید واقع شد بیست و چهارم رمضان
انباجی پنڈت حیدرآبادی آمده نزول کرد و دیگر روز بحضور رسید و مسلمان شد و بیست
و نهم ذیحجه خبر قید نمودن ابوالحسن قطب شاه با دانا وکیل السلطنت رسید بیست و سوم
محرم سنه هزار و نود و هفت حمید راو با لشکر سنباجی رسید سویم صفر لشکر سنباجی
بر تاخت و غارت تعلقه مغل روانه شد یازدهم شعبان الفنگ باهم نایک بر داشتند
جواهر قاضی سعید گشته شد الغرض از دوم جمادی الاول این سال بر بیجاپور محاصره
سخت از یکطرف خانجهان بهادر و غیره امرا و از طرف دیگر روح الله خان و قاسم خان
و غیره سرگرم اهتمام بودند بعد از آن که اعظم شاه بر تشدید محاصره مامور شد کار محاصره سخت
تر می انجامید شاهزاده در باب فتح نمودن قلعه بیش از پیش برون مورچال و دوانیدن
نقب و سرداران الات آتش پیش از پیش کوشید بسبب طول ایام محاصره
در لشکر محمد اعظم شاه قحط عظیم افتاد و آذوقه هیچ جانب نمیرسید راه ها مسدود بود و افواج
سنبا تمام راه های رسیدن رسد لشکر مغل بند نموده بتاخت و تاراجی ملک او دست
گشاده بود و نیز آب رود با طغیان رسیده راه تردد آدمی و دواب بسته
شده اکثر مردم لشکر بسبب باهم رسیدن قوت و غذا دواب و شتر را کشته
قوت می ساختند و بعضی با تلف می گشتند چون کیفیت این حالت بسمع بادشاه

شهزاده اعظم شاه را بحضور طلب داشتند و از آنجا خان فیروزجنگ شهاب الدین خان
را با لشکر تازه زور قوی العزیم با فراوان رسد و غلات بسیار و گوله و باروت بسیار
دیگر اسباب قلعه گیری کمک لشکری که بر محاصره قیام داشت فرستادند از رسیدن
شهاب الدین خان کار لشکر بیجاپور از ارزانی پدید آمد رفاه حاصل گردید با وجود
آن همه بی سروسامان که نصیب بیجاپور شده و بی اتفاقی با هم و حیثیت بی قابلی که مانده
بودند و کمینیان بر قلت و اندک خویش و کثرت و انبوهی غنیم نظر نموده همت
و جلادت را کار فرموده ترددات مردانه بر روی کار میرسانیدند و مورچال را
قایم ماندن نمیدادند و لشکر بیجاپوری را کار بخاطر خواه کردن نداده از جا
بر خیزانیدند عالمگیر ازین دشمن کامی و درنگ و تعویق در حصول مدعا بی تاب و
بی قرار گشته در شولاپور بهم روزی چند بفراغت و جلادت و سپری کردن گوار
انداشته خود بدولت از قلعه شولاپور بدویم شعبان سال ششم از جلوس سنه
هزار و نود و هفت رایات برافراخته ببیت و یکم ماه مذکور بر رسول پور مقیم معسکر
ساخته نزول فرمودند درین ایام سکندر عادلشاهی یکی مخصوصان را نزد مسعود خان
دوانیدند و او را بکمال جد طلب فرمودند و نوشتجات مشتمل بر تباهی کارخانه و
رسیدن کار به نهایت و غایت بوی فرستاده استدعای قدومش نمودند
که لنگر درین و کمک پرداده قدیم و پخته و ازموده کار است تحمل که درین غایت
که غرق شدن کشتی را هیچ جا چیزی و مانعی نمانده به پخته کاری خود انچه به بر روی
کار رساند که زورق افتاده گرداب بلا بساحل نجات رسد و از در خونخوار زهر بار
که بر سر رسیده و رصد فرو بردن است از راه بازگردد نقلی از ان یکی درین
کتاب نوشته شد۔

نقل فرمان سکندر عادل شاه که در آخرین

حالات به مسعود خان نوشته اند

عرضداشتی که از راه صدق عقیدت و صفوف ارادت که طریقه ارباب فدویت و شیمه
اصحاب نیکو خدمت ارسال داشته بودند بنظر انور اظهر معلی گذشت و بر مضمون
آن بصمیم قلب مرقوم نموده بودند تحسین و آفرین نموده شد تا حالت التحریر منتظر و
متربص مستعد شدن عالیشان بجناب والا بوده می نگاریم که بر یکماه روزی چند
زیاده شد که اورنگ زیب در رسول پور فرود کش گردیده انواع تلاشها که
به بیان نمی آید بظهور میرساند بکرم الهی محروس و محفوظ مانده ایم درین قدر مهلت
که شده باشد آن امارت پناه منتظر سر راجی و دیگری بوده رو داشته باشند
که اسپی سلطنت به سه حیف و صد هزار حیف است اگر آن بلند اقبال در راه
مشرف شوند فبها والا در رفت و حالت بمطالعه و مشاهده بهره اند و زنگرد بیده
سوار شده بنده بکار دیگر پردازند و اگر نه بیجاپور بتصرف مغل رفت رفت رفت
بیقین بیقین شناسند و امروز چهارم روز است که بربیدری غنیم آمده و نقب
توپ ها بسمت برج بر زمین ریخته است نمیدانم که در کدام ساعت چه فساد بر
خواهد داد اگر رای صواب نمای مآل اندیش اقتضا کند با وجود اطلاع رو داده تشریف
شوند یا حسب الحکم الاعلی عامل گردیده نیکنامی را حاصل زندگانی کنند و عنایات
نواب همایون ما زیاده از انچه در کلیا خیال کنند درباره خود بیقین تصور نمایند
تا دانسته تحریر فی التاریخ بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سنه ۹۶ چون اراده
ازلی و مشیت لم یزلی بر رفتن بیجاپور بدست غنیم جاری شده بود مسعود خان اصلا
بر این سخنان گوش نکرده و دولتش فتوحی به رفتن بیجاپور نداده همتش رهبر
این طریق نشد -

بیان اهتمام تمام بکار بردن عالمگیر در تسخیر و فتح قلعه

همین که رسول پور مضرب خیام شهنشاهی گشت فرمان واجب الاذعان بر غازی الدین خان
داروغه توپخانه و غیره امرای متعینه اصدار یافت که اگر اهتمام بر میان جان بسته
در ساعت شب بر ساعت روز افزوده از جد و تردد خود در امر مساهله نداشته در پیش
بردن مورچال و کندن کوچه سلامت و برافراختن دمدمه و ساختن نقب جهد بلیغ بکار
برند و بخشیان عظام برای احاطه کردن دور قلعه را بر ملازمان شهزادگان و امرا
و منصبداران قسمت نمایند با وجودیکه قلعه بیجاپور در زمینی که احداث یافته نیم ذرع که
بکاوند سنگ سخت بر می آید بیلداران چابک دست و سنگتراشان آهنین پنجه
و دیگر عمله ها سعی بکار برده بکار آمده در چند روز مورچال را نزدیک بدروازه قلعه
رسانیدند و مردم اندرونی و دکهنیان هنوز پیشه هم در انداختن توپ و تفنگ خود را
اصلا معاف نداشته حتی المقدور کوشش در مدافعه و ممانعت می نمودند و دقیقه
از دقایق آن نامرعیه نمیگذاشتند لاکن چون نزد ذی الابصار و النهی پیدا است که
هرگاه که اراده ازلی و مشیت قهاری لم یزلی همه بر انقطاع سلسله های دولتها و
انصرام این سلطنت و دودمان برکمانیه ابرام یافته بود جهد و کوشش چه فایده بخشد
و مدافعه و معالجه چه بکار آید تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
توقیع فرمان قهرمان فعال لما یرید است.

بیان رفتن بیجاپور در قبضه عالمگیر

عالمگیر این قدر دیرکشی در فتح قلعه با وجود چندین اهتمام و کوشش بالاکلام که سلطنت
تمامی هندوستان با آن سر و سامان به هرکاوش و کاهش یک شهر غریب ناپرسان
که عبارت از بیجاپور است جان میکند و تا وسع و مقدور ذیل مجهود می نمود و بمقصد
و مدعا فایز نمی شد گوارا نداشته بی صبر و بی تاب گردیده خود بنفس نفیس بر سر اهتمام
سرگرم کار شده از خیمه خاص خود یک گروه از مورچال غازی الدین خان داروغه توپخانه بود

سوار شده داخل خیمه که نزدیک مورچال برای وصول قدوم بادشاه برپا کرده بودند تشریف
آوردند و حکم نمودند که مجاهدان قلعه‌کشا و بهادران قوت‌آزما از هر طرف و مبارزان رکاب
با فوجهای شهزادگان و فوج بهادر بهیئت مجموعی از سمت مورچال یورش نمایند
درین حالت یاس و هراس بر اهل بیجاپور طاری شد سکندر شاه و سایر امرا و اعیان
مایوس گردیده غیر از مصالحه چاره ندیدند شب غره ذی قعده سعید خان ترین منشی
عبدالرؤف خان و شیخ حسین منشی سید مخدوم شرزه خان همراه حافظ افضل
سپاهی صلح بملازمت غازی الدین خان رفته در همان شب برگشتند و بتاریخ دویم ذی قعده
عبدالرؤف خان و شرزه خان خود بقصد ملاقات غازی الدین خان رفتند
و بعد ملاقات دار و مدار صلح و استقرار آن در همان شب بازگشتند و با سلطان
سکندر شاه گفتگوی تسلیم قلعه بمیان آورده قرار دادند سیوم ذی قعده باز نزد
خان موصی الیه رفته باستصواب ایشان بسلام عالمگیر مستعد شدند و مشغول عواطف شاهنشاهی
گردیدند عبدالرؤف خان آن شب نزد خان موصی الیه بهیئت فرمود و شرزه خان
شب‌باش گاه در قلعه آمده چهارم ذی قعده سال سی ام مطابق هزار و نود و هفت
طاس و بهم سکندر شاه از قلعه بر آمده بملازمت عالمگیر رسید و قلعه تسلیم نمود عالمگیر
با سکندر شاه کمال توجه و تفقد و الطاف در ملاقات گرفته تسکین بسیار و نوازش
فراوان فرمود و در عقب خیمه‌های خاص سلطانی خیمه سکندری برپا شد و بفرود
گاه او عیال و ناموس مقرر گشت و یک لکهه روپیه سالیانه برای مصارف سکندر شاه
معین گردانید و بعد از چندی دختر تانا شاه ابوالحسن قطب شاه را با سکندر عادلشاه
وصلت داده بموافق شریعت مطهره عقد مناکحت و مزاوجت بستن فرمود و
عبدالرؤف خان میانه و سید مخدوم و شرزه خان را هر یک منصب هفت هزاری
سوار عطا نموده اول را بخطاب دلیر خان و ثانی را بخطاب رستم خان سرفراز فرمود

و بیجاپور دار الظفر مسخر گردانید و روز دوشنبه که پنجم ذی قعده بود خود بدولت و اقبال
اندرون قلعه تشریف آورده بیجاپور را بخطاب اشرف مشرف گردانیده باز لشکر ظفر
بر در روح الله خان بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار سرفرازی یافته بصوبه داری
بیجاپور سربلند شد از آن تاریخ دولت عادلشاهیه منهدم شد و نسل بنیاد ایشان
منقطع گردید.

تاسف خوردن بر حال زار سکندر عادلشاه -

سکندر عادلشاه بعد ازین تا آخر حیات در بند عالمگیر منزوی و گوشه گیر بوده عمر
بناکامی سپرده هیهات و تاسف آن بیچاره در قسمت ازلی عجب کم نصیب و ضعیف
طالع افتاده که از سلطانی موروثی جز نام سلطانی و لقب عادلشاهی حظی دیگر بر
نداشت در ایام صبا که جلوس بر تخت نموده مدت چهارده سال از دست نوکران
مغلوب الحال و بی اختیار ماند و بعد از آن در حبس عالمگیری نیز مدت چهارده
سال مقهور و مجبور عمر بسر برده در سن سی و سه سالگی در سنه یکهزار و یکصد و یازده
نامرادی از ظلمت خانه فنا بنور محل بقا خرامید و این رباعی در تاریخ وفاتش گفته اند
تاریخ - ز دنیا چون سکندر کرد رحلت * غریو از سینه غربت بر آمد * مثال خضر گفتم سال
سکندر زین کهن ظلمت بر آمد -

بیان فرستادن سلطان سکندر علما را پیش عالمگیر برای استفسار از دلیل یورش نمودن بر بلاد و سلاطین و جواب دادن عالمگیر -

چون عالمگیر در امر تسخیر بیجاپور جهد کشیده جد بلیغ بکار برده سخت نموده کار بر محصوران
تنگ گردانید حتی که بنای امید فوز و فلاح نماند و توقع خلاص و نجات برخاست
و یاس مطلق حاصل شد سکندر عادلشاه با دانایان درگاه و اکابر شهر و دین با

گنگایش نمود و بساط مشورت گسترده صورت [illegible] جهت اعیان درگاه بعد
از تأمل بسیار گفتند که بادشاه دهلی عالمگیر متدین و متشرع است بی حکم کتاب و سنت
و بی فتوای مفتیان دین و ملت کاری نمی کند اگر ما را با وی بجنگ و پیکار پیش آمدن
و پیش بردن تعذری دارد اما راه دلیلی و حجت باز است و ما را با وی مجال سخن
نیست از او بپرسیم که غزا و جهاد با اهل اسلام کجا رواست و بر خانه مسلمانی که باذان
و نماز و سایر شعایر اهل اسلام آباد است داده بمقصد تاخت و غارت و نهب و قتل
برآمدن شرع چگونه فتوی دهد البته قایل و ملزم و مقر بخطا گردیده دست ازین کار باز
خواهد داشت این صلاح و تجویز پسندیده همگنان آمد بادشاه چندکس را از اهل علم
که در بیجاپور موجود بودند برای مناظره بلشکر ابلاغ نمود و چون عالمگیر خبر یافت که جمعی
از اهل علم برای بحث مسئله رسیده اند چند اشخاص از علمای که در رکاب بودند بمقابله
و محاربه آنها لکین فرمود که سوال چیست و بحث کدام چون بیجاپوریان مسئله خویش
درمیان انداختند و اسپ طلاقت در میدان فصاحت راندند که الحمد لله و المنه
بادشاه عهد همایون ما چنانچه عادل و منصف و دلیر و شجاع و کریم و سخی و خلیق و شفیق
است همچنان عالم عامل عابد زاهد و پارسا متقی متشرع متدین است که در عهد مبارکش
هیچ ضعیفی از قوی و هیچ موری از مارگزندی نیافته و نیابد و هیچ حکمی از پیشگاه خلافتش
برخلاف قانون شرع و مخالف کتاب صادر نمی شود سبب چیست که با وجود که حاکم این
شهر و این ملک مسلمان موحد پاک اعتقاد و اهل آن نیز جماعه مسلمین قایلین بکلمه توحید
که ماحی همه ذنوب و سایر جمیع اعیوب است باشند و مساجد و مدارس را بصلواة و اذان
معمور داشته و در ترویج شعایر اسلام و احیای دین و ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام سعی از خود روا دارند قصور ننماشند لشکر بادشاهی و افواج قهر امواج شاهنشاهی
غضب ریزان و قهر افشان رسیده به محاصره سخت در گرفته مسلمانان بی جرم

سم

تقصیر را از قوت دا آورده باز داشته در صدد نهب و قتل و هتک حرمات کافه مسلمانان
است حال آنکه شارع دین نبی امین صلوات الله علیه و علی سائر النبیین غزات اسلام را
ازین نهی فرموده منع نموده است چنانکه با آنها وقتیکه بتاخت میفرستند می گفت خبردار
باشند که اگر در معموره از بلاد کفار آواز اذان بشنوید دست از غارت باز کشید خود را
از ایذای مسلمی باز دارید پس براین تقدیر درین صحبت ایذای جانی و مالی و عرضی مسلمانان
حرام مطلق است علی الخصوص از آن بادشاه عادل متدین که نفس شریفش
مظهر آیات رحمت رحمانیه است تجویز این صورت بعید بعید بعید است عالمگیر
بعد از دریافت این مبحث بملایان خود پیغام فرستاد که ایشان را از ما جواب دهید
آنچه شما گفتید درست و راست است و هیچ جای قدح ندارد و ما را از شما و شهر
شما و ملک هیچ گونه سروکاری نیست و قصد جنگ و قتال با شما نداریم مگر نیست
که کافر فاجر حربی شقی که در شان او صادق است مصرع - مردم میں اچھی
بھی تو ہے کشتنی - در بغل شما جا گرفته و در پناه شما درآمده فسادات و خرابیها می کند
که اسلامیان بلاد و غربا و ملک دیار ازین جا تا دروازه دهلی از ایذایش رنج کش
و اندراس گردیده روز ان و شبان در ناله و فغان اند اما طلبه و استیصال
بیخ فساد بر پا کرده شعر بلوکیم واجب و متحتم است همگی مقصود از آمدن ما درین نواح
از مسقط الراس خویش جز این نیست که آن حربی را بدست آریم که جهانیان را از [illegible]
باز رهانیم چونکه او در پناه و حمایت شما است او را از شما می طلبیم همین که بدست
ما آید همین ساعت برویم و راه خود پیش گیریم اهل بیجاپور ازین جواب ساکت مانده
بشهر مراجعت نمودند -

سبب وفات سلطان سکندر عادلشاه

عالمگیر آنچه در تسخیر دکن و متصرف شدن بیجاپور جهد و جد کرده مبذول جهد نموده و تعبها

و محنتها برداشت در طلب چیزی دیگر این قدر رنج نکشید در ایام شهزادگی و سلطنت
شاهجهانی مرات و کرات لشکر بر سر دکن کشیده جهدها می نمود و بعد حصول صاحب اختیاری
نیز در تخت گاه استقامت گزیده در همین فکر و تدبیری بود و لشکرها و فوج ها می فرستاد
از فریب و فسون و غدر و حیل و سلوک و مدار و تملق و سایر ابواب و تلفیقی و تخویف
کشی بظهور آورده حصول مقصد می خواست مدت سی سال از جلوس همین منوال
منقضی شد اصل مقصود که قبض بیجاپور بود بحصول نپیوست ناچار ایشان تمنای قلبی دراز
رهی قدیمی بر آن کشید که بر وطن الوداع گفته و غربت بر اقامت گزیده رنج سفر
بر راحت حضر پسندیده بدکن آمد بعد آمدن ایشان بدکن و افزودن مراتب
فن و فسون نیز بیجاپور دفعةً مفتوح نشد بلکه بمرور تحمل شدائد و اتعاب بعد از فتح
قلعه بیجاپور و گلکنده با وجود رفتن دار الخلافت بقبضه غنیم و مقید شدن
وارث ملک باسانی و سهولت مفتوح نشد بلکه تعبها و مشقتها گرفت تا اینکه
گفته اند که عالمگیر بعد از فتح بیجاپور اوقات عمر عزیز خود که تخمیناً بیست سالگی است در
همین سعی و جهد تسخیر توابع بیجاپور صرف نموده القصه کوچک جاسی بود از توابع بیجاپور
که در استحکام و متانت اعتباری نداشت مرکب سلطانی پرتو انداز آن نواح
گردید قلعه بانان آن گدی از اطاعت سر تابیده بشوخی و گستاخی کار بند شده تفنگ
و بان مردم لشکر شهنشاهی سردار سپهیان تهدید فرمایان ابله رسانیدند که ای
معزول العقل خرد باخته چه خیال ما شده اشته و کدام هوس خام پخته مگر خبر نداری
که تمامی ملک در قبضه شاهنشاهی در آمده و والی و خداوند و خداوند ملک گرفتار
گردیده تو مگر کوبی که بر لشکر شاهنشاهی بندوق سر میدهی و از طریق انقیاد و اطاعت
انحراف می ورزی مگر بخواب خرگوش رفته که از این تمام بی خبر گردیدی آن مرد
از سر گستاخی جواب داد که بدون خداوند خویش دیگر نمیدانم و نمی شناسیم

گوهر که باشد تا بادشاه ما جان بسلامت باشد ما از آن آدمیم و در وفای خدمت کار
او جان سپریم چون خبرداران حال این قصه به پیشگاه حضور رسانیدند عالمگیر نیک
متاثر شد و دانست که در حبس زنده ماندن سکندر هم از خلل و فساد خالی نیست میگویند
والعهدة علی الراوی یک خریطه به سکندر ابلاغ نمود و با خواجه سرا تاکید نمودند
که به خواجه سکندر البته در از خواجه سرا بر طبق حکم عمل نمود و بازگشت بمجرد تناول آن
مسموم در کالبد نازنین سکندری عمل زهر هلاهل سازی و جاری گردید باز متعاقب
آن خواجه سرا فرستاده سکندر شاه پیغام دادند که اکنون آرزوی دل هر چه
باشد بر آن اطلاع دهند تا در سرانجام دادن آن توجه والا مصروف گردد سکندر شاه
در جواب گفت در ظل عاطفت و مرحمت شاهنشاهی بهمه آرزوها فایز گشتم هیچ آرزوی
در دل نمانده مگر آنکه این کالبد عنصری را در زیر قدم کار پیر و مرشد خود بخاک بسپارند
در همان روز سکندر عادل شاه از کوچه گاه تنگ نامرادی بفتح گاه وسیع لطف
ایزدی نهضت فرمود رحمة الله علیه و علی آبائه رحمة واسعة پس بر وفق وصیت
سکندر شاه جنازه او را روانه بیجاپور نموده در پایین مزار حضرت شاه نعیم الله قدس سره
که از مریدان و خلفای جناب شاه برهان نبیره و جانشین حضرت شاه هاشم علوی
قدس سره بودند مدفون ساختند قبرش گلین است که بنای و عمارتی بر آن
ندارد گویند که تابوت سکندر عادل شاه در شهر بیجاپور می آوردند در تمامی شهر
غوغا افتاد خلق انبوه بر سر راسته و بازار هجوم آوردند از زن و مرد آه و ماتم عظیم
شده و ناله و غم ماتم بر سکندر بیجاپوریان چنان افتاده که آن روز نمونه قیامت شده
بود هزارها عورت بنوحه و فغان در آمده هنگامه بیوگی و بی شوهری را ساز داده
چوڑی شکستند.

در بیان مجملی انجام کار سکندر خاتم عادل شاهیان

وبالجمله سکندر نهالی بود از روضه سلطنت وجهانداری برآسته و اختری بود از مطلع
ابهت وکامگاری برخاسته لاکن طراوت عیش ونضارت کامرانی نیافته
زود بصرصر حوادث زمانه پژمرید و بذروه عشرت و اوج کامیابی و فرمانروایی
نرسیده بشتاب بزوال و هبوط گرایید اگرچه تخت نشینی نصیب شد اما چه فایده
که همه عمر معزول العمل وممنوع التصرف بود هرچند که سنی ۳۰ سالگی حیات یافت لاکن
چه سود که سنین وشهور در تلخ عیشی ودشمنکاری بسر بردنی او اگرچه از تنعم فانی
دنیا محروم وبی نصیب ماند اما از لذذ باقی صافی عقبا محظوظ وبهره مند گشته ودر
بدل سلطنت مغشوش صوری دولت مصفای معنوی بدست آورده او را
نعم البدل وخیر العوض حاصل شده باشد فیا التخفیف با کامرانی ومرادیابی از جهان
نقل نموده باشد که جمعیت خسروان را در بارگاهش بار نیست یعنی از مشرب صافی
صوفیه ومذاق این طایفه علیه بهره مندی تام داشت ودست ارادت بکاملی
داده نسبت معنوی درست نموده خود را بر سلسله مشایخ کبار بسته ونسق
وضبط سلطنت معنوی جاویدی حاصل نموده بادشاه ملک معلی شده بود دست
ارادت به مشیخت پناه معارف آگاه حضرت شاه نعیم الله قدس سره که اکابر
وقت بودند داده اخذ طریقه آنحضرت نموده راه وصول الی الله دریافته
وبصحبت دیگر کاملان زمان وصاحبدلان عصر نیز رسیده دلها بر داشته وفایده
برچیده چنانکه مست باده عرفان سرشار خمخانه وجدان عارف بالله شیخ محمود
بحری صاحب عروس عرفان در زیور روح می نویسند که نسبتی با سکندر خان
خاتم والیان بیجاپور است چندی صحبت ها اتفاق شده بود بلکه بخرگاه خسروش
یکدو سال اقامتی داشته بودم روزی بکمال ادب واختصاص پرسیدم که روح
چیست گفتم روح چنان چیزی است که کسی کنه آن سخن در نگنجاید و دیگری بحوصله

ادراک ورآرد پرتو ذاتست بلکه از غایت لطافت از جمیع تصورات و توهمات بیچون ذات
باکست چنانکه کمند فهم بکنگره آن نمیرسد و سمند وهم بعرصه آن نمی تازد ان راکه معاینه
روح عطا میدهند او لاش مهر رآب می نهند - فرد - در کشف روح دم
نزنم دانم - این قدرکان در حلل رب بود و در رجال روح بیهوده سر اگر بگوید که
دیده ام و بدیگری نمایم هم گفتگوش گواهی میدهد که دروغ می گوید و بذاست
بحث همچنین می کند زبان قابل شکسته باد و گوش سامع بسته - رباعی - وراد ب
میکوشش بآن چون صاحب دل ای عزیز ٭ ادب راهیست راه در هیچ محفل
ای عزیز ٭ آنکه باشد قدر و اهل نظر در چشم او ٭ با ادب کل می نماید بی ادب
کل ای عزیز - و نیز در زیور دنیا می نویسد سکندار عادلشاه که ختم سلاطین بیجاپور
است از فقیر پرسید که دنیا چیست گفتم آنچه بعاقبت بکار نیاید گفت این طور تمام
خلایق میگویند گفتم آنچه تمام خلایق می گویند مستحکم است گفت به مقتضای
خاطر معنی رس رمزی عنایت فرمایند که مستفیض شوم مشلند کردم گفتم آنچه بدست
در می آید و بدیده و دل درگنجد و نام و نشان داده چه از عالم ملک و چه از عالم
ملکوت دنیاست و آنچه ماورای آنست دین خوشوقت گردید و تحسین نمود -
نظم آنچه در بند تن بود دنیاست ٭ گر بغیب است ور شهادت راست -
وانچه وارسته شد ز بند بدن ٭ دین بود گر تو بشنوی از من ٭ چیست دنیا
تن است و دین جان است ٭ آن بود جهل و این عرفان است ٭ بحسب
ما دین نیکوست دنیا بد ٭ آن مرید است و این بود مرتد - تم کلامه پس ازین
بیان ظاهر میگردد که او را از مشرب سقر و مذاق درویشی جانشینی و ذوق حال
گشته بود خوشحال او رحمت باد برو -

بیان مجملی احوال عالمگیر بادشاه که بعد فتح قلعه

بیجاپور اوقات عزیز را صرف تسخیر بلاد و معمورات توابع بلده بیجاپور نمود

بعد از این نبذی از احوال مجملی عالمگیر بعد از فتح بیجاپور ملک توابع آنجا به چند مدت
بقبض آورد نگاشته می شود عالمگیر بادشاه پس از اقامت یکونیم ماه دوم
ذیحجه از بیجاپور کوچ نموده بیست و هشتم به شولاپور رسیدند و آنجا یکماه گذرانیده
به بیست و نهم محرم الحرام به گلبرگه شریف نهضت نمودند و از آنجا به بیدر عبور
نموده بسمت حیدرآباد متوجه گشتند به چهارم ربیع الاول به یک کروهی گلکنده
فرود آمده به محاصره قلعه پرداختند بیست و ششم رجب شهزاده بزرگ شاه عالم
بهادر را بنابر نوشتجات نهانی که در ایام محاصره بیجاپور با سکندر عادلشاه داشت
و آن گمانی بود و در ایام محاصره گلکنده نیز با ابوالحسن داشت و بعضی کسان
از نوشتجات را بدست آورده پیش از نظر گذرانیدند بادشاه بر شاهزاده مذکور
خشم آلوده و عتاب ناک گشته با دو پسرانش نظربند فرمودند و کارخانجات و بیوتات
دولت شهزاده همه ضبط نمودند و در یک خیمه با پسرانش جای باش مقرر
فرمودند بیست و چهارم ذی قعده سال سی و یکم بعد هشت ماه چند روز
قلعه گلکنده مفتوح شد قطب الملک ابوالحسن را نظربند نموده به دولت آباد
فرستادند و به دوم صفر سال سی و دوم قلعه سکر از دست پام نایک که از
قوم بیر و صاحب دوازده هزار سوار و یک لک پیاده بود و از توابع عادلشاه
بود بقبض درآمده و قلعه را بخان پس نصرت آباد نامیدند و او را در احمدنگر بملازمت
رسیده پنج هزاری شده بود و در محاصره بیجاپور و حیدرآباد حرکات [illegible]
مخالفانه می نمود لهذا روح الله خان بر او متعین شده بود و او قلعه را تسلیم کرده خود
همراه خان مشار الیه به ملازمت رسید و پنجم روز ملازمت درگذشت [illegible]

ربیع الاول سال مذکور از حیدرآباد کوچ نموده چهاردهم به بلده بیدر رسیدند و از آنجا
کوچ نموده به سوم جمادی الاول به گلبرگه رسیده و از آنجا روانه شده به بیست و
دوم شهر مذکور به بلده بیجاپور رسیده اندرون قلعه در حویلی خاص خان نزول فرمودند
و قلعه بلگاون در همین ایام بسعی شهزاده محمد اعظم مفتوح شد و اعظم نگر خطاب یافت و در
هژدهم شوال المکرم سال سی و دوم بسعی غازی الدین خان قلعه ادونی مفتوح شد
و سیدی مسعود خان که از طرف عادل شاه آن قلعه و ملک تابعه آن را در تصرف
داشت اولاً بمدافعات و مقاومت قیام نمود و با لشکر بادشاهی بجنگ و مقابله پیش
آمد آخر بصلح گراییده تسلیم قلعه نمود و بخطاب خانی و منصب هفت هزاری سوار سربلند
گشت و بسبب کبر سن بحضور نرسید و بعضی گویند بسبب آنکه بر روی مرض شایان
داشت فرزندان خود را بحضور فرستاده اداب عرض گذرانید و قلعه ادونی
را خطاب امتیاز گده ارزانی شد هنوز عالمگیر هم در بیجاپور سکونت داشته بودند
که از منتصف محرم این سال سی و سیوم حدوث وبا طاعون در بیجاپور شده درین
حادثه یک فهم لک آدم از عوام و احاد الناس و چندی از عمدگان نیز سر در
لحاف ممات کشیدند و بسیاری بنقصان چشم و گوش و زبان از کار رفتند و از عمده
ها که همراهی حاد بادشاهی بگی اورنگ آبادی محل و فاضل خان صدر و محمدی راج
پسر راجه جسونت وغیره هم نیز فوت شدند و گویند چون جنازه اورنگ آبادی محل
برای تدفین در اضلاع نوباغ می بردند از حمالان جنازه از محل خواص خان
تا موضع شانزده نفر جابجا بیفتادند و مردند ابتدای حال طغیان و جوش وبا باین
مرتبه بود که مردم از تکفین و تدفین عاجز آمده احاد الناس و عوام را بگردن
برداشته می بردند و می انداختند روزی گروهها مردگان که از اله پور
دروازه بیرون برده بودند بشمار آوردن هفت هزار و هفتصد گردن

بفرط آوردن بعضی گویند وهفتصد وهفتاد وهفت بودند واکثر خانهاے را
حال آن چنان بود که اهل خانه شب را در بسته بخواب می شدند تا صباح آن
تمام مردمان از خورد وبزرگ وذکور واناث بمرده یکنفس هم زنده نمانده در بسته
همچنان می ماندند وجار وهمسایه را بسبب شدت وشورش آن طاعنه الکبری
از حال خویش انقدر فراغ حاصل نه بود که در خانه همسایه را وا کرده خبر حیات
و ممات آنها بگیرد گویا در آن وقت نمونه عرصه محشر وهول رستاخیز نمایان بود
که هیچکس را از خود بغیر به پرداختن میسر نه بود و یوم لا یغنی نفس عن نفس شیأ
مصداق حال مردم آن زمان بود تا آنکه بعضی بعضی خانها تا پنج شش ماه همان
طور بسته مانده بودند که هیچکس نه اقارب وهمسایه به تیمار احوال بیچارگان پرداخته
در خانه نگشاد ونه کسی از طالب وخواهان غنیمت ومالیت گرد آن مردگان به پروای
مال ومتاع گردید تاریخ این از ائمه کبری وطامه عظمی مصرع قیامت بود
یا شوار و یا بود - یافته اند چون شدت وجوشش طاعون بدرجه علیا رسید تا آنکه
در محل سرای بادشاهی چند بیگمات وچند خواصان وکنیزکان وشاهزاده واکثر
از خدمه نیز فوت شدند وبادشاه فقیه متدین بود دگریز از وبا مثل فرز ندارجمند
حرم وممنوع بود اعیان درگاه بفتوای مفتیان وقت بادشاه را باعث شدند
تا به غره ربیع الاول به نیت مهم سازی از بیجاپور برآمده بسمت اکلوج روانه شدند
بعد از هفته نایره وباد طغیان طاعون از سر فرونشست لیکن سلسله اش تا سال
ممتد بود در آن حادثه هزارها خانه ومحله ویران شدند اکثر مزارات ومقام
بر عوام الناس که درون حصار یافته شود بهدران وقت پیدا گردیده شانزدهم
ربیع الاول کورگاون کوچ نموده بطرف بیجاپور نهضت نمودند دهم جمادی الاول
موضع بدری بر لب کشنا رسیده دو دو ماه توقف نمودند نوزدهم شعبان از بدری

کوچ کرده به گل گله رسیدند در همین ماه شیخ نظام دکهنی مشهور که ابتدا از نوکران
عادلشاهیه بود پس از ظهور فترات دران سلطنت خانه نوکران قطب الملک ابوالحسن
داخل شده بعد از مدتی در بندگان عالمگیری در آمده و مخاطب به مقرب خان
شده برتسخیر قلعه پرناله تعین شده بود اتفاقاً سنبا دران ایام از راهیری تعلقه
کهیلنه رفت بندوبست آنجا نموده در سنگمیر بجائے که کسب دیوان او حویلی
و باغ ساخته بود بعشرت و نشاط مشغول شد و پیشتر ازین ایام خان فیروزجنگ
باستیصال سنباجی متعین شده بود چون بعارضه و بانور حدقه اش زایل
زایل شده محمد اعظم شاه مبدل او تعین یافتند و در تلاش بودند هنوز دست
بروی نیافته بودند که ناگاه اخبار سنبا شیخ نظام بر پیوست با چهار هزار سوار ایلغار
رفته بی خبر بر سران شقی رسید و او هم مقابله نمود کسب کلس زخمی شده و خود در حویلی
مخفی گردید بعد از مع القبایل اسیر گشت پنجم جمادی الاول در بهادرگده بحضور آورده
حبس نمودند پس ازان سنبا نیز اسیر گردید بست و نهم ماه در کورگانون و فتح آباد
بقتل رسید کافر۔

دربیان اخلاص خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منورخان سرفراز شدند۔

جمهنی رفت تاریخ تاریخ او دست شیخ نظام مقرب خان در جلدوی این خدمت بخطاب
خان زمان فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز شد نه اخلاص
خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدند راماجی
برادر سنباجی مشهور به سنبا بعد از کشته شدن برادر بنام سرداری استقلال
بهم رسانیده بود چون اعتقاد خان به محاصره راهیری مامور گشته به محصور تنگ
گردانید راما بصورت ولباس سنیاسیان و جوگیان با همه سرداران مرهٹه

بگریخت در راه ملنار کرناتک پیش گرفت عبد الله خان بارهه که اصل به نیابت
روح الله خان و بعده اصالتاً صوبه داری بیجاپور داشت سراغ گریختگان گرفته
کنار دریای تمبهدرا و قلعه زمیندار رانی بدنور بر سر آنها رسید و همراه و مانیان
کهورپره قریب صد نفر عمده اسیر آمدند و راما خود بدر رفته بود چون در این مقدمه
اغماض عبد الله خان بحضور معلوم شد معاتب گردید و لشکر خان بعد او صوبه دار شد
چون بنابر مساهله او سنبدو راو وغیره که در بیجاپور مقید بودند بگریختند او یکی منصب
نیز معاتب شد پنجم محرم سال سی و چهارم قلعه راهیری که از پیش از دستگیر شدن
سنبا اعتقاد خان بر آن متعین بود بسعی تمام فتح نمود و به هفتم شهر ملازمت رسیده
بخطاب ذو الفقار خان بهادر سرفراز شد سیوا وغیره متعلقات سنبا که اسیر
گشتند آنها را آورده در خیمه کلان نگه داشتند و مثل رانی متصل بمثل اسد خان
مقرر شد و ساهو راجه پسر سنبا که نه ساله بود منصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و نوبت راجگی بوی مرحمت گردید ششم صفر سال مذکور قلعه راچور بسعی
و اهتمام روح الله خان مفتوح شد و فیروزگده خطاب یافت ـ چهارم جمادی الاخر
سال سی و چهارم از گلگله موسوم بقطب آباد کوچ کرده به بیجاپور رسیده بیرون
قلعه معسکر خیام نمودند مرتبه چهارم شب که سواد بیجاپور مورد لشکر بادشاهی شده
نهم رمضان المبارک سال سی و پنجم محمد کام بخش به تسخیر و اصلاح مقاصد نواح
جنجی رخصت یافتند و بیست و یکم محرم سال سی و ششم جملة الملک برای
تنبیه مفسده نواح کرناتک مامور شده بود و در کمکیه به بادشاهزاده ملحق گردید نهم
ربیع الآخر به جنجی رسیدند هم درین سال از دار الخلافت خبر وفات نواب بائی
والده شاه عالم رسید خود بدولت با زیب النسا بیگم بخیمه شاه عالم رفته تعزیه
نمودند چهارم ذی قعده سال مذکور شاهزاده شاه عالم را که تا حال در نظر بند بودند

حکم برآمدن و ملازمت صادر نمودند و مقرر شد که نماز ظهر با حضرت میکرده باشند و پسر دو
پسرانش را باعطای منصب و خطاب سرفراز نمودند چنان مسموع است که بهادر شاه
را با دو پسران در یک خیمه تا مدت شش سال در نظربندی داشته بودند حافظی قاری
خوش الحانی بملازمت بادشاه رسید قرآن می خواند بلهجه که بالهجه بهادر شاه می یافت بادشاه
را از خواندن آن حافظ با و پسر را محبوس بر خاطر گذشت دل بادشاه رقت بهم رسانید
حکم برآمدن از قید فرمودند و بحضور طلب کردند بست و ششم شعبان سال مذکور از بیجاپور
کوچ نموده مرتبه ثانی به گلکنده اقامت نمودند بیست و ششم ذی قعده در گلکنده روح الله خان
وفات یافت حضرت بعیادت رفته بودند و بهره مندخان از انتقال او میر بخشی شد شاه عالم
به منصب چهل هزاری چهل هزار سوار بحال شد بستم شوال سال سی و هفتم اعظم شاه بعارضه
استسقا مبتلا شدن و بطلب حضور بحضور آمدن و در کلان با خیمه برای ایشان بر پا شد
و خود بدولت به تیمار داری شاهزاده قیام نمودن و صحت یافتن شاهزاده صبح
شفای شب دعای بادشاه بود - تاریخ صحت شاهزاده است و بیست و ششم شعبان
سال سی و هشتم از گلکنده کوچ کرده به بیجاپور آمدند مرتبه پنجم است که از کوچ بیجاپور برآمده
فوج شهنشاهی شد هفدهم شوال سال سی و نهم بهرم پوری لب دریای بهیمرا مخیم
لشکر گردید و با سلام پوری موسوم گشت - جمادی الآخر سال سی و نهم خانه زاد خان
محمد مراد خان با فوج حضور به تنبیه سنبا که تعین شده بودند متصل ادونی با قاسم خان
حاکم سرا ملحق گشته مقابله نمودند و شکست خورده در گده ادونی محصور گشتند
بعد سه روز بنا بر آن فقدان تریاک قاسم خان وفات نمود او سنبا ده روز خانه زاد
خان وغیره امان خواسته روانه حضور شدند محمد اعظم شاه به بهادرگده رخصت
یافتند و محمد معظم دوازدهم شهر فرخجسته سال سی و نهم بموجب حکم والا روانه ملتان شدند
و خطاب روح الله خانی بخانه زاد خان مرحمت شد سال چهلم چین قلیچ خان بهادر

فیروز جنگ از پدر خود آزرده شده بحضور رسید و بعد یکماه ملازمت نمود و بعد هنگامه
قاسم خان سنتاجی با غنیمت فراوان روانه خرابه خود گردید همت خان پسر خان
جهان بهادر که در لبسوا آپتن بود برو دیده مقابله شد و کشته گردید وفات عاقلخان
صوبه دار دار الخلافت سال چهلم و مقرر شدن محمد یار خان بجای او که در دار الخلافت
متمیز دی نشسته بود و نهم محرم سال چهل و یکم سانحه هوش ربا سیل و طغیان دریا
بهیمرا که از دور دست شد اکثر مثلها غرق آب گشتند اغنیا کشتی سوار بر آمدند و جان
بسلامت بردند غربا و فقرا فالبته بتلاطم امواج کشتی هستی بفنا دادند بشب سوم
طغیانی دریا از خویش فرونشست نوزدهم ماه جمادی الاول سال چهل و یکم خان
بهادر وفات کرد بادشاه بعیادت رفته بودند ششم شعبان سال مذکور بسعی ذوالفقار خان
قلعه جنجی مفتوح شد و تمامی ملک کرناتک عادلشاهی ضمیمه ممالک محروسه گردید فوت
امیر خان ناظم کابل بیست و هفتم سال چهل و دوم و تفویض صوبه کابل به شاهزاده
محمد اعظم و آوردن درگاه اش را در لاهور بند اختر پسر محمد اکبر را بحضور عفو جرایم مشار الیه
بشفاعت شجاعت خان ناظم حیدر آباد در همین سال و پس از اقامت چهار ساله در
اسلام پوری حکم شد که گرد قلعه که از سنگ و گچ سالی پیش ازین برای دولت خانه
احداث یافته بود قلعه خاکی اندران دو نیم کروه مسافت وارد عجالة نمایند
و محل دهنگاه در آنجا گذاشته اسد خان را بحراست مقرر نمود پنجم جمادی الاول سال
و سیوم بعزم جهاد و تسخیر قلاع کفار بر آمدند بیستم روز سواد مسیج مضرب خیام شد
بیست و نهم ذی حجه سال چهل و سیوم ستاره بدرگاه رسید بسعی مردم خان فیروز جنگ
نقل است چون شورش و هنگامه ستاره لد سیوا فرو نشست خاطر
بادشاه عالمگیر فی الجمله بیاسود و از تشویشات و تفکرات استراحت یافت سنتا
در کمینش که در محاصره راهبری با جمعی از سرداران و ناکاریان در رنگ و زمی پیر اگیان

وستناسیان جو آمده بگریخته بود بعد از عبدالله خان بارهه صوبه بیجاپور بر سراغ آنها
دویده در حوالی رانی بدنور بر سر آنها رسیده رفقایش را بدست آورده بود و او
خود بجان بدر رفته بود در بعضی قلعه از قلعه قلب کفار را داگزیده جمعیتی سنگین فراهم
آورده پیشه و شیوه پدر و برادر را احیا نمود و در قلمرو عالمگیر تاختن و غارتیدن
آغاز ید خانه زاد خان و مراد خان و قاسم خان بر تنبیه او مامور گشته باتفاق بر
سر او تاختند و ایشان را آنچنان در دایره هلاکت شکسته فاحش گرفته که ایشان
از ان تهلکه سرمایه جانهای خود بسلامت بردن غنیمت عظمی شمردند القصه مدبر ایام
هنگامه ستنا بالاتر از هنگامه ستناگر دید عالمگیر را فکر و تشویش مضاعف پیدا شد
در فکر و جان نوازی و نفعش در آمده تدبیرهای پرداختند چنانچه منصوبه ظاهر را
کار بند شده لشکر و غارت روی می گماشتند همچنان طریق دیگر را نیز پیموده لشکر
و غاره هم متوجه بیاختند و اکثر از اهل عزایم و ارباب دعوت از فقرا و مشایخ
بر حکم سلطانی همت برین مهم گماشتند و متوجه دعوت اسما حسنی گشتند لاکن
تاثیری بسرعت پدیدار نمی شد و مقصود بحصول نه انجامید قلق و اضطراب بر دل
نازک بادشاه زیاده میشد در آن ایام یکی از اعیان بیجاپور مسمی سید حسین خدانواز
نام و ملا قاضی ریحان در لشکر فیروزی بودند و ایشان نیز در دعوت اسما شهرت
میداشتند بادشاه با ایشان در باده این مهم پیغام فرستاد و حکم متوجه شدن در این
کار نمود ایشان جواب فرستادند که جمعی غفیر متوجه این کار شده اند حاجت فقیر
نیست و اگر امثال الامر اولی الامر متوجه هم شود سببش ظاهر چه شود و اگر بادشاه
درین باب بفقیر می فرمایند و میخواهند که حسن سعی و خدمتگذاریش ملاحظه نمایند
اولا تمامی این جماعت را که بر سر این کار متوجه گشته اند منع فرمایند و از ان باز
آرند تا حسن خدمت این فقیر جلوه آرا گردد عالمگیر باز با ایشان گفته فرستادند

که در منع نمودن و باز داشتن رنجش دلهای فقرا می‌شود هیچ حاجت نیست خود متوجه
این کار شوند از امروز آنچه بعون الهی صورت مدعا بحصول انجامد با بدولت آن را
منسوب بسعی و تاثیر شما قرار دهیم محنت پس ایشان قبول کرده متوجه شدند بادشاه بازه
کس دانه دا ایشان فرستاد و پیغام داد که از بخورات و لوازمات که اهل دعوت
را درکار باشد هرچه فرمایند مهیا کرده آید ایشان بخواهش گفتند آه سوزان
سحری و اشک غلطان جگری سرانجام کافیست دیگر هیچ ضرور نیست عالمگیر را این
سخن مطبوع و پسندیده آمد پس در اندک ایام مقصد انحضول پیوست و آن شقی
این شقی اسیر گردید و سر بریده اش بدرگاه رسید بادشاه خوشنود گردیدند و ایشان را
باسم سید حسن خدا نواز ستنا کش نامیدند انتهی وسعی خان فیروز جنگ دیو کده
مخاطب با سلام کده بتصرف آمد نگون بخت آواره شد و قلعه نسبت کده که بمسافت
یک کروه از دریا کشنا واقع است باهتمام تربیت خان در محاصره هفته دوازدهم[12]
جمادی الآخر سال چهل و سوم مفتوح شد که شکست تاریخ اوست به کلید فتح موسوم
شد از بیست و پنجم جمادی الثانی لغایت سیزدهم ذی قعده سال چهل و سوم در عرصه
چهار ماه و هژده روز بسعی رفت محمد اعظم شاه قلعه ستاره مفتوح شد به اعظم تاره موسوم
گردید و در ایام محاصره عماره طرفه صعوبتی و اعجوبه مهلکتی رو نمود از انجمله آن که
پنجم ذی قعده سال مذکور نقبی را آتش دادند درون قلعه افتاده بسیار مردم
قلعه سوختند و نقب دویم را نیز آتش دادند نگهبان آنکه آتش نیز درون قلعه
خواهد افتاد قضا را دیوار قلعه از پا برکنده سیل بیرون کرد و بر سر لشکر مردم
لشکر آمد قریب دو هزار کس بهادر کار آمدنی ضایع رفتند سولها حاکم ستاره
بعد ملازمت حضور از پیش ها یافت و پنج هزاری شد و بیست و دویم[22] ذی قعده
بر قلعه سوکی محاصره قایم شده در ایام این محاصره بسبب شدت باران و طغیان

آب ناله وجوسے ونارسیدن رسد قحط سخت واقع شد بتاریخ سویم محرم سال چهل وچهارم
باستصواب محمد اعظم شاه فتح شد آن را تقید با براهیم عادل شاه نورس نارا نام
گذاشتند و نهذا النصر الله خان تاریخ این فتح است نوزدهم صفر این سال ساخت
مهوشان کده مغرب خیام گشت اعظم شاه را رخصت اقامت برهان پور داوند و
جمله افواج نیز باطراف ومملکت قدیم دستوری یافته روانه شدند به شانزدهم ربیع الاول
از مهوشان کده بخواص پور که راه یک روزه مسافت دارد نهضت واقع شد اقامت
آن موضع باعث ترقیه لشکر شد چهارم شعبان سال مذکور مخلص خان بخشی فوت کرد
روح الله خان مقرر شد به دوهم رجب کوچ شده در سواد مرتضی آباد دمرج نزول
واقع شد وجان سپارخان ناظم حیدرآباد در شعبان فوت شد و محمد کام بخش به
صوبه داری آنجا شد و نیابت برستم خان پسر جان سپارخان تقرر یافت دوم
محرم چهل وپنجم بطرف نواح نناله بعزم جهاد کوچ شد بیست وهفتم محرم الحرام نزد
قلعه دروهان کده که دو گروهی کهمان است دایره معسکر گردید فتح الله خان
بهادر که بتسخیر دروهان کده مامور شده بود دهم محرم مفتوح نمود و آن قلعه را
بنام خان مذکور که محمد صادق بود کده نام ارزانی یافت اسد خان وفیروز جنگ
از برار محرم پت بنگاه رسیدند بیست وهشتم ربیع الثانی باراني بشارت شد که اکثر
شبها را سیلاب برد دهم شوال محاذی دروازه بادن کده یعنی بر بزنالیه
مخیم شد تربیت خان وفتح الله خان و محمد مراد خان از هر طرف مورچال دوانیدند
به غره محرم چهل وششم بوساطت تربیت خان مفتوح شد باسم نبی شاه درگ
موسوم شد بعد فوت اسد خان دیوانی خالصه ضمیمه دیوانی تن به عنایت الله خان
مقرر شد بهره مند خان برای تسخیر قلعه باندو کده وکاویدن خندق مامور شد
در چند روز مفتوح شد چون امیر الامرا کسل بهم رسانیده حکم شد که ... دیوان نظام

یعنی عدالت در کشمیر متفاوت یکدرعه نشیمند سنه روز نشست باز بدستور سابق
بالسیتاد شانزدهم جمادی الثانی ظاهر حصار صادق کده کوچ شد به شانزدهم
رجب سنه و نیم کروهی قلعه کهیلنا مخیم گردید و شاهزاده بیدار بخت بملازمت رسید
اسدخان ثانی امیر الامرا گردیده با فتح الله خان بهادر که بعد فتح عالمگیر شاهی
شد و حمید الدین خان بهادر و راجه جی سنگه و منعم خان به محاصره قلعه متعین
گشتند و بیست و هفتم شعبان خود بر نیم کروهی دایره نمودند بعد از ترددات بسیار
از شاهزاده و جی سنگه و فتح الله خان و حمید الدین خان و سر مست خان بیست
و دوم ذیحجه سال چهل و ششم و قلعه کهیلنا تاریخ است بادشاه تفاؤل از قرآن
مجید گرفته بودند آیه الحمد لله الذی سخر لنا بر آمده بود و آن را بفال گرفته
حصار را سخر لنا موسوم نمودند چون قلعه مذکور سرحد بست متصل آهن گهات و
بالا گهات و پایان گهات تلنکوکن بسبب تسخیر آن جمیع ممالک محروسه شد بیدر
بخت بعد فتح کهیلنا بجز است خجسته بنیاد متعین شدند بهره مند خان بخشی فوت
شد از انتقال او ذو الفقار خان میر بخشی در همین ایام لطف الله خان فوت
شد و زینت النسا بیگم در دار الخلافت وفات کرد و هفتم ماه محرم چهل و هفتم از
کهیلنا کوچ نمودند بنا بر بارکشش لاینقطع و طغیانی نالها و تنگی راه فقدان بار برداری
و قحط غله و نایابی کاه و هیمه صعوبت سخت گذشت و عالمی تلف شد تا آنکه دوازدهم
ربیع الاول در یکماه و هفده روز چهارده کروهی مسافت طی نموده بپای قلعه
برنالہ رسیده بند و از آنجا آفتاب برآمد رفع کلفتها شد دهم جمادی الاول بر دریای
کشنا که از طغیانی طوفان خیز رسیده بود بسته شد و از این طرف و بیست روز
آن طرف برای عبور لشکر توقف نموده به اسلام گذر نزول نمودند و از آنجا به بهادرگده
آمدند و در همین منازل فوج فیروز جنگ که در بنگاه اسلام پوری گذاشته بودند

چهارده کروه جرگی دور راسته بنظر اشرف درآمده توپخانه اکثر ضبط شده وحکم شد که
امرا زیاده توپخانه نگاهدارند بست وچهارم رجب از بهادرگده بعزم تسخیر کهنداله کوچ
نموده بجدهم شعبان بپای حصار رسیدند درجلدوی استقبال شهزاده معزالدین
صوبه داری ملتان و نهصد اضافه منصب شد و بفتح الله خان بهادر در صوبه داری
بیجاپور مقرر شد و فوجداری تلکوکن و اعظم نگر بلگاون وغیره ضمیمه ناظم صوبه خجسته
بنیاد وصوبه خاندیس هم بیدار بخت شد طلب بنگر از اسلام پوری به بهادرگده
وفتح الله خان مصدر ترددات نمایان شده بود حسب الالتماس او برخصت کابل
کامیابی یافت ضمیمه صوبه داری احمدآباد وصوبه داری اجمیر به محمد اعظم شاه شد
ومنصب چهل هزاری سی هزار سوار عنایت گردید هفدهم ذیحجه سال چهل و هفتم
از کهنداله مراجعت شد بست وپنجم شهر محی آباد پونه چهاونی نمودند ودر پونه نسبت
خواجه سرا خیمه عنایت الله خان برداشت وخیمه اسدخان برپا نمود چون بعرض رسید
باسدخان حکم شد که خیمه خود بردارند چون ازو مکثی واقع شد باسدخان حکم رفت
که خیمه عنایت الله خان برود و تبدیل آمد فوت محمد اکبر در ایران زمین در سال چهل و هشتم
بست و یکم شوال المکرم باستصواب روح الله خان قلعه راجگده مفتوح شد
نبی شاه گده خطاب یافت پانزدهم محرم سال چهل وهشتم روح الله خان فوت
گردید از انتقال او میرزا صدرالدین میربخشی شد و بست وسیوم ذی قعده سال
چهل وهشتم بموضع کهیره که بمسعودآباد موسوم شد رسیده هفت ماه پانزده روز
اقامت نمودند وقلعه کهنداله بدوهم ذیحجه بسعی تربیت خان مفتوح شد موسوم به بخشنده
بخش گردید بست وهشتم شوال سواد آن معسکر گردید پانزدهم ذی قعده به سعی
امان الله خان مفتوح شد فتوح الغیب نام یافت چهاردهم رجب از کهیره بعد
انفتاح قلاع سمت جنیر به تسخیر واکنکیره برآمدند که در وسط ما ه نایکه برآورده

پام نایک بود که بعد رفتن سکر مسکن خویش نموده بود اگرچه درین مدت افواج مکرر
بر تسخیر او تعین گشتند بنابر شوخی مرنایک و وسیله ارسال پیشکشها تا حال در قبضه
اش بود و رنبولا اول چین قلیج خان و محمد امین خان برو تعین شدند پس از چندی
نصرت جنگ رسیده سعیها بجا آورد که بچهاردهم محرم سال چهل و نهم مفتوح شد
باسم رحمان بخش بر خیرا موسوم شد اکثر عمدگان درین فتح اضافه ها یافتند چین
قلیج خان پنج هزاری پنج هزار سوار شد در قبضه دیواپور سته گرهی از داکنیر بیشتر
دریای کشنا چهاونی مقرر شد در همین سال در دیواپور انحراف مزاج بادشاه
عالمگیر شد و تشویش تمام بار دوداطراف رو نمود و از و صحت حاصل گشت
شانزدهم رجب سال مذکور بسمت بهادرگده کوچ کردند بغره شعبان وصول
به بهادرگده شد ساهو پسر سنبها همراه نصرت جنگ بنابر مصالح ملکی تعین یافت
شانزدهم شوال سال پنجاه و ششم نزول موکب عالمگیر بادشاه بر احمدنگر شد بعد
مرور بیست و دو سال دوراو آخر شوال پنجاه و یکم عارضه مزاج بادشاه
پیدا شد بعد از قلایل ایام فی الجمله تخفیفی رو نمود باز در اوایل ذی قعده مرض
عود کرد درین ایام بر زبان بادشاه این کلمه جاری شد احمدنگر آخر سفر
درین مرتبه عارضه انحراف یافت تا روز جمعه بیست و هشتم ذی قعده
سال پنجاه و یکم از جلوس مطابق یکهزار و یکصد و هجده هجری بعد انقضای
یکپاس از روز مرغ روح بادشاه اورنگ زیب از قفس کالبد عنصری پرواز
آمد رحمة الله علیه و علی آبائه السلاطین الماضین العادلین حکم عالمگیر رفت
تاریخ بموجب وصیت در پایین مزار حضرت شاه زین الحق والدین قدس سره
در مرقد لحد بیاسود و از رنج و تشویش کشاکش شغل جهانداری بیارامید او در
آخرین عهد خویش وصیتی نوشته اند صورتش اینست —

وصیت نامه عالمگیر بادشاه

بی کس آمدیم بی کس رفتیم سر برهنه آمدیم و رفتیم همراه تابوت نشان و سوزچال
وغیره لوازمه شاهانه نمایند که حمیدالدین خان که صادق الاعتقاد است تابوت
را به درگاه شاه برهان رساند و جای قبر به دستور درویشان دفن کنند فرزندان
سعادتمندان لشکر مقرر نمایند از فرزندان سعادتمند هرکه سلطنت نصیب
شود و کام بخش اگر هر دو صوبه جدید قانع شود مزاحمت نرسانند و زیر بار ایذا
نخواهد بود هرکه سلطنت نصیب نه بود خانه زادان را مزاحمت نکنند و ایذا نرساند
نوکران بادشاهی با محمد اعظم شاه با صدق و اعتقاد متابعت نمایند تخت نشین
دو صوبه مستقر الخلافت و دار الخلافت هرکه مستقر الخلافت راضی باشد چهار
صوبه ملک قدیم دکن و مالوه و خاندیس و برار و گجرات و دار الخیر احمد
و چکلات و توابع آن دار الخلافت با کابل و صوبجات دیگر در مصرف خاص
پنجاه و هفت هزار و سیصد و هشتاد و دو روپیه موجود است پنجهزار روپیه خیرات
تابوت و تتمه بدرویشان تقسیم که حین حیات در باب تقسیم ملک گفته اگر راضی
باشند لشکرکشی نخواهد بود تمت الوصیة۔

تنبیه فاعتبروا یا اولی الابصار بدانا درشدوا ایاکم الله الو
العزیز الغفار الی ما هو امرضی له و لرسوله المختار۔

دنیای فانی عذرچه بلا دامی است خسرو سوزنه هوشش ربا که در کر دنیا
هرکه در افتاد نیفتاد و وصالحش از آن هرکه میسر شد گو همه خسرو گزین و تشم
عاقبت بین داشته باشد همچو فاضل عالمی کاملی متدین حق آگاه و خدا شناس
وحید عصر یگانه دوران که عالمگیر اورنگ زیب است با وجود یکه محو مند و سوندان
اقالیم که زبدة الاقالیم است در دست تصرف داشت بدان قانع نگشته باد

طلبی را کار فرموده بطمع دکن در افتاد و از آوان صبا و شتاب حمله آور گشته
بمرور و تدریج خاندان بیس و نظام شاه و احمدنگر را فرادست آورد و کاوش بر آن هم
اکتفا نه نموده این دو غریب بیکس را که یکی سلطان سکندر عادلشاه و دیگر ابوالحسن
قطب شاه اند بتصدق فرق مبارک بجان نگذاشتی و از زنگ چنیان و تاج گذاران
خود نموده منت امان جان بر ایشان نهادے از رنگ و آرایش چه کم گردیدے
و آنچه رعایت و بنده نوازی که بابر نموده تخم آن دو جد قایم بداشت و تخت
راجگی آبایش بجال گذاشت با وجودیکه جد و پدرش آن همه رنج و اندیشش
رسانیدند و با آن شرارت و شوخیها شورشش پراگنده نموده بودند با این
دو مسلمانان و دینداران مستحق الرعایت نه نمود و رحم دلی را اصلاً کار نفرمود
مستاصل ساخت و نسل هر دو طبقه بالمره منقطع نمود چنانکه نام و نشان شان
هم باقی نماند باز زیاده طلبی را نظر فرمایید و توسیع دایره حرص را ببینید که چون بیجاپور
و گلکنده را تسخیر نمود و آرزوی سالها بحصول پیوست و غایة المنی چهره کشا گشت
بایستی که بوطن که حب الوطن من الایمان واز دست مراجعت نموده دیدار
اقارب و عشایر را مغتنم انگاشته مشتی استخوان را در قریب و جوار اسلاف
خویش جا کردی آنهم نشد بلکه در فکر قبض و اخذ قلاع و محالات توابع بیجاپور
در افتاده آنچنان جدی و جهدی بکار برد که بقیه عمر شریف که مدت بیست سالگی
بود در همین درد سری صرف نموده و از ولایتگاه و همچو ملک وسیع هندوستان
که بنقیب جهان گرفته اند پر واگذاشته در همین دو ... تکاپو آخر شد هیهات
هیهات ای برادران دینی و ای عزیزان یقینی ازین کلمات شکایت سمات
که بر زبان قلم مسطور افتاد زینهار حمل بر نکته چینی و خورده گیری قلم نکنند و بر تنقیص
شان بزرگواری آن بادشاه صاحب کمال اصلاً مرا مایل و راغب پندارند بداحتیاً

چه عالمگیر بادشاهی بود از سایر بادشاهان جهان ممتاز و باکثر فضایل و کمالات موصوف
جمعیتی داشت که در اکثر و مشایخ و درویشان یافته می شود و از کمال معنوی
خالی نبود بلکه این گفتار بطریق شکایت قباحت دنیا تذکرة لنفسی و نصحا لا
اخوان و تنبیها للغافلین گفته می شود که خاصه این سطر و در جبال الله همین
است و در هر جا که باشد آثار صفاتش همچنین ظاهر می شود اعاذ بالله الغفور
بلطفه و کرمه من شرور دار الغرور سبحان الله چه قناعت
عجب عظیم ملکتی است راحت افزا فراغت بخشا زهی آن بادشاهان ملک باقی که
حاصل این آنکه جمعیت بخش فراغ آورده دست استغنا بر روی دنیا
و ما فیها افشانده فراغت کونین و حلاوت دارین بدست آورده اند اللهم
اجعلنا من کلاب عتبتهم آمین نقل است که چون این دو
سلطنت خانه یعنی عادلشاهی و قطب شاهی در قبض عالمگیر درآمد سرور لا انتها
و شادی های بی نهایت بایشان حاصل شد زیرا که از روی که از چهار پشت علی التواتر
است متواصل آمده بود این زمان بحصول پیوست و مرادی که اسلاف
ایشان در سر تمنای آن شده بودند در کنار آرزوی ایشان نهاده شد لاجرم
خوشحالی لا احصاء و شادی بی شمار نمود جشنی عظیم ترتیب دادند مواد
عیش و عشرت بنهجی که می شاید و می باید مهیا ساختند عطاها و نوازش ها
بر اهل استحقاق روان فرمودند و اضافات مناصب و اعیان درگاه
و شجاعان رزمگاه ارزانی داشتند و تمامی ارکان و اعیان و خواص و
مقربان نذور تهنیت مبارکبادی از نظر انور گذرانیدند مگر زیب النسا بیگم
که نذر تهنیت پیش نکرد و مراسم مبارکبادی بجا نیاورد چون موجب آن پرسیدند
جوابی مردانه چنین گفت که جای تهنیت ندارد از بندگان حضرت کدام خلل عظیم

کاری که زیبنده رتبه شاهنشاهی ایشان باشد بوجود آمده تا تهنیت بجا آرم و نذر
پیش گذارم ذات مقدس پیشتر ازین شاهنشاه بودند که چندین فرمان روایان
ممالک مثل ابو الحسن قطب شاه و اسکندر عادلشاه مطیع و منقاد امر عالی بود باج گذار
بودند لقب شاهنشاهی راست و درست می آید و امروز که همه ها را از میان برداشته
همین یکذات مقدس ماندند و تمامی یک سلطنت شد پس شاهنشاهی تنزل بشاهی
شد و از اوج ملک الملوکی بحضیض مالکی هبوط واقع شد چه ظاهر آن است که این
نه جای مبارک بادی است چون مضمون این جواب با صواب از آن زن
مردانه سیرت در پیش گاه حضور گذشت خود بدولت بسیار متاثر گشتند و
معقول و مستصوب داشتند فرد ـ چون رای زن از رای مرد اکمل
است ❊ توان گفت زن را که او افضل است ❊

بیان افتادگی و تبه حالی بلده بیجاپور

مخفی نماند که پیشتر ازین انچه شرح خوبی و بیان معموری بیجاپور و فراغبالی و خوش
عیشی ساکنان انجا و کرم و سخا و بلند همتی سلاطین و امرا و اجتماع اهل فضل و کثرت
و انبوهی اهل کمال و حق پرستی و خدا آگاهی درویشان دلق پوش و عمل
بر وفق و کتاب و سنت مشایخ و علما و تهور و مردانگی فرقه سپاه اینجا و خوشگواری
آب و اعتدالی هوا چنانکه متوطنان اینجا همیشه بصحت و تازه دلی بوده گاهی محتاج
بفصد و جلاب نمی گشتند تا آنکه پیران میزان مزاج هوای اینجا با هوای
سرزمین ولایت همسر و برابر میداشتند و دیگر چندین خوبی ها و صفات کمال
بیجاپور و اهل بیجاپور که گفته و شنیده می شود و بر زبانها جاریست و در کتابها
و رساله ها رقم پذیرفته لاشک بیجاپور در آن زمان همچنان بود و بآن همه کمالات
و خوبیها معروف و متصف [illegible] است که دیگر بیجاپور در اطراف و اکناف

تا حال بخوبی بر می آید و نیکوئی مذکور می گردد اما درینوقت که باهم این همه گفتگو محض
طامات و صرف لاف و گزاف پنداشته می شود و توصیف و تعریف بیجاپوریان
که در کتب تواریخ و منشآت ملک قمی و ملا ظهوری وغیره هم دیده می شود صرف
فسون و افسانه و محض هرزه و بیهدانه بنظر می آید چه آن ویرانی و پریشانی که درین
وقت در رو حال این شهر نا پرسان گشته و آن بی حیثیتی و ناشخصی که بیجاپوریان
را دریافته هم خارج از شرح و بیان است گوئی که دران زمان چنانکه خوبی و کمال
او به رتبه علیا و غایت قصوری فایز گشته بود همچنان درین زمان بدحالی و زبونی
او بدرجه اقصا و رتبه اعلا رسانیده اگر ذکر آن خوبی ها و صفات کمالی درین وقت
درمیان آید بدل شرم و ننگ عارض می شود و صبا رخصت نمی دهد که زبان
مستفید آن شود زیرا که درینوقت این بلده و شکستگی و ویرانی بدرجه رسیده که
اگر او را با سایر خرابی ها و ویرانی های عالم سوا زنه کنند در میزان تمیز بسنجید
پله بیجاپور درین شان البته گران خواهد سبحان این کمالی دیگر پیدا کرده که او را
از قادر ازل عطا شده [illegible] بهمه حال شکر این همین که مبادا ازین
بیشتر گردد۔

بیان اسباب ویرانگی بیجاپور

اگر اسباب ویرانگیش پرسید شرح سید هم و یکصد و پنجاه سال و کسیست که
نوازده اسباب ویرانگی و تعاقب موجبات شکستگی او را دریافته که انقطاع
نمی پذیرد اولاً هرج و مرج چهارده سالگی عهد سکندری چنانکه از احوال گذشته
مشروح و مبین گردیده ثانیاً طوفان طاعون عالم سوز که در یکهزار و یکصد و یک
سنه قیامت برپا کرده ثالثاً قحط جهان آشوب که در یکهزار و صد و سی قحط
جهان آشوب که در سنه یکهزار و صد و سی محیط عالم شده که تا مدت هفتاد و

سال ذکر شدت و صعوبتش از زبان های مردم تنگ نه گشته رابعاً از آغاز
مابه ثالث عشر تا حال تحریر که چهلم است و بعد الالف و مائتین
انواع اسباب ویرانی و اقسام موجبات پریشانی تواصل و تواتر میدارند
که انصرامی نمی یابند و توقع انقطاع آینده هم بنظر نمی رسد مگر فضل خدا کار کند
که بجو به قدرتش بظهور رسد و هو علی کل شئ قدیر

بیان تباهیهای صد سیزدهم

تشریع اسباب و تبیین علل این چهل سال برین منوال که ابتدای این صدی
عذر که پیشینیان هم از شدت و صعوبتش خبرها داده اند قحط جهان سوز مردم
کش تا مدت ثلث سنتین بچنان صعوبت و هلاکت گذشته که یاد قحط پیشین یکقلم
از دلها رفته که مردم بفقدان قوت و حرمان طعام چندی به کاه و دانه و تخم نباتات
گذرانیده و بقیه و سگ و گربه نیز چندی سد رمق رسانیده آخر بمردم خواری
افتادند بعد طی این مراتب نیز از جان پر نشدند لکوک ها آدم تلف شدند تا عالم
عالم مردم بی دفن کفن بر روی زمین افتاده طعمه زاغ و زغن گشتند تا مدتها
داشت و صحرا از استخوان های بنی آدم استخوان وار گشته بود بر هر قریه و معموره
که عبور می شد و گرداگردش یک تیر پرتاب وار غیر از سر و کله انسان و استخوان
دست و پای مردم هیچ دیده نمی شد گویا بصحرا فرش سفید گسترده قیاس باید کرد
در جاییکه یک گاو بار غله تا ده سه روپیه می ارزیده چهار به دشواری میسر می گشت
چه حال خواهد بود و بعد انقضای هفت هشت سال ازان رفت آسمانی باز
آفت ناگهانی دیگر بر سر استاده یعنی قحط ثانی متعاقب رسید و ردیف او گردید
که از قحط اول صعب تر و سخت تر بود که مردم در آن زمان سابق چیزی
[illegible]

گرفته بود که خبر نقدجان مایه بکف نمیداشتند الا ما شاء الله درین حال
کریمی جوادی یوسف نهادی کجا خریداری نقدجان ها نموده از انبار خانه عامره
بهت یوسفیه لقمه و طعمه ایشان رسانده سد رمق سازد لاجرم البقیة السیف که در
مهلکه او به بیم جانی مانده بودند درین تهلکه از جان گذشته تعقب [illegible] ایشان
گرفتند

بیان تنگ معاشیها اصناف مردم بلده بیجاپور

عمده اسباب بیانگی و افلاس و تنگ دستی مردم بدر روائی و جرات معاش
و کساد بازاری کسب و حرفه که مترددان چارسوی دنیا را از آن گزیر نیست باین
جهت که گرمی هنگامه کسب و حرفه موقوف بر رفاه و فراغت فرقه سپاه است
چه مقرر است که از رفاهیت و جمعیت این فرقه فراخ عیشی و جمعیت اهل حرفه
و کتاب حاصل است و درین زمان خود سپاه را وقری و قدری نماند خصوص
مردم اصیل و نجیب را که هیچ قدردانی نماند چون تنگ عیشی بفرقه سپاه
عارض گشت بسایر اهل حرفه و حیل نیز طاری گشت فلاجرم بجمیع اصناف
مردم تنگ دستی و تباه حالی محیط شد و آثار کم طالعی و سست بختی بیجاپور
است آنکه چون عالمگیر تسخیرش نمود اهتمام تمام کرد و جهد کمال مبذول کرد که
این بلده طیبه را به سرسبزی نماید و بر رونق و بهای اصلی راجع شود همین جهت
بود که آن بادشاه قدردان بعد تسخیر امرای چند را که موجود بودند هیچ کس را
مهمل و معطل نگذاشت و مورد ایذا و تکلیف نکرد بلکه همه را برعایات و نوازشهای
بادشاهی مستعمل نموده بعطای منصبها سرفراز نمود و سپاه بیجاپور و سایر دکنیان
را بعزت و توقیر نوکر گرفته بسر و سامانی بداشت و همیشه بدلداری ایشان
کوشیده همچنان فرقه مشایخ و فقرا و اهل علم و دیگر اهل استحقاق را که در

بیجاپور بوده وظایف شان مقرر داشته همیشه توجه والا در اعزاز و اکرام این طبقه
مبذول میداشت حتی که یتامی و ایامی را نیز بعد از اطلاع احوال محروم و بی وجه
معاش نگذاشت حسب المعارف هریک کسی را دیه کسی را قریه کسی را یومیه
و مشاهره بکسی زمین و منقطع اجرا مقرر میبود چنانکه در حق اهل بیجاپور رعایتها
مینمود و انعامات و ادرارات مقرر کرده در جاهای دیگر نه نمود امروز هم این انعامها
عالمگیری که در بیجاپور نزد اهل معاش موجود اند هیچ در احمدنگر و نه جای دیگر اگرچه
سخاوت و کرم و همت قدرشناسی عالمگیر بنسبت همت سلاطین دکن نسبت
عشر هم نمیداشت اما به بیجاپوریان نهایت تلطف و تفقد بظهور آورده این
هم شد لاکن بیجاپوریان از نامساعدت بخت و نامساعدت طالع بسرسبزی نگرایید
و جمعیت و آبادی نانجا میرسید در تنزل روز افزون قصوری راه یافت بیجاپوریان
استغفار تا مدت العمر خویش در باب بیجاپور و اهل بیجاپور رعایات کثیره میفرمود
و اهتمام تمام در سعی بیجاپور و تالیف قلوب اهلش می نمود و هر عاملی را که به
صوبه بیجاپور ابلاغ می نمود اول او را در باب تعمیر و آبادی بیجاپور و استمالت
و تقویت سکنه آن پند میکرد و تاکید ها می نمود و وظایف النهایات اهل استحقاق
آنجا را همه بحال و جاری داشته عادت مستمره چنان میداشت که هرسال
جماعه مشایخ و درویشان و مردم استحقاق بلده مذکور بحضور میرسیدند با
هریک بحسن سلوک و اعزاز تمام ملاقات نموده بقدر شان هرکدام بعطا
و انعام خوشنود نموده رخصت انصرام میداد چنانچه نزد اهل بیجاپور مقرر
بوده که می گفتند هر چند که غبار کدورت از حوادث روزگار بر صفحه دل
می نشست و زنگار افکار زمانه ناهنجار آینه دل را تاریک می ساخت همینکه ملاقات
با نواب مغفرت انتساب اتفاق میکرد همان وقت بهر قسم شسته دل را صاف چون

آیینه مصفا می گشتند با وجود این قدردانی و این مراعات و توجهات آن قدردان
نکبت و فلاکت از بیجاپور انفکاک نمی یافت و به سرسبزی و خرمی نمی گرایید چه
با قدردانی و حسن اهتمام و کمال رعایت آن پادشاه نیک فرجام و آن امیر کبیر
نیکو سرانجام حال بدین منوال بود پس نظر باید کرد چون به دست ناقدردان
بی رحم افتاده باشد حالش بکجا رسیده بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و
سه هجری چون صلح فیمابین مرهته و نواب نظام علی خان بگذاشت ملک هشت
لک روپیه منعقد شد از آن باز بیجاپور بقبضه نابیدان در آمد ایشان بپروا
این بلده نپرداختند و غم تعمیر و آبادیش نخوردند عاملان دیگر گماشته واران
را به بیجاپور ابلاغ می نمود هر که آمد در تحصیل زر می کوشید و روز بروز ازدیاد
و افزونی جد می نمود و اصلاً نظر به حال رعایا و غربا نکرد ناچار روز بروز رو
به ویرانی و کمی می نهاد هیچ سال و ماهی نمی گذاشت که چند خانه و دو دکان
منهدم نمی گشتند وقتیکه قلعه و شهر تسخیر عالمگیر رفت خانه شماری نمودند لک
و هشتاد و چهار هزار خانه بشمار آمدند اگرچه پیش از آن در زمان سلطان
محمد عادل شاه تن ها در شاه پور نه لک خانه بودند سوای آن بلده و سایر
پورجات امیچ نظر باید کرد که در تمامی بلده و پورجات درون و بیرون
از نه صد زیاده نمی شمردند و طرفه آنکه هر سال کمی خبر میرسید هنا اکنون حال
این بلده که دارالامارت و خلافت بود با آن درجه رسید که قریه قصبه
را بر وی در چند وجوه ترجیح داده می شود و از حکیم و طبیب و قاضی و مفتی
و عالم که از لابدیات معمورات اسلامیه اند خالی لیکن مقبول داتایان
اینجا از قابلیت اقامت و استکانت مردم عز نابیزاند و لاکن چه باید کرد
آستانهای بزرگواران و مزارات اهل خیر و اقدام سلاطین نگذارند

که قدم از جا حرکت کند. نقل است که فاضلی از فضلای بیجاپور مجیب الله نام بملاقات آصفجاه رسیده بود و نواب بر طریق عادت معهود از وی احوال بیجاپور استفسار نمودند فاضل مذکور حال بیجاپور در ضمن این بیت عرض نمود فرد - تار باقی می کند بر طاق کسری عنکبوت ٭ چغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب - اکنون نظر باید نمود که قبل ازین هشتاد سال که عهد آصفی بود و برکات آن عهد بر تمامی دکن منبسط البته بیجاپوریان و بیجاپور در آن زمان بشادابی و سر و سامانی بوده باشند آن مرد صاحب نظر تفاوت حال سابق این چنین شکایت نموده باشد امروز که طوفان فتن و هنگامهٔ آفات بر جوش است تا بهزار درجه از آن عهد با تنزل و فسرودتری واقع شده باشد چه گوییم و چه نالیم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بیت به درد و صاف ترا حکم نیست دم در کش ٭ که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است -

در بیان رؤسای پونه ٭٭

اگرچه رؤسای پونه و سرداران زنار بند بکمال بیجاپور نپرداختند و در پی تعمیر دار الخلافت و رونق بخشی تختگاه سلاطین نشده پونه و ستاره را دار الامارت ساخته بودند اما منصف و عدالت ملک رانی نمودند و نظم و نسق مهند و دکن بدانای سر براه نموده کار به رونق داشتند تا هنگامیکه در ریاست ایشان عدل و انصاف و دادرسی ملهوفان و رعیت پروری جاری بوده کار به رونق و بها بوده غنیم دست تسلط نمی یافت چون اختلاف خانگی پیدا شد نفاق با هم پدیدار گشت و اتفاق و یکجهتی بالکل از میان رفت صلاح و تدبیر تا چند کس مدبر دانا و کارپرداز زیرک بود و مدتی [illegible] تدبیر و رای صایب هنگامهٔ ریاست را انتظام و انتساق بخشیده

بومه قدم شوم ششم باجی راو ولد رگهوبا را مسند نشین گردانیدند و آن
ناتجربه کار بعید دولت برخلاف رای دانایان عمل نموده سرداران قدیم
را از میان برداشته ارذل راجای ایشان داده بصلاح بوچ انفار
کار بسته مدار کار برخلاف قانون عقل گذاشته پیشه و ناهمواری و ناهنجاری
پیش گرفت و شیوه که زوال دولت و مملکت را مستلزم بود ساز داده
و انفاذ و خدمتگار که در عهد دولتش ترقی کلی فایز گشته بودند ظلم و جور آغاز
نهادند از عدم اهتمام در امور ریاست و ناخبرداری رعایا و برایا اذیت تمام
بنوبار رسیدن گرفت و چندانکه و قزاق بهر سو افتادن و خانهای آبادی مشغولان
و ساهوکاران غارت نمودن و از جان نیز گشتن شیوع یافت و پنداریها
غارتگر در تمامی ملک شورش بر آوردند قصبات معموره و بیشهای آبادان
را پاک میساختند هول این بلیه در هر طرف چنان افتاده که مردم را شب
خواب نمودن ممنوع گشت مسافران و رهروان از راه رفتن باز ایستادند
آخر الامر بر طبق قول الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم دولت
خداداد از روی مفارقت جست و بدشمن گاهی بدست خصم اسیر شد و تلف و لعن
خلایق بر سر برداشت بیت هر آنکس را که بخت برسر آید ** سوی
بدراهی عقلش ره برآید

در بیان عمل سرکردگان انگلستان

کنون هشتم سال است که قلمرو مرهته تمامه از مبدا رسال هزار و دو صد و سی
و سوم در قبض تصرف نصفت و عدالت گستر و خبرت و فراست بر و انگریز
بهادر در آمده ببرکات عدل و سیاستش امن و امنیت در تمامی هند و دکن
پدید گشته و فراغت دلها نیست کافه رعایا و برایا را حاصل گشته رعیت بانی گذا

کە از اعمال با جبر او تنگ آمده بودند و از جور و اذیت آنها جان بلب رسیده
بگذر از آنکه محصلان درشت با خوی عقوبات بکمال شدت و سختی می‌شوند و در خیس
اندازی و بی‌دوستی و حصول زر بی کردند و نیز از تحول و قرار در گذشتن اضعاف
مضاعف میستاندند اکنون بی رنج و اذیت و بی تقاضا و طلب خود رعیت بخوشی
دلی آورده میرسانند و از حق ایشان افتی یکحبه زیاده نمی‌دهند لاجرم بسروری و خوش
حالی رسیده و باسودگی و فراغبالی فایز گشته بفراغ خاطر معاش و زندگانی می
کنند و در سابق قزاق آنکه بهر طرف در بر جمهوره افتاده خانهای آبادیها را
و تجاران و سوداگران را غارت نموده پای برهنه بر پال قناعت نکرده از جان
هم می‌کشتند اکنون اگر دزدی یا قزاقی کسی را کشد یا مالش برد اگرچه اندک
بود و حاکمان با خبر بکمال اهتمام در دنبال آن روده سراغ بهم رسانیده دزد را
بدست آورده در شکنجه تعزیر و سیاست گرفته بکار خاک برداری چسپارند چنانچه هزاران
دزد و قزاق الحال در روزه یک اسیر آمده امروز در سنگ کشی و خاک برداری مبتلا
شده بسزای اعمال شنیعه می‌باشند همچنان پنداران شوم اثر که در زمان سابق
در دیارهای بلاد آتش شور و فتن افروخته چندین آبادی را تاراج نموده در هر طرف هول
و دهشت انداخته بودند چنانکه عالمی از ترس و هراس خواب و خور گذاشته روز و شب
ترسناک و خوفناک می‌بودند و طرق و شوارع مسدود که همه مسدود گشته و از هیچکس
ضبط این شورش صورت نمی‌بست اکنون از ضبط و نسق صاحبان
انگریز چنان نیست و نابود شده که آنهمه در کنج گمنامی و نامرادی خزیده چنان معدوم
گشته اند که اثر نشان از ایشان هیچ جا هم پیدا نیست و نیز باهتمام صاحبان انگریزی اکثر
جاهای است و مکانهای ویران افتاده سابق بکمال آبادی و معموری رسیده اند
چنانکه باواز عهد با عهدی و از سالها ... روز بروز در ترقی است اما اینجا بعید

که دار الخلافت و تخت گاه دکن است و نامش تا ایران و توران و روم و شام مشهور
درین عهد رونق بخش بهار افزا همچنان بر حال خزان قدیم خود زار و ناتوان مانده و
خراب و ویران افتاده چنانچه در عمل زمانه بندان کسی نپرداخت و نگردد در فکر تعمیر
و رونق بخشی نشد درین عمل کسی نیز تیمار او نخورد و در صدد آباد نمودن او نیامد بالکل
نظر انداز کردند در پیشترین ایام مردم را توقع بود که اگر این بلده که تخت گاهی
است قدیم اگر بدست انگلستانیان افتد البته آبادی خواهد شد که قدر آن حق شناسان
اند زیرا که گفته اند مصرع - قدر جوهر جوهری داند و قدر تخت شاه - و چون
همچو تخت گاه در چنین فصل رونق و بهار که عمل انگلستانیان است بر همان خزان
قدیم خود ماند کمال افسوس است این نیست مگر تاثیر بخت وارثان و اثر دون
و طالع نامیمون بیچاره پور دیگر چه توان گفت و از زبان حال باین ترانه مترنم فرد
هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست ** ورنه تشریف تو بر بالای کس
کوتاه نیست - و نیز در زمان سلف قاعده معتبر بوده که چون سرداری و رئیسی
صاحب فوج از جا برآمدی بکاری یا شکاری بجای دیگر نهضت نمودی بر هر معموره
یا قریه که گذارش افتادی چیزی ضیافتانه از ان میگرفت اگر چه یک گوسفند
و یک سبو چه روغن بود و بالغرض اگر هیچ نبودی کاه و کرپی خود مفت حق لشکر بودی
در ضمن این صورت هزاران غربا و رعایا زیر پامالی آمدندی و نقصان هزارها میشد
درین عمل این ایذا مرتفع القلم است هیچ سپاهی و لشکری را یارا نیست که از خرمن
اهلی رعیت خوشه بردارد و یا از روستائی چیزی بعنف بگیرد مگر هر چه می بایست
بهای آن قیمت میگیرند و جز دام و درم بیضه مرغی نمی ستانند و نیز معمول بوده
که در باغی یا مزرعه رعایا یا بلده تیاری شد فرا لشکرهای روسا و اهل حکومت میرسید
آن بیچاره ترسان و لرزان حاضر میکردی ازین اذیت عالمی رنجش باقی درین عهد

غریب پرور این نیز موقوف هرچه سردار رام غریب افتد بها فرستاده می طلباند
دیگر چندین اوصاف خوبیها اند در عمل انگلستانیان که شایان ثنا و در خور محمدت
اند و فهم لله بالخیر چون از شکر پرداختیم بشکایت هم پردازیم که مطلب ناقص
نماند خوشش گفت آنکه گفت مرد از پیند ازدی غرش و چیز جاستی شکر او
شکر گوید جای شکوه شکوها از شوم قدمی این قوم شکایت توان نمود اولین
سال که این قدم نامسعود درین ملک ورود نموده و بشیشه عظمی جانگداز جگر فرسا
همراه آورد یکی گرانی دوم طاعون گرانی باندکی شورش و باندک مدت دفع
شد چندان شدتی صعوبتی نرسانید اما طاعون از شدت و صعوبتش چه گویم
و چه شرح دهم نه زبان را طاقت و نه قلم را یارا پیشینیان آن دیار که در
عهد عالمگیر در سنه هزار و یکصد واقع شده بود بقیامت تشبیه داده اند چنانکه
گفته اند — فرد — قیامت بود یا شود یا وبا بود و این وبای جهان آشوب
را که در عهد دارو گشته و بهزاران درجه از آن وبای سابق بالاتر و شورش
افزاتر است بچه چیز تشبیه کنیم و چگونه مثالش آرم که هیچ چیز بخاطر نمیرسد و هیچ شئ
متصور نمیاید که با و مماثلت نموده شود و مساوات داده بدان وبای پیشین
اگرچه تذکره شدت و صعوبتش تا سالهای فراوان بر السنه مردم جهان داشت
اما صدمه اش بر همین نواح بجاپور دار و دوی عالمگیر گذشته و طغیان و شورش
در یکماه فرو نشسته سلسله و بقیه اثر شورش تا سه سال باقی ماند اما این وبای
هوش ربا از هشت سال که مبدای ورود انگلستانیان است علی الاتصال بی
تعطیل و انفصال مستمر است که یکسال نشد که هم تعطیل نیافته گویا فصلی از فصول
مقرر گشته چنانکه فصول اربعه را در هر سال توارد و تعاقب لازمی است از مدت
شصت سنین دیار را نیز ورود و وقوع لازم گشته و نیز شورش و طغیان وین بلیه

کبری نه تنها یک ناحیه و یک ملک مخصوص بلکه جهان‌گیر گشته و باطراف عالم پیوسته
از هر طرف از ممالک دور دست مردم که میرسند خبر همین فوران طغیان
می‌آرند و در هر عالم ازین اعوام عالمی تلف شده و جهانی سر در حجاب عدم
کشیده با هیچ قریه و معموره نیست که بر و صدمه این بلیه نگذشته علی الخصوص
این سال هشتم که شورش طاعون درین سال از سالهای سابقه افزون
تر و شورافزاتر بعضی خانه‌ها را حال آنست که متنفس هم از اهل خانه زنده نمانده
اثاث البیت خالصه سرکار شد بعضی از قریه‌ها و دیهات را نیز همچنین صورت
وارد گشته که دیه بالتمام از نفوس مردم خالی شده تا آنکه بهایم چرنده را بسبب
علوفگان خار بند نموده گذاشته شد امسال از کمال شورش و طغیان
طاعون سران ملک و سرداران لشکرها را هول آنچنان درگرفته که جاها و مکانها
گذاشته سراسیمه وار بامید امان باین سو و آن سو حرکت میکنند و غریبان و بی
نوایان و مفلسان را چه محل و چه حساب خرد و کلان تران و مالداران را
حال آنست که غم زندگانی گذاشته و پروای زر و سیم و مال و اثاث پس
پشت انداخته بروز و شب تصور مرگ در پیش داشته خواب و خور فراموش
ساخته‌اند و از حیات و زندگانی مایوس گشته دل از دنیا و کار و بار برداشته
اند درین هشت سال از طوفان ممات شمار اموات بالیقین از الف و لکها
گذشته بار بها و کرور رسیده باشد والعلم عند الله و ما یعلم جنود
ربک الا هو درین طوفان مرگ و کثرت اموات شاید قابض ارواح
نیز ازین عهده تنگ آمده باشد این نیست مگر آثار قهر الهی مصرع وقنا
ربنا عذاب النار۔ و معلوم نیست که جبار و قهار خلایق چه اراده نموده باشد
مگر جهان را باتمام رسانیدنی است۔ رباعی ۔ جهانی اندرین آفت فنا شد

بلای یک نشد این صد بلا شد * درین طوفان باین طغیان درین سال
ز دیده قرة العینم جدا شد * جدای راکسی گر سر ببرد * ز وصل جان جانان از
آشنا شد - بهر حال خداوند متعال فضل کناد و بجمیع امت نبی آمین که درین اوخ
سوت شهادت گذشته اند ببخشاد و بر همین سال هشتمین ختم این بلا گرداند بحر
بحرمت النبی واله الامجاد قبل ازین ایام از روز شهادت سلطان اگرچه شکایت
تنگی معاش مردم بسبب سرد بازاری سپاه گری و بی قدری مردم نجیب اصیل ورد
بر زبان خلایق جاری بود تا هم در همین آنکه دکن گنجایش هزارها و لکوک مردم اشراف
بود سوای مردم دکن هزار هندوستان و ولایتی و عرب جابجا به پیشه نوکری
منسلک بوده ملیب نان میرسیدند و ایام میمنت سری می بردند و باین واسطه اضعاف
مردم و تمامی اهل حرف را نیز تازه روزگاری بود اگرچه بآن کمال رفاه و تمام فراغت
نبود درین عمل انگلستان سپاه نجیب و اشراف از شیخ و سید و مغل و پتهان وغیره
یکقلم در کنج خمول و گمنامی خزیده بنان شب محتاج گشته بعضی از اقل قلایل که
در نوکری ایشان انسلاک یافته اند منزلت ایشان با قوم و بیلدار و چمار برابر است
سید شیخ را با چمار و بیلدار را بیک پله و یک میزان بر سنگ سنجند بلکه بیلداران را آنچه نزد
ایشان جای و منزلتی است شیخ و سید را نیست سبحان الله این عجیب
بی تمیز است نعوذ بالله من ذالک از آدم تا این دم نزد یک
هر قوم از هنود و مسلمان فرق میان لعل و سنگ پیدا است و تفاوت میان
شبه و مسلم و محقق این قوم که خود را بکمال فهم و ذکا و هنر در رسا علم میدانند و بدان
نازانند این فرق تمیز نمی دانند و نمی شناسند ازین معنی کمال عسرت و تنگی معاش
بفرق انام راه یافته رازق الخلائق روزی ایشان فراخ گرداند بحرمت النبی واله الامجاد
و نیز نزدیک هر فرقه از فرق اسلام که هفتاد و سه گروه اند و طوایف هنود و بی دینان

هفصد طبقه اند مشروعیه کرم و سخاوه محمود به بذل و عطا و ثواب و جزای خیرات و حسنات
سلمات مقرر آنست مگر این طایفه که نمی دانند کرم چیست و سخا کدام چیز است
یر و تصدق ها را اصلا پیش خود گذر نمی دهند این نیست مقتضای عقل خبیر
ایشان که بدان نازاننده الحق عقل خبر رس هر چیز بکف آوردن محمود
ست و از کف بینداختن مذموم و این معنی نزد حضر در رسا و عقل بلند ی کرام رود
طرود و بلکه این قوم بذل اموال در راه خدا و عطا و بخشش بر مساکین و غربا دیگرها
فاشی از بلاهت و حماقت می دانند سودای دیوانگان و معامله ممنونان می
سبحان الله این چه بوالعجبی است که هنر عیب شد و فضیلت به رذیلت بدل
و بدل لن تنالوا البر حتی تنفقوا- خبر ندارند شاید ایشان به بعث و نشر
ایل نیند و بثواب و عقاب و دار الخیر اعتماد نیستند یا وجود خود را
ن کتاب می دانند معلوم نیست که کدام کتاب بدست ایشان
سیده که کرم و جود دران مشروع نیست و ثواب خیرات و حسنات
ران بعین نگر دیده حالانکه هیچ نبی از انبیا نبود که باین صفات شریفه
متصف بود و فی الحقیقت جود و کرم از صفات ربانی اند که بدان خداوند
متعال خود را بجواد کریم خوانده و انبیا و مرسلین را بدان ارشاد فرموده
بلکه نزد یک خاص و عام مذموم است بخل و محمودیت سخا بدیهیست که
حتاج بنظر نیست این معنی نیز موجب عسرت و تنگی معاش خلایق گشته زیرا که
بر ظاهر است که چون روسا و امرا همت بلند دارند و دست کرم بگشاده
بر وفق همت بلند کارفرما شوند رفاه و گشایش بر خلایق منبسط گردد
غنا و استغنا طوایف انام را فرو گیرد قصه کوتاه درین عهد نامبارک هزارها
و ملک ها اشراف ازلی عالی قدر روزگار شکسته و درمانده نان و پارچه محتاج

گشته تباهی زده خوار و زار سرگردانند کسی نمی پرسد و بجوی نمی خرد و به ماهیانه
انفار و مشاهره خدمت کار نیز ایشان را نوکر نمی کرد خداوندا خدایا
اکنون زیست این بیچارگان چگونه شود و ایام حیات خودها چه طور
سپری نمایند مگر تو که ارحم الراحمینی و اکرم الاکرمینی فضل و
لطف فرما بر حال این بیچارگان نظر ترحم کن
یا این سنگدلان را در حق این مظلومان موم گردان
یا رحم دلان بجای این سنگدلان برسان
آمین یا رحمن یا رحیم تمام شد هذا الکتاب
از بلده بیجاپور از نزد سید اسمعیل عرف
شاهزاده صاحب خطیب رسیده
تحریر یافت

الحمد لله رب العالمین که در عهد فرخ مهد جناب فلک کاب وقار الامرا بهادر
مدار المهام سرکار عالی تاریخ بیجاپور بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد حسب خواهش امرا
و سفر زمین ممالک آصفیه در مطبع سیدی طبع یافت چون این نسخه نایاب بود
سوای یک نسخه دیگر نسخه بدست نشد و آن بسیار مشکوک و درهم بود لهذا از
صحتش معذور سندیم و نقلیست مثل اصل امید چنان است که بقدر وسع در
اصلاح کوشند اگر اصلاح نتوان عیب پوشند فقط
بر خاص و عام مخفی و پوشیده مباد که این کتاب بموجب قانون رجسٹری مملکت آصفیه و دولت
بهیه انگلیس تمام حقوق محفوظ است لهذا کسی بدون اجازت سید آقای شیرازی مالک و
مدیر سید الاخبار و مطبع سیدی قصد طبع و خلاصه و ترجمه نفرمایند

اطلاع ضروری